

مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

دوفصل نامه علمی

دوره چهارم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۰

شاپای چاپی: ۳۶۰۲-۳۳۸۳

شاپای الکترونیکی: X ۲۶۷۶-۵۸۷

موضوعات

اقتصاد سیاسی، مفاهیم، نظریه پردازی، روش شناسی،
جهانی شدن، دولت، منطقه گرایی، اقتصاد سیاسی جهانی،
توسعه پایدار، اقتصاد سیاسی ایران، اقتصاد سیاسی شهر، محیط زیست،
تکنولوژی، اقتصاد سیاسی انرژی، دیپلماسی اقتصادی.

صاحب امتیاز: دانشگاه رازی

مدیرمسئول و سردبیر: فرهاد دانش نیا

مدیر داخلی: ثریا شریفی

ویراستاری: امیر عباس عزیزی فر

مترجم: رؤیا تابعی

صفحه آرایی: اسما رستمی

طراح جلد: غلامرضا مهری

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: کرمانشاه، بلوار شهید بهشتی، روبه روی بیمارستان امام علی (ع)، دانشکده علوم اجتماعی و

تربیتی دانشگاه رازی، دفتر نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل.

کد پستی: ۶۷۱۴۶۷۳۱۷۵

تلفکس: ۰۸۳۳۸۳۶۰۶۵۰

تارنما: <http://ipes.razi.ac.ir>

رایانامه: ipes@razi.ac.ir

اعضای هیئت تحریریه

دکتر سید عبدالعلی قوام	استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی
دکتر فرشاد مؤمنی	استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر محمدعلی فلاحتی	استاد اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد
دکتر عباس مصلی نژاد	استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
دکتر حسین هریج	استاد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
دکتر حسین پوراحمدی	استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی
دکتر خلیل اله سردارنیا	استاد علوم سیاسی دانشگاه شیراز
دکتر کیومرث سهیلی	دانشیار اقتصاد دانشگاه رازی
دکتر جهانگیر کرمی	دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران
دکتر علی اصغر کیوان حسینی	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر فرهاد دانش نیا	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه رازی
دکتر قدرت احمدیان	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه رازی

داوران این شماره

هادی آجیلی، سید داوود آقائی، محسن اسلامی، رضا اکبریان، سید جواد امام جمعه زاده، علی باقری دولت آبادی، محمدعلی بصیری، عباس حاتمی، امیرمحمد حاجی یوسفی، باقر حشمت زاده، کمال خالق پناه، احمد خالقی دامغانی، محسن خلیلی، یداله دادگر، فرهاد دانش نیا، سهراب دل انگیزان، محمدتقی دلفروز، فرزاد رستمی، خلیل اله سردارنیا، کیومرث سهیلی، سید جواد صالحی، ابوالفضل شاه آبادی، جمال فتح الهی، فرهاد قاسمی، محمدتقی قزلسفلی، سیاوش قلی پور، عبدالله قنبرلو، سیداصغر کیوان حسینی، علی مختاری، مجیدرضا مؤمنی، سیدمسعود موسوی شفقائی، حمیده مولایی، سعید میرترابی، احمد نقیب زاده، رضا نجف زاده، سیدمحمدباقر نجفی، احسان یاری.

راهنمای نویسندگان و ضوابط انتشار مقاله در نشریه مطالعات اقتصاد

سیاسی بین الملل^۱

بسیار مهم: به مقالات خارج از فرمت و دستورالعمل زیر ترتیب اثر داده نخواهد شد.

عنوان مقاله با فونت فارسی B Mitra ۱۵ پررنگ

(اسامی نویسندگان را به هیچ وجه درج نکنید)

چکیده

چکیده فارسی مقاله باید ساختار یافته بوده و شامل بخش‌های هدف، روش، یافته‌ها و نتیجه‌گیری باشد. یادآوری می‌شود که تمام این بخش‌ها در یک پاراگراف نوشته می‌شوند. چکیده مقاله، نباید کمتر از ۲۰۰ کلمه و بیشتر از ۲۵۰ کلمه باشد. از اشاره به مراجع و استفاده از پاورقی در چکیده خودداری شود. چکیده مقاله با قلم فارسی B Lotus اندازه ۱۱، با فاصله خطوط ۱، فاصله ۳ سانتی‌متر از سمت راست و چپ و ۳ سانتی‌متر از بالا و پایین کاغذ، با کناره‌های ردیف شده (Justify Low) نوشته شود و به صورت دقیق در نمونه فرمت چکیده فارسی که در قسمت راهنمای نویسندگان نشریه آمده است، جای بگیرد. چکیده‌های خارج از این فرمت پذیرفته نمی‌شوند. کلیدواژه‌ها باید حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه بوده که با کاما (،) از هم جدا شده و در یک سطر و به ترتیب اهمیت‌شان با قلم فارسی (B Lotus 11) باشند.

مقدمه (قلم B Lotus اندازه ۱۳ pt)

به منظور یکسان‌سازی مجموعه مقاله‌ها و نیز برای آنکه امکان ترکیب و انتقال فایل رایانه‌ای آن‌ها فراهم شود، لازم است بخش‌های مختلف مقاله با طرحی یکسان، کامل و هماهنگ تهیه و تایپ شود. راهنمای حاضر به نویسندگان مقاله‌ها کمک می‌کند تا مقاله خود را با طرح مورد قبول دبیرخانه نشریه تهیه کنند.

برای تایپ مقاله به زبان فارسی، فقط از نرم‌افزار مایکروسافت ورد نسخه ۲۰۰۳ یا ۲۰۰۷

۱. در تدوین راهنمای نگارش مقاله نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل از فایل راهنمای نویسندگان مجلات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و نیز، راهنمای تدوین مقالات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران استفاده شده است.

(MS-Word 2003 or 2007) در محیط ویندوز با امکانات فارسی استفاده کنید. حروف چینی مقاله با رعایت فاصله خطوط ۱، فاصله ۳ سانتیمتر از سمت راست و چپ، فاصله ۳ سانتیمتر از بالا و پایین کاغذ باشد.

متن اصلی مقاله به صورت تکستونی با قلم (فونت) **B Lotus** و اندازه **۱۳ pt** و قلم انگلیسی **Times New Roman** با اندازه ۱۰ تهیه شود. عنوان همه بخش‌ها با قلم **B Mitra** و اندازه **pt** ۱۴ و عنوان زیربخش‌ها با قلم **B Lotus** و اندازه ۱۴/۵ تایپ شوند. عنوان هر بخش یا زیربخش، با یک خط خالی فاصله از انتهای متن بخش قبلی تایپ شود. در متن مقاله از شماره‌گذاری عنوان‌ها پرهیز شود. خط اول در پاراگراف اول زیر هر تیترا بدون تورفتگی و در همه پاراگراف‌های بعدی با تورفتگی ۰/۵ خواهد بود. (لطفاً پیش از آغاز کار، نخست فونت‌های ارائه شده را نصب نمایید).

ترتیب عنوان‌های مقاله (بسیار مهم)

ترتیب عنوان‌های مقاله به طور دقیق شامل این تیتراها باشد: مقدمه، پیشینه پژوهش، روش‌شناسی پژوهش، یافته‌های پژوهش، بحث، نتیجه‌گیری و پیشنهادها، منابع.

توجه ۱: در مقدمه به بیان مسئله، اهداف و ضرورت‌های پژوهش اشاره شود (در مقدمه باید بیان شود این پژوهش چیست و چرا انجام می‌شود).

توجه ۲: در قسمت پیشینه پژوهش باید به زیربخش‌های اصلی ذیل اشاره شود: ۱. پیشینه نظری (نظریه‌ها، دیدگاه‌ها و رویکردهای موجود در مورد مسئله)؛ ۲. پیشینه تجربی (پژوهش‌های پیشین و روش‌شناسی‌های آن‌ها در مورد مسئله؛ و ۳. مدل مفهومی (در صورت کمی بودن پژوهش و داشتن مدل).

توجه ۳: در تدوین مقاله از آوردن مواردی چون ضمیمه، پیوست و پرسش‌نامه خودداری شود. اهداف، سؤال‌ها و فرضیه‌های پژوهش در انتهای بیان مسئله توضیح داده شوند.

نسخه‌های ارسالی به دبیرخانه نشریه صرفاً از طریق سامانه دریافت مقاله است و دو فایل دریافت می‌شود. فایل اصلی مقاله (بدون نام نویسندگان) و فایل مشخصات نویسندگان با فرمت یاد شده از طریق سامانه یاد شده ارسال شود. در ارسال فایل مشخصات نویسندگان به این موارد دقت کنید: ۱. نام و نام خانوادگی نویسندگان به‌طور کامل نوشته شود (لطفاً در بخش انگلیسی مشخصات، املاي نام نویسندگان پس از تأیید نویسنده درج شود)؛ ۲. ایمیل و شماره تماس تمامی نویسندگان نوشته شود؛ ۳. مراتب علمی نویسندگان به‌طور کامل نوشته شود.

تعداد صفحات مقاله

حداکثر تعداد صفحات مقاله (شامل کلیه بخش‌های مقاله، اعم از چکیده انگلیسی و فارسی و منابع و...) که منطبق با این راهنما تدوین تهیه می‌شود، نباید از ۲۵ صفحه در همین فرمت بیشتر باشد.

واژه‌های خارجی در متن فارسی

برای واژه‌ها و نام‌های خارجی، در حد امکان از معادل‌های فارسی مصطلح و مصوب استفاده کنید. می‌توانید از [بانک مستندات کتابخانه ملی ایران](#) برای مستندسازی نام خانوادگی افراد استفاده کنید. در خصوص نام‌های خارجی ضروری و غیرمتداول یا معادل‌های غیرمصطلح فارسی فقط در اولین ارجاع و در اولین حضور در متن و بلافاصله پس از بیان این‌گونه واژه‌ها، معادل لاتین آن را داخل پرانتز در جلوی واژه قید نمایید.

پی‌نوشت/زیرنویس

در نگارش متن از پی‌نوشت استفاده نشود و در صورت ضرورت، توضیحات اضافی به شکل زیرنویس بیاید. موارد زیرنویس فارسی به صورت راست‌چین با قلم B Lotus و اندازه 12 و زیرنویس‌های لاتین به صورت چپ‌چین با قلم Times New Roman اندازه 9 pt نوشته شوند.

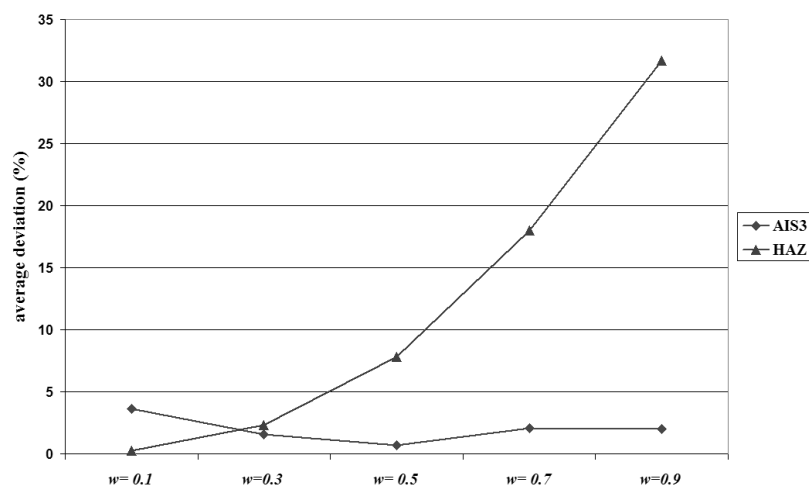
معرفی نشانه و متغیرها در متن

هر نوع متغیر یا علامت به‌کار رفته در متن مقاله، در اولین ارجاع در خود متن مقاله معرفی شود.

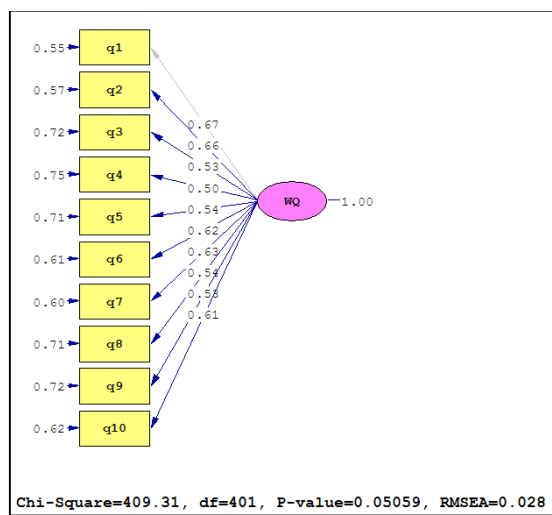
شکل‌ها

هر شکل اعم از نمودار، چارت، نقشه و... باید به صورت وسط‌چین در زیر آن با قلم B Lotus پررنگ و اندازه 11 pt تایپ و به ترتیب از ۱ (شکل ۱، شکل ۲، ...) شماره‌گذاری شوند. نمودارها می‌توانند به صورت رنگی یا سیاه و سفید باشند؛ اما به گونه‌ای که در صورت چاپ سیاه و سفید رنگ‌ها و جزئیات آن‌ها قابل تشخیص باشد. نمودارها و شکل‌ها در داخل متن و در جایی درج شوند که به آن‌ها ارجاع می‌شود. بیان واحد کمیت‌ها در نمودارها به زبان فارسی الزامی است. در متن مقاله باید به همه نمودارها ارجاع شود و مختصر توضیح داده شوند. در تهیه نمودارها توجه کنید که اندازه اعداد، واژه‌ها، کمیت‌ها و راهنمای منحنی‌ها (Legend) به قدر کافی بزرگ باشد تا پس از درج در مقاله، کاملاً واضح و خوانا باشند. دقت نمایید که اگر نمودار داخل مقاله به شکل تصویر (خروجی نرم‌افزار) است، باید وضوح کامل داشته باشد. بهتر است فایل اصلی نمودارها در متن مقاله قرار داده شود. هر نمودار را با یک سطر خالی فاصله از متن ماقبل و مابعد آن قرار دهید. یک نمونه نمودار در

زیر آمده است. توجه شود که خود نمودارها نیز، همانند جدول‌ها باید در موقعیت وسط‌چین نسبت به دو طرف کاغذ قرار گیرند.



شکل ۱. نموداری برای نمونه



شکل ۲. مدل بررسی عوامل مرتبط با کیفیت وبگاه (نمونه دوم)

جدول‌ها

هر جدول باید شماره و عنوان (توضیح) داشته باشد که در بالای جدول و به صورت وسط‌چین با قلم **B Lotus** پررنگ و اندازه ۱۱ pt. تایپ و به ترتیب از ۱ (جدول ۱، جدول ۲، ...) شماره‌گذاری شود. باید جدول‌ها در داخل متن و پس از جایی که به آن‌ها اشاره شده، درج شوند. عنوان ستون‌های هر جدول باید به صورت وسط‌چین (**B Lotus ۱۰** پررنگ) و کلیه متون در داخل جدول اگر فارسی باشند به صورت راست‌چین یا وسط‌چین بسته به مقدار متن داخل جدول (**B Lotus ۱۰** نازک) و اگر لاتین باشند به صورت چپ‌چین (**Times New Roman 8 pt.**) تایپ شوند. همه اعداد در جدول‌ها به صورت فارسی و وسط‌چین تایپ شوند. بیان واحد کمیت‌ها در جدول به زبان فارسی الزامی است. هر جدول با یک سطر خالی فاصله از متن ماقبل و مابعد آن قرار گیرد و نیز اگر جدول‌ها از منبعی برداشت شده‌اند، باید نام نویسنده آن منبع بر اساس شیوه‌نامه **APA** در انتهای عنوان جدول آورده شود (این روش در ادامه توضیح داده شده است). جدول ۱ مطابق راهنمای بالا تهیه شده است. در این جدول نوع و اندازه قلم مورد نیاز برای تدوین مقاله‌ها فارسی به صورت خلاصه آمده است. توجه شود که خود جدول نیز باید در موقعیت وسط‌چین نسبت به دو طرف کاغذ قرار گیرد.

جدول ۱. خلاصه نوع و اندازه قلم‌های مورد نیاز برای تدوین مقاله‌ها فارسی

عنوان	قلم (فونت)	اندازه	نوع قلم
عنوان مقاله	B Mitra	۱۵	پررنگ
نام و نام خانوادگی	B Lotus	۱۱/۵	پررنگ
آدرس پست الکترونیکی نویسندگان	Times New Roman	۷/۵	نازک
عنوان بخش‌ها	B Mitra	۱۴	پررنگ
عنوان زیر بخش‌ها	B Lotus	۱۴/۵	پررنگ
متن چکیده	B Lotus	۱۱	نازک
کلیدواژه‌ها	B Lotus	۱۱	نازک
متن اصلی	B Lotus	۱۳	نازک

نازک	۱۱	B Lotus	زیرنویس فارسی
نازک	۹	Times New Roman	زیرنویس لاتین
پررنگ	۱۱	B Lotus	عنوان جدول‌ها و نمودارها
پررنگ	۱۰	B Lotus	عنوان ستون‌های جدول‌ها
نازک	۱۰	B Lotus	متون فارسی درون جدول‌ها
نازک	۸	Times New Roman	متون لاتین درون جدول‌ها
نازک	۱۱/۵	B Lotus	مراجع فارسی
نازک	۹	Times New Roman	مراجع لاتین

جدول ۲ نیز مطابق راهنمای بالا تهیه شده است. یادآوری می‌شود که جدول‌ها باید در نخستین مکان ممکن پس از اولین اشاره به آن‌ها در متن قرار گیرند؛ ضمن آنکه در داخل جدول‌ها باید از اعداد فارسی و عنوان‌های فارسی استفاده شود و در صورت استفاده از ممیز، اعداد را از سمت راست نوشته، ممیز زده و بقیه عددها را بنویسید. از ترسیم خطوط عمودی داخل جداول خودداری شود. جداول فقط دارای خطوط افقی خواهند بود. از به کار بردن نقطه به جای ممیز پرهیز شود. به طور مثال، عدد ۰/۵ اول عدد ۵ را نوشته، ممیز را تایپ کرده بعد عدد صفر را بنویسید. (۰,۵)

جدول ۲. نمونه یک جدول

اندازه مسئله	تعداد نمونه بهینه حل شده		میانگین مدت زمان حل (ثانیه)	میانگین تعداد گره قطع شده	
	روش ۱	روش ۲		حد پایین	اصل غلبه
۵	۲۰	۱۵	۰/۰۰	۹۴/۲۹	۱/۰۰
۱۰	۲۰	۱۴	۰/۰۰	۸۷/۵۲	۱/۰۵
۱۵	۱۹	۱۲	۰/۰۱	۸۷/۶۴	۱/۰۷
۲۰	۱۹	۹	۰/۱۱	۹۰/۶۰	۲/۲۰
۲۵	۱۴	۱۰	۱/۳۹	۹۱/۰۳	۲/۵۱
۳۰	۱۰	۸	۳۲/۲۰	۹۲/۱۹	۲/۳۲
۳۵	۱۰	۸	۶۱۳/۳۰	۹۳/۳۴	۳/۳۶

عنوان در بالای جدول و منبع با همان فونت (B Lotus 11 پرننگ) در زیر جدول و به صورت وسط چین قرار می گیرد.

نتیجه گیری و پیشنهادها

بخش جمع بندی و نتیجه گیری پس از متن اصلی مقاله الزامی است. در صورت داشتن پیشنهادهاى برخاسته از پژوهش، می توانید آنها را در انتهای نتیجه گیری طرح نمایید.

روش منبع دهی

برای منبع دهی از روش استاندارد APA استفاده کنید. می توان برای افزایش بهره وری و راحتی در این کار از نرم افزار Word یا Endnote استفاده کرد.

در فهرست منابع انگلیسی بایستی تمام منابع فارسی بر اساس چکیده و مشخصات کتاب شناختی انگلیسی هر منبع در مجله ای که منتشر شده و با قلم Times New Roman اندازه 9 pt نوشته شده و عنوان کتاب و نام نشریه به صورت ایتالیک مشخص شود. از ترجمه منابع فارسی با استفاده از گوگل مترجم اکیداً خودداری شود. به عبارت دیگر، منابع فارسی یکبار به زبان فارسی در بخش منابع نوشته

می‌شود و بار دوم به انگلیسی در قسمت منابع لاتین بر اساس حروف الفبا درج شده و در انتهای منبع (*in Persian*) نوشته می‌شود. انجام بند اخیر یعنی برگردان منابع فارسی به انگلیسی بعد از پذیرش نهایی مقاله یا صرفاً برای مقالات پذیرفته شده الزامی است. در فرآیند داوری نیازی به رعایت نکته یاد شده در مقالات نیست.

نکته مهم در مورد منابع استفاده شده:

نکته ۱: در جدول ۳ شیوه منبع‌دهی به کتاب و مقاله تشریح شده است، در صورت استفاده از سایر منابع اطلاعاتی مانند: پایان‌نامه، گزارش پژوهشی، آمار سازمان‌های دولتی، جزوه‌های منتشر نشده، وبگاه‌های اینترنتی، فایل‌های صوتی و تصویری و ... از شیوه‌نامه APA استفاده کنید. تمام مواردی که برای نمونه در جدول ۳ مشاهده می‌نمایید (شماره نشریه داخل پرانتز، نام نشریه یا پایان‌نامه و عنوان کتاب به صورت ایتالیک و...) باید رعایت شوند. فایل شیوه‌نامه را می‌توانید از [اینجا](#) دریافت کنید.

نکته ۲: مشخصات منابع حتماً باید به طور کامل نوشته شوند. در مورد نشریه‌ها اعم از فارسی و انگلیسی حتماً به ترتیب نام نشریه (به صورت ایتالیک)، دوره، (شماره نشریه داخل پرانتز)، صفحه ابتدای مقاله خط تیره صفحه انتهای مقاله نوشته شود (جدول ۳ را مشاهده نمایید).

نکته ۳: منابعی که کتاب هستند، اعم از کتاب فارسی و انگلیسی حتماً باید به ترتیب شهر محل نشر و نام ناشر نوشته شود (جدول ۳ را مشاهده فرمایید).

نکته ۴: منابعی که مربوط به پایان‌نامه یا رساله دکتری هستند، اعم از فارسی و انگلیسی باید دانشگاه و شهر مربوط به آن نوشته شود. (جدول ۳ را مشاهده فرمایید).

نکته ۵: در مورد منابع مربوط به همایش‌ها، سمینارها و... نوشتن تاریخ و مکان دقیق همایش الزامی است.

نکات مهم در مورد فهرست منابع فارسی:

۱. در داخل متن کلیه منابع باید به زبان فارسی نوشته شوند (حتی منابع انگلیسی).
 ۲. برای منابع داخل متن از واژه (و دیگران) و همکاران) استفاده نکنید و تمام اسامی نویسندگان و پژوهشگران را بنویسید مگر اینکه افراد بیشتر از ۵ نفر باشند.
 ۳. منابع فارسی به زبان فارسی در این قسمت هم نوشته شوند:
- (نام خانوادگی نویسنده اول، نام کوچک همان نویسنده، و نام خانودگی نویسنده دوم، نام کوچک همان نویسنده. (سال انتشار). عنوان مقاله. نام نشریه، دوره (شماره)، صفحه شروع مقاله - صفحه پایان مقاله.

۴. مثال:

تقوا، محمدرضا؛ منصوری، طاها؛ فیضی، کامران؛ اخگر، بابک (۱۳۹۵). کشف تقلب در تراکنش‌های کارت‌های بانکی با استفاده از پردازش موازی ناهنجاری در بزرگ‌داده. *فصلنامه مدیریت فناوری اطلاعات*، ۸(۳)، ۴۹۸-۴۷۷.

نکات مهم در مورد فهرست منابع انگلیسی:

در پایان متن در قسمت "References" علاوه بر منابع انگلیسی، منابع فارسی نیز باید به زبان انگلیسی آورده شوند.

برای ترجمه منابع فارسی لطفاً به چکیده انگلیسی مقاله، صفحه عنوان انگلیسی کتاب، صفحه عنوان انگلیسی پایان‌نامه، و... مراجعه کنید یا از مترجم کمک بگیرید. برنامه Google Translate پاسخ مناسبی به شما نمی‌دهد.

در انتهای منابعی که فارسی هستند و به انگلیسی ترجمه شده حتماً (in Persian) اضافه شود.

۱. منابع باید به ترتیب حروف الفبای انگلیسی مرتب شوند.

۲. مطمئن شوید که منابع اشاره شده در متن در مآخذ نوشته شده باشند و برعکس.

جدول ۳. شرح صحیح منبع‌دهی در داخل و انتهای مقاله

نوع منبع	در داخل متن	در فهرست منابع
مقاله فارسی و انگلیسی	(نام خانوادگی نویسنده اول و نام خانوادگی تمام نویسندگان، سال: صفحه)	(نام خانوادگی نویسنده اول، نام کوچک همان نویسنده، و نام خانوادگی نویسنده دوم، نام کوچک همان نویسنده. (سال انتشار). عنوان مقاله. نام نشریه، دوره (شماره)، صفحه آغاز مقاله - صفحه پایان مقاله.
نمونه مقاله فارسی	یوسف زهی، سینایی، فاطمی نژاد و منشادی (۱۳۹۹) هنگام ذکر نام نویسندگان در آغاز جمله. (سینایی، یوسف زهی، فاطمی نژاد و منشادی، ۱۳۹۹: ۱۰۰). هنگام ذکر نام نویسندگان در پایان جمله و در داخل پرانتز.	سینایی، وحید؛ یوسف زهی، ناصر؛ فاطمی نژاد، سید احمد؛ منشادی، مرتضی (۱۳۹۹). جامعه پذیری بین المللی، بایسته کشورداری اقتصادی توسعه. نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل، ۳(۱)، ۷۸-۵۳
نمونه مقاله انگلیسی	(Blanchard & Ripsma, 2007: 20-21)	Blanchard, Jean-Marc F. & Norrin M. Ripsma (2007). Asking the right question: When do economic sanctions work best?. <i>Security Studies</i> , 9(1), 219-253.
نمونه مقاله فارسی ترجمه شده	(مقیم و اعلایی اردکانی، ۱۳۹۰: ۲۰)	Moghimi, Seyyed Mohammad, & Alaei Ardakani, Mostafa. (2011). Measuring good governance factors and e-government role in enhancing it. <i>Journal of Information Technology Management</i> , 3(8), 171-188. (in Persian)
کتاب فارسی و انگلیسی	(نام خانوادگی نویسنده اول و نام خانوادگی سایر نویسندگان، سال، شماره صفحه یا صفحات)	نام خانوادگی نویسنده اول، نام کوچک همان نویسنده، و نام خانوادگی نویسنده دوم، نام کوچک همان نویسنده. (سال انتشار). عنوان کتاب. شهر محل نشر: نام ناشر.

Arthur, Diane (2004). <i>Fundamentals of human resources management</i> . New York: American Management Association. Seyed Javadein, Seyed Reza (2004). <i>Fundamentals of human resources management</i> . Tehran: University of Tehran Press. (in Persian)	(سیدجوادین، ۱۳۸۳: ۵۳-۵۴)	نمونه کتاب فارسی
Diaz-Rico, Lynne T. (2018). <i>A course for teaching English learners</i> . 2 nd Edition. Boston, MA: Pearson.	(Diaz-Rico, 2018: 144)	نمونه کتاب انگلیسی

چکیده انگلیسی مقاله باید ساختاریافته بوده و به طور دقیق با ترجمه چکیده فارسی همسان باشد (رعایت تمام دستورالعمل‌های چکیده‌نویسی فارسی در این بخش هم الزامی است)، چکیده مقاله، نباید کمتر از ۲۰۰ کلمه و بیشتر از ۲۵۰ کلمه باشد. از اشاره به مراجع و استفاده از پاورقی در چکیده خودداری شود. چکیده انگلیسی باید با قلم Times New Roman 9/5 با فاصله خطوط ۱، فاصله ۳ سانتی‌متر از سمت راست و چپ و ۳ سانتی‌متر از بالا و پایین کاغذ، با کناره‌های ردیف شده (Justify Low) نوشته شود و به صورت دقیق در نمونه فرمت چکیده انگلیسی که در قسمت راهنمای نویسندگان نشریه آمده است، جای گیرد. در نوشتن عنوان انگلیسی دقت کنید که به جز حروف اضافه تمام کلمات با حرف بزرگ نوشته شوند. چکیده‌های خارج از این فرمت پذیرفته نمی‌شوند. کلیدواژه‌های انگلیسی معادل کلیدواژه‌های فارسی و ترجمه دقیق همان واژگان با قلم Times New Roman 9/5 است که به ترتیب اهمیت‌شان ذکر می‌شوند.

برخی نکات مهم ویرایشی

۱. برای شماره‌گذاری از عدد و نقطه استفاده شود؛ مانند شماره‌گذاری همین قسمت. قبل از نقطه، ویرگول، نقطه ویرگول، دو نقطه، علامت سؤال، علامت تعجب و ... نیازی به فاصله (space) نیست؛ اما بعد از این علائم باید یک فاصله گذاشته شود.
 ۲. هنگام استفاده از پرانتز قبل از باز شدن پرانتز و بعد از بسته شدن پرانتز از فاصله استفاده کنید، کلمه داخل پرانتز بدون فاصله به پرانتز می‌چسبد.
- برای نوشتن کلمات مرکب یا بعضی واژگان و افعال مشابه از نیم‌فاصله استفاده شود (برای مثال انسان‌ها، می‌رود، تصمیم‌گیری، اندازه‌گیری، بهره‌مند، منطقه‌ای، همان‌گونه و...) [برای مثال: می‌خواهم (غلط) می‌خواهم (درست)]. برای ایجاد نیم‌فاصله در نرم‌افزار Word می‌توانید از (CTRL + Shift + 2) یا (Shift + Space) استفاده کنید (بسته به نوع ویندوز یکی از موارد عمل می‌کند).

۳. به جای استفاده از علامت (/) در متن از کلمه درصد استفاده کنید. مانند: ۵ درصد.

۴. از به کار بردن (هی) و همزه (ۀ) در متن مقاله خودداری کنید.

شرایط و ضوابط پذیرش و انتشار مقاله

- نشریه اقتصاد سیاسی بین‌الملل مقالات اصیلی که مبتنی بر روش‌های پژوهشی معتبر و منطبق با موضوع و رویکرد نشریه باشد را منتشر می‌نماید. به مقاله‌های اقتباسی، گردآوری یا ترجمه ترتیب اثر داده نمی‌شود.
- کلیه مقالات ارسال شده به دفتر نشریه توسط سامانه همانند جو کنترل می‌شوند. مشابهت مقاله با متون انتشار یافته حداکثر در حد بیست تا بیست و پنج درصد قابل قبول است و مقالاتی که بیشتر از حد یاد شده با منابع موجود هم‌پوشانی داشته باشند، صرفاً برای یک بار به نویسنده جهت اصلاح عودت داده می‌شوند و در صورت عدم اصلاح، مقاله از فرآیند بررسی خارج می‌گردد.
- مقاله‌ها فقط از طریق سامانه نشریه دریافت و ارزیابی می‌شود. بنابراین، نویسندگان باید فایل مقاله خود را در سامانه نشریه بارگذاری و ثبت کنند.
- در مقاله‌هایی که بیش از یک نویسنده دارد، مسئولیت تعارض منافع بین نگارندگان با نویسنده مسئول است. وی در هنگام ارسال مقاله باید فرم مربوطه را تکمیل و بعد از امضاء در سایت نشریه بارگذاری نماید. به تبع نشریه مسئولیتی در قبال ترکیب و ترتب نویسندگان یک مقاله ندارد.
- بارگذاری فرم تعهدنامه اخلاق نشر که توسط نویسنده/نویسندگان امضاء شده باشد، در سایت نشریه الزامی است.
- مقاله‌های ثبت‌شده در سامانه نشریه به هیچ‌وجه نباید در دیگر نشریات داخلی و خارجی منتشر شده باشد.
- فرآیند داوری و پذیرش مقاله در نشریه به صورت دو سو ناشناس است. یعنی مشخصات نویسندگان برای داوران و مشخصات داوران برای نویسندگان در همه مراحل داوری پنهان می‌ماند.
- مقاله‌ای که مراحل داوری و تأیید نهایی را در این نشریه گذرانده باشد، انتشار آن در نشریات دیگر توسط نویسنده یا نویسندگان مجاز نیست.
- سردبیر، هیئت تحریریه و داوران نشریه در پذیرش و رد مقاله‌ها اختیار تام دارند. هم‌چنین، ویراستار نشریه در ویرایش صوری، زبانی و ادبی مقاله‌ها اختیار کامل دارد.

- نویسنده مسئول موظف به انجام کلیه اصلاحاتی است که در مراحل داوری یا ویراستاری مقاله از وی خواسته می‌شود. تشخیص مغایرت این مهم در هر مرحله‌ای، از داوری تا ویرایش و صفحه‌آرایی منجر به حذف مقاله از فرآیند داوری خواهد شد.
- مقاله‌هایی که با «راهنمای نگارش حاضر» و به‌ویژه با «شیوه استناد» نشریه منطبق نباشد، پذیرفته نمی‌شود.
- مسئولیت کامل صحت و دقت نشانی منابع، نقل قول‌های مستقیم و غیرمستقیم، ارجاعات و مشخصاً کتاب‌شناختی منابع در کتاب‌نامه با نویسنده مسئول مقاله است.
- مقاله‌ها پس از بررسی توسط تیم سردبیری و در صورت پذیرش اولیه که حداکثر پنج روز کاری به طول خواهد انجامید، در فرآیند داوری قرار می‌گیرند. نتیجه داوری مقاله ظرف دو تا چهار ماه مشخص می‌شود و از طریق ایمیل به نویسنده مسئول اعلام می‌گردد.

به نام خدا

فرم تعهدنامه نویسنده مسئول

سر دبیر دوفصل نامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

با سلام،

اینجانب..... نویسنده مسئول مقاله.....

اعلام می کنم که مقاله ارسالی به نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل قبلاً درجای دیگری چاپ نشده است و متعهد می شوم که آن را به طور همزمان به نشریه یا همایش دیگری ارسال نکنم.

تاریخ

امضای نویسنده مسئول

فرم تعارض منافع

فرم تعارض منافع، توافق نامه‌ای است که نویسنده (گان) یک مقاله اعلام می‌کنند که در رابطه با انتشار مقاله ارائه شده به طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوء رفتار، جعل داده‌ها و یا ارسال و انتشار دوگانه، پرهیز نموده‌اند و منافعی تجاری در این راستا وجود ندارد و نویسندگان در قبال ارائه اثر خود وجهی دریافت ننموده‌اند. فرم تعارض منافع به خوانندگان اثر نشان می‌دهد که متن مقاله چگونه توسط نویسندگان تهیه و ارائه شده است. نویسنده مسئول از جانب سایر نویسندگان این فرم را امضا و تایید می‌نماید و اصالت محتوای آن را اعلام می‌نماید. نویسنده مسئول هم چنین اعلام می‌دارد که این اثر قبلاً در جای دیگری منتشر نشده و همزمان به نشریه دیگری ارائه نگردیده است. همچنین کلیه حقوق استفاده از محتوا، جدول، تصاویر و ... به ناشر محول گردیده است.

نام نویسنده مسئول		آدرس الکترونیکی	
وابستگی سازمانی:		تلفن:	
عنوان مقاله:			
آیا نویسندگان یا موسسه مربوطه وجهی از یک شخص ثالث (دولتی، تجاری، بنیاد خصوصی و غیره) برای هر بخشی از مقاله ارائه شده (شامل کمک‌های مالی، نظارت بر داده‌ها، طراحی مطالعه، آماده‌سازی اثر، تجزیه و تحلیل آماری و ...) دریافت نموده است؟			
☐ بله		☐ خیر	
آیا نویسندگان هرگونه اختراعی که در حال انجام، داوری و یا ثبت شده، مربوط به این اثر را در حال انجام دارند؟			
☐ بله		☐ خیر	
آیا طرق دسترسی دیگری وجود دارد که خوانندگان بتوانند که اطلاعات اضافی اثر مذکور را از نویسندگان مقاله دریافت نمایند؟			
☐ بله		☐ خیر	
آیا جنبه‌ای از این اثر مرتبط با حیوانات آزمایشی یا بیماری‌های خاص انسانی است که نیاز به اعلام و تایید اخلاق نشر باشد؟			
☐ بله		☐ خیر	
نام نویسنده مسئول:		تاریخ:	
		امضا	

سخن سردبیر

از آموزه رخداد (Doctrine of Event) به مثابه یک دگرگونی و نقطه عطفی یاد می‌شود که زمینه گذار و گسست از وضع موجود را فراهم می‌سازد. رخدادها به جهت آثار دگرگون-کننده و برساننده خود، به چارچوب‌ها، طرز تلقی‌ها، فرهنگ‌ها، روابط و مناسبات نوینی می‌انجامند؛ بر این اساس فهم ماهیت، ابعاد و پیامدهای آن‌ها بسیار حائز اهمیت است. به تعبیر دلوز مفهوم‌سازی رخدادها ما را قادر می‌سازد تا از فرآیندها و نیروهای تعیین‌کننده، اعم از آن‌هایی که مترصد پیشرفت یا در صدد توقف و ممانعت از توسعه آن‌ها هستیم، آگاهی یابیم (Patoon, 2015).

یکی از رخدادهای زمینه‌ساز گسست هستی‌شناسانه در سطح جهانی که طی نیم قرن اخیر به وقوع پیوسته است، گذار از اقتصاد سیاسی بین‌الملل به اقتصاد سیاسی جهانی است. تحول یادشده را از جهات مختلف و با تساهل می‌توان به مثابه یگانه رخداد سرنوشت‌ساز زمانه ما تلقی کرد. اگرچه پایه‌گذاری و ورود به نظم نوین در لحظه‌ای خاص تحقق نیافته که بتوان قبل و بعد از آن را به‌خوبی از هم متمایز کرد؛ اما بر شمردن پاره‌ای از مختصات دو نظم اقتصادی-سیاسی یادشده می‌تواند گویای تحول بنیادین و به اصطلاح گسست پارادایمیک (Paradigm Shift) ساختار قدرت و ثروت جهانی باشد.

مفصل‌بندی اقتصاد سیاسی بین‌الملل مبتنی بر نوع خاصی از سلسله مراتب و موازنه نیروها در حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ بود که با عناوینی از جمله نظم آمریکایی (Pax Americana)، نظم کینزیسم-فوردیسم، نظم دولت‌محور، نظم جنگ سرد و ... می‌توان آن را مفهوم‌سازی کرد. متقابلاً ساختار اقتصاد سیاسی جهانی را با تعبیری نظیر نظم پساجنگ سرد، نظم پساژنومون، پسافوردیسم، نظم جهانی‌شده، پساج جهانی شدن و ... بازنمایی می‌گردد. در چارچوب نظم حاکم بر دوره جنگ سرد یا اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مناسبات تولیدی، تجاری، پولی-مالی و سیاسی - امنیتی حول کنشگری دولت و ساختارهای ملی و بین‌الدولی رقم می‌خورد. در این راستا دولت‌ها و به‌ویژه انواع قدرتمند

آن و در رأس آن‌ها ایالات متحده در جایگاه طلایه‌دار یا هژمون نظم بین‌المللی یادشده عمل می‌کردند و سلسله مراتب قدرت و ثروت جهانی در پرتو کنشگری این کشور و متحدان و شرکای دولتی رده دوم و سوم آن سامان می‌یافت.

مجموعه‌ای از عوامل و متغیرها، پایه‌های مادی (Material) و معرفتی (Ideational) نظم یادشده را از دهه ۱۹۷۰ به چالش گرفته و مقدمات گذار و گسست از ساختار قدرت اقتصادی-سیاسی مذکور در سطح جهانی را فراهم ساخت. تکوین اقتصاد سیاسی جهانی به مثابه یک ساختار اقتصادی-اجتماعی نوین، نظامی نو از مفاهیم، گزاره‌ها، چارچوب-های فکری و به تبع آن سیاست‌گذاری و اقدام را پیش رو قرار می‌دهد. بالتبع کنشگری در مناسبات و روابط نوین اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی مستلزم درک و انضمامی کردن آن‌هاست. مهم‌ترین خصیصه تحول یادشده پیچیدگی و درهم‌تنیدگی ساختارهای اقتصاد سیاسی جوامع بشری در قالب زنجیره جهانی (Global chain) است. برآیند زنجیره مذکور ادغام ساحت‌های فکری و عملی، فروریزی مرزبندی‌های تصنعی در حوزه اندیشه و عمل و به تعبیر دلوزی قلمروزدایی و بازقلمروگرایی نوین در قالب ادغام امر محلی و امر جهانی است.

در زنجیره نوظهور قدرت، ثروت و معنا، موقعیت استعلایی دولت در تعیین‌بخشی به روندها و رویدادها از آن گرفته شده و شمار روزافزونی از کنشگران محلی و فراملی، تا منطقه‌ای، فراملی، بین‌المللی و جهانی در کنار دولت‌ها و به موازات آن‌ها در قبض و بسط تحولات سهیم شده‌اند. تالی منطقی این مهم به لحاظ ایجابی در خصوص چگونگی حصول به توسعه و تعادل حیات جامعه بشری و نیز از جهت سلبی در ظهور و بروز طیف گسترده‌ای از تهدیدات و فجایا که در مواردی توسط بازیگرانی غیر از دولت‌ها نظیر شبکه‌های تروریستی و مافیایی بر جامعه جهانی تحمیل می‌شود، کاملاً متفاوت از قبل است.

در ساختار اقتصاد سیاسی جهانی و در تعامل دولت - جامعه، دیگر سخن از دولت‌های قوی (Strength States) در مقابل دولت ضعیف (Weak States) نیست؛ بلکه مقوله دولت-های هوشمند و نافذ (Shrewd States) در مقابل دولت‌های زمان‌پریش یا خواب‌آلود و ناهشیار (Sleepy States) کاربرد یافته است؛ تفکیک دولت‌ها به قوی و ضعیف بر مبنای گفتمان وستفالیایی، سرزمینی، ارضی و مرزی، مکانی، مکانیکی، اراده‌گرا و در بستر متافیزیک فلسفی مدرن از قدرت، دولت، توسعه، امنیت و تهدید مفصل‌بندی گردیده است. (دانش‌نیا، ۱۳۸۷ و خالقی، ۱۳۸۲). در این راستا مواجهه با مسایل و چالش‌ها نیز عموماً با عده و عده نظامی، اجبارآمیز و بر مبنای فیزیکیستی صورت می‌گیرد. در مقابل، موقعیتیابی در مناسبات و روابط حاکم بر اقتصاد سیاسی جهانی مبتنی بر محاسبات کوانتومی، سایبرنیتک و بر پایه فضا-زمان است. در پرتو همین تحول است که در اقتصاد سیاسی جهانی، پایه‌ها و بنیان‌های مشروعیت دولت صرفاً بر توانمندی نظامی و اقتصاد سرزمینی نبوده و پاره‌ای از دولت‌ها با آگاهی از این مقوله مهم، ثبات و مشروعیت خود را در تعامل با ساختارهای نوین قدرت (علم، فن‌آوری، تولید، مالیه، امنیت) برای حصول به رفاه و تضمین تعلق خاطر شهروندان به مجموعه نظام سیاسی تعریف کرده‌اند.

نکته آن است که بدون کنش در فضای جهانی و مجهز شدن به ابزارهای متناسب آن، چنین آرمانی برای دولت‌ها تحقق‌پذیر نیست. واقعیت آن است که بخش عمده‌ای از بحران‌ها و پیچیدگی‌های توسعه و بی‌ثباتی در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی را در اقصی نقاط دنیا نیز می‌بایست در چارچوب تحول اخیر در ساختارها و سرشت قدرت جهانی و درک قواعد بازی یادشده یا متقابلاً کج فهمی و فقدان درک از دگردیسی مذکور توسط دولت‌ها جست‌وجو کرد.

درک رخداد یادشده و چگونگی مواجهه با آثار دگرگون‌ساز آن بر مناسبات قدرت و ثروت و بازتعریف الگوی تعقیب منافع و اهداف، اختصاص به جوامع غربی و غیر غربی ندارد. کنشگران نظام اقتصاد جهانی اعم از دولت‌ها و بازیگران غیر دولتی در این راستا

به دو دسته تقسیم می‌شوند. گاهی در جهان پیشرفته و توسعه یافته می‌توان دولت‌هایی را مثال زد که کماکان به مسیر کلاسیک قدرت و نظم وابستگی و چسبندگی داشته و در بازاندیشی ساختارهای فکری و اجرایی خود برای کنشگری در نظم نوظهور دچار تأخیر هستند. تأمل در تاریخ مداخلات نظامی مخاطره‌آمیز و پرهزینه ایالات متحده در خاورمیانه و ناتمام رها کردن طرح مبارزه با تروریسم، بسط دموکراتیزاسیون و اصرار بر اتصال ساختارهای منطقه به اقتصاد آزاد با زور اسلحه و پول نشان می‌دهد که زمان‌پریشی و عدم درک درست اقتضائات نوین اقتصاد سیاسی جهانی محدود به سیاست‌گذاری توسعه و امنیت در جهان در حال توسعه نیست.

درک سطحی آمریکایی‌ها از پیچیدگی اقتصاد سیاسی - فرهنگی جوامعی نظیر عراق، افغانستان و ایران در قالب سیاست مداخله و تحریم، تشدید مرزبندی آمریکایی‌ها در مقابل مهاجران مکزیکی با احداث دیوار یا انکار باورنکردنی بیماری مهلک کرونا و آثار و پیامدهای اقتصادی - اجتماعی آن توسط دونالد ترامپ و تشکیلات وی تا مدت‌ها، نشانی از تأخیر در فهم ساختارهای نوین قدرت، ثروت، امنیت، تهدید و کنشگری در اقتصاد سیاسی جهانی را در این کشور پیشرفته بازتاب می‌دهد. واکنش توأم با عصبانیت آمریکا به تحولات برخی قدرت‌های نوظهور نظیر ژاپن و چین یا خروج شتاب‌زده از افغانستان و احتمالاً عراق و سوریه در ایام پیش‌رو حکایت از مقاومت این کشور در مقابل تغییرات نوظهور یا تلاش سرآسیمه برای انطباق با اقتضائات نوین قدرت و ثروت و مکان‌یابی خود در اقتصاد سیاسی جهانی دارد.

واقعیت ملموس پیش‌روی جامعه بشری آن است که بحران‌ها و تهدیدات زمانه کنونی اعم از مهاجرت، تروریسم، گسترش بیماری‌های همه‌گیر یا فرصت‌های موجود در حوزه انباشت ثروت و دستیابی به رفاه و توسعه متوازن به دلایل مختلف از جمله ظهور فن‌آوری اطلاعات، اقتصاد دانش‌بنیان و ... مرز و مقیاس نمی‌شناسد و بنابراین نمی‌توان «دون-کیشوت» وار به مواجهه آن‌ها رفت. متقابلاً بازیگرانی در جهان غیر غرب یا در حال توسعه

را می‌توان مثال زد که در بستر نوین اقتصاد جهانی با هوشمندی و چابکی مقدمات ارتقای جایگاه خود در سلسله مراتب قدرت جهانی را فراهم کرده‌اند. اگرچه تأمل بر اوضاع و احوال مخاطره‌آمیز کشورهای نظیر عراق، سوریه، لیبی، لبنان و اخیراً افغانستان و ترکیه نشان می‌دهد که مقوله نابهنگامی سازماندهی ساختارها و ابزارها و تشکیلات دولت در این منطقه بحران‌زده بسیار بیشتر از انواع غربی بیداد می‌کند و این مهم می‌تواند در از دست رفتن فرصت‌های توسعه ملی و منطقه‌ای در این بخش از جهان تأثیرگذار و بازگشت‌ناپذیر باشد.

شوربختی آنجاست که برخی از نظام‌های سیاسی یادشده نظیر افغانستان در مواجهه با جهان سیال، رقابتی و به‌شدت متراکم کنونی به الگویی از سازماندهی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روی می‌آورند که باوجود سخت بودن پیش‌بینی‌پذیری تحولات اجتماعی جوامع، از اکنون می‌توان ویرانه‌های برخاسته از ناکارآمدی الگوهای یادشده را طی سالیان آینده تخمین زد. فعال شدن طیفی از نیروهای اجتماعی و تکوین ساخت قدرت که فاقد حداقل تمهیدات لازم برای کنش و رعایت قواعد بازی در دنیای نوین ارتباطی - اطلاعاتی بوده و کماکان از گردونه یادشده تنها منطق اسلحه و زور را در مواجهه با مسایل دنبال می‌کنند. پر واضح است که چنانچه منطق یادشده راهگشا و اثربخش بود، دست‌کم آمریکایی‌ها به‌عنوان دارندگان پیشرفته‌ترین مدارهای سخت قدرت پاسخی درخور در تحقق آمال خود در افغانستان و عراق دریافت کرده بودند

فرجام بحث آنکه سرشت دولت‌داری در اقتصاد سیاسی جهانی به‌طور چشمگیری دستخوش دگردیسی شده است. کمااینکه ماهیت امنیت و بنیان مشروعیت نظام‌های سیاسی نیز در فضای کنونی تحول یافته است. حصول به توسعه اقتصادی، ارتقای کیفیت زندگی و رضایت از زندگی نزد شهروندان و در نتیجه تضمین تعلق خاطر آنان به وضع موجود کلید موفقیت و کنشگری دولت‌ها در هندسه نوین قدرت جهانی است. آرمان یادشده در چارچوب درک قواعد بازی در فضای نوین درهم‌تنیده جهانی میسر بوده و

کمتر بازیگری می‌تواند درانفکاک ساختاری با این فضا-زمان یادشده به ثبات و پایداری در ساحت اقتصاد سیاسی خود، در تعامل دولت-جامعه از یک‌سو و تأثیرگذاری بر روندها و رویدادهای منطقه‌ای و بین‌المللی از دیگر سو برآید.

هوشمندی دولت‌ها درک قواعد این بازی و تجهیز ساختارها و سازماندهی سیاست، اقتصاد و فرهنگ خود مبتنی بر اقتضائات اقتصاد سیاسی جهانی هستند. حضور در بازار جهانی تولید، تجارت، سرمایه‌گذاری، علم و فن‌آوری، فرهنگ، معنا و هنجارسازی بسیار مهم و حیاتی است. بازسازی ساختار قدرت و بازمفهوم‌سازی الگوی تعامل و دیپلماسی به اشکال نوین و روزآمد آن ابزار و تمهید تعیین‌کننده موقعیت‌یابی در هندسه نوین قدرت جهانی است. به تعبیر یکی از نظریه‌پردازان اقتصاد سیاسی در فضای نوین قدرت و ثروت جهانی، بازیگران کوچک کارهای بزرگی انجام می‌دهند و چه بسا بزرگان از عهده کارهای کوچک برنیایند (Strange, 1994).

چارچوب مطالعات اقتصاد سیاسی در قیاس با رهیافت‌های کلاسیک علوم اجتماعی، رهیافت روزآمد و مناسبی برای بحث و گفت‌وگو در باب منطق تغییر و تداوم در اقتصاد جهانی، سرشت نوین قدرت و تحولات توسعه‌ای برآمده از آن است. امید است مشارکت و همیاری اندیشمندان ایرانی حوزه اقتصاد، سیاست و جامعه در اندرکنشی دغدغه‌مندانه، مسئولانه و هم‌افزا و با طرح و طراحی پرسش‌ها و چارچوب‌های فراگیرتر به این مهم بینجامد. نشریه «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» مساعدت و هم‌اندیشی محققان و پژوهشگران فرهیخته و علاقه‌مندان این حوزه را در راستای قدم برداشتن در مرزهای دانش بشری و نظریه‌پردازی نوین علوم اجتماعی در قالب پژوهش‌های میان‌رشته‌ای ضروری و سازنده می‌داند. امید است انتشار نتایج و یافته‌های تحقیقات اندیشمندان حوزه اقتصاد سیاسی بتواند خوانشی نو و پیچیده از تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داخلی و بین‌المللی را در ساحتی درهم‌تنیده و فرارشته‌ای و نیز بایسته‌های مواجهه با این تحولات و مسایل را پیش‌روی جامعه بومی و نیز جامعه بشری قرار دهد.

منابع

- خالقی، احمد (۱۳۸۲)، قدرت، زبان و زندگی روزمره در گفتمان فلسفی - سیاسی معاصر، تهران: انتشارات گام نو.
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۸۷)، «مناظره چهارم: گسست پارادایمیک در حوزه نظری روابط بین‌الملل»، نشریه پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۳، شماره ۲: صص ۹۷-۱۲۴
- Patton, Paul (2015), The World Seen From Within: Deleuze and the Philosophy of Events, Theory & Event, Johns Hopkins University Press, Volume 1, Issue 1, 1997
- Strange, Susan (1994) "Rethinking Structural Change in the International Political Economy: States, Firms and Diplomacy", in, Richard Stubbs and Geoffrey Underhill, Political Economy and the Changing Global Order, eds. Canada, McClelland, pp.103-115.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب

خاموش

خلیل‌اله سردارنیا؛ ۱

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین

ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری؛ ۳۵

بازنگری در هزینه و مسئولیت رهبری (بررسی موردی رویکرد انتقادی دونالد

ترامپ به ناتو)

رضا سلیمانی؛ ۵۹

هژمونی دلار در سدهٔ بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در

چارچوب نظام پولی بین‌المللی

سحر پیران‌خو، علی امیدی و فریبرز ارغوانی پیرسلامی؛ ۸۵

یکجانبه‌گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی

حامد محقق‌نیا؛ ۱۲۱

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران

بهادر زارعی، عطیه کریمی؛ ۱۵۷

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک

رضا رحمتی؛ ۱۹۵

رابطه بحران اقتصادی و رشد حرکت‌های راست افراطی: مورد مجارستان

رضا نصیری حامد و احسان جعفری‌فر؛ ۲۳۷

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی

سجاد دادفر و روح‌اله بهرامی؛ ۲۶۵

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب در حال

توسعه (با تکیه بر نهادهای حاکمیتی)

لاله طبقچی اکبری، محمود بابازاده، قاسم سامعی و طاهره آخوندزاده یوسفی؛ ۳۰۷

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب توسعه یافته و

در حال توسعه سیاسی

ابوالفضل شاه‌آبادی، علی مرادی و فاطمه بیده؛ ۳۴۷

بررسی رابطه نظری بین بی‌ثباتی سیاسی و چرخه تجاری - سیاسی در یک

کشور نفتی

علیرضا اقبالی و علی سایه‌میری ۳۷۵

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش

خلیل‌اله سردارنیا *

چکیده

امروزه یکی از مهم‌ترین زمینه‌های مبارزهٔ سیاسی، عرصه «کیفیت زندگی» و چالش‌های اجتماعی همچون آلاینده‌ها و تهدیدهای زیست‌محیطی است که در جای خود بر پیوند جدی «امر اجتماعی» با «امر سیاسی» تاثیرگذار است. در این پژوهش، نگارنده با روش پژوهش تحلیلی-نظری و کمک گرفتن از شواهد تجربی در صدد پاسخ به این پرسش است: مهم‌ترین عوامل مؤثر بر گسترش، فراگیری و جهانی شدن جنبش‌ها و اعتراضات زیست‌محیطی در چند دههٔ اخیر به‌ویژه در کشورهای پیشرفته و صنعتی غرب چه بوده است؟ مهم‌ترین عوامل در این ارتباط (فرضیه) عبارتند از: وقوع انقلاب خاموش یا گرایش نسل‌های جدید، جوانان و شهروندان به ارزش‌های فرامادی، آگاهی فزاینده نسبت به خطرات و تهدیدکننده‌های محیط زیست، کم‌توجهی و عدم پاسخگویی حکومت‌ها، توسعه و صنعتی شدن بی‌توجه یا کم‌توجه به اخلاق زیست‌محیطی، اطلاع‌رسانی و هویت‌سازی در شبکه‌های اجتماعی سایبری و جامعه مدنی جهانی برای همراه‌سازی افکار عمومی در اعتراضات. بر اساس مطالعات کمی-تجربی انجام شده و پیمایش‌های ارزشی جهانی، این مطالعه به این یافته کلی رسید که امروزه جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های سبز به‌مثابه مهم‌ترین چالشگران حکومت‌ها و بسیج‌کننده‌های معترضان در دو ساحت پراتیکی-مبارزاتی و ساحت فکری-نگرشی برای پیشبرد اهداف، پاسخگو سازی حکومت‌ها و شرکت‌ها و جهانی سازی گفتمان و اخلاق زیست‌محیطی در «سطح جهانی» هستند که بارزترین و فراگیرترین تجلی آن، اعتراضات چندین میلیونی در سپتامبر ۲۰۱۹ در جهان بود.

کلیدواژه‌ها: جنبش‌های زیست‌محیطی، انقلاب خاموش، جامعه خطرپذیر، خلاق زیست‌محیطی، چالش‌ها و تهدیدها.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. sardarnia@shirazu.ac.ir

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۴۰۰، دوره چهارم، شماره اول، ۱-۳۴.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۰۲

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسنده‌گان.



بیان مسئله

در عصر پساجنگ سرد و جهانی شدن، ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی جدید صرفاً به رقابت بر سر قدرت سیاسی و اقتصادی و تعارضات سیاسی - ایدئولوژیک محدود نیست، بلکه تا حد زیادی به سمت مطالبات و چالش‌های مرتبط با کیفیت زندگی اجتماعی و معیشتی و مسائل زیست‌محیطی در کنار مطالبات مدنی و مانند آن سمت و سو یافته است. این تحول و دگرپرسی می‌تواند بازگوکننده پیوند بیش از پیش «امر سیاسی» با «امر اجتماعی» باشد.

در حال حاضر ما با ظهور پدیده جدید به نام «سیاست خیابان» به مثابه تحول جدید در کنشگری سیاسی - اجتماعی برای پیشبرد مطالبات اجتماعی و صنفی - مدنی مرتبط با کیفیت زندگی مواجه هستیم که به مرور زمان از ابعاد تازه و فراگیری برخوردار خواهد شد. امروزه جنبش‌های اجتماعی جدید، کنشگران بلامنازع در عرصه میادین و خیابان‌های عمومی برای پیشبرد مطالبات اجتماعی، مدنی، صنفی به‌ویژه مطالبات مرتبط با کیفیت زندگی همچون آلودگی‌های زیست‌محیطی، رفاه، امنیت اجتماعی و بهداشت و سلامت هستند.

در ادبیات علوم اجتماعی با دوگانه‌های متعارض مواجه هستیم، یکی از مهم‌ترین آن‌ها، پیامدهای مثبت و منفی مدرنیته است. این فرایند و تفکر از چند سده پیش شروع شده و با درجات متفاوت، بیشتر جوامع را در نوردیده است. اما آنچه در نظریه «جامعه خطرپذیر» به‌عنوان خطرات و تهدیدهای ناشی از این فرایند یاد می‌شود، عمدتاً مربوط به «مدرنیته متأخر» (Late Modernity) یا تشدید مدرنیته است که با انقلاب ارتباطات و اطلاعات و جهانی شدن روی داده است. مدرنیته متأخر در کنار پیامدهای مثبت، دارای مخاطرات جدی در زندگی شهری همچون گسترش تهدیدها و آسیب‌ها به محیط زیست، نابرابری، فاصله‌گیری از اخلاق مدنی، تبعیض‌ها، ظهور و گسترش تهدیدهای جدید همچون تروریسم سایبری، بیولوژیکی، سیاسی و غیره بوده است.

در این پژوهش، نگارنده با روش پژوهش تحلیلی - نظری و کمک گرفتن از شواهد تجربی درصدد پاسخ به این پرسش است: مهم‌ترین عوامل مؤثر بر گسترش، فراگیری و جهانی شدن جنبش‌ها و اعتراضات زیست‌محیطی در چند دهه اخیر به‌ویژه در کشورهای

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۳

پیشرفته و صنعتی غرب چه بوده است؟ مهم‌ترین عوامل در این ارتباط (فرضیه) عبارتند از: وقوع انقلاب خاموش یا گرایش نسل‌های جدید جوانان و شهروندان به ارزش‌های فرامادی، آگاهی فزاینده نسبت به خطرات و تهدیدکننده‌های محیط زیست، کم‌توجهی و عدم پاسخگویی حکومت‌ها به مسائل اجتماعی، توسعه و صنعتی شدن بی‌توجه یا کم‌توجه به اخلاق زیست‌محیطی، اطلاع‌رسانی و هویت‌سازی در شبکه‌های اجتماعی سایبری و جامعه مدنی جهانی برای همراه‌سازی افکار عمومی در اعتراضات. در این مطالعه، از دو نظریهٔ «جامعه خطرپذیر» اولریش بک و آنتونی گیدنز و نظریهٔ «انقلاب خاموش» رونالد اینگلهارت برای تدوین فرضیه‌ها و تحلیل اعتراضات و مسئله محیط زیست در دو ساحت پراتیکی-مبارزاتی و ساحت نگرشی و گفتمانی استفاده شده است.

پیشینه و ضرورت انجام پژوهش

نخستین پیشینه تحقیق در ارتباط با شاخص‌های اجتماعی به میانه دهه ۱۹۶۰ در ایالات متحده بر می‌گردد که به‌منظور بررسی تأثیرات برنامه‌های آژانس هوا-فضا (NASA Agency) بر جامعه و شهروندان آمریکا صورت گرفت؛ اما ژرفا و روشمندی لازم را نداشت. تحقیق‌هایی از این دست با عنوان «جنبش شاخص‌های اجتماعی» (Social Indicators Movements) یا کیفیت اجتماعی در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در آمریکا شروع و سپس از دهه ۱۹۹۰ به این سو به اروپا و سایر کشورها گسترش یافت. سازمان‌های گوناگون نیز ایده و پژوهش‌های مرتبط با کیفیت زندگی و شاخص‌های اجتماعی را شروع کردند، در این ارتباط «سازمان کشورهای توسعه‌یافته اقتصادی» (OECD) و بانک جهانی پیشگام بودند که در دهه ۱۹۷۰ شروع کردند. (Noll, 2001).

استیون برچین در مقاله‌ای با عنوان «بررسی ارزش‌های محیط زیست‌گرایی در سطح بین‌کشوری»، یافته‌های مطالعات جوان بوئر (Jian Boar) را بیان کرده است. بوئر در نقش مدیر پروژه «اخلاق و امور بین‌الملل» وابسته به مؤسسه «کارنگی» در سال ۲۰۰۵، پیمایش ارزشی درباب محیط زیست را مدیریت کرد. او در کتاب «پیشرفت‌های محیط زیست‌گرایی» بر این

باور است که ارزش‌های محیط زیست‌گرایی از سایر ارزش‌های بشری و مدنی جدا نبوده و ارتباط جداناپذیر با هویت ما دارند (Brechin, 2008).

نتیجه مطالعه تاکاشی با عنوان «مقدمه‌ای بر مسائل خاص کیفیت زندگی و محیط زیست گرایی در آ.س. آن»، نشان می‌دهد که در کشورهای عضو این سازمان، به طور یکنواخت، ارزش‌های معطوف به حفظ محیط زیست رو به افزایش است و کم‌توجهی به این ارزش‌ها به طور جدی سرزنش می‌شود (Inoguchi, 2014).

مطالعه تجربی لاری دایموند (Larry Diamond) نشان می‌دهد که حکمرانی خوب بر کیفیت زندگی کودکان در شاخص‌های مهمی همچون آب آشامیدنی، تغذیه، بهداشت و سلامت و دسترسی به اطلاعات، آثار قوی داشته است. مطالعه تجربی پپانوریس (Pippa Norris) نیز نشان می‌دهد که حکمرانی خوب دارای پیامدهای قوی بر تحقق شاخص‌های عینی (بهداشت، رفاه، اشتغال، امنیت و غیره) و شاخص‌های ذهنی؛ یعنی احساس شادی و آگاهی در جهان داشته است (Brilliant & Fernandez, 2011:6).

مطالعه کمی و پیمایشی اسکات فری و الرومی نشان‌دهنده همبستگی یا رابطه مثبت و قوی بین دموکراسی و کیفیت زندگی در ۸۷ کشور در سه مقطع زمانی ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ است (Frey, 1999: 73).

مطالعه برلیتس و فرناندز نشان می‌دهد که مشارکت شهروندان در قالب نهادهای مدنی یا به شکل مستقیم‌تر در قالب جنبش‌های اجتماعی می‌تواند بر اصلاحات نهادی مرتبط با ارتقای کیفیت زندگی و کاهش فساد مؤثر باشد (Brilliant & Fernandez, 2014).

دل (Dell) در مطالعه‌ای با عنوان «محیط زیست‌گرایی مشارکتی، موج چهارم» با استناد به مطالعات انجام شده به این باور می‌رسد که حراست از محیط زیست در آمریکا نیازمند بازتقویت مشارکت دموکراتیک نهادها، جنبش‌ها و فعالان محیط زیستی است. مطالعه کمی او نشان می‌دهد که موفقیت سبزه‌ها در انتخابات و جلب توجه افکار عمومی می‌تواند در توسعه پایدار متعهد به محیط زیست در آمریکا مؤثر باشد (Dell, 2002).

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۵

مطالعهٔ انگل دایز و همکارانش نشان می‌دهد که مداخلهٔ دولت ایالات متحده آمریکا در اقتصاد و انجام هزینه‌های عمومی برای اشتغال، رفاه، سلامت یا بهداشت و محیط زیست و الگوی سیاست‌گذاری عمومی این کشور بر رضایت شهروندان و احساس خرسندی بیشتر آنان تاثیرگذار بوده است (Alvarez Diaz, et.al, 2010: 894-899)

نتیجهٔ یکی از مطالعات در انگلستان نشان می‌دهد که فعالیت‌های گروه‌ها و جنبش‌های رادیکال زیست‌محیطی بر جهت دادن مشاغل و کارخانه‌های تولیدی به تولیدات سازگار با حفظ محیط زیست بسیار تاثیرگذار بوده است (Ziniel & Bradley, 2018).

مطالعهٔ کلمنتس با عنوان «مبانی جامعه‌شناختی و نگرشی محیط زیست‌گرایی در بریتانیا»، نشان می‌دهد که استفادهٔ جنبش سبزها از ظرفیت‌های شبکه‌های اجتماعی و بسیج هواداران در سطوح ملی و امروزه جهانی سبب شده که حضور آن‌ها در قدرت سیاسی و حاکمیتی بیشتر شود، کسب چند کرسی پارلمانی در بریتانیا به‌ویژه افزایش تعداد کرسی‌ها در پارلمان و اتحادیه اروپا از مصادیق و یافته‌های این مطالعه است (Clements, 2012).

مشیرزاده و هاشمی نیز در یک مطالعهٔ مشترک در چارچوب نظریه‌های چارچوب‌بندی و سازه‌انگاری، به این نتیجه و یافته می‌رسند که سازمان‌های بین‌المللی و جنبش‌های اجتماعی با ایجاد و توسعه چارچوب‌ها یا دریچه‌های ارزشی و هنجاری، به آفرینش و گسترش معناها، اقناع و آگاه‌سازی افکار عمومی و تعریف و بازتعریف هویت‌ها برای کنشگران کمک می‌کند و نقش مهمی در توسعه انگاره محیط زیست جهانی و چالش‌گری، اعتراضات زیست‌محیطی در سطح جهانی و اعمال فشار و اعتراض بر سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها، شرکت‌های چند ملیتی و نهادهای مالی بین‌المللی با عنایت به حساسیت‌ها و نگرانی‌های فزاینده جهانی در قلمرو زیست‌محیطی داشته است.

مطالعهٔ کشاورزی و همکارانش (۱۳۹۶) نشان می‌دهد که در بین رسانه‌های جمعی، شبکه‌های اجتماعی اینترنتی از بالاترین تأثیر در فرهنگ‌سازی داشته است. این شبکه‌ها با پیوستن حدود چهل هزار نفر به‌ویژه از میان تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی به «جنبش رفتگران»، در پاک‌سازی طبیعت در ایران نقش مهمی داشته است. این فرهنگ‌سازی و آماده‌سازی نگرشی

و فکری می‌تواند به مشارکت تعداد بیشتری در مشارکت‌های مردمی در عرصه محیط زیستی در آینده بینجامد.

زینب عبدی (۱۳۹۴) نقش رسانه‌های جمعی در ارتباط با آگاهی‌رسانی و مشارکت در اعتراضات محیط زیستی در جهان به‌ویژه در کشورهای صنعتی از دهه ۱۹۶۰ به این سو را بررسی کرده است. وی به این نتیجه رسیده است که بسیج افکار عمومی به‌ویژه توسط رسانه‌های جمعی و درگیر شدن سازمان‌های مردم‌بنیاد در پیشبرد مسائل و حساسیت‌های زیست-محیطی مؤثر بوده است. در این میان، رسانه‌های جمعی، مهم‌ترین رکن در ارتقای دانش زیست‌محیطی و تحول فکری و نگرشی بوده و بر توسعه حقوق محیط زیست و تأثیرگذاری بر تدوین سیاست‌ها و اقتصاد سیاسی ملازم حساسیت‌های زیست‌محیطی نیز مؤثر بوده است. گرچه وجود برخی مشابهت‌ها و ارتباط بین این مطالعات به زبان انگلیسی و فارسی با موضوع این پژوهش را نمی‌توان نادیده گرفت؛ اما به دلیل تفاوت رویکرد نظری آن‌ها با این پژوهش و نیز کاربست دو رویکرد نظری تلفیق شده «انقلاب خاموش» و «جامعه خطرپذیر» در بررسی زمینه‌های گسترش جنبش‌های زیست‌محیطی به‌ویژه با مشارکت گسترده‌تر نسل‌های جدید نوجوانان و جوانان دانشگاهی و تحصیلکرده، انجام و تکمیل این پژوهش، ضروری به نظر رسید.

نظریه انقلاب خاموش و جامعه خطرپذیر با نیم‌نگاهی به مسئله محیط زیست

یکی از نظریه‌های مهم که می‌تواند در تبیین سوق یافتن نگرشی و ارزشی نسل‌های جدید شهروندان و جوانان به شاخص‌های کیفیت زندگی از جمله محیط زیست سالم استفاده شود، نظریه انقلاب خاموش و گرایش نسل‌های جدید جوانان از ارزش‌های مادی به «نوع فرامادی» (Post Material Values) است.

اینگلهارت بر این باور است که از اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ به این سو، به دنبال توسعه اقتصادی و نوسازی موفق که در جوامع غربی روی داد، نوعی شکاف نسلی و دگردیسی فکری و نگرشی یا فرهنگ سیاسی روی داده است که از آن به «انقلاب خاموش»

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۷

(Silent Revolution) یاد می‌کنند. نسل جدید جوانان در تمایز با نسل‌های مسن‌تر، عمدتاً به ارزش‌های فرامادی مانند لزوم احترام و التزام به آزادی‌های سیاسی-اجتماعی، کرامت انسانی، مشارکت، عدالت، تساهل، صلح، محیط زیست سالم و غیره گرایش داشته و از ارزش‌های مادی فاصله گرفته‌اند، درحالی‌که نسل‌های پیشین، عمدتاً به ارزش‌های مادی مانند رفاه و امنیت اقتصادی و شغلی گرایش داشته‌اند (Ingelhart, 1988: 1219).

اینگلهارت بین سطح توسعهٔ اقتصادی-اجتماعی و ویژگی‌های فرهنگی پایدار و مناسب برای دموکراسی همچون اعتماد به یکدیگر، رضایت از زندگی و رضایت سیاسی، رابطه و همبستگی مثبت می‌بیند. تحولات محیطی روی داده و انقلاب خاموش به شکل‌گیری و نهادینه شدن فرهنگ مدنی، گسترش اعتماد و حمایت از دگرگونی‌های بنیادی دموکراتیک می‌انجامد (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۴۹-۴۸).

اینگلهارت و ولزل در کتاب مشترک خود با عنوان «نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی» بر این باور هستند که چنین انقلاب خاموش ارزشی و نگرشی و گرایش به ارزش‌های فرامادی، در ساحت عملی و پراتیکی، منجر به دگردیسی و تغییر در ماهیت رفتار سیاسی و مشارکتی به سمت احزاب فراگیر غیرایدئولوژیک با تمرکز بر ارزش‌های فرامادی مانند کیفیت زندگی، محیط زیست سالم، آزادی‌های سیاسی-اجتماعی، ابراز وجود، توجه و احترام به تفاوت‌ها و غیریت‌ها و.... شده است (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۱۴۹).

مشارکت در اشکال متعارف حزبی و تا حدی از طریق نهادهای صنفی و مدنی در غرب کاهش یافته است؛ اما انقلاب ارزشی و نگرشی در کنار تجهیز شناختی و مهارت‌های مدنی جوانان سبب گسترش مشارکت جوانان در اشکال غیرمتعارف و اعتراضات سیاسی در فضای سایبری و غیرسایبری شده است (همان: ۱۶۹-۱۶۸). در این بین، اقبال به گروه‌های سبز، بالاتر از سایر گروه‌ها بوده است (همان: ۱۶).

پیش از گیدنز، اولریش بک (Ulrich Beck) جامعه‌شناس آلمانی، پیشگام در طرح نظریهٔ «جامعهٔ مخاطره‌آمیز» (Risk Society) بود. او این نظریه را در ارتباط با خطرات و تهدیدهای زندگی فردی و اجتماعی ناشی از گسترش مدرنیسم و صنعتی شدن به‌ویژه در عصر جهانی

شدن طرح کرد. در نخستین مرحله مدرنیته، این خوشبینی بود که مخاطرات مدرنیته را می‌توان با نهادهای نظارتی و فن‌آوری‌های کافی کنترل کرد؛ اما با ورود به مدرنیته متأخر، این امیدها چندان به نتیجه نرسیدند و ما با جامعه مخاطره‌آمیز مواجه شدیم.

از دید اولریش بک، مخاطره‌ها در ارتباط با خطرات و ناامنی‌های ناشی از مدرنیزاسیون تعریف می‌شوند؛ به عبارتی مخاطرات، پیامد و نتیجه خود مدرنیته هستند. او به نقل از رونالد اینگلهارت می‌گوید با عبور از دوره کمبایی به پساکمبایی (Post-Shortage) و تبدیل دغدغه نان به امنیت، درحقیقت جامعه مدرن با آینده نامعلوم و مخاطرات ناشی از مصرف‌گرایی شدید و نهادهای اجتماعی مواجه شده است (بک، ۱۳۹۲: ۱۰). در این ارتباط می‌توان به مصرف‌فراینده سوخت‌های فسیلی و منابع محیطی و تهدیدها یا مخاطرات زیست‌محیطی ناشی از آن اشاره کرد.

از دید اولریش بک، یکی از مهم‌ترین منشأهای مخاطره، پیشرفت‌ها در عرصه علم و فن‌آوری‌ها هستند. ما نمی‌دانیم چه خطراتی در تولید غذاهای اصلاح شده ژنتیکی هست که در کمین ما هستند. امروزه مخاطرات، بیشتر از ناحیه عدم قطعیت ناشی از توسعه علم و فن‌آوری هستند و کمتر از ناحیه خطرات و بلایای طبیعی هستند؛ لذا ماهیت بیم و امیدها هم تغییر کرده است (گیدنز، ۱۳۹۰: ۹۷۹-۹۷۸). امروزه جوامع مدرن با آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی فراینده به این نتیجه رسیده‌اند که در صورتی که نتوانند پیامدها و چالش‌های درونی در مراحل پیشرفته صنعتی و مدرنیته را کنترل کنند، این فرایند کنترل نشده می‌تواند به ضد خودش تبدیل شده و همه چیز را ویران کند.

اکنون زمان آن رسیده که دریابیم مخاطرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را نمی‌توان با نهادهای سنتی مدرنیته اول حل کرد. به باور اولریش بک، در جامعه بیم و خطر، منازعات اصلی بر سر مسئولیت توزیعی در قبال کالاها و کیفیت آن‌ها برای سلامتی و کیفیت زندگی شهروندان است (موفه، ۱۳۹۱: ۴۳-۴۲).

در جامعه مخاطره‌آمیز، قلمرو سیاست در شکل سنتی که عمدتاً متمرکز بر پویش‌های سیاسی و مطالبات در عرصه حکومتی و کلان بود، اهمیت خود را از دست داده است و در عوض،

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۹

توجه به مطالبات گروه‌های اجتماعی، مدنی و صنفی و به‌طور کلی شهروندان در سطوح خرد و میانی ضرورت یافته است که اولریش بک آن را «خرده سیاست» (Micro-Politics) می‌نامد (بک، ۱۳۹۲: ۲۳). اصطلاح خرده سیاست در اشاره به فعالیت‌های گروه‌ها و کنشگران میانی در جامعهٔ مخاطره‌آمیز به کار می‌رود که مهم‌ترین مصادیق آن عبارت است از گروه‌های ناراضی شهری، طبقات پایین، طبقه متوسط، گروه‌های زیست‌محیطی، مصرف‌کنندگان و حقوق بشری (ریتزر و گودمن، ۱۳۹۳: ۶۴۲-۶۴۱).

از دید بک، در جامعهٔ بیم و خطر و مدرنیتهٔ بازتابنده، امر سیاسی را نمی‌توان صرفاً در حوزه‌های سنتی مانند پارلمان، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری یافت. مجموعه‌ای از مقاومت‌ها و مخالفت‌ها برای کاهش منابع تهدید زندگی و محیط زیست، امنیت و سلامت فردی و اجتماعی در قالب جنبش‌های اجتماعی با گرایش‌های رادیکال فراپارلمانی شکل گرفته‌اند که از طریق ایدئولوژی‌های سنتی نمی‌توان بیان کرد (موفه، ۱۳۹۱: ۴۵). اکنون فرد و مخاطرات زندگی او در عصر مدرن در کانون توجه قرار گرفته است. توسعهٔ نارضایتی‌های مربوط به سیاست‌های توزیعی و کیفیت زندگی و خطرات زیست‌محیطی، امنیت، تروریسم و تهدیدهای بیولوژیکی سبب شده‌اند که پدیدهٔ «خرده سیاست» با تمرکز بر مشارکت و فعالیت‌های اعتراضی گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی پررنگ‌تر شده و احزاب و سیاست‌های کلان، برجستگی پیشین خود را از دست دهند (موفه، ۱۳۹۱: ۴۳).

تقارن اهمیت فزایندهٔ خرده سیاست و ظرفیت‌های آگاهی‌رسانی، سازماندهی، انگیزشی و بسیجی شبکه‌های اجتماعی و سایبری، سبب هم‌افزایی سیاسی برای انعکاس مطالبات و نارضایتی‌های اقتصادی، اجتماعی، مدنی، صنفی و کیفیت زندگی تنزل‌یافته شده است (سردارنیا، ۱۳۹۸: ۱۹-۱۸).

آنتونی گیدنز همانند اولریش بک بر این نظر است که در عصر جهانی شدن و ارتباطات جهانی و سایبری، همهٔ ابعاد زندگی و فرهنگ محلی ما با خطر افول و تنزل مواجه هستند؛ گرچه پیش‌بینی قطعی دشوار است (گیدنز، ۱۳۹۰: ۹۱-۸۹). حکومت‌ها به تنهایی نمی‌توانند مخاطرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ناشی از جهانی شدن و توسعه فن‌آوری‌ها و

مدرنیزاسیون سریع را حل کنند؛ لذا مسئولیت گروه‌ها در قالب خرده سیاست، ضرورت دارد. آنتونی گیدنز بر این باور است که در عصر جهانی شدن، مخاطره‌هایی همچون آلاینده‌های زیست‌محیطی، تروریسم در اشکال جدید و قدیمی و غیره جنبه جهانی پیدا کرده‌اند، جنگ هسته‌ای هم از آن مخاطراتی است که می‌تواند همه ما را به کشتن دهد و از نظر گستره رویدادهای احتمالی می‌تواند بر زندگی شمار وسیعی از مردم در سراسر جهان تأثیرگذار باشد. انسان‌ها روز به روز به وجود این مخاطره‌ها آگاهی می‌یابند.

برخلاف مخاطرات پیشین که ناشی از عوامل طبیعی و نیروهای غیربشری بودند، مخاطرات عصر مدرن، ساخته خود انسان و پیامد کنش او هستند. این عاملیت یا دخالت، باعث کاهش اعتماد به صنعت، دولت و کارشناسان شده است. گیدنز «سیاست‌های رهایی‌بخش» (Emancipatory Politics) را مبتنی بر اولویت و پیشبرد سه اصل اساسی عدالت، برابری و مشارکت به کار می‌برد که در عصر تشدید مدرنیته و جهانی شدن به خطر افتاده است. در عصر مدرنیته متأخر و جهانی شدن، جنبش‌های اجتماعی، کنشگری مهم برای تحقق برابری و برقراری عدالت در سطوح اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و ارتقای کیفیت زندگی شهروندان با شاخص‌های اجتماعی مهمی همچون کرامت انسانی، امنیت، سلامت زیست محیطی و رفاه هستند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۹۷). یکی از ابعاد مهم عدالت، تحقق آن در قلمرو زیست‌محیطی است که در این نوشتار مورد توجه قرار گرفته است.

جنبش‌های سبز در واکنش به توسعه صنعتی بی‌توجه به استانداردهای زیست محیطی ۱۹۶۰-۲۰۰۰

هیچ کنش جمعی اعتراضی در خلأ و بدون زمینه شکل نگرفته و گسترش نمی‌یابد. جنبش‌های زیست‌محیطی نیز از این امر مستثنی نیستند. از حیث شکلی، ماهیت و دامنه، جنبش‌های زیست‌محیطی را می‌توان به دو حوزه تاریخی ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ و از ۲۰۰۰ به این سو، تقسیم بندی و متمایز کرد. در این قسمت به ظرف زمانی نخست پرداخته می‌شود؛ اما از آنجا که

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۱۱

تمرکز پژوهش بر رابطهٔ تحولات فکری و نگرشی نسل جدید جوانان و نوجوانان و مشارکت‌ها در جنبش‌های اجتماعی از دههٔ ۱۹۹۰ به این سو است؛ لذا ظرف زمانی تا دههٔ ۱۹۹۰ به اجمال بیان می‌شود.

از اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به این سو، جنبش‌های زیست‌محیطی در واکنش به توسعهٔ صنعتی بی‌توجه یا کم‌توجه به استانداردهای مرتبط با امنیت و سلامت زیست‌محیطی، شکل گرفته و گسترش یافته است. در حقیقت، تا پیش از دههٔ ۲۰۰۰، مسئلهٔ توسعهٔ پایدار ملتزم به استانداردهای زیست‌محیطی در اقتصاد سیاسی و برنامه‌های توسعهٔ کشورها چندان مورد توجه نبود. با گسترش بی‌رویهٔ توسعهٔ صنعتی بدون توجه به حساسیت‌ها، سلامت، امنیت و در مجموع بی‌توجه یا کم‌توجه به استانداردهای زیست‌محیطی، جوامع صنعتی در غرب و بعضاً در شرق با آلاینده‌ها و خطرات زیست‌محیطی مواجه شدند که نمونه‌های مهم عینی آن‌ها عبارتند از: گرمایش زمین، بالا آمدن سطح آب دریاها و رودخانه‌ها، باران‌های اسیدی، خطرات جانی و بهداشتی ناشی از انتشار گازهای سمی به‌ویژه دی اکسید کربن و سموم آفت‌کش و از بین‌برندهٔ علف‌های هرز، بارش‌های اسیدی، افزایش جمعیت مهاجران ناشی از خشک‌سالی، کاهش منابع طبیعی و محیطی، رقیق‌تر شدن لایهٔ اوزون، گسترش پسماندهای صنعتی و شیمیایی به‌ویژه پسماندهای اتمی آسیب‌زا، کم شدن منابع آبی، محدودیت منابع کشاورزی و کاهش جمعیت آبزیان و مصادیق دیگر.

برخی از کارشناسان برآورد کرده‌اند که تا سال ۲۰۵۰، یک چهارم پستانداران، یک هشتم پرندگان و ده درصد گیاهان منقرض می‌شوند. برآورد دیگر این است که با افزایش جمعیت ناشی از انقلاب بهداشتی و توسعهٔ صنعتی، جمعیت جهان در سال ۲۰۳۰ به بیش از هشت میلیارد، در سال ۲۰۴۰ به ۸/۹ و در سال ۲۰۵۰ به ۹/۴ میلیارد خواهد رسید. چنین افزایش جمعیت سبب تهدیدهای امنیتی و زیست‌محیطی بسیار جدی در بستر آلاینده‌های صنعتی و تقاضاهای بسیار فزایندهٔ جمعیت برای منابع کاهش‌یابنده محیطی خواهد شد (کاویانی‌راد، ۱۳۸۸، ۱۳-۱۲).

با عنایت به نظریه اینگلهارت، باید خاطر نشان کرد که اروپای غربی پس از جنگ جهانی دوم، از اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به این سو، هم خرابی‌های پس از جنگ را ترمیم کرد و هم با سرعت، شاهد رشد صنعتی شدن شد. این فرایند رشد صنعتی و اقتصاد سیاسی رشد در کنار سودهای کلان ناشی از استثمار کشورهای توسعه‌نیافته، به گسترش رفاه انجامید. نسل جدید جوانان از یک سو برخلاف نسل‌های قبلی، دوران جنگ و کمبودهای اقتصادی و رفاهی دوران جنگ جهانی را تجربه نکرده و تقریباً در شرایط رفاهی قرار داشتند؛ از سوی دیگر، مدرنیزاسیون در ابعاد صنعتی، آموزشی، شهرنشینی، ارتباطات و مانند آن به شکاف و تحول نسلی و انقلاب خاموش فکری و نگرشی در نسل جدید انجامید.

نسل جدید جوانان و نوجوانان با رفع دغدغه‌های اقتصادی ناشی از صنعتی شدن و نیز دستیابی به منابع و سودهای ناشی از استثمار در اشکال جدید، از ارزش‌های مادی به سمت ارزش‌های فرامادی مانند آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، سلامت و امنیت زیست‌محیطی، احترام به سلیقه‌ها و انتخاب‌های فردی و غیره سوق یافتند. تحول فکری - نگرشی (انقلاب خاموش)، شکاف نسلی و گرایش به ارزش‌های مادی برای مدتی به مشروعیت سیاسی و عملکردی حکومت‌ها در غرب انجامید؛ اما توسعه صنعتی و اقتصاد سیاسی بی‌توجه یا کم توجه به استانداردهای زیست‌محیطی و آگاهی فزاینده این نسل جدید در بستر انقلاب خاموش و فوران اطلاعاتی و آگاهی نسبت به این خطرها و آلاینده‌ها به محیط زیست، سبب شکل‌گیری جنبش سبز و گروه‌های زیست‌محیطی، سیاسی شدن مسئله بوم‌زیست یا محیط زیست، شکل‌گیری احزاب فراگیر سبز و چالش‌های مشروعیتی برای دولت‌ها در غرب صنعتی و برخی دولت‌های صنعتی در شرق شد.

تناقض‌های شدید در اقتصاد سیاسی کشورهای صنعتی غرب ناشی از توسعه نامتقارن با امنیت و سلامت محیط زیست، به شکل‌گیری اصطلاحی همچون «اکولوژی یا بوم‌شناسی سیاسی» (Political Ecology) منجر شد. بوم‌زیست (اکولوژی) سیاسی برای تبیین مقاصد جنبش‌های رادیکال سبز یا زیست‌محیطی در ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی به کار برده شد. بوم‌زیست سیاسی در ارتباط با پیوستگی‌های عوامل محیطی با عوامل سیاسی،

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۱۳

اجتماعی و اقتصادی و فهم و تحلیل مناسبات قدرت و نیروهای اجتماعی در ارتباط با محیط زیست به کار برده شده و توسعه یافته است.

جنبش‌های زیست‌محیطی به دنبال متأثرسازی مقوله سیاسی و تدوین برنامه‌های توسعه و اقتصاد سیاسی از طریق ایجاد لابی‌گری، شبکه‌ای کردن جهانی فعالیت‌ها در سطوح گوناگون جغرافیایی، اطلاع‌رسانی رسانه‌ای، مبارزه و آموزش سیاسی بوده‌اند. از واپسین سال‌های دههٔ ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰، سازمان‌های مردم‌نهاد زیست‌محیطی و گروه‌ها و جنبش‌های سبز در بستر انقلاب خاموش و تحول نسلی شکل گرفته و گسترش یافتند و جستارهای زیست‌محیطی به صورت ایدئولوژی منسجم مطرح شدند و به حوزه مطالعات امنیتی وارد شدند. در همین اوضاع و احوال بود که مکتب کپنهاگ با چهره‌های برجسته‌ای همچون بری بوزان پدید آمد.

بری بوزان در نظریهٔ «امنیت جامعه بنیاد و جامع»، بر امنیت زیست‌محیطی به عنوان یک جنبهٔ مهم در کنار ابعاد دیگر امنیت تأکید کرد و پس از آن شاهد پیوند تنگاتنگ امنیت در سطوح اقتصادی و زیست‌محیطی بودیم. در دههٔ ۱۹۸۰ نیز جنبش‌ها و احزاب سبز در بسیاری از کشورهای صنعتی برای عدالت و سلامت زیست‌محیطی و اعمال فشار برای گنجاندن استانداردهای زیست‌محیطی در توسعهٔ صنعتی فعال بودند. «سبز»ها در آلمان از نخستین گروه‌ها و جنبش‌های فعال زیست‌محیطی بودند که هم به عنوان یک شریک مهم در قدرت سیاسی تبدیل شدند و هم بر توسعهٔ سبزها در اروپا مؤثر واقع شدند.

جنبش سبزهای آلمان در تدوین چهار اصل کلیدی «سیاست‌های سبز» مؤثر بودند که عبارتند از: خردورزی، عدم خشونت، عدالت اجتماعی با محوریت زیست‌محیطی و دموکراسی یا مشارکت توده‌ها (کاویانی راد، ۱۳۸۸: ۲۱-۱۸). این اصول با سیاست‌رهایی بخش‌گیدنز بر محوریت سه اصل عدالت، برابری و مشارکت، انطباق و همخوانی دارد.

پژوهشگران و اندیشمندان در اقتصاد سیاسی بوم‌زیستی با رویکرد انتقادی بر این باورند که صنعتی شدن و نوسازی شتابان در سرمایه‌داری متأخر، عمدتاً متکی به سودآوری و کم توجه به ابعاد محیط زیستی در برنامه‌های توسعهٔ پایدار است. نظام سرمایه‌داری عمدتاً به

چالش‌ها و مسائل زیست‌محیطی توجه نکرده و به بقای درازمدت و سودآوری می‌اندیشد؛ لذا تنزل و بی‌توجهی به زیست‌بوم‌های طبیعی همچنان ادامه یافته است (Quastel, 2016: 337). شاید بتوان انتشار کتاب «بهار خاموش» خانم کارسون، زیست‌شناس آمریکا در سال ۱۹۶۲ را سرآغاز بسترسازی فکری و نگرشی برای جنبش‌های زیست‌محیطی در جهان تلقی کرد. او در این کتاب به خطرات درازمدت آلاینده‌های شیمیایی و سموم آفت‌کش برای سلامتی بشر و گونه‌های جانوری پرداخته است. هدف او، آگاه‌سازی و بیدار کردن وجدان عمومی نسبت به تخریب زیست‌محیطی به‌دست عاملان انسانی و اقتصاد سیاسی توسعه، بی‌توجه به محیط زیست بود (عبدی، ۱۳۹۴: ۳۲۸).

پیشینه اعتراضات و فعالیت‌های زیست‌محیطی در عرصه‌های عمومی به سال ۱۹۷۰ با پیشگامی گیلورد نلسون، سناتور دموکرات آمریکایی با اعلام «روز زمین» (The Day of Earth) در واکنش به ریخته شدن ضایعات نفتی در «سانت‌آبارا» در ۱۹۶۱ بر می‌گردد. این حرکت نلسون از جنبش ضد جنگ دانشجویان در جنگ با ویتنام الهام گرفت. او بر این باور بود که با ترکیب اعتراضات ضد جنگ با آگاهی عمومی در مورد تغییرات اقلیمی و آلاینده‌های صنعتی و سوخت‌های فسیلی، می‌توان یک جنبش اجتماعی و مدنی زیست‌محیطی در آمریکا با هدف تأثیر بر افکار عمومی و تصمیم‌گیران حکومتی و پاسخگوسازی آنان راه انداخت و آن را در جهان اشاعه داد. در ۲۲ آوریل همان سال، جمعیت گسترده‌ای از مردم و فعالان، خیابان‌ها و میادین مهم آمریکا را اشغال کردند تا دولت در برنامه‌های توسعه و صنعتی شدن، امنیت و سلامت زیست‌محیطی را مورد توجه قرار دهد (www.earthday.org).

در چند دهه واپسین سده بیستم، رسانه‌های جمعی به‌مثابه مهم‌ترین رکن در ارتقای دانش محیط‌زیستی، نشر اطلاعات و تحول فکری-نگرشی شهروندان به‌ویژه نوجوانان و جوانان و به‌عنوان مهم‌ترین کانال ارتباط‌دهنده جنبش‌ها و فعالان زیست‌محیطی با مردم و تجهیز شناختی-نگرشی و مشارکت آن‌ها در اعتراضات زیست‌محیطی عمل کرده‌اند. رسانه‌ها در ایجاد حساسیت در افکار عمومی و نشر دانش انتقادی نسبت به اقتصاد سیاسی و توسعه کم

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۱۵

توجه به امنیت و سلامت زیست‌محیطی و همراه‌سازی افکار عمومی در سطوح ملی و جهانی با جنبش‌های سبز، به نحو بسیار خوبی عمل کرده‌اند (عبدی، ۱۳۹۴: ۳۱۷).

در چنین بستر متحول‌نگرشی و فکری و رسانه‌ای بود که در سال ۱۹۸۱، ۴۵ درصد از پرسش‌شوندگان بر این باور بودند که حفاظت از محیط زیست آن اندازه مهم است که صرف‌نظر از هزینه‌های مادی، انجام شود. در سال ۱۹۹۰ این اظهارنظر تأییدی زیست‌محیطی به سطح ۷۴ درصد از آرای عمومی در این کشورافزایش یافت. در نظرسنجی «گالوپ» در سال ۱۹۹۲، بیشتر پرسش‌شوندگان در بیست کشور، بالاترین اولویت را به امنیت زیست محیطی و اقتصاد سیاسی و توسعه سازگار و منطبق بر استانداردهای زیست‌محیطی دادند (مشیرزاده و هاشمی، ۱۳۹۲: ۲۰۷).

پوشش رسانه‌ای گسترده در انتهای دههٔ ۱۹۶۰ در ارتباط با پرندگان و آبزیان مرده ناشی از نشت نفت کشتی‌ها و رودخانه‌های آلوده به پسماندهای شیمیایی و صنعتی و مانند آن در حساس کردن و آگاهی انتقادی و مشارکت مسئولانه مردم در اعتراضات جمعی مؤثر واقع شدند و به مرور زمان بر تأثیرگذاری آن‌ها افزوده شد. در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ پوشش خبری رسانه‌ای سبب دامن زدن بیشتر به نگرانی‌های زیست‌محیطی شد. تمام رسانه‌ها به حادثهٔ نیروگاه اتمی در «پنسیلوانیا» به‌عنوان نخستین واقعهٔ خبری اتمی پرداختند.

در پایان دههٔ ۱۹۷۰ رسانه‌ها توجه مخاطبان را به زمین‌های آلوده ناشی از پسماندهای شیمیایی در کنار آبشار «نیاگارا» جلب کردند. علاوه بر آن، نشت نزدیک به یازده میلیون بشکه نفت در دریا به‌دلیل برخورد دو کشتی در خلیج «گالوستون»، نشت گاز شیمیایی در نیروگاهی در «بوپال» هند با ۲۵۰۰ کشته و صدها زخمی در سال ۱۹۸۴ و مهم‌تر از همه، حادثهٔ انفجار در نیروگاه اتمی «چرنوبیل» روسیه به‌عنوان ترسناک‌ترین واقعهٔ زیست‌محیطی از مصادیق دیگر پوشش خبری رسانه‌ها بودند که سبب نرغیب معترضان در پیوستن به جنبش‌های سبز در کشورهای صنعتی شدند (عبدی، ۱۳۹۴: ۳۲۶-۳۲۴).

در دههٔ ۱۹۹۰ در ارتباط با گرمایش فزایندهٔ جو زمین و پیامدهای دهشتناک آن برای انسان‌ها و محیط زیست، رسانه‌ها بر دامنهٔ پوشش خبری خود افزودند، به‌گونه‌ای که سه شبکهٔ

مهم خبری غربی بیش از ۹۰۰ برنامه خبری خود از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ را به گرمایش زمین و پیامدهای آن اختصاص داده بودند، این درحالی بود که در دهه ۱۹۷۰، چند برنامه و در دهه ۱۹۸۰ در حد بیست برنامه خبری مرتبط با زیست محیط بودند. چنین پوشش خبری گسترده رسانه‌ای در دهه ۱۹۹۰ زمینه‌ساز برگزاری نخستین «گردهمایی جهانی زمین» توسط سازمان ملل در «ریودوژانیرو»ی برزیل در سال ۱۹۹۲ و سپس کنفرانس «گرمایش جهانی زمین» در «کیوتو»ی ژاپن در سال ۱۹۹۷ شدند (عبدی، ۱۳۹۴: ۳۳۴).

نشست ریودوژانیرو به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین نشست زیست محیطی جهانی، مقدمه‌ای برای حضور جنبش‌های سبز و کنشگران غیردولتی یا سازمان‌های مردم نهاد زیست محیطی با هدف تأثیر بر تدوین سیاست‌های زیست محیطی بود؛ اما در عمل به جنبه مشورتی و نه تأثیر واقعی بر تدوین سیاست‌ها در این نشست محدود شد (مشیرزاده و هاشمی، ۱۳۹۲: ۲۰۸).

انقلاب خاموش و تحول فکری و نگرشی و افزایش آگاهی و دانش انتقادی در افکار عمومی جهانی، نخست در کشورهای غربی و سپس در نقاط دیگر جهان، زمینه‌ساز شکل گیری تشکلات و جنبش‌های گوناگون زیست محیطی شدند. در این ارتباط می‌توان به نخستین نمونه‌ها اشاره کرد که عبارتند از: «صندوق جهانی حیات وحش» (World wild fund)، «دوستان زمین» (Friends of the Earth) و «صلح سبز» (Green Peace).

مبارزه این تشکلات و جنبش‌ها عمدتاً با رویکرد مستقیم و مسالمت‌آمیز فکری و مشارکتی، بسیج افکار عمومی برای مقید کردن دولت‌ها، نهادهای مالی بین‌الملل همچون سازمان «گات»، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و شرکت‌ها به رعایت دقیق و مستمر استانداردهای زیست محیطی و نیز توجه به رویکردهای غیرمستقیم همچون لابی‌گری و دادخواهی بوده است. عضویت در این گروه‌ها در سراسر دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به‌واسطه افزایش تهدیدها نسبت به سلامت محیط زیست و انقلاب خاموش فکری و جامعه خطرپذیر در عصر مدرن و توسعه صنعتی گسترش یافت (مشیرزاده و هاشمی، ۱۳۹۲: ۲۰۶-۲۰۵). چنین سازمان‌ها در ساماندهی اعتراضات در نشست‌های گوناگون سران کشورهای صنعتی بسیار خوب عمل کردند.

جنبش سبز و تلاش‌های فزاینده برای جهانی‌سازی گفتمان زیست‌محیطی از سال ۲۰۰۰ به این سو

یکی از مهم‌ترین ابعاد کیفیت زندگی، امنیت و سلامت زیست‌محیطی است. زندگی ما انسان‌ها به گونه بسیار جدی و ضروری با سلامت محیط فیزیکی زندگی پیوند خورده است. امروزه مسئله محیط زیست سالم از جایگاه مهمی در حوزه عمومی جهانی و گفتمانی یا افکار عمومی برخوردار است.

در چارچوب نظریه جامعه خطرپذیر اولریش بک باید گفت که آلاینده‌ها و دستکاری‌های شدید دنیای مدرن در محیط طبیعی در عصر مدرنیته متأخر و پساصنعتی، سبب کاهش شدید رضایت شهروندان و مردم جهان و حتی افزایش استرس‌ها شده است (Streimilsiene, 67-68). مکتب انتقادی، یکی از مهم‌ترین رویکردهای متأخر در حوزه امنیت است که به مسئله امنیت زیست‌محیطی به جد توجه کرده است. در این رویکرد نسبت به رشد سریع فعالیت‌های اقتصادی و تهدیدهای امنیتی زیست‌محیطی و کاهش سریع منابع طبیعی به دلیل افزایش شدید جمعیت و تقاضاهای فزاینده جهانی آن هشدار داده شده است؛ لذا این نظریه قائل بر این است که امنیت زیست‌محیطی، جنبه عام و فراگیر یافته و سایر منازعات و بی‌ثباتی‌ها را تحت تأثیر قرار داده است.

افزایش ۲۵ درصدی تراکم دی اکسید کربن در جو زمین، چرخه کربن و نیتروژن را بر هم زده است. گرمایش زمین به دلیل مصرف شدید سوخت‌های فسیلی، در جو زمین حفره‌ای به بزرگی یک قاره ایجاد کرده است که تهدید امنیتی جدی باید محسوب شود؛ بنابراین این مکتب بر اصلاح جدی فرهنگ مصرف و سیاست‌ها و نظارت‌های کنترلی جدی در اقتصادهای سیاسی برای کاهش تهدیدهای امنیتی محیط زیستی تأکید دارد (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۴۲-۱۳۹).

از دهه ۱۹۹۰ و به‌ویژه از دهه ۲۰۰۰ به این سو، بخش شایان توجهی از جنبش‌ها و کنشگران اجتماعی در دو ساحت گفتمانی- گفت‌وگویی، با هدف تجهیز شناختی و نگرشی برای یک توافق همگانی و در ساحت عملی برای اعمال فشار و ملزم‌سازی دولت‌ها، شرکت‌ها

و نهادهای مالی بین‌الملل به حفظ و حراست از سلامت و امنیت زیست‌محیطی در برنامه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و صنعتی وارد عمل شده‌اند. در حقیقت یکی از مهم‌ترین عرصه‌های ترکیب دو ساحت گفت‌وگویی و اقدام، توجه به محیط زیست است که می‌توان آن را نیز در چارچوب نظریه «حوزه عمومی» هابرماس با سه مؤلفه گفت‌وگوی عمومی، رسیدن به توافق عمومی و اقدام یا کنش جمعی تحلیل کرد. درحقیقت، جنبش‌های اجتماعی به این باور رسیده‌اند که بدون تجهیز شناختی-نگرشی و گفتمانی که برای همراه‌سازی افکار عمومی ضروری هستند، نمی‌توان به شکل نیرومند بر تصمیم‌گیران برای اصلاح سیاست‌های مرتبط با کیفیت زندگی از جمله محیط زیست سالم و سازوآرایی مدرنیته متأخر با محیط زیست تأثیرگذار بود.

جنبش‌های زیست‌محیطی با یک چرخش نظام‌مند، به دنبال استفاده از همه ظرفیت‌های ارتباطی و شناختی جامعه برای برقراری گفت‌وگوهای عمومی و آفرینش کنش جمعی برای رهایی، امنیت و زیست‌بوم سالم و امن هستند. براساس نظریه «بازاندیشی» گیدنز می‌توان گفت که جنبش‌های اجتماعی و سایر کنشگران در حوزه‌های عمومی به دنبال بسترسازی گفت‌وگویی و عملیاتی-انتقادی برای بازاندیشی در سبک زندگی، نوآوری، ایجاد سبک زندگی جدید به دور از اخلاق و نگرش‌های سیاسی قدرت‌بنیاد هستند؛ اما دشواری در ترکیب صداقت در گفت‌وگو و اقدام اعتراضی به مثابه چالش مهم برای جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش سبزهاست (Holdo, 2019: 595-596).

جنبش‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و گروه‌های سبز از طریق استفاده بیشینه از ظرفیت‌های ارتباطی و شبکه‌ای در فضاها، برخط اینترنتی و واقعی، ایجاد و گسترش هویت‌سازی سبز و زیست‌محیطی، خلق معناها و باورهای منطبق بر بازگشت به طبیعت و پیوند ناگسستنی امنیت و سلامت انسان‌ها و موجودات غیرانسانی و گیاهی با سلامت و امنیت زیست‌محیطی در ابعاد گوناگون و تجهیز و بسیج شناختی و نگرشی افکاری عمومی توانسته‌اند گفتمان‌های واقع‌گرایانه و سودمحورانه مسلط بر اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری و شبه‌سرمایه‌داری را به چالش کشیده و گفتمان زیست‌محیطی را بر مبنای عدالت و پاسخگویی اقتصادهای سیاسی

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریه انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۱۹

و توسعه‌ای به نوعی گفتمان جهانی مبدل سازند. چنین بسترسازی‌هایی به گسترش بسیج عمومی از طریق سبزه‌ها از اواخر دهه ۱۹۹۰ به‌ویژه از ۲۰۰۰ به این سو انجامیده است که در سطرهای بعد به اجمال به آن‌ها پرداخته می‌شود.

امروزه شبکه‌های اجتماعی اینترنتی و رسانه‌های بزرگ خبری با ظرفیت‌ها و کارکردهایی همچون بسیج افکار عمومی، تجمع هواداران، کسب منابع مالی، کارکردهای سیاسی، فرهنگی و ارتباطی، می‌توانند برای جنبش‌های اجتماعی زیست‌محیطی و سایر جنبش‌ها هویت‌سازی و گفتمان‌سازی کنند. از همین رهگذر است که این جنبش‌ها بر دستور کار تصمیم‌گیری و پاسخگوسازی حکومت‌ها می‌توانند تأثیرگذار باشند. (Andrews & Caren, 2010: 841-842) طبعاً هر اندازه ظرفیت سازمانی، ارتباطی، شبکه‌ای، اطلاعاتی، منابع مالی و منابع دیگر بیشتر باشند، توان جنبش‌ها از جمله سبزه‌ها در پیشبرد اهداف خود بالاتر خواهد بود. (Andrews & Caren, 2010: 846-847).

جنبش‌های زیست‌محیطی و اقلیمی از گروه‌های بسیار گوناگون در فضاها و سایبری و واقعی؛ اما با اهداف مشترک و کمترین اختلافات گفتمانی شکل گرفته‌اند. اتخاذ رویکرد ترکیبی گفتمانی - پراکسیس یا اقدام از طریق پل‌زنی یا پیوند ارزشی - هدفی و بسط چارچوب در میان گروه‌های گوناگون زیست‌محیطی می‌تواند از جنبش‌های زیست‌محیطی به‌مثابه چتر بزرگ و فراگیر برای هماهنگ‌سازی، اجماع، توافق و اقدام جمعی بهره‌بردار، کما اینکه در این ارتباط دستاوردهای بسیار خوبی داشته‌اند (Holdo, 2019: 606).

اما مهم‌ترین چالش‌ها در کاربست و پیشبرد این رویکرد ترکیبی عبارتند از: تنوع و کثرت بالای گروه‌ها، نفوذ گروه‌های لابی ضد محیط زیست و سیاسی شدن این گروه‌ها. در جهان امروز، صداقت و راستین بودن در گفتار و اقدام، کالای بسیار کمیابی است؛ اما در مورد سبزه‌ها می‌توان به صداقت و راستی آن‌ها تا حدودی امیدوار بود (Holdo, 2019: 608).

وضعیت کنونی استانداردهای زیست‌محیطی در اقتصادهای توسعه‌یافته و در حال توسعه

کشورهای صنعتی در دو دهه اخیر، در حوزه رعایت استانداردهای زیست‌محیطی در برنامه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی خود از وضعیت به نسبت بهتری در مقایسه با نیمه دوم سده بیستم برخوردار بوده‌اند؛ اما وضعیت کشورهای در حال توسعه در مقایسه با کشورهای صنعتی و پیشرفته خیلی بدتر است. البته این به معنای انکار ضعف و کاستی‌های زیست‌محیطی در اقتصاد سیاسی کشورهای صنعتی غربی و شرقی نیست. آن‌ها هنوز با آلاینده‌های محیط زیستی ناشی از پسماندهای شیمیایی، اتمی، سوخت‌های فسیلی و غیره مواجه هستند؛ اما ناگزیر به رعایت استانداردهای زیست‌محیطی شده‌اند.

براساس مطالعات علمی انجام‌شده، میانگین رابطه کارایی و توسعه اقتصادی با استانداردهای زیست‌محیطی از ۰/۷۰۷ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۰/۷۸۱ در سال ۲۰۱۲ رشد یافته است که بهبود شرایط زیست‌محیطی در کشورهای صنعتی را نشان می‌دهد. نروژ، هلند و اسپانیا به ترتیب در بهترین و کشورهای تاجیکستان، هند و پاکستان در بدترین وضعیت قرار دارند. میانگین کشورهای صنعتی در رعایت استانداردهای زیست‌محیطی در سال ۲۰۱۲ رقم ۵۷۰/۰ و کشورهای در حال توسعه ۳۷۹/۰ بوده است (راسخی و همکاران، ۱۳۹۵: ۴۵).

در کشورهای در حال توسعه، عوامل مهمی همچون ضعف نسبی جامعه مدنی و نبود جنبش‌های اجتماعی سبز، آزاد نبودن گردش اطلاعات یا ضعف درخور توجه رسانه‌های مستقل، ضعف فرهنگ عمومی در قلمرو زیست‌محیطی، لزوم جبران عقب‌ماندگی‌ها در قلمرو اقتصادی و صنعتی و نبود اراده جدی برای توسعه پایدار هماهنگ با محیط زیست در بحران‌های شدید زیست‌محیطی در این کشورها مؤثر بوده است؛ اما در کشورهای صنعتی پیشرفته، وجود کنشگران و جنبش‌های زیست‌محیطی قوی و مستمر، توانمندی بالای جامعه مدنی و اثرگذاری آن‌ها بر افکار عمومی و حکومت‌ها (در چارچوب نظریه رابطه‌ای-راهبردی)، فشارهای فزاینده افکار عمومی و فرهنگ عمومی ریشه‌دار مرتبط با زیست‌محیط و تحول فکری و نگرشی (در چارچوب نظریه انقلاب خاموش) سبب شده‌اند تا حکومت‌ها و

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۲۱

شرکت‌ها در برنامهٔ توسعهٔ پایدار نسبت به جامعهٔ خطرپذیر ناشی از خطرات و تهدیدهای زیست‌محیطی در مدرنیتهٔ متأخر، تا حد چشمگیری پاسخگو بوده و مسئولانه‌تر و منعطف‌تر عمل کنند.

لازم به ذکر است که به دلیل تراکم بالای انواع صنایع در کشورهای صنعتی، نقش آن‌ها در تهدیدها نسبت به امنیت و سلامت زیست‌محیطی، بیشتر از کشورهای در حال توسعه بوده است. در نهایت اینکه اثرگذاری جنبش‌های سبز بر حکومت‌ها باعث خالی کردن صحنهٔ اعتراضات نشده است؛ لذا جنبش‌های اجتماعی همچنان در اعتراضات نسبت به آلاینده‌های زیست‌محیطی فعال و حساس هستند.

براساس گزارش «کنوانسیون آرهُوس» (Arhus Convention) کشورهای صنعتی نروژ، هلند و سوئد در کنار بسیاری از کشورهای صنعتی، حرکت‌های سریع‌تری در اجرای اهداف این کنوانسیون بر محور عدالت زیست‌محیطی، دسترسی سریع به اطلاعات و مشارکت دادن مردم در برنامه‌های مرتبط با امنیت و سلامت زیست‌محیطی داشته‌اند؛ اما کشورهای در حال توسعه و جهان سوم از این اهداف بسیار دور بوده‌اند (نمازی و ملایی، ۱۳۹۵: ۱۳۳). در کشورهای صنعتی به دلیل سابقهٔ طولانی استفاده از سوخت‌های فسیلی، به مرور زمان با اتخاذ روش‌های علمی و عقلانی و استفاده از راهکارهای علمی دانشمندان موفق شده‌اند تا در برنامهٔ توسعهٔ پایدار، توسعه و کارایی اقتصادی را با کارایی و امنیت زیست‌محیطی همراه سازند (بابا اوغلی، ۱۳۹۲: ۶۱).

به دلیل نگرانی‌های فزایندهٔ مردم در کشورهای صنعتی، این حکومت‌ها در پی طراحی و اجرای سیاست‌های به نسبت بهتر نظارتی و جدی زیست‌محیطی برآمده‌اند؛ اما هنوز راه نسبتاً طولانی نیز در پیش دارند. رشد اقتصادی به‌ویژه در سطوح پایین‌تر توسعه‌یافتگی، می‌تواند کیفیت استانداردهای زیست‌محیطی را کاهش دهد.

براساس گزارش دانشگاه «ییل»، در سال ۲۰۱۳ شمار مرگ و میرهای ناشی از آلودگی هوا در جهان در حد ده درصد و دو درصد هم ناشی از آلودگی آب‌ها بوده است و بیش از پنج میلیون نفر بر اثر آلودگی هوا جان باخته‌اند (نمازی و ملایی، ۱۳۹۵: ۱۲۷). در همین

ارتباط، اشاره به وضعیت رو به تنزل خاورمیانه، بی‌فایده نخواهد بود. در این منطقه به‌دلیل مصرف شدید بنزین‌های غیراستاندارد یا کمتر استاندارد و انتشار گاز دی اکسید کربن، میزان تولید آلاینده‌ها در هوا از ۴۴۴ میلیون تن در سال ۲۰۰۸ به رقم دوبرابر به میزان ۸۱۲ میلیون تن در سال ۲۰۳۵ افزایش خواهد یافت (نمازی و ملایی، ۱۳۹۵: ۱۳۶).

ایران در سی سال اخیر با بحران‌های شایان توجه زیست‌محیطی زیادی روبرو بوده است. در این ارتباط می‌توان به بیش از دو برابر شدن جمعیت و به همان میزان مصرف دو برابری آب، فرسایش خاک در حد ۲/۵ برابر، تخریب ۳۳ درصدی پوشش جنگلی، سه برابر شدن دام‌ها در مراتع و آلودگی‌های شدید هوا به نوان منابع مهم بحران اشاره کرد (سلیمان‌پور عمران و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۴). در ایران در حال حاضر حدود ۷۷۰ سازمان مردم نهاد در حوزه زیست‌محیطی فعال هستند؛ اما به دلایل یاد شده در سطرهای بالا، از اثرگذاری چندان مطلوبی برخوردار نبوده‌اند.

براساس شاخص‌های محیط زیستی، عملکرد ایران، چندان رضایت‌بخش نبوده و کشورمان رتبه ۱۱۴ را در بین ۱۳۲ کشور مورد مطالعه کسب کرده است (کشاورزی و همکاران، ۱۳۹۶: ۷۵). براساس مطالعه‌ای دیگر، رتبه ایران در رعایت استانداردهای زیست محیطی از ۸۳ در سال ۲۰۱۴ در فاصله دو سال در سال ۲۰۱۶ به ۱۷۸ تنزل یافته است. در همین سال‌ها رتبه ترکیه از ۹۵ به ۹۹ و رتبه عربستان از ۶۶ به ۹۹ تنزل یافته که البته وضعیت آن دو کشور، بهتر از ایران است (نمازی و ملایی، ۱۳۹۵: ۱۲۳).

جنبش‌های اجتماعی زیست‌محیطی متأخر و تأثیرات آن‌ها بر سیاست‌گذاری‌های

توسعه

در میانه سال ۲۰۱۹ به‌ویژه از ماه سپتامبر، جهان شاهد فراگیرترین و جهانی‌ترین شکل مداخله مدنی و اعتراضات سیاسی زیست‌محیطی برای اعلام اعتراضات خود به مقامات حکومتی به‌ویژه در نشست‌های سران کشورهای پیشرفته صنعتی در سازمان ملل یا کنفرانس‌های بین‌المللی تخصصی در ارتباط با محیط زیست بود.

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۲۳

گرمایش زمین به دلیل آلاینده‌های صنعتی و سوخت‌های فسیلی در مدرنیته متأخر و صنعتی شدن شتابان و هشدارهای بسیار شدید دانشمندان در خصوص بحران شدید زیستی در آینده به مثابه مهم‌ترین محرک برای این اعتراضات عمل کرد. یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در اعتراضات در سپتامبر ۲۰۱۹، پیوستن دانش‌آموزان نوجوان و سخنرانی‌های تهییجی و نمادین یک دختر شانزده ساله سوئدی به نام «گرتا تونبرگ» (Thunberg) در سازمان ملل و چند کنفرانس بین‌المللی زیست‌محیطی بود.

در اعتراضات اخیر، گروه‌هایی همچون دانش‌آموزان، دانشجویان، دانشمندان، فعالان مدنی و سیاسی و همچنین توده‌های مردم از همهٔ قاره‌ها و مناطق جهان مشارکت داشتند که صرفاً محدود به کشورهای صنعتی با آلاینده‌های بالای صنعتی نبود، بلکه کشورهای در حال توسعه هم درگیر این اعتراضات زیست‌محیطی در سال ۲۰۱۹ بودند.

در میانهٔ سال ۲۰۱۹، میلیون‌ها نفر از گروه‌های گوناگون به‌ویژه با مشارکت دانش‌آموزان در واکنش به تغییرات اقلیمی و گرمایشی زمین و بی‌تفاوتی حکومت‌ها به آن در خیابان‌ها و میدانی به اعتراض پرداختند. در این بین، شبکه‌های اجتماعی و تلویزیون‌های ماهواره‌ای از نقش بسیار مهمی در تهییج، بسیج و هویت‌سازی برای حراست از محیط زیست برخوردار بودند. نقش دانش‌آموز سوئدی در هدایت نمادین اعتراضات، نشان‌دهندهٔ ظهور نسل جدید از رهبران بود.

در ارتباط با آمار بی‌سابقهٔ مشارکت‌کنندگان در این اعتراضات، بین چهار تا شش میلیون نفر تخمین زده شده است. معترضان در سراسر جهان، خواستار اقدامات فوری و سریع برای رفع بحران‌های اقلیمی و گرمایشی زمین و توجه شدید به محیط زیست در برنامه‌های توسعه ای شدند. اعتراضات از جزایر اقیانوس آرام شروع شد و به همهٔ نقاط جهان گسترش یافت (www.aljazeera.com). درگاه اینترنتی «ویکی‌پدیا» گسترهٔ جغرافیایی اعتراضات در سال ۲۰۱۹ را در بیش از ۴۵۰۰ مکان در ۱۵۰ کشور جهان اعلام کرد. در بیستم سپتامبر ۲۰۱۹، بزرگ‌ترین تجمع معترضان شامل بیش از چهار میلیون نفر بود. در ۲۷ سپتامبر تعداد معترضان بیش از دو میلیون نفر در ۲۴۰۰ مکان در جهان بود (www.wikipedia.com).

اما پیش از این اعتراضات، چندین اعتراض رخ داده بودند که هرگز به فراگیری اعتراضات جهانی سپتامبر ۲۰۱۹ نبود. توفان «کاترینا» یکی از فاجعه‌های مهم زیست‌محیطی و اجتماعی بود که منجر به کشته شدن ۱۳۰۰ نفر در ایالت «نیواورلئان» و وارد آمدن چندین میلیارد دلار خسارت به ساکنان عمدتاً سیاه‌پوست شد. عمق خسارت‌ها، تعداد نسبتاً بالای کشته‌ها همراه با پوشش بسیار بالای رسانه‌ای از عمق فاجعه و اهتمام نوزیدن جدی دولت فدرال برای کمک به مردم مصیبت‌زده، سبب وقوع اعتراضات گسترده و توجه افکار عمومی نسبت به این رویداد شد. علاوه بر این، غارت اموال مردم مصیبت‌زده و ناکارآمدی دولت برای برقراری امنیت عمومی، سبب تشدید وحشت، یأس عمومی و نبود امنیت روانی شد. این بحران محیطی و طبیعی به تضعیف مشروعیت حکومت، کاهش شدید اعتماد عمومی و شکاف بین مردم این ایالت با حکومت به واسطه تبعیض‌ها علیه سیاه‌پوستان و کم‌توجهی به این مردم مصیبت زده منجر شد (Renn, et.al, 2011:33).

یکی از مهم‌ترین مصادیق نسبتاً جدید اعتراضات زیست‌محیطی مربوط است به اعتراض عمومی مردم ترکیه در پارک «قزی» در سال ۲۰۱۳ نسبت به تخریب یکی از فضاهای مهم سبز در استانبول برای تبدیل آن به یک مرکز مهم تجاری روی داد. این پارک به اشغال معترضان و فعالان فردی، مدنی و حزبی زیست‌محیطی سراسر ترکیه درآمد. این اعتراض، گسترده‌ترین نمونه اعتراض علیه حزب حکومتی «عدالت و توسعه» در ترکیه بود. چنین اعتراضی نشان داد که نسل جدید جوانان ترکیه به‌ویژه جوانان استانبول برای محیط زیست به‌عنوان یک شاخص مهم کیفیت زندگی ارزش زیادی قایل هستند و نمی‌خواهند چنین ارزش فرامادی و اجتماعی‌ای را قربانی علایق تنگ‌نظرانه مالی- تجاری سازند. در این اعتراض، علاوه بر ارتباطات شبکه‌ای سایبری و غیرسایبری، ارتباطات و تعاملات گفتمانی، فکری و ایدئولوژیک بین فعالان ترکیه و اروپایی نیز روی داد که تأثیر شگرفی بر تحول و گسترش اعتراضات برای ارتقای کیفیت زندگی در حیات سیاسی- اجتماعی ترکیه در آینده خواهد داشت (David & Pinto, 2017: 317- 318).

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۲۵

جنبش‌ها و کنشگران یا نیروهای اجتماعی سبز به‌عنوان بازیگران بسیار مهم در روابط قدرت و پویای مبارزاتی و تأثیرگذار بر راهبردهای توسعه در اقتصادهای سیاسی اثرگذار هستند؛ لذا در ارتباط با تحلیل تأثیرگذاری جنبش‌های زیست‌محیطی به‌ویژه از سال ۲۰۰۰ به این سو، ابتدا مفید به نظر می‌رسد به رویکرد نظری «هی» (Hay) و «باب جسوپ» با عنوان رویکرد «راهبردی - رابطه‌ای» (Strategic-Relational Approach) اشاره شود. این دو بر این باور هستند که در بستر گسترش تأثیرگذاری رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد، جنبش‌های اجتماعی و افزایش ظرفیت‌های ارتباطی آن‌ها از جمله سبزه‌ها در عصر انقلاب ارتباطات، ضرورت دارد که نوع نگاه سنتی بر مبنای رابطهٔ یکسویه و عمودی حکومت‌ها با جامعه به‌صورت ژرف عوض شده و جای خود را به رابطهٔ دوسویه و در اصطلاح به رابطهٔ راهبردی - رابطه‌ای دهد. در این رویکرد، باور بر آن است که در تحلیل سیاسی نباید صرفاً به ابعاد کلان سیاست محدود ماند؛ لذا باید به سطوح خرد و میانی قدرت و سیاست، از جمله کنشگران مدنی و زیست‌محیطی توجه کرد (Jessop, 2010: 41-42). در چارچوب این رویکرد، حکومت می‌تواند از کنشگران مدنی و اجتماعی به‌مثابه مکمل و متمم برای تصمیم‌گیری و مدیریت جامعه استفاده کند. براساس این رویکرد، دولت و نظام سیاسی بخشی از روابط اجتماعی گسترده‌تر هستند؛ بنابراین قدرت و پویای سیاسی باید در چارچوب روابط اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی تحلیل شوند.

امروزه هیچ نوع تصمیم‌گیری و پاسخگویی دولتی نمی‌تواند در خلأ و بی‌توجهی به جنبش‌های اجتماعی و کنشگران اجتماعی و چالش‌گری‌های آن‌ها در عرصه‌های زیست‌محیطی، کیفیت زندگی، حقوق بشر و غیره بررسی و تحلیل شود (Ibid: 47).

«کواستل» از همین رویکرد برای تحلیل جنبش‌های سبز استفاده می‌کند؛ اما او برخلاف «جسوپ» صرفاً به نقد بسنده نمی‌کند و امیدوار به حفظ تولید در کنار توجه به زیست‌بوم طبیعی و استانداردهای زیست‌محیطی در نظام‌های سرمایه‌داری است. او بر انعطاف‌پذیری سرمایه‌داری از طریق تعامل و روابط همکاری‌جویانه و راهبردی بین دولت و جامعهٔ مدنی،

به‌ویژه جنبش‌ها و گروه‌های زیست‌محیطی و سبزها و ظرفیت‌های آن‌ها در اصلاح سیاست‌های توسعه و متعهدسازی دولت‌ها به حراست از زیست‌بوم و محیط زیست تأکید می‌کند. جسوپ با تأثیرپذیری از رویکرد کارکردگرایی «نیکلاس مومان» بر این باور است که ریشه‌داری نظام و نهادهای سرمایه‌داری نمی‌تواند آن‌ها را از تغییر و تحول در برابر فشارها و مطالبات مصون سازد. خرده‌نظام‌های آموزشی، فرهنگی، مدنی و غیره با یکدیگر و سرمایه‌داری در ارتباط متقابل و روابط راهبردی هستند و مکمل یکدیگر هستند. از همین منظر می‌توان گفت که نظام سرمایه‌داری ناگزیر به تغییر و تحول در سیاست‌های توسعه و متعهد شدن به حفظ محیط زیست و کیفیت زندگی مطلوب برای همه در پاسخ به فشارهای ساختاری از پایین توسط جنبش‌های اجتماعی است.

در چارچوب رویکرد کارکردگرایی، جسوپ بیش از هر چیزی به روابط راهبردی، متقابل و مکمل اقتصاد و زیست‌بوم توجه دارد (Quastel, 2016: 344). در نهایت اینکه جسوپ بر جامعه مدنی نیرومند و بازتقویت‌شده با برجستگی نقش جنبش‌ها و گروه‌های سبز برای متعهدسازی دولت به حفظ و سلامت محیط زیست تمرکز و توجه می‌کند و بر این باور است که آمیزه‌ای از چالش‌ها، تعارضات و تعاملات همکاری‌جویانه و راهبردی می‌تواند نویدبخش آشتی سرمایه‌داری و محیط زیست باشد (Quastel, 2016: 348-350). وجود چنین ظرفیت‌های ارتباطی در جنبش سبزها به‌ویژه در اقتصادهای سرمایه‌داری سبب شد تا در یک بخش مهمی از نشست سران جهان در سازمان ملل در سال ۲۰۰۰ بر حراست از محیط زیست و ضرورت توجه به این امر مهم در برنامه‌های صنعتی و مدرنیته کشورها تأکید شود (keles, 2012: 25).

در ارتباط با جنبش‌های زیست‌محیطی دو دیدگاه متعارض وجود دارد: گروه تردیدکنندگان بر این باور هستند که با شکل‌گیری چالش‌های اجتماعی جدید، میزان استقبال از این جنبش‌ها کاهش یافته است؛ اما در مقابل، گروه موافقان بر این نظرند که جنبش‌هایی همچون گروه سبز به سمت ارتباطات سازمانی برای تغییر سیاست‌گذاری‌های حکومتی سوق یافته و از این رهگذر به دستاوردهای بسیار خوب دست یافته‌اند (Dalton,

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۲۷

(2015:530). در همین راستا، برای آگاهی از سطح کنشگری جنبش‌های اجتماعی، نگاه به داده‌های چند پیمایش بین‌المللی زیست‌محیطی سودمند خواهد بود.

داده‌های پیمایش‌های جهانی از دههٔ ۱۹۹۰ تا دههٔ ۲۰۱۰ حاکی از تأیید انکارناپذیر رشد علایق زیست‌محیطی در جهان و احساس نارضایتی از آلاینده‌های زیست‌محیطی هستند. امروزه مشارکت و عضویت افراد اروپایی در جنبش‌ها و گروه‌های زیست‌محیطی افزایش یافته است. طبعاً با افزایش پشتیبانی افکار عمومی در بستر پوشش گستردهٔ رسانه‌ای، ماهواره ای و اینترنتی، تأثیر این کنشگران بر سیاست‌گذاری‌ها افزایش داشته است. نتایج این پیمایش‌ها در کشورهای صنعتی در مناطق گوناگون نشان می‌دهد که گسترش ارزش‌های فرامادی مانند اخلاق زیست‌محیطی، کیفیت زندگی، کرامت انسانی و غیره به شکل قوی و مستقیم با حمایت از این جنبش‌ها و اثرگذاری نیرومند آن‌ها بر اصلاح سیاست‌گذاری‌ها و انطباق روند توسعهٔ اقتصادی با محیط زیست سالم مرتبط بوده است.

داده‌ها حاکی از توجه فزایندهٔ شهروندان به سبک زندگی سالم مرتبط با امنیت زیستی و بازتاب آن در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌های توسعهٔ کشورهاست. البته با رویکرد سازمانی جنبش‌های زیست‌محیطی در کشورهای پیشرفته و بازتاب مطالبات آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های کشورها انتظار می‌رود حساسیت افکار عمومی به این موضوع کمی کاهش یافته و به سمت چالش‌های اجتماعی دیگر سوق یابد؛ اما این موضوع نمی‌تواند یک تمایل جهانی باشد؛ لذا حساسیت‌ها به محیط زیست حفظ می‌شود (Dalton, 2015:531-532). نکتهٔ شایان ذکر آنکه وقوع پاره‌ای بحران‌های حاد زیست‌محیطی مانند حادثهٔ انفجار هسته‌ای در «چرنوبیل» روسیه، آتش‌سوزی گستردهٔ جنگل‌ها در برزیل که به «ریهٔ تنفسی جهان» نامورست، بی‌توجهی ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا به توافقات زیست‌محیطی و غیره می‌تواند حرکت‌ها و اعتراضات زیست‌محیطی متوقف‌شدهٔ کوتاه‌مدت را دوباره شعله‌ور سازد. شواهد و داده‌های سه پیمایش جهانی در سال‌های ۱۹۹۳، ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ در بازه زمانی یادشده حاکی از تأیید الگوی ترکیبی فعالیت جنبش‌های سبز در دو سطح نهادی- سازمانی و توده‌ها یا شهروندان است.

بالاترین فعالیت‌های زیست‌محیطی در سطح کنش سیاسی در کشورهای صنعتی و دموکراتیک اروپایی به‌ویژه اروپای شمالی رخ داده است؛ اما در اروپای شرقی پساکمونیزم با وجود رشد بالای دموکراسی، فعالیت‌های زیست‌محیطی در سطح سیاسی کمتر از سایر نقاط اروپا بوده است (Dalton, 2015:537). از حیث ترکیب جمعیتی، گروه سنی جوانان، تحصیلکرده‌ها و افراد معتقد به ارزش‌های فرامادی به مراتب بیشتر از سایرین در فعالیت‌های سیاسی و انتقادی زیست‌محیطی مشارکت داشته‌اند، البته در آغاز دهه ۲۰۱۰ این شکاف فعالیتی بین جوانان و بزرگسالان کمتر شد (Dalton, 2015:541-542).

در سال ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ شاهد مشارکت جدی و خودجوش نوجوانان و دانش‌آموزان در عرصه امنیت زیست‌محیطی بوده‌ایم. داده‌های این پیمایش‌ها نشان می‌دهند که باورمندی به ارزش‌های فرامادی، پیشران مهم فعالیت و مشارکت زیست‌محیطی در سطح سیاسی بوده‌اند. همین‌طور باید گفت که کارکردهای آموزشی (تجهیز شناختی و نگرشی شهروندان) و مهارت‌های ارتباطی و تبلیغی توسط جنبش‌های زیست‌محیطی و رسانه یا شبکه‌ها، پیشران یا محرک‌های بسیار مهم اعتراضات و مشارکت زیست‌محیطی بوده‌اند.

از حیث گرایش‌های سیاسی، احزاب چپ‌گرا بیشتر از احزاب راست‌گرا متمایل به فعالیت‌های زیست‌محیطی بوده‌اند، البته لازم به ذکر است که با گسترش فرایند فراگیری و غیرایدئولوژیکی شدن، احزاب میانه برای پیروزی انتخاباتی ناچار شده‌اند از فعالیت‌های زیست‌محیطی حمایت کنند؛ اما احزاب محافظه‌کارتر کمتر به فعالیت‌های زیست‌محیطی علاقه‌مند بوده‌اند (Dalton, 2015:543). در این بین، باید گفت که در چند دهه اخیر، احزاب سبز، گسترش یافته و یا به‌طور مستقل به شکل ائتلافی موفق به تشکیل حکومت شده‌اند.

تأثیر فعالیت گروه‌ها و جنبش‌های زیست‌محیطی صرفاً به حکومت‌ها محدود نمی‌ماند، بلکه در سطح خود شهروندان نیز به جامعه‌پذیری معطوف به امنیت زیستی منجر شده است. داده‌های پیمایشی جهانی در سال‌های ۱۹۹۳، ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که در هشت کشور کانادا، آلمان، بریتانیا، ژاپن، نیوزیلند، نروژ، اسپانیا و ایالات متحده آمریکا، تفکیک مرتب زباله‌ها از ۶۲ به ۸۳ درصد افزایش یافته است. همین‌طور در این کشورها در این بازه‌های

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۲۹

زمانی، تمایل به کاهش استفاده از انرژی‌ها، کاهش مصرف آب و پرهیز از خرید تولیدات ضد محیط زیستی بسیار دیده شده است (Dalton, 2015: 531-535).

راسل دالتون در یک مطالعهٔ کمی و تحلیلی دیگر، سطوح، روند و تفاوت‌های بین کشورهای عضو گروه‌های زیست‌محیطی را بررسی کرده است. او دریافت که در بیش از پنج نسل گذشته؛ یعنی از دههٔ ۱۹۷۰ به این سو به موازات ظهور و گسترش گروه‌ها و جنبش‌های سبز و تشدید آلاینده‌های صنعتی، علاقه و توجه به مسائل زیست‌محیطی در جهان افزایش یافته است که میزان آن در کشورهای صنعتی به مراتب بیشتر از کشورهای کمتر توسعه‌یافته است (Dalton, 2005: 441).

دالتون براساس پیمایش ارزش جهانی در سال‌های ۲۰۰۲-۱۹۹۹، دریافت که در کشورهای صنعتی و دموکراتیک غربی، تمایل به عضویت در گروه‌های زیست‌محیطی بالاست و همین‌طور شهروندان این جوامع به ارزش‌ها و نگرش‌های زیست‌محیطی تمایل بالایی نشان می‌دهند. این درحالی است که مردم و پرسش‌شوندگان کشورهای درحال توسعه در یک شکاف ارزشی-نگرشی با جوامع غربی، عمدتاً به شاخص‌های ضروری‌تر مانند آب آشامیدنی سالم، مسکن و بهداشت گرایش بیشتری داشته‌اند. بالاترین تمایلات زیست‌محیطی در اروپا در کشورهایی مانند هلند، دانمارک، نروژ، بلژیک، سوئد و سایر کشورها ثبت شده است.

گروه‌های سبز و زیست‌محیطی در این جوامع از اقبال عمومی بالایی برخوردار هستند (Dalton, 2005: 443). البته در کشورهای پساکمونیزستی اروپای شرقی، تمایل به عضویت در احزاب و گروه‌های سیاسی به مراتب بیشتر از احزاب و گروه‌های سبز است. مهم‌ترین دلایل در این ارتباط عبارت است از سطح پایین توسعهٔ اقتصادی و به تبع آن، اهمیت ارزش‌های مادی نسبت به فرامادی.

نتیجه‌گیری

جهانی شدن و فرایند شتابان توسعه در کنار ابعاد و پیامدهای مثبت، پیامدهای منفی انکارناپذیری نیز داشته است. برنامه‌ها و فرایندهای توسعه کم‌توجه به اخلاق زیستی، اجتماعی، فرهنگی، شفافیت و امنیت سبب ایجاد و گسترش بحران‌های اجتماعی و کیفیت پایین زندگی شده است که اولریش بک و آنتونی گیدنز از آن به «جامعه خطرپذیر» یاد کرده‌اند که یکی از نظریه‌های تبیین‌گر این نوشتار را تشکیل داد. فرایند و برنامه‌های توسعه غیرپاسخگو و کمتر اخلاق‌مند اجتماعی، سبب احساس خطر همه‌جانبه توده‌ها و شهروندان از حیث امنیت روحی - روانی، فرهنگی، اجتماعی، زیستی، نظامی و اقتصادی شده است؛ به‌همین دلیل مکاتبی همچون «مکتب کپنهاگ» با اندیشمند برجسته‌ای همچون بری بوزان، امنیت را یک مفهوم پیچیده در ابعاد زیست‌محیطی، فرهنگی، قومی، اجتماعی و روانی تلقی کرده که از آن به «امنیت جامعه بنیاد» یاد می‌کند.

یکی از مهم‌ترین مصادیق تهدید امنیتی جامعه بنیاد، مربوط به عرصه محیط زیست است که ناشی از روش‌ها و راهبردهای توسعه بی‌توجه یا کم‌توجه به اخلاق و ضرورت‌های حراست از زیست‌بوم بوده است. وجود و استمرار این چالش‌ها در بخش درخور توجهی از کشورهای صنعتی پیشرفته و درحال توسعه سبب شکل‌گیری جنبش‌های زیست‌محیطی و چالش‌گری آن‌ها برای ارتقا و پیشبرد اهداف زیست‌محیطی شده است. طبعاً انقلاب خاموش یعنی تحول فکری، نگرشی و نسلی در نسل جدید جوانان و شهروندان در بسترسازی شناختی و نگرشی برای جنبش‌های زیست‌محیطی تأثیرگذار بوده است که در این نوشتار به بحث گذاشته شد.

یافته کلی این نوشتار آن است که متغیرهای کلانی همچون: فرایند توسعه ناقص و کمتر پاسخگو، جهانی شدن مبتنی بر رویکردهای ابزارگرایانه سودمحور و بی‌توجه به الزامات زیست‌محیطی، گسترش و چالشی شدن افکار عمومی، انقلاب خاموش و گسترش آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی در بستر استفاده از ظرفیت‌های هویت‌سازی، شناختی، نگرشی، تهییجی و بسیج افکار عمومی و معترضان سبب شده است تا جنبش‌های زیست‌محیطی و

جنبش‌های زیست‌محیطی در اقتصادهای سیاسی کنونی با تمرکز بر نظریهٔ انقلاب خاموش (خلیل‌اله سردارنیا) ۳۱

فعالان در ساحت گفت‌وگویی و مبارزاتی، مسئلهٔ بحران‌های زیست‌محیطی را به «پدیده جهانی» مبدل کرده و به پشتوانه افکار عمومی جهانی، به حکومت‌ها و شرکت‌های بزرگ برای متعهد کردنشان به اخلاق زیستی فشارهای جدی وارد کنند. با عنایت به این فرصت‌ها و فشارها و چالش‌گری کنشگران بلامنازع همچون جنبش‌ها و گروه‌های سبز، انتظار و البته امید می‌رود تا حکومت‌ها و سازمان‌ها در توسعهٔ پایدار، به الزامات محیط زیست توجه کنند و الزامات آن را مد نظر قرار دهند.

سپاسگزاری

نگارنده بر خود لازم می‌داند از نقطه نظرات و راهکارهای داوران محترم که در تکمیل این مقاله نقش بسزایی اند، کمال تشکر را داشته باشد.

منابع

- اینگلهارت، رونالد و ولزل، کریستین (۱۳۷۳). *نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی*، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: کویر.
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳). *تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی*، ترجمه مریم وتر، تهران: کویر.
- بابا اوغلی، محمود (۱۳۹۲)، «بررسی اجمالی بحران محیط زیست در ایران حول محور آلودگی هوا و تخریب منابع آب». *مجله اقتصادی*، شماره ۵-۶، مرداد و شهریور.
- بک، اولریش (۱۳۹۲). *جامعه در مخاطره جهانی*، ترجمه محمدرضا مهدی‌زاده، تهران: کویر.
- راسخی، سعید و همکاران (۱۳۹۵). «ارتباط کارایی اقتصادی و کارایی زیست‌محیطی، شواهد جدید برای کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته». *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی*، سال ۲۴، شماره ۷۸، تابستان.
- ریتزر، جورج و گودمن، داگلاس جی. (۱۳۹۳)، *نظریه جامعه‌شناسی مدرن*، ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی‌زاده، تهران: جامعه‌شناسان.
- سردارنیا، خلیل‌اله (۱۳۹۸). «واکاوی تحلیل طبقاتی از منظر نظریه‌های سیاست خیابان و خرده سیاست در بستر جهانی شدن». *دو فصلنامه مطالعات اقتصادی سیاسی بین‌الملل*، دوره دوم، شماره ۲.

- سلیمان‌پور عمران، محبوبه و همکاران (۱۳۹۶). «جهانی شدن، سیاست و سواد زیست‌محیطی». فصلنامه محیط زیست، شماره ۵۸، زمستان.
- عبدی، زینب (۱۳۹۴). «نقش و کارکرد رسانه‌های جمعی در طرح مسایل زیست‌محیطی»، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال چهاردهم، شماره ۵۵.
- کاوایی‌راد، مراد (۱۳۸۸). «بوم‌شناسی سیاسی». فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره ۳، پاییز.
- کشاوری، سعید و همکاران (۱۳۹۶). «ارزیابی تأثیر رسانه‌های مختلف بر میزان مشارکت عمومی در جنبش‌های محیط زیستی: مورد جنبش رفتگران طبیعت ایران». مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۷، شماره ۲۵، زمستان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی، ترجمه حسین چاوشیان، چاپ ششم، تهران: نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نی.
- مشیرزاده، حمیرا و هاشمی، سیده فاطمه (۱۳۹۲). «نقش جنبش‌های فراملی در تدبیر جهانی امور زیست‌محیطی». فصلنامه سیاست، دوره ۴۳، شماره ۱، بهار.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۷). «بررسی جنبه‌های مختلف امنیت زیست‌محیطی با رویکرد انتقادی». مجله محیط‌شناسی، سال ۳۴، شماره ۴۶، تابستان.
- موفه، شانتال (۱۳۹۱). درباره امر سیاسی، ترجمه منصور انصاری، تهران: رخداد نو.
- وبستر، فرانک (۱۳۸۲). نظریه‌های جامعه اطلاعاتی، ترجمه مهدی داوودی، تهران: وزارت خارجه.
- نمازی، ایران و ملایی، اعظم (۱۳۹۵). «ناپایداری‌های زیست‌محیطی و چالش‌های سیاست‌گذاری مدیریتی و فرهنگی، مطالعه مقایسه‌ای ایران، ترکیه و عربستان». فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۳۷، زمستان.

References

- Abdy, Z. (2015). "The Role and Function of Mass Media in Raising of Environmental Problems". *Social Welfare Quarterly*, no. 55. (In Persian)
- Andrews, K. & Caren, N. (2010). "Making the News, Movements, Organizations, Media Attention and the Public Agenda". *American Sociological Review*, 75(6).
- Babaoghli, M. (2013). "Cursory Study of Environmental Crisis in Iran in Scope of Air Pollution and Demolition of Water Sources". *Economic Journal*, no. 5-6. (In Persian)
- Brechin, S. (2008). "Exploring Environmental Values Cross- Nationally". *International Studies Review*, vol.10.
- Brilliant, A. B. & Fernandez, M. T. (2011). "Good Governance, Social Quality and Active Citizenship in Philippine". *International Journal of Social Quality*, 1 (2).

- Clements, B. (2012). "The Sociological and Attitudinal Bases of Environmentally- Related Belief and Behavior in Britain", *Environmental Politics*, 21(6).
- Dalton, R. J. (2005). "The Greening of the Global Cross-National Levels of Environmental Group Membership", *Environmental Politics*, 14 (4).
- Dalton, R. J. (2015). "Waxing or Waning? The Changing Patterns of Environmental Activism", *Environmental Politics*, 24 (4).
- David, I & Pinto, Gabriela. A. (2017). "The Gezi Protests & the Europeanization of the Turkish Public Sphere", *Journal of Civil Society*, 13(3).
- Dell, K. (2002). "Participatory Environmentalism, The Forth Wave?", Presented in *Annual Meeting of the American Political Science Association, Boston, Massachusetts, August, 27 September*.
- Diaz, A. A. & et.al. (2010). "The Politics of Happiness", *The Journal of Politics*, 72 (3).
- Frey, R. S & Al-Rumi, A. (1999). "Political Democracy and the Physical Quality of Life, The Cross-National Evidences", *Social Indicators Research*, 47 (1).
- Giddens, A. (1999). *Modernity and Identity, Society and Individual Identity in New Age*, Translated By Movaffagheyian, N, Tehran: Ney Publication. (In Persian)
- Giddens, A. (2011). *Sociology*, Translated By Cahavesian, H., Tehran: Ney Publication. (In Persian)
- Holdo, M. (2019). "Sincerity as Strategy: Green Movements and the Problem of Reconciling of Deliberative and Instrumental Action", *Environmental Politics*, 28 (4).
- Inglehart, R & welzel, C. (1994). *Modernization, Cultural Changes and Democracy*, translated By Yaghoob Ahmadi, Tehran: Kavir Publication. (In Persian)
- Inglehart, R. (1994). *Cultural Changes in Advanced Industrial Society*, Translated By Maryam Vatar, Tehran: Kavir Publication. (In Persian)
- Inglehart, R. (1988). "The Renaissance of Political Culture". *American Political Science Review*, 82 (4).
- Inoguchi, T. (2014). "Introduction to Special Issues, Quality of Life and Environmentalism in ASEAN", *Japanese Journal of Political Science*, 15 (2).
- Jessop, B. (2010). "Redesigning the State, Reorienting State Power and Rethinking the State", in in K.T. leicht&J.C.Jenkins (eds), *Hand Book of politics Politics and State and Society in Global Perspective*, New York, springer publications.
- Kavianirad, M. (2009). "Political Ecology", *Strategic Studies Quarterly*, Fall, no. 3. (In Persian)
- Keles, R. (2012). "The Quality of Life and the Environment". *Social & Behavioral Sciences*, vol. 35.
- Keshavarzi, S. & Others. (2017). "Evaluation of Various Medias on Public Participation in Environmental Movements". *Strategic Studies in Public Policymaking*, Winter, no. 25. (In Persian)
- Mosallanejad, A. (1998). "The Study of Various Problems Environmental Security Bu Critical Approach". Summer, no. 46. (In Persian)
- Moshirzadeh, H. (2013). "The Role of Transnational Movements in Environmental Global Spiculation", Spring, 43 (1). (In Persian)
- Muffe, Ch. (2002). *About The Political*, Translated By Ansari, M., Tehran: Rokhdadenow Publication. (In Persian)
- Namazi, I & Mollayi, A. (2016), "Environmental Transience and Challenges of Cultural & Management Policy Making: Comparative Study of Iran, Turkey and Saudi Arabia", *Political Sciences Quarterly*, Winter, no.37. (In Persian)
- Noll, H. H. (2001). "Sociological Indicators and Quality of Life Research". <<http://www.ccsd.ca/pubs/2001/si/sra-543.pdf>>.
- Quastel, N. (2016), "Ecological Political Economy: Toward a Strategic- Relational Approach". *Review of Political Economy*, 28 (3).
- Rasekhi, S. and Others. (2016). " Relationship Between Economic Efficiency and Environmental Efficiency in Developing and Developed Countries", *Economic & Political Research Quarterly*, Summer, no. 78. (In Persian)
- Renn, O. & et.al. (2011). "Social Indicators". *OECD*, <www.eu-vri.edu>.

- Ritzer, G. & Goodman, D. (2014). *Modern Sociological Theory*, Translated By Mirzayi, K. & Lotfi, A., Tehran: Jameashenasan Publication. (In Persian)
- Sardarnia, Kh. (2019). "Reappraisal of Class Analysis by Perspective of the Theories of Street Politics and Sub Politics in the Field of Globalization". *Biannual Journal of International Political Economy Studies*, no. 2. (In Persian)
- Soleimanpour, M. & Others. (2017). "Globalization, Politics and Environmental Literacy". *Environment Quarterly*, Winter, no.58. (In Persian)
- Streimilsiene, D. (2015). "Environmental Indicators for Assessment of Quality of Life", *Intellectual Economics*, vol. 9.
- Ulrich, B. (2013). *World Risks Society*, Translated By M. Mahdizadeh, Tehran: Kavir Publication. (In Persian)
- Webster, F. (2003). *Information Society Theories*, Translated By Davoodi, M., Tehran: Foreign Minister Publication. (In Persian)
- <www.aljazeera.com>
- <www.earthday.org>
- <www.wikipedia.org>
- Yonk, R M. (2011). *The Political Impact of Quality of Life*. PH. D Dissertation in Political Science, George State University.
- Ziniel. C. & Bradley, T. (2018). "Greening SMEs and the New Wave of the Environmental Social Movement", *International Journal of Social Quality*, 8 (2).

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین

ابوالفضل دلاوری *

محمد حیدری **

چکیده

جایگاه چین در اقتصاد جهانی از دهه ۱۹۷۰ به این سو دگرگونی شگرفی به خود دیده و از قاعده هرم به رأس آن ارتقاء یافته است. پرسش این است که این جهش بر اثر چه عواملی و چگونه محقق شده است؟ در پژوهش‌های موجود سه رویکرد کارگزارانه، ساختاری و نهادی شناسائی‌پذیر هستند که هر یک تبیینی درخور تأمل به دست می‌دهند؛ اما هر کدام فقط قطعه‌ای مجزا از جورچین پیچیده این جهش را توضیح می‌دهند. این مقاله با استفاده از روش فرایندکاوی نشان می‌دهد که آنچه جهش اقتصادی چین را ممکن ساخت، تنها وجود عوامل ساختاری، نهادی و کارگزارانه نبود، بلکه تقارن مجموعه‌ای از رویدادها و روندها بود که در سه لایه زمانی درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت در محیط داخلی و بین‌المللی چین رخ نشان دادند. از این میان، تغییر در جهان‌بینی چینیان بر اثر شکست‌های پیاپی این کشور در دو سده نوزدهم و بیستم میلادی و ظهور فرصت‌ها و گشایش‌هایی در اقتصاد و سیاست بین‌الملل در دهه ۱۹۷۰، یک بزنگاه تاریخی را رقم زد که رهبری چین به‌خوبی از آن بهره گرفت و با اجرای به‌هنگام اصلاحاتی عمیق در جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های کلان داخلی و خارجی و اجرای یک برنامه منسجم و هم‌آهنگ اقتصادی و مدیریتی، این خیز را ممکن و محقق ساخت. تأمل در تجربه چین نشان می‌دهد که التفات به زمان‌مندی، به‌ویژه در توسعه‌پژوهی، از این حیث حائز اهمیت است که ما را بیش‌از پیش متوجه فرصت‌ها و محدودیت‌های دگرگونی در «بستر زمان» می‌کند.

کلیدواژه‌ها: زمان‌مندی، بزنگاه تاریخی، رهبری، جهش اقتصادی، چین.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران،
 (نویسنده مسئول) delavari@atu.ac.ir

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

مقدمه

بسیاری از ناظران از دگرگونی خیره‌کننده چین طی چهار دهه اخیر در حیرتند. این کشور که در اواخر دهه ۱۹۷۰ یکی از عقب‌مانده‌ترین اقتصادهای جهان بود و با تولید ناخالص داخلی سرانه حدود ۱۳۰ دلاری‌اش از فقیرترین کشورهای کنونی جهان، نظیر ماداگاسکار، نیجر و مالاوی فقیرتر بود (Ang, 2016: 5). امروزه با سهم بیش از ۱۶ درصدی از اقتصاد جهان و تسلط بر بازار جهانی به دومین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شده و به رغم جمعیت بسیار بالای آن با تولید سرانه بیش از ۱۰۰۰۰ دلار در میان کشورهای پردرآمد و مرفه جهان قرار گرفته است. تمام این تحولات با سرعتی بسیار زیاد اتفاق افتاده است. در فاصله ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ میانگین رشد اقتصادی این کشور حدود ۱۰ درصد و پس از آن تا امروز نیز این میانگین بالای ۶ درصد بوده است. چنین نرخ رشد بالا و طولانی تاکنون توسط هیچ کشوری ثبت نشده است (WDI= World Bank Collection of Development Indicators). پرسشی که در این سال‌ها توجه طیف وسیعی از پژوهشگران را به خود جلب کرده و این مقاله نیز در جست‌وجوی پاسخی برای آن است این است که: جهش اقتصادی چین چگونه ممکن و محقق شد؟

پیشینه و ضرورت انجام پژوهش

در پژوهش‌های مربوط به جهش اقتصادی چین، سه رویکرد متمایز قابل شناسایی است: نخست، رویکرد کارگزارانه که نقش رهبران سیاسی، به‌ویژه دنگ شائوپینگ (Dillon, 2015; Shambaugh, 1995) و یا ابتکار عمل رهبران محلی (White, 1998; Zhou, 1996). و کارآفرینان روستایی (Huang, 2008; Nee and Oppen, 2012). را مهم می‌شمارند. دوم، رویکرد ساختاری که بر نقش الگوهای خویشاوندی در جامعه چین (Whyte, 1995, 1996). و یا تجدید تقسیم کار بین‌المللی، افول چیرگی ایالات متحده و پایان جنگ سرد (Hung, 2009) تأکید شده است. سوم رویکرد نهادی، که بر نقش نهادهای سیاسی و نیروهای اقتصادی نظیر «پلانونم» سوم اجلاس یازدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در دسامبر ۱۹۷۸، که در

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۳۷

آن نوسازی اقتصادی (به جای جنگ طبقاتی) در اولویت قرار گرفت (Perkins, 1988) و یا بر آزادسازی اقتصادی و افزایش چشمگیر سرمایه‌گذاری خارجی (Huang, 2003) تأکید کرده‌اند.

این مقاله ضمن پذیرش دستاوردهای هر سه رویکرد یادشده، از منظری تاریخی به این موضوع می‌نگرد و می‌کوشد تأثیر مختصات زمانی رویدادها و روندها را بر جهش اقتصادی چین بررسی کند. این بررسی، علاوه بر اهمیت و ابعاد علمی آن، از کاربردی عملی، به‌ویژه برای ایران، نیز برخوردار است. با توجه به نرخ پایین و گاه منفی رشد اقتصادی و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن بر جامعه ایران طی دهه‌های اخیر، تأمل در تجربه چین و فهم زمینه‌ها، متغیرها و ساز و کارهای دخیل در خیز اقتصادی آن کشور می‌تواند به تعمیق آگاهی و بصیرت سیاست‌گذاران در ایران کمک کند.

مبانی نظری پژوهش

در بررسی دگرگونی‌های کلان اجتماعی، دو رویکرد اصلی رقیب وجود دارد: نخست، رویکرد «فرجام‌گرایانه» (teleological temporality) که روند تحولات را نتیجه قوانین محکم فراتاریخی می‌داند و سرشت و سرنوشت این تحولات را نه به رخ داده‌های محتمل‌الطرفین (که در این رویکرد، پوسته تاریخ را تشکیل می‌دهند) بلکه به نیروهای علی‌خاصی اعم از مادی یا غیرمادی نسبت می‌دهد؛ به عبارت دیگر، در این رویکرد، تحولات اجتماعی خط‌سیر و منطق ذاتی مشخص و منظمی دارند.

دوم، رویکرد «زمان‌مندی تجربی» (experimental temporality) که بر دو مفروض بنیادی استوار است: یکی، جهان‌شمول بودن قوانین علی، یعنی هم‌سان بودن تأثیرات علی در زمینه‌های ناهم‌سان. دیگری، استقلال علی‌هریک از توالی رخ داده‌ها نسبت به رخ داده‌های پیش و پس از آن. در این‌جا، به تعبیری «تاریخ منجمد می‌شود»؛ به این معنا که «توده» لخته‌شده زمان تاریخی در قالب واحدهای مصنوعی تعویض‌پذیر تکه تکه می‌شود.

(Sewell, 2005: 95). گویی این تکه‌ها از هم جدا هستند، نه اینکه پیوندی تاریخی میان رشته‌ای از رخدادها وجود داشته باشد.

با وجود ادعاها و استدلال‌های این دو رویکرد یادشده، این گونه به نظر می‌رسد که حیات اجتماعی آکنده از فرایندهای غیرخطی است. فرایندهای اجتماعی ابعاد زمانی متمایزی به خود می‌گیرند که ضرب‌آهنگ تغییرشان نیز متفاوت است و بنابراین، بی‌نظم و ترتیب‌اند. زمان تاریخی که بر ضرب‌آهنگ‌های متفاوت فرایندهای علی دلالت دارد، ضعف‌های دو رویکرد یادشده را بهتر نشان می‌دهد.

فرنان برودل دگرگونی‌های اجتماعی را از حیث مقیاس زمانی به سه لایه یا دوره «بلندمدت»، «میان‌مدت» و «کوتاه‌مدت» تقسیم می‌کند. لایه بلندمدت (زمان جغرافیائی) به رابطه جوامع انسانی با محیط طبیعی و جغرافیائی مربوط است. تغییرات این لایه در مقیاسی هزاره‌ای و همچون «حرکت یخچال‌های طبیعی» بسیار کند و نامحسوس است. در این لایه گویا تاریخ بی‌حرکت است. لایه میان‌مدت (زمان اجتماعی) اما به ساختارها و نهادهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در درون جوامع بشری مربوط است که تغییراتشان محسوس اما کند (گاه در مقیاس سده‌ای) است. لایه کوتاه‌مدت (زمان فردی) بر رویدادها و دگرگونی‌های نسبتاً سریعی دلالت دارد که محصول روابط و کنش‌های افراد (اعم از رهبران یا مردمان عادی) است. وی نشان می‌دهد که فهم رویدادها و دگرگونی‌های اجتماعی یا سیاسی در یک جامعه یا مجموعه‌ای از جوامع بشری در گرو توجه به محدودیت‌ها یا فرصت‌هایی است که در اثر تعامل یا تقابل و سایش میان دگرگونی‌های مرتبط با هر سه لایه ایجاد می‌شود (Broudel, 1996).

التفات به زمان تاریخی در تبیین دگرگونی‌ها به ما کمک می‌کند تا از فروکاستن تبیین دگرگونی‌ها به یک عامل خاص و یا عوامل و فرایندهای گذرا پرهیز کنیم و عوامل و فرایندهای متعددی را در نظر داشته باشیم که در طی یک دوره زمانی کم و بیش طولانی عمل می‌کنند و تأثیر می‌گذارند. این التفات همچنین به ما این امکان را می‌دهد تا متغیرها و ساز و کارهای پیچیده نظیر بزنگاه تاریخی، وابستگی به مسیر و تقارن را که برای تحلیل

زمان‌مندی و توسعه: نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۳۹

دگرگونی‌های تاریخی ضروری‌اند و در نقطه کور رویکردهای یادشده قرار دارند، مورد توجه و بررسی قرار دهیم. به این ترتیب، پژوهش حاضر رویکردی را در پیش می‌گیرد که در آن زمان نه یک‌سان و واحد، بلکه دارای ضرب‌آهنگ‌ها و خط سیرهای متفاوت است، و سرشت و سرنوشت دگرگونی‌های تاریخی را برهمکنش همین زمان‌مندی‌های متفاوت رقم می‌زند؛ به عبارت دیگر، پیامد یک فرایند یا کنش نه در ذات خود فرایند یا کنش، بلکه، در گرو آن مختصات زمانی است که فرایند یا کنش در بطن آن نمودار می‌شود. به این ترتیب در رویکرد پژوهش حاضر، «زمان» نه فقط به مثابه یک بستر بلکه همچون یک «متغیر مستقل» عمل می‌کند و سرشت و سرنوشت روند دگرگونی را رقم می‌زند (دلاوری، ۱۳۸۹: ۸۱-۸۳).

تلقی زمان‌مندی در جایگاه یک متغیر، بر فرض‌های زیر استوار است. الف) تحولات کلان اجتماعی به ندرت یک علت واحد (Ragin, 2014) یا علت اولیه (primum movens)، (Donati, 2010) دارند بلکه در نتیجه منظومه‌های خاصی از عوامل و رخدادها اتفاق می‌افتد (Abbot, 1992).

ب) علت‌ها به ندرت به صورت مستقل و جدا از هم عمل می‌کنند بلکه در رابطه متقابل با یکدیگر اثرگذار می‌شوند.

ج) یک متغیر، بسته به «زمان» فرایندها و رخدادها آثار متفاوتی برجای می‌گذارد (Mahoney, 2015). به دیگر سخن، پیامد یک کنش یا فرایند نه به خود آن کنش یا فرایند، بلکه به چگونگی هم‌زمان‌شدن آن با فرایندهای دیگر بستگی دارد. این سه فرض به ما کمک می‌کند تا میدان دید زمانی خود را گسترش دهیم و علت‌های ریشه‌دارتر، علت‌های عاجل و نزدیک و شتاب‌دهنده‌ها را در کنار هم و در تأثیر متقابل آنها ببینیم و بررسی کنیم (Pierson, 2004).

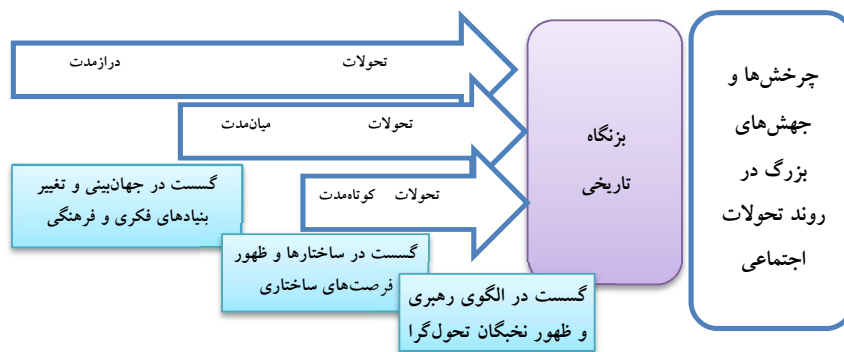
در نگرش مبتنی بر زمان‌مندی با مفاهیم متعددی سروکار داریم که از این میان سه مفهوم «اقتران» (Conjuncture)، «بزنگاه تاریخی» (critical juncture) و «وابستگی به مسیر» (Path Dependency) از اهمیت بیشتری در این مقاله برخوردارند.

مفهوم «اقتران» به هم‌زمان شدن اتفاقی مجموعه‌ای از روی‌دادها، توالی‌ها یا فرایندها اطلاق می‌شود که روی هم رفته موجب آثار و پیامدهای خاصی می‌شود و در غیاب این هم‌زمانی چه بسا فرصت وقوع نمی‌یافتند.

مفهوم «بزنگاه تاریخی» به موقعیتی اشاره دارد که در آن، برای برهه نسبتاً کوتاهی از فشار ساختار بر کنش سیاسی کاسته می‌شود و امکان عمل موثر از سوی کنشگران افزایش می‌یابد (Capoccia and Kelemen, 2007).

مفهوم «وابستگی به مسیر» به این وضعیت اشاره دارد که به‌دنبال وقوع رویدادها یا انجام اقداماتی خاص از سوی کنش‌گران، آرایش‌های نهادی و روندهای دگرگونی‌ها آن چنان در مسیری خاص قرار می‌گیرند و ساختارمند می‌شوند که تغییر آن‌ها حتی در بزنگاه‌های تاریخی، بسیار دشوار می‌شود (Pierson, 2004: 135; Mahoney, 2001:6).

بر اساس مطالب بالا می‌توان مدل تحلیل پژوهش (شکل ۱) را این‌گونه خلاصه و تنظیم کرد: چرخش‌ها و جهش‌های بزرگ در روند تحولات اجتماعی گرچه از متغیرهای متعددی ناشی می‌شوند اما این متغیرها در بستر زمان و در سه مقیاس درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت رخ می‌نمایانند و در قالب مختصات زمانی خاصی با یکدیگر تقارن و تلاقی پیدا می‌کنند و چرخش‌ها و جهش‌های بزرگ در تحولات اجتماعی را ممکن و محقق می‌سازند.



شکل ۱. مدل تحلیل پژوهش

در ادامه مقاله بر اساس مدل بالا مختصات زمانی تحولات چین را در هر سه مقیاس مورد اشاره بررسی می‌کنیم و سرانجام، به نقش بزنگاه تاریخی دهه ۱۹۷۰ در خیز اقتصادی چین می‌پردازیم. این نکته را همین جا باید یادآوری کنیم که این مقاله صرفاً بر جست‌وجوی زمینه‌ها و عوامل دخیل در «توسعه اقتصادی» چین متمرکز خواهد بود، و هدف آن این نیست که چین را به عنوان الگوی توسعه معرفی کند، چراکه اولاً مناقشات فراوانی بر سر پیامدهای اجتماعی، سیاسی، بین‌المللی و زیست‌محیطی توسعه چین وجود دارد که البته موضوع این مقاله نیست. ثانیاً چین یک نظام سیاسی بسته است. مثلاً اصل ۵۱ قانون اساسی این کشور می‌گوید: «شهروندان جمهوری خلق چین در بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌های خویش نباید منافع دولت را تضعیف کنند». این «منافع» جامع است اما مهم‌ترین آن‌ها حفظ انحصار قدرت در قبضه حزب کمونیست چین است. بنابراین، حقوق مندرج در قانون اساسی چین صرفاً «حقوقی بر روی کاغذ» و در نتیجه یک توهم بزرگ است چراکه این حقوق و آزادی‌ها صرفاً تابع اراده حزب کمونیست چین و رهبران آن است.

روش پژوهش

کالین های (Hay, 2002) سه راهبرد را در تحلیل روند دگرگونی‌های اجتماعی از یکدیگر تفکیک کرده‌است: نخست، تحلیل هم‌زمانی (Cognitive Locked-in Syndrome) که در آن تاریخ متوقف می‌شود، بعد زمان هیچ نقشی ندارد و پدیده مورد نظر نه در طول زمان بلکه در لحظه‌ای معین بررسی می‌شود. دوم، تحلیل ایستایی‌سنجی (Comparative statics) که در آن، صورت و ساختار پدیده مورد بررسی در مقاطع گوناگون تحول آن با هم مقایسه می‌شود. این راهبرد نیز درباره خود فرایند دگرگونی، و ماهیت و آهنگ و زمان‌مندی آن چیز چندانی به دست نمی‌دهد. سوم، تحلیل درزمانی (Diachronic) که، برخلاف دو راهبرد قبلی، بر «فرایند دگرگونی در بستر زمان» تأکید می‌کند. اگر راهبرد هم‌زمانی مانند عکس‌برداری در لحظه‌ای معین و راهبرد ایستایی‌سنجی مانند عکس‌برداری در زمان‌های مختلف است، راهبرد درزمانی را می‌توان مانند فیلم‌برداری تلقی کرد که حرکت پدیده موردنظر را دنبال می‌کند.

در این پژوهش، راهبرد در زمانی را با استفاده از روش فرایندکاوی به کار می‌گیریم. در این روش، با توجه به توالی و تراکم رویدادها، چگونگی ظهور و برهم‌کنش پیچیده فرایندهای علی‌ایجادکننده دگرگونی در طول زمان، واکاوی و چگونگی تأثیر عوامل مختلف در تکوین یا تغییر پدیده موردنظر شناسایی می‌شود.

یافته‌های پژوهش

زمان‌های تاریخی و دگرگونی در چین معاصر

تاریخ جدید چین با جنگ تریاک (۱۸۳۹-۱۸۴۲) آغاز می‌شود. تا پیش از آن گرچه این کشور از لحاظ علم و صنعت به شدت از غرب عقب بود؛ اما هنوز یکی از بزرگ‌ترین اقتصادها و حکومت‌های سستی جهان بود. حاکمان این کشور همچنان سرزمین خود را مرکز عالم تصور می‌کردند و مردمان دیگر کشورها را «بربر» می‌خواندند؛ اما از اواخر سده هجدهم که گروهی از همین بربرها (بریتانیایی‌ها) نخست با بارهای تریاک و سپس با سلاح‌های آتشین از دروازه‌های امپراتوری گذشتند، بی‌خاصیتی جهان‌بینی چین محور به‌طرز دردناکی عیان شد. شکست‌های پی‌درپی چین در مقابل قدرت‌های غربی (و سپس ژاپن) به همراه تضعیف و وابسته شدن اقتصاد این کشور به غرب، دوره موسوم به «سده حقارت» در این کشور آغاز شد (Platt, 2018). با وجود این در آغاز سده ۲۰ میلادی نخست یک جنبش دموکراتیک ملی به ترتیبات کهن سیاسی در این کشور پایان داد و در اواسط این سده یک انقلاب کمونیستی هدف خود را پایان بخشیدن به سده حقارت و بازگرداندن عزت و عظمت چین اعلام کرد و در پایان این سده این کشور با خیز بلند اقتصادی دوباره به یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان تبدیل شد. در ادامه مقاله تحولات چین را در سه لایه تاریخی بلندمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت بررسی می‌شود و چند و چون این افت و خیز را نشان داده می‌شود.

زمان جغرافیائی و دگرگونی‌های بلندمدت در چین

جهانبینی‌ها و نگرش‌های فرهنگی بنیادین یک جامعه بسیار کند دگرگون می‌شوند (Pierson, 2004). به تعبیر جوزف شومپتر «نگرش‌های اجتماعی سکه‌هائی هستند که به‌آسانی از اعتبار نمی‌افتند و چه‌بسا قرن‌ها، پابرجا می‌مانند» (Schumpeter, 2010:12). برای فهم نگرش‌های فرهنگی یا جهانبینی هر جامعه‌ای، باید «محیط کلان روحی و روانی» آن را بررسی کرد (Jervis, 1976:13). جهانبینی چینی تا اوایل سده نوزدهم را می‌توان در سه مولفه زیر خلاصه کرد: مرکز جهان بودن چین، چرخه‌ای بودن زمان؛ گذشته‌مدار بودن اندیشه.

چین به‌مثابه مرکز جهان: جان فیربنک (Fairbank, 1968). بر این نظر است که در جهانبینی سنتی چین «همه چیز زیر آسمان» بود و چون امپراتور چین فرزند آسمان است؛ بنابراین واسطه میان آسمان و همه انسان‌ها و حاکم حقیقی آن‌هاست. آداب و رسوم فرهنگی نخبگان چینی هنجارهایی جهانی و معیار تمدن راستین محسوب می‌شوند و همه مردمی که در پیرامون چین یا همان «پادشاهی میانه» زندگی می‌کنند، بربر به‌شمار می‌روند. همه بربرها، پس از این‌که در معرض نفوذ تمدن چین قرار گرفتند، می‌توانند با اتخاذ راه و رسم چینی متمدن شوند و تحت نظام خراج‌گزاری چین قرار گیرند.

چرخه‌ای بودن زمان: در جهانبینی چینی، زمان تابع یک الگوی ثابت و پیش‌بینی‌پذیر است، یعنی نوسان ابدی بین دو قطب یا حرکت دورانی در درون یک مدار بسته؛ حرکت از یک قطب به قطب دیگر و بازگشت دوباره به همان قطب؛ بنابراین، نه آغازی در کار است و نه انجामी. به این ترتیب، از دید چینی‌ها نظم جامعه ثابت است و تاریخ قرار نیست از نظر زمانی در جهت هدف خاصی باشد؛ تغییر از پیش معین است نه جهت‌مند. این درحالی بود که در همان دوران در فهم ژاپنی‌ها زمان از نوع «خطی» و تحولات از نوع «فرایندی» بود (Lauer, 1973).

گذشته‌محور بودن اندیشه: در اندیشه چینی، حقیقت بی‌زمان است؛ به عبارت دیگر، حقیقت چیزی است که قبلاً [یک‌بار برای همیشه] کشف شده است و حال فقط باید در

حفظ آن کوشید (Baggini, 2018). بنابراین، چینی‌ها زوال را نه ناشی از سایه سنگین گذشته بر حال و آینده، بلکه ناشی از انحراف از راه‌ورسم گذشته می‌دانستند.

ترکیب این ویژگی‌ها در طول سده‌ها باعث وابستگی چینی‌ها به مسیر نگرشی خاصی شده بود که با آنچه که در غرب، خصوصاً از سده هجدهم، سر بلند کرده بود تفاوت اساسی داشت. اروپای سنتی با سیاست بین‌دودمانی، توزیع نسبتاً برابر قدرت و بدون مرکز مسلط شناخته می‌شد، اما از آن پس، سیاق قدرت هم در سطح داخلی و هم بین‌المللی تغییر کرده و شیوه سامان‌دهی امور، صورت‌بندی جدیدی پیدا کرده بود که شامل صنعتی‌سازی، دولت‌سازی عقلانی و ایده ترقی بود. دستیابی به این صورت‌بندی مدرن نیز معادل ازسرگذراندن دگرگونی‌های گسترده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و، البته مهم‌تر از همه، دگرگونی نگرشی بود (Buzan and Lawson, 2015). از اوایل سده ۱۹ میلادی روابط بین‌الملل نیز تغییرکرد و به سوی نابرابری قدرت و تحکیم ساختار مرکز - پیرامون حرکت کرد.

نگرش خاصی که چینی‌ها به آن وابسته شده بودند، اینک در مواجهه با غرب به قیدی دست‌وپاگیر بدل شده بود و آن‌ها را دچار سندرم «قفل‌شدگی شناختی» (Cognitive Locked-in Syndrome) کرده بود. این وضعیت به دو صورت مانع ابتکار عمل چینی‌ها می‌شد: نخست این‌که هنوز آموختن از غربی‌ها و استفاده از دست‌آوردهای آن‌ها را دون شأن خود می‌دانستند؛ دوم این‌که، افق دید و حس واقع‌بینی آن‌ها را مخدوش کرده بود (Kissinger, 2010). از این رو، در مواجهه با پیشامدها و مسائل به‌جای تدبیر و تأمل، با تأخیر و تعلل فقط آن‌ها را به تعویق می‌انداختند با این تصور که مشکلات جدید از جنس همان مشکلات قدیمی‌اند و بنابراین، با گذشت زمان و چرخش خودبه‌خودی اوضاع برطرف خواهند شد. به این ترتیب، اوضاع عملاً روزه‌روز وخیم‌تر می‌شد.

لحظه‌های گسست و بازاندیشی: افزایش شدید (سه برابر شدن) جمعیت چین در طی نیمه اول سده ۱۹ رنجیره‌ای از مشکلات شامل: تنگنای منابع، استفاده بی‌رویه از زمین و آب و خاک، فرسایش طبیعت؛ افزایش سیل و خشک‌سالی، و سرانجام، بروز مشکلات عدیده اقتصادی و معیشتی و نیز جابه‌جایی‌ها و مهاجرت‌های گسترده داخلی را به همراه آورد.

شورش‌های گسترده‌ای که در نیمه دوم سده ۱۹ در چین رخ داد واکنشی به این مسائل و مشکلات بود. از دل این شورش‌ها یک نیروی سازمان‌یافته به نام «تایپینگ» پدید آمد که هدف آن تجدید بنای چین بود. تایپینگ‌ها کنترل چندین استان مهم را از دست امپراتوری خارج کردند و کم مانده بود که پیروز شوند، اما در یک تقارن نامیمون، مداخلهٔ بریتانیا بخت‌شان را به باخت بدل کرد. در مجموع، فشارهای خارجی از بیرون و شورش و قیام و جنگ داخلی از درون، چین را مجاله کرد و «سدهٔ حقارت» را برای آن رقم زد. سدهٔ حقارت باعث استهلاک قدرت و اعتبار امپراتوری و نهایتاً سرنگونی آن در سال ۱۹۱۱ شد.

البته، سدهٔ حقارت با همهٔ آثار منفی‌اش، دو اثر مثبت نیز بر جامعه چین به‌جای گذاشت: نخست این که طلسم نگرش‌های فرهنگی بنیادین چینی‌ها را شکست. برای مثال، چینی‌ها «تنها در سال‌های پایانی سدهٔ نوزدهم بود که فهمیدند تمدن‌های متعددی وجود دارند و نه فقط تمدن چینی (Paine, 2003, 336). به این ترتیب، ضربهٔ شدیدی بر پیکر باور تاریخی چینیان فرود آمد که باعث قطع وابستگی به مسیر نگرشی آنان شد و نسل‌های بعدی چینی را در چارچوب تازه‌ای قرار داد که در آن جایی برای مفاهیم و نگرش‌های پیشین؛ یعنی خود مرکز پنداری، زمان چرخه‌ای، اندیشهٔ گذشته‌مدار وجود نداشت. آن‌ها رفته‌رفته دریافتند که تا وقتی که بخواهند رابطه با قدرت‌های خارجی را بر «تخت‌خواب پروکراستی» مفاهیم و نگرش‌های درماندهٔ خود بخوابانند، نباید امیدی به خلاصی از وضع موجود داشته باشند.

اثر دوم سدهٔ حقارت که نتیجهٔ بلافصل اثر نخست بود، توسعه نگرش‌های جدید بود. جامعهٔ چین پس از سرنگونی نهاد امپراتوری در سال ۱۹۱۱، با مفاهیم جدیدی آشنا شد. ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی و داروینیسم (تکامل اجتماعی) از جملهٔ مفاهیمی بودند که چینی‌ها در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم با آن‌ها آشنا شدند. مفاهیم و اندیشه‌هایی که در این دوره از غرب وارد چین می‌شدند، آن‌چنان متنوع بودند که از این دوره با عنوان «جمهوری پارادوکس‌ها» (Dikotter, 2008: 2). نام می‌برند. این مفاهیم و اندیشه‌ها هم پنجره‌ای رو به جهان خارج گشودند و هم راه‌هایی برای دگرگونی وضع موجود نشان دادند. از این میان خصوصاً ایدهٔ تکامل اجتماعی، درک چینی‌ها از زمان و تاریخ را متحول ساخت.

در این درک تازه، که از نوع خطی - تکاملی بود، لحظه حال به عنوان نقطه‌ای که از گذشته جدا می‌شود و به سوی آینده‌ای درخشان می‌رود، تلقی شد (Lee, 2000).
 نخبگان چینی در پرتو این نگرش تازه و با در نظر گرفتن ناگواری ناشی از سده حقارت، در صدد نفی سلطه بیگانگان و دمیدن روحی تازه در کالبد «مرد بیمار آسیا» برآمدند. ملی‌گرایان نیمه نخست سده بیستم و کمونیست‌های نیمه دوم این سده هر دو در پی آن بودند که نهادهای سیاسی و اجتماعی جدید و هم‌سو با جهان جدید را جایگزین نهادهای سنتی کنند تا در پرتو آن بتوانند چین را دوباره به کشوری ثروتمند و قدرتمند تبدیل کنند.
 ملی‌گرایان به علل مختلف از جمله اشغال نظامی چین در جریان دو جنگ جهانی نتوانستند نظم سیاسی چندان پایداری برقرار کنند. در عوض، کمونیست‌ها پس از جنگ دوم با سازماندهی آهین خود توانستند یک نظم اجتماعی جدید مبتنی بر «ایده ترقی و توسعه مرحله به مرحله» را تأسیس کنند (Lauer, 1973). مائو زدوئنگ با تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، کشور را متحد کرد و بنای «چین جدید» را گذاشت و به سده تحقیر پایان داد.

مائو با نظم و انضباط سازمانی و تبلیغاتی حزب کمونیست، در دهه ۱۹۵۰ یک ساختار حکمرانی ملی یکپارچه برپا کرد که بر سراسر کشور تسلط یافت. او بازسازی چین را از آغاز دهه ۱۹۵۰ با اقتباس از الگوی شوروی (برنامه ریزی متمرکز و تأکید بر صنایع سنگین) شروع کرد و نسبتاً خوب پیش رفت. با وجود این، از اواخر همان دهه، بلندپروازی‌های ایدئولوژیک که در برنامه‌هایی چون «جهش بزرگ» و «انقلاب فرهنگی» متجلی شد آن‌چه را در ابتدای کار رشته بود، پنبه کرد و دیری نپایید که با به حاشیه راندن اقتصاد، چین دوباره از ریل توسعه خارج شد.

زمان اجتماعی و دگرگونی‌های میان مدت در چین معاصر

تا میانه دهه ۱۹۷۰، مداخله دولت (با درجات متفاوت) و برنامه‌ریزی‌های متمرکز برای حل مسائل اقتصادی و اجتماعی باور غالب در کشورهای مختلف بود. از آن پس، روی‌گردانی از

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۴۷

سیاست‌های کنترلی دولتی آغاز شد. امیدها و باورها به کارآمدی برنامه‌ریزی متمرکز رو به افول نهاد و هم‌زمان محبوبیت راه‌حل‌های غیرمتمرکز و بازارمحور فزونی گرفت (Eggertsson, 2004: 45). به این ترتیب، چرخش به سمت بازار آزاد به یک جنبش جهانی فراگیر بدل شد. فروکش کردن جنگ سرد، رکود مشهود در اقتصادهای دستوری که فاقد نوآوری و تحول‌آفرینی شده بودند (Priestland, 2009)، تشدید رقابت در درون اقتصاد جهانی سرمایه‌داری برای به چنگ آوردن بازارهای صادراتی، تقسیم کار جدید بین‌المللی، کمبود نیروی کار، افزایش مناقشه‌های کارگری و افزایش سرسام‌آور قیمت زمین در کشورهای تازه صنعتی شده‌ای نظیر کره جنوبی، تایوان و هنگ‌کنگ همگی سبب روی آوردن سیاست‌گذاران و تکنوکرات‌ها به الگوی نولیبرال شد که نتیجه آن، گسترش برون‌سپاری تولید، بازاریابی جهانی، قراردادهای فرعی بین‌المللی و انتقال صنایع به کشورهای کمتر توسعه‌یافته بود.

به این ترتیب، قواعد بازی نظام جهانی که تا پیش از این بر «همکاری» میان کشورهای سرمایه‌داری و «تقابل» آن‌ها با کشورهای سوسیالیستی، ازجمله چین، استوار بود، به «رقابت» و «تعامل» میان این دو بلوک بدل شد. تغییر قواعد بازی، این امکان را فراهم کرد تا کشورهای سرمایه‌داری به دیده «فرصت»، و نه «تهدید»، به چین بنگرند و پیوستن آن به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را نویدبخش نیروی کار ارزان، بازار بالقوه و فرصت‌های سرمایه‌گذاری بی‌شمار تلقی کنند.

همزمان با این دگرگونی‌های جهانی، دگرگونی‌های مهمی نیز در داخل چین رخ داد. ایدئولوژی حاکم بر چین (مائوئیسم) تا اواسط دهه ۱۹۷۰ علاوه بر ایده‌هایی چون استقلال، خودکفایی، درون‌گرایی و تقابل با «امپریالیسم جهانی» و ایجاد یک جامعه بدون طبقه، برآزوی تبدیل چین به پیشرفته‌ترین کشور دنیا استوار بود. این ایدئولوژی به‌ویژه در دو برنامه جهش بزرگ و انقلاب فرهنگی به شکست انجامید؛ چرا که شور و شعار سیاسی و ایدئولوژیک را جایگزین برنامه‌ریزی‌های سنجیده و اقدامات عملگرایانه در حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی کرده بود. نزدیک به دو دهه بسیج سیاسی بی‌امان و سیاست‌های داخلی و خارجی انقلابی حاصلی جز رکود اقتصادی، کمبود مواد غذایی، کاهش زمین‌های

قابل کشت، افزایش جمعیت، سپاه بیکاران، عقب‌ماندگی نظام دانشگاهی و رکود علم و فناوری، فقر، آشوب و هرج و مرج و تداوم و تعمیق فقر در برنداشت (Walder, 1982). شکست این دو برنامه، مائوئیسم را با بحران عمیقی مواجه ساخت. شور و شوق انقلابی و ایدئولوژیک فروکش کرد و جای خود را به سرخوردگی و بیگانگی سیاسی داد.

زمان فردی و تحولات کوتاه‌مدت در چین

در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ هم‌زمان با ظهور بحران‌های سیاسی - ایدئولوژیک در سطح نظام داخلی چین و تسلط جهانی‌گرایی نئولیبرالیستی در سطح نظام بین‌الملل، یک جابه‌جائی مهم نیز در سطح رهبران و نخبگان سیاسی چین اتفاق افتاد. از دسامبر ۱۹۷۵ تا سپتامبر ۱۹۷۶، یعنی کمتر از یک سال، سه تن از رهبران ارشد چین از دنیا رفتند: کانگ شنگ، رئیس پلیس دستگاه مائو، چو دی، مؤسس ارتش سرخ و خود مائو. هر یک از این رهبران، به نحوی در طراحی و ایجاد و حمایت از وضع موجود نقشی اساسی داشتند.

پس از مرگ مائو، سه گروه مترصد دست یافتن به قدرت بودند. گروه چهارنفره (به رهبری بیوه مائو)، گروه هوا گوفنگ و حلقه دنگ شائوپینگ. گروه چهارنفره اعتقاد داشتند که تنها راه نجات کشور دنبال کردن راه مائو، آن هم با شدت و حدت بیشتر است؛ اما این گروه هنگامی که گویا در تدارک کودتایی برای به‌دست گرفتن قدرت بودند، توسط گروه هوا گوفنگ، ناکام ماندند و بدین ترتیب یکی از مسیرهای بازتولید نهادی مسدود شد. هوا گوفنگ گرچه تا اندازه‌ای ضرب انقلاب فرهنگی را گرفت و خواهان قرائت ملایم‌تری از مائوئیسم بود، اما رهبری نبود که دست به تغییرات بنیادی بزند. او جهت‌گیری خود را ذیل دو اصل اعلام کرد: هر سیاستی که مائو وضع کرده است باید قاطعانه از آن حمایت کنیم؛ هر دستوری که مائو داده است باید مصممانه از آن اطاعت کنیم (Meisner 1996: 69). البته معنای ضمنی این جهت‌گیری، نوعی محافظه‌کاری بود که عملاً در دوره تقریباً چهارساله زمامداری او بر سیاست داخلی و خارجی چین حاکم بود. اما در همین دوره، جنگ قدرتی میان هوا گوفنگ و دنگ شائوپینگ در جریان بود که سرانجام در ۱۹۸۰ به پیروزی دنگ منجر شد.

تحلیل یافته‌ها

بزرگه تاریخی و جهش اقتصادی چین

در مباحث پیشین روند تحولات چین در سه لایه بلندمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت و همچنین چگونگی فراهم شدن بزرگه تاریخی ناشی از تقارن زمانی رویدادها در این سه لایه در میانه دهه ۱۹۷۰ تشریح شد. در ادامه مقاله، تأثیر این بزرگه تاریخی بر دگرگونی نهادی و جهش اقتصادی چین نشان داده خواهد شد.

گسست در ساختارها و نهادها: در دهه ۱۹۷۰، هم بستر جهانی و هم بستر داخلی چین دچار گسست شد. افزون‌براین، با مرگ رهبران قدیمی حزب کمونیست، خصوصاً مائو، گسست کنش‌گر نیز رخ داد. مسئله درخور توجه هم‌زمانی و هم‌سویی اثرات این سه گسست بود که بزرگه تاریخی و فرصتی استثنایی را برای چین رقم زد. دگرگونی نهادی به چیزی بیش از بزرگه تاریخی نیاز دارد. همان‌طور که نونهادگرایان تأکید می‌کنند، دگرگونی نهادی به عاملیت، یعنی رهبران تحول‌خواه هم نیاز دارد (Buthe, 2016: 46). به عبارتی، بستر فرصت‌هایی را در اختیار کنش‌گران قرار می‌دهد؛ اما میزان محقق شدن این فرصت‌ها در گرو رفتار و قابلیت‌های خود کنش‌گران است (Hay, 2002: 165). در بزرگه تاریخی، این رهبرانند که فرصت‌ها را درمی‌یابند و «قواعد بازی» جدیدی خلق می‌کنند و تحولات را به سمت و سوی مورد نظر خود سوق می‌دهند.

نقش آفرینی رهبری سیاسی

مک‌لین با اشاره به نقش آفرینی دیوید لوید جرج در سیاست بریتانیا در فاصله سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۴۵، می‌گوید: «گاه رهبرانی پیدا می‌شوند که دوردست‌ها را می‌بینند. چنین رهبرانی می‌توانند فرصت‌هایی را ببینند که دیگران نمی‌بینند.» (McLean, 2003: 231). چنین رهبرانی به‌موقع درمی‌یابند که پنجره فرصت باز شده است؛ با استفاده از قدرت تخیل و کارگشایی خود می‌توانند تلاش‌ها را هم‌آهنگ کنند و مقبولیت و فرهنگ‌مندی لازم برای فعال‌سازی و

همراه کردن نیروهای مؤثر در مسیر تحول را نیز دارند. دنگ شائوپینگ در زمره چنین رهبرانی بود. او همه ویژگی‌های یک رهبر دوران‌ساز را داشت. مهم‌ترین این ویژگی‌ها به شرح زیر بود:

برخورداری از کاریزما: دنگ رهبری کارکشته، با اراده و ورزیده بود که از دهه ۱۹۲۰ در جریان جنگ داخلی و مبارزه علیه ژاپن، امتحان خود را پس داده بود. البته او به دلیل موضع انتقادی نسبت به برخی سیاست‌های مائو، سه بار تصفیه شده بود و جزو «اخراجی‌های انقلاب فرهنگی» به شمار می‌رفت. در دهه ۱۹۷۰ که به قدرت بازگشت توانست با اصلاح نسبی امور تا اندازه‌ای ضرب انقلاب فرهنگی را بگیرد. مردم سرخورده دوران انقلاب فرهنگی، در سایه همین اصلاحات نسبی در برهه کوتاه سال ۱۹۷۵ احساس امنیت و امیدواری می‌کردند. در سال ۱۹۷۶ که صدها هزار نفر در میدان «تیان‌آن‌من» در اعتراض به ویرانی‌های انقلاب فرهنگی تجمع کردند، دنگ به‌نوعی همسو و هم‌دل با مردم بود. برای همین هم مردم ضمن این تظاهرات از دنگ حمایت کردند و خواهان بازگشت او شدند (Pantsov, 2015). همه این سوابق کاریزمای چشم‌گیری به دنگ بخشیده بود.

توانایی شناخت مسئله و یافتن راه چاره: شش سال تبعید به ناحیه «جیانگ‌شی»، چشم دنگ را به‌روی مصیبت‌های جهش بزرگ و انقلاب فرهنگی باز کرده بود. دنگ دیده بود که روستاییان بر اثر برنامه جهش بزرگ و انقلاب فرهنگی به چه فلاکتی افتاده بودند. برخلاف دیگر مقامات که برای خوشایند رهبران، خود را با گزارش‌های دروغین مربوط به دستاوردهای انقلاب سرگرم کرده بودند، دنگ با دیدن درماندگی روستاییان، این پرسش اساسی را از خود پرسیده بود: این چه سوسیالیسمی است که خانواده کارگر چینی، بعد از بیست سال، توان تهیه یک رادیو را ندارد (Deng, 2005: 181). بنابراین، برخلاف مثلاً جناح هوا گونگ که تغییر را در دایره‌ای که مائو تعیین کرده بود، مجاز می‌دانستند، دنگ چاره کار را در کنار گذاشتن چارچوب‌های مائوئیسم می‌دانست.

برخورداری از قوه تخیل و هنر موقعیت‌سازی: برخلاف گروه چهارنفره و جناح هوا گونگ که خواهان قرائتی «مکتبی» از مائوئیسم بودند، دنگ شائوپینگ خواهان فهم و تفسیری

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۵۱

«مقتضی» از آن بود. دنگ بر این باور بود که «هر نسلی» برای اداره کشور باید فهم «درست» و «جامعی» از اندیشه‌های مائو داشته باشد. او با این ترفند هوشمندانه هم از نفی مرجعیت مائو پرهیز می‌کرد و هم ابتکار عمل را برای تفسیر مائوئیسم به منظور انطباق با شرایط جدید به دست می‌گرفت. از نظر او عمل، و نه ایدئولوژی، تنها معیار رسیدن به حقیقت است. یعنی درستی آموزه‌های مائو نخست باید از راه عمل معلوم شود. در تفسیر دنگ، دیگر «استقلال» به معنای حصارکشی و بستن درها به‌روی جهان؛ «خودکفایی» به معنای مخالفت کورکورانه با هر چیز خارجی؛ و تلاش برای برقراری روابط اقتصادی با دیگر کشورها (به‌ویژه با آمریکا) «خیانت به کشور» تلقی نمی‌شد (Xiaoping, 1996: 72, 99).

توانائی شبکه‌سازی و سازمان‌دهی: دنگ در طول سالیان شبکه‌ای بی‌رقیب از روابط را در درون حزب کمونیست، دولت و ارتش برای خود دست و پا کرده بود. او با توجه به این پشتوانه، پس از مرگ مائو، مناصب مهم را در این سه نهاد به همفکران عمل‌گرا و اصلاح‌طلب خود سپرد. دنگ تا مدت کوتاهی که قدرت در دست هُوَا بود، پایگاه‌های قدرت موازی ایجاد کرد. پس از آنکه هُوَا در سال ۱۹۸۰ مجبور به کناره‌گیری از نخست‌وزیری شد و آنگاه که در سال ۱۹۸۲ از کمیته مرکزی حزب نیز کنار گذاشته شد، دنگ رهبری حزب و کادرهای ارشد را تقریباً به‌طور کامل جابه‌جا کرد و افراد جوان‌تر و کسانی با ذهنیت اصلاح‌طلبانه را بر سر کار آورد (Acemoglu and Robinson, 2012: 425).

استفاده به موقع از فرصت: دنگ پس از قبضه قدرت توانست در عرصه داخلی، «قواعد بازی» جدیدی خلق کند و در عرصه بین‌الملل هم از قواعد جدیدی که پیشتر خلق شده بود، نهایت بهره را ببرد. برنامه «اصلاحات و درهای باز» دنگ تحولاتی در چین به وجود آورد که از آن با نام «انقلاب دوم چین» (Harding, 1987) یاد می‌کنند: انقلابی بدون هیجانات و شعارهای انقلابی. درواقع، دنگ هم در سیاست داخلی و هم سیاست خارجی «عمل‌گرایی» را پیشه کرد. دنگ دریافته بود مادامی که رهبران با قبضه کردن قدرت، سیاست‌های‌شان را بر خیال خام و فرض‌های اثبات‌نشده استوار می‌کنند، و واقعیت‌ها را تحریف و در عین حال، از

مسئولیت‌پذیری شانه خالی می‌کنند و گناه مشکلات را گردن دیگران می‌اندازند، دست یافتن به توسعه امکان‌پذیر نیست.

چرخش‌های سیاستی و جهش‌های اقتصادی

سیاست درهای باز در روابط خارجی: در اوایل دهه ۱۹۷۰ که تنش میان چین و شوروی بالا گرفته بود، مائو نیکسون را به چین دعوت کرد و با توجیهات امنیتی و ژئوپلیتیکی بنای گفت‌وگو را با آمریکا گذاشت. دنگ با بهره‌گیری از آن سابقه؛ اما با توجیهات اقتصادی در صدد برقراری رابطه با آمریکا برآمد (Kissinger, 1999). او در سال ۱۹۷۹ به آمریکا سفر کرد و در همین سفر آنچه درس کلیدی سده بیستم می‌خواند، به مشاورانش گوشزد کرد: «هر که با آمریکایی‌ها کار کند برنده است، و هر که با آن‌ها دریفتد بازنده است» (Westad, 2017:556). البته دنگ در دیدار با رهبران کشورهای آفریقایی و آسیایی معمولاً، در ظاهر، از تداوم سیاست مائو مبنی بر وحدت جهان سوم دم می‌زد اما دیگر از مفاهیمی نظیر «امپریالیسم آمریکا» سخن نمی‌گفت. این به آن معنی بود که چین از این پس، به جای سیاست خارجی انقلابی و صدور انقلاب، بر توسعه اقتصادی داخلی متمرکز خواهد شد و دیگر از مساعدت‌های نظامی و اقتصادی به دیگر کشورها و نهضت‌ها خبری نخواهد بود (Brazinsky, 2017:335-337).

رویکرد عمل‌گرایانه رهبران جدید چین با استقبال رهبران آمریکا روبه‌رو شد. از نظر آمریکایی‌ها چنین رویکردی در وهله نخست چین را به شریکی راهبردی در برابر تهدیدات شوروی تبدیل می‌کرد و در وهله بعد جامعه چین را با گونه انعطاف‌پذیرتری از سوسیالیسم پیوند می‌داد که احتمال می‌رفت به‌مروز زمان به جامعه‌ای لیبرال تحول پیدا کند. بنابراین، ایالات متحد سیاست‌های مطلوبی، نظیر تعرفه‌های پایین‌تر، در مقایسه با دیگر کشورها را در قبال چین در پیش گرفت. ایالات متحد درهایش را به‌روی کالاهای چینی باز کرد، دست به سرمایه‌گذاری‌های کلان در این کشور زد، به آموزش دانشجویان با استعداد چینی کمک کرد و به این ترتیب، توسعه اقتصادی چین را تسهیل کرد.

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزرگ‌نگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۵۳

چین درست زمانی دره‌ایش را گشود که اقتصادهای غربی با رکود و کشورهای تازه‌صنعتی شده با کمبود نیروی کار دست‌وپنجه نرم می‌کردند. به این ترتیب، چین به بازاری وسیع برای سرمایه‌گذاران و کارآفرینان جهان تبدیل شد.

اصلاحات اقتصادی و اجتماعی: دنگ در عرصه داخلی نیز عمل‌گرایی را پیشه کرد. او اعلام کرد که ما باید بیاموزیم که به‌جای بسیج توده‌ها و مبارزه طبقاتی و روحیه انقلابی‌گری، اقتصاد را با ابزارهای اقتصادی مدیریت کنیم. «ما به شمار زیادی از افراد پیشگام نیاز داریم که جرئت اندیشیدن داشته باشند، راه‌های جدیدی کشف و ایده‌های جدیدی خلق کنند. درغیراین‌صورت، نمی‌توانیم کشور را از دام فقر و عقب‌ماندگی رها کنیم و خود را به پای کشورهای پیشرفته برسانیم» (Xiaoping, 1996: 110). مهم‌ترین اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ شامل موارد زیر بود:

الف) بخش کشاورزی: پیش از اصلاحات دنگ، تولید کشاورزی در قالب کمون‌های روستایی انجام می‌شد و درآمد حاصل از آن به‌صورت برابر میان دهقانان توزیع می‌شد. اولین اقدام دنگ این بود که خانواده‌های روستایی را جایگزین کمون‌ها کرد و به آن‌ها اجازه داد هر محصولی که می‌خواهند بکارند و مازاد آن را در «بازارهای خصوصی» به فروش برسانند. این الگو، با عنوان «نظام مسئولیت خانوار» (Shirk, 1993: 38) طی پنج سال در سراسر چین گسترش پیدا کرد. در همان دوره میانگین درآمد کشاورزان بیش از دو برابر شد و میزان تولید کل غلات به سطح بی‌سابقه ۴۰۷ میلیون تن رسید (Zweig, 1997: 75).

ب) توسعه بنگاه‌های روستایی: نظام مسئولیت خانوار علاوه بر افزایش بازدهی بخش کشاورزی، دهقانان را ترغیب می‌کرد تا از وقت آزاد خود در فعالیت‌های غیرکشاورزی نیز سود ببرند. این فعالیت‌ها که در قالب بنگاه‌های روستایی صورت می‌گرفت موجب افزایش تعداد این بنگاه‌ها از یک‌ونیم میلیون در سال ۱۹۷۸ به دوازده میلیون در سال ۱۹۸۵ شد (Huang, 2010: 5). این بنگاه‌ها که محصولات مختلفی از قبیل دکمه، زیپ، زنبیل و کفش تولید می‌کردند، نوعی سرمایه‌داری خرد روستایی را رواج دادند و میلیون‌ها خانوار را از زیر

خط فقر بیرون کشیدند. موفقیت این برنامه چنان بود که برخی اقتصاددانان نام آن را «اصلاحات بدون بازنده» (Lao, Qian, and Roland, 2000) گذاشتند.

ج) تأسیس مناطق ویژه اقتصادی: یکی از مهم‌ترین اولویت‌های دنگ شیائوپینگ ترغیب شرکت‌های خارجی به سرمایه‌گذاری مستقیم در چین بود. هدف این بود که تکنولوژی و مدیریت پیشرفته شرکت‌های خارجی به چین وارد شود. نخست، چهار منطقه ویژه اقتصادی در استان‌های ساحلی گوانگ‌دونگ و فوجیان افتتاح شد. مکان‌یابی این مناطق طوری بود که از نظر راهبردی در مجاورت هنگ کنگ، ماکائو و تایوان قرار داشتند (Harding, 1987: 165). تا سال ۱۹۸۴ چهارده منطقه ویژه اقتصادی دیگر نیز ایجاد شد. مختصات زمانی این کار بسیار مناسب بود زیرا در همان دوره، تحولی اساسی در بسیاری از اقتصادهای شرق آسیا رخ داده بود. میانگین سطح تحصیلات در هنگ‌کنگ، تایوان و دیگر نواحی شرق آسیا در حال افزایش بود. این وضعیت باعث شد تا در این کشورها از شمار کارگرانی که حاضر به تن دادن به کار پُرمشقت در کارخانه‌ها بودند، به‌شدت کاسته شود. هم‌زمان، سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ صاحبان کارخانه‌ها در کشورهای مزبور را بر آن داشت تا فعالیت‌های کاربر خود را به مناطق ویژه اقتصادی تازه تأسیس چین منتقل کنند؛ یعنی جایی که نیروی کار ارزان به‌وفور پیدا می‌شد و اجاره زمین نیز مقرون به‌صرفه بود (Naughton, 2007: 416). به این ترتیب، مناطق ویژه اقتصادی به بخش مهمی از راهبرد توسعه چین بدل شدند.

د) رقابتی کردن مدیریت کشور: یکی از مهم‌ترین اقدامات دنگ، دمیدن روح رقابت در ارکان حکومت بود. پیش از آن، سنجش عمل‌کرد مقامات و مدیران چینی مبتنی بر معیارهای سیاسی و عقیدتی بود. اما دنگ، معیار سنجش عمل‌کرد مقامات و مدیران را شاخص‌های رشد و توسعه نظیر رشد تولید ناخالص ملی، صادرات، و جذب سرمایه‌گذاری خارجی قرار داد (Cai, 2015). این موضوع انگیزه‌ای قوی به مقامات استانی و محلی داد تا به رشد اقتصادی حوزه خود شتاب بخشند و در عین حال در حکومت مرکزی برای خود نام و نانی دست‌وپا کنند. چنین تغییری در «قواعد بازی» یک انقلاب مدیریتی بود که به یکی از موتورهای رشد

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزرگ‌نگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۵۵

اقتصادی چین بدل شد و مقامات محلی را وارد رقابت برای احداث بزرگ‌راه، فرودگاه، پارک علم و فناوری و و دیگر زیرساخت‌ها کرد.

خلاصه اینکه، همان‌گونه که همزمانی مجموعه‌ای از رویدادها و فرایندها در نیمه نخست سده نوزدهم اقتران نامیمونی را ایجاد کرد که توسعه چین را بیش از ۱۵۰ سال دچار توقف و واگشت کرد در اواخر سده بیستم، همزمانی رویدادها و فرایندهای دیگری اقتران میمونی را رقم زد که به جهش بزرگ اقتصادی این کشور منجر شد. در اثر این جهش و در طول سه دهه، «هرم فقر» در این کشور کاملاً وارونه شد. در سال ۱۹۷۸، ۹۰ درصد مردم چین زیر خط فقر شدید بودند؛ اما در سال ۲۰۱۴، ۹۹ درصد مردم در بالای خط فقر قرار گرفتند (Chinadaily, 2018/08/11).

نتیجه‌گیری

مقاله پیش‌رو در جست‌وجوی زمینه‌ها و عوامل دخیل در جهش اقتصادی چین طی چهار دهه اخیر بر نقش زمان‌مندی تحولات در این کشور متمرکز شد و نشان داد که این جهش، نتیجه استفاده بهینه رهبران چین از یک بزرگ‌نگاه تاریخی؛ یعنی تقارن تحولات در سه لایه درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت در اواسط دهه ۱۹۷۰ بود: دگرگونی نگرش‌های فرهنگی بنیادین در سطح بلندمدت (زمان جغرافیائی)، دگرگونی‌های نظام جهانی و نظام داخلی چین در سطح میان‌مدت (زمان اجتماعی) و جابه‌جایی رهبران در سطح کوتاه‌مدت (زمان فردی). حدود یک سده طول کشید تا جهان‌بینی سنتی چینی‌ها شامل زمان چرخه‌ای، اندیشه گذشته‌محور و چین‌مرکز‌پنداری جای خود را به جهان‌بینی جدیدی حاوی زمان خطی، اندیشه آینده‌مدار و نظام دولت - ملت جدید داد. این تحولات درازمدت، با تحولاتی همزمان شد که به‌ویژه در طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در نظام جهانی رخ داد و شامل فروکش کردن جنگ سرد، روی‌گردانی از سیاست‌های مبتنی بر مداخله دولت و روی آوردن به سیاست‌های مبتنی بر بازار آزاد و برون‌سپاری و انتقال صنایع به کشورهای کمتر توسعه‌یافته

بود. سرانجام در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ با جابه‌جائی رهبران و گسست در ایدئولوژی حاکم بر چین، یعنی مائوئیسم، بزنگاه تاریخی مناسبی برای چین رقم خورد. رهبری جدید به‌خوبی از فرصت‌های این بزنگاه استفاده کرد و براساس مجموعه‌ای از برنامه‌ها و اقدامات دقیق، مسیر جدیدی را به‌روی این کشور گشود. او درهای چین را به‌روی جهان گشود و همزمان در داخل نیز دست به اصلاحات عمیقی زد. دنگ، رهبری عملگرا و برخوردار از ویژگی‌های مهم یک رهبر دوران‌ساز بود. او با استفاده از ساز و کار «تبدیل»، «قواعد بازی» مائوئیسم را از نو تفسیر کرد و آن‌ها را برای اهداف و مقاصد دیگری؛ یعنی توسعه اقتصادی چین به کار گرفت. به‌این ترتیب، دنگ با بازتفسیر مائوئیسم و دمیدن روح سرمایه‌داری در جسم چین آن را از کشوری منزوی، بسته و عقب‌مانده به کشوری فعال، باز، و پیشرفته، دست‌کم از نظر اقتصادی، بدل کرد.

سخن آخر اینکه رویکرد زمان‌مندی در تحلیل روند دگرگونی‌های تاریخی، افزون بر کاربست های نظری، دارای کابست‌های عملی نیز هست. این رویکرد، می‌تواند رهبران و سیاستمداران کشورها را متوجه این مسئله اساسی کند که در فرایند دگرگونی، نه فقط «چه چیزی»، بلکه «چه زمانی» نیز اهمیت دارد و چه‌بسا مهم‌تر است. به عبارت دیگر، دست‌آورد رهبران بیش‌از این‌که به «آن‌چه» انجام می‌دهند بستگی داشته باشد، به‌این‌که «چه زمان» آن را انجام دهند بستگی دارد. همانطور که خود دنگ شیائوپینگ بارها گوش‌زد می‌کرد، وقتی دنیا تغییرات مهمی را از سر می‌گذراند، بر اثر آن‌ها فرصت‌های گران‌بهایی پدیدار می‌شود که باید آن‌ها را قاپید. اگر شما فرصت را نقاپید، دیگران آن را می‌قاپند و آن‌گاه بخت شما به خواب فرو می‌رود.

سپاسگزاری

نویسندگان مقاله از داوران محترم به خاطر مطالعه دقیق مقاله و ارائه پیشنهادها سازنده سپاسگزار هستند.

زمان‌مندی و توسعه: نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۵۷

منابع

دلاوری، ابوالفضل (۱۳۸۹). «زمان‌مندی و الگوهای دگرگونی‌های اجتماعی، درآمدی بر ویژگی‌های دگرگونی‌های اجتماعی در ایران معاصر». *مجله جامعه‌شناسی ایران*، سال ۱۱، شماره ۱ (بهار) ۷۸-۱۰۸.

کوز، رونالد و وانگ، نینگ (۱۳۹۳). *چین چگونه سرمایه‌داری شد؟*. ترجمه پیمان اسدی، تهران: دنیای اقتصاد

References

- Ang, Y. Y. (2016). *How China escaped the poverty trap*. Cornell University Press.
- Brazinsky, G. A. (2017). *Winning the Third World: Sino-American Rivalry during the Cold War*. UNC Press Books.
- Braudel, F. (1996) *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*. Berkeley: University of California Press.
- Büthe, T. (2016). Historical Institutionalism and Institutional Development in the EU. *HISTORICAL INSTITUTIONALISM AND INTERNATIONAL RELATIONS*.
- Buzan, B., & Lawson, G. (2015). *The global transformation: history, modernity and the making of international relations*. Cambridge University Press.
- Chinadaily (2018/08/11) Available at: <http://www.chinadaily.com.cn/a/2018/08/11/WS5b6e33cfa310add14f38532c.html>
- Deane, H. (1998). *The Deng Xiaoping Era: An Inquiry into the Fate of Chinese Socialism 1978-1994*.
- Dikotter, F., & Dikötter, F. (2008). *The age of openness: China before Mao*. University of California Press.
- Dillon, M. (2014). *Deng Xiaoping: the man who made modern China*. Bloomsbury Publishing.
- Donati, P. (2010). *Relational sociology: A new paradigm for the social sciences*. Routledge.
- Dutton, D. J. (2003). "Iain McLean, Rational Choice and British Politics. An Analysis of Rhetoric and Manipulation from Peel to Blair". *Parliamentary History*, 22 (2): 207-207.
- Eggertson, T. (2009). *Imperfect institutions: possibilities and limits of reform*. University of Michigan Press.
- Gao, W. (2007). *Zhou Enlai: The last perfect revolutionary*. Public Affairs.
- Harding, H. (1987). *China's second revolution: Reform after Mao*. Brookings Institution Press.
- Heilmann, S. (2018). *Red Swan: How Unorthodox Policy-Making Facilitated China's Rise*. Chinese University Press.
- Huang, Y. (2003). *Selling China: Foreign direct investment during the reform era*. Cambridge University Press.
- Huang, Y. (2008). *Capitalism with Chinese characteristics: Entrepreneurship and the state*. Cambridge University Press.
- Huang, Y. (2010). "China Boom: Rural China in the 1980s". *Asia Society: The China Boom Project*.
- Hung, H. F. (2009). "Introduction: The three transformations of global capitalism". *China and the transformation of global capitalism*, pp: 1-21.
- Jervis, R. (1976). *Perception and Misperception in International Politics*. Princeton University Press.
- Kissinger, H. (1999). *Years of Renewal: The Concluding Volume of His Classic Memoirs*. Simon and Schuster.
- Lau, L. J., Qian, Y., & Roland, G. (2000). "Reform without losers: An interpretation of China's dual-track approach to Transition". *Journal of Political Economy*, 108 (1):120-143.
- Lauer, R. H. (1973). "Temporality and Social Change: The Case of 19th Century China and Japan". *The Sociological Quarterly*, 14 (4): 451-464.
- Lee, L. O. F. (2000). "The cultural construction of modernity in urban Shanghai: Some preliminary explorations." *Becoming Chinese: Passages to modernity and beyond*, pp 31-61.

- MacFarquhar, R. (Ed.). (1993). *The Politics of China, 1949-1989*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mahoney, J. (2001). *The legacies of liberalism: Path dependence and political regimes in Central America*. JHU Press.
- Naughton, B. J. (2007). *The Chinese economy: Transitions and growth*. MIT press.
- Nee, V., & Oppen, S. (2012). *Capitalism from below: Markets and institutional change in China*. Harvard University Press.
- Pantsov, A. V., & Levine, S. I. (2015). *Deng Xiaoping: A revolutionary life*. Oxford University Press.
- Perkins, D. H. (1988). "Reforming China's economic system". *Journal of Economic Literature*, 26 (2): 601-645.
- Pierson, P. (2004). *Politics in time: History, institutions, and social analysis*. Princeton University Press.
- Priestland, D. (2009). *The Red flag: communism and the making of the modern world*. Penguin UK.
- Rong, D., & Shapiro, S. (2005). *Deng Xiaoping and the Cultural Revolution: A daughter recalls the critical years*. Doubleday.
- Schumpeter, J. A. (2010). *Capitalism, socialism and democracy*. Routledge.
- Sewell Jr, W. H. (2005). *Logics of history: Social theory and social transformation*. University of Chicago Press.
- Shambaugh, D. (1995). *Deng Xiaoping: portrait of a Chinese statesman*. Oxford University Press.
- Shirk, S. L. (1993). *The political logic of economic reform in China* (Vol. 24). University of California Press.
- Ta-tuan Che'en. (1968). *The Chinese world order: Traditional China's foreign relations* (Vol. 32). J. K. Fairbank (Ed.). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Westad, O. A. (2017). *The Cold War: A World History*. Basic Books.
- White, L. T. (1998). *Unstatey Power: Volume 1, Local Causes of China's Economic Reforms*. New York: ME Sharpe.
- Whyte, M. K. (1995). "The social roots of China's economic development". *The China Quarterly*, 144: 999-1019.
- Whyte, M. K. (1996). "The Chinese family and economic development: Obstacle or engine?". *Economic development and cultural change*, 45 (1): 1-30.
- Zhou, K. X. (1996). *How the farmers changed China: power of the people?*, Westview Press.
- Zuo, C. V. (2015). "Promoting city leaders: the structure of political incentives in China". *The China Quarterly*, 224: 955-984.
- Zweig, D. (1997). *Freeing China's Farmers: Rural Restructuring in the Reform Era*. N.Y.: ME Sharpe.

بازنگری در هزینه و مسئولیت رهبری (بررسی موردی رویکرد انتقادی دونالد ترامپ به ناتو)

رضا سلیمانی*

چکیده

در شرایطی که متأثر از فروپاشی سیستم بین‌المللی برتون وودز، عده‌ای از محققان روابط بین‌الملل، موافق و عده‌ای دیگر مخالف ایده تضعیف نقش رهبری آمریکا از اوایل دهه ۱۹۷۰ هستند، یکی از ملاحظات اصلی بررسی انگاره افول، گرایش به یکجانبه‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در تعریف مناسبات واشنگتن با نهادها/ رژیم‌های بین‌المللی و نیز هم‌پیمانان خود است. در این میان، رویکرد خاص دولت دونالد ترامپ به رژیم‌ها و سازوکارهای نهادهای بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم، حاکی از تشدید محسوس روند تجدیدنظرطلبی ایالات متحده در پذیرش ادامه مسئولیت‌های بین‌المللی در نقش رهبری جهان است. در این راستا، رویکرد هزینه-فایده دونالد ترامپ (۲۰۱۶-۲۰۲۰) به بازتعریف مناسبات با سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از جمله «ناتو»، در جایگاه اصلی‌ترین، منسجم‌ترین و گسترده‌ترین رژیم امنیتی بین‌المللی غرب طی هفتاد سال گذشته و ترجیح آشکار منافع ملی آمریکا بر نقش حمایتی از این سازمان، نوعی سنت‌شکنی دولت وی در تعریف مناسبات امنیتی واشنگتن در دو سوی آتلانتیک به شمار می‌رفت. پرسش اصلی مقاله آن است که ریشه رویکرد انتقادی ترامپ به امنیت هم‌پیمانان اروپایی ناتو چه بود و چگونه می‌توان این رویکرد را به‌مثابه یکی از نشانه‌های اصلی تضعیف نقش رهبری ایالات متحده آمریکا، قلمداد کرد؟ فرضیه اصلی آن است که سرباز زدن ترامپ از فراهم‌سازی امنیت کم‌هزینه، به‌عنوان یک کالای عمومی بین‌المللی، برای متحدان ناتو، یکی از اصلی‌ترین ملاحظات افول نقش رهبری آمریکا درخور تحلیل بوده است.

کلیدواژه‌ها: مسئولیت آمریکا، رهبری، هزینه، ترامپ، ناتو.

نوع مقاله: پژوهشی.

*دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا،

همدان، ایران، r.soleimani@basu.ac.ir

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۴۰۰، دوره چهارم، شماره اول، ۵۹-۸۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۶

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان



مقدمه

جنگ جهانی دوم از منظر تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیرندگان ایالات متحده نشان داد که اجزای محیط بین‌المللی از لحاظ امنیتی و اقتصادی عمیقاً به یکدیگر وابسته هستند؛ به گونه‌ای که می‌بایست مفهومی فراتر از منافع ملی صرف ایالات متحده ارائه داد و حمایت از این منافع فراملی، از طریق ایجاد یک نظام بین‌المللی فراگیر و غالب امری در جهت ارتقاء و تضمین ثروت و امنیت آمریکا قلمداد می‌شود. در این راستا بود که ایالات متحده در طول دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم، مسئولیت رهبری یک اقتصاد جهانی باز و پرونق را در راستای تضمین ثبات و امنیت در مناطق کلیدی جهان، گسترش عقاید لیبرالی مانند دموکراسی و حقوق بشر و تثبیت برتری آمریکا در نهادها و سازمان‌های چندجانبه بین‌المللی پذیرفت. این برنامه نظم‌سازی بین‌الملل‌گرا، آن گونه که جان ایکنبری استاد دانشگاه «پرینستون» تصریح می‌کند «بلندپروازانه‌ترین و دور دست‌ترین برنامه‌ای است که جهان تاکنون به خود دیده است» (Ikenberry, 2011:2).

بدیهی است این رویکرد کلان در دنیای پس از جنگ، هزینه‌هایی به ایالات متحده به عنوان هژمون نوظهور و خوش‌خیم تحمیل کرد. در واقع از حیث امنیت ملی، آمریکا بسیار بیشتر از میزان مورد نیاز برای دفاع از قلمرو جغرافیایی خود هزینه کرده است؛ چراکه به قهر و جبر با سواری مجانی متحدان خود از اروپای غربی گرفته تا غرب اقیانوس آرام (متحدان شرق آسیا نظیر ژاپن، کره جنوبی، فیلیپین و...) مدارا کرده و از این‌رو متحمل برخی از سنگین‌ترین مسئولیت‌ها در مواجهه با جریانات ضدنظم لیبرال از جنگ کره گرفته تا جنگ خلیج فارس و فراتر از آن شده است. همچنین معنای رهبری واشنگتن بر اقتصاد بین‌الملل به منزله پذیرش درجه‌ای از تبعیض اقتصادی از جانب کشورهای است که عمده‌تأ متحدان هژمونی قلمداد می‌شوند و از بازارهای باز ایالات متحده، بدون اینکه متقابلاً بازارهای خود را کاملاً باز کنند، عملاً سوءاستفاده کرده‌اند.

افزون‌بر موارد بالا، لازمه این رهبری، پذیرش مسئولیت باثبات‌سازی و راه‌اندازی اقتصاد جهانی با وجود مصائب آن است. بدین ترتیب مشارکت در نهادهای بین‌المللی از سازمان

آتلانتیک شمالی گرفته تا سازمان ملل متحد به معنای پذیرش برخی هزینه‌ها و محدودیت‌های چندجانبه و عبور از انحصارطلبی در عرصه رقابت تجاری و منافع امنیتی است (Brands, 2017: 74-75).

در چنین شرایطی و با ظهور قدرت‌های نوظهور اقتصادی و تغییر موازنه قدرت اقتصادی به دلیل کاهش فاصله چین-آمریکا و اروپا-آمریکا و به‌ویژه با تشکیل اتحادیه اروپا و حوزه یورو، به تدریج شاهد تقویت رویکردهای ملی در تجارت خارجی ایالات متحده هستیم. بدین ترتیب صرفاً و منحصرأ ترامپ نبود که رویکرد و روایت ناسیونالیستی از بین‌الملل‌گرایی آمریکا در سیاست خارجی ایالات متحده را مطرح کرد، بلکه باید آن را روندی دانست که ریچارد نیکسون همزمان با فروپاشی سیستم «برتون وودز» در اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز کرد و با سیاست‌های رونالد ریگان در واکنش به بحران مالی دهه ۱۹۸۰ در جهت حمایت از شرکت‌ها و کارگران آمریکایی تداوم یافت (Gavin, 2004: 187-197)؛ و در نهایت ضرورت تقویت آن با وقوع بحران دامنه‌دار مالی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ بیش از پیش احساس گردید که البته این سیاست یکی از نقاط ضعف سیاست‌های اقتصادی باراک اوباما در مناظرات انتخاباتی ۲۰۱۶ آمریکا بود که ترامپ علیه رقیب دموکرات خود آن را بار دیگر مطرح کرد.

با این درک، هدف نوشتار پیش‌رو آن است که به بررسی رویکرد ترامپ نسبت به هزینه رهبری و مسئولیت‌پذیری ایالات متحده در قبال نظم بین‌المللی به‌طور عام، هزینه رژیم‌های بین‌الملل به‌طور خاص و هزینه رژیم امنیتی ناتو به‌طور اخص بپردازد. با فهم چنین زمینه و فضای کلی است که ترامپ در دوران ریاست جمهوری خواستار تجدیدنظر در خصوص لزوم بازتعریف مناسبات فراآتلانتیکی میان آمریکا و متحدان اروپایی و نیز لزوم مشارکت ناتو به‌مثابه یکی از قطعات پازل تجدیدنظر آمریکا در پرداخت هزینه گسترده‌ترین سازمان امنیتی بین‌المللی در هفت دهه گذشته شد. مسئله‌ای که از منظر نظری نشانه‌ای از جدی‌تر شدن روی‌گردانی ایالات متحده از ادامه پذیرش نقش و مسئولیت رهبری خود در جهان است.

در این مقاله ابتدا ضمن بررسی برخی آثار تحقیقی تولیدشده در چارچوب ادبیات موضوع و طرح چارچوب نظری متناسب با عنوان مقاله، رویکرد دولت ترامپ به مقوله هزینه و

مسئولیت رژیم‌های بین‌المللی از جمله رژیم امنیتی ناتو مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. در این راستا مشخصاً رویکرد انتقادی دونالد ترامپ به عملکرد متحدان اروپایی ناتو در پرداخت سهم عادلانه هزینه‌های ناتو در مرکز توجه خواهد بود. سرانجام دو چالش اصلی ایده ترامپ در باب تقسیم عادلانه هزینه / مسئولیت میان آمریکا و اعضای ناتو با تکیه بر برخی آمار و ارقام به بحث گذاشته خواهد شد.

پیشینه پژوهش

هرچند ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید در سال ۲۰۱۶ و سیاست‌های اقتصادی او چالشی جدی علیه نحوه تعامل با اقتصاد جهانی متأثر از احیای ناسیونالیسم آمریکایی تحت لوای شعار «اول آمریکا» (America First) قلمداد می‌شد و هرچند ترامپ و هم‌فکران وی آشکارا بر این باور بودند که جهانی‌سازی (Globalism)، هزینه‌هایی بر اقتصاد آمریکا تحمیل کرده که در نتیجه آن از بازسازی زیرساخت‌های خود آمریکا غافل مانده و بنابراین آمریکا باید به جای ادامه تعهدات پرهزینه خویش در عرصه بین‌المللی به مرزهای ملی بازگشته و اقتصاد خویش را با آموزه‌های ناسیونالیستی بازسازی کند، لیکن به نظر می‌رسد که نباید رویکرد ناسیونالیستی ترامپ را پدیده بدیعی در سیاست اقتصادی و تجارت خارجی رؤسای جمهور ایالات متحده قلمداد کرد؛ همچنانکه بنا بر یک تحلیل، ترامپ صرفاً نقش احیاگر را در بازگشت به شعار داخلی دهه ۱۹۳۰ با عنوان «نخست آمریکا» از رهگذر انتقاد به نهادها و ترتیبات / نظم بین‌المللی پساجنگ جهانی دوم ایفا می‌کرد (National Interest, 2017).

اولین تلاش‌های ایالات متحده برای جلب همکاری نظامی و جلب کمک مالی متحدان اروپایی ناتو به دوران ریاست جمهوری هری ترومن در جنگ کره و به‌ویژه در چانه‌زنی‌های میان وی و دولت فرانسه در آن مقطع زمانی برمی‌گردد؛ از سوی دیگر رویکرد استقلال‌طلبانه شارل دوگل برای افزایش بودجه نظامی فرانسه و استقلال راهبردی از سیطره نظامی-امنیتی آمریکا بر اروپا و فرانسه نیز به‌منزله نخستین تلاش‌های آمریکا برای اشتراک هزینه‌های نظامی جهانی‌سازی قلمداد می‌شود (Ringsmose, 2010:323).

بازنگری در هزینه و مسئولیت رهبری (بررسی موردی رویکرد انتقادی دونالد ترامپ به ناتو) (رضا سلیمانی) ۶۳

در این راستا، ادبیات پژوهشی دربارهٔ دغدغهٔ «تقسیم مسئولیت» (Burden sharing) در ناتو از همان آغاز شکل‌گیری این سازمان امنیتی- نظامی میان اعضای آن به‌ویژه ایالات متحده با متحدان اروپایی خود در جریان بوده است (Kozłowski, 2019: 108-126). در این راستاست که می‌توان مدعی شد مشخصاً تحقیق دربارهٔ تقسیم مسئولیت، نخستین بار در مقالهٔ مشترک «منکور اولسون» (Mancur Olson) از نظریه‌پردازان مکتب اقتصاد نهادگرایی جهانی و «ریچارد زکاسر» (Richard Zechhauser) نظریه‌پرداز نظریهٔ بازی‌ها و اقتصاد رفتاری با عنوان «یک نظریهٔ اقتصادی از اتحادها» (۱۹۶۶) مطرح گردید.

هدف این مقاله بررسی چگونگی کارکرد تقسیم مسئولیت در درون اتحادها با ابزار نظریهٔ اقتصادی بود. حرف اساسی نویسندگان این مقاله آن بود که برخی اعضا در درون هر اتحادی، همواره می‌کوشند که از سایر متحدان خود به‌ویژه متحدان قدرتمندتر با هدف بیشینه‌سازی منافع خود و با کمینه‌حمایت از اتحاد و هزینه‌کرد برای آن، «سواری رایگان» (Free riding) بگیرند. درواقع به اعتقاد آن‌ها اهتمام ثروتمندترین عضو یک اتحاد به فراهم‌سازی «کالای عمومی خالص» (Pure public good) و مفت‌سواری سایر اعضا، دوروی یک سکه هستند (Olsun & Zechhauser, 1966: 21-23). باین‌وصف این مقالهٔ ارزشمند، وارد مصادیقی مانند کالای عمومی و مفت‌سواری در ترتیبات و سازوکارهایی مانند ناتو نمی‌گردد. هرچند می‌توان با تسامح مدعی گردید که این مقاله که خود متأثر از بخشی از پژوهش پیشین نویسندگانش با عنوان «منطق اقدام جمعی کالاهای عمومی» و نظریه گروه‌ها بوده، می‌تواند مبنایی برای درک چگونگی ظهور پدیدهٔ سواری رایگان تحت تأثیر فراهم شدن کالاهای عمومی در چارچوب یک سازمان از قبیل ناتو قلمداد گردد (Zannella, 2020: 2).

حجم وسیعی از ادبیات پژوهشی بعدی در خصوص هزینه رهبری و مسئولیت نهادها و سازمان‌های بین‌المللی در جهت بسط مفاهیم به‌کاررفته پیرامون آثار اولسون و زاکاوسر انجام شده است؛ برای مثال «تاد سندلر» (Todd Sandler) و «کیث هارتلی» (Keith Hartley) در مقاله‌ای کوشیده‌اند تا به بررسی مجدد متغیرهای دخیل در محاسبهٔ تقسیم مسئولیت پردازند. درواقع این دو، عوامل جدید تأثیرگذار بر شکل‌گیری اتحادهایی با سهم و مشارکت منصفانه‌تر

دولت‌های عضو پرداخته‌اند. چنان‌که به‌طور خلاصه نشان داده‌اند که چه تدابیری و با چه شگردی می‌بایست در این جهت اتخاذ شود؛ برای نمونه «بودجه‌های نظامی» و «تمایل برای درگیری در یک مناقشه» دو سنجۀ مهم برای بررسی میزان واقعی مسئولیت‌پذیری یک کشور در یک اتحاد نظامی است.

سندلر و هارتلی این‌گونه نتیجه می‌گیرند که معمولاً کشورهای عضو یک اتحادیه نظامی منطقه‌ای و بین‌المللی همواره بر آنند تا نشان دهند که در قیاس با سایر اعضای اتحادیه، مسئولیت سنگین‌تری به دوش می‌کشند؛ هرچند بودجه نظامی چشمگیر و تمایل جدی برای مشارکت در اقدام جمعی در یک منازعه امنیتی و نظامی مصروف نمی‌دارند (Hartly & Sandler, 1999: 5). با این توصیف این مقاله نیز مشخصاً به رویکرد هزینه-فایده یک رئیس‌جمهور معین در قبال یک نهاد/سازمان نظامی امنیتی مشخص مانند ناتو نمی‌پردازد.

از میان مقالاتی که به بحث ناتو پرداخته است، می‌توان به مقاله «آلن تانلسون» (Alan Tonelson) اشاره داشت که با طرح مباحثی پیرامون سواری رایگان در ناتو استدلال می‌کند که دولت ایالات متحده آمریکا در جهت تأمین دفاع جمعی برای دیگر متحدان به‌سادگی فریب خورده است. او بر آن است تا نشان دهد که ایالات متحده می‌بایست نسبت به حمایت از دولت‌های ثروتمند اروپایی که تمایل و اراده‌ای برای پرداخت سهم مشارکت و مسئولیت نظامی خود در ناتو را ندارند، محتاط باشد. او در مقاله‌اش تصریح می‌کند که ایالات متحده بیشترین خطر امنیتی و هزینه‌های دفاعی ناتو را تحمل می‌کند و این مسئله موجبات نارضایتی ایالات متحده را حتی تا مرز پشت پا زدن به ماده پنج اساس‌نامه ناتو فراهم آورده است. یک مثال بارز از بار مسئولیت سنگین‌تر آمریکا و پذیرش خطر توسط دولت این کشور در ناتو، بحران کوزوو است که طی آن ایالات متحده در یک بحران امنیتی اروپایی درگیر شد تا اعتبار ناتو را باوجود کم‌کاری‌ها و ناکارآمدی متحدان اروپایی خود حفظ کند (Tolenson, 2000: 6). با وجود این، مقاله یادشده از حیث دامنه زمانی، خارج از موضوع مقاله قرار می‌گیرد. همین نقیصه خارج بودن از قلمروی زمانی در مقاله «جیوننی کانا» (Jyonni Khanna) و همکارانش (۱۹۹۸) نیز درخور رصد است که از منظر تحلیل مالی و تمرکز بر هزینه‌های

بازنگری در هزینه و مسئولیت رهبری (بررسی موردی رویکرد انتقادی دونالد ترامپ به ناتو) (رضا سلیمانی) ۶۵

حفظ صلح بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۶، نشان می‌دهد که اعضای اتحادیه‌هایی نظیر ناتو و همین‌طور سازمان ملل در حقیقت از دولت‌های بزرگتری مانند ایالات متحده سواری رایگان می‌گیرند (Khanna et al, 1998:7).

در میان آثار جدیدتر، می‌توان به دو مقاله «هانس بینندیک» (Hans Binnendijk) و «جو یاکوبسن» (Jo Jacobson) (۲۰۱۶) اشاره کرد که معتقدند درحالی‌که دولت آمریکا همواره خود را با مسائل و مشکلات امنیتی اروپا؛ از تهدید شوروی سابق گرفته تا بحران کوزوو تا حمله روسیه به اوکراین و الحاق شبه‌جزیره «کریمه» به روسیه (Binnendijk, 2016)؛ و سرانجام مسئله سرایت تروریسم تکفیری از خاورمیانه به برخی کشورهای اروپایی درگیر کرده است، متحدان اروپایی ناتو گرایش و اشتیاق کمتری برای تقبل خطر و هزینه امنیت خود نشان داده‌اند. به این ترتیب، بخش جدی‌ای از درگیری‌های نظامی آمریکا در سطح جهان مربوط به اروپا بوده است که موجبات سواری رایگان اروپایی‌ها از آمریکا را فراهم کرده است (Jakobson, 2018:11). هرچند این مقاله به لحاظ زمانی به دامنه زمانی بررسی این مقاله نزدیک‌تر است؛ اما به‌طور مصداقی رویکرد دولت دونالد ترامپ را مورد بررسی قرار نمی‌دهد. سرانجام «تیمو کیویماک» (Timo Kivimaki) در مقاله‌اش (۲۰۱۹) نشان می‌دهد که ایالات متحده براساس روند فوق‌الذکر همواره به دنبال رفع چنین نابرابری در تقسیم مسئولیت/ هزینه در میان اعضای ناتو بوده است. چنانکه تحلیل روند کلی مطالعه حاکی از آن است که تعداد سواری‌گیرندگان رایگان اروپایی و همچنین میزان سواری آن‌ها در حال کاهش است (Kivimaki, 2019: 24). به نظر می‌رسد این روش کلی تاریخی، به تدریج ایالات متحده را در مسیر کاهش مستمر مسئولیت و درواقع تضعیف اراده آمریکا برای پرداخت هزینه‌های رهبری و مسئولیت رژیم‌های بین‌المللی وجود داشته؛ لیکن در دولت ترامپ، به شدت تقویت و با موفقیت بیشتری دنبال گردید (The Economist, 2019 November 7:8). در واقع در اینجا از روندی می‌توان سخن گفت که پیش از دوره ریاست جمهوری ترامپ نیز وجود داشته؛ اما در دوران ریاست جمهوری او و در چارچوب گفتمان معروف به «ترامپیسزم» در حوزه تجارت و سیاست خارجی، شکل به مراتب آشکارتری به خود گرفت.

ظهور ترامپ و تشدید اختلافات متحدان امنیتی، واکنشی به ناتوانی چنددهه‌ای ایالات متحده در این امر مهم تلقی می‌گردد. این مسئله با توجه به هزینه مادی و غیرمادی ناچیز اعضای اروپایی ناتو در جنگ‌های افغانستان (۲۰۰۱-۲۰۰۹) و جنگ لیبی (۲۰۱۱) بیشتر به چشم می‌آید. توجه به این نکته که تحولات ۲۰۱۱ لیبی مستقیماً مرتبط با منافع ملی آمریکا نبوده و ایالات متحده صرفاً به دلیل مسئولیت خود در جایگاه متحد ناتو در آن مداخله و هزینه می‌کرد، درخور تأمل است (Zannella, 2020: 8-11).

چارچوب نظری

چارچوب نظری این نوشتار براساس ایجاد ارتباط معنادار میان نقش رهبری هژمون، تأمین «کالاهای عمومی» و تحمل «سواری رایگان» استوار است. آن‌گونه که ذیل نظریه ثابت هژمونیک و به‌ویژه دیدگاه «چارلز کیندلبرگر» (Charles kindleberger) مطرح می‌شود، پذیرش نقش رهبری بین‌المللی (International Leadership) و رهبری جهانی و ادامه این نقش، به شدت با مفهوم تحمل هزینه «کالاهای عمومی» (Public Goods)، پیوند می‌خورد که به خودی خود با مشکل «سواری رایگان»^۱ مواجه است؛ چرا که منفعت عمومی که بیشتر در قالب کالاهای عمومی نظیر امنیت دسته‌جمعی، تجارت/ بازار آزاد و ارزش‌های عامی مانند حقوق بشر، دموکراسی و ... مطرح می‌شود، همواره تولیدکننده بازیگرانی است که بدون آنکه نیت یا توانی برای پرداخت هزینه چنین کالاهای عمومی داشته باشند، صرفاً از منافع آن بهره‌برداری می‌کنند (Kindleberger, 1976: 26,38).

^۱ کالای عمومی که گاهی از آن به نام کالای جمعی (Collective Good) یا کالای اجتماعی (Social Good) نیز یاد می‌شود، کالایی است که همه از مصرف آن منتفع می‌شوند. به این معنی که مصرف هر فرد، سبب کاهش مصرف سایرین از آن نمی‌شود. تجارت/ بازار آزاد و امنیت و ... نمونه‌هایی از کالای عمومی هستند. افراد در داخل کشورها و دولت‌ها در عرصه بین‌المللی می‌توانند در عین‌حالی که از منافع کالای عمومی بهره‌مند شوند، در تأمین مالی هزینه‌های اصلی آن‌ها سهم نگیرند. درواقع به دلیل خصوصیات کالای عمومی استفاده هر فرد، مزاحم استفاده دیگران نیست؛ برای همین، افراد تمایل دارند که در استفاده از کالا سهم باشند؛ بدون اینکه در هزینه‌های آن شرکت کنند.

براساس چنین توضیحی، یکی از نشانه‌های اصلی رهبری ایالات متحده آن است که ضمن اینکه از تهیه کالاهای عمومی فوق حمایت می‌کند، زمینه استفاده بدون تبعیض همگان از آن را فراهم ساخته و درواقع «سواری‌گیرندگان رایگان» یا «مفت‌سواران» (Free Riders) را تحمل می‌کند. بدیهی است در این مسیر، رهبر هر نظم بین‌المللی هزینه و مسئولیت بسیار بیشتری نسبت به سایر بازیگران نظام بین‌الملل تحمل می‌کند؛ لیکن این هزینه را در ازای ایجاد ثبات و نظم در سیستم امنیتی و تجاری بین‌المللی، ایفای نقش رهبری در چنین نظامی، تقویت چندجانبه‌گرایی و درنهایت پذیرش این نقش توسط سایر بازیگران به‌ویژه از جانب سواری‌گیرندگان رایگان، که تعداد آن‌ها نیز کم نیست، تحمل می‌کند.

چنین مقوله‌ای نشان‌دهنده رویکرد حکمرانی مطلق خیرخواهانه است که اوج آن به مدل رهبری آمریکا پس از جنگ جهانی دوم تا آغاز دهه ۱۹۷۰ و همزمان با فروپاشی سیستم برتون وودز (سیستم مالی بین‌المللی دلارپایه یا استاندارد دلار مبتنی بر معاوضه طلا با دلار) دریافتنی است. به دیگر سخن، خیزش قدرت‌های متوسطی چون فرانسه، آلمان و ژاپن از یک‌سو و فرسایش توان اقتصادی آمریکا که عمده‌ترین برابری عینی آن در کسری فزاینده تراز تجاری این کشور طی اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ قابل مشاهده بود، از سوی دیگر باعث شد تا ایالات متحده در تأمین ثبات پولی کارآمد با مشکل مواجه شود و به نظام نرخ ارز ثابت برتون وودز پایان دهد.

به نظر کیندل برگر نظام برتون وودز به این دلیل پایان یافت که برخی قدرت‌های متوسط شامل فرانسه و آلمان از مشارکت در تأمین هزینه‌های حفظ این نظام خودداری کردند و از این‌رو ایالات متحده در برابر واقعیت‌های کسری فزاینده تراز پرداخت‌ها از یک‌سو و مقاومت کشورهای دیگر برای تغییر این وضعیت از سوی دیگر ناگزیر از پایان دادن به نظام مبادله پایه‌طلا گردید.

بر پایه استدلال نظری مزبور، می‌توان مدعی شد که ناتوانی یا بی‌میلی هژمون در هر مقطع زمانی برای پرداخت و تأمین هزینه‌های حفظ یک نظام و سیستم بین‌المللی از یک‌سو موجبات حرکت آن را به سمت ترجیح منافع ملی بر منافع همگانی (بیشتر دولت‌های زیرمجموعه

سیستم) و در یک کلام «یکجانبه‌گرایی» (Unilateralism) به جای «چندجانبه‌گرایی» (Multilateralism) را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر وضعیت «عدم قطعیت» (Uncertain) و «اتکاء‌ناپذیری» (Unreliability) و در یک کلام افول نقش رهبری هژمون را در منظر سایر بازیگران نظام بین‌الملل و گرایش و تشویق آن‌ها به «خوداتکایی اقتصادی و امنیتی» (Economic and security self-help) را به دنبال دارد.

بدین ترتیب، روند روی‌گردانی از پرداخت هزینه‌های تأمین برخی کالاهای عمومی برای متحدان و اعضای سیستم در چارچوب منطق «تحلیل هزینه-فایده» (Cost and benefit analysis)، و نیز زیر پا گذاشتن اصل «عدم تبعیض» (Non discrimination) در فراهم‌سازی کالاهای عمومی اصلی‌ترین نشانه افول نسبی و تدریجی نقش رهبری ایالات متحده آمریکا است که به نظر می‌رسد نخستین شاهد آن، فروپاشی سیستم برتون وودز در سال ۱۹۷۱ در دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون باشد. این روند کلی با وقوع بحران‌های مالی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و نیز بحران مالی فراگیر و جهانی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ با اتخاذ رویکرد «عدم تبعیض مشروط» (The conditional non-discrimination) در دولت‌های مختلف ایالات متحده استمرار پیدا کرد و همزمان با روی کارآمدن جریان «ترامپسم» در سیاست خارجی آمریکا، صورت آشکارتری به خود گرفت. این رویکرد، اصل هم‌پیمانی و تشریک کامل و عدم تبعیض در اعطاء امتیازات بهره‌مندی از روابط اقتصادی و تجاری آزاد با آمریکا را به صورت غیرمشرط کنار می‌گذارد و با نقض اصول بازار آزاد، زمینه اعتراض، اختلاف و ناهمگونی در نظام تجاری بین‌الملل را به ارمغان می‌آورد.

رویکرد ترامپ به هزینه و مسئولیت رژیم‌های امنیتی

کاستن از «مسئولیت‌های جهانی بی‌اجر و مزد» (Thankless global burdens) (Brand, 2017:80) اصلی‌ترین کلیدواژه جریان سیاست خارجی ایالات متحده در چند دهه اخیر است که دونالد ترامپ در مقام اولین رئیس جمهور تاریخ آمریکا رسماً و آشکارا از آن رونمایی کرد. درواقع همان‌گونه که ذکر آن در بخش قبل رفت، آمریکا و به‌ویژه دولت ترامپ کاستن از سنگینی

بازنگری در هزینه و مسئولیت رهبری (بررسی موردی رویکرد انتقادی دونالد ترامپ به ناتو) (رضا سلیمانی) ۶۹

بار مسئولیت‌های مالی و نظامی را گامی در جهت ارتقاء قدرت اقتصاد ملی از رهگذر تعدیل و تغییر برخی تعهدات ناشی از اتحادهای سستی بعد از جنگ جهانی دوم قلمداد می‌کرد. نمونه‌هایی از تردید ترامپ در نظم و سازوکارهای نهادین پساجنگ دوم عبارت بودند از:

- «خروج» (Withdrawal) از برخی سازمان‌ها همانند یونسکو، شورای حقوق بشر سازمان ملل، معاهده آب و هوایی پاریس و برجام

- «مذاکره مجدد» (Renegotiate) درباره برخی توافقات مانند پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی موسوم به «نفتا»

- رفع نواقص یا تجدیدنظر در برخی قراردادها همانند شراکت «ترانس پاسیفیک»

- قطع مذاکرات درباره برخی توافقات نظیر شراکت تجاری و سرمایه گذاری فرآتلانتیک

- نادیده گرفتن اعتبار برخی سازمان‌های کلیدی تجاری مانند سازمان تجارت جهانی

انعکاس رویکرد ترامپ مبتنی بر لزوم بازنگری در تقسیم مسئولیت‌های بین‌المللی در برخی اسناد ملی آمریکا حاکی از تلاش وی برای تبدیل این دیدگاه به یک خواسته و منش ملی در سیاست بین‌المللی و خارجی ایالات متحده بود. چنانکه برای نمونه، سند راهبردی ۲۰۱۷ امنیت ملی آمریکا صراحتاً ضرورت تقبل سهم عادلانه متحدان آمریکا در اتحادها را به‌منظور جلوگیری از «آسیب تقسیم ناعادلانه مسئولیت‌ها به منافع ملی ایالات متحده» و بازتعریف «همکاری به‌معنای شراکت در مسئولیت‌ها» را مورد تأکید قرار می‌داد (The White House, 2017: 1,4).

در راهبرد دفاع ملی ایالات متحده که به نوعی در هماهنگی با اسناد و راهبرد امنیت ملی تعریف می‌شود نیز بر اهمیت و نقش همکاری‌ها و اتحادهای مشترک امنیتی کارآمد در جهت حفظ برتری نامتقارن راهبرد محور آمریکا بر رقبای خود تأکید شده بود. در این راهبرد به تأثیر مستقیم و انکارناپذیر تقسیم عادلانه مسئولیت‌های امنیتی - نظامی ایالات متحده بر سبک‌تر شدن مسئولیت‌های امنیتی تأکید و تصریح شده بود (DOD, 2018: 8).

این رویکرد دولت ترامپ درواقع یکی از عناصر اصلی ناسیونالیسم اقتصادی وی مبتنی بر کنار کشیدن از اتحادهای ایالات متحده با این استدلال قلمداد می‌شد که امنیت جهانی و سایر

کالاهای عمومی، مشکلی را با عنوان سواری رایگان بر دوش آمریکا تحمیل کرده است؛ بنابراین واشنگتن طبق این دیدگاه می‌توانست یا به عضویت در چنین اتحادیهایی پایان دهد و در مواردی نیز ادامه عضویت در آنها را تعلیق کند؛ یا دست کم خواهان پرداخت سهم بیشتر دولت‌های عضو سازوکارهای بین‌المللی در ازای تلاش آمریکا در حمایت از متحدانش در سراسر جهان بشود. در این راستا آمریکا به‌سادگی ممکن است سازوکار «رفاه برای کشورهای ثروتمند» (Welfare for the rich) (Posen, 2013: 116-129) را متوقف سازد؛ به اتحادیه‌های نظامی هزینه‌بر برای کشورش پایان دهد؛ امنیت‌سازی برای طیف گسترده‌ای از دولت‌ها را متوقف سازد و درنهایت به برداشتی محدودتر از مفاهیم امنیت ملی و دفاع ملی بازگردد.

براساس چنین دیدگاهی نوعی «خودیاری امنیتی» (Security self help) در رویکرد ترامپ در دوران چهارساله ریاست جمهوری خود در قبال برخی هم‌پیمانانش در جهت تأمین امنیت خود و کاستن از هزینه‌های امنیتی ایالات متحده مشهود و ملموس بود، تاجایی که وی شخصاً حتی از اشاعه هسته‌ای توسط برخی متحدان از قبیل ژاپن، کره جنوبی و حتی آلمان در جهت عملکرد قوی‌تر در راستای تأمین نیازهای امنیتی خود حمایت می‌کرد (Condon, 2016: 1).

بدیهی است این تفکر و جریان فراتر از شخصیت ترامپ تحلیل‌پذیر بود و حاکی از وجود یک جریان در سیاست خارجی ایالات متحده برای کاستن تدریجی از هزینه‌های رهبری آمریکا در نظام بین‌الملل است. البته این جریان مبتنی بر رویکرد مثبت افکار عمومی داخلی جامعه آمریکا نیز درخور تأمل بود. چنانکه نظرسنجی منتشرشده از سوی مرکز معتبر نظرسنجی پیو (Pew) در ۲۰۱۶ نشان می‌داد که ۵۷ درصد از آمریکایی‌ها بر این باور بوده‌اند که ایالات متحده باید به مشکلات داخلی خود بپردازد و اجازه دهد سایر کشورها براساس توانمندی‌های خودشان پیش بروند و مشکلاتشان را به دست خود حل و فصل کنند. به طور مشابه ۴۱ درصد در این نظرسنجی معتقد بودند که ایالات متحده بیش از حد ضرورت، درگیر مسائل بین‌المللی و سیاست خارجی شده است (Pew Research Center, 2016: 3).

البته شواهد متقنی وجود دارد که نظام تجاری باز و آزاد با وجود نقش آن در قدرت‌گیری رقبای تجاری-اقتصادی جدید همچون مانند چین، اتحادیه اروپا، ژاپن، کره جنوبی، هند و برزیل و با وجود توزیع نابرابر هزینه‌ها و بار مسئولیت رهبری، در نهایت به ثروتمندتر شدن آمریکا انجامیده است. جدای از این شواهدی قوی وجود دارد که تعهدات ایالات متحده در قبال متحدانش در قالب پیمان‌ها و سازمان‌هایی مانند ناتو موجب شده است تا آمریکا به صورت مؤثرتری از عهده مهار بی‌ثباتی بین‌المللی و منطقه‌ای برآمده است و این کشور را در مواردی از صرف هزینه‌های گزاف به دلیل مداخله مستقیم در منازعات بین‌المللی نظیر آنچه در جنگ جهانی اول و دوم اتفاق افتاد، معاف کرده است. همچنین شواهد جدیدی وجود دارد که نشان می‌دهد هزینه نهادهای سیاسی و مالی مانند سازمان ملل متحد و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در مقایسه با تأثیر جدیدی که بر افزایش قدرت ایالات متحده در قبال کشورهای عضو این نهادها و سازمان‌ها می‌گذارد، عملاً ناچیز است.

خروجی فکری چنین منطقی آن است که بپذیریم یکی از نشانه‌های جدی نقش رهبری آمریکا معاوضه سود ناچیز کوتاه‌مدت با هزینه‌های سنگین بلندمدت است (Brand, 2017: 82) و این رویکرد همان مسئله‌ای است که در تحلیل روند کلی جریان ترامپسیسم در سیاست خارجی آمریکا رصدپذیر و پیگیرشدنی است.

رویکرد ترامپ به هزینه تأمین امنیت متحدان اروپایی پیمان ناتو

هرچند رؤسای جمهور قبل از ترامپ نیز نسبت به تقسیم منصفانه مسئولیت متحدان در اتحادیه‌های امنیتی مانند ناتو حساس بوده‌اند؛ اما هیچ رئیس‌جمهوری به اندازه ترامپ نسبت به سهم متحدان برای اجرایی شدن ماده پنجم اساس‌نامه ناتو در چارچوب دفاع دسته‌جمعی تردید و تشکیک وارد نکردند (Gray, 2017: 2). به دیگر سخن، این تردید و تشکیک که عمدتاً با هدف جلب همکاری و همراهی مؤثرتر و بیشتر متحدان در ناتو صورت می‌گرفت، منحصر به ترامپ نیست؛ اما ترامپ را باید نخستین رئیس‌جمهوری دانست که به صورت بنیادین خواهان تجدیدنظر در اصول رهبری جهان بود؛ به گونه‌ای که وی بر خلاف رؤسای جمهور سابق ایالات متحده به جای تأکید بر «رهبری جهان آزاد»، به دنبال نشان دادن روایتی

محدودتر از مسئولیت آمریکا و بازگشت به نقش «نماینده مردم آمریکا» به جای «رهبری جهان» بود؛ چنانکه در «لاس وگاس» (Las Vegas) تصریح داشت: «مردم آمریکا در سال ۲۰۱۶ به این دلیل به من رأی دادند که جهان‌گرایی بی‌ثمر را کنار بگذارند. بدانید که من رئیس‌جمهور ایالات متحده هستم و نه رئیس‌جمهور جهان» (Washington Post, 2018).

بدین‌سان تعجیبی ندارد که ناتو به‌عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سازمان نظامی - امنیتی جبهه غرب پس از جنگ جهانی دوم همانند سایر تعهدات هزینه‌بر برای آمریکا در تیررس انتقادات ترامپ قرارگیرد؛ تا جایی که او در طول برگزاری نشست ۲۰۱۸ سران «گروه هفت» در کانادا این موضوع خود را پنهان نکرد که ناتو صرفاً یک قرارداد بد دیگر همانند نفتا است که آمریکا تعهدات آن را برای تأمین نیاز سایر کشورها به جای پاسخگویی به نیازهای واقعی خود پذیرفته است (Goldgeier, 2018).

البته نقطه آغاز انتقادات ترامپ به تقسیم ناعادلانه مسئولیت هزینه به پیش از مبارزات انتخاباتی وی برمی‌گشت؛ زمانی که در سال ۱۹۸۷ در مصاحبه‌ای مطبوعاتی با «لری کینگ» مجری مشهور سی‌ان‌ان تصریح کرده بود: «من اعتقاد ندارم به اینکه باید محافظ جهان باشیم، فکر می‌کنم مشخصاً ژاپن باید کمک کند. یکی از دلایل موفقیت زیاد آن‌ها این است که نگران مقوله دفاع نیستند؛ چراکه وقتی ایالات متحده در ازای هیچ، از آن‌ها دفاع می‌کند چرا باید نگران باشند؟» (CNN, 1987).

ترامپ بعدها نیز در کسوت نامزد انتخابات ۲۰۱۶ نیز همواره بر این نکته تأکید داشت که متحدان آمریکا در ناتو و سایر اتحادهای مشابه می‌بایست «سهم عادلانه»ای (Fair sharing) از «هزینه‌های امنیت ملی» (National security expenses) خود پرداخت کنند؛ همچنان‌که در یکی از مصاحبه‌های انتخاباتی خود با «نیویورک تایمز» (۲۰۱۶) ضمن انتقاد از سهم ناکافی متحدان آمریکا جهت تأمین هزینه‌های مالی، سیاسی و انسانی خود برای دفاع از خود تلویحاً آن‌ها را تهدید کرد که در صورتی که قادر به مشارکت کافی در مسئولیت‌های دفاعی نباشند، می‌بایست خودشان به تنهایی و بدون کمک ایالات متحده از عهده دفاع از خود برآیند (New York Times, 2016).

موضع ثابت ترامپ در قبال هزینه امنیتی ناتو برای آمریکا بعد از انتخاب وی در مقام رئیس‌جمهور چهل و پنجم ایالات متحده، با صراحت بیشتری استمرار پیدا کرد؛ برای نمونه وی در ۲۸ فوریه ۲۰۱۷ در جلسه مشترک سنا و نمایندگان تصریح کرد: «ما از شرکای خود چه در ناتو چه در خاورمیانه و چه در اقیانوس آرام انتظار داریم که نقش مستقیم و معناداری در عملیات راهبردی و نظامی (تاکتیکی) به عهده بگیرند و سهم عادلانه خود از هزینه‌ها را پرداخت کنند» (Trump in joint address to Congress, 2017). وی همچنین بعد از دیدار با آنگلا مرکل در کاخ سفید در مارس ۲۰۱۷ در توییتی با ادبیاتی صریح‌اللهجه‌تر از گذشته ضمن یادآوری بدهی‌های گزاف آلمان به ناتو، بر لزوم دریافت پول بیشتر در ازای فراهم‌سازی امکانات دفاعی قدرتمند و گران‌قیمت تأکید مضاعف داشت (Ken & Colvin, 2017: 2).

تأکید آمریکای ترامپ بر لزوم پیگیری امنیت جمعی از طریق ارتقاء بودجه دفاعی متحدان خود در سازمان‌های نظامی - امنیتی از قبیل ناتو در چارچوب رویکرد تجاری آمریکا به امنیت (انگاره فروش امنیت به متحدان) معنا می‌یابد. به نظر می‌رسد چنین رویکردی نشان‌دهنده ادامه یک تلاش تاریخی برای رؤسای جمهور آمریکا پس از جنگ جهانی دوم در جهت حفظ جایگاه رهبری جهان با تغییر قواعد و هزینه‌های مسئولیت بین‌المللی باشد (Sargent, 2014: 41-68). هرچند ترامپ خود در مواضع اعلامی همواره از راهبرد «پلیس جهان بودن» آمریکا دوری می‌جست. درواقع ترامپ با ارائه یک روایت جدید و واضح از «بین‌المللی‌گرایی» (Internationalism) سنتی ایالات متحده، آن را عامل اصلی قدرتمند شدن سایر رقبا به قیمت و هزینه رهبری و مسئولیت بین‌المللی آمریکا قلمداد می‌کرد: «ما برای دهه‌های زیادی صنایع خارجی‌ها را به بهای صنایع آمریکایی رونق بخشیده‌ایم؛ به ارتش‌های سایر کشورها کمک مالی کرده‌ایم، درحالی‌که شاهد ضعف غم‌انگیز ارتش خودمان بوده‌ایم. از مرزهای سایر کشورها دفاع کرده‌ایم. تریلیون‌ها دلار در خارج از مرزها هزینه کرده‌ایم، در حالی‌که زیرساخت‌های آمریکا رو به اضمحلال می‌روند» (Foreign Policy, 2017). ازاین‌رو، دولت ترامپ نه تنها مکرراً بر تقسیم غیرعادلانه مسئولیت و هزینه‌ها میان آمریکا و متحدان اروپایی پیمان ناتو تأکید می‌کرد، بلکه همچنین بنیان و اساس این اتحاد فراآتلانتیک را

«منسوخ» (Obsolete) و در نبرد با تروریسم ناکارآمد می‌دانست (Poithier & Vorshbow, 2017).
1:).

دو چالش اصلی تقسیم عادلانه هزینه/ مسئولیت میان آمریکا و اعضای ناتو الف) چالش نحوه محاسبه مسئولیت

پایه و اساس ناتو بر مبنای تقسیم عادلانه مسئولیت دفاع در میان اعضای آن شکل گرفته است. چنانکه مفهوم دفاع جمعی و مشترک پیش‌بینی شده در ماده پنج متن اساس‌نامه این سازمان نیز گویای چنین تسهیم و تقسیم مسئولیتی است. با این وصف، ابهام در نحوه محاسبه سهم اعضا در ایفای مسئولیت‌های دفاعی و تأمین هزینه‌های دفاعی همواره یکی از منابع تنش و اختلاف میان اعضا به‌ویژه میان ایالات متحده و اعضای اروپایی این سازمان بوده است (US GAO, 1990: 56). بدین سان، ارائه یک مدل و تحلیل بی‌نقص و عادلانه از تقسیم مسئولیت‌ها/ هزینه‌ها میان اعضای ناتو بسیار دشوار خواهد بود. این دشواری در یکی از یادداشت‌های کمیته برنامه‌ریزی دفاعی ناتو در سال ۱۹۸۸ نیز به‌خوبی مطرح شده است:

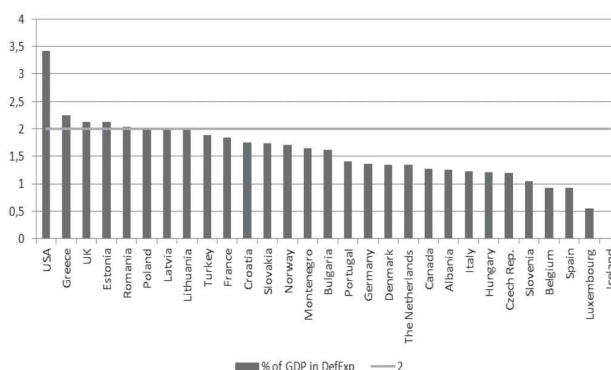
«شراکت در ایفای نقش‌ها و پذیرش خطرها و مسئولیت‌ها، طیف گسترده‌ای از کمک‌های کشورهای عضو را دربر می‌گیرد: منابع مالی و انسانی، زمین و امکانات، خدمات و فداکاری‌ها، همکاری و همبستگی. برخی از این کمک‌ها درخور اندازه‌گیری هستند؛ اما بسیاری از آن‌ها اندازه‌گیری‌پذیر نیستند مقایسه دقیق یک نوع کمک با نوع دیگر کمک امکان‌پذیر نیست. ادراک اعضا از ارزش‌ها و هزینه‌های مشارکت‌های جداگانه کشورها متفاوت است و کاملاً متأثر از تلقی‌های متفاوت درباره توازن معقول میان هزینه‌ها و منافع است (DOD, 1990: 167).

ب) عدم الزام اعضا به هزینه‌های مورد توقع در متن اساس‌نامه

بازنگری در هزینه و مسئولیت رهبری (بررسی موردی رویکرد انتقادی دونالد ترامپ به ناتو) (رضا سلیمانی) ۷۵

خط‌مشی‌ها و سیاست‌های مالی ناتو هیچ‌گونه الزام و اجباری برای دولت‌های عضو ایجاد نمی‌کند و صرفاً به دعوت رسمی از آن‌ها برای برآورده کردن الزامات مربوطه بسنده می‌کند (Kozłowski, 2019: 114). به همین دلیل است که بیانیه پایانی نشست‌های مختلف سران ناتو از جمله اجلاس ۲۰۱۴ ولز در خصوص لزوم اختصاص دست‌کم دو درصد ارز تولید ناخالص داخلی اعضا به هزینه‌های دفاعی ناتو (NATO, 2014b) و تأکیدات مکرر دولت ترامپ در این زمینه نتوانست الزامی قانونی و حقوقی برای اعضا در این راستا ایجاد کند. برای نمونه تحلیل میزان بودجه دفاعی ۲۹ عضو اروپایی و غیراروپایی ناتو در ۲۰۱۹ نشان می‌دهد که صرفاً هشت کشور به ترتیب شامل آمریکا، یونان، بریتانیا، استونی، رومانی، لهستان، لتونی و لیتوانی به اختصاص دست‌کم دو درصد از تولید ناخالص داخلی به هزینه‌های دفاعی ناتو پایبند بودند.

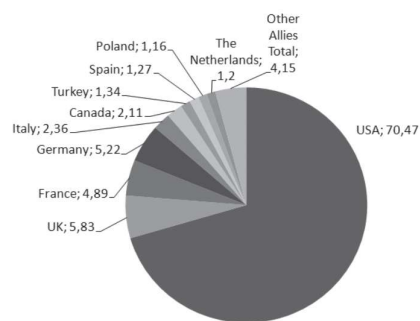
هفت کشور دیگر نیز به ترتیب شامل ترکیه، فرانسه، کرواسی، اسلواکی، نروژ، مونته‌نگرو و بلغارستان توانستند به این دست‌کم دو درصد صرفاً نزدیک شوند و بقیه اعضا از جمله کشورهای مهم و ثروتمندی مانند آلمان، کانادا و ایتالیا همچنان کمتر از یک‌ونیم درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف هزینه‌های دفاعی مورد درخواست ناتو، به‌ویژه مورد ایالات متحده کردند:



Source: NATO, 2019

شکل ۱: نمودار درصد هزینه دفاعی اعضای ناتو نسبت به تولید ناخالص داخلی

در چنین وضعیتی، بزرگترین نگرانی آمریکای ترامپ در این زمینه، سیاست و رویکرد اعضای گروه هفت عضو ناتو (کانادا، آلمان و ایتالیا) بود که با وجود تولید ناخالص ملی بالا در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی عضو ناتو، کمتر از یک و سه دهم درصد تولید ناخالص داخلی شان را به هزینه‌های نظامی ناتو اختصاص می‌دادند. این در حالی است که ایالات متحده به تنهایی ۵۴ بیلیون دلار برای هزینه‌های دفاعی ناتو بودجه مصرف می‌کرد که این رقم بیش از بودجه دفاعی سالانه کشوری مانند فرانسه در سال ۲۰۱۹ به شمار می‌رود (Kozłowski, 2019: 114). در این راستا، تحلیل مخارج نظامی آمریکا در تأمین هزینه‌های دفاعی ناتو در سال ۲۰۱۹ حاکی از آن است که سهم ایالات متحده از هزینه‌های دفاعی ناتو تقریباً ۷۰ درصد کل هزینه‌های سایر اعضا در این سازمان است (Kozłowski, 2019: 117).



Source: NATO, 2019

شکل ۲: نمودار سهم مشارکت هریک از اعضا در تأمین هزینه‌های دفاعی ناتو (به درصد)

بدین‌سان، به نظر می‌رسد که رویکرد صریح و سخت‌گیرانه ترامپ نسبت به لزوم بازنگری در تقسیم هزینه‌های دفاعی ناتو میان آمریکا و اعضای اروپایی با توجه به عدم ضمانت حقوقی برای اجبار اعضا به انجام تعهدات مالی و اکتفاء به یک درخواست از اعضا، دریافتنی‌تر باشد (Kozłowski, 2019: 114). چنانکه ترامپ همواره انتقادات و شکایات خود را نسبت به کم‌کاری اعضای ناتو به‌ویژه اعضای اروپایی به جهت کم‌کاری آن‌ها در تأمین بهینه‌تر هزینه‌های نظامی متحدان از طریق افزایش درصد تولید ناخالص داخلی اروپایی‌ها به‌ویژه آلمان، فرانسه و ایتالیا مطرح می‌کرد (Zannella, 2020: 1).

بازنگری در هزینه و مسئولیت رهبری (بررسی موردی رویکرد انتقادی دونالد ترامپ به ناتو) (رضا سلیمانی) ۷۷

این رویکرد در ادبیات برخی مقامات ارشد دولت ترامپ نظیر «جیمز ماتیس» وزیر دفاع وقت ایالات متحده در فوریه ۲۰۱۷ نیز نمود و بروز می‌یافت. وی در اولین سفر اروپایی خود ضمن تأکید مجدد بر تعهدات ایالات متحده نسبت به اعضای اروپایی ناتو، صراحتاً نسبت به احتمال آسیب دیدن ناتو در صورت کم کاری متحدان اروپایی به‌ویژه عدم پرداخت سهم کافی در تأمین هزینه‌های ناتو هشدار جدی داده بود (WashingtonPost, 2017). ماتیس همچنین ضمن تصریح انتظار ایالات متحده از متحدان اروپایی ناتو، بر لزوم افزایش بودجه دفاعی متحدان اروپایی به دو درصد از تولید ناخالص داخلی خود تأکید کرد. خروجی چنین انتظاری را می‌توان در اختصاص بیست درصد از این بودجه به افزایش توانمندی‌ها و تجهیزات جدید نظامی ناتو ارزیابی کرد (The Whit House, 2017: 48).

نتیجه‌گیری

یکی از نشانه‌های جدی تضعیف نقش رهبری یک هژمون، تضعیف اعتماد میان دولت هژمون و اعضای اصلی نظام بین‌الملل است که حول کانون یک رژیم/ ائتلاف بین‌المللی گرد هم جمع شده‌اند. در این حالت دولت‌های ضعیف‌تر عضو یک رژیم یا ائتلاف به دلیل عدم اطمینان به نیت قدرت برتر هژمون در حمایت از منافع و امنیت آن‌ها به سمت خودمحموری در مسائل مختلف امنیتی و اقتصادی پیش می‌روند. درواقع همان‌گونه که بیان شد عدم قطعیت، اصلی‌ترین مشخصه حاکم در روابط میان متحدان در چنین نظامی خواهد بود که از یک سو موجب ترویج خوداتکایی نظامی و امنیتی قدرت‌های ضعیف‌تر عضو یک ائتلاف می‌شود و از سوی دیگر نگرانی متحد قوی‌تر و خواهان ایفای نقش رهبری و مسئولیت بین‌المللی (دولت هژمون) را بابت سواری رایگان سایر متحدان ضعیف‌تر از خدمات دولت هژمون فراهم می‌سازد.

در این راستا دولت هژمون از یک‌طرف نگران تداخل منازعات غیرمرتبط با منافع ملی مستقیم خود است و از طرف دیگر نگران پرداخت هزینه و مخاطرات اتحاد به دلیل تعهدات نااعدلانه خود در جایگاه رهبر و مسئول حفظ رژیم‌های بین‌المللی است. در چنین فضایی

است که استفاده از تعبیر سازمانی «منسوخ» در ادبیات گفتاری ترامپ برای توصیف ناتو در دوران ریاست جمهوری خود بیش از آنکه حاکی از تغییر توازن قدرت و تغییرات تهدیدات امنیتی- نظامی در روابط میان متحدان دو سوی آتلانتیک باشد، نشانه‌ای جدی از تقویت تشکیک و تردید متحدان اروپایی عضو ناتو نسبت به اتکاءپذیری ایالات متحده در مقام یک رهبر مسئول قابل اتکاء در مواجهه با تهدیدات امنیتی مشترک اروپایی‌ها و عدم تعهد عملی آمریکا به ماده پنج اساس‌نامه ناتو در خصوص دفاع دسته‌جمعی قلمداد می‌شد.

پیامد اصلی ایجاد و تقویت فضای عدم قطعیت در روابط بین‌الملل عبارت است از تضعیف نظم مبتنی بر همکاری بین‌المللی و نیز تقویت رقابت تسلیحاتی میان دولت‌ها بود؛ چنانکه شاهد حمایت تلویحی دولت ترامپ آمریکا از روند هسته‌ای شدن ژاپن، کره جنوبی و حتی آلمان به‌منظور دفاع از خود بدون نیاز به آمریکا و ناتو بودیم.

بدین سان به نظر می‌رسد که راهبرد آمریکای ترامپ در قبال تقبل و تحمل هزینه/ مسئولیت تأمین شرکای اروپایی ناتو و کانادا دو پیامد مشخص به‌دنبال داشت: نخست در پیش گرفتن سیاست یکجانبه‌گرایی و گریز از مسئولیت پرداخت هزینه رژیم‌های مختلف تجاری، حقوقی و امنیتی بین‌المللی توسط دونالد ترامپ بود که باعث شد مشروعیت سیستم مستقر به رهبری آمریکا بیش از پیش با چالش مواجه گردد تا جایی که حتی هم‌پیمانان این کشور نیز نتوانستند نارضایتی خود را از بیان این مسئله کتمان کنند؛ دیگر تضعیف پایه‌های اعتماد نظم/ سیستم بین‌المللی به رهبری ایالات متحده و در نتیجه کاهش همکاری‌های بین‌المللی به‌واسطه تهدید اعتبار رژیم‌های بین‌المللی مالی، اقتصادی، امنیتی و زیست‌محیطی که به‌عنوان «کالای عمومی» و «استثناء‌ناپذیر» (Nonexcludable) مورد انتفاع بیشتر قدرت‌ها و حتی همه کشورها قرار گرفته است.

با این توضیح، مسئولیت‌گریزی دولت ترامپ در جایگاه رئیس جمهور یک کشور که به‌صورت سنتی حامی و حافظ نظم سیستمی پس از جنگ دوم جهانی بوده است، حاکی از روند کلی حرکت جهان به سمت بی‌نظمی بین‌المللی و اولویت یافتن رویکردهای واقع‌گرایانه

بازنگری در هزینه و مسئولیت رهبری (بررسی موردی رویکرد انتقادی دونالد ترامپ به ناتو) (رضا سلیمانی) ۷۹

در خصوص «موازنه قدرت» به جای همکاری و وابستگی متقابل پیچیده (Complex Interdependence) تحت تأثیر افول نقش رهبری و قدرت هژمونیک ایالات متحده آمریکا بوده است.

بر این اساس می‌توان مدعی شد که اصلی‌ترین برنامه پیش‌رو در خصوص نظم مبتنی بر فراآتلانتیک‌گرایی، تضعیف پایه‌ها و سازوکارهای آن در آینده است. درواقع، اصلی‌ترین پیامد رویکرد هزینه-فایده ترامپ در دوران ریاست جمهوری‌اش به مقوله امنیت به‌طور عام و امنیت متحدان اروپایی در قالب ناتو به‌طور خاص، تضعیف نظم مبتنی بر فراآتلانتیک‌گرایی خواهد بود که زمینه خودیاری امنیتی متحدان اروپایی ایالات متحده را بیش از پیش تقویت خواهد کرد. به دیگر سخن تشدید اختلافات میان آمریکای ترامپ و اعضای اروپایی ناتو ضمن اینکه متأثر از رویکرد تجاری ترامپ به مسئله امنیت و راهبرد فروش امنیت به هم‌پیمانان اروپایی خود در ناتو بود، آغازی بر پایان اتکای بیش از حد اروپا بر آمریکا به‌مثابه رهبر هژمون خوش‌خیم در تأمین امنیت حوزه اتحادیه در آینده خواهد بود.

البته نباید فراموش کرد که اختلافات می‌تواند ریشه عمیق‌تر دیگری نیز داشته باشد و آن عبارت است از اینکه اتحادیه اروپا به‌شدت از نبود سیاست دفاعی و امنیتی واضح مشترک و فعالانه رنج می‌برد و این مسئله به‌دلیل منافع ملی مختلف و متفاوت اعضای بزرگ اروپایی سازمان ناتو (انگلیس، فرانسه و آلمان) است. نبود همین سیاست دفاعی و امنیتی واضح و فعالانه موجب شده است تا اتحادیه اروپا در جایگاه یک بازیگر اصلی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های جهانی متناسب با قدرت سیاسی و اقتصادی‌اش به بازی گرفته نشود و در بسیاری از قضایای بین‌المللی منفعل و یا دارای اختلاف آرا باشد و در مسائل جهانی بازی سیاسی را عملاً به ایالات متحده واگذار کند. از سوی دیگر ایالات متحده نشان داده است که بیش از آنکه از ناتو در جهت تقابل احتمالی با اتحاد جماهیر شوروی و دفاع از اروپای غربی و یا امروزه در جهت مقابله با تهدیدات نوظهور پیش‌روی اروپایی‌ها همچون تروریسم استفاده کند، از آن به‌عنوان ابزاری برای سلطه بر متحدان اروپایی خود بهره گرفته است.

فروپاشی نظام دو قطبی و تغییر ماهیت مسائل امنیتی این زمینه و بستر را برای کشورهای اروپایی فراهم کرد که در اندیشه سیاست دفاعی و امنیتی مشترک باشند که در برگیرنده ترتیبات نوین و قدرتمند امنیتی و سیاسی باشد. این مسئله البته محدود به دوره ترامپ نمی‌شود و نشانه‌هایی از آن در استقلال‌طلبی فرانسه و آلمان از چتر امنیتی ناتو در قالب تشکیل «ارتش واحد اروپایی» و «شورای عالی امنیت اروپایی» در دوران ریاست جمهوری «جو بایدن» نیز رصدپذیر است.

سپاسگزاری

از داوران محترم به خاطر بازبینی متن مقاله و ارائه نظرات اصلاحی ساختاری و علمی تشکر و قدردانی دارم.

همچنین از راهنمایی‌ها و مشاوره‌های علمی آقای دکتر ابوذر گوهری مقدم، عضو هیأت علمی گروه روابط بین‌الملل و مدیر دفتر مطالعات امریکا دانشگاه امام صادق (ع)، کمال سپاسگزاری را دارم.

بر خود لازم می‌دانم از زحمات سرکار خانم ثریا شریفی، کارشناس محترم فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تشکر ویژه داشته باشم که با پیگیری‌های دقیق و دلسوزانه خود، روند بررسی دقیق و منصفانه مقاله اینجانب را در آن مجله، تسهیل کردند.

References

- Barry R. P. (2014). *Restraint: A New Foundation for U.S. Grand Strategy*. Ithaca: Cornell University Press. Chapter 1. Available at: <https://www.jstor.org/stable/10.7591/j.ctt5hh0db>
- Belland M., S. & Kertzer, J. D. (March 2018). "Trump psychology and the future of U.S. Alliances". In Assessing the U.S. Commitment to Allies in Asia and Beyond, German Marshall Fund of the United States. Asia program. No.11:6-13. Available at: <http://www.gmfus.org/listings/research/type/publication>
- Binnendijk, H. (2016). Friends, Foes, and Future Directions: U.S. Partnerships in a Turbulent World. RAND Corporation. Available at: <https://doi.org/10.7249/RR1210>
- Brands, H. (2017). "US Grand Strategy in an Age of Nationalism: Fortress America and its Alternatives". The Washington Quarterly, 40 (1): 73-94. Available at: <https://doi.org/10.1080/0163660X.2017.130274>.
- Crabtree, J. (2017). "Steve Bannon's War on India's High-Tech Economy," *Foreign Policy*. available at: <http://foreignpolicy.com/2017/02/08/steve-bannons-war-on-indias-high-tech-economy>

- Condon, S. (2016). "Trump Donald: Japan, South Korea Might Need Nuclear Weapons". CBS News. available at: <<http://www.cbsnews.com/news/donald-trump-japan-south-korea-might-need-nuclear-weapons/>>
- DoD (1990). "NATO's Defense Planning Committee, Enhancing Alliance Collective Security Shared Roles, Risks and Responsibilities in the Alliance, in Senate Hearings, Before the Committee on Appropriations". Fiscal Year 1990. Department of Defense, The University of Michigan Documents Center.
- DoD (2018). "Summary of the 2018 National Defense Strategy of the United States of America. Sharpening the America Military's Competitive Edge". Department of Defense. Washington DC. available at: <<https://dod.defense.gov/Portals/1/Documents/pubs/2018-National-Defense-Strategy-Summary.pdf>>
- Doug, M. (2016). "Transcript: Trump Donald on NATO, Turkey's coup attempt and the world". New York Times. available at: <<https://www.nytimes.com/2016/07/22/us/politics/donald-trump-foreign-policy-interview.html>>
- Gavin, F. (2004). "Gold, Dollars, and Power: The Politics of International Monetary Relations", 1958-1971. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 187-197.
- Guzzini, S. (1998). *Realism in International Relations and International Political Economy: The Continuing Story of a Death Foretold*. London and New York: Routledge .
- Goldgeier, J. M. (2018). "Trump goes to Europe," Council of Foreign Relations. available at: <<https://www.cfr.org/article/trump-goes-europe>>
- Jervis, R. (1978). "Cooperation under the Security Dilemma". *World Politics*, 30 (2): 167-214. available at: <<https://www.jstor.org/stable/2009958>>
- Gray, R. (2017). "Trump Declines to Affirm NATO's Article 5". *The Atlantic*. Atlantic Media Company. available at: <<https://www.theatlantic.com/international/archive/2017/05/trump-declines-to-affirm-natos-article-5/528129/>>
- Hartley, K. & Todd S. (1999). "NATO Burden-Sharing: Past and Future". *Journal of Peace Research*, 36 (6): 665-80. available at: <<https://doi.org/10.1177/0022343399036006004>>
- Ikenberry, G. J. (2011). *Liberal Leviathan: The Origins, Crisis, and Transformation of the American World Order*. Princeton: Princeton University Press.
- Jakobsen, J. (2018). "Is European NATO Really Free-Riding? Patterns of Material and Non-Material Burden-Sharing after the Cold War." *European Security*, 27(4): 490-514. available at: <<https://doi.org/10.1080/09662839.2018.1515072>>
- Keith, H. & Sandler, T. (1999). "NATO Burden-Sharing: Past and Future." *Journal of Peace Research*, 36(6): 665-80. available at: <<https://doi.org/10.1177/0022343399036006004>>
- Kozłowski, G. (2019). "The position of Burden Sharing in current US Security Policy Vis-à-vis European allies". *Baltic Journal of European Studies*. Tallinn University of Technology (ISSN 2228-0588), Vol. 9, No. 4 (29).
- Kivimäki, T. (2019). "Power, Contribution and Dependence in NATO BurdenSharing." *European Security*, 28 (1): 66-84. available at: <<https://doi.org/10.1080/09662839.2019.1578750>>
- Kindleberger, C. (1976). *Systems of International Economic Organization*. In Calleo, David (Ed.) *Money and the Coming World Order*. New York: New York University Press.
- Ken, T. & Jill, C. (2017). "Trump says: 'US 'must be paid more' to defend Germany'". *Washington Post*. available at: <<https://www.pbs.org/newshour/nation/trump-defend-germany>>
- Khanna, J.; Sandler, T. & Shimizu, H. (1998). "Sharing the Financial Burden for U.N. and NATO Peacekeeping, 1976-1996". *Journal of Conflict Resolution*, 42 (2): 176-95. available at: <<https://doi.org/10.1177%2F0022002798042002003>>

- Lamothe, D. & Birnbaum, M. (2017). "Defense Secretary Mattis Issues New Ultimatum to NATO Allies on Defense Spending," Washington Post. available at: <https://www.washingtonpost.com/news/checkpoint/wp/2017/02/15/mattis-trumps-defense-secretary-issues-ultimatum-to-nato-allies-on-defense-spending/?utm_term=.f7322f1988a5>
- MacDonald, S. B. (2020). *European Destiny, Atlantic Transformations: Portuguese Foreign Policy under the Second Republic, 1979-1992*. Routledge.
- Nakunara, D. (2018). "I'm not the president of the globe: Trump goes it alone as he faces world leaders amid trade war against China". The Washington Post. available at: <https://www.washingtonpost.com/politics/im-not-the-president-of-the-globe-trump-goes-it-alone-as-he-faces-world-leaders-amid-trade-war-against-china/2018/09/23/fa351e58-bda2-11e8-8792-78719177250f_story.html>
- NATO (2014). *Wales Summit Declaration issued by the Heads of State and Government participating in the meeting of the North Atlantic Council in Wales*, 5.9. 2014. available at: <https://www.nato.int/cps/ic/natohq/official_texts_112964.htm>
- Olson, M. & Zeckhauser, R. (1966). "An Economic Theory of Alliances". *The Review of Economics and Statistics*, 48(3): 266-79. available at: <<https://doi.org/10.2307/1927082>>.
- Pew Research Center (May5, 2016). Public Uncertain, Divided Over America's Place in the World. available at: <<http://www.people-press.org/2016/05/05/public-uncertain-divided-over-americas-place-in-the-world/>>
- Posen B. (2013). "Pull Back: The Case for a Less Activist Foreign Policy," *Foreign Affairs*, 92 (1): 116-129. available at: <<https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2013-01-01/pull-back>>
- Poithier, F. & Vershbow, A. (2017). *NATO and Trump. The Case for a New Transatlantic Bargain*. Washington, DC: Atlantic Council. available at: <<https://css.ethz.ch/en/services/organizations/organization.html/013263>>
- Ringsmose, J. (2009). "NATO burden-sharing redux: continuity and change after the Cold War," Paper prepared for the ECPR Joint Sessions of Workshops, Lisbon 2009 (April) 'Theorising NATO'. available at: <<https://ecpr.eu/Filestore/PaperProposal/95a4009e-4a32-4706-9e74-d973f2d03be9.pdf>>
- Sargent, D. (2014). *A Superpower Transformed: The Remaking of American Foreign Relations in the 1970s*. New York: Oxford University Press.
- Trump D. (1987). "I don't want to be president": entire 1987 CNN interview', in Larry King Live. available at: <<https://www.facebook.com/www.4ever.News/videos/donald-trump-i-dont-want-to-be-president-full-1987-larry-king/606391049870323/>>
- "Trump on Foreign Policy" (2016). The National Interest. available at: <<http://nationalinterest.org/feature/trump-foreign-policy-15960>> Wright Thomas (January 20, 2016). "Trump's 19th Century Foreign Policy," Politico. available at: <<http://www.politico.com/magazine/story/2016/01/donald-trump-foreign-policy-213546>>
- Tonelson, A. (2000). "NATO Burden-Sharing: Promises, Promises." *Journal of Strategic Studies*, 23 (3): 29-58. available at: <<https://doi.org/10.1080/01402390008437799>>.
- "The future of the EU: Emmanuel Macron warns Europe: NATO is becoming brain-dead" .The Economist (November7, 2019). available at: <<https://www.economist.com/europe/2019/11/07/emmanuel-macron-warns-europe-nato-is-becoming-brain-dead>>.
- The White House (2017). The National Security Strategy of the United States of America. White House, Washington, DC. available at: <<https://www.whitehouse.gov/wpcontent/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf>>.

بازنگری در هزینه و مسئولیت رهبری (بررسی موردی رویکرد انتقادی دونالد ترامپ به ناتو) (رضا سلیمانی) ۸۳

- US GAO (1990), *United States General Accounting Office, US-NATO Burden Sharing. Allies' Contributions to Common Defense during the 1980s*. Report to the Chairman, Committee, on Armed Services, House of Representatives, Washington, DC.
- Vox S. (2017). *Transcript: President Trump's speech to Congress*. available at: <<https://www.vox.com/a/trump-speech-transcript-joint-session-of-congress-annotated>.>
- Waltz, K. (1979). *Theory of International Politics*. Long Grove: Waveland Press.
- Zannella, A. (2020). "An Analysis of Burden Sharing in NATO and the Problem of Free Riding". *Political Analysis*. 21(Article 5). available at: <<https://scholarship.shu.edu/pa/vol21/iss1/5>.>

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در چارچوب نظام پولی بین‌المللی

علی امیدی*

سحر پیران‌خو** فریبرز ارغوانی پیرسلامی***

چکیده

تداوم یا زوال دلار آمریکا به مثابه یک پول بین‌المللی فراگیر، یکی از مهم‌ترین مباحث حوزه اقتصاد سیاسی بین‌المللی از آغاز سده بیست و یکم بوده است. درحالی‌که برخی با اشاره به تداوم ایفای نقش مسلط آمریکا در معادلات سیاسی و اقتصادی جهان، از تداوم هژمونی دلار سخن به میان می‌آورند، برخی دیگر با پرشمردن نشانه‌های ضعف اقتصادی و بدیل‌های بین‌المللی، از کاهش سلطه این پول بین‌المللی صحبت می‌کنند. انجام پژوهش حاضر با دو هدف همراستا صورت گرفته است: نخست، شناخت محورهای مؤثر در تداوم یا زوال هژمونی دلار در سده بیست و یکم با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و استفاده از داده‌ها و آمارهای موجود و دوم، بررسی سناریوهای منتج از این مؤلفه‌ها و ارزیابی آن‌ها با اتکا به روش سناریونویسی. این مقاله با طرح این پرسش که هژمونی دلار در جایگاه پول بین‌المللی با چه روندی در حوزه تداوم یا زوال در سده بیست و یکم مواجه است، بر این ادعاست که با وجود محورهای مختلف مؤثر در تداوم یا زوال هژمونی دلار آمریکا و قدرت بالای مؤلفه‌های تداوم، به نظر می‌رسد عملکرد قدرتمند و تداوم سلطه دلار در جایگاه پول بین‌المللی شدیداً مرتبط با تداوم نظام بین‌المللی موجود و تضمین ثبات آن توسط آمریکا خواهد بود. یافته‌های این پژوهش در چارچوب نظریه ثبات هژمونیک نشان می‌دهند که براساس پیش‌برنامه سوم بسته به تمایل، اراده و تولید کالاهای عمومی از جانب آمریکا در کوتاه و میان‌مدت، هژمونی دلار با فرازوفرودهایی تداوم خواهد داشت؛ اما در بلندمدت امکان شکل‌گیری نظام پولی متکثر چند ارزی و تبدیل دلار به ارزی در میان سایر ارزها وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: دلار آمریکا، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، هژمون، ثبات هژمونیک، برتن وودز.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
(نویسنده مسئول) aliomidi@ase.ui.ac.ir

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

*** استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۴۰۰، دوره چهارم، شماره اول، ۸۵-۱۱۹.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۳

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان.



مقدمه

یکی از ویژگی‌های مهم اقتصاد جهانی پس از جنگ جهانی دوم، نقش بین‌المللی دلار بوده است. دلار در جایگاه پرطرفدارترین ذخیره ارزی جهان، بیشترین میزان مبادلات جهان را به خود اختصاص داده است. امروزه تقریباً دوسوم ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی جهان و حدود دوسوم تجارت بین‌المللی با دلار انجام می‌شود (IMF, 2020). نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، با اتکا به دلار، فعالیت‌های خود را به پیش می‌برند و کشورها در امور مالی و پولی خود همچون بازپرداخت وام‌ها، فعالیت‌های تجاری بین‌المللی و ذخیره ارزهای خود در بانک‌های مرکزی، به دلار متکی هستند.

نقش بین‌المللی دلار در نقش ذخیره ارزی و نیز ارز مورد استفاده در مبادلات، به تثبیت جایگاه جهانی آمریکا در عرصه اقتصادی و سیاسی کمک کرده است. متغیرهایی همچون استحکام و برتری اقتصادی، توان بالای سیاسی و نظامی، نظام حقوقی باثبات و مورد اعتماد باعث شده با وجود پایین بودن نسبی میزان بهره دلار، گرایش به آن در سطح جهانی گسترده باشد؛ بنابراین، آمریکا ضمن داشتن این ویژگی‌ها و ظرفیت‌های بازاری بی‌نظیر، به کانون بزرگ جذب کالا و خدمات و سرمایه‌های کشورهای دیگر تبدیل شده است. با این حال، با وجود ظهور آمریکا در مقام رهبر رژیم پولی جهانی که با تأسیس سیستم «برتن وودز» بعد از جنگ جهانی دوم محقق شد و با وجود اینکه دلار همچنان اهمیت دارد، به دلیل افول عمومی اقتصاد آمریکا، به نظر می‌رسد این کشور با مشکلاتی در تداوم این موقعیت مواجه است.

در حال حاضر آمریکا بزرگ‌ترین بدهکار در سطح جهان است (Gourinchas, 2019: 11). همچنین محوریّت و هژمونی دلار با وجود امتیازاتی که برای آمریکا داشته، باعث کسری موازنه تجاری آن شده است که در جای خود می‌تواند بر ادامه سلطه طلبی آمریکا تأثیرگذار باشد. با کاهش نسبی هژمونی اقتصادی آمریکا، برخی کشورها سعی در یافتن جایگزینی منطقه‌ای برای دلار هستند. از جمله کشورهای اتحادیه اروپا تلاش دارند تا ارزهای خود را با یورو جایگزین کنند. همچنین تشکیل بلوک‌های ارزی منطقه‌ای احتمالی در آینده (آسیا و قاره

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امید و همکاران) ۸۷

آمریکا) دور از انتظار نیست. مجموع این تحولات واکاوی موقعیت دلار در هزاره جدید را به موضوعی مهم تبدیل کرده است.

پیشینه پژوهش

در ارتباط با موضوع پژوهش، می‌توان به برخی از منابع موجود در این زمینه اشاره کرد: قنبرلو (۱۳۸۹) در کتابی پیرامون مداخله‌گرایی آمریکا معتقد است که بخشی از برنامه سلطه‌جویی آمریکا به تثبیت موقعیت هژمونیک آن در عرصه مالی بین‌المللی معطوف است. احیاء مرجعیت دلار و جایگاه محوری آمریکا در جذب و توزیع جریان‌های مالی بین‌المللی باعث شده است تا این کشور نقش مهمی در جهان بازی کند و از قبل چنین جایگاهی به اعمال مؤثرتر سیاست توسعه اقتصاد آزاد در عرصه جهانی بپردازد.

سیف (۱۳۸۹) نیز در مقاله‌ای عنوان می‌کند که عملکرد اقتصادی دوران اخیر آمریکا نقاط ضعفی دارد که نتیجه آن تضعیف دلار در آینده خواهد بود. هرچند آمریکا از فرصت‌های مهمی مثل برتری قدرت نظامی، مرکزیت تجاری و موقعیت برتری دلار در ذخایر بین‌المللی برخوردار است؛ اما با تهدیدهایی چون وجود رقبای آسیایی و اروپایی و خطر سقوط ارزش دلار و برتری آن و از دست دادن مرکزیت اقتصاد جهانی روبه‌روست.

گورینکاس (۲۰۱۹) نیز در پژوهشی پیرامون نقش دلار آمریکا (USD) در نظام‌های تجاری، پولی و مالی جهانی معتقد است که این ارز در حال حاضر در یک موقعیت برتری و هژمونی به سر می‌برد و این در شرایطی رخ داد که به شکل متناقضی با پایان نظام برتن وودز، تصور غالب بر کاهش نقش این ارز در معاملات بین‌المللی بود.

آریو نابرنکستا (۲۰۱۸) در قالب مقاله‌ای حول تداوم دلار در نظام پولی بین‌المللی معتقد است که بزرگ‌ترین خطر فراروی تداوم این برتری، تکامل درون‌زاد است.

معمای «تریفین»^۱ و تمایل به چندقطبی بودن در نظام اقتصادی جهانی، چالش‌های جدی این حوزه است.

مارتینز (۲۰۱۷) در مقاله‌ای حول انتقاد از تسلط دلار در نظام پولی بین‌المللی بر این نظر است که تداوم ذخایر جهانی بر مبنای دلار آمریکا و طلا، حتی بعد از بحران نظام برتن وودز، عوامل تداوم قدرت دلار بودند. وی با اشاره به نقش حق برداشت ویژه (Special Drawing Right (SDR)). به عنوان جایگزین احتمالی دلار آمریکا بعد از نظام برتن وودز، معتقد است که خاستگاه‌های حق برداشت ویژه، در نتایج انحصاری مذاکرات مالی و فنی نبوده، بلکه نتیجه واگرایی منافع سیاسی بیشتر در مقابل ایالات متحده و تسلط دلار بوده است.

با در نظر گرفتن پژوهش‌هایی که در حوزه وضعیت و نقش دلار صورت گرفته، نوآوری مقاله حاضر از دو جهت است: نخست این که در میان آثار پژوهشی و علمی به زبان فارسی، مسئله تداوم یا زوال دلار چندان محل بحث جدی نبوده و در همین آثار محدود نیز بیشتر بر نقش آن در قدرت آمریکا تأکید شده است. دوم اینکه، در سایر آثار نیز به صورت پراکنده به مؤلفه‌های مؤثر بر تداوم آن اشاره شده و کارکردهای خود دلار در نظام پولی را در مرکز توجه قرار نداده یا کمتر به آن پرداخته‌اند. این مقاله با طرح این پرسش که هژمونی دلار در جایگاه پول بین‌المللی با چه روندی در حوزه تداوم یا زوال در سده بیست و یکم مواجه است بر این ادعاست که با وجود محورهای مختلف مؤثر در تداوم یا زوال برتری و هژمونی دلار آمریکا و قدرت بالای مؤلفه‌های تداوم به نظر می‌رسد عملکرد قدرتمند و تداوم هژمونی دلار شدیداً با تداوم نظام بین‌المللی موجود و تضمین ثبات آن توسط آمریکا مرتبط خواهد بود.

^۱ مسئله تریفین به این موضوع اشاره داشت که در نتیجه توزیع دلارهای آمریکا در جهان از طریق برنامه مارشال و هزینه‌های دفاعی و کسری بودجه ناشی از جنگ ویتنام و اعزام نیروها به اروپا در دهه ۷۰-۱۹۶۰ و همچنین خرید کالاهای خارجی توسط آمریکایی‌ها، موازنه بین طلا- دلار رو به زوال خواهد گذاشت؛ اتفاقی که در نهایت روی داد و سرانجام دلارهایی که در خارج از آمریکا بودند، از طلای موجود در آمریکا فزونی گرفت و واشنگتن دیگر قادر به انجام تعهد خود نبود (ابرین و ویلیامز، ۱۳۹۵: ۳۱۸).

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۸۹

در همین راستا و با هدف بررسی و ارزیابی فرضیه، در بخش نخست نظریه ثبات هژمونیک مبنای تحلیل قرار گرفته تا با اشاره به پیوند مهم میان قدرت و توانایی رهبری در کنار تولید کالاهای عمومی توسط امریکا در بررسی برنامه‌ها و سناریوها این شاخص‌ها مورد ارزیابی قرار گیرد. در بخش دوم مقاله ضمن اشاره به تبارشناسی نظام پولی بین‌المللی، تلاش می‌شود تا عوامل مؤثر بر تداوم و زوال دلار در نظام پولی و مالی توصیف و تحلیل شود و در نهایت در قسمت نتیجه‌گیری و بررسی سناریوها، به بهره‌گیری از داده‌های قسمت‌های پیشین سناریوهای مرتبط با ارزیابی جایگاه دلار در نظام پولی بین‌المللی مطرح و مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت.

چارچوب نظری

ساختار نظام اقتصاد سیاسی بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم تا به امروز به‌شدت متأثر از نقش و قدرت ایالات متحده امریکا بوده است. این نقش صرفاً انجام کنش به‌عنوان یک کنشگر عادی نبوده، بلکه ایالات متحده ضامن عملکرد مؤثر و تداوم آن نیز بوده است. تمامی ساختارهای چهارگانه اصلی (امنیت، تولید، منابع مالی و دانش) و فرعی (حمل و نقل، تجارت، رفاه و انرژی) قدرت که استرنج از آن‌ها به‌عنوان عناصر نظم اقتصاد بین‌المللی معاصر نام می‌برد (May, 2008: 178-187; Cohen, 2016: 116-119). شکل‌گیری و تداوم خود را مدیون حمایت‌های اقتصادی و سیاسی واشنگتن هستند؛ البته این به‌معنای هزینه از جانب امریکا و استفاده از سوی دیگران نیست، بلکه قالب‌ها و عناصر این نظم نیز به‌گونه‌ای بعد از برتن وودز جهت یافته‌اند که بیشترین بهره آن نیز نصیب این کشور شده است.

تحت تأثیر این قدرت ساختاری ایالات متحده و منافع ناشی از آن برای نظم بین‌المللی معاصر، نویسندگانی ازجمله چارلز کیندلبرگر (Charles Kindleberger) و سپس رابرت گیلپین با نظری کردن مفهوم «ثبات هژمونیک» معتقدند که وجود یک قدرت برتر برای اداره امور جهانی ازجمله اقتصاد امری ضروری است. از دید آن‌ها شکل‌گیری و تداوم اقتصاد جهانی مرهون اقتصادهای ملی بزرگی است که توانسته‌اند در مقاطع مختلف سلطه یافته و با شکل دادن به

یک نظم سیاسی، ضامن بقا و تداوم نظام اقتصادی بین‌المللی باشند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۵). داشتن تمایل، توانایی رهبری و اتخاذ سیاست‌هایی که برای سایر کنشگران سودمند باشد، مهم‌ترین شروطی است که ثبات مبتنی بر قدرت سلطه و برتری (هژمون) را تضمین می‌کند (کوهن، ۱۳۹۷: ۱۳۶).

تمایل به سلطه‌جویی برای ایفای این نقش به منافع ناشی از ثبات برای خود سلطه‌جو، توانایی رهبری به منابع قدرت و اتخاذ سیاست‌های سودمند برای همگان به موضوع کالای عمومی مرتبط می‌شود. نقش‌هایی که بریتانیا در قرن نوزدهم و ایالات متحده آمریکا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم در نظام اقتصاد جهانی ایفا کردند در همین راستا درخور تفسیر و بررسی است.

با در نظر داشتن ساختار پولی و مالی به‌عنوان یکی از محورهای اصلی نظم اقتصاد جهانی که تضمین‌کننده پیشروی و موفقیت سایر ساختارها از جمله تجارت و انرژی است، ایالات متحده آمریکا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم با علم به اینکه بی‌ثباتی پولی و نبود ارزش‌های جهان‌روا بعد از اخلال در نقش لیره استرلینگ در قرن نوزدهم، یکی از منابع اصلی آشوب در سیاست جهان بوده، سامان‌بخشی این حوزه را به یکی از محورهای برنامه‌های مهم ملل متحد و کنفرانس‌های دهه ۱۹۴۰ تبدیل کرد. نتیجه آن تبدیل شدن دلار آمریکا با پشتوانه طلا به‌عنوان پول بین‌المللی بود.

صرف‌نظر از فراز و فرودهای ناشی از بی‌ثباتی‌های سیاسی از دهه ۱۹۷۰ که به شناور شدن نرخ‌های ارز در مبادلات بین‌المللی منجر شد، تحت تأثیر منابع قدرت و تمایل ایالات متحده و همچنین سودمندی استفاده از دلار در جایگاه ارز رایج برای سایر کشورها (به دلیل دسترسی ساده و فراوان و عملکرد دلار به‌مثابه محور ذخیره ارزش) این ارز بین‌المللی توانسته تا به امروز بخش عمده‌ای از ثبات موجود در نظام پولی بین‌المللی و در ادامه نظام اقتصاد جهانی را تضمین کرده و تداوم بخشد؛ بنابراین با اتکا به این رویکرد می‌توان گفت:

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۹۱

الف) اگرچه دلار یک واحد پولی در نظام پولی بین‌المللی معاصر است؛ اما به دلیل نقش تسهیل‌گر پول در مبادلات بین‌المللی، این ارز همچنان محور و بنیانی مهم در کارکرد مؤثر نظام اقتصاد جهانی است.

ب) تداوم برتری دلار بخشی از سلطه‌جویی ایالات متحده در دوران بعد از جنگ جهانی دوم بوده و از این جهت ادامه این روند، ارتباط زیادی با برتری‌جویی و هژمونی آمریکا و تضمین نظم بین‌المللی موجود توسط این کشور دارد.

ج) تمایل ایالات متحده برای رهبری و سودمندی دلار در نقش یک کالای عمومی ایجادشده توسط آمریکا، دو مؤلفه عمیقاً مهمی هستند که در شرایط شکل‌گیری عوامل متعدد در برابر برتری و هژمونی دلار می‌تواند همچنان ضامن حضور این ارز بین‌المللی باشد.

هژمونی دلار؛ از تأسیس تا تداوم

از زمان پایان جنگ جهانی دوم، دلار آمریکا در جایگاه محور اصلی سنجه و رژیم پولی بین‌المللی، اولین ارز جهانی بوده و امروز ارز برتر است. درک صحیح نقش جهانی دلار مستلزم ارزیابی توان پولی و نفوذ ارز ایالات متحده در طول تاریخ است (Norrlöf, 2014: 1042).

به طور کلی می‌توان چهار نوع رژیم پولی پی‌درپی را در قالب روابط پولی بین‌الملل تفکیک کرد:

الف) رژیم استاندارد طلای کلاسیک: این رژیم نخستین سنجه بین‌المللی پول بود که از دهه ۱۸۷۰ تا جنگ جهانی اول و با رهبری بریتانیا در جریان بود.

ب) رژیم استاندارد مبادله طلا: این تحول دومین رژیم پولی بود در طول جنگ جهانی اول جریان داشت که ترکیبی از طلا و پوند بود.

ج) رژیم برتن وودز: به طور مشخص پس از جنگ جهانی دوم و با هدایت آمریکا، سنجه استاندارد «طلا - دلار» شکل گرفت که تا اوایل دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت. پس از اضمحلال رژیم

برتن وودز تا به حال نیز نوعی سنجۀ ارزی شناور کنترل‌شده جریان داشته که تا به امروز همچنان برتری دلار بر آن تسلط دارد (قنبرلو، ۱۳۸۹: ۱۸۳-۴؛ کوهن، ۱۳۹۷: ۲۵۱).

کنفرانس برتن وودز در توسعه برتری‌جویی آمریکا تعیین‌کننده بود و درحقیقت برتری دلارهای آمریکا و نظام مالی آمریکا را تقویت کرد (Costigan & Cottle, 2018: 159). در آن زمان مرکز ثقل سنجۀ برتن وودز که دلار آمریکا بود، با نرخ ۳۵ دلار به ازای هر اونس طلا تثبیت شد. علت این انتخاب آن بود که نشان داده شود که دلار خود هم‌ارز و به خوبی طلاست. ایالات متحده نیز قبول کرد که دلار بانک‌های مرکزی کشورهای دیگر را با طلا مبادله کند؛ بنابراین ایالات متحده در راستای نقش برتری‌جویی خود، دلار را به‌مثابه یک کالای عمومی^۱ و برای تأمین نیازهای نقدینگی بین‌المللی عرضه کرد و در عوض از سود و حق امتیاز «حق‌الضرب» (seign orag) بهره‌مند شد.

به دلیل کمیاب بودن معادن طلا، دلار آمریکا تنها ارزی بود که می‌توانست نیاز مردم به افزایش پول و نقدینگی را برآورده کند (کوهن، ۱۳۹۷: ۲۵۹). موقعیت برجسته دلار ناشی از آن است که بسیاری از کشورها برای صادرات خود به بازار ایالات متحده وابسته هستند و دلار آمریکا را بر ارزش‌های خود ترجیح می‌دهند (Shankar, 2008: 7-8).

با وجود آنکه روند نیل ایالات متحده به برتری مالی بسیار سریع بود؛ اما مجموعه تغییرات اواخر دهه ۱۹۵۰ باعث گمانه‌زنی‌هایی درباره ادامه رهبری مالی آن شد. ایالات متحده که بعد از جنگ، مازاد تراز تجاری چشمگیری داشت، به دلیل کمک‌های اقتصادی و نظامی که در طی برنامه «مارشال» و دیگر برنامه‌ها انجام داده بود، با بدهی‌های زیاد و همچنین کسری تراز پرداخت‌ها مواجه شد (کوهن، ۱۳۹۷: ۲۵۹-۲۶۱). این شرایط، ایالات متحده را به بازنگری در میزان برابری طلا- دلار ملزم کرد. البته پیش‌تر اقتصاددانی به نام رابرت تریفین (Robert Triffin) اعلام کرده بود که ایالات متحده در نهایت قادر نخواهد بود تا همزمان به تأمین تقاضای رو به رشد دلار در اقتصاد جهانی و نیز حفظ ارزش طلا- دلار (معمای تریفین) بپردازد (Gourinchas, 2019: 8).

^۱ کالایی که سود آن شامل همه می‌شود.

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۹۳

با کاهش ذخایر طلای آمریکا، طرف‌های خارجی برای حفظ ارزش دارایی‌هایشان شروع به نقد کردن دلارهای خود کردند و برای اولین بار در دهه ۱۹۶۰ بدهی‌های آمریکا از میزان ذخایر طلای آن بیشتر شد؛ بنابراین دولت نیکسون در سال ۱۹۷۱ با کاهش ارزش دلار و لغو توان تبدیل نرخ رسمی دلار به طلا، از قانون برتن وودز خارج شد. پس از آن در سال ۱۹۷۳ نوعی سنجه نرخ ارز شناور کنترل‌شده به وجود آمد که براساس آن کشورها می‌توانستند سنجه ارزی خود را آزادانه انتخاب کنند. در این رژیم جدید نیز کشورها همچنان برای ایفای نقش در بازار ارز و مقابله با نوسانات کوتاه‌مدت نرخ‌های ارز، به ذخایر بین‌المللی نیاز دارند که بیشتر با دلار انجام می‌شود (قنبرلو، ۱۳۸۹: ۱۸۵).

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، ایالات متحده تنها ارائه‌دهنده دارایی‌های ایمن جهان شناخته شد و تقاضا برای دلار روزبه‌روز بیشتر شد. شگفت‌آور اینکه، با پایان دوران رژیم برتن وودز که با افزایش نرخ دلار همراه بود، برتری و هژمونی دلار در دوره استاندارد جهانی دلار به وجود آمده و تمرکز و تسلط دلار در همه ابعاد افزایش یافته است؛ اما با وجود این، امروزه رژیم بین‌المللی پول به دلیل برخی تحرکات حوزه‌های منطقه‌ای پول و قدرت‌گیری کنشگران نوظهور و همچنین افول نسبی اقتصاد آمریکا، با پرسش‌هایی در مورد تداوم یا زوال هژمونی دلار روبه‌رو شده است. اینکه آیا هژمونی دلار همچنان تداوم خواهد داشت یا خیر، پرسشی است که نگرانی‌هایی درباره آینده دلار به وجود آورده است.

هژمونی دلار؛ کشاکش ظرفیت‌ها و موانع تداوم

در هزاره جدید، نقش دلار آمریکا همچنان برای رژیم مالی جهانی بسیار اساسی است. نخستین بار هنری لیو (Henry Liu) اصطلاح سلطه یا هژمونی دلار را برای توصیف دلار آمریکا در جایگاه ارز ذخیره جهانی در چارچوب رژیم ارزی شناور مورد استفاده قرار داد (Costigan & et al, 2017: 105; İŞERİ, 2009: 136).

مرکزیت دلار در قاعده بین‌المللی پول، ستون اصلی قدرت جهانی ایالات متحده است. این موقعیت ویژه دلار با سایر جنبه‌های قدرت ایالات متحده در تولید، دانش و حوزه‌های

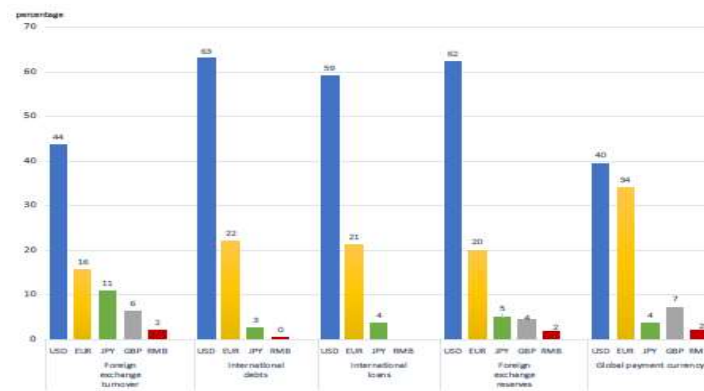
نظامی پیوند خورده و باعث شده است تا با وجود کسری تجاری فزاینده و بدهی رو به رشد ایالات متحده، دلار همچنان در سده جدید، برتری خود را حفظ کند (Schwartz, 2019: 490-5). از زمان جنگ جهانی دوم که دلار آمریکا تبدیل به ارز ذخیره جهانی شد، این وضعیت در تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی به ایالات متحده این امکان را داد تا قدرت برتری و هژمونی خود را در سرتاسر جهان اعمال کند (Costigan & Cottle, 2018: 159). برخی معتقدند که حفظ نقش دلار آمریکا، مهم‌ترین هدف ایالات متحده از سال ۱۹۴۵ به بعد بوده و اهمیت راهبردی آن برای آمریکا حتی بیشتر از برتری نظامی است.

پس از جنگ جهانی دوم، تغییری اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده به وجود آمد. مفهوم «سیاست منطقه بزرگ» (Grand area policy) توسط بانک مرکزی آمریکا (CFR, Central Federal Reserve) با همراهی برنامه‌ریزان وزارت امور خارجه و برای دفاع از منافع ملی ایالات متحده در دستورکار قرار گرفت. این برنامه سیاسی با ماهیت اقتصادی به دنبال پیاده‌سازی یک برنامه برتری‌جویانه جهانی بود؛ به این صورت که مناطق متفرق جهان به یک رژیم پولی-مالی بین‌المللی که متمرکز بر اقتصاد ایالات متحده و در خدمت منافع آن بود، متصل شوند (Costigan & et al, 2017: 104-6). در این چارچوب، دلار آمریکا از شرایط ویژه‌ای برخوردار شد که همین امر باعث تداوم و حضور برتر آن در اقتصاد جهانی شد. نظام مبادله ثابت، جایگاه دلار در تجارت بین‌الملل و بازارهای مالی، اهمیت در بازار ارز، میزان ذخایر موجود در صندوق بانک‌های مرکزی و نقش دلار به مثابه یک دارایی استاندارد، به جذابیت دلار آمریکا فزونی بخشیده است.

با توجه به داده‌ها، تا سال ۲۰۱۹ (نمودار ۱) ۴۴ درصد از گردش ارزهای خارجی، ۶۳ درصد از بدهی‌های خارجی، ۵۹ درصد از پرداخت و ام‌های بین‌المللی، ۶۲ درصد از ذخایر ارزی جهان و ۴۰ درصد از پرداخت‌های بین‌المللی با محوریت دلار به انجام رسیده و تقریباً در تمامی این شاخص‌ها (به جز شاخص آخر) فاصله زیاد دلار با سایر ارزها مشاهده می‌شود.

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۹۵

نمودار ۱: تسلط دلار در عرصه‌های مالی و پولی بین‌المللی

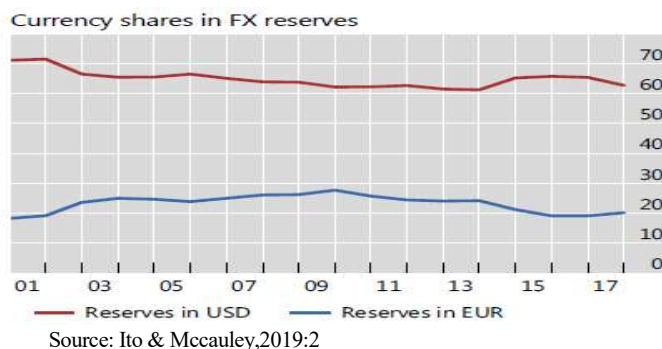


Eichengreen and Xia: 2019:31; Source: Gourinchas, 2019:11

همچنین در بازار ارزهای خارجی (فارکس، FOREX)، دلار آمریکا ۴۴ درصد از معاملات را به خود اختصاص داده است؛ برای مثال، در سال ۲۰۱۷ (نمودار ۲) سهم دلار آمریکا از ذخایر فارکس بیش از ۶۰ درصد بوده است، درحالی‌که یورو با فاصله زیاد، ۲۰ درصد این ذخایر را به خود اختصاص داده است (Urionabarrenetxea, 2018: 168-170).

با این حال، ایالات متحده بزرگ‌ترین بدهکار در سطح جهان به شمار می‌رود و کسری تجاری آن رو به افزایش است (بدهی بین‌المللی ایالات متحده بالغ بر ۲۶ تریلیون دلار است و بیش از ۸۳۲ میلیارد دلار کسری تجاری دارد که از این میزان حدود ۶۱۸ میلیارد دلار آن تنها در برابر چین است) (US Debt clock: 2020) که همین امر باعث شده شک و شبهه‌هایی از پایان دوران برتری دلار شکل بگیرد.

نمودار ۲: سهم دلار و یورو در ذخایر بازار فارکس



با وجود این مباحث، به نظر می‌رسد که واکاوی مؤلفه‌های مؤثر بر تداوم یا زوال برتری دلار در چارچوب رژیم پولی بین‌المللی می‌تواند تداوم یا فرسایش کارآمدی و نهادینگی این ارز بین‌المللی را بهتر بنمایاند.

مؤلفه‌های تثبیت و تداوم برتری دلار

دلار آمریکا که از زمان جنگ جهانی اول شروع به خودنمایی کرد، همواره با چالش‌هایی مواجه بوده که با وجود تورم دهه ۱۹۷۰ و بی‌ثباتی ارزش در دهه ۹۰-۱۹۸۰ همچنان به راه خود ادامه داده و توانسته با موفقیت، چالش‌ها را پشت سر بگذارد (Shankar, 2008: 7). هرچند گمانه‌زنی‌هایی درباره ادامه تسلط دلار بر نظام مالی بین‌المللی و تجارت جهانی وجود دارد؛ اما برخورداری از شرایط ویژه و نقاط قوت اساسی، صحبت از افول آن را پرابهام می‌کند.

نخستین نقطه قوت دلار، وضعیت «پناهگاه امن» (Safe Haven) است که ایالات متحده برای سرمایه‌گذاران بین‌المللی فراهم کرده است. ایالات متحده از ویژگی‌های برخوردار است که در حال حاضر مثلاً چین از آن برخوردار نیست. نمونه آن را می‌توان در حل بحران مالی سال ۲۰۰۸ مشاهده کرد. هرچند این بحران انتقادهایی را متوجه آمریکا کرد؛ اما نظام مالی آمریکا نشان داد که در مواقع بحران، ظرفیت آن را دارد تا مقدار زیادی سرمایه را انتقال دهد.

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۹۷

همین‌طور برنامه تسهیل مالی فدرال رزرو در سال ۲۰۰۸ قدرت حیات دیگری از دلار آمریکا را آشکار کرد و توانایی این کشور را در صدور سرمایه برای نجات نه‌تنها مؤسسات مالی خود، بلکه بانک‌های اروپایی و آسیایی را نشان داد (Costigan & Cottle, 2018: 167).

در تبیین تداوم و استمرار برتری و هژمونی دلار دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی به بزرگی و غنای تاریخی اقتصاد آمریکا اشاره می‌کنند و برخی دیگر معتقدند که هنوز جایگزین مطمئنی برای دلار وجود ندارد. گروهی نیز توان نظامی و امنیتی آمریکا را برجسته می‌کنند و معتقدند که ابرقدرت بودن آمریکا محکم‌ترین ضامن امنیت نظام مالی جهانی است. در این میان برخی هم توان بازاری آمریکا را در تداوم برتری دلار مهم می‌دانند و می‌گویند که کشورهایی که دارای مازاد تجاری و مازاد حساب‌جاری هستند، ناچارند برای حفظ اقتصاد خود و جلوگیری از بحران مالی، آمریکا را پرنفوذترین طرف تجاری و دلار را مطلوب‌ترین واحد ارزی برگزینند. در کنار این عوامل می‌توان به نظام حقوقی اعتمادپذیر آمریکا نیز اشاره کرد که در این برتری و سلطه نقش داشته است (قنبرلو، ۱۳۸۹: ۸-۱۸۷). با وجود این نظرات، مهم‌ترین نشانه‌های تداوم هژمونی دلار را می‌توان در قالب محورهای زیر مورد واکاوی قرار داد:

الف) تداوم قدرت اقتصادی آمریکا: برتن وودز، قدرت اقتصادی ایالات متحده را در سطح جهانی تثبیت کرد و پس از آن آمریکا صادرات دلار از طریق وام و کمک‌های خارجی و نیز بازپس‌گیری دلار از طریق مازاد تجاری کشورهای دیگر را آغاز کرد. پس از فروپاشی برتن وودز، اقتصاد ایالات متحده با رکود نسبی مواجه شد؛ اما خیلی زود توانست با کمک دلار، شرایط خود را بهبود ببخشد. کشورهای درحال‌توسعه بازارهای مالی خود را به روی دلار باز کردند و آمریکا توانست با توجه به شیوه‌ای که برای سرمایه‌های خود جذاب‌تر است، میزان بهره و نرخ ارز را تنظیم کند. همچنین با پذیرش استاندارد ارز شناور، آمریکا قدرت تعیین شرایط اقتصادی در جهان را عمدتاً از طریق تغییر در جریان سرمایه به دست آورد (Milan, 2012: 125).

در بازار مالی جهانی، جریان آزاد دلار به ابزاری برای توزیع مجدد ثروت تبدیل شده است. آمریکا از ابزارهای متفاوتی برای ترویج گشایش بازارهای مالی در کشورهای در حال توسعه و سایر کشورها با محوریت دلار استفاده می‌کند و به تقویت نظام مالی بین‌المللی می‌پردازد. آمریکا در جایگاه بزرگ‌ترین سرمایه‌دار و سرمایه‌گذار در جهان، در بازار مالی جهانی می‌تواند از طریق تنظیم میزان بهره و نرخ ارز بر گردش سرمایه و توزیع مجدد ثروت تأثیر بگذارد. با توجه به اینکه آمریکا هم بدهکار است و هم طلبکار، هم یک مقصد صادرکننده است و هم یک مقصد بازپرداخت سرمایه، می‌تواند سیاست‌های پولی خود را متناسب با نیازهای توسعه اقتصادی خویش تنظیم و با انتقال ثروت سایر کشورها، اهداف سیاست پولی خود را محقق کند (Qiu & Zhao, 2019: 102-3). هرچند با فروپاشی برتن وودز، توانایی آمریکا در ایجاد ثبات مالی - پولی در عرصه بین‌الملل خدشه‌دار شد؛ اما توانست به تدریج موقعیت برتری طلبانه خود را بازسازی کند. احیاء مرجعیت دلار و جایگاه محوری آمریکا در جذب و توزیع سرمایه‌های مالی بین‌المللی، به جبران کسری‌های عظیم حساب جاری و بودجه‌های آمریکا کمک کرده است. همچنین جایگاهی که آمریکا در نهادهای مالی بین‌المللی (به ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) دارد، قدرت آن را در توزیع جریان‌های مالی - به ویژه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته - و نیز اعمال مؤثرتر سیاست توسعه اقتصاد آزاد در جهان افزایش داده است. با این حال باید گفت با وجودی که سلطه‌جویی آمریکا به مهار کامل بحران‌های مالی نینجامیده است؛ اما در کنترل آن‌ها تا حد زیادی مؤثر بوده است (قنبرلو، ۱۳۸۹: ۲۰۷).

در جهان امروز، مزیت‌هایی همچون بزرگی، باز بودن اقتصاد، ثبات و شفافیت بازارهای سرمایه، روابط اعتباری متمرکز و عمق و نقدینگی بازارهای مالی و نیز نقش ویژه دلار در سرمایه‌گذاری‌ها، معاملات و ذخایر ارزی جهان باعث جذابیت آمریکا برای سرمایه‌گذاری می‌شود و این امر فرصت‌ها و نوآوری‌های مالی بسیاری برای کاهش بدهی آمریکا فراهم می‌آورد. کشورهای جهان نیز تمایل دارند تا دلار آمریکا را به عنوان ذخیره اصلی خود جمع‌آوری کنند تا در برابر بحران‌های پولی، بتوانند از دارایی خود محافظت کنند. این امر قدرت برتری

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۹۹

و تسلط گسترده در اقتصاد را به آمریکا می‌دهد و به آن کمک می‌کند تا تورم خود را پایین نگه دارد و نیز از تورم مبتنی بر استهلاک نرخ ارز هم دور بماند. بدون شک آمریکا نمی‌خواهد جایگاه برتر خود در اقتصاد جهان را از دست بدهد؛ بنابراین باید جایگاه نخست خود در زمینه نوآوری فنی و مالی و نیز شرایطی که منجر به هژمونی دلار شده را حفظ کند.

ب) ایفای سه نقش اساسی دلار در اقتصاد جهانی: نقش بین‌المللی دلار در جایگاه ارز ذخیره و ارز مورد استفاده در مبادلات، به سنگ بنای برتری آمریکا در عرصه سیاسی و اقتصادی تبدیل شده است. پس از جنگ جهانی دوم تا به حال، دلار آمریکا سه نقش اساسی در اقتصاد جهانی ایفا کرده است:

نخست اینکه دلار به‌مثابه یک واحد محاسباتی تلقی شده است. با توجه به نقش گسترده دلار در مبادلات جهانی، این ارز بین‌المللی به‌مثابه مهم‌ترین ارزی است که از آن برای قیمت‌گذاری کالاها و خدمات استفاده می‌شود. براساس یافته‌های گوپیناس، تقریباً بیش از نیمی از مجموع واردات و صادرات کشورها با دلار محاسبه و ارزش‌گذاری می‌شود (۴/۷ برابر سهم آمریکا در واردات و ۳/۱ برابر سهم آمریکا در صادرات) (Gourinchas, 2019: 11). همچنین در بسیاری از کشورهای درحال توسعه، دلار آمریکا مبنای اصلی قیمت‌گذاری محسوب می‌شود؛ چنانکه بیش از ۸۰ درصد واردات و صادرات کشورهای درحال توسعه (هند، کره جنوبی، پاکستان و اندونزی) با دلار قیمت‌گذاری می‌شود (Gourinchas, 2019: 13). اهمیت ارزش‌گذاری تجارت بین‌الملل براساس دلار تا آنجاست که تغییر در سیاست‌گذاری‌های پولی در آمریکا توسط فدرال رزرو، تأثیری اساسی در روند تجارت جهانی برجای می‌گذارد.

دوم آنکه به دلار به‌مثابه ابزار پرداخت نگریسته می‌شود. به دلیل اهمیت دلار در تجارت و مبادلات مالی بین‌المللی، دلار ارز اصلی در اختیار بانک‌های مرکزی است و سهم عمده‌ای از ذخایر رسمی بانک‌های مرکزی را به خود اختصاص داده است. از آنجا که مبادلات بین‌المللی نیاز به ارزیابی دارد که مورد قبول همگان باشد، دلار با داشتن این مزیت و همچنین ویژگی ثبات نرخ ارز و برخورداری از پشتوانه نظام پرداختی قوی، به مهم‌ترین ابزار در پرداخت‌های

بین‌المللی تبدیل شده است؛ برای مثال براساس داده‌ها (ن.ک. نمودار شماره ۱؛ شاخص پنجم) تا سال ۲۰۱۹، دلار حدود ۳۹/۶۹ درصد از پرداخت‌های بین‌المللی را - که بیشترین مقدار است و بعد از آن یورو با سهم ۳۴/۱۳ درصدی قرار دارد - به خود اختصاص داده است (Gourinchas, 2019: 15; Eichengreen and Xia: 2019: 31).

سوم آنکه دلار ابزار ذخیره ارزش به‌شمار می‌آید. مزیت‌هایی که گفته شد و هم‌چنین بخش عمده‌ای از ذخایر ارزهای خارجی بانک‌های مرکزی کشورهای مختلف که به دلار است، باعث شده تا دلار نقش ابزار ذخیره ارزش را در اقتصاد جهانی داشته باشد. براساس داده‌ها (ن.ک. نمودار شماره ۱؛ شاخص چهارم) تا سال ۲۰۱۹ حدود ۶۲/۲۵ درصد از ذخایر ارزهای خارجی متعلق به دلار است (Eichengreen and Xia: 2019: 31) و در نتیجه بیشتر سرمایه‌گذاران خارجی ترجیح می‌دهند از دلار برای قرض دادن به کشورهای دیگر استفاده کنند (Gourinchas, 2019: 16).

ج) نبود یک ارز قدرتمند و اتکاپذیر بدیل در سطح بین‌المللی: دلار و نظام بین‌المللی پول به هم گره خورده‌اند. از نظر سوزان استرنج، دلار برترین ارز جهان است و ارزهای دیگر نه‌تنها نقش مکمل دارند، بلکه این نقش مکمل را نیز در رابطه با دلار و براساس قوانینی که آمریکا تعیین می‌کند، ایفا می‌کنند (Germain & Schwartz, 2014: 1097). در دهه ۱۹۸۰ دلار هیچ رقیبی نداشت (Cao, 2016: 89). اما بعد از تولد یورو در دهه ۱۹۹۰ که اولین واحد پول فوق ملی در دوران معاصر بود، این ارز به نزدیک‌ترین رقیب دلار تبدیل شد (Cao, 2012: 55).

در سال‌های اخیر، یورو یک جایگزین و یک رقیب بالقوه برای دلار محسوب می‌شود؛ اما با این حال هنوز برای آن به‌اندازه دلار آمریکا تقاضا وجود ندارد. اتحادیه اروپا برای مقابله با پیامدهای جریان تجارت و حساب جاری که زیربنای یک ارز برتر است، از زیرساخت‌های اقتصادی کلان برخوردار نیست. برخی معتقدند که اتحادیه اروپا توان اراده، ایده و ظرفیت ارتقاء یورو در جایگاه یک ارز بین‌المللی برتر را ندارد. ناکامیابی در مقابله با شرایط به‌هم خوردن تعادل داخلی حاکی از آن است که اتحادیه اروپا از توانایی نهادی برای مقابله با

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۱۰۱

بحران‌ها برخوردار نیست؛ بنابراین نقاط ضعف یورو نشان می‌دهد که نظام پولی و مالی جهانی، در آینده‌ای نزدیک همچنان به دلار متکی خواهد بود. براساس داده‌ها سهم یورو از کل ذخایر ارزی جهان تنها بیست درصد است که در مقابل آن، دلار با تفاوت بسیار، سهم ۶۳ درصدی را از آن خود کرده است (Ito & Mccauley, 2019:1). و بر همین اساس به نظر می‌رسد یورو فقط در نقش یک ارز منطقه‌ای و مورد مذاکره عمل می‌کند، نه یک ارز بین‌المللی برتر^۱.

رقیب دیگر دلار آمریکا که در چند سال اخیر توانسته تحرکاتی در اقتصاد جهانی به وجود آورد، یوان چین است. چین توان و امکان آن را دارد که نفوذ خود را از طریق طرح «یک کمربند، یک جاده» (OBOR, One Belt, One Road) گسترش دهد، بدون آنکه توانایی‌های رهبری جهانی مورد نیاز را داشته باشد؛ اما این طرح تنها در مراحل ابتدایی است و چین برای موفقیت در این طرح در بلندمدت باید ثبات داخلی خود را حفظ کند. البته اولویت چینی‌ها همواره توسعه و اصلاح مالی داخلی بوده و در این راستا معتقدند بین‌المللی کردن یوان درجای خود به تقویت و توسعه بازارها و مؤسسات مالی داخلی هم کمک خواهد کرد (Eichengreen & Xia, 2019: 32) اما با وجود این اگر یوان بخواهد دلار آمریکا را به چالش بکشد، به مدت زمان زیادی نیاز دارد. با این حال روند بین‌المللی‌سازی یوان ادامه دارد^۲.

امروزه چین براساس شاخص تولید ناخالص داخلی، دومین اقتصاد بزرگ جهان است؛ اما برای نیل به موقعیت سلطه و هژمونی، این کافی نیست و شرایط دیگری نیاز است؛ برنامه‌ریزی و اراده برای اعمال قدرت (Costigan & Cottle, 2018: 167-8). هرچند چینی‌ها مازاد تجاری بسیاری دارند؛ اما محدودیت‌هایی که برای استفاده از یوان وجود دارد، مانع از استفاده گسترده از آن برای ذخیره منابع ارزی است (ابرین و ویلیامز، ۱۳۹۵: ۳۵۲). یک ارز بین‌المللی هم به مبانی سیاسی نیاز دارد و هم مبانی اقتصادی. از نظر سیاسی، چین دارای مجموعه‌ای قوی از نهادهای حقوقی و سیاسی نیست که بتواند به مذاکره در مورد توزیع

۱ از دید استرنج، ارز برتر ارزی است که وضعیت آن به جذابیت اقتصادی و تجاری استفاده از آن بستگی دارد؛ اما ارز مورد مذاکره، برای تکمیل جذابیت اقتصادی خود نیاز به حمایت صریح دارد.

۲ در حال حاضر ۱۰۱ کشور از یوان برای تجارت با چین و هنگ کنگ استفاده می‌کنند.

درآمد و اشتغال مرتبط با اجرای یک ارز بین‌المللی پردازد. بیشتر تحلیل‌های بین‌المللی سازی یوان بر موضوعات فنی آزادسازی حساب سرمایه و توانش تبدیل ارز، متمرکز است (Germain & Schwartz, 2014: 1117).

در سال‌های اخیر، کشورهای رقیب آمریکا مانند چین، روسیه، ایران و کره شمالی تلاش‌هایی برای جایگزینی انحصار دلار در تجارت دوجانبه انجام داده‌اند که هدف آن‌ها تضعیف توانایی آمریکا برای ادامه برتری جویی جهانی است؛ اما به دلیل تداوم اعتماد به دلار آمریکا، این تلاش‌ها در کوتاه‌مدت نتیجه نخواهد داد (Costigan & Cottle, 2018: 159). بنابراین تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی، اقتصاد سیاسی جهان به دلار وابسته خواهد بود و این به معنای آن است که سیاست‌های داخلی آمریکا و نهادهای سیاسی این کشور همچنان بر اقتصاد سیاسی- پولی بین‌الملل تعیین تکلیف خواهند کرد.

(د) مبادلات نفتی: پتrodollar (Petrodollar) دست پنهان برتری دلار است (Cao, 2012: 70). برخی از تحلیلگران معتقدند که در دهه ۱۹۷۰ ایالات متحده برای تداوم برتری دلار از مبادلات نفتی سود جست. پس از آنکه بهای نفت در سال ۱۹۷۳ به یک‌باره بالا رفت، درآمدهای گسترده‌ای نصیب کشورهای صادرکننده نفت به‌ویژه عربستان سعودی شد؛ بنابراین آمریکا برای جذب مازاد حساب جاری این کشورها دست‌به‌کار شد و از این فرصت پیش‌آمده به بهترین نحو ممکن استفاده کرد. در سال ۱۹۷۴ دولت نیکسون و دولت عربستان سعودی در مورد تعیین بهای نفت به دلار مذاکره کردند و آنچه به پتrodollar معروف است، به وجود آمد (Costigan & Cottle, 2018: 160). بنابراین تجارت نفت اوپک به دلار گره خورد و آمریکا برای ارضای نیازهای خود و دیگران، به چاپ بیشتر دلار روی آورد.

افزایش تقاضای جهانی برای نفت معادل افزایش تقاضای دلار بود و طبیعتاً این امر مزیت بسیار بزرگی برای آمریکا به حساب می‌آمد. قیمت‌گذاری نفت به دلار، آمریکا را در برابر نوسانات سایر قیمت‌ها نیز محافظت کرده است؛ به گونه‌ای که اگر ارزش ارزهای دیگر در برابر دلار سقوط کند، آن‌ها باید برای تأمین نفت هزینه بیشتری پردازند؛ اما اگر دلار ارزش خود را از دست بدهد، آمریکا بهای بیشتری برای نفت پرداخت نخواهد کرد. از آنجا که

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۱۰۳

کشورهای واردکننده نفت در سراسر جهان مجبور هستند برای واردات نفت اوپک از پرداخت دلار استفاده کنند، آمریکا اطمینان دارد که با بازیافت جریان‌های نفتی دلار و قرار دادن نفت در نقش پشتوانه دلار، نقش اصلی دلار در اقتصاد جهان تقویت خواهد شد؛ بنابراین نفت به یک کالای راهبردی تبدیل شده است که برتری و هژمونی دلار آمریکا را تداوم می‌بخشد (İŞERİ, 2009:137).

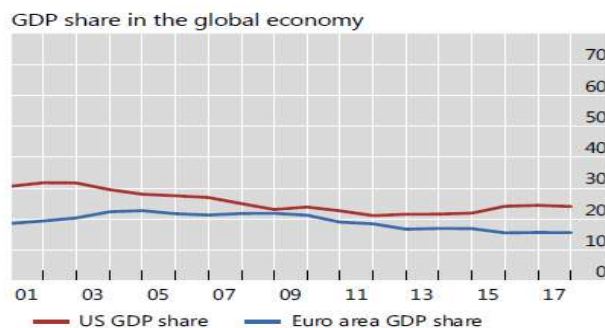
با توجه به این شاخص‌ها، دنیای امروز یک دنیای وابسته به دلار است. برتری دلار به ویژگی اصلی نظام بین‌المللی پول و منبع قدرت مهمی برای ادامه برتری آمریکا تبدیل شده است و اقتصاد جهانی تحت مصالح هژمونی دلار، عمل و بنیان‌های قدرت آمریکا را تقویت می‌کند. توانایی بالای آمریکا در جذب سرمایه‌های خارجی باعث سرریز انبوهی از سرمایه‌های مالی مازاد کشورهای دیگر به بازار سرمایه‌گذاری آمریکا شده است و در این مسیر، کشورهای فقیر و کمتر توسعه‌یافته هم عقب نمانده‌اند. هرچند آمریکا بدهکارترین کشور در جهان است؛ اما در جلب اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی موفق عمل کرده است و تا زمانی که این اعتماد و محوریت دلار وجود داشته باشد، برتری آمریکا نیز ادامه خواهد داشت؛ از این رو آمریکا نسبت به متغیرهای مختلفی که ممکن است موقعیت آن را در این عرصه مورد چالش قرار دهد حساس خواهد بود؛ هر چند این موقعیت مالی ویژه تنها نتیجه مزیت‌های اقتصادی نیست و مزیت‌های سیاسی و نظامی هم دخیل هستند. با این حال، نمی‌توان آسیب‌پذیری‌های برتری مالی آمریکا را انکار کرد. از آنجا که اقتصاد آمریکا به تدریج سازگاری خود را با شرایط مالی بین‌المللی تقویت کرده است، هر نوع تغییری در شرایط مالی جهانی؛ مثلاً شکل‌گیری رقبا می‌تواند خطراتی برای تداوم هژمونی دلار آمریکا به دنبال داشته باشد.

مؤلفه‌ها یا نشانه‌های زوال

از دید برخی از ناظران اقتصاد سیاسی بین‌الملل، نوسانات ارزی به‌همراه کاهش ارزش دلار در برابر سایر ارزهای بین‌المللی معتبر، افزایش تورم در ایالات متحده و کاهش تولید جهانی می‌تواند اعتماد به ارزش دلار را تضعیف کند (Gourinchas, 2019: 3). سهم تولید ناخالص

داخلی آمریکا نسبت به تولید ناخالص داخلی جهانی برای چندین دهه، روند متوسطی داشته است؛ به گونه‌ای که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ سهم تولید ناخالص داخلی آمریکا بین بیست تا سی درصد در نوسان بوده و هیچ‌گاه از سی درصد بیشتر نشده است؛ مثلاً تولید ناخالص داخلی آمریکا که در سال ۱۹۷۵، ۲۹ درصد از کل جهان را تشکیل می‌داد، در ۲۰۱۷ به ۲۴ درصد کاهش یافته است (نمودار ۳).

نمودار ۳: سهم دلار و یورو از تولید ناخالص داخلی در اقتصاد جهانی

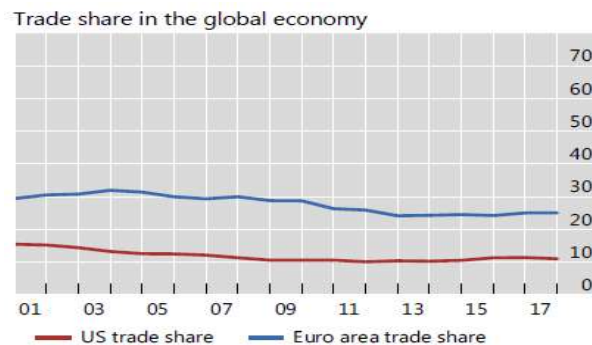


Source: Ito & Mccauley, 2019: 2

همچنین سهم آمریکا از تجارت جهانی هم روندی کاهشی داشته است؛ چنانکه در سال ۲۰۰۰ سهم آمریکا از تجارت جهانی ۱۶ درصد بوده که این میزان در سال ۲۰۱۷ به حدود ۱۰ درصد کاهش یافته است (نمودار ۴) (Ito & Mccauley, 2019: 1).

نمودار ۴: سهم دلار و یورو در تجارت جهانی

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۱۰۵



Sources: Ito & Mccauley, 2019:2

با توجه به این روندها، مباحث و شبهه‌ها در مورد آینده دلار بسیار زیاد شده است؛ چنانکه برخی از ناظران معتقدند که کاهش نقش بین‌المللی دلار تنها یک امکان صرف نیست، بلکه واقعیتی نزدیک است. در همین راستا به برخی از نشانه‌های زوال هژمونی سنج دلار اشاره می‌شود:

الف) نظام ارزی چندقطبی و معضل مدرن تریفین: پس از فروپاشی نظام برتن وودز و به‌ویژه با قدرت‌گیری یورو و ظهور چین، گمانه‌زنی‌هایی در مورد سر برآوردن یک نظام ارزی چندقطبی به وجود آمده است. گفته می‌شود که کسری حساب جاری، شوک‌های نفتی، کسری بودجه، هزینه‌های جنگ و نظامی‌گری و نیز تورم فزاینده آمریکا، تداوم موقعیت بین‌المللی دلار را با تردیدهایی مواجه کرده است (Norrlöf, 2014: 1043). برخی معتقدند که تکامل درون‌زای نظام بین‌المللی پول، بزرگ‌ترین خطری است که پیش‌روی آن وجود دارد. تکیه بر ارز کلیدی واحد (دلار آمریکا) یک مشکل اساسی در نظام بین‌المللی پول است؛ به این صورت که ایالات متحده در جایگاه تنها کشور دارنده حق انحصاری چاپ دلار، به مرور زمان با مشکلاتی مانند کاهش ارزش دلار مواجه شده که ناشی از همین نقش انحصاری آن است؛ بنابراین خیلی ساده و بدون نیاز به هیچ تکانه خارجی، خود نظام بین‌المللی پول که متکی بر ارز واحد است، منجر به از بین رفتن اعتماد به ارزش دلار و تضعیف برتری آن در میان‌مدت و بلندمدت منجر می‌شود.

این چالش، «معضل مدرن تریفین» نامیده شده که در مخالفت با ادامه یکپارچگی نظام بین‌المللی پول، گرایش به چندگانگی و چندقطبی ارزی را نمایان می‌سازد. توضیح بیشتر آنکه امروزه کل نظام بین‌المللی پول بر استحکام دلار مبتنی است و نگاه به آینده حاکی از آن است که دو نیرو که همچنان در حال پیش‌روی هستند، باعث شکل‌گیری معضل مدرن تریفین شده است؛ یکی در میان‌مدت و دیگری در بلندمدت. آیا (در میان‌مدت) ایالات متحده مجبور است برای تأمین تقاضای بین‌المللی دلار، بدهی بیشتری را متحمل شود (با چاپ بیشتر دلار)؟ و یا اینکه (در بلندمدت) ایالات متحده برای بهبود ظرفیت مالی خود، بدهی‌هایش را کاهش خواهد داد؟ این تضاد منافع اقتصادی که بین اهداف کوتاه‌مدت داخلی و بلندمدت بین‌المللی به وجود می‌آید، همان معضل مدرن تریفین است؛ بنابراین در بلندمدت روند واضحی که به سمت چندقطبی شدن پیش می‌رود ممکن است با یکپارچگی نظام بین‌المللی پول جایگزین شود (Urionabarrenetxea, 2018: 165,167).

قدرت ساختاری ایالات متحده، یکی از مؤلفه‌های مهم هژمونی دلار است. ارزیابی پایداری برتری دلار براساس مؤلفه‌های قدرت ساختاری ایالات متحده نشان می‌دهد که پیش‌بینی تضعیف هژمونی دلار، همان‌گونه که قبلاً هم مشاهده شده، امکان‌پذیر است. همچنانکه در بالا هم اشاره شد با اتکا بر این استدلال، پیش‌بینی می‌شود یک نظام ارزی چندقطبی که ناشی از فرسایش قدرت ایالات متحده در ابعاد اقتصادی، نظامی و مالی است، شکل گیرد. البته بدهی‌های رو به رشد آن هم در این امر دخیل است. با این حال به نظر می‌رسد انتظار جایگزینی برتری دلار با یک نظام ارزی چندقطبی دست‌کم در بلندمدت بدون اینکه دولت‌های بسیاری خواهان استفاده از ارز ذخیره جدیدی باشند، شاید دور از انتظار باشد.

ب) قدرت یوان و ظهور اقتصادی چین: تضعیف - احتمالی و تدریجی - دلار که ناشی از کاهش قدرت اقتصادی ایالات متحده و نیز نوسانات مالی ناشی از آن است، خبر از تغییر شکل آهسته ساختار اقتصادی جهان دارد؛ ظهور چین و پویایی برخی اقتصادهای پیرامونی به همراه کاهش قدرت ایالات متحده، روابط اقتصادی را به سمت چندجانبه‌گرایی سوق

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۱۰۷

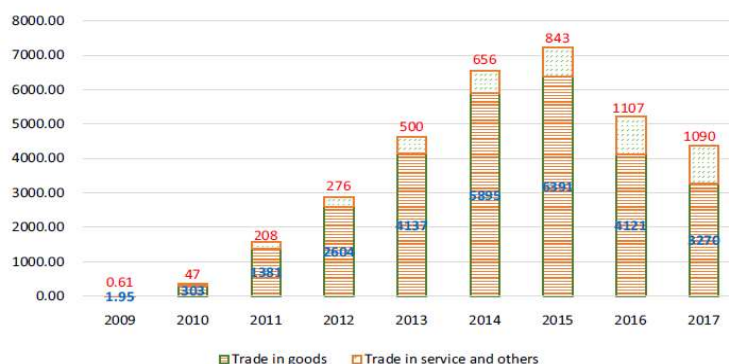
می‌دهد. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد پس از تضعیف هژمونی دلار، سرانجام مراکز پویای اقتصاد جهانی جایگزین خواهند شد؛ شاخص‌های کنونی ناظر بر وضعیت ناپایدار اقتصاد جهانی (کاهش تولیدات و تداوم جنگ‌های تجاری میان آمریکا و چین) ممکن است نقطه عطفی باشد که انتقال از یک چرخه سیستمی را به هژمونی آسیایی تسریع کند. همچنین شواهدی از همزمانی ظهور چین و از دست رفتن نفوذ و نیز روند تدریجی کاهش قدرت ایالات متحده وجود دارد.

در سال ۲۰۱۶ پس از آنکه یوان به سبد خرید حق برداشت مخصوص (SDR) اضافه شد، این امر علاوه بر اینکه به نماد ظهور چین به عنوان یک سهامدار مهم در نظام پولی و مالی جهان تبدیل شد، نشان‌دهنده رشد تأثیر چین در صحنه جهانی نیز بود (Xia, Eichengreen & 1: 2019). برخی نیز تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی (Asian Infrastructure Investment Bank) را چالشی اساسی برای برتری و سلطه ایالات متحده و دلار آن از سوی چین تفسیر کرده‌اند. این بانک در ابتدا با پنجاه میلیارد دلار سرمایه‌گذاری آغاز به کار کرد و در ادامه این حجم به صد میلیارد دلار افزایش یافت که برای طرح جاده ابریشم جدید چین نیز حیاتی خواهد بود. با وجود آنکه چین، در حال توسعه زیرساخت‌های اقتصادی خود است و طرح جدید جاده ابریشم مدار اقتصادی آن را افزایش خواهد داد؛ اما همچنان چین و اقتصاد آن به دلار آمریکا وابسته هستند و نهادهایی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و بانک توسعه نوین (New Development Bank) گروه بریکس، نهادهایی وابسته به دلار هستند و تا زمانی که آن‌ها با یک نظام تجاری چندارزی همراه نشوند، برتری و هژمونی دلار را با تهدید مواجه نخواهند کرد (Costigan & et al, 2017: 117).

با وجود این از بین همه کشورهای در حال توسعه، تنها چین توانسته با یوان، نمونه‌ای از تحرک در هرم سلسله‌مراتب ارزها را از خود نشان دهد (از ۲۰۱۰ به بعد)؛ درحالی‌که سهم یوان در پرداخت‌های تجاری مربوط به کالاها در سال ۲۰۰۹ کمتر از دو میلیارد یوان و در بخش خدمات کمتر از صد میلیون یوان بوده، این میزان در سال ۲۰۱۵ به بیش از پنج میلیارد یوان در بخش کالاها و ۸۰۰ میلیون یوان در بخش خدمات رسید. هرچند که بعد از آن و در

سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ روندی نزولی داشته؛ اما چین تلاش برای گسترش استفاده از یوان است (نمودار ۵) (Faudot & Ponsot, 2016: 58; Milan, 2012: 136).

نمودار ۵: پرداخت‌های تجاری یوان (۲۰۰۹-۲۰۱۷) به میلیارد یوان



Source: Eichengreen & Xia, 2019:19.

در وضعیت فعلی، یوان دارای بیشترین ظرفیت برای تبدیل شدن به رقیب دلار است؛ گستردگی اقتصاد چین، رشد اقتصادی باثبات آن از دهه ۱۹۹۰ به بعد، ادغام در اقتصاد جهانی و تلاش برای تبدیل یوان به یک ارز بین‌المللی، نقش یوان در نظام بین‌المللی پول را افزایش می‌دهد. با این حال، روند تحقق این امر تا حد بسیاری به تصمیم‌های آینده چینی‌ها بستگی خواهد داشت؛ اینکه چین تا چه اندازه به سمت یک اقتصاد بازارمحور حرکت خواهد کرد و قوانین اقتصادی خود را بهبود خواهد بخشید. چین باید بازارهای سرمایه‌ای خود را توسعه داده و کنترل‌های مالی خود را کاهش دهد تا ارزش یوان براساس عرضه و تقاضای بازار تعیین شود. اگر این جابه‌جایی رخ دهد، می‌توان شاهد تغییر در اقتصاد جهان بود و از آنجا که صحبت از کنار گذاشتن دلار زود است، تحقق این روند نیازمند زمان طولانی‌تری است تا به یک بحران برای ایالات متحده تبدیل شود. در میان‌مدت آنچه محتمل‌تر است شکل‌گیری و ظهور بلوک‌های تجاری یا حوزه‌های نفوذ در مناطق خاصی از جهان مانند اروپا و آسیاست.

هزمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۱۰۹

ج) مبادلات ارزی محلی: منظور از این دسته از مبادلات، همکاری‌های پولی دوجانبه از یک سو و ظهور منطقه‌گرایی پولی و مالی از جانب دیگر است. اگرچه به ظاهر این دسته از مبادلات ذیل نظم اقتصاد بین‌المللی در جریان است؛ اما در ماهیت افزون بر توسعه همکاری‌های خارج از نظم لیبرال جهانی، زمینه‌ساز همکاری‌های پولی و مالی خارج از نظام دلار می‌شود. آنتونیو اوکامپو (۲۰۰۶) در کتاب *همکاری‌های مالی منطقه‌ای* مصادیق متعدد و متکثری را بازمی‌نمایاند که نشان می‌دهد تقریباً در تمامی مناطق جهان افزون بر ظهور مبادلات تهاتری، مبادله میان کشورها بر یک روند نوین مبتنی استفاده از پول‌های ملی در جریان است. این روند در یک دهه اخیر سرعت بیشتری گرفته و قدرت‌های نوظهور با پیشگامی در روند مبادلات پولی دوجانبه (استفاده چین از یوان در مبادلات با روسیه و کشورهای جهان سوم و بهره‌گیری روسیه از روبل در روابط تجاری با کشورهای حوزه مشترک‌المنافع) (شاه‌بیگ، ۱۳۹۸؛ Wiilerton & Cockerham, 2018). به سمت نهادسازی‌های بدیل در برابر نمونه‌های غربی آن که بر استفاده از دلار تأکید می‌کنند نیز حرکت کرده‌اند.

حوزه پولی یورو و نهادسازی گسترده چین در یک دهه اخیر نمونه‌های برجسته‌ای از این نهادسازی هستند (میرترابی و همکاران، ۱۳۹۹: ۳۹۳)؛ کریمی، موسوی شفقایی و اسلامی، ۱۳۹۸: ۳۸۲ که در بلندمدت چالش‌های جدی را در برابر دلار ایالات متحده ایجاد می‌کنند.

د) منطقه اقتصادی یورو: عامل دیگری که باعث شبهه درباره کنترل ایالات متحده بر روابط پولی بین‌المللی شده است، ایجاد نظام پولی اروپا و ارز مشترک (یورو، EMS) است که برخی آن را تهدیدی جدی علیه یگانگی نظام بین‌المللی پول می‌دانند. با کاهش نسبی برتری اقتصادی آمریکا، کشورهای اتحادیه اروپا برای محافظت از اقتصاد خود در برابر ناپایداری‌ها و بی‌ثباتی‌ها، تلاش کرده‌اند تا جایگزینی منطقه‌ای (یورو) برای دلار بیابند. اما سؤال اینجاست که آیا یورو می‌تواند جایگزین دلار شود؟

در اروپای غربی بسیاری معتقدند که در نهایت این اتفاق خواهد افتاد و یورو دلار را کنار خواهد زد. استدلال آن‌ها این است که از آنجا که یورو - با فاصله نسبتاً زیاد از سایر ارزها - پس از دلار بیشترین سهم را در اقتصاد جهانی به خود اختصاص داده است؛ چیزی در حدود

۱۵,۷ درصد گردش ارزهای خارجی، ۲۲ درصد بدهی‌های خارجی، ۲۱,۳ درصد پرداخت وام‌های بین‌المللی، ۲۰,۲۶ درصد از ذخایر ارزی جهان و ۳۴,۱۳ درصد از پرداخت‌های بین‌المللی (Eichengreen & Xia, 2019: 31). بنابراین در میان‌مدت (و بلندمدت) و نیز در شرایطی که با افول قدرت آمریکا و دلار آن روبه‌رو هستیم، می‌توان شاهد جایگزینی یورو با دلار بود؛ اما برخی از اقتصاددانان (آمریکایی) معتقدند در کوتاه‌مدت و حتی میان‌مدت صحبت از این جابه‌جایی نمی‌تواند درست باشد و حتی اگر در بلندمدت این جابه‌جایی رخ دهد، آمریکا زمان کافی دارد تا به مسائل مالی خود غلبه کند. آن‌ها می‌گویند تا زمانی که چرخ اقتصادی آمریکا بچرخد و این کشور توان رقابتی خود را حفظ کند، با توجه به اینکه نقش دائمی برتری دلار به قدرت اقتصادی آمریکا گره خورده است، دلار می‌تواند همچنان ارز برتر باقی بماند (گیلین، ۱۳۸۷: ۸-۳۱۷). برخی از تحلیلگران نیز معتقدند در آینده نه تنها در اروپا، بلکه در آسیا و آمریکا نیز می‌توان شاهد احتمال شکل‌گیری بلوک‌های ارزی منطقه‌ای بود (کوهن، ۱۳۹۷: ۲۹۰).

ه) رمز ارزها: رمز ارزها (Cryptocurrency) یا ارزهای مجازی تهدید جدی دیگری است که در وهله اول ضربه‌ای به ارزهای رایج محسوب می‌شود و در وهله بعد می‌تواند ضربه‌ای برای دلار در جایگاه ارز پرتقاضا باشد. پیشرفت فن‌آوری در قرن بیست و یکم زمینه جدیدی برای ارز رمزپایه یا مجازی ایجاد کرده است. علاقه به این نوع ارزها، به‌ویژه پس از ظهور بیت کوین (Bitcoin) (در حال حاضر پرتعدادترین نوع رمز ارز) در ۲۰۰۹ بیشتر شده است. ارزهای مجازی یا رمز ارزها که شکل‌گیری آن‌ها بسیار سریع و تقریباً هفتگی بوده است. به‌گونه‌ای که تا می ۲۰۱۸، بیش از ۱۶۰۰ نوع مختلف از آن ظهور کرده است - با وجود نوسانات گسترده ارز، همچنان محبوبیت خود را حفظ کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که ارزش بیت کوین به‌عنوان رمزارز محبوب از ۳۷۱ دلار در ژانویه ۲۰۱۶ به بیش از ۱۳ هزار دلار در دسامبر ۲۰۱۷ رسید و این رقم تا دسامبر ۲۰۲۰ به نزدیکی ۱۹ هزار دلار رسیده است. سرمایه‌بازاری این رمزارز نیز چیزی حدود ۳۵۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود (Statista, 2020). برخی از دانشگاهیان، گزارشگران مالی، سرمایه‌گذاران و وبلاگ‌نویسان معتقدند که در نهایت ارزهای

هزمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۱۱۱

رمزپایه جایگزین پول‌های سنتی خواهند شد. اگر این گونه شود، ارزهای مجازی می‌توانند نظام و رژیم بین‌المللی پولی فعلی را دگرگون کنند و دلار را به‌عنوان یک ارز برتر با چالش مواجه کنند.

با این روند طی شده تاکنون، ارزهای رمزپایه باعث ایجاد اختلال در آینده نظام پولی می‌شوند و احتمالاً به یک مؤسسه جدید دائمی تبدیل خواهند شد. این نوع ارزها مزایایی دارند که آن‌ها را به یک سیستم مالی مطلوب تبدیل می‌کند، ازجمله مبادله همتا - همتا (Peer to peer) که بسیار موردتوجه مصرف‌کنندگان قرار گرفته است. همچنین این ارزها می‌توانند فرصت سرمایه‌گذاری جایگزین و نیز جمع‌آوری سرمایه را نسبت به مؤسسات مالی سنتی ارائه دهند (Wilson, 2019: 359, 388; Wong, 2019: 409). هرچند این نوع ارز، کاملاً شناخته‌شده و بالغ نیست؛ اما بدون تردید با توجه به سرعت گسترده و افزایش سطح تحقیقات در آینده پیشرفت خواهد کرد و آن زمان می‌توان درباره فعالیت ارزهای مجازی و به چالش کشیدن نظام پولی فعلی بیشتر صحبت کرد.

(و سهم روبه افزایش قدرت‌های نوظهور از تولیدات جهانی: قدرت‌های نوظهور
کشورهایی هستند که با اتکا به توسعه اقتصادی و روابط گسترده با قدرت‌های دیگر جهان، سعی در افزایش قدرت و نفوذ خود در نظام بین‌الملل دارند. ازجمله قدرت‌های نوظهوری که سعی در ارتقای جایگاه خود در اقتصاد جهانی دارند، کشورهای گروه بریکس (BRICS) (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) هستند. این گروه که در سازمان‌های بین‌المللی نقش فعالی دارد، ایجاد چارچوب‌های جدید چندجانبه‌گرایی را سرلوحه کار خود قرار داده و در تلاش است تا با ایجاد نهادهایی با هدف تسهیل مبادلات و معاملات بین‌المللی، قدرت اقتصادی و مالی خود را افزایش داده و به مرکز ثروت و سرمایه جهان تبدیل شود و از این طریق نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را ارتقا دهد.

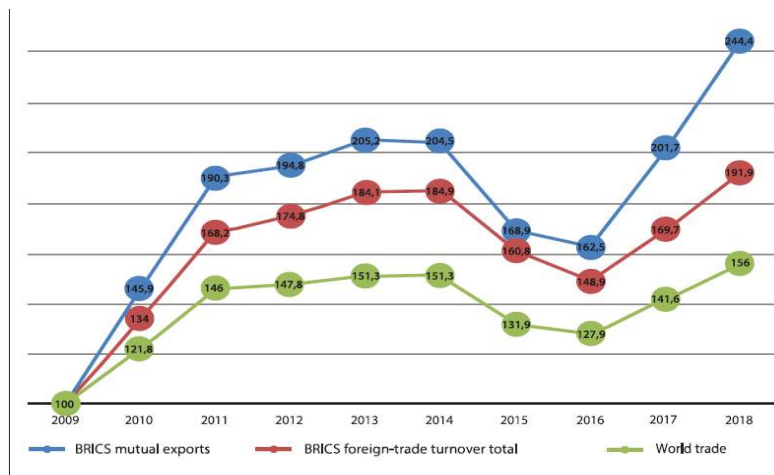
با توجه به افول نسبی قدرت‌های غربی و به‌ویژه آمریکا و افزایش رشد اقتصادی اعضای بریکس، می‌توان روند قدرت‌یابی کشورهای نوظهور همچون چین و هند را صعودی ارزیابی کرد (موسی‌زاده و خسروی، ۱۳۹۴: ۱۲۴-۱۱۲). کشورهای بریکس به‌دلیل نرخ رشد سریع

اقتصادی، جمعیت زیاد و رشد سریع بازارهای کالا و سرمایه، بسیار مهم هستند. در سال ۲۰۱۵ اقتصاد کشورهای بریکس ۲۵,۶ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را شامل می‌شد و نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آن‌ها سالانه بیش از شش درصد بود (که بسیار بالاتر از ۱,۹ درصد سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) بود که برآورد شده طی یکی - دو دهه آینده به چهل درصد خواهد رسید (Siddiqui, 2016: 1).

چنانکه در نمودار ۶ (که سهم بریکس از صادرات و تجارت خارجی را نشان می‌دهد) نیز مشخص است، همکاری‌های تجاری و اقتصادی در بریکس در حال گسترش است و صادرات متقابل کشورهای بریکس از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸، ۴۵ درصد رشد داشته است، درحالی‌که در همین مدت، گردش تجارت کلی بریکس و تجارت جهانی در کل، تنها به ترتیب ۱۹ و ۱۸ درصد رشد داشته است. به این صورت که اگر عدد صد را عدد شاخص در نظر بگیریم (در سال ۲۰۰۹)؛ صادرات متقابل کشورهای بریکس از ۱۶۸ در سال ۲۰۱۵ به ۲۴۴ در سال ۲۰۱۸ افزایش یافته است و همین طور کل تجارت خارجی گروه بریکس از ۱۶۰ به ۱۹۱ رسیده است، درحالی‌که کل تجارت جهانی از ۱۳۱ به ۱۵۶ رسیده است (Spartak, 2020: 68). بنابراین رشد سریع اقتصادی و افزایش سهم تجارت جهانی، بریکس را به یکی از عناصر مهم اقتصاد جهانی تبدیل کرده است.

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۱۱۳

نمودار ۶: سهم رو به افزایش کشورهای بریکس از صادرات و تجارت خارجی



Source: Spartak, 2020: 68

بر این اساس باید گفت قدرت‌های نوظهور یکی دیگر از تهدیداتی است که احتمالاً در آینده نه‌چندان دور برتری پولی آمریکا را به چالش خواهند کشید؛ هرچند در حال حاضر نیز این روند را آغاز کرده‌اند.

نتیجه‌گیری و تحلیل سناریوها

قرار دادن مؤلفه‌های مؤثر بر زوال یا تثبیت و تداوم برتری و هژمونی دلار در سده بیست و یکم در یک ترازو و ارزیابی وزن هر یک از آن‌ها با توجه به روندهای جاری در نظام پولی بین‌المللی، امری دشوار به نظر می‌رسد. ایفای نقش دلار به‌مثابه یکی از ارکان مهم تداوم قدرت ساختاری ایالات متحده در سده جدید میلادی، باعث پیوند عمیق این ابزار اقتصادی با منابع قدرت این کشور از یک‌سو و تمایل و اراده آن بر رهبری نظام بین‌الملل شده است. برای این ارزیابی این نقش می‌توان به سه پیش‌بینی و سناریو اشاره داشت:

سناریوی نخست بر زوال قطعی و حتمی دلار به‌مثابه ارز رایج و غالب بین‌المللی تأکید دارد. در این رویکرد بر این موضوع تأکید می‌شود که کاهش قدرت اقتصادی ایالات متحده در سده جدید به‌خصوص بعد از سه رویداد مهم جنگ با افغانستان و عراق و سپس بحران

مالی سال ۲۰۰۸، نفس‌های برتری اقتصادی آمریکا را به شماره انداخته و با ظهور قدرت‌های اقتصادی نوظهور به‌ویژه چین و بریکس و اقدام آن‌ها در نهاده‌سازی‌های بدیل پولی و مالی، این روند در آینده‌ای نه‌چندان دور دلار را به ارزی عادی در میان سایر ارزهای بین‌المللی تبدیل خواهد کرد. با وجود این استدلال‌ها که از قوت نظری و عملیاتی بالایی هم برخوردارند، در نتیجه چند عامل، صحبت از زوال قدرت نقش بین‌المللی دلار چندان دقیق به نظر نمی‌رسد. از یک‌سو با وجود اینکه صحبت از کاهش قدرت اقتصادی آمریکا در سده جدید می‌شود، با این حال این شکل از قدرت چه در قالب شاخص تولید ناخالص داخلی و چه در آمد سرانه، رو به کاهش نگذاشته است. آنچه در جریان است تداوم روند عادی اقتصاد آمریکا در شرایطی است که سرعت رشد اقتصادی کشورهایی همچون چین با متوسط هفت درصد رو به افزایش است. از سوی دیگر اگرچه روند رشد چین در دو دهه اخیر تهدیدکننده بوده؛ اما این شاخص به‌تنهایی گویا نیست. چالش‌های اقتصادی در کنار مسائل سیاسی و اجتماعی موجود در چین آن‌چنان جدی هستند که در صورت عدم مدیریت آن‌ها، هزینه‌ها برای پکن صعودی شده و این امر می‌تواند به «تله رشد» تبدیل شود. ضمن اینکه اگرچه یوان چین در مبادلات دوجانبه و منطقه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ اما این ارز هنوز با جایگاه کسب اعتبار بین‌المللی و پشتوانه ذخیره‌ای فاصله‌ای دراز دارد و در این میان اراده و تمایل چین نیز برای حمایت از نظم بین‌المللی مطلوب مدنظر خود که لازمه برتری و هژمونی یوان خواهد بود، با تردیدهای جدی مواجه است.

سناریوی تصوری دوم به وزن زیاد عوامل و مؤلفه‌هایی اشاره می‌کند که حکایت از تداوم برتری دلار در سده پیش‌رو دارد. استدلال‌های اصلی این سناریو درست در نقطه مقابل سناریوی نخست قرار می‌گیرد. در نظر طرفداران این رویکرد، قدرت اقتصادی آمریکا برحسب شاخص تولید ناخالص داخلی همچنان پیش‌تاز است؛ ایالات متحده منبع اصلی فن‌آوری‌های مدرن در دنیا به شمار می‌رود؛ دولت‌ها و کنشگران خصوصی همچنان برای خرید اوراق قرضه آمریکایی رقابت می‌کنند؛ کشورهای جهان عمده ذخایر ارزی خود را به دلار تبدیل کرده و همچنان اولویتشان برای تسهیل روند تجارت یا سرمایه‌گذاری مالی

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۱۱۵

بهره‌گیری از دلار است. با وجود این استدلال‌ها و سایر موارد مشابه، می‌توان با اتکا به چارچوب نظری مقاله به چند محور اشاره کرد:

نخست اینکه تمایل و اراده آمریکا برای رهبری و تثبیت سلطه و هژمونی و حمایت از نظم سیاسی و اقتصادی معاصر با تردیدهایی نگریده می‌شود. مشکلات اقتصادی آمریکا در یک دهه اخیر، بحران کرونا و پیامدهای فاجعه‌بار اقتصادی آن و از آن مهم‌تر قدرت‌گیری کم‌نظیر گفتمان ملی‌گرایی اقتصادی با تبلور ایده‌های ترامپیستی در ساحت سیاسی - اقتصادی ایالات متحده شواهدی قدرتمند در این عدم تمایل به شمار می‌رود. همین عدم تمایل بر دو مؤلفه مهم دیگر؛ یعنی توانایی رهبری و اتخاذ سیاست‌های سودمند برای جهان نیز تأثیر گذاشته است.

دوم اینکه، در بحث توانایی رهبری، مخالفان بر پراکندگی منابع قدرت اقتصادی و نهادی آمریکا اشاره کرده و با این استدلال که ظهور اتحادیه اروپا، بریکس و از همه مهم‌تر چالش چین از یک سو و تغییر جنس و ماهیت چالش‌های نظم معاصر (تروریسم، جنگ‌های سایبری، ظهور ارزهای دیجیتال و مانند آن) از سوی دیگر باعث شده است تا تردیدهایی اساسی در این شاخص به وجود آید. بر همین اساس نیز می‌توان گفت اتخاذ سیاست‌های سودمند برای سایر کشورها و به‌طور عام نظم جهانی نیز در بوته شک قرار گرفته است؛ چنان‌که اگر آمریکا در دوران بعد از جنگ دوم جهانی در حوزه اقتصادی با تأسیس نهادهایی همچون برتن وودز، ضامن ثبات اقتصاد جهانی بود یا با تغییرات در سیاست‌های اقتصاد خود روندهای مبادلات جهانی را متأثر می‌کرد یا اینکه با مهار شوروی، امنیت لازم را برای بهره‌گیری از کالاهای عمومی برای سایرین مهیا می‌ساخت، بسیاری از این کارکردها امروزه با تزلزل مواجه شده‌اند و در نتیجه نمی‌توان به شکل خلل‌ناپذیر از تداوم مظاهر قدرت ساختاری آمریکا از جمله برتری دلار صحبت کرد.

در برابر این دو سناریوی تداوم یا زوال قطعی می‌توان به سناریویی اشاره داشت که با پرهیز از مطلق‌نگری با احتیاط بیشتری به مصاف تحلیل مؤلفه‌های مؤثر در ارزیابی جایگاه دلار و برتری آن در نظام پولی بین‌الملل می‌رود. برخلاف تأکید زیاد دو سناریوی پیشین بر

نقش عوامل اقتصادی می‌توان گفت که تداوم برتری دلار در نظم بین‌المللی معاصر عمیقاً با جایگاه سیاسی و نقش قدرت امریکا در دهه‌های پیش‌رو مرتبط است. بر این اساس می‌توان گفت که به نظر می‌رسد عملکرد قدرتمند و تداوم برتری دلار در جایگاه پول بین‌المللی شدیداً با تداوم نظام بین‌المللی موجود و تضمین ثبات آن توسط امریکا مرتبط خواهد بود.

گرچه نقش یوان چین در مبادلات اقتصادی محلی و منطقه‌ای رو به فزونی گذاشته و قدرت اقتصادی چین چشمگیر بوده و اتحادیه اروپا همچنان با منطقه‌گرایی خویش بر تجمع و تجهیز قدرت تأکید دارد؛ اما نمی‌توان به‌سادگی از ظرفیت‌هایی چشم پوشید که قدرت مستقر جهانی از آن‌ها بهره‌مند است. ذخیره‌های دلاری گسترده کشورها، انجام مبادلات گسترده انرژی با دلار و نقش دلار در خرید بدهی‌های امریکا توسط سایر کشورها، تنها نمونه‌هایی از این ظرفیت‌های اقتصادی است. در حوزه نهادی نیز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با پیشگامی و تأثیرگذاری بی‌چون‌وچرای امریکا همچنان ضامن ثبات نظم اقتصادی بین‌المللی و کمک به مهار تکانه‌های اقتصادی و تقویت زیرساختی کشورهای در حال توسعه هستند.

در حوزه امنیتی همچنان ایالات متحده در خاورمیانه، شرق دور و اروپا یک وزنه تعادل‌بخش به شمار می‌رود؛ مکان‌هایی که قدرت‌های منطقه‌ای و یا نوظهور هنوز نه‌آمادگی و نه توانایی لازم را برای ایفای نقش در آنجا را دارند. با اتکا به این تحلیل می‌توان گفت که اگرچه بدیل‌های اقتصادی و قدرت‌های نوظهور در مقایسه با آغاز قرن جدید بسیار قدرتمندتر و سازمان‌یافته‌تر شده‌اند؛ اما در سه شاخص توانایی رهبری، تمایل به رهبری و ایجاد کالاهای عمومی همگانی برای نظم بین‌المللی با خلأهایی جدی روبه‌رو هستند؛ محورهایی که هنوز ایالات متحده امریکا در تحقق آن‌ها تنها گزینه به شمار می‌رود؛ از این‌رو با گزینش رویکرد زمانی طرح این ادعا بی‌راه نخواهد بود که در کوتاه و میان‌مدت (چند دهه آتی) سخن گفتن از تداوم برتری و هژمونی دلار و نقش مهم آن در مبادلات بین‌المللی گرافه نخواهد بود؛ اما بدون تردید و با اتکا به مؤلفه‌های برشمرده‌شده در چارچوب عوامل زوال‌آفرین از یک‌سو و جریان‌های رو به رشد در حوزه عمومی و سیاسی ایالات متحده، در بلندمدت تداوم برتری

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امیدی و همکاران) ۱۱۷

دلار با دشواری‌های زیاد مواجه بوده و باید منتظر یک نظام چندارزی بین‌المللی بدون سلطه بود که طی آن، دلار صرفاً ارزی در میان سایر ارزهای بین‌المللی خواهد بود.

سیاسگزاری

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از نقطه نظرات داوران محترم که در تکمیل این مقاله نقش بسزایی داشته‌اند، سپاسگزاری نمایند.

منابع

- ابرین و ویلیامز، رابرت و مارک (۱۳۹۵). *اقتصاد سیاسی جهانی*. ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده و میترا راه‌نجات، تهران: وزارت امور خارجه.
- سیف، اله‌مراد (۱۳۸۹). «برآورد راهبردی قدرت اقتصادی آمریکا»، *فصلنامه آفاق امنیت*، ۳ (۸): ۷۵-۷۷.
- شاه‌بیگ، حسن (۱۳۹۸). «بین‌المللی شدن یوان و تأثیر آن بر روابط اقتصادی ایران و چین»، *مجله سیاست خارجی*، ۳۳ (۱): ۸۳-۱۱۸.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۹). *اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کریمی، حمیدرضا؛ موسوی شفاعی، سید مسعود و اسلامی، محسن (۱۳۹۸). «نهادسازی موازی گامی در جهت گذار صلح‌آمیز نظم بین‌الملل (زنجره ارزش چین‌محور در برابر نظم امریکایی)»، *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۲ (۲): ۳۹۴-۳۶۸.
- کوهن، تئودور اچ. (۱۳۹۷). *اقتصاد سیاسی جهانی (نظریه و کاربرد)*، ترجمه عادل پیغامی و ترانه و محمد ریسمان‌چیان، تهران: دانشگاه امام صادق (ع) و مرکز ملی مطالعات جهانی‌شدن.
- گیلپین رابرت و گیلپین، جین (۱۳۸۷). *اقتصاد سیاسی جهانی؛ درک نظم اقتصاد بین‌الملل*، ترجمه میرمحمدی و همکاران، تهران: مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، چاپ دوم.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- موسوی‌زاده، رضا و خسروی، بهنام (۱۳۹۴). «بریکس و نهادسازی بین‌المللی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۲۹ (۴): ۱۱۱-۱۴۵.

میرترابی و همکاران (۱۳۹۹). «ابتکار چندجانبه‌گرایی چین و چالش نظم مالی بین‌المللی»، *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۳ (۲): ۴۰۸-۳۸۳.

References

- Cao, L. (2016). "Currency Wars and the Erosion of Dollar Hegemony", 38 MICH. J. INT'L L. Vol. 38, NO.1, available at: <<https://repository.law.umich.edu/mjil/vol38/iss1/2>>
- Cao, X. (2012). "The Dollar Hegemony and The U.S. china Monetary Disputes", Electronic Theses and Dissertations. <<https://stars.library.ucf.edu/etd/2103>>
- Cohen, B. J. (2016). Money, Power, authority in Randall Germain, (ed) Susan Strange and the Future of Global Political Economy Power: Control and Transformation, Routledge.
- Cohn, T. H. (2010). *Global Political Economy*. Translated by Adel Peghami & et al, Tehran: Imam Sadiq University (in Persian).
- Costigan, T. & Cottle, D. (2018). "The US dollar and its challenges: American hegemony in the 21st century", *Journal of Labor and Society*, (21): 159-172.
- Costigan, T. & et al. (2017). "The US Dollar as the Global Reserve Currency: Implications for US Hegemony". *World Review of Political Economy*, 8 (1): 104-122.
- Eichengreen, B. & Xia, G. (2019). "China and the SDR: Financial Liberalization through the Back Door". *Quarterly Journal of Finance*, 9 (3): (36 pages)
- Faudot, A. & Ponsot, J. F. (2016). "The Dollar Dominance: Recent Episode of Trade Invoicing", *Journal of Economic Integration*, 31 (1): 41-64. <<http://dx.doi.org/10.11130/jei.2016.31.1.41>>
- Fields, D. & Vermengo, M. (2011). Hegemonic Currencies during the Crisis: The Dollar versus the Euro in a Cartalist Perspective, Levy Economics Institute, No. 666.
- Ghanbarloo, A. (2010). *Interventionist Political Economy in US Foreign Policy*. Tehran: Strategic Studies Research Center (in Persian).
- Gilpin, R. & Gilpin J. (2008). *Global Political Economy*. Translated by Mirmohammadi & et al, Tehran: Tadbire Eghtesad. (in Persian)
- Gourinchas, P. O. (2019). *The Dollar Hegemon? Evidence and Implications for Policy Makers*. UC Berkeley, NBER and CEPR.
- Karimi, H. et al. (2019). "Parallel Institutionalization; A Step on the Way of International Order Peaceful Transition (A China-Based Chain Value Vs. American Order)". *International Political Economy Studies*, 2 (2): 367-394. (in Persian)
- IMF, (2020). "World Allocated Reserves by Currency", (observed: 9/10/2020) at: <<https://data.imf.org/?sk=E6A5F467-C14B-4AA8-9F6D-5A09EC4E62A4>>
- Ito, H. & McCauley, R. N. (2019). "The Currency Composition of Foreign Exchange Reserves". BIS Working Papers, No. 828, (observed: 2020/9/14) at: <https://poseidon01.ssrn.com>
- İŞERİ, E. (2009). "Beyond American Petrodollar Hegemony at the eve of Global Peak Oil". *Uluslararası İlişkiler*, 5 (20): 133-154.
- May, C. (1996). "Strange Fruit: Susan Strange's Theory of Structural Power in the International Political Economy, *Global Society*, 10 (2): 167-189.
- Martins, aline regina alveS (2017). The special drawing right: a formal critic to the dollar dominance in the international monetary system. *Brazilian Journal of Political Economy*, 37 (2): 401-416.
- Milan, M. (2012). "The Financial Crisis and The Dollar Hegemony". *Brazilian Journal of Strategy & International Relations*, 1 (1): 125-140.
- Mirtorabi, S. et al. (2020). "China's Financial Multilateralism Initiative and Challenging the International Financial Order (2008-2019)". *International Political Economy Studies*, 3 (2): 383-408. (in Persian)
- Moshirzadeh, H. (2007). *International Relations Theory*. Tehran: SAMT publication (in Persian).

هژمونی دلار در سده بیست و یکم: کاوشی در مؤلفه‌های تداوم یا زوال در (علی امید و همکاران) ۱۱۹

- Mousazadeh, R. & Khosravi, B. (2016). "BRICS and International Institution-Building". *Foreign Policy*, 29 (4): 111-145. (in Persian)
- Norrlöf, C. (2014). "Dollar hegemony: A power analysis". *Review of International Political Economy*, 21 (5): 1042-1070. DOI: 10.1080/09692290.2014.895773.
- O'Brien, R. & Williams, M. (2013). *Global Political Economy*, Red Glob Press.
- Ocampo, A. .ed. (2006). *Regional Financial Cooperation, United Nations Economic Commission for Latin America and the Caribbean*. Washington, D.C: Brookings Institution Press.
- Qiu, H. & Zhao, M. (2019). "The US dollar and new imperialism under the logic of capital accumulation". *China Political Economy*, 2 (1): 98-107.
- Schwartz, H. M. (2019). "American hegemony: intellectual property rights, dollar centrality, and infrastructural power". *Review of International Political Economy*, 26 (3): 490-519. DOI: 10.1080/09692290.2019.1597754.
- Seyf, A. (2010). "Strategic Estimation of U.S Economic Power". *Security Horizons*, 3 (8): 47-75. (in Persian)
- Shah beyg, H. (2019). "Internationalization of RMB and its Effects on Economic Ties between Iran and China". *Foreign Policy*, 33 (1) pp: 83-118. (in Persian)
- Shankar, D. (2008). "Developing countries, Foreign Direct Investment and the US Dollar as a central currency". Global Forum on International Investment, <www.oecd.org/investment/gfi-7>
- Siddiqui, K. (2016). "Will the Growth of the BRICs Cause a Shift in the Global Balance of Economic Power in the 21st Century?". *International Journal of Political Economy* 45 (4): 315-338.
- Spartak, A. (2020). "The Horizons of the Strategy for BRICS Economic Partnership", in BRICS: Russian Chairmanship 2020, Moscow: International Affairs.
- Statista (2020). "Cryptocurrencies- Statistics and Facts", (observed: 12/12/2020) at: <<https://www.statista.com/topics/4495/cryptocurrencies/>>
- Urionabarrenetxea, S. (2018). "Is the Dollar's hegemonic role In the International monetary system sustainable?". *Universidad del País Vasco, Revista de Economía Mundial*, (49): 165-184.
- US Debt Clock (2020). (observed: 6/9/2020) at: <<https://www.usdebtclock.org/>>
- Willerton J. P. & Geoffrey C. (2018) "Russia, the CIS and Eurasian Interconnections" (observed: 7/25/2021) at: <https://www.manchesteropenhive.com/downloadpdf/9781526137470/9781526137470.00019.pdf>

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی

حامد محقق نیا *

چکیده

پس از جنگ سرد سرشت و ساختار قدرت در اقتصاد سیاسی جهان، دستخوش تحول شده است. در این راستا ابعاد نوینی از قدرت به ویژه قدرت نرم در تقویت جایگاه و موقعیت کشورها اهمیت بسزائی یافته است. ایالات متحده از جمله کشورهایی است که با آگاهی از این مهم طی چند دهه اخیر سعی کرده است تا از منابع و امکانات موجود در راستای افزایش قدرت نرم و بهره برداری از آن استفاده کند. کارکرد و ارتقای قدرت نرم آمریکا در دوران اوباما براساس شواهد، تغییر چشمگیری یافته بود. به نظر می رسد تغییر ساختار تصمیم گیری در این کشور با روی کار آمدن دونالد ترامپ بر مقوله یادشده تأثیرگذار بوده است. پژوهش حاضر این مسئله را واکاوی می کند که روی کار آمدن ترامپ و سیاست های داخلی و خارجی وی چگونه بر موقعیت قدرت آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی تأثیرگذار بوده است؟ فرضیه پژوهش این است که اقتصاد سیاسی این کشور به دلیل سیاست گذاری های داخلی و خارجی آمریکا در دوره ترامپ به تنزل قدرت نرم این کشور در نظام جهانی انجامیده است. در مقاله حاضر زمینه های اقتصاد سیاسی تنزل قدرت نرم آمریکا و سازوکار اثرگذاری سیاست های ترامپ بر موقعیت و جایگاه قدرت نرم این کشور با تمرکز بر کاربست منابع سخت افزاری قدرت در چارچوب یکجانبه گرایی مطلق، جنگ تعرفه ها، پوپولیسم سیاسی، سیاست های ضد مهاجرتی و تنش با رسانه ها و نهادهای سیاسی دولت ترامپ تشریح می شود. برآیند سیاست های یادشده افول شاخص های قدرت نرم آمریکا در زمینه بی اعتنائی به حقوق بشر و نهادهای سیاسی، آزادی رسانه ها، ارائه تصویری مثبت از آمریکا در میان افکار عمومی جهانیان، چندجانبه گرایی، دیپلماسی عمومی و قراردادهای بین المللی بوده که در نهایت جایگاه قدرت نرم این کشور در اقتصاد سیاسی جهانی را با افول مواجه کرده است.

کلید واژه ها: آمریکا، یکجانبه گرایی، افول قدرت نرم، دونالد ترامپ.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. mohagheghnia7877@gmail.com

مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل، ۱۴۰۰، دوره چهارم، شماره اول، ۱۲۱-۱۵۵.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۳۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۱

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان.



مقدمه

توجه به جنبه‌های نرم‌افزاری قدرت در کنار مؤلفه‌های سخت‌افزاری آن از جمله در حوزه نظامی و امنیتی، پس از دوران جنگ سرد، مورد توجه پژوهشگران روابط بین‌الملل قرار گرفت. در این راستا بسیاری از اندیشمندان این حوزه، ناکامی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق را نتیجه بی‌اعتنایی به مقوله‌های «قدرت نرم» (Soft power) می‌دانستند؛ بنابراین دولت‌ها و نظام‌های سیاسی، بر این جنبه از قدرت نیز تمرکز کردند و کوشیدند میزان و سطح قدرت نرم خود را گسترش دهند.

ایالات متحده آمریکا، در جایگاه قدرت برتر و سلطه‌جوی بعد از جنگ سرد، مثل دیگر کشورها از بسط این ایده غافل نماند و تلاش کرد قدرت نرم خود را با توجه به مقوله‌هایی مانند وابستگی متقابل اقتصادی، مهاجرت، فرهنگ، حقوق بشر و ارتباطات و رسانه‌ها تقویت کند. این امر به‌ویژه در دوران ریاست جمهوری دموکرات‌هایی نظیر بیل کلینتون و باراک اوباما چشمگیر بود؛ اما در پی تصدی منصب ریاست جمهوری آمریکا از سوی دونالد ترامپ و شعار انتخاباتی او؛ «اول آمریکا» (America First) به تدریج قدرت نرم این کشور تضعیف شد و این مسئله به مبحثی مهم میان پژوهشگران روابط بین‌الملل بدل شد. با عنایت به اهمیت این موضوع، پژوهش حاضر با اتکاء به مبانی نظریه «نهادگرایی نئولیبرال»، قبض و بسط قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی را در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ بررسی خواهد کرد و به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که رویکرد دونالد ترامپ به قدرت چگونه فهم‌پذیر است و پیامدهای جهت‌گیری یادشده بر موقعیت قدرت این کشور در اقتصاد سیاسی جهانی چگونه بوده است؟

پیشینه پژوهش

تحقیقاتی چند مرتبط با موضوع قدرت نرم آمریکا انجام شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: دلیرپور (۱۳۹۱) زوال قدرت نرم آمریکا را ناشی از درگیری این کشور در بحران‌های جهانی می‌داند.

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق‌نیا) ۱۳۳

ماه‌پیشانیان (۱۳۹۱) دگرسازی هویتی، افول مشروعیت فرهنگ آمریکایی و مشکلات اقتصادی را مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی قدرت نرم آمریکا می‌داند.

متقی و پوستین‌چی (۱۳۹۱) ضمن بررسی روند تحول قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا، مباحثی مانند ویلسون‌یسم و مداخله‌گرایی لیبرال پس از جنگ جهانی اول، قدرت نرم آمریکا در سازماندهی نهادهای جنگ و جنگ نرم آمریکا در قرن ۲۱ و سازماندهی انقلاب‌های رنگی را بررسی کرده‌اند.

پلتکا و دابلیو کگان (۱۳۹۳) بر موضوع قدرت نرم آمریکا در برابر قدرت نرم ایران و رقابت برای آینده خاورمیانه تمرکز کرده‌اند.

یعقوبیان (۱۳۹۲) به موضوع تقویت قدرت نرم آمریکا برای ایجاد تغییر در دنیای عرب پرداخته است.

کتابی و دیگران (۱۳۹۱) نقش قدرت نرم در راهبرد تداوم سلطه‌جویی و برتری آمریکا را تحلیل کرده‌اند. آثار و نوشته‌های یادشده عمدتاً قبل از دوران ریاست جمهوری ترامپ به رشته تحریر درآمده است و کمتر مقاله و کتابی حتی به زیان انگلیسی، قدرت نرم آمریکا را از منظر نهادگرایی نئولیبرال و در پیوند با اقتصاد سیاسی جهانی را در دوران ترامپ بررسی کرده است.

چارچوب مفهومی قدرت نرم در اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل

مفهوم قدرت نرم را می‌بایست در چارچوب نظریه «نهادگرایی نئولیبرال» فهم کرد. رهیافت یادشده غالباً با دو نفر از متفکران نام‌آشنای اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل؛ یعنی «رابرت کوهن» و «جوزف نای» شناخته می‌شود. نهادگرایی لیبرال را می‌بایست تلاشی در جهت ایجاد سازش بین رهیافت‌های نوکارکردگرایی و نواقع‌گرایی تلقی کرد.

موضوع و هسته نهادگرایی نئولیبرال این مسئله است که چگونه نهادها بر انگیزه‌هایی که کشورهای سودجو با آن روبه‌رو هستند، تأثیر می‌گذارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۵۷۰). نهادگرایان نئولیبرال توجه خود را عمدتاً بر موضوعات اقتصادی و زیست‌محیطی معطوف

می‌کنند. کوهن و نای معتقدند که وابستگی متقابل به‌ویژه وابستگی متقابل اقتصادی، جنبه مهمی از سیاست جهانی است. جهانی شدن نشان‌دهنده افزایش ارتباطات و پیوندهاست و این وابستگی متقابل بین دولت‌ها، بر الگوهای رفتاری بازیگران تأثیر مثبت می‌گذارد و دولت‌ها را وادار به همکاری می‌کند (Keohane and Nye, 2001: 86).

جدول شماره ۱: مبانی و مفروضات نظریه نئولیبرالیسم

هدف / نقش	وارد کردن فرایندهای اقتصادی در ادبیات نظری روابط بین‌الملل
	مخالفت با دولت‌محوری مطلق واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی
	تبیین امکان همکاری در چهارچوب نظام بین‌المللی
	تبیین نگرشی غالباً مثبت و انعطاف‌پذیر از ماهیت بشر
مفروضات کلیدی	افراد و دولت‌ها با تفکر عقلانی، توانایی حل مسائل را از طریق اقدام جمعی دارند. همکاری بین‌المللی برای کسب مزیت‌های متقابل هم ممکن است هم مطلوب. بازیگران غیر دولتی، شرکت‌های چندملیتی و جنبش‌های مذهبی و ملی‌گرا نقش برجسته‌ای در تحولات روابط بین‌الملل دارند. دولت را نمی‌توان بازیگری یکپارچه تصور کرد. آن‌ها تابع فشارهای داخلی و بین‌المللی‌اند. قدرت در چهارچوب نظام بین‌المللی پراکنده و شناور است. دولت‌های دموکراتیک با یکدیگر نمی‌جنگند. نیروی نظامی تنها و مهم‌ترین ابزار در سیاست خارجی نیست.
مضامین کلیدی	یک تقسیم کار بین‌المللی پیشرفته در چهارچوب اقتصاد جهانی موجب ایجاد روابط وابستگی متقابل و همکاری بین دولت‌ها می‌شود و مزایای متقابلی برای طرفین دارد. وضعیت وابستگی متقابل پیچیده که مشخصه نظام بین‌المللی است، اقتصادهای ملی را نسبت به اتفاقات دیگر کشورها حساس و آسیب‌پذیر می‌کند. این مسئله توانمندی و خودمختاری دولت را تا حد زیادی کاهش می‌دهد. روابط پیچیده‌ای بین سیاستهای داخلی و بین‌المللی وجود دارد که به سادگی نمی‌توان برای آن سلسله مراتبی قائل شد. سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، اگرچه به یک معنا ساخته دست دولت‌ها هستند، اما به تدریج کارگزاری و هویت مستقلی از خود به نمایش می‌گذارند.
مفاهیم کلیدی	وابستگی متقابل، وابستگی متقابل پیچیده، منافع مطلق، همکاری، نظام‌های بین‌المللی.

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق‌نیا) ۱۲۵

برآیند تلاش‌های فکری نای، در نقش یکی از نظریه‌پردازان اصلی نهادگرایی نئولیبرال، نقد تلقی آشفتگی و بی‌قانونی نظام بین‌الملل، نقد دولت‌محوری در نظام بین‌الملل، نمایاندن کاستی‌های کاربرد قدرت نظامی در مواجهه با تهدیدات نوین، رد تلقی امنیت به‌مثابه «سیاست اعلی» (High politics) و دیگر موضوعات از جمله مسائل اقتصادی به‌مثابه «سیاست‌های ادنی» (Low politics) و به‌منزله مفروضات اصلی پارادایم واقع‌گرایی بود. از نظر کسانی مانند نای، پارادایم یادشده دیگر کارایی فهم و درک تحولات جدید را ندارد و با رویکرد غیرتاریخی، محافظه‌کارانه، سخت‌افزارانه، دولت‌محور و قدرت‌محور آن نمی‌توان تحولات نوظهور را فهم و به‌تبع آن مدیریت کرد (دانش‌نیا، ۱۳۹۲: ۷۱).

طی دو دهه بعد نای مفهوم وابستگی متقابل را در پاسخ به تحولات و پرسش‌های دیگری نظیر فراز و فرود قدرت آمریکا در نظام اقتصاد بین‌الملل «پسابرتون وودز» و جهانی شدن بسط داد. در واقع یکی از مهم‌ترین بحث‌هایی که نای به‌خصوص در دهه ۱۹۹۰ در حیات فکری و اجرایی خود با آن مواجه شد، موضع‌گیری در مقابل مفهوم و ماهیت سلطه (هژمونی) و نظم در اقتصاد بین‌الملل و در شرایطی بود که ایالات متحده در مقایسه با گذشته توان پرداخت هزینه عملکرد و انتظام اقتصاد بین‌الملل در چهارچوب قواعد بین‌المللی (International regime) را نداشت.

بسیاری از صاحب‌نظران این تحول را نشانه افول و زوال قدرت مطلق و سلطه‌طلبانه آمریکا و خیزش کشورهایی مانند چین و هند در قرن بیست و یکم تلقی کردند. بخش عمده‌ای از تحقیقات نای از دهه ۱۹۹۰ و سپس در آستانه ورود به قرن بیست و یکم در باب سرشت در حال تغییر قدرت در سیاست بین‌الملل، جایگاه و سرشت قدرت ایالات متحده در سلسله‌مراتب آینده قدرت جهانی و سپس طرح مفهوم قدرت نرم در سیاست خارجی برگرفته از دغدغه و یا در پاسخ به این پرسش‌هاست. نای در دفاع از ماندگاری ایالات متحده در سلسله‌مراتب جهانی و رد ایده فراگیر افول برتری آمریکا در شرایط ظهور رقبای جدید و نیز بحث از سرشت، منابع و عملکرد قدرت در عصر جهانی شدن، تحقیقات متعددی انجام داد. نتیجه تلاش فکری وی در این دوره از حیات خود کتاب‌های

«قدرت نرم»، «آینده قدرت»، «سرشت در حال تغییر قدرت امریکا» و «قدرت در عصر اطلاعات» است.

دغدغه نای در بیشتر این آثار رد ایده افول برتری امریکا در مقطع جدید و دفاع از این عقیده است که بنیان‌های قدرت امریکا فراهم‌کننده بستری است که موقعیت ساختاری این کشور را به‌منزله بازیگری اصلی در سیاست جهانی بازتولید خواهد کرد. اگرچه به نظر وی این بار امریکا می‌بایست نه با اعمال قدرت بر دیگران، بلکه با به‌کارگیری قدرت با دیگران، منافع و موقعیت خود را حفظ کند (دانش‌نیا، ۱۳۹۲: ۷۱-۷۲).

در این چارچوب، اصطلاح قدرت نرم را اولین بار جوزف نای در سال ۱۹۹۰ «معطوف به رهبری: ماهیت تغییر قدرت آمریکا» (American Bound to Lead: The Changing Nature of Power) مطرح کرد. به اعتقاد نای، هنگامی که یک کشور یا یک دولت کاری کند تا کشورهای دیگر همان چیزی بخواهند که او می‌خواهد، با قدرت «همدستانه» (Co-optive) یا «نرم» (Soft) سروکار داریم که در تقابل با «قدرت سخت» (Hard power) یا «سلطه» (Command) است که یک بازیگر به کشورهای دیگر دستور می‌دهد خواسته‌هایش را انجام دهند؛ لذا قدرت نرم، توانایی تأثیرگذاری بر دولت‌های دیگر برای انجام خواسته‌هاست و با منابع قدرت مانند فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها مرتبط است (Nye, 1990, a: 165-166).

نای مفهوم قدرت نرم را در سال ۲۰۰۴ و در کتاب «قدرت نرم: ابزارهایی برای موفقیت در سیاست‌های جهان» (Soft Power: The Means to Success in World Politics) شرح و بسط داد. برای نای، قدرت نرم توانایی تأثیرگذاری بر رفتار دیگران است تا نتایج موردنظر را به دست آورد. چندین شیوه هم برای دستیابی به این امر وجود دارد: شما می‌توانید با تهدیدهای خود دیگران را وادار کنید. شما می‌توانید به واسطه پرداخت‌ها (پول، پاداش و...)، دیگران را متقاعد کنید و شما می‌توانید بر دیگران تأثیر بگذارید و با آنها برای آنچه مدنظر شماست، همدستی کنید. این موارد نشان‌دهنده قدرت نرم است. درواقع قدرت نرم وادار کردن دیگران برای انجام دادن خواسته‌های شما و نوعی همدستی با مردم به جای اجبار کردن آنهاست (Nye, 1990, b: 76).

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق‌نیا) ۱۲۷

جوزف نای در کتاب «آینده قدرت» که در سال ۲۰۱۱ منتشر شد، تصریح می‌کند که قدرت نرم مفهومی عمدتاً توصیفی است؛ بنابراین می‌توان از قدرت نرم برای اهداف مختلف استفاده کرد. به نظر نای استالین، هیتلر و مائو همگی در نگاه مریدانشان قدرت نرم زیادی داشتند؛ اما چنین موضوعی مطلوب آنان نبود و برای آن‌ها پیچاندن اذهان لزوماً بهتر از پیچاندن بازوها نبود. به اعتقاد نای، قدرت نرم با نظریه واقع‌گرایی روابط بین‌الملل مغایرت ندارد: «قدرت نرم ایده‌آلیسم یا لیبرالیسم نیست. قدرت نرم نوعی قدرت است در راستای دستیابی به اهداف مطلوب» (Nye, 2011: 82).

به اعتقاد نای، اگرچه ظاهراً قدرت ایالات متحده در قیاس با دوران بعد از جنگ سرد ضعیف‌تر شده است؛ اما این کشور، هنوز هم تنها منبع قدرت است. نای بعدها تصریح کرد که ایالات متحده فراتر از کاربرد قدرت نظامی که دیگران را کنترل می‌کند، می‌تواند از قدرت نرم برای تداوم رهبری در دنیا و وادار کردن دیگران به انجام خواسته‌هایش استفاده کند. از نگاه نای، مبانی قدرت نرم آمریکا، سیاست‌های لیبرال دموکراتیک، اقتصاد بازار آزاد و ارزش‌های بنیادی مانند حقوق بشر در اصل لیبرالیسم است (Li, 2018: 1).

درحالی‌که قدرت سخت‌افزاری به‌طورعمده بر بازدارندگی و اجبار متکی است، قدرت نرم بر قدرت جذب استوار است و برای متقاعد کردن و تشوق دیگران به همکاری به‌کار می‌رود. این قدرت معمولاً با فرهنگ، ارزش‌ها، سیاست خارجی (دیپلماسی) و تصویر یک کشور همراه است (index, 2017: 1).

اولین روش برای اندازه‌گیری قدرت نرم در قالب نظرسنجی‌های بین‌المللی تدوین و نگرش متقابل کشورها (مانند نظرسنجی رتبه‌بندی کشورهای عضو سازمان جهانی بی. بی. سی یا طرح نگرش جهانی مؤسسه پیو) ارائه شد. با این حال، اولین تلاش‌های هنجارمند بین‌المللی برای اندازه‌گیری قدرت نرم در سال ۲۰۱۰ و با همکاری «مؤسسه بریتانیا برای دولت» (British Institute for Governmen) و مجله «مونوسل» (Monocle magazine) انجام شد. از دیگر رتبه‌بندی‌ها برای تعیین و اندازه‌گیری قدرت نرم، توسط «آژانس ارتباطات پورتلند» طراحی شده که بر منابع عینی و ذهنی، روش‌شناسی تغییرات و شیوه سامان‌دهی

داده‌ها متکی است. جوزف نای هم کامل‌ترین شاخص‌های اندازه‌گیری قدرت نرم را طراحی کرده است (Index, 2017: 2).

به باور نای، قدرت نرم کشور بر سه منبع متکی است: فرهنگ (زمانی که برای دیگران جذاب باشد)؛ ارزش‌های سیاسی مانند دموکراسی و حقوق بشر (زمانی که کشور به آن شاخص‌ها برسد) و سیاست‌های یک کشور (زمانی که این سیاست‌ها مشروع باشد و با آگاهی از منافع دیگران طراحی شده باشد) (Nye, 2018: 1-2).

مؤسسه آیندکس برای اندازه‌گیری شاخص‌های قدرت نرم، داده‌های عینی را در شش طبقه قرار داده است:

- الف) دولت: تعهد به آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و کیفیت نهادهای سیاسی
- ب) فرهنگ: دسترسی جهانی و جذابیت خروجی‌های فرهنگی ملت؛ هم فرهنگ پاپ و هم فرهنگ سطح بالا
- ج) آموزش: سطح سرمایه‌انسانی یک کشور، کمک به دانش، کمک به بورسیه‌ها و جذابیت برای دانشجویان بین‌المللی
- د) تعامل: شبکه دیپلماسی یک کشور و سهم آن در تعامل و توسعه جهانی
- ه) سرمایه‌گذاری: جذابیت مدل اقتصادی کشور، روابط تجاری دوستانه و ظرفیت در نوآوری
- و) دیجیتال: زیرساخت دیجیتالی کشور و توانش‌های آن در دیپلماسی دیجیتال (Bach, 2018: 1-2).

تطور زوال قدرت نرم آمریکا تا روی کارآمدن دونالد ترامپ

مباحث مربوط به افول قدرت نرم آمریکا تاکنون روندهای مطالعاتی مختلفی را طی کرده است. در موج نخست، مباحث مربوط به زوال قدرت جهانی آمریکا از دهه ۱۹۸۰ و با استقبال شایان توجه از کتاب پل کندی با عنوان «فراز و فرود قدرت‌های بزرگ» آغاز شد. در این کتاب، کندی با اشاره به زوال نسبی قدرت آمریکا، افول آن را ناشی از گسترش استیلاجویی و قدرت نظامی نیروهای آمریکا در جهان و نبود توازن بین منافع جهانی خودخوانده آمریکا

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق نیا) ۱۳۹

وامکان تخصیص همزمان منابع قدرت به همگی آنها عنوان کرد (کندی، ۱۳۸۵ و بروکز، ولفورث، ۱۳۹۲: ۹).

موج دوم به تحولات پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و دوران ریاست جمهوری جورج بوش پسر بازمی گردد. در این برهه، نظریه‌هایی بیان شد که معتقد بودند سلطه آمریکا به دلیل درگیری فزاینده در مناطق مختلف، همانند روند زوال طبیعی سقوط قدرت‌های بزرگ دچار تزلزل شده و در سراسی بی سقوط قرار دارد (Kurlantzick, 2006: 419-424). حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، افراط واشنگتن در جنگ علیه تروریسم، سوءاستفاده وسیع از شکنجه علیه مظنونین به تروریسم و نیز علیه زندانیان «گوانتانامو» و «ابوغریب»، و نقض عملی اصول حقوق بشر از جمله اصل ممنوعیت کاربرد شکنجه و هنجارها و نهادهای چندجانبه بین‌المللی موجب کاهش مشروعیت و مقبولیت ارزش‌های آمریکایی و افول قدرت نرم آمریکا در جهان شد.

از نظر «استفن والت» (Stephen Walt) رویکرد آمریکا در برقراری توسعه در داخل به جای داشتن نفوذ در خارج از منطقه پیرامونی خود موجب کاهش قدرت نرم آن شد (Walt, 2006: 177). موج سوم روند افول قدرت نرم آمریکا با روی کار آمدن دونالد ترامپ و اتخاذ سیاست‌های ضد جهانی شدن و یکجانبه‌گرایی وی شدت بیشتری یافت. در دوران ریاست جمهوری ترامپ، با توجه به افزایش اهمیت ملی‌گرایی و اختلافات داخلی سیاسی، افزایش میزان اعتبارات بخش توانمندسازی اقتصادی و نظامی نسبت به تقویت توانایی‌های نرم (دیپلماتیک، گفتمانی و فرهنگی) به عنوان بازوهای حمایت از منافع آمریکا و فشار بر سایر بازیگران و ساختار نظام بین‌الملل و پایبند نبودن به تعهدات خود در قبال جامعه بین‌المللی درباره موضوعات کلیدی، قدرت نرم آمریکا شدیداً در معرض خطر قرار گرفته است (Betley, 2017: 2).

اقدامات تأثیرگذار ترامپ بر فرسایش قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی

همان‌گونه که در بالا اشاره شد تبارشناسی زوال قدرت نرم ایالات متحده به دوره ترامپ بر نمی‌گردد و چالش یادشده در محیط عملیاتی سیاست داخلی و خارجی آمریکا را دست‌کم می‌بایست به سال‌های دهه ۱۹۷۰ و شانه خالی کردن تدریجی این کشور از زیر بار مسئولیت‌های بین‌المللی آن متعاقب شکست نیکسون برگرداند؛ اما نکته مهم و اساسی که این پژوهش بر آن تمرکز شده نخست این است که سرعت و تعمیق گستره افول قدرت این کشور در دوره ترامپ و دوم رویکرد بسیار آشکار و نمایان وی در بی‌توجهی به مقولاتی است که تا این زمان آمریکا ولو به صورت کج‌دار و مریز به آن‌ها پایبند بوده و دغدغه تعهدات یادشده و پذیرش مسئولیت‌ها و نقش‌های فزاینده قدرت نرم را بدین شکل از دستور کار خارج نکرده بود. برای اولین بار و با شعار «نخست آمریکا»ی ترامپ بود که مواجهه این کشور با منافع و امنیت خود و نیز راهکارهای تعقیب آن‌ها به گونه‌ای مفصل‌بندی شد که باوجود دستاوردهای کوتاه‌مدت مادی برای آمریکا؛ اما عملاً ضد قدرت این کشور به‌ویژه در حوزه نرم‌افزاری تبدیل شد. در ادامه به برخی از اقدامات و سیاست‌های دولت ترامپ و سپس به آثار و عواقب آن‌ها بر سازه‌های قدرت نرم این کشور پرداخته می‌پردازیم.

تشدید حمایت‌گرایی اقتصادی

روی کار آمدن دولت ترامپ با اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی، تقویت ساختار مالی آمریکا و در اولویت قرار گرفتن برنامه‌هایی هم‌زمان شد که با آموزه‌های نهادگرایی نئولیبرال و وابستگی متقابل و همکاری آمریکا با شرکای خود در تضاد بود. ترامپ سیاست جنگ تعرفه‌ها را با رقبا و شرکاء در پیش گرفت و خواستار اصلاح و تغییر کارکرد نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مانند بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، نفتا، ناتو و ... شد.

یکی از اصول سیاست خارجی ترامپ که بر مبنای شعار «اول آمریکا» بنا شده بود، اعمال سیاست‌های حمایتی و ملی‌گرایی اقتصادی بود؛ به این معنا که آمریکا دیگر مانند گذشته مایل

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق نیا) ۱۳۱

به ایفای نقش قهرمان تجارت آزاد نیست و ترامپ اعتبار بیشتری برای توانایی های نظامی و اقتصادی به عنوان اهرم های فشار بر بازیگران رقیب و دشمنان آمریکا در جهت اثرگذاری بر رفتارهای آنها، اعمال کرده و به صورت ویژه در سطحی گسترده تر از اهرم های اقتصادی و نظامی بهره می برد تا منافع ملی را محقق کند. «آمریکای ترامپ، دغدغه کمتری را در رابطه با تلاش برای معناسازی به صحنه آورد و از اهرم های نظامی و اقتصادی در اختیار که بسیار متنوع و گسترده هستند، برای پیشبرد سیاست های تهاجمی، بین الملل گرا و عضلانی بهره فراوان برد (دهشیار، ۱۳۹۵: ۱۸-۱۷).

بر این مبنا، در طول سال ۲۰۱۸، آمریکا تعرفه هایی به ارزش بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار برای کالاهای چینی در نظر گرفت. دولت همچنین تعرفه های گزافی بر روی تمام فولاد وارداتی اعمال کرد که دیگر شرکای اصلی تجاری آمریکا را عصبانی کرد. این ایده به منظور جبران کسری تجاری با چین بود و چین را وادار به خرید کالاهای آمریکایی بیشتری می کرد؛ اما همان گونه که انتظار می رفت، چین با افزودن تعرفه های خود بر واردات کالاهای آمریکایی به سیاست آنها پاسخ متقابل پاسخ داد. دستور کار تجارت داخلی ترامپ با رویکردی سختگیرانه نسبت به محصولات کشاورزان باعث شد تا کشورهای خارجی ده ها میلیارد دلار تعرفه های تلافی جویانه بر صنعت کشاورزی آمریکا وضع کنند.

چین، مکزیک و کانادا به مالیات دولت ترامپ در مورد فولاد وارداتی، آلومینیم و الکترونیک با مالیات بر سویا، لبنیات، گوشت خوک، سیب و سیب زمینی در میان دیگر کالاهای آمریکایی واکنش نشان دادند. در پی این سیاست ها، مجموعاً ۸۴ مزرعه در مناطق مرکزی آمریکا در فاصله ژوئیه ۲۰۱۷ تا ژوئن ۲۰۱۸ ورشکسته شدند. به گفته اقتصاددانان، کشاورزی که ذرت، سویا، شیر و گوشت تولید می کند، به دلیل تقاضای پایین جهانی و قیمت پایین رنج می برد و جنگ تجاری ترامپ باعث تشدید این مشکل شده است. همچنین در ماه سپتامبر ۲۰۱۷، کسری تجاری ایالات متحده با چین به بالاترین سطح خود؛ یعنی ۳۴/۱ میلیارد دلار رسید که نسبت به سال ۲۰۱۶، ۱۴ درصد افزایش یافته است.

شرکت فورد، دومین شرکت بزرگ خودروسازی آمریکا هم در ماه اوت ۲۰۱۷، اعلام کرد که تعرفه‌های اعمال‌شده توسط ترامپ، باعث افزایش هزینه یک میلیارد دلاری این شرکت شده است؛ بنابراین شرایط برای شرکت‌های آمریکایی به قدری بد شد که دولت ترامپ بسته کمکی ۱۲ میلیارد دلاری برای مقابله با تعرفه‌های تلافی‌جویانه‌ای که کشورهای خارجی بر روی محصولات خود تحمیل کرده‌اند، راه‌اندازی کرد. اما این طرح‌ها هم نتوانست مانع از تضعیف برخی شاخص‌های اقتصاد آمریکا شود؛ به نحوی که اگر کسری تجاری آمریکا در ابتدای سال ۲۰۱۶ رقمی حدود ۴۰ میلیارد دلار بود که در اوایل سال ۲۰۱۹ به رقمی حدود ۵۲ میلیارد دلار رسید (کیوان حسینی و نورانی، ۱۳۹۸: ۳۴۱).

بسط پوپولیسم سیاسی

از مهم‌ترین ویژگی‌های ترامپ که قدرت نرم آمریکا را تضعیف کرد، پوپولیسم سیاسی و رفتارهای شخصی او بود؛ به این معنا که ترامپ تنها رئیس‌جمهور ایالات متحده بود که حرف‌های ناپسندی می‌زد و در ارائه حرکات و نمایش‌های غیرجذاب منحصر به فرد بود. استفاده ترامپ از عبارات نژادپرستانه برای هنجاری‌های دموکراتیک آمریکا ننگ‌آور بود و لفاظی‌ها و کنش‌های او همه خصوصیتی را که موجب احترام جهانی به آمریکا می‌شد از بین برد؛ برای مثال محکوم نکردن خشونت نژادپرستانه سفیدپوستان از طرف ترامپ در حوادث «ویرجینیا»، «شارلوت تسویل» (Charlottesville) و چند نمونه دیگر، خشم افکار عمومی در سطح داخلی و جهانی علیه او را به همراه داشت. به علاوه عمده‌ی زیادی از مردم در سطح جهان، ترامپ را «تحمیل‌ناپذیر»، «متکبر» و «خطرناک» توصیف کرده بودند و حتی شی جین پینگ و ولادیمیر پوتین رهبران اقتدارگرای کشورهای چین و روسیه رتبه بهتری از ترامپ کسب کردند (Brands, 2018: 4).

به باور نای، دونالد ترامپ از توییتر برای ارتباط مستقیم با سیاستمداران و مردم استفاده می‌کند. این توییتهای می‌تواند به تدوین دستور کار جهانی کمک کند؛ اما اگر برای دیگران جذاب نباشد، نمی‌تواند به تولید قدرت نرم منجر شود. به نظر نای طرفداران دونالد ترامپ

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق‌نیا) ۱۳۳

پاسخ می‌دهند که قدرت نرم با آنچه در ذهن دیگران اتفاق می‌افتد، بی‌ربط است و تنها قدرت سخت با ابزارهای اقتصادی و نظامی مهم است (Nye, 2019: 1). ویلیام راف، سفیر پیشین ایالات متحده آمریکا در یمن و امارت هم با پذیرش این نکته که قدرت نرم آمریکا برای بسیاری از کشورها و ملل دارای جذابیت است، دونالد ترامپ را رییس جمهوری می‌داند که با اقداماتش احترام افکار عمومی جهان نسبت به آمریکا را تضعیف کرده است؛ به این معنا که در حوزه داخلی به مطبوعات و رسانه‌ها حمله می‌کند، از ارزش‌های آمریکایی انتقاد می‌کند، خواستار بازگشت شکنجه در سیستم‌های اطلاعاتی شده است و در حوزه خارجی از ناتو و سازمان ملل انتقاد می‌کند.

با وجود اینکه آمریکا برای سال‌های متمادی رهبری عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را برعهده داشته؛ اما شواهد از افزایش زرادخانه‌های هسته‌ای این کشور خبر می‌دهد. اظهارات او درباره اسلام، خشم یک میلیارد و پانصد میلیون نفر از مسلمانان را برانگیخته است. به علاوه ترامپ، فردی را مشاور امنیت ملی خود انتخاب کرد که پیشتر اعلام کرده بود: اسلام یک دین نیست، بلکه نوعی ایدئولوژی است که باید با آن مبارزه کرد و فردی را سفیر آمریکا در اسرائیل انتخاب کرد که حامی سرسخت انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس است؛ اقدامی که بی‌اعتباری آمریکا نزد اعراب و مسلمانان را به همراه داشته است؛ بنابراین سیاست‌ها و مواضع ترامپ ضربه سختی به قدرت نرم آمریکا در خارج وارد کرده است (Rugh, 2018: 1). از سوی دیگر، ترامپ کوشید با رویکرد پوپولیستی، نهادهای موجود در آمریکا را تضعیف کند و در این راستا، هزینه‌های بودجه مؤسساتی که دولت ایالات متحده از آن‌ها برای اعمال نفوذ غیرنظامی در خارج از این کشور استفاده می‌کرد، ۳۰ درصد کاهش داد.

مایکل مولوانی، مدیر اداره مدیریت و بودجه هم اعلام کرد که رییس جمهور در پیش‌نویس نخستین برنامه بودجه، ردیفی با عنوان «بودجه قدرت نرم» تعریف نکرده است. افزون‌براین بودجه دولت ترامپ در حوزه‌های بهداشت عمومی جهانی، امنیت غذایی، حقوق زنان و دیگر مسائل مرتبط با کاهش ۳۰ درصدی و گاه بیشتر هم مواجه شده است. حتی رهبران جمهوری خواه کنگره هم درباره کاهش نقش آمریکا در حوزه‌های مربوط به توسعه و

کمک‌های بشردوستانه و متعاقب آن تضعیف جایگاه دیپلماسی ایالات متحده هشدار داده بودند و مهم‌تر از همه ژنرال جوزف دانفورد، رئیس ستاد مشترک ارتش نسبت به شکست اهداف سیاست خارجی آمریکا شدیداً اظهار نگرانی کرده بود (Brands, 2018: 3).

تشدید سیاست‌های ضدمهاجرتی

مخالفت با ورود مهاجران به آمریکا، از برنامه‌های اصلی انتخاباتی ترامپ بود و او بعد از پیروزی، این سیاست را سرسختانه دنبال کرد؛ چنانکه ورود اتباع هفت کشور مسلمان از جمله ایران را به آمریکا ممنوع کرد، در پی احداث دیوار مرزی با مکزیک برآمد و اخراج مهاجران غیرقانونی از آمریکا را در دستور کار قرار داد. از این منظر، گفتارهای خصومت‌آمیز دونالد ترامپ در زمینه مهاجرت همراه با ممنوعیت مشاغل‌آمیز سفر مهاجران به آمریکا موجب ضعف قدرت آمریکا در حوزه مبادله بین‌المللی شده است. این درحالی است که مهاجران حدود سی درصد از برندگان آمریکایی جایزه نوبل را تشکیل می‌دهند و بنیانگذاران نود درصد از سرمایه ۵۰۰ کمپانی آمریکایی به‌شمار می‌روند. رویکرد مزبور از سوی ترامپ موجب شده که در فضای سیاسی جدید حدود چهل درصد از کالج‌ها و دانشگاه‌های آمریکا شاهد کاهش تقاضای تحصیل از سوی متقاضیان خارجی باشند (Daalder, 2017: 1-2).

به‌طورکلی، سیاست‌های مهاجرتی ترامپ، به اعتبار و ارزش سیاسی ایالات متحده به مثابه مهد مهاجران ضربه زده است. به باور نای، صرف‌علاقه دیگران برای مهاجرت به آمریکا گیرایی این کشور را افزایش می‌دهد؛ اما رویکرد راست‌گرایانه ترامپ در مورد مهاجران موجی از خشم و نفرت را در ایالات متحده و همسایگان به‌ویژه مکزیک برانگیخت. فرمان جدا کردن بیش از دو هزار کودک از والدین در مرز مکزیک هم باعث تنزل حیثیت ایالات متحده در افکار عمومی بین‌الملل شد (دهقانی و دیگران، ۱۳۹۸: ۸).

تضعیف آزادی رسانه‌ها و مطبوعات

یکی دیگر از شاخص‌های مهم قدرت نرم آمریکا، آزادی رسانه‌ها و مطبوعات و احترام به حقوق بشر در داخل این کشور بوده است که بعد از انتخاب ترامپ، این شاخص هم افول کرده است. طبق اعلام سازمان گزارشگران بدون مرز، رتبه آزادی رسانه‌ها در آمریکا در دومین سال ریاست جمهوری ترامپ، با سه پله تنزل نسبت به سال قبل به جایگاه ۴۸ در میان ۱۸۰ کشور سقوط کرده است و رسانه‌های این کشور به واسطه تهدیدات فیزیکی، چالش‌های مالی، دسترسی نداشتن به اخبار و مشکلات حقوقی با مشکل مواجه شده‌اند.

روزنامه‌ها و رسانه‌ها در سراسر آمریکا با پیامدهای معضلات مالی متعددی روبرو هستند و فروش آن‌ها به مقدار شایان توجهی کاهش یافته است. به علاوه روزنامه‌نگاران تحت حمایت دولت ترامپ، از دسترسی به اطلاعات و حوادث مرتبط با منافع عمومی ممانعت می‌شوند و کاخ سفید برای مدت‌های طولانی نشست مطبوعاتی را لغو کرده بود و در یک بازه زمانی و به مدت ۴۲ روز هیچ فرصتی به رسانه‌ها برای پرسش از «سارا ساندرز» داده نشد. در نوامبر ۲۰۱۸، کاخ سفید، مجوز مطبوعاتی «جیم اکوستا» (Jim Acosta)، خبرنگار سی. ان. ان را لغو کرد و کمتر از سه ماه بعد، در اقدامی دیگر، «کایتلان کالین» (Kaitlan Collins)، گزارشگر سی. ان. ان را از دسترسی به حوادث و اخبار ریاست جمهوری منع کرد. در اعتراض به این سیاست‌های کاخ سفید، بسیاری از رسانه‌ها و خبرنگاران از پوشش اخبار انتخابات محلی خودداری کردند؛ اما مشکلات دولت ترامپ برای رسانه‌ها تنها به مرزهای این کشور محدود نمی‌شود و بسیاری از روزنامه‌نگاران و خبرنگاران، متعاقب سیاست مهاجرتی او، برای ورود به خاک آمریکا با دردسرهای متعددی مواجه هستند.

نگرانی از تأثیرات و پیامدهای جهانی موضع دولت ترامپ در مورد رسانه‌ها بعد از قتل «جمال خاشقچی»، نویسنده «واشنگتن پست» و مخالفت دولت عربستان سعودی در کنسولگری این کشور در ترکیه در اکتبر ۲۰۱۸، افزایش یافته است. با وجود آنکه همه شواهد بیانگر نقش مستقیم مقامات ارشد دولت عربستان سعودی در قتل خاشقچی است؛ اما ترامپ از محکوم کردن این اقدام آن‌ها امتناع کرد (rsf.org/en/rsf, 2019).

سیاست‌های ترامپ در افول قدرت نرم رسانه‌ای و احترام به آزادی مطبوعات، سبب شده است تا سازمان گزارشگران بدون مرز، جایگاه آمریکا را از مکانی «رضایت‌بخش» (Satisfactory) برای روزنامه‌نگاران به محیطی «مشکل‌آفرین» (Problematic) تنزل دهد. از سال ۲۰۱۷، چهل روزنامه‌نگار آمریکایی مورد حمله فیزیکی قرار گرفته‌اند. به علاوه در ژوئن سال ۲۰۱۸، پنج روزنامه‌نگار در «اتاق خبر کاپیتال گازت» (The Capital Gazette newsroom) در «آناپولیس» مریلند متعاقب یک تیراندازی کشته شدند (Ingber, 2019: 1). گزارش سازمان آزادی‌های بدون مرز اضافه می‌کند که ترامپ، مشکلات آزادی رسانه‌ها را افزایش داده و در اظهارات خود، مکرراً اعلام می‌کند که روزنامه‌نگاران «دشمن مردم آمریکا» هستند و با اتهاماتش درباره «اخبار جعلی» (Fake news) خواستار لغو مجوز کار خبرنگاران شده و از دسترسی برخی رسانه‌ها به کاخ سفید ممانعت کرده است.

«سابین دولان» (Sabine Dolan)، مدیر بخش اجرایی «رادیو عمومی ملی» (National Public Radio) با اشاره به مواضع ترامپ می‌گوید: «حملات بی‌رحمانه رییس جمهور علیه رسانه‌ها جوی را ایجاد کرده که تهدیدات فیزیکی، فوری و آنلاین و حمله به روزنامه‌نگاران به روندی عادی تبدیل شده است». او این شرایط را در ایالات متحده بی‌سابقه می‌داند و می‌گوید: «ترامپ شرایطی بغرنجی را به وجود آورده است که در دوران اواما کاهش یافته بود». «کورتنی رادچ» (Courtney Radsch)، مدیر «کمیته حمایت از روزنامه‌نگاران» (The Committee to Protect Journalists) اعلام کرده است که یافته‌ها نشان می‌دهد که گزارشگران و خبرنگاران در ایالات متحده توسط پلیس و معترضان مورد حمله و خشونت قرار گرفته‌اند و سخنرانی‌های ضد مطبوعاتی که توسط بالاترین مقام اجرایی آمریکا ایراد می‌شود، به تشدید بحران در این زمینه افزوده است (Ingber, 2019: 2).

اولویت دادن به یکجانبه گرایی و مخالفت با چندجانبه گرایی در اقتصاد سیاسی

جهانی

دونالد ترامپ با شعار اول آمریکا و اتخاذ سیاست نوانزوگرایی، رویکرد چندجانبه گرایی را تضعیف کرد. این درحالی است که نهادهای چندجانبه، ابزاری برای همکاری بین‌المللی میان دولت‌ها هستند و جهانی سازی، این فرایند را به اشکال مختلف ترویج داده است. در این میان، ایالات متحده از زمان پایان جنگ جهانی دوم، نقشی نظام‌مند در گسترش نهادهای چندجانبه ایفا کرده و سهامدار اصلی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و همچنین بسیاری از بانک‌های توسعه منطقه‌ای است (Wurf, 2018: 3). با این حال در دوره ترامپ، آمریکا حمایت از نظم تجارت آزاد و رهبری آن، تعهد به چندجانبه گرایی و نظام تجارت مبتنی بر قوانین را رها کرد و در عوض به اقدامات یکجانبه تهاجمی مانند تهدید به تحریم‌های تجاری و یا عقب‌نشینی از توافقات تجاری متوسل شد. از جمله این اقدامات می‌توان به اعمال ۳۰ میلیارد دلار تعرفه بر واردات فولاد و آلومینیم به بهانه تأمین امنیت ملی اشاره کرد. به علاوه ترامپ، با اعمال ۳۵۰ میلیارد دلار تعرفه بر کالاهای چینی و تهدید به افزایش این تعرفه‌ها به ۵۲۰ میلیارد دلار، جنگ تجاری با چین را تشدید کرد، درحالی‌که، این اقدامات ترامپ، نقض آشکار قوانین سازمان تجارت جهانی است.

ترامپ چندین بار تهدید کرد که آمریکا را از سازمان تجارت جهانی خارج خواهد کرد و یا آنکه با اخلال در روند انتصاب مدیران سازمان تجارت جهانی، سازوکارهای حل اختلاف آن را به خطر خواهد انداخت؛ بنابراین، آمریکایی که ستون نظم اقتصاد آزاد و رهبر نظام چندجانبه گرایی بود، در دوره ترامپ آشکارا در پی تضعیف این نظام باثبات بین‌المللی بود و به بازیگری تجدید نظر طلب در نظم تجارت آزاد تبدیل شد (Hopewell, 2020: 1-2).

ترامپ معتقد بود که سازوکارهای چندجانبه حکمرانی اقتصادی، مانند سازمان تجارت جهانی و گروه بیست، کارکرد چندانی ندارد و به منافع اقتصادی ایالات متحده آسیب‌زده است؛ بنابراین او ترجیح داد که مسائل اقتصادی را از طریق رویکردهای یکجانبه و دوجانبه حل کند. درواقع، دولت ترامپ با تمرکز بر منافع آمریکا، مانع رشد تجارت جهانی و ناکامی

در حاکمیت اقتصاد جهانی شد و نظام اقتصادی بین‌الملل را دچار مخاطرات عمده‌ای کرد که به همه کشورهای آسیب رساند. استدلال دولت ترامپ این بود که عمده‌ترین مشکل اقتصادی ایالات متحده، کسری تجاری عمده در تجارت خارجی است و این کشور بیش از آنکه از منافع اقتصادی تجارت بین‌الملل بهره‌مند شود، کسری عمده تجاری و کاهش رقابت اقتصادی را تجربه کرده است؛ از این رو ترامپ و دولت او معتقد بودند که ایالات متحده باید با حمایت‌گری اقتصادی از بخش تولید داخلی و تقویت رشد اقتصادی، مانع از توزیع ناعادلانه منافع تجاری در اقتصاد بین‌الملل شود؛ اما حقیقت آن است که با وجود این ادعا، تجارت خارجی، تأثیر کمی بر تولید ناخالص داخلی ایالات متحده بر جای گذاشته است.

طبق گزارش بانک جهانی، صادرات و واردات ایالات متحده در سال ۲۰۱۵، تنها ۲۸ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل داده که حدود ۴۸ درصد پایین‌تر از میانگین جهانی و پایین‌ترین میزان در میان اقتصادهای بزرگ دنیاست؛ بنابراین بسیار دشوار است که تجارت خارجی را عمده‌ترین مشکل اقتصادی آمریکا نامید (Guoyou, 2020: 3).

ترامپ باور داشت که ایالات متحده بیش از هر چیزی باید به منافع خود بیندیشد. او در مراسم تحلیف ریاست جمهوری‌اش، سیاست خارجی آمریکا را «هدیه‌ای برای جهان ناسپاس» (A giveaway to an ungrateful world) توصیف کرد و خواستار رویکردی نسبتاً ملی‌گرایانه در دولت آمریکا شد. حتی راهبرد ملی آمریکا در دولت ترامپ، نه بر حفظ نظم جهان آزاد، بلکه بر رقابت شدیدی تأکید می‌کند که به نفع اقتصاد و ژئوپولیتیک آمریکاست (Brands, 2018: 1). جدای از این، عملکرد دونالد ترامپ در انتخاب کابینه‌ای متشکل از ژنرال‌های بازنشسته، افزایش هزینه‌های پنتاگون و تصمیم به گسترش ناوگان دریایی آمریکا و پیشنهاد او مبنی بر گسترش زرادخانه‌های هسته‌ای آمریکا، نشان می‌دهد که او عمدتاً به قدرت سخت‌افزاری باور دارد و خود نیز اعلام کرده است که صلح از طریق قدرت حاصل می‌شود.

ترامپ با اتخاذ این رویکرد، راهبرد چندجانبه‌گرایی سیاست خارجی را که برای مدت‌ها رؤسای جمهور دموکرات و جمهوری‌خواه آن را دنبال می‌کردند، از جمله اعتماد به آنچه

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق‌نیا) ۱۳۹

دیپلمات‌ها قدرت نرم برای رسیدن به اهداف و ممانعت از درگیری می‌نامند را کنار گذاشت و سیاست خارجی را در چارچوبی تعاملی‌تر و با هدف برتری از طریق «صدای بلند» (Speaking loudly) و «حمل چماقی بزرگ» (Carrying a big stick) تعریف کرد (Nakamura, 2018: 3). اما منتقدان او مانند مقامات دولت اوپاما و دیپلمات‌های خارجی معتقدند که برنده شدن در صحنه جهانی به مؤلفه‌هایی بیش از تهدید و ارباب و پیام‌های دروغین نیاز دارد؛ چرا که رهبری آمریکا با ارتقای ارزش‌های دموکراتیک و ایجاد مؤسسات بین‌المللی به رهبری این کشور می‌تواند در رسیدگی به چالش‌های جهانی مانند ترویسیم، تغییرات اقلیمی و مشارکت در رشد اقتصادی مؤثر باشد.

همه رؤسای جمهور پیشین آمریکا سعی کرده‌اند از راهبرد قدرت نرم برای تقویت جذابیت‌های فرهنگی فرامرزی ایالات متحده و گسترش اعتبار اخلاقی این کشور در جایگاه رهبر جهان آزاد در مقابل نظام‌های کمونیستی و اقتدارگرا استفاده کنند؛ برای مثال اوپاما، مکرراً درباره الزام به حقوق بشر جهان‌شمول و حاکمیت قانون در قالب موضوعاتی مانند موافقت-نامه پاریس، پیمان تجارت آزاد اقیانوس آرام و پیمان هسته‌ای با ایران سخن گفت و همه آن‌ها را هم اجرایی کرد. در قیاس با او، ترامپ کمتر درباره چنین موضوعاتی صحبت می‌کرد و معتقد بود که توافق‌نامه‌های بین‌المللی که در زمان اوپاما امضاء شده‌اند، به اندازه کافی به مردم آمریکا کمک نمی‌کند و براین باور بود که سازمان ملل دارای ظرفیت کنشگری زیادی است؛ اما اکنون فقط باشگاهی برای افرادی است که با هم صحبت کنند و زمان خوبی با هم بگذرانند (Nakamura & Eliperrin, 2018: 6-7).

در چارچوب این مواضع یکجانبه و سیاست خارجی «اول آمریکا» بود که متحدان جهانی این کشور، تحت تأثیر قرار گرفت و رفتار نامطلوب رهبران اقتدارگرا تقویت شد. درواقع، خطر راهبرد و خط‌مشی ترامپ، موجب از بین بردن اقتدار آمریکا و تعهدات پس از جنگ این کشور به عنوان بازیگری پیشرو در بسط حقوق بشر و دموکراسی شده است (Honigberg, 2018: 2). در این رویکرد «جهان‌هابزی» که رییس جمهور کنونی آمریکا ایجاد کرده، دولت آمریکا صرفاً در چارچوب قدرت سخت - تعرفه‌ها، جنگ‌های تجاری و تهدیدات نظامی

عمل می‌کند، این درحالی است که در جهان پیچیده امروز، قدرت نرم ارزش بالایی دارد و رؤسای جمهور آمریکا بیشتر نگرشی بین‌المللی به امور دارند؛ اما نگاه ترامپ، صرفاً ملی-گرایانه و در چارچوب تحقق صرف منافع آمریکاست. با این حال، زمانی که نگاه جهان به آمریکا تغییر کند و قدرت نرم این کشور تضعیف شود، بسیار مشکل است که جایگاه آن دوباره تقویت شود (Board, 2018: 2).

ترامپ و سیاست تضعیف روابط فراتلانتیکی

روابط فراتلانتیک از خاکستر جنگ جهانی دوم شکل گرفت و در دوران جنگ سرد و به واسطه ترس از نفوذ کمونیسم گسترش یافت. در همه این دوران و حتی بعد از پایان جنگ سرد، روابط فراتلانتیک از اولویت‌ها و محورهای اساسی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بوده و عمدتاً براساس ناتو شکل گرفته است؛ اما در سایر نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی هم دستورالعمل نظام آزاد و روابط فراتلانتیک تثبیت شده است (Jones, 2009: 65).

این روابط در دوران اوباما در سطح بسیار مطلوبی بود و درحالی‌که او بر چندجانبه‌گرایی و تحکیم روابط با شرکای اروپایی تأکید داشت و در بحران بین‌المللی هم از این سیاست سود می‌جست؛ اما ترامپ روش و رویکردی کاملاً مخالف در پیش گرفت و بسیاری از اروپایی‌ها نگران بودند که در دوران ترامپ ممکن است شاهد زوال این روابط باشند. ترامپ در کمپین انتخاباتی، انتقادات خود از روابط فراتلانتیک را به اوج رساند و پیمان ناتو را منسوخ نامید. به عقیده ترامپ، در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی به‌ویژه آلمان، آمریکا سهم زیادی از هزینه‌های ناتو را پرداخت می‌کند. به علاوه او اعلام کرد که ناتو در مقابله با تروریسم عملکردی نداشته است. مواضع ترامپ سبب شده تا متحدان آمریکا در ناتو به این نتیجه برسند که این سازمان به روال سابق قادر به حفظ صلح در عرصه بین‌الملل نیست (Langlois, 2018: 6).

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق‌نیا) ۱۴۱

اختلاف میان دولت ترامپ و اروپا تنها در امور نظامی و امنیتی خلاصه نمی‌شود و در حوزه‌های دیگر مانند روابط اقتصادی هم تسری یافته است؛ آنچنانکه دولت ترامپ در ابتدای سال ۲۰۱۷ تعرفه‌هایی را بر واردات از سایر شرکای تجاری ایالات متحده تحمیل کرد تا از سیل ورود فولاد و آلومینیوم ارزان قیمت به کشور جلوگیری کند. رهبران اروپا امیدوار بودند که واشنگتن اتحادیه اروپا را در جایگاه بزرگترین متحد خود از تعرفه‌ها معاف کند یا سازوکاری سهمیه‌ای را اعمال کند؛ اما آمریکا تصمیم گرفت ۲۵ درصد تعرفه اضافی برای فولاد و ده درصد برای آلومینیوم اجرا کند. اتحادیه اروپا نیز در واکنش به این عمل بیان کرد که برای رویارویی با عواقب منفی این تعرفه‌های سنگین بر واردات فولاد و آلومینیوم از اروپا، اقدامات تلافی‌جویانه جدیدی را انجام می‌دهد که شامل ۲۳ مورد از محصولات فولادی است.

کمیسیون اروپا در گزارشی بیان کرد که این اقدامات جدید تلافی‌جویانه که «اقدامات حفاظتی» نام گرفته، با هدف حمایت و حفاظت از صنایع فولاد کشورهای اروپایی به اجرا درآمده است. همچنین ترامپ اعلام کرده بود که برنامه بعدیش در برابر اروپا اعمال تعرفه علیه شرکت‌های خودروسازی اروپایی خواهد بود. ترامپ در توجیه این تصمیم خود، اتحادیه اروپا را به اقدامات ناعادلانه متهم کرد (خبرگزاری تسنیم، ۱۳۹۷). به طور کلی، ترامپ با شعارها و اعمال سیاست‌هایی مانند افزایش سهم دیگر کشورهای عضو ناتو در پرداخت هزینه‌های ناتو، جنگ تعرفه‌ها با کشورهای اروپایی و حتی خروج از برجام، ناخرسندی رهبران فرانسه، بریتانیا و آلمان و دیگر کشورهای عضو این اتحادیه را به دنبال داشت و به روابط فراتلانتیک آسیب زد. طبق دیدگاه فرید زکریا، ترامپ این ایده را که ایالات متحده محور نظم آزاد بین‌المللی است به کنار نهاد (Zakaria, 2017: 1). توجه وی به روابط فراتلانتیک تنها برای حفظ منافع خویش است و به سنت‌ها و هنجارهای بین‌المللی واقعی نمی‌نهد و در تصمیم‌گیری‌ها احترامی برای شرکای اروپایی اش قائل نیست (Langlois, 2018: 9).

اخلال در کارکرد نهادها و رژیم‌های بین‌المللی

ترامپ از همان ابتدای به قدرت رسیدن، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای در قبال نهادهای بین‌المللی در قالب بی‌اعتنایی به قراردادهای بین‌المللی در پیش گرفت. از جمله این توافقات، قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی (NEFTA) بود. در این راستا، ترامپ «نفثا» را تهدیدی برای اقتصاد، اشتغال و تولید در آمریکا می‌دانست و با تهدید به خروج از پیمان، خواستار اصلاحات اساسی در این پیمان شد. در نهایت با پذیرش اصلاحات مد نظر ترامپ در اجلاس گروه بیست در «باینوس آیرس»، رؤسای دولت آمریکا، کانادا و مکزیک قرارداد جایگزینی را با نام توافق ایالات متحده - مکزیک - کانادا (USMCA) امضا کردند.

اقدام دیگر دولت ترامپ در قبال ناتو بود. انتقادات ترامپ علیه ناتو متمرکز بر جنبه‌های اقتصادی بود. در اجلاس سران ناتو در «ولز» مقرر شد کشورهای عضو، ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی را به هزینه‌های دفاعی این سازمان اختصاص دهند. ترامپ بارها ضمن یادآوری محقق نشدن این موضوع، نارضایتی خود را از این پیمان اعلام کرد. او حتی در اجلاس ۲۰۱۸ سران ناتو اختصاص ۴ درصد تولید ناخالص داخلی را مطرح کرد که مورد پذیرش اعضا قرار نگرفت. پیمان دیگری که در نوک پیکان حملات ترامپ قرار گرفت توافق «ترنس - پاسیفیک» یا پیمان تجاری اقیانوس آرام (TPP) بود. ترامپ پیش از انتخابات گفته بود از معاهده یادشده خارج می‌شود. درواقع این اولین پیمانی بود که دونالد ترامپ فرمان لغو آن را امضاء کرد. دولت وی با هدف کاهش هزینه و ارتقای صنایع داخلی آمریکا، حمایت از کارگران آمریکایی و افزایش دستمزدها از این پیمان خارج شد (نوری و حسینی، ۱۳۹۸: ۲۰۶-۲۰۵).

از دیگر سازمان‌ها و قوانین بین‌المللی که مورد تهاجم ترامپ قرار گرفت، سازمان علمی - فرهنگی یونسکو بود. ایالات متحده آمریکا در اکتبر ۲۰۱۷ از اراده خود برای خروج از عضویت سازمان علمی - فرهنگی - تربیتی ملل متحد (یونسکو) خبر داد. واشنگتن دلیل این تصمیم را ضدیت یونسکو با اسرائیل اعلام کرد. این موضوع به سال ۲۰۱۱ و اعطای عضویت به فلسطین باز می‌گردد که انتقادات بسیاری از سوی ترامپ علیه سازمان یادشده را در پی

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق‌نیا) ۱۴۳

داشت. در واقع ایالات متحده خواستار اصلاحات اساسی این سازمان بود؛ اما در نهایت با محقق نشدن این امر، آمریکا و اسرائیل در اوّل ژانویه ۲۱۰۹ از این سازمان به طور رسمی خارج شدند (Adamson, 2019: 2).

بی‌اعتنایی ترامپ به نهادهای بین‌المللی به‌عنوان یکی از شاخص‌های قدرت نرم، تنها به سازمان‌های مذکور محصور نماند و دولت وی از شورای حقوق بشر، معاهده پاریس، پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میانبرد، پیمان بین‌المللی مهاجرت، عهدنامه مودت با ایران و توافق هسته‌ای موسوم به برجام نیز خارج شد. به علاوه، ترامپ و همفکرانش شدیداً از سازمان ملل متحد، اتحادیه جهانی پست، سازمان جهانی بهداشت و دیوان بین‌المللی دادگستری و سازمان تجارت جهانی انتقاد کرده و خواستار اصلاحاتی جدی در ساز و کار این نهادهای بین‌المللی شدند. بدیهی است که این رویکرد همزمان با سیاست اعمال تعرفه‌ها از سوی دولت ترامپ که در مقابل چین، کانادا، مکزیک و اتحادیه اروپا اتخاذ شده، با کارکرد نظم لیبرال، اجماع واشنگتن و سازمان تجارت جهانی در تضاد است و جایگاه این نهاد برای پیشبرد تجارت آزاد با مشکل مواجه می‌شود؛ به همین‌سان، خروج دولت ترامپ از پیمان پاریس به بهانه رونق بخشیدن به صنایع نفت و زغال سنگ آمریکا، با نارضایتی دیگر کشورها از جمله قدرت‌های بزرگ روبه‌رو شد و بیم آن می‌رفت که بعضی کشورها مانند چین و هند که در گرمایش زمین سهم زیادی دارند، به تعهدات خود در این پیمان چندان پایبند نباشند.

نقض برجام و عقب‌نشینی از مشارکت در شورای حقوق بشر از دیگر اقدامات دولت ترامپ در بی‌اعتنایی به شاخصه قدرت نرم دیپلماسی و نهادهای بین‌المللی بود که کارکرد توافق‌نامه هسته‌ای را عملاً باطل کرد و با وجود مخالفت همه شرکای برجام، آمریکا مسیری را در پیش گرفت که دیگر کشورها به مذاکرات و توافقات بین‌المللی با دیده شک بنگرند و جایگاه این نهادها به‌شدت تنزل پیدا کند.

یکجانبه‌گرایی ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی

واقعیت آن است که دستورکار سیاست داخلی و خارجی دونالد ترامپ، موجبات افوال گسترده‌تر قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی و پیچیده‌تر شدن سپهر سیاسی داخلی آمریکا فراهم آورد. درواقع برآیند رفتار و عملکرد دولت ترامپ در هر دو سطح بین‌المللی و داخلی وضعیت قدرت نرم و جذابیت قدرت این کشور را دستخوش تنزل و عقب‌گرد ساخته است.

تنزل جایگاه رهبری و مقبولیت آمریکا در سطح جهانی

بی‌توجهی ترامپ به استفاده از قدرت نرم سبب شده تا بسیاری از کشورها که با آمریکا رابطه نزدیکی داشتند از آینده روابط با این شریک نامطمئن شوند. در این راستا آمریکا تاکنون نقش پیشرو خود در برخی از نهادهای بین‌المللی را از نیز دست داده است. این امر با افول قدرت جایگاه قدرت نرم آمریکا به رتبه چهارم و افزایش مقبولیت کشورهایی مانند بریتانیا، آلمان و فرانسه و رهبرانی مانند آنگلا مرکل و امانوئل مکرون همراه شده است؛ همچنانکه نتایج مؤسسه «گالوپ» از نظرسنجی در ۶۵ کشور نشان می‌دهد که میانگین پذیرش رهبری آمریکا در جهان از ۴۸ درصد در آخرین سال ریاست جمهوری اوباما (۲۰۱۶) به ۳۰ درصد در سال ۲۰۱۷ رسید. شاخصی که بیانگر کاهش ۱۸ درصدی جایگاه رهبری آمریکا در جهان است. افول این سنجه از قدرت نرم آمریکا درحالی‌است که آلمان به صدر مقبولیت رهبری جهان در میان افکار عمومی ۶۵ کشور رسیده است (Ching, 2018: 3).

یکی از شاخص‌های قدرت نرم کشورها، میزان مقبولیت و محبوبیت آن‌ها در میان افکار عمومی جهانیان است. برای شناخت این شاخص، مؤسسات نظرسنجی معتبری مانند «گالوپ» و «پیو»، در بازه‌های زمانی مختلف، دیدگاه و افکار عمومی چند کشور را نسبت به قدرت نرم آمریکا بررسی کرده‌اند. نتایج این نظرسنجی‌ها حاکی از آن است که بخش بیشتری از افکار عمومی در سطح جهان، باور خود به ایالات متحده دوره ترامپ را به عنوان یک کشور حامی از دست داده‌اند. در واقع اعتماد به ایالات متحده در سطح جهانی در این دوره

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق نیا) ۱۴۵

به شدت کاهش یافته است؛ برای مثال، ۸۰ درصد آلمانی ها بر این باورند که آمریکا کمتر از گذشته برای مواجهه با مشکلات جهان، رغبتی از خود نشان می دهد. به علاوه، درک جامعه بین الملل از اقدامات یکجانبه گرایی، خودخواهانه و حتی خطرناک آمریکا تحت زمامداری ترامپ افزایش یافته است و این امر درباره برخورد با شهروندان آمریکایی نیز صادق است و فقط یک سوم از اروپایی ها باور دارند که دولت ایالات متحده از حقوق مدنی در داخل این کشور جانبداری می کند (Board, 2018: 2-3).

نتایج نظرسنجی مؤسسه «پیو» نشان می دهد که در کره جنوبی و ژاپن، متحدان اصلی ایالات متحده آمریکا در آسیا، اعتماد به رییس جمهور آمریکا از ۷۱ درصد به ۵۴ درصد کاهش یافته است. این آمار ضربه ای به اعتبار جهانی آمریکا وارد کرده است و موجب افزایش دیدگاه مثبت به دولت های اقتدارگرا شده است (Honigbrge, 2018: 1). در همین راستا، جوزف نای، استاد دانشگاه «هاروارد» و نظریه پرداز علوم سیاسی و روابط بین الملل در مقاله ای با عنوان «دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا» نوشت: «شواهد مبرهن است. دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، قدرت نرم آمریکا را فرسوده کرده است. تنها سی درصد از افرادی که از ۱۳۴ کشور در نظرسنجی مؤسسه گالوپ شرکت داشتند، نگاه مطلوبی نسبت به ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری ترامپ داشتند که این میزان در مقایسه با دوران باراک اوباما حدود بیست درصد کاهش یافته است. نتایج نظرسنجی مؤسسه پیو نیز حاکی از آن است که چین با سی درصد محبوبیت با آمریکا رقابت نزدیکی دارد (نای، ۱۳۹۶: ۱).

جدول ۲: مقایسه میزان نگرش مثبت مردم دنیا نسبت به آمریکا در دوره اوباما و ترامپ

کشور	سال آخر اوباما	۲۰۱۷	۲۰۱۸
کانادا	۶۵	۴۳	۳۹
بریتانیا	۶۱	۵۰	۵۰
آلمان	۵۷	۳۵	۳۰
فرانسه	۶۳	۴۶	۳۸
روسیه	۱۵	۴۱	۲۶
هلند	۶۵	۳۷	۳۴

سوئد	۶۹	۴۵	۴۴
اسرائیل	۸۱	۸۱	۸۳
اندونزی	۶۲	۴۸	۴۲
تونس	۴۲	۲۷	۳۷
ژاپن	۷۲	۵۷	۶۷
کره جنوبی	۸۴	۷۵	۸۰
اسپانیا	۵۹	۳۱	۴۲
مکزیک	۶۶	۳۰	۳۲
برزیل	۷۳	۵۰	۵۵
آرژانتین	۴۳	۳۵	۳۲
نیجریه	۶۶	۶۹	۶۲
کنیا	۶۳	۵۴	۷۰

(Wike, et al, 2018)

جدول ۳: میزان اعتماد به ترامپ برای حل مسائل جهانی

کشور	اعتماد به ترامپ	عدم اعتماد به ترامپ	میزان اختلاف
کانادا	۲۵	۷۶	۵۱
بریتانیا	۳۱	۶۶	۳۶
استرالیا	۲۰	۵۸	۳۵
ایتالیا	۱۹	۴۴	۲۵
یونان	۱۵	۲۷	۱۲
هلند	۲۶	۷۱	۴۵
آرژانتین	۴۶	۸۱	۳۵
اسرائیل	۱۳	۵۵	۴۲
لهستان	۱۵	۲۸	۴۲
تونس	۲۲	۴۸	۲۶
ژاپن	۳۰	۵۰	۲۰
کره جنوبی	۲۳	۴۹	۲۶
فیلیپین	۱۶	۲۶	۱۰
نیجریه	۲۴	۳۶	۱۲
کنیا	۳۴	۴۶	۱۲

(Wike, et al,2018)

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق نیا) ۱۴۷

برخی نهادها، شاخص‌هایی را برای ارزیابی قدرت نرم تعیین کرده و سالانه بر مبنای این شاخص‌ها، به کشورها نمره می‌دهند. معروف‌ترین مؤسسه دست اندرکار در این زمینه، «قدرت نرم ۳۰» است که اعتقاد دارد جایگاه آمریکا از رتبه اول در ۲۰۱۶ به رتبه سوم در ۲۰۱۷ رسیده است. به علاوه، رتبه قدرت نرم آمریکا در سال ۲۰۱۸ نسبت به سال ۲۰۱۷ سقوط کرده و جایگاه این کشور از رده سوم به رده چهارم تنزل یافته است. «قدرت نرم ۳۰» تأکید دارد که آمریکای ترامپ در زمینه دولت و تعهد به آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و کیفیت نهادهای سیاسی، روندی نزولی را تجربه کرده و رتبه این کشور از ۱۲ به ۱۶ سقوط کرده است و این امر نشان می‌دهد که چگونه شاخص‌های عینی بیانگر کاهش قدرت نرم آمریکاست.

در بحث سیاست خارجی هم دولت ترامپ، با شعار «اول آمریکا» از چندجانبه‌گرایی به سمت یکجانبه‌گرایی صفر گام برداشته است و توانش‌های دیپلماسی ایالات متحده آمریکا را تضعیف کرده است. همچنین ترامپ با تهدید به عقب‌نشینی از ناتو، سازمان تجارت جهانی، شورای حقوق بشر سازمان ملل و شروع جنگ تجاری با چین و اتحادیه اروپا، نقش عمده و پیشروی در سقوط قدرت نرم شاخص سیاست خارجی آمریکا ایفا کرده است (Bach, 2018:2).

جدول ۴: سنجش رتبه شاخص‌های قدرت نرم آمریکا از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹ (نمره از ۱ تا ۵)

سال	۲۰۱۵	۲۰۱۶	۲۰۱۷	۲۰۱۸	۲۰۱۹
شاخص					
دیجیتال	۱	۱	۱	۱	۱
اختراع و ابتکار	۹	۹	۸	۵	۵
آموزش	۱	۱	۱	۱	۱
فرهنگ	۱	۱	۱	۱	۱
اشتغال	۴	۴	۴	۴	۴
دولت	۲۴	۱۶	۱۲	۱۶	۱۶
نظر سنجی	۱۶	۱۰	۱۶	۱۵	

آزادی رسانه‌ها	۴۹	۴۸	۴۵	۴۸
رتبه جهانی	۳	۱	۳	۴
	۵			

(softpower:2019:3)

تعمیق پیچیدگی و شکاف‌های داخلی جامعه آمریکا

سیاست‌های یکجانبه‌گرا و تقلیل‌گرای ترامپ نه تنها در عرصه بین‌المللی با افوال قدرت نرم این کشور همراه شد، بلکه در سطح داخلی نیز به تعمیق شکاف در جامعه آمریکا انجامید. ترامپ جامعه آمریکا را با شکاف مواجه کرد و دوقطبی میان حامیان و مخالفان ترامپ گاه به خشونت نیز کشیده شد.

بسیاری از سیاه‌پوستان معتقدند که با روی کار آمدن ترامپ، نژادپرستی در این کشور افزایش یافته است. طبق نظرسنجی مؤسسه پیو ۵۷ درصد مردم آمریکا بر این باورند که رویکردهای نژادپرستانه ترامپ، روابط نژادی را به سمت منفی سوق داده و تنها ۱۵ درصد عقیده دارند که او این روابط را بهبود بخشیده است (Hrown, Cox & Horowitz, 2019: 4). شکاف سیاسی میان دو حزب دموکرات و جمهوری خواه و حامیان آن‌ها از دیگر پیامدهای افول قدرت نرم در دوران ترامپ است.

براساس گزارش مؤسسه تحقیقاتی پیو، اختلاف میان رأی‌دهندگان دو حزب درباره گستره‌ای از موضوعات سیاسی افزایش یافته است. این اختلاف درباره ارزش‌های سیاسی همچون دولت، نژاد، مهاجرت، امنیت ملی، حفاظت از محیط زیست و حفاظت از همدیگر بیشتر شده است. بیشتر دموکرات‌ها و جمهوری خواهان (حدود ۸۱ درصد) اعلام کرده‌اند که نسبت به یکدیگر احساس نامطلوبی دارند. نظرسنجی پیو در اگوست ۲۰۱۷ نشان می‌دهد که ۶۷ درصد از رأی‌دهندگان دموکرات اعلام کرده‌اند که دوستی بسیار نزدیکی با افرادی با گرایش دموکرات دارند و ۵۷ درصد از رأی‌دهندگان جمهوری خواه اعلام کرده‌اند که با هم‌تایان حزبی خود دوست هستند (Foran, 2018: 4).

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق‌نیا) ۱۴۹

دونالد ترامپ با شعار «اول آمریکا»، ملی‌گرایی افراطی و حمله مکرر به نهادهای قانونی و داخلی، پوپولیسم سیاسی را در ایالات متحده تشدید کرده است. این درحالی است که نهادهای دموکراتیک و تکثرگرای فرهنگی و پذیرش مهاجران از ملل مختلف، جزء شاخص‌های قدرت نرم آمریکا بوده است؛ اما ترامپ مکرر از کنگره، دادگاه‌های آمریکا و رسانه‌های منتقد با زبانی تسمخرآمیز و ستیزه‌جویانه انتقاد می‌کرد و هنجارهای دموکراتیک را تضعیف کرده و از موج پوپولیسم سیاسی در راستای منافع خویش سود می‌برد. او با هشدارهای مکرر درباره ورود مهاجران و خطر آن‌ها برای آینده آمریکا، خود را مهین‌پرستی جلوه می‌داد که برای نجات این کشور پای به کارزار سیاست گذاشته است. در چارچوب این خشونت پوپولیستی، مسئله مهاجرت به نقطه عطفی تبدیل گردید و موافقان این رویکرد ترامپ استدلال می‌کردند که توافق‌نامه‌های تجارت آزاد و مهاجرت، مشاغل و دستمزدهای آن‌ها را تهدید می‌کند و واردات کالا و نیروی کار ارزان خیانتی به کارگران است.

این احساس خیانت با زبانی زشت و منزجرانه از مهاجران و حمایت از ملی‌گرایی سرسختانه همراه شد و با توهین به مسلمانان و دیگران با برچسب «بیگانه‌ها» (Outsiders) از لفاظی‌هایی مانند این که (آنان) «کشورمان را پس گرفته‌اند» استفاده می‌شد (Sandel, 2018: 7). ترامپ با حمله به مهاجران و مخالفان و اعمال قوانین سختگیرانه در مقابل آن‌ها، افکار عمومی توده‌ها را ضد مهاجران بسیج کرد و علاوه بر جذب آراء ناراضیان از مهاجران، فضای جامعه آمریکا را به شدت پوپولیستی و دچار شکاف کرد.

نتیجه‌گیری

انتخابات سال ۲۰۱۶ آمریکا و روی کار آمدن دونالد ترامپ به مثابه یک پدیده در سیاست آمریکا را می‌توان نقطه عطفی در دگردیسی جایگاه قدرت نرم این کشور در اقتصاد سیاسی جهانی و نیز رابطه دولت و جامعه در داخل آمریکا تلقی کرد. مردی که بدون هیچ تجربه سیاسی درخور توجه در میان بهت و شگفتی همگان ابتدا رقبای جمهوری خواه و سپس در کارزار اصلی «هیلاری کلینتون» دموکرات را ناکام گذاشت و ردای ریاست کاخ سفید را برتن

کرد. وی با رویکردی متفاوت از رقبا و شعار «اول آمریکا» در تحریک و تهییج رأی‌دهندگان، موفق عمل کرد و بعد از رسیدن به ریاست جمهوری، سیاست‌ورزی در عرصه داخلی و خارجی را بر مبنای جنبه‌های سخت‌افزاری قدرت و بی‌اعتنایی به مؤلفه‌هایی مانند دیپلماسی عمومی، چندجانبه‌گرایی، قراردادهای بین‌المللی، نهادهای قانونی و دموکراتیک، رواداری قومی، نژادی و مذهبی و روند دموکراتیزاسیون پایه‌گذاری کرد. سیاستی که اساساً با افول قدرت نرم آمریکا در برخی شاخص‌ها همراه شد.

از منظر نظریه «نهادگرایی نئولیبرال»، قدرت نرم آمریکا تا حد زیادی مدیون رهبری جهان آزاد، وابستگی متقابل اقتصادی، سیاست تجاری لیبرال، همکاری مالی با دیگر دولت‌ها و تلاش برای تقویت نهادهای بین‌المللی است؛ اما ترامپ، رویکردی کاملاً معکوس در پیش گرفت و با اتخاذ سیاست اقتصاد مبتنی بر ملی‌گرایی اقتصادی برای دستیابی به هدف تشکیل جامعه ثروتمند و قدرتمند (مرکانتلیستی) و تأکید بر استثناگرایی آمریکایی، نظم تجاری بین‌الملل را ناعادلانه خواند و سیاست جنگ تعرفه‌ها را در قبال چین، مکزیک، کانادا و اتحادیه اروپا در پیش گرفت. به علاوه دونالد ترامپ، در صدد اصلاح کارکرد نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و سازمان ملل متحد برآمد و از برخی قوانین و هنجارهای بین‌المللی مانند یونسکو، برجام و پیمان اقلیمی پاریس خارج شد؛ بنابراین وی با اخلاف در کارکرد نهادهای بین‌المللی و اولویت دادن به سیاست‌های اقتصادی آمریکامحور، نظم تجاری جهان آزاد را تضعیف کرد، امید به همکاری بین‌المللی را در میان دولت‌ها کاهش داد، چشم‌اندازی مبهم پیش‌روی وابستگی متقابل اقتصادی گشود و با رویکردی انعطاف‌ناپذیر، تقسیم کار بین‌المللی را نادیده گرفت.

برآیند اتخاذ سیاست‌های یادشده در دوره ترامپ و تنزل قدرت نرم آمریکا، جذابیت این کشور را برای همکاری‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی، مهاجرت، رواداری، موکراتیزاسیون، نهادسازی، دیپلماسی عمومی و چندجانبه‌گرایی کاهش داد. افزون‌براین این سیاست‌ها بر نقش پیشرو آمریکا در حل مشکلات جهانی و تصویر آرمانی از این کشور در اذهان جهانیان و احترام به حقوق بشر و آزادی رسانه‌ها تأثیر منفی داشت. به‌هرروی در یک

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق‌نیا) ۱۵۱

کلام باید گفت رویکردهای ترامپ، مسیر دشواری را برای جانشین خود، جو بایدن برای بهبود وجهه داخلی و خارجی آمریکا و بازگشت به جایگاه پیشین قدرت نرم این کشور در جهان پدید آورد.

سپاسگزاری

از داوران محترم به خاطر رهنمودها و ارایه نقطه نظرات علمی و سازنده سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- پلتکا، دنیل و دابلیو کاگان، فردریک (۱۳۹۳). «قدرت نرم آمریکا در برابر قدرت نرم ایران؛ رقابت برای آینده خاورمیانه». مترجم: قاسم قنبری خانقاه، رصد جنگ نرم، ۳، ۱۳۳-۱۱۹.
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۹۲). قبض و بسط مفهوم قدرت در سامانه فکری جوزف نای، جستارهای سیاسی معاصر، سال ۴، شماره ۳، پاییز، ۸۷-۶۷.
- دلیرپور، پرویز (۱۳۹۱). «زوال قدرت نرم ایالات متحده آمریکا». مطالعات قدرت نرم، شماره ۷، پاییز و زمستان، ۶۲-۹۵.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۵). «ترامپ و محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی». پژوهش‌های روابط بین‌الملل، شماره ۲۲، ۳۴-۱۵.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۷۷). نظریه نهادگرایی نئولیبرال و همکاری‌های بین‌المللی. سیاست خارجی، شماره ۴۷، ۵۸۸-۵۶۷.
- دهقانی، خسرو؛ بصیری، محمدعلی و یزدانی، عنایت‌اله (۱۳۹۸). تحلیل تأثیر سیاست‌های دونالد ترامپ بر قدرت نرم ایالات متحده آمریکا. تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا، شماره ۳۹، ۱۸-۱.
- «جنگ تجاری بین اروپا و آمریکا آغاز شد». (۱۳۹۷/۴/۲۹). موجود در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1397/04/29/1780906>
- کتابی، محمود؛ یزدانی، عنایت‌اله و رضایی، مسعود (۱۳۹۱). «قدرت نرم و راهبرد هژمونیک‌گرایی آمریکا». دانش سیاسی، شماره ۱۶، ۱۲۸-۱۰۷.
- کندی، پل (۱۳۸۵). «پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ». ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران: انتشارات اطلاعات.

کیوان حسینی، سید اصغر و نورانی، سید امیر سینا (۱۳۹۸). ترامپ، جهت‌گیری «آمریکا اول» و اختلال در تجارت بین‌الملل (۲۰۱۹-۲۰۱۷). *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۲ (۱): ۲۶۴-۲۳۳.

ماه‌پیشانیان، مهسا (۱۳۹۱). «چالش‌های قدرت نرم آمریکا»، *مطالعات منطقه‌ای*، شماره ۴۸، ۳۶-۱.

متقی، ابراهیم و زهره پوستین‌چی (۱۳۹۱). «روند تحول قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا (۲۰۱۲-۱۷۹۲)»، تهران: نشر ساقی.

نای، جوزف. (۱۳۹۶/۱۱/۲۵). «دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا»، وب‌سایت ایسنا، موجود در: <https://www.isna.ir/news/96112514747>

یعقوبیان، مونا (۱۳۹۳). «تقویت قدرت نرم آمریکا برای ایجاد تغییر در دنیای غرب». *رصد جنگ نرم*، شماره ۱، ۱۱۱-۱۰۴.

References

- Amadeo, K. (2019). "Trump's NAFTA Changes", available at: <https://www.thebalance.com/donald-trump-nafta-4111368>.
- Bach, Natasha. (2018). "Under President Trump, the U.S.'s 'Soft Power' Is Waning", available at: <https://fortune.com/2018/07/13/us-soft-power-ranking-fourth-place/>
- Betley, Alexander M., (2017) "The Decline of American Soft Power-Will it Persist after Trump?", Minn Post, available at: <https://www.minnpost.com/community-voices/2017/10/decline-american-soft-power-will-it-persist-after-trump/>, retrieved on 10 Feb 2019>
- Board, Editorial. (2018). "The squandering of American soft power :Perceptions of the US are hardening around the world", available at: <https://www.ft.com/content/c58fe2a2-d38a-11e8-a9f2-7574db66bcd5>
- Brands, Hal (2018). "Not Even Trump Can Obliterate America's Soft Power But the damage may take years to undo", available at: <https://www.bloomberg.com/opinion/articles/2018-01-18/not-even-trump-can-obliterate-america-s-soft-power>
- Bruce, Jones (2009). Europe and US multilateralism under Obama, in Alvaro de Vasconcelos and Marcin Zaborowski (eds.), *The Obama Moment: European and American Perspectives*, Paris: Institute for Security Studies, 2009, 65.
- Ching, Frank. (2018). "America's decline and China's rise", available at: <http://www.ejinsight.com/20180122-america-s-decline-and-china-s-rise/>
- Daalder, Ivo H. (2017). "The Decline of American Soft Power", *The Chicago Council on Global Affairs*.
- Drezner, Daniel W. (2009). "A hard measure of Obama's soft power", available at: <https://foreignpolicy.com/2009/07/23/a-hard-measure-of-obamas-soft-power-updated/>
- Daneshnia, Farhad (2013). "The Concept of Power Contraction and Expansion in the Intellectual Framework of J. Nye", 4 (9): 67-87. (in Persian).
- Dehghani, Firoozabadi & Seyed Jalal (1998). *Theory of Neoliberal Institutionalism and International Cooperation. Foreign Policy*, 47, Autumn, 588-567. (in Persian).
- Deheshyar, Hosain (2017). Trump and the centrality of economic and military capabilities in foreign policy, *International Relations Research*, 6 (22), Autumn, 15-34. (in Persian).
- Dalirpour, Parviz (2012). United States Soft Power Decline. *Soft Power Studies*, Vol.7, Autumn & Winter, 62-45. (in Persian)
- Dehghani, khosrow; Basiri, Mohammad Ali & Yazdani, Anayat Allah (2019). "Analysis of the impact of Donald Trump's policies on USA soft power", Vol 39, Summer, pp: 1-25. (in Persian)

- Foran, Clare (2017). "America's Political Divide Intensified During Trump's First Year as President", available at: <<https://www.theatlantic.com/politics/archive/2017/10/trump-partisan-divide-republicans-democrats/541917>>
- Garlsnaes, Walter et.al (eds.) (2002). *The Handbook of International Relations*, London: SAGE.
- Gasana, Parfait (2015). "The Decline of America's Soft Power". *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, Vol. 616, Public Diplomacy in a Changing World (Mar., 2008), 94-109, Published by Sage Publications, Inc.
- Guoyou, Song (2020). "The Trump Administration's Trade Policy and Sino-American Economic Relations" available at: <<https://www.csis.org/trump-administrations-trade-policy-and-sino-american-economic-relations>>
- Honigberg, Brad (2018). "Recommitting the United States to Soft Power Strategies". Available at: <<https://www.mcca.institute.org/blog/recommitting-the-united-states-to-soft-power-strategies>>
- Hopewell, Kristen. (2020). "Trump & Trade: The Crisis in the Multilateral Trading System", *New Political Economy*, Vol 26, 2021.
- <<https://www.thechicagocouncil.org/blog/global-insight/ivo-daalder-weeks-reads-decline-american-soft-power>>
- Retrieved on (10 Feb., 2019). <<https://softpower30.com/country/united-states>>
- Indicators focused on soft power (culture, diplomacy, image). (2017), available at: <<http://index.ineuropa.pl/en/power-measures/soft-power/#fnref:44>>
- Ingber, Sasha (2019). "The U.S. Now Ranks As A 'Problematic' Place For Journalists", available at: <<https://www.npr.org/2019/04/18/714625907/the-u-s-now-ranks-as-a-problematic-place-for-journalists>>
- Kagan, Robert (2012) "The World America Made", available at: <<https://www.nytimes.com/2012/02/14/.../the-world-america-made-by-robert-kagan.html>>
- Keohane, Joseph O. & Nye, Joseph S. (2001). *Power and interdependence*, (4th Edition). New York: Longman.
- Kundnani, Hans & Puglierin, Jana (2019). "Atlanticist and "Post-Atlanticist" Wishful Thinking," Policy Essay, n°1, 2018, 2. <<http://www.gmfus.org/publications/atlanticist-and-post-atlanticist-wishful-thinking>>
- Kurlantzick, Joshua (2006). "The Decline of American Power", *Current History: Global Trends*, 419-424.
- Keivan Hosseini, Asghar & Nourani, Seyed Amirsina (2019). Donald Trump, the Orientation of the America First and Disrupting International Trade (2017-2019). *International Political Economy Studies*, 2 (1): 332-365. (in Persian).
- Kennedy, Paul (2006). *The Raise and Fall of the Great Powers*, Abdolreza Ghofrani, Tehran: Etelaat Press. (in Persian).
- Ketabi, Mahmoud; Yazdani, Enayatullah and Rezaei, Massoud (2012). Soft Power and the Strategy of American Hegemony. *Political Science*, 16: 128-107. (in Persian)
- Langlois, Laetitia (2018). "Trump, Brexit and the Transatlantic Relationship: The New Paradigms of the Trump Era", available at: <<https://journals.openedition.org/lisa/10235?lang=en>>
- Layne, Christopher (2012). "This Time It's Real: The End of Unipolarity and the Pax Americana". *International Studies Quarterly*, 56 (1): 203-213
- Leopold, Wendy (2007). Lecture: America's Declining Image and What to Do about it? <www.northwestern.edu>
- Li, E. X. (2018). "The Rise and Fall of Soft Power", available at: <<https://foreignpolicy.com/2018/08/20/the-rise-and-fall-of-soft-power/>>
- Menasce H.; Juliana, B.; Anna & Cox, K. (2019). "Race in America 2019", available at: <<https://www.pewsocialtrends.org/2019/04/09/race-in-america-2019/>>
- Metla, V. (2015). "Is the United States a Superpower in Decline?", available at: <<https://lawstreetmedia.com/issues/world/united-states-superpower-decline/>>

- Mitchell, L. A. (2010). "Is US Soft Power Declining Too?", available at: <<https://academiccommons.columbia.edu/doi/10.7916/D8SQ98SF>, accessed on 10/02/2019>
- Muhammad, S.; Saira, A. & Ahmad A. S. (2018). "Indispensable Partner? Bush, Obama, and the US' Soft Power", available at: <https://www.researchgate.net/publication/328276437_An_Indispensable_Partner_Bush_Obama_and_the_US'_Soft_Power>
- Mahpishanian, M. (2012). US Soft Power Challenges. *Regional Studies*, 48: 36-1. (in Persian)
- Mottaqi, I. & Pustinch, Z. (2012). *The Process of soft power on US foreign policy (1792-2012)*, Tehran: Saghi Press. (in Persian).
- Nakamura, D. and Eliperin, J. (2016). "Trump to focus on 'peace through strength' over Obama's 'soft power' approach". available at: <https://www.washingtonpost.com/politics/trump-to-focus-on-peace-through-strength-over-obamas-soft-power-approach/2016/12/28/286770c8-c6ce-11e6-8bee-54e800ef2a63_story.html>
- Nye, J. S. (1990). *Bound to Lead: The Changing Nature of American Power*, London: Basic Books.
- Nye, J. S. (1990). "Soft Power". *Foreign Policy*, No. 80: 153-171.
- Nye, J. S. (2011). *The Future of Power*, New York: PublicAffairs
- Nye, J. S. (2004) "The Decline of America's Soft Power: Why Washington Should Worry". *Foreign Affairs*, 83 (3): 16-20.
- Nye, J. S. (2018). "Soft power: the origins and political progress of a concept", available at: <<https://www.nature.com/articles/palcomms20178>>
- Nye, J. S. (2018). "Donald Trump and the Decline of US Soft Power", available at: <<https://www.project-syndicate.org/commentary/trump-american-soft-power-decline-by-joseph-s-nye-2018-02?barrier=accesspaylog>, Retrieved on 10 February 2019>
- Nye, J. S. (2018). "America's soft power is robust and resilient", available at: <<https://gulfnnews.com/opinion/op-eds/americas-soft-power-is-robust-and-resilient-1.2170982>>
- Nye, J. S. (2019). "American Soft Power in the Age of Trump", available at: <<https://www.project-syndicate.org/commentary/american-soft-power-decline-under-trump-by-joseph-s-nye-2019-05>>
- Nye, J. (14/2/2018). "Donald Trump and the Decline of America's Soft Power", ISNA website, available at: <<https://www.isna.ir/news/96112514747>> (in Persian)
- Pletka, D. & Frederick, W. K. (2015). US soft power versus Iranian soft power; Competition for the Future of the Middle East. Qasem Ghanbari Khaneghah. *Soft War Observation*, 4 (3): 133-119. (in Persian).
- Rapoza, K. (2017). "The Future: China's Rise, America's Decline", available at: <<https://www.forbes.com/sites/kenrapoza/2017/03/26/the-future-chinas-rise-americas-decline/#69b2270e3b2f>, Mars 26>
- "RSF Index 2019: Institutional attacks on the press in the US and Canada" (2019). available at: <<https://rsf.org/en/rsf-index-2019-institutional-attacks-press-us-and-canada>>
- Rugh, W. (2018). "President Trump and America's Soft Power", available at: <<https://www.palgrave.com/gp/palgrave/campaigns/us-elections-and-politics/president-trump-and-america-s-soft-power/11996866>>
- Sandel, M. J. (2018). "Populism, Trump, and the future of democracy", available at: <<https://www.opendemocracy.net/en/populism-trump-and-future-of-democracy/>>
- "The trade war between Europe and the United States has begun. " (2018//20). available at: <<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1397/04/29/1780906>> (in Persian)
- Walt, S. (2006). *Taming American Power: The Global Response to U.S. Primacy*. Publisher: W. W. Norton & Company; Reprint edition
- Wike, R.; Stoks, B.; Poushter, J.; Silver, L., Fetterolf, J. & Devlin, K. (2018). "Faith in the U.S. president remains low". available at: <<https://www.pewresearch.org/global/2018/10/01/2-faith-in-the-u-s-president-remains-low>>
- Wurf, H. (2018). "President Trump and the decline of multilateralism", available at: <<https://www.lowyinstitute.org/the-interpreter/president-trump-and-decline-multilateralism>>

یکجانبه گرایی دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی (حامد محقق نیا) ۱۵۵

Yaqubian, M. (2014). "Strengthening America's Soft Power to Make Difference in the Arab World", *Soft War Observation*, 2. (1): 111-104. (in Persian)

Zakaria, F. (2017). " *FDR Started the Long Peace. Under Trump, It May Be Coming to an End.*" Washington Post. available at: <https://www.washingtonpost.com/opinions/global-opinions/fdr-started-the-long-peace-under-trump-it-may-be-coming-to-an-end/2017/01/26/2f0835e2-e402-11e6-ba11-63c4b4fb5a63_story.html?utm_term=.6c3a972974cd robertdrv

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران

بهادر زارعی *

عطیه کریمی **

چکیده

تولید ثروت و مهم‌تر از آن فراهم‌سازی بسترهای مناسب برای تولید ثروت از طریق دولت‌های محلی، از سازوکارهای مهم هر دولت در عصر مدرن بوده و هست. امروزه دو نظام سیاسی متفاوت، می‌توانند توانایی‌های متفاوتی در تولید ثروت و مدیریت محلی دارا باشند. مسئله‌ای که در این پژوهش مطرح می‌شود، مطالعه دلایل سیاسی و اقتصادی تفاوت در این دو نظام سیاسی در دو مدل سیاسی متفاوت است. پرسش پژوهش این است که اساساً چرا نظام‌های سیاسی و اقتصادی تمرکزگرا، از توانایی و کارآمدی کمتری برای تولید ثروت و مدیریت مطلوب نسبت به نظام‌های غیرمتمرکز برخوردارند. پاسخ این است که به نظر می‌رسد در نظام‌های غیرمتمرکز (فدرالی و نیمه‌متمرکز)، قانون اساسی به ایالت‌ها برای مدیریت محلی و مشارکت مردم و خودگردانی، اختیارات فراوانی می‌دهد و نظام اقتصادی مبتنی بر بازار، زمینه‌های این موفقیت را فراهم می‌سازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دولت تمرکزگرای ایران با وجود دارا بودن ظرفیت‌های مهم مادی و معنوی و اقتصادی، توانایی مدیریتی لازم برای تولید ثروت و درآمدزایی مطلوب با توجه به ماهیت آن، نسبت به دولت‌های محلی در آلمان و ژاپن ندارد. دولت‌های محلی آلمان و ژاپن به دلیل اختیارات گسترده‌ای که قانون اساسی، قوانین داخلی و حمایت و همکاری دولت مرکزی بدانها داده است، دست‌کم ۱۰ تا ۲۳ برابر استان‌های ایران ظرفیت تولید ثروت دارند. چارچوب نظری این پژوهش مبتنی بر نظریه دولت محلی در دو نظام سیاسی تمرکزگرا و نامتمرکز بر کارآمدی مدیریتی و توانایی در تولید ثروت است. روش این پژوهش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از مستندات قانون اساسی، قوانین مالی و آمار و ارقام‌های رسمی دولت‌های محلی سه کشور آلمان فدرال، ژاپن و ایران است.

کلیدواژه‌ها: دولت‌های محلی، نظام متمرکز، نظام فدرال، نظام اقتصادی آلمان، ژاپن و ایران.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استادیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

** کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

atiekarimi@ut.ac.ir

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۴۰۰، دوره چهارم، شماره اول، ۱۵۷-۱۹۴.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۹

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان.



مقدمه

همه نظام‌های سیاسی کم و بیش دارای یک نظام دولتی برای مدیریت سیاسی فضای ملی خود هستند. اساساً بیشتر دولت‌ها برای مدیریت واحدهای ملی و فروملی خود، دو نظام مدیریت سیاسی فضایی متفاوت را برگزیده‌اند. این دو مدل با عنوان فدرالیسم در اشکال مختلف از مدل فدرالیسم باز و آزاد آمریکایی تا شبه فدرالیسم مداخله‌گر هندی و دولت‌های تمرکزگرا از مدل بسیط عربستان سعودی تا مدل نیمه متمرکز ژاپنی شناخته می‌شوند. این نظام‌های حکومتی در کشورهای جهان به اشکال مختلف فضای ملی و محلی خود را مدیریت می‌کنند.

یکی از الزاماتی که دولت‌های ملی برای مدیریت بهینه و مطلوب فضاهای محلی برمی‌گزینند، نظام تولید ثروت محلی و تمرکززدایی مالی و اداری در درون واحدهای ملی است. تمرکززدایی مالی به نوعی ظرفیت‌سازی محلی از بُعد اقتصادی برای تولید ثروت و درآمد دولت‌های محلی به شمار می‌آید. اصولاً نظام‌های تمرکزگرا در دو دهه اخیر تلاش‌های فراوانی کرده‌اند تا اختیارات مالی دولت‌های محلی را افزایش دهند و در این راستا به موفقیت‌های مهمی در خصوص تولید ثروت و درآمد محلی دست یافته‌اند. در ایران تمرکززدایی مالی قبل از انقلاب در پنج برنامه توسعه‌ای که دولت پهلوی دوم آن را تدوین کرد، اختیارات چشمگیری را به دولت‌های محلی مستقر در استان‌ها واگذار کرد.

پس از انقلاب نیز شش برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که دولت آن را تدوین و اجرا کرده است اختیارات بیشتری را به دولت‌های محلی مستقر در استان‌ها واگذار کرده که می‌توان به افزایش سهم استان‌ها از مالیات‌های وصول‌شده و اختصاص آن در قانون بودجه سالیانه به استان‌ها و افزایش درآمد آن‌ها از طریق منابع معدنی موجود و فروش بخشی از سرمایه‌های فیزیکی ذکر کرد؛ اما این میزان تولید ثروت و درآمد دولت‌های محلی در استان‌ها نسبت به ایالت‌های دو کشور ژاپن و آلمان که دست‌کم ۱۰ تا ۲۳ برابر استان‌های ایران برخوردارند، مقایسه‌شدنی نیست. ادعای این پژوهش آن است که دولت ایران باید نسبت به افزایش اختیارات مالی و مدیریتی برای تولید درآمد و ثروت و خودمدیریتی استان‌ها

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۵۹

اقدامات مؤثرتر و مفیدتری را در قالب قوانین جدید انجام دهد تا خود بتواند به‌طور مستقیم بخش عمده‌ای از درآمد سالانه برای تحقق توسعه، افزایش اشتغال و کاهش بیکاری محلی تهیه کنند. اگرچه دولت طی شش برنامه اخیر توسعه به سیاست تمرکززدایی توجه کرده است؛ اما متوازن نبودن بین بخش بیشینه دولتی و بخش کمینه غیردولتی نتوانسته است در فرایند تولید ثروت و مدیریت محلی در کشور موفق و کارآمد عمل کند.

مفاهیم و نظریه‌های تحقیق

دولت

دولت سازمان سیاسی مرکب از افراد و سازمان‌هایی است که مأمور می‌شوند سیاست‌های عمومی را برنامه‌ریزی کرده، امور کشور را اداره کنند. اصطلاح دولت ممکن است اشاره به کسانی باشد که موجودیت عالی اداری کشور را تشکیل می‌دهند؛ به عبارتی دولت نشان‌دهنده نماد تشکیلاتی دولت و بخشی از آن است و به کارکرد گروهی جمعی از انتخاب شدگان مردم در رأس امور اجرایی کشور اطلاق می‌شود که اداره امور کشور از سوی دولت و به نمایندگی از طرف مردم و برای دوره‌ای مشخص برعهده می‌گیرند (مجتهدزاده، ۱۳۹۷: ۱۱).

میرحیدر در کتاب «مفاهیم بنیادی در جغرافیای سیاسی» درخصوص دولت می‌نویسد: «دولت را می‌توان نماینده اصلی حاکمیت و نهادی که اداره روزمره کشور را به عهده دارد، تلقی کرد». (میرحیدر، ۱۳۸۶: ۴۴). به عقیده حافظ‌نیا در جغرافیای سیاسی واژه «state» فراگیرتر از علوم سیاسی است و تقریباً معادل کشور با تمرکز بر بُعد سیاسی آن به کار می‌رود؛ به عبارتی مفهوم این واژه، موجودیت سیاسی - فضایی واقعی را در بر می‌گیرد که مرکب از عناصر اصلی سرزمین، جمعیت مقیم، نظام سیاسی و اداره مستقل آن باشد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۶۰).

در زبان حقوقی دولت به دو معنی عام و خاص به کار می‌رود. دولت به معنای خاص: «به مدیران کشور گفته می‌شود و سازمان‌های اداری و اجرایی را در بر می‌گیرد. اداره این سازمان‌ها به‌طور معمول به عهده هیأت وزیران است. دولت به معنای عام، که مرادف با دولت است،

شامل تمام سازمان‌های اداری و قضایی و قانون‌گذاری می‌شود و وصف بارز آن حاکمیت و سلطه در روابط داخلی و بین‌المللی است» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۴۵).

دولت ساخت قدرتی است که در سرزمین معین (یک کشور)، بر مردمانی معین (یک ملت)، تسلط پایدار دارد و از نظر داخلی، نگهبان نظم عمومی به‌شمار می‌آید و از نظر خارجی، پاسدار تمامیت سرزمین و منافع ملت و یکایک شهروندان خویش است. این ساخت قدرت به‌صورت نهادها و سازمان‌های اداری، سیاسی، قضایی و نظامی فعلیت می‌یابد (آشوری، ۱۳۸۳: ۱۶۲). البته واژه دولت را در ردیف مفهوم گیج‌کننده‌ای از مفاهیم و مصادیق به‌کار می‌برند؛ همچون مجموعه‌ای از نهادها، یک واحد سرزمینی، واحدی تاریخی، یک اندیشه فلسفی و مانند آن. دولت را اغلب نهادی مشخص یا مجموعه نهادها تعریف کرده‌اند. دولت نهادهای گوناگون دولت را در برمی‌گیرد. سازمان اداری یا بوروکراسی، ارتش، پلیس، دادگاه‌ها، نظام تأمین اجتماعی و مانند آن‌ها. دولت را می‌توان با کل هیأت سیاسی یکسان دانست (عالم، ۱۳۹۳: ۷۲).

محققان، دولت را معمولاً واحدی جغرافیایی، سیاسی و حقوقی توصیف می‌کنند که می‌تواند بر مردم ساکن در درون مرزهای آنان اعمال قدرت و حاکمیت کند (زارعی، ۱۳۹۱: ۲۴۰). دولت تشکیلاتی سیاسی را می‌گویند که از جمع مدیران سیاسی کشور به وجود می‌آید. این گروه از سوی رئیس دولت انتصاب یا از طرف مردم و برای دوره‌های مشخص انتخاب شده و به اداره سرزمین می‌پردازند. واژه دولت از دیرباز در رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران به دولت ترجمه شده است، حال آنکه مرادف واژه دولت در زبان انگلیسی حکومت است که به مدیریت سیاسی و هیأت مدیران کشور اشاره دارد که در رأس قوه مجریه در نظام دولتی قرار می‌گیرند (مجتهدزاده، ۱۳۹۷: ۳۷).

اصطلاح دولت بیشتر به دو مفهوم مرتبط باهم؛ ولی متمایز به‌کار می‌رود. گاهی به مجموعه خاصی از افراد گفته می‌شود که هریک با خصوصیات و نقطه ضعف‌ها و فضیلت‌های فردی ویژه، وظایف خاصی را در جامعه‌ای معین، و در زمانی معین انجام می‌دهند. گاهی نیز به مجموعه خاصی از نهادها گفته می‌شود؛ یعنی به یک رشته روش‌های منظم و پذیرفته شده

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۶۱

برای اجرای آن وظایف، روش‌های که در طول زمان، فارغ از به کارگیرنده‌های خود، ماندگارند. دولت مجموعه افراد و نهادهایی است که قوانین را برای جامعه وضع و اجرا می‌کنند. دولت با چنین تعریفی، بی‌تردید یکی از کهن‌ترین و تقریباً جهانی‌ترین نهادهای بشری است (رنی، ۱۳۷۴: ۱۳).

دولت محلی

دولت محلی مفهوم جدیدی نیست، لیکن مدت زیادی از طرح آن در ادبیات دانشگاهی و علمی نمی‌گذرد. تا پیش از قرن نوزدهم، دولت محلی چندان مورد توجه نبود، ولی پس از جنگ جهانی و لزوم بازسازی آثار به‌جامانده از جنگ، ضرورت وجود دولت‌های محلی احساس گردید. از نظر لغوی دولت محلی به معنای کنترل و سازمان‌دهی شهرها و دیگر سطوح تقسیمات کشوری، به دست منتخبان مردم محل است و در اصطلاح به نهادها و روش‌هایی اطلاق می‌شود که با استفاده از آن‌ها بر تقسیمات کوچک‌تر کشوری مانند بخش‌ها، شهرها و روستاها دلالت می‌شود (Chandler, 1993: 162).

سازمان ملل (UN) واژه دولت محلی به تقسیم‌بندی سیاسی یک کشور و یا یک ایالت (در نظام فدرال) اشاره دارد که به وسیله قانون ایجاد شده و کنترل اساسی امور محلی همچون قدرت وضع مالیات را در دست و هیأت اداره‌کننده (دولتی) چنین موجودیتی به صورت محلی انتخاب می‌گردد (سازمان ملل متحد، ۱۹۶۶: ۴). در تعریف فوق بر چند نکته کلیدی توجه شده است: نخست اینکه دولت محلی بایستی به وسیله قانون ایجاد شده باشد؛ دوم آنکه بر امور محلی کنترل اساسی داشته باشد و سوم اینکه هیأت اداره‌کننده، منتخب مردم محل باشد (مقیمی، ۱۳۹۱: ۳۹).

به عقیده جونز (Jones) و همکارانش دولت‌های محلی محصول توسعه نابرابرند. دولت‌های محلی همواره کوشیده‌اند از طریق احداث مسکن، آموزش رایگان و جریان حمل و نقل، ابزارهای محلی مورد نیاز برای تضمین مصرف همگانی در این مناطق را تأمین کنند و بدین گونه آثار و پیامدهای قطبی‌سازی اجتماعی - فضایی را بهبود بخشند (Jones and others,

121:2004). نهاد دولت، مفهوم گسترده‌ای است که بر یک منطقه سرزمینی معین زیر ملی اقتدار دارد. در نظام‌های فدرال، دولت فرعی یک منطقه سرزمینی معین است. اقتدار دولت محلی از اساس انتخابی آن نشأت می‌گیرد و این عامل تنوع درخور توجه رفتار آن میان کشورها و در داخل آن را آسان می‌کند (McLean, 2009: 478). دولت محلی بخشی از اجزاء کل دولت ملی است که مقامات محلی، آن را مدیریت می‌کنند و تحت نظارت دولت ملی اداره می‌شود.

از آنجا که دولت محلی در قالب وسیله‌ای برای شهروندی هوشمند و مسئولانه در این سطح خاص عمل می‌کند، باید دولت‌های محلی را به‌عنوان پایه‌های اصلی ساختار نظام سیاسی دموکراتیک در نظر گرفت (زارعی، ۱۳۹۹: ۱۸۸). دولت محلی به‌مثابه جزئی از ساختار دولت و دولت تمرکزگرا از نظر جغرافیای سیاسی بر شناسایی واقعیتی به نام امور محلی تأکید دارد. بدین معنی که فضاهای جغرافیایی در مقیاس خرد، ویژگی‌ها و اموری دارند که حوزه نفوذ و اثرگذار آن‌ها محدود و انحصاری است؛ به‌عبارت دیگر از مرزهای جغرافیایی مقیاس خرد فراتر نمی‌رود (قالیاف، ۱۳۸۶: ۶۹). دولت و دولت محلی به لحاظ مفهومی، سازه‌ای سیاسی اداری است که در نتیجه فرایند توزیع فضایی قدرت سیاسی به‌وسیله دولت تمرکزگرا پدید می‌آید؛ به‌عبارتی فرایندی است که موجب می‌شود تصمیم‌گیری، اجرا و نظارت درباره امور محلی در چهارچوب سیاست‌های کلی دولت تمرکزگرا به نهادها و سازمان‌های مردمی (نظیر شوراهای انجمن‌ها، نهادهای مدنی، نهادهای داوری و ریش سفیدی) و نیز مقامات و نهادهای دولتی محلی (نظیر فرمانداری، بخشداری و ادارات دولتی) واگذار شود.

دولت محلی از ترکیب کارایی مدیریتی و اداری با کارکردهای دولتی مبتنی بر مشروعیت مردمی پدید می‌آید و آن بخش از دستگاه دولت است که به امور محلی رسیدگی می‌کند. دولت محلی فاقد اقتدار و حاکمیت از نوع دولت تمرکزگرا است، ولی درعین حال در مقیاس محلی، امور گسترده‌ای نظیر آموزش و پرورش، مسکن، حمل و نقل عمومی، برنامه‌ریزی کاربری زمین و غیره را بر عهده دارد (حافظنیا و کاویانی، ۱۳۹۲: ۳۶). این الگو عمدتاً جنبه‌ای اجتماعی، اقتصادی، اداری و فرهنگی دارد و بُعد سیاسی در آن یا وجود ندارد و یا ضعیف

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۶۳

است. این الگو صرف‌نظر از تفاوت‌هایی که میان نظام‌های فدرال، ناحیه‌ای و بسیط وجود دارد، برای تمامی موارد سه‌گانه یادشده تعمیم‌پذیر است. هدف این الگو اداره بهینه امور محلی است که مستقیماً با زندگی سکنه شهروندان مقیم در یک مکان یا منطقه و ناحیه جغرافیایی (بخش، شهرستان و استان) سروکار دارد. نوع، حجم و سطح اختیارات آن در چارچوب قوانین ملی مشخص می‌شود (قالیاف، ۱۳۸۶: ۵۴).

وجود دولت محلی همیشه از این جهت حمایت شده است که این یک جنبه حیاتی از روند مردم‌سالاری (دموکراتیزه) شدن و تشدید مشارکت جمعی در روند تصمیم‌گیری است. یک نظام سیاسی در صورتی دموکراتیک و کامل در نظر گرفته می‌شود که دارای یک نظام دولت محلی در سراسر کشور باشد. دولت محلی با دو هدف خدمت می‌کند: هدف نخست اداره و تأمین کالا و خدمات است و هدف دیگر این است که شهروندان را در تعیین نیازهای عمومی محلی به‌کار گیرد و چگونگی برخورد با این نیازها را به آن‌ها نشان دهد. نماینده دولت محلی فرایندی است که نمایندگی و اداره را در سطوح محلی در ساختارهای دولتی محلی متصل می‌کند. برای درک عملکرد و ساختار دولت محلی، مهم است که آن را تعریف کنیم و معنی دموکراسی و ارزش‌های دولت محلی را درک کنیم.

دولت محلی محصول تفویض اختیارات به‌مثابه ابعاد تمرکززدایی است. دو روش برای تعریف دولت محلی در ادبیات وجود دارد: یک رویکرد که معمولاً در مطالعات تطبیقی به‌کار می‌رود، این است که تمام ساختارهای ملی زیر دولت تمرکزگرا را به‌عنوان دولت محلی در نظر بگیریم. رویکرد دوم که با تدبیرتر است این است که دولت محلی با مختصات مشخص تعریف شود. این خصوصیات معمولاً بر پنج ویژگی تمرکز دارد: شخصیت حقوقی، قدرت‌های مشخص برای انجام یک طیف وسیعی از توابع، استقلال قابل توجه بودجه و کارکنان با توجه به کنترل تمرکزگرا محدود، مشارکت شهروندان مؤثر و محلی. این‌ها به‌عنوان ضرورتی برای تشخیص دولت از همه اشکال دیگر نهادهای محلی و نیز مطمئن بودن از میزان اثربخشی سازمانی آن است.

همان‌گونه که در توضیحات پیشین آورده شد، دولت خوب محلی، نزدیکترین،

واقعی‌ترین و مردمی‌ترین مصداق حکمروایی خوب است که هم پدیده مشارکت مردم در آن واقعی است، هم نظارت در آن عینی و ملموس است و هم زمینه‌ساز و شکل‌دهنده فرهنگ مردم‌سالاری و حکمروایی خوب در سطح ملی است. از همه مهم‌تر، با بحرانی شدن الگوی متمرکز دولت‌های ملی، دولت‌های محلی نقش برجسته‌ای در توسعه متوازن در کشورها ایفا می‌کنند. دولت خوب محلی در واقع پایه‌ای‌ترین و مردمی‌ترین سطح اعمال قدرت عمومی و در عین حال تعیین‌کننده‌ترین سطح دولت است. کشور ژاپن در جایگاه یک کشور آسیایی پیشرفته (دومین اقتصاد آسیایی) و موفق، الگوی پیشنهادی صاحب‌نظران داخلی است و از این نظر که دولت محلی در این کشور می‌تواند بیان‌کننده مدل توسعه ملی و محلی و نسبت آن‌ها با همدیگر باشد، دارای اهمیتی دوچندان است (همتی، ۱۳۹۶: ۸۲۲).

روش پژوهش

روش این پژوهش تحلیلی - توصیفی است و با بهره‌گیری از مقیاس وسیع کلان‌نگر ملی سه کشور ایران، آلمان و ژاپن انجام گرفته است. روش جمع‌آوری اطلاعات این پژوهش، از اطلاعات و مستندات کتابخانه‌ای اعم از متون و منابع مهم و معتبر داخلی و خارجی و قوانین اساسی این کشورها در حوزه‌های علوم سیاسی، جغرافیای سیاسی، اقتصاد، اقتصاد سیاسی و... بهره برده است تا نشان داده شود که چگونه دولت‌های محلی برآمده از نظام سیاسی فدرالیسم آلمان و دولت‌های محلی دارای اختیارات بسیار وسیع در تولید ثروت نظام نیمه متمرکز ژاپن، نسبت به دولت تمرکزگرای ایران که دولت‌های محلی آن نقش چندانی در تولید ثروت ندارند، با یکدیگر رفتارهای سیاسی و اقتصادی متفاوتی دارند.

بحث و یافته‌های تحقیق

بررسی جغرافیای سیاسی تولید ثروت در آلمان، ژاپن و ایران

سه کشور ژاپن، آلمان و ایران دارای نظام‌های سیاسی، اقتصادی و مدل مدیریت محلی متفاوتی هستند. ژاپن نظام سیاسی نیمه متمرکز و نظام اقتصادی سرمایه‌داری اجتماعی، آلمان نظام سیاسی فدرال و نظام اقتصادی بازار آزاد است (گیلین، ۱۳۸۹: ۳۴۹) و ایران نظام سیاسی

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۶۵

تمرکزگرا و نظام اقتصاد دولتی را برای مدیریت سیاسی و اقتصادی خود برگزیده است. اگر به تولید ناخالص داخلی (GDP) در دو نظام اقتصادی آلمان فدرال و ژاپن بنگریم، می‌توانیم از رفتار سیاسی و اقتصادی این دو کشور در خصوص نظام تولید ثروت و مدیریت سیاسی فضای ملی و محلی آن‌ها تجربه‌های مالی و اجرایی مطلوبی را فراگیریم. ژاپن کشوری است که نظام سیاسی آن تا حدودی متمرکز اداره می‌شود؛ اما نظام اقتصادی سرمایه‌داری با مدل ژاپن در تولید ثروت و درآمدزایی بسیار موفق عمل می‌کند و حتی از آلمان هم در تولید ثروت موفق‌تر است. یک دولت توسعه‌گرای پاک‌دست در ۴۷ استان ژاپن که عمدتاً در چهار جزیره این کشور متمرکز هستند، سنگ بنای تولید ثروت گذاشت که به مرور از دهه نود دولت بخش مهمی از اختیارات اقتصادی خود را به این استان‌ها واگذار کرد.

امروز ژاپن بعد از آمریکا و چین سومین کشور دارنده تولید ناخالص داخلی در جهان (۵,۰۸۲ تریلیون و هشتاد و دو میلیارد دلار) (World Bank, 2020: 1) است که آلمان، انگلستان، فرانسه و هند بزرگ را از نظر اقتصادی پشت سر خود دارد. این کشور نیمه تمرکزگرا با اختیاراتی که از نظر سیاسی، قانون اساسی و دولت به استان‌های خود داده، توانسته است یک مدل موفق سیاسی و اقتصاد سرمایه‌داری و از بعضی جهات موفق‌تر از آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی، بنا کند و ماشینی یکتا و کم‌نظیر در تولید ثروت و کسب درآمد و رفاه و مدیریت محلی موفق برای مردم این کشور باشد. جدول زیر استان‌های ژاپن و میزان تولید ناخالص داخلی آن‌ها را نشان می‌دهد

جدول شماره ۱: نسبت تولید ناخالص ملی استان‌های ایران به استان‌های ژاپن

ایران / ژاپن	نسبت تولید ناخالص ملی استان‌ها	جمعیت استان های ژاپن	جمعیت استان های ایران	مساحت استان های ایران	مساحت استان‌های ژاپن
تهران/توکیو	۹/۹	۱۳۱۹۵۹۷۴	۱۳۳۶۸۰۰۰	۱۲۹۸۱	۲۱۸۸/۶۷
خوزستان/اوزاکا	۱۰	۸۸۶۱۰۱۲	۴۷۱۰۵۰۰	۶۴۰۵۵	۱۸۹۹/۲۸
اصفهان/آیچی	۱۳/۷۵	۷۴۱۶۳۳۶	۵۱۲۱۰۰۰	۱۰۷۱۰۲	۵۱۶۵/۱۲
خراسان رضوی/کاناگاوا	۱۴/۲۵	۹۰۵۸۰۹۴	۶۴۳۴۵۰۰	۱۱۸۸۵۴	۲۴۱۵/۸۶

۳۷۹۸	۱۲۲۶۰۸	۴۸۵۱۰۰۰	۷۲۰۷۷۳۹	۱۰/۸	فارس/سایتما
۸۳۱۵۷	۲۷۶۵۳	۱۱۶۳۵۰۰	۵۴۸۵۹۵۲	۱۲/۷۵	بوشهر/هوکایدو
۸۳۹۶/۱۶	۲۳۸۴۲	۳۲۸۳۵۰۰	۵۵۸۱۹۶۸	۱۴	مازندران/هیوگو
۵۱۵۶/۶۱	۴۵۶۵۰	۳۹۱۰۰۰۰	۶۲۱۴۱۴۸	۱۴	آذربایجان شرقی/چیبا
۴۹۷۸/۵۱	۵۸۳۳	۲۷۱۲۴۰۰	۵۰۷۹۲۹۱	۱۳/۶	البرز/فوکوکا
۷۷۸۰/۵	۱۸۳۱۹۳	۳۱۶۴۸۰۰	۳۷۴۹۲۷۴	۱۲/۷	کرمان/شیزوکا
۸۴۷۹/۷	۷۰۶۹۷	۱۷۷۶۴۰۰	۲۸۵۵۰۴۵	۱۱/۵	هرمزگان/هیروشیما
۶۰۹۵/۷۲	۲۹۱۲۷	۱۴۲۵۴۰۰	۲۹۵۷۷۰۶	۱۲/۲۵	مرکزی/ایباراکی
۴۶۱۳/۲۱	۱۴۰۴۲	۲۵۳۱۰۰۰	۲۶۳۱۶۷۱	۱۱/۴	گیلان/کیوتو
۱۲۵۸۳/۸۳	۳۷۴۱۱	۳۲۶۴۲۰۰	۲۳۶۲۱۵۸	۱۰/۷	آذربایجان غربی/نیگاتا
۷۲۸۵/۷۷	۱۳۹۴۱	۱۱۳۸۵۰۰	۲۳۲۶۷۳۵	۱۰/۴۵	یزد/میاگی
۶۴۰۸/۲۸	۲۴۹۹۸	۱۹۵۲۴۰۰	۲۰۰۰۰۱۰	۱۱/۳۵	کرمانشاه/توچیگی
۱۳۵۶۲/۲۳	۱۵۵۶۷	۱۲۷۳۷۰۰	۲۱۴۲۱۶۷	۱۳	قزوین/ناگانو
۱۳۷۸۲/۷	۱۹۳۶۸	۱۷۳۸۰۰۰	۱۹۸۹۸۳۴	۱۲/۶	همدان/فوکوشیما
۵۷۷۷/۳۱	۱۸۱۷۸۵	۲۷۷۵۰۰۰	۱۸۴۷۲۲۳	۱۴	سیستان و بلوچستان/میه
۶۳۶۲/۲۳	۱۵۵۰۴	۷۱۳۰۵۰	۲۰۰۰۵۱۴	۱۳	کهگیلویه و بویر احمد/کاتما
۱۰۶۲۱/۱۷	۲۰۳۶۸	۱۸۶۸۷۰۰	۲۰۷۰۹۰۸	۱۴/۸۱	گلستان/گیفو
۷۱۱۳/۲۳	۲۸۲۹۴	۱۷۶۰۷۰۰	۱۹۴۰۵۵۹	۱۴/۶	لرستان/اوکایاما
۴۰۱۷/۳۶	۱۷۸۰۰	۱۲۷۰۴۰۰	۱۴۱۳۵۱۳	۱۳/۶	اردبیل/شیگا
۶۱۱۴/۰۹	۲۹۱۳۷	۱۶۰۳۰۰۰	۱۴۴۲۴۲۸	۱۴	کردستان/یاماگوچی
۷۴۰۴/۷۹	۱۱۵۲۶	۱۲۹۲۳۰۰	۱۸۱۲۵۷۵	۱۴/۵	قم/کوماموتو
۹۱۸۸/۸۲	۲۱۷۷۳	۱۰۵۷۵۰۰	۱۶۹۸۶۹۵	۱۴	زنجان/کاگوшіما
۵۶۷۸/۳۳	۹۷۴۹۰	۷۰۲۳۶۰	۱۴۲۳۴۰۶	۱۴	سمنان/اهیمه
۴۲۴۷/۶۱	۲۰۱۳۳	۵۸۰۱۶۰	۱۰۸۷۷۴۵	۱۶	ایلام/تویاما
۴۱۸۵/۶۷	۱۶۳۳۲	۹۴۷۷۷۰	۱۱۶۶۳۰۹	۱۷	چهارمحال و بختیاری/ایشی کاوا
۱۵۲۷۸/۸۹	۲۸۴۳۴	۸۶۳۱۰۰	۱۳۱۴۰۷۶	۱۸	خراسان شمالی/ایواته
۶۳۳۹/۷	۱۴۰۶۳۴	۷۶۸۹۰۰	۱۱۹۱۴۳۰	۲۰/۵	خراسان جنوبی/اویتا

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۶۷

امروز کشور ژاپن نمونه یک الگوی کارآمد در دولت محلی در جهان است. در قانون اساسی این کشور نیز اصل‌های اثربخش و تفکیک‌کننده اختیارات دولت محلی از دولت مرکزی، همچنین وظایف این دو نهاد اختصاص داده است. مبنا و پایه دولت محلی در ژاپن، قانون اساسی ملی مصوب سال ۱۹۴۶ میلادی است که دولت محلی را پایه‌ای برای دموکراسی می‌شناسد و به‌صراحت آن را بخشی از نظام ملی حاکمیت قرار داده و استقلال آن‌ها را در قانون اساسی دولت تضمین می‌کند. در فصل هشتم قانون اساسی ژاپن که به استقلال محلی اشاره دارد، در چهار اصل به طور شفاف به دولت محلی پرداخته است.

اصل ۹۲ به خود مختاری محلی و ساکنان و واحدهای آن اشاره دارد. این اصل مقرر می‌دارد که مقررات درباب سازمان و صلاحیت واحدهای عمومی محلی از سوی قانون و مطابق با اصل خودمختاری محلی تصویب می‌شود.

در اصل ۹۳ برای تضمین خود مختاری ساکنان مقرر می‌دارد که اعضای شاخه‌های تقنینی و اجرایی با انتخابات مستقیم عمومی انتخاب می‌شوند. «سازمان‌های عمومی محلی، طبق مقررات قانونی، مجامعی را به‌عنوان نهاد مشورتی خود تأسیس خواهند کرد. مدیران اجرایی کلیه سازمان‌های عمومی و اعضای مجامع آن‌ها و سایر مقامات محلی به موجب قانون در محدوده مناطق خود با رأی عمومی و مستقیم انتخاب می‌شوند».

اصل ۹۴ برای تضمین خودمختاری واحدها تصریح می‌کند که دولت محلی باید دارای طیف وسیعی از اختیارات اداری باشد و صلاحیت قانون‌گذاری مستقلی را در چارچوب قانون اعمال کند. «سازمان‌های عمومی محلی حق دارند که اداره اموال، امور و تشکیلات اداری خود را به عهده بگیرند و در محدوده قانون برای موارد فوق اقدام به وضع مقررات کنند» (Constitution of Japan, 1946: 23). مقررات قانون استقلال محلی، عمدتاً امور ساکنان، شوراهای انتخابی و نهادهای اجرایی را که همه آن‌ها هسته دولت محلی را تشکیل می‌دهند، بررسی می‌کند و برای امور مالی آن‌ها و دیگر موضوعات مهم اداری، مقررات قانونی دارد. دولت محلی در ژاپن دارای دو سطح است: سطح نخست، شهرستان‌هاست که شهرداری‌ها را هم در بر می‌گیرد و در کل ۴۷ شهرستان را شامل می‌شود و سطح دوم

شهرداری‌ها هستند که مراجع عمومی محلی هستند و خدمات محلی را ارائه می‌کنند. دولت های محلی ژاپن از بُعد مالی خودمختار هستند. به نهادهای محلی ژاپن این اختیار داده شده تا امور مالی خودشان را اداره کنند و منابع درآمد به روش های مختلف تأمین شده است. منابع عمده درآمدی دولت محلی شامل کمک های دولتی و قرضه های محلی است. دو مورد اول منابع درآمدی که برای هر هدفی هزینه می شود به منابع درآمدی عام معروف است. تضمین منابع کافی درآمدی عام برای دولت محلی به منظور مدیریت مناسب نیازهای اداری مختلف مهم است.

در سال ۲۰۱۸ این منابع حدود ۵۵ درصد منابع درآمدی دولت محلی ژاپن را تشکیل می داد. قسمت اعظم هزینه های دولت های محلی صرف تعلیم و تربیت می شود که بیش از یک چهارم بودجه محل است و کارهای عمومی که در حدود یک پنجم هزینه ها را جذب می کند، بهداشت رفاه اجتماعی و امنیت عمومی از آن جمله است. دولت های محلی تقریباً سه چهارم کل درآمد دولت ژاپن را خرج می کنند. تقریباً چهل مورد از این هزینه ها از طرف دولت مرکزی و بقیه از مالیات های محلی و سایر عواید محلی تأمین می شود (Office of the Prime Minister, 2019: 3) با مقایسه میزان نسبت تولید ناخالص ملی استان های ژاپن با استان های ایران به این نتیجه می رسیم که نظام دولت محلی در ژاپن بسیار موفق و کارآمد عمل کرده است.

کشور ژاپن با داشتن تولید ناخالص داخلی به میزان ۴,۵ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۵ دومین قدرت اقتصادی دنیا پس از آمریکا بوده و در آسیا نیز رتبه اول را از این لحاظ دارد. این کشور در سال ۲۰۲۰ با بیش از ۵ تریلیون دلار و با میزان تورم ۰/۴ درصد (کمترین میزان تورم در میان هفت کشور صنعتی جهان) در جایگاه سوم اقتصاد جهان پس از آمریکا و چین قرار گرفته است؛ مثلاً شهر توکیو که اولین شهر ژاپن و پایتخت آن است، حدود ده برابر استان تهران تولید ناخالص داخلی دارد. استان خوزستان که از نظر تولید ناخالص داخلی دومین استان ایران است، درمقابل اوزاکا قرار می گیرد که رتبه دوم تولید ناخالص داخلی را داراست. اوزاکا ده برابر خوزستان، که بیشترین منابع نفت را درون خود داراست، تولید

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۶۹

ناخالص داخلی دارد. اصفهان سومین استان ایران در تولید ناخالص داخلی، تقریباً ۱۴ برابر کمتر از آیچی سومین استان ژاپن، تولید ناخالص داخلی دارد.

یکی دیگر از دلایل پیشرفت اقتصادی ژاپن جدا از قانون اساسی آن و اختیارات محلی، نظام آموزشی پیشرفته و تربیت نیروهای متخصص و ماهر مناسب با نیاز اقتصادی کشور و ویژگی بارز اقتصاد صادراتی در ابعاد ملی و محلی این کشور است. می‌توان گفت ژاپن نخستین کشور در جهان است که بیشترین پژوهشگر نسبت به جمعیت خود در جهان را داراست. امروز پژوهشگران این کشور از طریق دولت‌های محلی آموزش می‌بینند، آنگاه حتی در روستاها برای مدیریت مطلوب و تولید ثروت به کمک دولت‌های محلی می‌شتابند. این مدل موفق مدیریت علمی دولت محلی در جهان امروز اگر نگوییم بی‌نظیر، بلکه کم‌نظیر است (زارعی، ۱۳۹۹: ۲۳۱).

نظام سیاسی نامتمرکز آلمان که سازماندهی سیاسی فضای سرزمینی خود را با مدل فدرالیسم مشارکتی بنا کرده و پیکربندی اقتصاد ملی خود را با اقتصاد بازار یا لیبرالیسم اقتصادی برپا کرده است، بعد از ژاپن چهارمین اقتصاد بزرگ جهان با تولید ناخالص داخلی ۳/۸۴۶ (سه تریلیون و هشتصد و چهل و شش میلیارد دلار) و با تورم ۱/۴ درصد را شکل داده است (World Bank, 2019: 1). امروز ۱۶ ایالت آلمان با کمترین مداخله دولت غیرمتمرکز مستقر در برلین در عرصه اقتصادی، سیاسی و... فعالیت می‌کنند و به‌عنوان یک الگوی موفق اقتصادی و تولید ثروت محلی در جهان شناخته می‌شوند و بخش عمده‌ای از ثروت ملی کشور توسط همین ایالت‌ها و با مدیریت دولت‌های محلی مستقر در ایالت‌ها کسب می‌گردد. هریک از ایالت‌ها خود وظیفه تولید ثروت محلی، درآمدزایی و ایجاد اشتغال را بر عهده دارند و دولت کمک مالی چندانی در این زمینه به ایالت‌ها نمی‌کند.

می‌توان گفت ایالت‌های آلمان نسبت به استان‌های ژاپن از بُعد تولید ثروت مستقل‌تر و موفق‌تر و بدون مشارکت دولت مرکزی عمل می‌کنند. در مقابل ایالت‌های آلمان موظف هستند بخشی از تولید ثروت خود را با عنوان مالیات به دولت فدرال بپردازند و دولت نیز ایالت‌هایی که از توان اقتصادی ضعیف‌تر هستند یا ایالت‌هایی که با مشکلات نقدینگی در

بعضی سال‌ها جهت اجرایی کردن طرح‌های اقتصادی خود مواجه می‌گردند، کمک می‌کند. فقیرترین ایالت‌ها این کشور به نام «مکلنبرگ-ورپومرن» (Mecklenburg-Vorpommern) نزدیک به ۲۵ میلیارد دلار یعنی بیش از کشور اروپایی استونی توانایی تولید ثروت را داراست (world Bank, 2019: 1).

موفقیت آلمان را باید ناشی از نظام سیاسی فدرال، نظام اقتصاد بازار، سیاست نامتمرکز مالی، اداری، سیاسی و اولویت واحد سیاسی در جایگاه یک واحد اقتصادی دانست. جدول زیر ۱۶ لاندر آلمان و تولید ناخالص داخلی آن‌ها را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۲: نسبت تولید ناخالص ملی ایالت‌های آلمان به استان‌های ایران

آلمان / ایران	نسبت تولید ناخالص ملی	جمعیت ایالت‌های آلمان	جمعیت استان‌های ایران	مساحت ایالت‌های آلمان	مساحت استان‌های ایران
نورد راین/تهران	۹/۵۵	۱۸۰۴۳۸۱۴	۱۲۹۸۱	۱۲۹۸۱	۱۳۳۶۸۰۰۰
باواریا / خوزستان	۱۹	۱۲۵۲۳۰۰۰	۶۴۰۵۵	۳۴۰۸۳،۵۳	۴۷۱۰۵۰۰
بادن / اصفهان	۲۳	۱۰۷۵۰۰۰۰	۱۰۷۱۰۲	۳۵۷۸۱/۶۵	۵۱۲۱۰۰۰
هسن / خراسان	۱۶	۷۹۲۷۰۰۰	۱۱۸۸۵۴	۸۹۱/۸۲	۶۴۳۴۵۰۰
رضوی					
نیدر ساکسون / فارس	۱۸	۶۰۷۴۰۰۰	۱۲۲۶۰۸	۷۰۵۴۹/۴۴	۴۸۵۱۰۰۰
راین لند/ بوشهر	۱۱/۷	۳۶۷۱۰۰۰	۲۷۶۵۳	۷۵۵	۱۱۶۳۵۰۰
برلین / مازندران	۱۱/۷۶	۴۲۲۰۰۰۰	۲۳۸۴۲	۲۳۱۷۴	۳۲۸۳۵۰۰
ساکسون / آذربایجان	۱۰/۸	۴۰۴۶۰۰۰	۴۵۶۵۰	۱۵۷۹۹	۳۹۱۰۰۰۰
شرقی					
هامبورگ / البرز	۱۰/۷۵	۱۷۸۳۴۰۰	۵۸۳۳	۲۵۶۸/۶۵	۲۷۱۲۴۰۰
اشلسویگ / کرمان	۸/۷	۱۷۷۰۰۰۰	۱۸۳۱۹۳	۱۶۱۷۱	۳۱۶۴۸۰۰
براندن برگ / هرمزگان	۸/۵	۲۸۳۶۰۰۰	۷۰۶۹۷	۴۷۶۱۴/۰۷	۱۷۷۶۴۰۰

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۷۱

تورینگن	۸/۳	۲۲۲۲۰۰۰	۲۹۱۲۷	۲۹۴۷۸/۶۳	۱۴۲۵۴۰۰
مرکزی					
ساکسون-آنهالت	۸/۸	۲۵۱۳۰۰۰	۱۴۰۴۲	۱۸۴۱۵/۶۶	۲۵۳۱۰۰۰
گیلان					
مکلنبرگ-آذربایجان	۶/۲۶	۲۴۲۰۰۰۰	۳۷۴۱۱	۱۹۸۴۷/۳۹	۳۲۶۴۲۰۰
غربی					
سارلاند	۵/۸۶	۱۰۲۴۰۰۰	۷۳۹۴۱	۲۰۴۴۵/۲۶	۱۱۳۸۵۰۰
یزد					
برمن-کرمانشاه	۵/۷	۶۶۲۰۰۰	۲۴۹۹۸	۴۰۸	۱۹۵۲۴۰۰

German federal Government, 2018

آلمان دارای نظام سیاسی جمهوری فدرال دموکراتیک پارلمانی بوده و با آزادی و اختیار بسیار زیاد در حوزه مدیریت سیاسی، برای ایالت‌های محلی فضای باز و تولید ثروت می‌کند. این ایالت‌ها می‌توانند در بسیاری از مسایل داخلی و بین ایالتی مستقل عمل کنند. آلمان هم اکنون یکی از صنعتی‌ترین کشورهای جهان است و در جایگاه ثروتمندترین عضو اتحادیه اروپا، موتور اقتصادی حوزه پولی یورو محسوب می‌شود. جمهوری فدرال آلمان کشوری است که با وجود پشت سر گذاشتن جنگ‌های جهانی و خرابی‌های ناشی از آن، باز هم توانسته از نظر اقتصادی تبدیل به پیشرفته‌ترین کشور اروپایی به یمن موفقیت در تولید ثروت توسط دولت های محلی خود گردد. در ساختار سیاسی آلمان فدرال یک تقسیم کار و تقسیم وظایف کاملاً روشن بین دولت فدرال و دولت‌های ایالتی وجود دارد؛ به عبارتی می‌توان گفت به دلیل فدرال بودن سیاست در دو سطح جاری است، در سطح فدرال که مربوط به کل اتحادیه می‌شود و در سطح ایالت‌ها وزن و کیفیت سیاست به گونه‌ای است که مفهوم ایالت را نبایستی با مفهومی نظیر استان در کشوری چون ایران یکی گرفت.

ایالت‌های آلمان در سیاست‌گذاری داخلی خود در بسیاری از حوزه‌ها خودمختارند. سیاست در سطح ایالتی همچون در سطح کشوری دارای ارگان‌های خود براساس تقسیم قواست. ایالت‌ها نیز قوه مقننه، مجریه و قضاییه، دولت و نخست‌وزیر و حتی پرچم مستقل خود را دارند. قوانین مربوط به اتباع خارجه و مهاجرت، امور خارجه، حقوق شهروندان، دفاع از کشور، امور هواپیمایی، تأمین اجتماعی، امور پست و مخابرات، تابعیت و قوانین کیفری از مواردی هستند که در صلاحیت قانون‌گذاری دولت فدرال به‌شمار می‌آیند (قانون اساسی آلمان، اصول ۹-۹۸). امور مربوط به شهرداری‌ها، آموزش و پرورش، فرهنگ، رسانه‌های همگانی، قوانین مربوط به پلیس و نظم عمومی بخشی از حوزه‌های صلاحیت قانون‌گذاری ایالت‌هاست (اصول ۴۵-۵۶).

بخشی از موفقیت آلمان به این دلیل است که فعالیت‌ها در سراسر کشور گسترده شده‌اند و مانند دیگر کشورها، شرکت‌های صنعتی تنها در مناطق بزرگ و در پایتخت متمرکز نیستند و این موضوع مسئولان محلی را تشویق به اجرای ایده‌های خلاقانه می‌کند؛ ایده‌هایی که مردم و یا بخش خصوصی هر ایالت هزینه آن را تأمین می‌کند.

در ساختار سیاسی آلمان نهادی به نام «شورای فدرال ایالات» وجود دارد. یک نهاد ۶۹ نفره متشکل از نمایندگان دولت‌های ایالتی به ریاست نخست‌وزیر هر ایالت. در این مجالس هر ایالت بین سه تا شش نفر نماینده دارد. دولت فدرالی آلمان دارای ترکیب پیچیده مدیریت محلی است. این دولت از بُعد مدیریت سیاسی فضا از یک دولت نامتمرکز با نظام فدرال و دولت ایالتی تشکیل شده است. قانون اساسی به‌دقت حوزه اختیارات دولت فدرال و دولت‌های ایالات را تعیین کرده است. دولت ایالات در زمینه مالی و اقتصادی نیز خودمختار است و اختیاراتی دارد.

فصل دهم قانون اساسی آلمان با عنوان نظام مالی و از اصل ۱۰۴ تا ۱۰۸ به اختیارات مالی ایالت‌ها پرداخته است. در اصل ۱۰۴ آمده است که فدراسیون و ایالت‌ها باید به‌طور جداگانه هزینه‌های ناشی از وظایف خود را تأمین کنند. همچنین هرگاه ایالت‌ها به نیابت از دولت فدرال عمل کنند، دولت فدرال هزینه ناشی از آن را تأمین می‌کند. دولت فدرال و ایالت‌ها

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۷۳

هزینه‌های اداری ناشی از فعالیت مؤسسات و ادارات خود را تأمین کرده و در برابر یکدیگر برای برقراری یک اداره منظم مسئول هستند.

در قسمت ب اصل ۱۰۴ قانون اساسی آمده است که فدراسیون می‌تواند تا آنجا که این قانون اساسی به وی اختیارات قانون‌گذاری اعطا کرده است، به ایالت‌ها به‌دلیل سرمایه‌گذاری‌های ویژه و حائز اهمیت ایالت‌ها و بخش‌ها، مساعدت‌های مالی کند، چنانچه این مساعدت‌ها برای جلوگیری از اختلال در توازن کلی اقتصادی و یا برقراری توازن میان نیروهای مختلف اقتصادی در درون قلمرو فدرال و یا برای تشویق رشد اقتصادی ضروری باشد، دولت فدرال می‌تواند در صورت بروز بلایای طبیعی یا حالت‌های فوق‌العاده اضطراری که فراتر از کنترل دولت هستند و بر وضعیت مالی دولت به‌طور چشمگیری تأثیر دارند، حتی بدون داشتن اختیارات قانون‌گذاری، کمک‌های مالی اعطاء کند (قانون اساسی آلمان، ۲۰۱۴).

در اصل ۱۰۵ قانون اساسی این کشور آمده است که فدراسیون، اختیار انحصاری قانون‌گذاری را در امور گمرکی و انحصارات مالی داراست. فدراسیون دارای اختیارات قانون‌گذاری غیرانحصاری در مورد سایر مالیات‌هاست؛ اگر عواید حاصل از این مالیات‌ها کلاً یا به‌صورت بخشی به دولت فدرال بازگردد.

در اصل ۱۰۶ چنین آمده است که درآمد حاصل از انحصارات مالی و وصول مالیات ذیل به فدراسیون تعلق می‌گیرد:

پرداخت‌های گمرک: آن قسمت از مالیات بر مصرف که طبق بند دو مختص ایالت‌ها نباشد یا طبق بند سه به فدراسیون و ایالت‌ها مشترکاً تعلق نداشته باشد و یا طبق بند شش به بخش‌داری‌ها متعلق نباشد.

مالیات بر حمل و نقل جاده‌ای: مالیات بر وسایل نقلیه موتوری و سایر مالیات‌ها مربوط به ترابری با استفاده از وسایل نقلیه موتوری.

مالیات بر جریان سرمایه، مالیات بر بیمه و مالیات بر سفته و برات، مالیات‌های ثابت (غیرمستمر) بر دارایی و مالیات‌های تعدیلی که به‌منظور تأمین توازن مالیات‌های قانونی اخذ می‌گردد، مالیات‌های تکمیلی مرتبط با مالیات بر درآمد و مالیات بر شرکت‌ها، مالیات‌های

تعیین شده در چهارچوب اتحادیه اروپا از دیگر موارد است.

همچنین درآمد حاصل از مالیات‌های زیر متعلق به ایالت‌هاست:

مالیات بر دارایی، مالیات بر ارث، مالیات بر معاملات تا جایی که بر اساس بند ۱۰ به فدراسیون و یا براساس بند دو به فدراسیون و ایالت‌ها به صورت مشترک تعلق نگیرد (Constitution of Germany, 2014:11) دادن اختیارات بسیار به ایالت‌ها موجب سطح بالای تولید ناخالص ملی در آن‌ها شده است. طبق جدول بالا می‌توان مشاهده کرد که ایالت نخست آلمان، «نورد راین» با ۷۹۶۵۲ دلار تولید ناخالص داخلی، بیش از ۱۰ برابر استان تهران درآمد دارد. ایالت باواریا در مقایسه با استان خوزستان که استانی برخوردار از ثروت است، ۱۹ برابر تولید ناخالص داخلی دارد. علاوه بر اختیارات محلی در ایالت‌های آلمان، تخصص، نیروی کار ماهر و تحقیق و نوآوری برخی از عوامل موفقیت اقتصاد این کشور هستند. داشتن نیروی کار ماهر محلی یکی از دلایل موفقیت اقتصاد آلمان در ایالت‌هاست. کارکنان ماهر که آموزش‌های نظری را با تجربیات عملی درهم آمیخته‌اند.

در گذشته شرکت‌ها ابتدا نیروها را انتخاب و سپس آموزش می‌دادند؛ اما اکنون شیوه کار تغییر کرده است و دانشجویان بیشتری را آموزش می‌دهند و در نهایت بهترین نیروها برای شرکت در ایالت‌ها انتخاب می‌شوند. این شیوه که آموزش دوگانه نامیده می‌شود، کلید موفقیت آلمان در رقابت‌های بین‌المللی محسوب می‌شود. برخلاف دو کشور جمهوری فدرال آلمان و ژاپن، که با وجود اینکه نظامی متمرکز دارند؛ اما اختیارات مالی و تولید درآمد زیادی را به استان‌های خود داده‌اند، ایران کشوری است با اقتصاد دولتی که بیشترین اختیارات در دست دولت متمرکز توزیعی (نه تولیدی) است و تمایل چندانی به واگذاری اختیارات اقتصادی در تسلط خود به دولت‌های محلی و نهادهای غیردولتی را ندارد.

یکی از ویژگی‌های مهم همه دولت‌های ایران از بُعد اقتصادی تمایل عمیق به انحصار بوده است. دولت به دلایل متعدد تمایل دارد بیشترین سهم را در فعالیت‌های اقتصادی کشور داشته باشد و این با وجود سه دهه تلاش برای خصوصی‌سازی، همچنان از نهادهای ترین مشکلات دولت‌ها در ایران است. این درحالی است که در یک اقتصاد پویا بسیاری از

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۷۵

فعالیت‌های اقتصادی توسط بخش خصوصی انجام می‌شود (عظیمی، ۱۳۹۶: ۵۸). در حالت مطلوب دولت باید به بخش خصوصی اجازه دهد تا بسیاری از طرح‌های کوچک و بزرگ را در قلمرو دولت‌های محلی به عهده بگیرد و خود فقط نقش نظارت و بستر ساز توسعه محلی را داشته باشد. خصوصی‌سازی یکی از شروط اصلی موفقیت اقتصادی و کارآمدی در درون دولت‌های محلی است که در این یازده دولت پس از انقلاب، به شکل درست و اصولی به اجرا گذاشته نشده است.

معمولاً در اقتصادهای بزرگ دنیا سهم دولت از فعالیت‌های اقتصادی به‌سختی به ده درصد می‌رسد؛ اما در ایران این میزان بیش از ۶۰ درصد برآورد می‌شود. همچنین نظام متمرکز ایران به گونه‌ای است که بیشتر به توسعه اقتصادی کلانشهرها توجه دارد و تنها تعداد معدودی از استان‌ها و شهرهای ایران توسعه یافته هستند (زیاری و محمدی، ۱۳۹۵: ۳۱۱). برای مثال استان‌های جنوبی ایران با وجود دارا بودن منابع خدادادی بسیار و برخورداری از منابع اصلی نفت و گاز، جزو محروم‌ترین و بیکارترین (براساس سرشماری ۱۳۹۵ خوزستان بعد از کرمانشاه دومین استان بیکار کشور است)، استان‌های کشور هستند، یا استان سیستان و بلوچستان در جایگاه دومین استان پهناور ایران در شاخص‌های توسعه کشور در رده آخر قرار دارد و اقتصاد این استان بیشتر بر صنایع محلی کم کارآمد استوار است.

به نظر می‌رسد الگوی توسعه مرکز-پیرامون گریبان‌گیر اقتصاد کشور شده است و برخی استان‌ها به منبعی برای تأمین نیاز شهرهای بزرگ تبدیل شده‌اند. در صورتی که اگر دولت به سمت تمرکززدایی اقتصادی روی می‌آورد و اختیارات را به استان‌ها واگذار می‌کرد و دست از دخالت در فعالیت‌های اقتصادی برمی‌داشت و این اجازه را به استان‌ها می‌داد تا منابع مالی خود را از طریق ظرفیت‌ها و توانمندی‌هایی که دارند، تأمین کنند، قطعاً مناطق مختلف کشور می‌توانستند عقب‌ماندگی خود را جبران و از نظر اقتصادی توسعه یافته‌تر از اکنون باشند.

از بُعد مدیریت اقتصادی، اقتصاد تمرکزگرای ایران باعث شده هر چه استان‌ها فاصله بیشتری از پایتخت داشته باشند، از دسترسی به منابع توسعه هم دورتر بمانند و مدام چشم به کمک‌های مالی دولت مرکزی داشته باشند (زارعی، ۱۳۹۹: ۲۲). همچنین اقتصاد ایران طی

دو دهه اخیر بیش از هر چیز از محل فروش نفت به حیات پر مشکل خود ادامه داده است، نه ظرفیت‌سازی ناشی از تولید درآمد از طریق بخش خصوصی فعال در قلمرو دولت‌های محلی مستقر در استان‌ها. ایران به واسطه اقتصاد عمدتاً تک‌محصولی زنگ خطری برای به وجود آمدن شرایط بد اقتصادی و پیشروی تحریم‌ها توسط آمریکا در سال‌های ۹۸ و ۹۹ و در ادامه نارضایتی‌های مدنی و ناآرامی‌های اجتماعی بوفراهم کرده است. در تمام کشورهای قدرتمند غربی و شرقی دارای اقتصاد غیردولتی، مالیات نقش عمده‌ای در تأمین هزینه‌های دولت و بودجه سالیانه ایفا می‌کند؛ اما دولت‌های ایران در این چهار دهه موفق به شکل دادن یک نظام مالیاتی کارآمد در کشور نشده‌اند و تمایلی به وارد کردن فشار مالیاتی بر مردم نداشته‌اند. بدیهی است که اخذ مالیات باید مبتنی بر توسعه فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی و رشد درآمد واقعی این گروه‌ها باشد؛ به بیان دیگر تا زمانی که دولت تلاشی برای افزایش تولید و درآمد بخش خصوصی نمی‌کند، فشار مضاعف برای اخذ مالیات بیشتر، جز نارضایتی عمومی نتیجه دیگری در بر ندارد (نبلی، ۱۳۹۲: ۲۲).

سریع‌القلم میزان توانایی یک ملت در تولید ثروت، آزادی فعالیت اقتصادی و صنعتی شدن و تحقق دموکراسی در کشور را یک طرح و برنامه و تحقق آن را طی یک فرآیند می‌داند. او می‌نویسد: به نظر می‌رسد اگر ایرانیان از ابتدا به دنبال نظام‌سازی، آزادی فعالیت اقتصادی، حقوق شهروندی و تولید ثروت و صنعتی شدن می‌رفتند، به دموکراسی هم دست می‌یافتند. اگر یک نظام اقتصادی مستقل از دولت یا دست‌کم کم‌تر وابسته به دولت در ایران شکل گرفته بود و جامعه از نظر اقتصادی وابسته به نهادهای اقتصادی مدنی و بخش خصوصی بودند و ایران دارای مردمی مستقل از دولت از منظر اقتصادی و حقوق دولتی بود، این استقلال زمینه را برای عقب راندن دولت و استیفای حقوق مدنی و سیاسی مردم آسان‌تر و سهل‌تر محقق می‌شد. برعکس ما ایرانیان به سمت سخت تغییرپذیرترین لایه سیاسی - اجتماعی و رفتاری دولت قدم برداشتیم و خوی استبدادی حاکمان ما طی بیش از یک قرن اخیر هرگز اجازه تغییر و اصلاح را نداد و همچنان این خوی مستحکم خودکامگی لایتغیر باقی مانده و ایرانیان زمان زیادی را صرف این کار کردند و حاصلی نیز کسب نکردند (سریع‌القلم، ۱۳۹۶: ۳۴).

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۷۷

یکی از دلایل مهمی که ایران در تولید ثروت و درآمد چندان موفق نبوده این است که جمهوری اسلامی ایران تنها واحد سیاسی در خاورمیانه است که ابتدا یک واحد امنیتی، سپس یک واحد سیاسی و در انتها یک واحد معدنی - تجاری - اقتصادی است که در ساماندهی اقتصاد ملی خود ناتوان بوده است تا به امروز به عنوان یک ظرف فروش ثروت و توزیع ثروت بین افراد ملت باقی مانده و تاکنون به یک واحد اقتصادی تبدیل نشده است (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۱۰۲). به نظر می‌رسد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بستر ساز شرایط و وضعیت موجود اقتصادی ایران و زمینه ساز ناتوانی کشور برای پیوستن به نظم موجود منطقه‌ای در پیرامون خود و جهان و ماتریس قدرت و ثروت باشد.

قانون اساسی ایران با فرایند تبدیل کشور به یک ظرف اقتصادی و مقدم بر ظرف امنیتی در شرایط منطقه گرایی نوین در قرن بیست و یکم و جهانی شدن نه در اختلاف، که در تناقض اصولی است (قانون اساسی ج.ا.ایران، ۱۳۶۸). بنابراین ماهیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران با نظم اقتصادی و جهانی حاکم بر دنیای امروز هم در ابعاد منطقه‌ای و هم در ابعاد جهانی سازگاری دارد و خود را با این شرایط در تناسب، همراهی و همکاری نمی‌بیند. اینکه جمهوری اسلامی ایران یک پدیده اقتصادی نبوده، نه تنها با خاستگاه ایدئولوژیک آن تطابق دارد، بلکه با پایگاه طبقاتی رجال سیاسی و ابزاری آن نیز سنخیت دارد (سریع‌القلم، ۱۳۸۴، ۱۰۷). عظیمی در اولویت نبودن اقتصاد برای ایران را تأیید می‌کند و می‌گوید: اگر به این مسائل با دقت توجه شود که ایران از دوران مشروطه تا زمان اخیر پیوسته درگیر مبارزه برای تثبیت وضعیت سیاسی خود بوده و اینکه در جریان مبارزات و تحولات سیاسی، کمتر فرصت پرداختن به مسائل اقتصادی را داشته است، مسئله روشن‌تر می‌شود (عظیمی، ۱۳۸۴: ۳۲۴).

در شرایط کنونی می‌توان با دادن اختیارات بیشتر اقتصادی و اداری به استان‌ها و با توجه به ظرفیت‌های معدنی، انسانی، مدیریتی و بازار مصرفی که در درون و پیرامون ایران و استان‌های کشور وجود دارد، ثروت ملی، افزایش اشتغال و کاهش بیکاری کشور را دو چندان ساخت. دو جدول بالا از دو کشور توسعه یافته این موضوع را به درستی به ما متذکر می‌شود

که این دو کشور ابتدا به یک چارچوبی برای تولید ثروت در قانون اساسی و سپس به یک قرارداد اجتماعی که مورد اجماع تمام جریان‌های سیاسی، گروه‌های مرجع و بخش خصوصی بوده است، دست یافته‌اند. به نظر می‌آید در ایران و در سطح کلان نمی‌توان با این تضادهایی که بین گروه‌های سیاسی در کشور وجود دارد، به این شرایط دست یافت، بلکه می‌توان با سیاست حداقلی و شکل دادن دولت‌های محلی در استان‌ها به ساختارسازی در دو سطح ملی و محلی اقدام کنیم و رفتارهای اقتصادی و سیاسی مردم را در این ساختارها هدایت و نهادینه ساخت. از این طریق می‌توان رقابت و شایسته سالاری را در درون استان‌ها را به شکل مطلوبی پیگیری کرد و اردت‌سالاری و چابک‌لوسی که مبنایی مهم برای ارتقاء افراد در کشور و استان‌هاست که از طریق احزاب سیاسی نیز پررنگ‌تر می‌شود، از بین برد و یا کاهش داد.

باید مجلس شورای اسلامی زیرساخت‌های حقوقی قوی و استوار در درون استان‌ها برای تنظیم رفتار افراد و نهادهای بخش خصوصی تنظیم کند و به سمت قاعده‌مندی انواع رفتارها گام بردارد. امروز رانت که راهی آسان برای ثروتمند شدن کاذب افراد، متنفذان و آقازاده‌ها در کشور است و کسی علاقه‌مند به تولید ثروت در کشور به شیوه‌ای صحیح نیست، ناشی از نبود نظام منظم و قاعده‌مند تولید ثروت و نبود یک افق روشن در اقتصاد محلی است. این نظام و افق را می‌توان از استان‌ها آغاز کرد و با کمک گرفتن از نهادهای حقوقی سطح کلان، مدیران شایسته و با تجربه و دانشگاه‌ها و در سطح خرد در درون استان‌ها و افراد توانا و خوش نام و نشان و مانند کانون وکلای استان‌ها به ایجاد این نظام و ساختار اقدام کرد.

کوتاه سخن آنکه می‌توان یک نظام حقوقی استوار و قدرتمندی را با همکاری مجلس و نهادهای حقوقی در کشور بنا کرد و حکومت را در درون چنین نظامی قرار داد و رفتار حکومت را قانون‌مند ساخت، سپس در پناه چنین ساختار حقوقی موفق‌تری زمینه را برای کاهش فعالیت اقتصادی دولت و افزایش فعالیت نهادهای مدنی و بخش خصوصی در درون استان‌ها فراهم ساخت.

سیاست تمرکززدایی مالی و اداری ناقص در ایران

تمرکززدایی را می‌توان سیاست واگذاری اختیارات تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی از سوی

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۷۹

دولت مرکزی به دولت‌های محلی دانست. به‌طور کلی می‌توان سه نوع تمرکززدایی را در عرصهٔ کشورداری شامل تمرکززدایی سیاسی، تمرکززدایی اداری و تمرکززدایی مالی شناسایی کرد.

براساس تحلیل‌های صورت‌گرفته در خصوص تمرکززدایی مالی و خودگردان شدن استان‌ها، اثربخشی اقتصادی آن‌ها در عرصهٔ مدیریت مطلوب سیاسی فضا مدنظر بوده است. براساس نظریه‌های سنتی تمرکززدایی مالی، دولت‌های ملی مسئول تهیهٔ فعالیت‌های عمومی ملی از قبیل تثبیت کلان اقتصادی، توزیع درآمد، دفاع و امنیت ملی هستند؛ در عوض فراهم سازی کالا و خدمات محلی که تهیه و مصرف آن‌ها در محدودهٔ مناطق (شهری و روستایی) انجام می‌گیرد، جز وظایف نهادهای محلی است (Gradstein, 2017: 33). تمرکززدایی مالی که به‌معنای انتقال قدرت تصمیم‌گیری نسبت به ترکیب مخارج و درآمد از دولت تمرکزگرا به نهادهای محلی تلقی می‌شود، ابزاری برای بهبود عملکرد مالی دولت در اقتصاد شناخته می‌شود و افزایش رشد و توسعهٔ متوازن اقتصادی مناطق محلی را به‌همراه خواهد داشت (غفاری‌فرد و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۲۶).

پس از انقلاب به‌دلیل گسترش بخش دولتی و عمومی و تمرکز شدید صنایع همراه با سایر مشکلات مانند جنگ هشت‌ساله، بیشتر صنایع در اختیار دولت و بنیاد مستضعفان قرار گرفت و این دو نهاد طی چهار دهه نتوانستند فضایی مطلوب برای اجرای مدیریت صحیح و تولید کارآمد داشته باشند. اگرچه در بخشی از برنامه‌های دولت، سیاست عدم تمرکز مدنظر بوده است؛ ولی با توجه به تراز مالی منفی بیشتر شرکت‌های صنعتی و دولتی، بخش عمده‌ای از این شرکت‌ها قابل واگذاری در بورس نیستند. طی این چهار دهه روند تمرکز صنعتی در کشور ادامه یافته و با وجود بستر قانونی برای خصوصی‌سازی و واگذاری شرکت‌های دولتی، عملکرد دولت در این زمینه موفق نبوده است (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۶۶).

یکی از دلایل اصلی ناکارآمدی، بزرگ بودن دولت در ایران و دخالت گسترده در امور اقتصادی ناشی از قانون اساسی کشور است؛ به گونه‌ای که در اصل ۴۴ قانون اساسی با طراحی نظام اقتصادی کشور بر سه پایهٔ بخش دولتی، تعاونی و خصوصی، بر اولویت و مسئول بودن

بخش دولتی و ضرورت مکمل بودن فعالیت بخش تعاونی و خصوصی بر آن تأکید شده است (رزاقی، ۱۳۸۵: ۲۵). در توضیح بخش دولتی چنین آمده است: بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک‌داری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست، تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینهاست که به صورت عمومی و در اختیار دولت است (قانون اساسی، ۱۳۶۸، اصل ۴۴).

با نگاهی به قانون اساسی و اختیارات اقتصادی بسیار وسیع دولت در آن، دولت‌های محلی مستقر در استان‌ها جایی برای فعالیت بخش خصوصی و نهادهای مدنی که در همه کشورهای جهان در تولید ثروت و مدیریت محلی کارآمد و مردم‌محور موفق بوده‌اند، وجود ندارد. یکی دیگر از دلایل ناکارآمدی اقتصادی در ایران، دولتی بودن اقتصاد و تمرکزگرایی مالی و به عبارتی بزرگ بودن دولت در ایران، وابستگی شدید به درآمدها و رانت نفتی است. نفت می‌توانست عامل مثبتی برای توسعه کشورهای نفت‌خیز باشد، ولی عملاً به دلیل دولتی بودن اقتصاد ما بر بیماری اقتصاد افزوده است (رزاقی، ۱۳۸۵: ۲۵).

در اقتصادهای متمرکز، حکومت در تمامی عرصه‌های اقتصادی حتی واردات و صادرات نقش اساسی دارد. درواقع می‌توان گفت که اقتصاد بیشتر کشورهای خاورمیانه از جمله ایران رانتی است. علیرضا ازغندی در کتاب «درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران» می‌نویسد که ج.ا. ایران یک دولت رانت‌خواری است که در عرصه‌های اقتصادی حضور دارد؛ بنابراین پایه و اساس نابسامانی‌های اقتصادی در هر کشوری، فضای رانتی است و در این فضا بخشی از نخبگان حکومتی حضور دارند و این امر نظام‌های تحصیل‌دار را در اداره اقتصاد با مشکلاتی مواجه می‌کند (جعفری و قنبری، ۱۳۹۶: ۵۲).

یکی از راهکارهای مهم اقتصادی در نظام‌های متمرکز، واگذاری فعالیت‌های اقتصادی به نهادهای محلی است که تقاضا برای آن فعالیت، مختص همان منطقه است و به دلیل فراوانی ترجیحات مختلف در مناطق متعدد، امکان تدارک آن برای دولت ملی وجود ندارد یا ناکارا خواهد بود و هزینه تدارک آن را افزایش خواهد داد. بعضی از کالاها و خدمات هستند که

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۸۱

دارای سرریزهای خارجی هستند که منافع آن کالا علاوه بر افراد مقیم آن منطقه، مناطق دیگر هم می‌توانند از آن استفاده کنند؛ مثل فعالیت‌های عرضه آب، جاده‌ها، محیط زیست و حفاظت از جنگل‌ها و مراتع. در صورت واگذاری این فعالیت‌ها به دولت‌های محلی، ممکن است هر کدام از دولت‌ها کمتر یا بیشتر از نیاز داخلی آن کالا را تولید کنند.

سیاست‌گذاری و تدارک امور دفاعی، امور خارجه، سیاست‌های پولی، پرداخت یارانه‌ها، امور مربوط به مهاجرت و بیمه‌های بیکاری در ایران بر عهده فعالیت‌های دولت ملی است و نهادهای استانی در سیاست‌گذاری و تدارک آن‌ها نقش ندارند. در ایران فعالیت‌هایی که ماهیت استانی و محلی دارد، سیاست‌گذاری آن‌ها توسط دولت تمرکزگرا و نهادهای دولتی مستقر در استان‌ها صورت می‌گیرد و در تدارک و ارایه آن نهادهای استانی و محلی نقش مهمی را ایفا می‌کنند. فعالیت‌هایی که در محدوده مناطق در ایران صورت می‌گیرد، تشخیص اولویت و نیاز مناطق و تدارک آن توسط شورای برنامه‌ریزی و توسعه استان و کمیته‌های برنامه‌ریزی شهرستان و شوراهای شهر و روستا و دستگاه‌های اجرایی استانی صورت می‌گیرد.

در سال ۱۳۹۸ بیش از ۲۴ درصد منابعی که در اختیار استان‌ها قرار گرفت، توسط دولت به نهادهای استانی به صورت مشروط واگذار شده است؛ بنابراین دولت ملی می‌تواند به صورت مستقیم بر فعالیت‌های نهادهای استانی اثرگذار باشد. اگرچه براساس مصوبه هیأت وزیران وظایف ملی و استانی تعریف شده است و برخی از فعالیت‌ها مثل امور کشاورزی، آموزش و پرورش و سایر نهادهای آموزشی بیشتر فعالیت آن بر عهده نهادهای استانی قرار داده شده است؛ اما سیاست‌گذاری امور مربوط به آن‌ها عمدتاً بر عهده دستگاه ملی گذاشته شده و وظایف و فعالیت‌هایی به دستگاه‌های اجرایی و استانی تفویض شده است؛ بنابراین فرایند تمرکززدایی مالی در ایران در مرحله تراکم‌زدایی قرار دارد و هنوز تا تمرکززدایی، فاصله‌ای طولانی دارد. به علت تمرکز منابع مالی ملی در اختیار دولت، دولت‌مردان علاقه‌ای به زدودن این منابع از خود ندارند تا هر زمان و هرجایی که صلاح بدانند یا دوست داشته باشند، منابع مالی را در اختیار فرد، نهاد و یا حتی دولت‌های دیگر قرار دهند.

براساس قانون برنامه سوم و چهارم توسعه کشور، شورای برنامه‌ریزی و توسعه استان‌ها می‌توانند منابع استانی را بر مبنای تشخیص و اولویت نیازهای مناطق خود به فعالیت‌ها و اموری که براساس قانون بر عهده آن‌ها گذاشته شده تخصیص دهند. استقلال استان‌ها در انجام فعالیت‌های اجرایی، عمرانی و توسعه‌ای در فرایند تمرکززدایی مالی و اداری بسیار مهم است، که از این حیث در ایران در شکل مبتدی و ناقص اجرا شده و به هر میزان از برنامه اول توسعه به سمت برنامه ششم حرکت می‌کنیم، اختیارات مالی، خودمدیریتی و اجرایی استان‌ها به سرعت و به شکل معنی‌داری کاهش و مداخله دولت افزایش می‌یابد.

در سال‌های پایانی برنامه چهارم توسعه استقلال استان‌ها در انجام فعالیت‌های عمرانی، تشخیص نیازها و اولویت‌های عمرانی، سیاست‌گذاری توسعه و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، جلب سرمایه‌های داخلی و خارجی، شناسایی و تعیین فرصت‌های سرمایه‌گذاری در استان و ایجاد فضای کسب‌وکار و اشتغال‌زایی محلی بسیار افزایش یافته بود. در ماده ۷۰ و ۷۱ قانون برنامه سوم توسعه تنفیذ شده در برنامه چهارم توسعه، تهیه برنامه‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت بر عهده شورای برنامه‌ریزی و توسعه استان‌ها گذاشته شده است. با همین دیدگاه وظایف استانی و عملیات اصلی فعالیت‌های عمرانی استانی در آیین‌نامه ماده ۷۹ قانون برنامه چهارم توسعه مشخص شد؛ اما کماکان فعالیت‌هایی توسط نهادهای تمرکزگرای دولتی در مناطق صورت گرفت که ماهیت آن عملیات استانی است و شورای برنامه‌ریزی و توسعه استان‌ها می‌توانند در خصوص سیاست‌گذاری و تدارک آن خدمات به نحو احسن تصمیم‌گیری کنند، درحالی‌که نهادهای تمرکزگرا در واگذاری آن اختیارات به نهادهای استانی از خود مقاومت نشان می‌دهند که لازم است این عملیات شناسایی و در قالب وظایف جدید استانی به شورا واگذار شود.

بعضی از فعالیت‌های عمرانی و توسعه‌ای در کشور میان چند استان مشترک است و وجود نهادی برای مدیریت، برنامه‌ریزی و نظارت بر فعالیت‌های بین استانی ضروری به نظر می‌رسد. ایجاد یک سطح تصمیم‌گیری بین منطقه‌ای میان سطح ملی و استان لازم است. با توجه به نبود دیدگاهی علمی و کارشناسانه در منطقه‌بندی کشور و لزوم پایداری به محدوده‌های اداری

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۸۳

و سیاسی کنونی، لزوم هماهنگی‌های بین استانی همواره آشکار بوده است. با ایجاد چنین سطحی از تصمیم‌گیری، می‌توان لایه‌ای از وظایف عمرانی را تعریف و در نظام برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی کشور جایگاه و سازوکار ویژه‌ای برای آن تدارک دید. ماده ۷۷ قانون برنامه چهارم توسعه دولت را مکلف کرده است به منظور هماهنگی در امور عمرانی و توسعه‌ای بین استانی نسبت به منطقه‌بندی کشور از دیدگاه آمایش سرزمین، ایجاد نهادهای هماهنگ‌کننده و تعیین وظایف آن‌ها در سطح فراستانی اقدام کند که در عمل چنین ماده قانونی جامعه عمل به خود نپوشانید (زیاری، ۱۳۹۵: ۳۴۵).

براساس ماده ۷۹ قانون برنامه چهارم توسعه، مجلس شورای اسلامی تعیین وظایف عمرانی و توسعه استانی را بر عهده دولت گذاشته است و دولت در چارچوب این ماده قانونی، آیین‌نامه وظایف استانی را تعیین می‌کند. هرچند طی دو برنامه، دولت‌ها سعی کرده‌اند وظایف درخور توجهی را به استان‌ها محول کنند، ولی چون عملیات عمرانی و توسعه‌ای شورای برنامه‌ریزی و توسعه استان توسط دولت‌ها تعیین می‌شود، این اختیار برای دولت‌ها وجود دارد که در واگذاری امور عمرانی و توسعه‌ای به نهادهای استانی، تجدید نظر کرده و آن را تعدیل کنند؛ بنابراین لازم است وظایف عمرانی و توسعه‌ای استانی در قالب یک قانون مشخص دائمی در مجلس شورای اسلامی به تصویب برسد.

واگذاری بخشی از وظایف ملی به استان‌ها با اصلاح تشکیلات و افزایش توانمندی‌های دستگاه‌های استانی همراه نبوده است. اصولاً فرایند تمرکززدایی نمی‌تواند بدون ایجاد ظرفیت‌های لازم در استان‌ها صورت گیرد. با طراحی نظام درآمد - استانی، هر استان با برنامه‌ریزی و تلاش مضاعف در صدد وصول درآمد مصوب خود است تا براساس ضریب برداشت از درآمد استانی، میزان منبع دریافتی برای تأمین مخارج خود را به‌دست آورد؛ اما متأسفانه در طی برنامه چهارم توسعه، باوجود افزایش درآمدهای استانی و کوشش مالیاتی آن‌ها، با کاهش تخصیص اعتبارات، منابع کمتری در اختیار استان‌ها قرار می‌گرفت که این مسئله نظام انگیزشی برای وصول درآمد بیشتر را خنثی می‌کند و این ضرایب برداشت از درآمد استانی که می‌توانست نظام انگیزشی مناسبی برای نهادهای استانی باشد، در برنامه پنجم

توسعه نیز عملیاتی نگردید (معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور، ۱۳۷۸: ۲).

غیرمتحرک و غیرمحملی بودن بودن پایه‌های مالیاتی و حساس نبودن آن به شرایط کلان اقتصادی ملی یکی از چالش‌های اقتصاد ملی متمرکز در ایران است. مالیات بردرآمد در ایران مانند بسیاری از نظام‌های سیاسی متمرکز می‌بایست محلی باشد؛ اما شرکت‌ها به دلیل آثاری که بر ثبات کلان اقتصادی و نابرابری درآمدی دارند، می‌باید به صورت ملی تعیین شود. در طی برنامه سوم و چهارم توسعه مواد ۷۹ و ۸۲ قانون، انواع درآمدهای استانی را مشخص کرده است و ستاد درآمد تجهیز منابع استانی براساس قوانین و دستورالعمل‌های ابلاغی از سازمان امور مالیاتی کشور (قانون مالیات‌های مستقیم مصوب مجلس شورای اسلامی) به تعیین میزان و معرفی انواع مالیات‌های جدید می‌پردازد و پس از تعیین میزان درآمدهای استانی، هر سال جهت درج در لایحه قانون بودجه، به سازمان برنامه و بودجه کشور پیشنهاد می‌کنند.

آنچه مشخص است این است که در ایران نهادهای استانی فقط در معرفی درآمدهای جدید و تعیین میزان درآمد استانی براساس قوانین بالادستی نقش اساسی ایفا می‌کنند و هرگونه میزان مالیاتی توسط مجلس شورای اسلامی تعیین می‌شود. البته براساس قانون برنامه پنجم توسعه کشور، برای افزایش اختیارات استان‌ها درآمد هر استان به صورت سرجمع و کلی در قوانین بودجه سالانه ذکر می‌شود و هر استان متعهد است براساس ظرفیت مالیاتی خود، سرجمع درآمد استانی را وصول کند. یکی از منابع درآمدی جدی در کشور وجود منابع و ذخایر عظیم نفتی در بیشتر استان‌های غرب و جنوب غربی کشور است که درآمد حاصل از فعالیت صنایع بالادستی و پایین‌دستی بخش نفت و گاز کشور در آن مناطق به صورت درآمد ملی لحاظ می‌شود و عمده مشکلات زیست‌محیطی و رفاهی برای مردم مناطق نفت خیز کشور به ارمغان می‌آورد.

متأسفانه بعضی استان‌های نفت خیز مثل ایلام، کهگیلویه و بویراحمد، کرمانشاه و لرستان بیش از ۵۰ درصد مخارج استانی آن‌ها از طریق انتقالات و کمک‌های ملی تأمین می‌شود و با

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۸۵

وجود درآمد عظیم نفت و گاز، این مناطق جز استان‌های کمتر توسعه‌یافته کشور محسوب می‌شوند. هرچند در سال ۱۳۸۵ مجلس شورای اسلامی با تصویب ماده واحده‌ای به دولت اجازه داد تا همه‌ساله تا پایان برنامه چهارم توسعه کشور، دو درصد از درآمد حاصل از صادرات نفت خام و گاز طبیعی را به استان‌های نفت‌خیز و گازخیز و شهرستان‌ها و بخش‌های محروم کشور برای اجرای برنامه‌های عمرانی اختصاص دهد؛ اما کماکان درآمدهای استان‌های نفت‌خیز به جز استان بوشهر، فارس، هرمزگان، خراسان رضوی، خوزستان و قم توانایی پوشش مخارج استانی را ندارند که لازم است با شروع کار صندوق توسعه ملی، به امر سرمایه‌گذاری و توسعه در این استان‌ها توجه ویژه‌ای شود (قانون بودجه، ۱۳۸۵).

براساس قانون اگر میزان عملکرد درآمد وصولی هر استان بیشتر از مصوب آن باشد، مابه‌التفاوت آن به‌عنوان مازاد درآمد می‌بایست در اختیار استان قرار گیرد تا در امور عمرانی و جاری هزینه شود (بند س ماده ۲۲۴ قانون برنامه پنجم توسعه)؛ اما عملکرد توزیع مازاد درآمد بین استان‌ها نشان می‌دهد که علاوه بر پایین بودن سقف اعتبار ردیف پیش‌بینی‌شده نسبت به رقم مازاد در قوانین بودجه، کلیه استان‌های کشور صرف‌نظر از اینکه مازاد درآمد داشته یا نه، از آن بهره‌مند شده‌اند و به این ترتیب به استان‌هایی که مازاد درآمد داشته‌اند، اجحاف شد است (معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی، ۱۳۸۷). بنابراین لازم است با پایبندی مقامات تمرکزگرا به اصول و نظام درآمد - هزینه استانی در جهت تقویت و گسترش سازوکارهای تشویقی برای تأمین هزینه‌های استانی از طریق درآمدهای استانی گام‌های اساسی برداشته شود (غفاری‌فرد، ۱۳۹۵: ۲۵۹).

آغاز برنامه سوم برای تحقق ماده دو قانون برنامه به‌منظور ایجاد اصلاحات ساختاری و نهادی در دولت فرصتی برای تشکیل نظام غیرمتمرکز برنامه‌ریزی و توسعه منطقه‌ای فراهم کرد که علاوه بر مدیریت منابع مالی منطقه‌ای زمینه برای حضور و مشارکت منطقه با تکیه بر توانش‌ها و استعدادهای درونی منطقه در امور توسعه و برنامه‌ریزی اندکی تقویت و به‌صورت ناقص اجرا شد. تمرکززدایی در زمینه وظایف عمرانی دولت، وابسته کردن اعتبارات تملک‌دارایی سرمایه استانی هر استان و درآمد آن استان و واگذاری اختیار تعیین اولویت‌های

سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف به نهادهای استانی سه رویکرد مهم در نظام برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی کشور به شمار می‌روند که در قانون برنامه سوم توسعه در قالب مواد قانونی فصل هشتم با عنوان نظام درآمد هزینه استان تجلی یافت و با تغییراتی در برنامه چهارم ادامه یافت؛ اما دستاورد موفقی برای استان‌ها از بُعد مالی و مدیریتی به‌همراه نداشت. سیاست تمرکززدایی اقتصادی و اداری در قانون برنامه پنجم و ششم بدین سان تدوین شده است:

به‌منظور تمرکززدایی و افزایش اختیارات برای توسعه و عمران استان‌ها، نظام درآمد - هزینه استانی به شرح زیر ساماندهی می‌گردد:

الف) بودجه سالانه استانی شامل منابع استانی اعم از درآمد استانی، درآمد اختصاصی، واگذاری دارایی‌های مالی و سرمایه‌ای و سهم از منابع ملی و همچنین مصارف استانی اعم از اعتبارات هزینه‌ای و تملک دارایی‌های سرمایه‌ای و مالی هرکدام به‌صورت سرجمع در قوانین بودجه سنواتی درج می‌گردد. توزیع «دستگاه - برنامه» اعتبارات هزینه‌ای و توزیع سرجمع اعتبارات تملک دارایی‌های سرمایه‌ای شهرستان‌ها، برعهده شورای برنامه‌ریزی و توسعه استان است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در دو برنامه پنجم و ششم اعتبارات ملی تخصیصی به استان‌ها و اعتبارات پیش‌بینی شده در استان‌ها در بودجه سالانه استان‌ها کمتر از ۵۰ درصد محقق شده و تمامی استان‌های کشور با کمبود شدید بودجه برای انجام و اتمام فعالیت‌های عمرانی مواجه گردیده و ناچار شده‌اند در سال ۱۳۹۹ بخشی از طرح‌های عمرانی کشور در استان‌ها را به‌صورت ناتمام به بخش خصوصی واگذار کنند.

تبصره: اعتبار طرح‌هایی که ماهیت استانی داشته و یا در چند شهرستان قرار می‌گیرند به‌طور مستقیم و توسط شورا به‌صورت مجزا تعیین می‌گردد.

ب) سند بودجه سالانه استان که تعهدات شورای برنامه‌ریزی و توسعه استان و معاونت را مشخص می‌کند، در قالب قراردادی تنظیم و بین رئیس شورا و معاونت مبادله می‌گردد. قالب قرارداد مذکور و دستورالعمل مربوط توسط معاونت تهیه و ابلاغ می‌شود.

ج) در هر استان، خزانه معین استان وابسته به خزانه‌داری کل و زیرنظر اداره کل امور

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۸۷

اقتصادی و دارایی استان تشکیل می‌شود. خزانه‌داری کل موظف است برای هر یک از خزانه‌های معین استان، یک حساب با نام «حساب خزانه‌داری کل» در مرکز استان افتتاح کند و در ابتدای هر سال نیز میزان تنخواه گردان هر استان را متناسب با اعتبارات مصوب هزینه‌ای و تملک دارایی‌های سرمایه‌ای آن استان، محاسبه و حداکثر تا بیستم فروردین ماه به «حساب خزانه‌داری کل» واریز کند.

(د) به منظور تخصیص اعتبارات استانی در اختیار استان با لحاظ وضعیت تحقق درآمدها، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های کلی ناظر بر بودجه عمومی دولت، کمیته تخصیص اعتبارات استان با مسئولیت استاندار و عضویت معاون برنامه‌ریزی استان و رئیس سازمان امور اقتصادی و دارایی استان تشکیل می‌شود.

(ه) به تناسب واگذاری و اجرای فعالیت‌ها و طرح‌های تملک دارایی‌های سرمایه‌ای ملی به استانی، معاونت علاوه بر اعتبارات تملک دارایی سرمایه‌ای مذکور در طول سال، بخش مربوط از اعتبارات هزینه‌ای دستگاه‌های اجرایی ملی با تشخیص معاونت به استان‌ها منتقل می‌شود (قانون برنامه پنجم توسعه، ۱۳۸۹).

برنامه ششم توسعه

در برنامه ششم توسعه نیز سیاست تمرکززدایی مالی و اداری ناقص و بی‌رسم و بی‌رونتق‌تر از برنامه‌های پیشین تدوین و تداوم یافته است. در قانون برنامه ششم آمده است: «دولت مکلف است از سال اول اجرای قانون برنامه برای عملیاتی کردن رویکرد تمرکززدایی و اثربخشی مدیریت اجرایی در مراکز استان‌ها و برای زمینه‌سازی، تعادل‌بخشی، توازن و آمایش سرزمینی توزیع سی درصد (۳۰٪) از اعتبارات تملک دارایی سرمایه‌ای کشور را به شورای برنامه‌ریزی استان‌ها اختصاص دهد.

تبصره: توزیع اعتبارات موضوع این ماده علاوه بر سهم استان‌ها، از اعتبارات طرح‌های ملی و ملی - استانی است (قانون برنامه ششم توسعه، ۱۳۹۶). آنچه در سطرهای بالا مربوط به تمرکززدایی در برنامه‌های توسعه سوم تا ششم ملاحظه می‌شود، اقدامات مهمی است که می‌تواند سیاست و برنامه‌های عدم تمرکز در ایران را سرعت بخشد؛ اما در عمل دولت

تمرکزگرای ایران هیچگاه جز تدوین سیاست تمرکززدایی در برنامه‌ها و تکرار آن، در عمل در این برنامه‌ها را استان‌ها حتی به صورت ناقص هم انجام نداده و فقط به نوشتن قناعت کرده است، تا مبدا آسیبی بر اختیارات همه‌جانبه و مستقلش وارد آید و سلطه‌اش در قلمرو سیاسی ایران دچار خلل گردد.

نقاط ضعف و ناکارآمدی سیاسی و اقتصادی عدم تمرکز در کشور را می‌توان در عوامل زیر خلاصه کرد:

۱. ایران از لحاظ جغرافیای سیاسی دارای نظام سیاسی بسیط و متمرکز است و تمرکزگرایی که خود ریشه بسیاری از نابسامانی‌هاست، ویژگی ذاتی چنین ساختاری است.
۲. از لحاظ اقتصادی، ساختار تک‌پایه‌ای و متکی به منابع طبیعی، فرایند تمرکزگرایی را حمایت کرده است؛ به این ترتیب، فرایند دوگانه مذکور (تک‌پایه‌ای و تمرکزگرایی) دولتی را بازتولید می‌کند که افزون‌بر فربهی، دارای ساختار اقتصادی - سیاسی از بالا به پایین و بوروکراسی بسیار گسترده و پیچیده و ناکارآمد است.
۳. ماهیت دولت به گونه‌ای است که در شرایط انبساط درآمدهای نفتی، خود را توسعه می‌بخشد و در شرایط انقباض درآمد با تمام قوا و به هر قیمتی برای حیات اجزای خود تلاش می‌کند. درآمدهای نفتی نیز مانند خونی در شریان آن جریان می‌یابد، هرگونه اصلاح امور در این فرآیند به سادگی میسر نبوده و مستلزم عزم ملی بلند است (جعفری و قنبری، ۱۳۹۶: ۵۶).
۴. هنوز تراکم‌زدایی و تمرکززدایی اداری - اقتصادی دولت در رأس برنامه‌های دولت آینده قرار نگرفته است. تمرکززدایی اداری و اقتصادی از دولت به مردم و بخش خصوصی هم باعث اشتغال‌زایی و هم باعث تسریع در فرایند توسعه استان‌ها می‌شود.
۵. باید از دولت فربه و مداخله‌گر به دولت کوچک و نظارت‌گر تغییر روش داد. دولت در ایران باید مسئولیت هدف‌گذاری و ارائه راهبرد در تمام حوزه‌ها، فعالیت‌ها و کارویژه‌های خود را بر عهده بگیرد تا اینکه در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، زیست‌محیطی و... مداخله گسترده داشته باشد.
۶. اقتصاد دولتی تمرکزگرا و بعضاً انحصارگرای ما فقط توانسته است حدود ده درصد

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۸۹

ظرفیت اقتصادی کشور را فعال کند، نود درصد ظرفیت باقی‌مانده را باید مردم و بخش غیردولتی در استان‌ها و نواحی فعال کنند (عظیمی، ۱۳۹۷).

۷. شیوه تصمیم‌گیری در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیست‌محیطی، مدیریتی و... در استان‌ها تاکنون بدون مشارکت مردم و بخش خصوصی بوده است. لازم است سه بُعد دولت، مردم و بخش خصوصی متولی انواع تصمیمات و اجرای فعالیت‌ها توسط مردم و بخش خصوصی باشند (زیاری، ۱۳۹۶: ۲۹۹).

ناگفته پیداست که دولت تمرکزگرای ایران طی هفتاد سال اخیر پیش و پس از انقلاب اسلامی نتوانسته است سیاست تمرکزگرای مالی و اداری را به‌صورت موفق عملیاتی کند. گستردگی دولت و نهادهای فراگیر آن در سراسر کشور و بی‌علاقگی دولت‌مردان به واگذاری اختیارات خود به نهادهای غیردولتی، بخشی از مشکلات فراروی سیاست عدم تمرکزگرایی ایران بوده است. کریمی‌پور معتقد است: «بهترین شیوه مدیریت سیاسی فضا در ایران نه فدرالیسم کامل است و نه شیوه بسیط و متمرکز کنونی، بلکه بهترین روش برای ایران مانند ژاپن، راهبرد تفویض اختیار است. بدین معنا که هرچند سالی اختیارات دولت مرکزی به نواحی مختلف و تقسیم و تعیین‌شده (استان‌ها) به گونه‌ای مشروط و قابل برگرداندن، داده می‌شود و در صورت عدول نکردن باز هم این تفویض اختیار ادامه یابد، وگرنه آن اختیارات پس گرفته شود» (Karimipour, 2020: 2).

نتیجه‌گیری

امروزه دولت‌های محلی مدلی کارآمد برای مدیریت سیاسی فضاها، محلی، تولید درآمد و اشتغال‌زایی مورد توجه و اقبال دولت‌های ملی، دولت‌مردان کارکردگرا، پژوهشگران حوزه دولت و نهادهای بین‌المللی مرتبط با موضوع حکمرانی قرار گرفته است. دولت‌های فدرال و شبه‌تمرکزگرای تولیدی به این اصل اساسی دست یافته‌اند که دولت‌های محلی در شرایط کنونی در صورت واگذاری اختیارات مدیریتی، تولید درآمد و ثروت به آن‌ها به‌مراتب موفق‌تر و از توانایی خودمدیریتی اداری و مالی بهتر و کارآمدتری نسبت به دولت‌های تمرکزگرا با

اقتصاد دولتی برخوردارند. شاهد مثال این اصل، واگذاری اختیارات در نظام‌های شبه تمرکزگرای ژاپنی است که در این پژوهش به آن پرداخته شد. در دو جدول مقایسه‌ای، هرکدام از استان‌های کوچک و بزرگ ژاپن و آلمان دست‌کم چندین برابر استان‌های ایران توانایی تولید درآمد و ثروت را داشتند، حال آنکه استان‌های ایران باوجود دارا بودن منابع معدنی، سرزمینی و انسانی و انواع ظرفیت‌های دیگر، توانایی چندانی در تولید درآمد محلی نداشتند و لشکر بیکاران در هر استان ظرفیت بالقوه‌ای است که می‌تواند در بلندمدت خطری جدی برای نظام سیاسی ایران بیافریند.

نظام تمرکزگرای توزیعی ایران هر ساله کم‌توان‌تر و کم‌ظرفیت‌تر از نظام‌های مشابه در حال سپری کردن روزگار و چیره شدن چالش‌های اقتصادی در استان‌ها و زندگی مردم است. همان ویژگی را می‌توان برای دولت‌های محلی مستقر در نظام‌های موفق فدرال مانند آلمان مشاهده کرد؛ به گونه‌ای که شانزده ایالت آلمان دست‌کم توانایی تولید درآمد به میزان ۱۰ تا ۲۳ برابر استان‌های ایران را دارا هستند. بخشی از این ظرفیت و توانمندی ناشی از واگذاری اختیارات کافی به این استان‌ها و درگیر شدن این واحدها برای تولید ثروت و درآمد و مدیریت محلی از منظر قانون اساسی و قوانین داخلی و حمایت سیاسی دولت فدرال این کشور از دولت‌های محلی است؛ اما استان‌های ایران به دلیل وجود نظام تمرکزگرای بسیط و عدم اجازه کامل به تولید درآمد و ثروت و هزینه کردن آن در درون استان‌ها نسبت به دو مدل ذکر شده دارای توانایی پایینی از منظر تولید درآمد و مدیریت اجرایی مطلوب محلی برای کاهش چالش‌های استانی است. باوجود اینکه دولت‌مردان ایران اجازه واگذاری صنایع دولتی به بخش خصوصی که در اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی درج شده، داده است؛ اما گشایش چشمگیری در تولید ثروت در استان‌ها صورت نگرفته است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل عدم موفقیت دولت‌های محلی در ایران، نبود شفافیت قانون و تسلط بیش از حد نهادهای دولتی در استان‌ها بر شبه‌دولت‌های محلی مستقر در آنجا و عدم به رسمیت شناختن این نهاد توانا از طریق قوانین و دولت است.

برای برون‌رفت از شرایط موجود ضرورت دارد دولت لایحه افزایش اختیارات اقتصادی

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۹۱

و اداری دولت‌های محلی به مجلس شورای اسلامی ارائه دهد. علاوه بر آن دولت در قانون بودجه سالانه به‌طور شفاف نسبت به تقویت دولت‌های محلی در استان‌ها و افزایش اختیارات آن‌ها برای مدیریت کارآمد و تولید ثروت و هزینه کرد بیشتر درآمدهای استانی اقدام کند. از بُعد حقوقی نیز مجلس شورای اسلامی باید در قوانین موضوعه خود اختیارات اجرایی و مدیریتی و اجازه تولید ثروت بیشتری را به دولت‌های محلی مستقر در استان‌ها تفویض کند تا از این طریق نهادهای محلی از اختیارات و تحرک اقتصادی و مدیریتی بیشتری برخوردار گردند. با توجه به ظرفیت‌های اقتصادی، علمی و اجرایی موجود در استان‌ها در صورت واگذاری اختیارات به آن‌ها می‌توان به سرعت استان‌ها را درگیر تولید ثروت و درآمد کرد و مدیریت بسیاری از چالش‌های موجود در استان‌ها مانند اشتغال، بیکاری و تورم را به آن‌ها واگذار کرد و با توجه به منابع و درآمد استان‌ها این مشکلات را مدیریت و مرتفع ساخت؛ همچنانکه دولت فدرال آلمان و دولت مرکزی ژاپن مسئول مستقیم اشتغال ایالت‌ها و استان‌های خود نیستند؛ اما در صورت نیاز با دولت‌های محلی از بُعد تأمین بخشی از منابع مالی برای اجرای برنامه‌ها همکاری می‌کنند. در ایران نیز در صورت تهیه قوانین مورد نیاز دولت‌های محلی جهت افزایش اختیارات مدیریت محلی و اجازه تولید ثروت محلی این موضوع مهم ملی را می‌توان بدین‌سان مدیریت کرد.

سپاسگزاری

بدینوسیله نگارندگان برخود لازم می‌دانند از سردبیر محترم نشریه وزین مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل جناب آقای فرهاد دانش‌نیا و داوران محترم به خاطر مطالعه متن مقاله حاضر و ارائه نظرهای سازنده و علمی ایشان سپاسگزاری نمایند.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۳). *دانشنامه سیاسی*، تهران: مروارید.
- جعفری، انوش و قنبری، حمیده (۱۳۹۶). مطالعه موانع توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران. *مجله بین‌المللی پژوهش‌های ملی*، دوره دوم، شماره ۲۱، صفحه ۵۲-۵۶.
- حافظ‌نیا، محمدرضا و دیگران (۱۳۸۹). *سیاست و فضا*، مشهد: پاپلی.

- حافظ‌نیا، محمدرضا و کاویانی، مراد (۱۳۹۲). *افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی*، تهران: سمت.
- رنی، آستین (۱۳۷۴). *دولت: آشنایی با علم سیاست*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۸۵). *آشنایی با اقتصاد ایران*، تهران: نی.
- زارعی، بهادر (۱۳۹۹). *نگاهی نو به توسعه ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- زارعی، بهادر (۱۳۹۷). *واقع‌گرایی ایرانی از منظر جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک*، فصلنامه مجله جغرافیای انسانی، شماره ۵۰.
- زارعی، بهادر (۱۳۹۱). *بنیادهای نظری جغرافیای سیاسی با تأکید بر اسلام و ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- زیاری، کرامت‌اله و محمدی‌علیرضا (۱۳۹۶). *مدیریت توسعه منطقه‌ای با تأکید بر ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۷). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (پارادایم ائتلاف)*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۴). *ایران و جهانی شدن*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- عالم، عبدالرحمان (۱۳۹۳). *بنیادهای سیاست*، تهران: نی.
- عظیمی، حسین (۱۳۹۶). *اقتصاد ایران امروز*، تهران: نی.
- عظیمی، حسین (۱۳۸۴). *مدارهای توسعه‌نیافتگی اقتصاد ایران*، تهران: قومس.
- غفاری‌فرد، محمد (۱۳۹۵). *تحلیل نهادی از فرایند واگذاری اختیارات مالی به استان‌ها طی برنامه‌های عمران و توسعه در ایران*. مجله راهبرد توسعه، شماره ۵۱.
- غفاری‌فرد، محمد و صادقی‌شاهدانی، مهدی (۱۳۹۳). *تأثیر تمرکززدایی مالی بر رشد اقتصادی مناطق مختلف ایران (یک رهیافت اقتصادسنجی فضایی)*. فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره ۷۱.
- فضلی‌نژاد، سیف‌الله و احمدیان، مرتضی (۱۳۸۹). *اقتصاد رانتی در ایران و راه‌های برون‌رفت از آن*. مجله اقتصادی - ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی، شماره‌های ۱۱ و ۱۲.
- قالیباف، محمدباقر (۱۳۸۶). *دولت محلی یا راهبرد توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۳۸).
- قانون بودجه (۱۳۹۶)، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.
- قانون بودجه (۱۳۹۷)، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.
- قانون برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹)، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ایران.

تحلیلی بر تولید ثروت دولت‌های محلی آلمان و ژاپن در مقایسه با ایران (بهادر زارعی و عطیه کریمی) ۱۹۳

- قانون برنامه چهارم توسعه (۱۳۸۳). تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ایران.
- قانون برنامه پنج ساله توسعه پنجم اسفند (۱۳۸۹). تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ایران.
- قانون برنامه پنج ساله توسعه ششم (۱۳۹۶). تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ایران.
- قانون مالیات‌های مستقیم (۱۳۹۵). مصوب مجلس شورای اسلامی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۵). *ایران جامعه کوتاه مدت*، تهران: نی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۵). *اقتصاد سیاسی ایران*، تهران: نی.
- مجته‌زاده، پیروز (۱۳۹۷). *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران: سمت.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۴). *سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت و تحریم‌های بین‌المللی ایران*. پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره ۳.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۴). *آسیب‌شناسی توسعه اقتصادی در ایران*، تهران: قومس.
- مقیم، محمد (۱۳۹۱). *اداره امور دولت‌های محلی در مدیریت شهرها و شهرداری‌ها*. تهران: سمت.
- میرحیدر، دره (۱۳۸۶). *مفاهیم بنیادین در جغرافیای سیاسی*، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- نیلی، مسعود (۱۳۹۲). *اقتصاد ایران به کلام سو می‌رود*، تهران: دنیای اقتصاد.
- همتی، مجتبی (۱۳۹۶). *بررسی تطبیقی ارکان و الزامات دولت محلی در ایران و ژاپن*. فصلنامه مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۸.

References

- Alam, A.R. (2014). *Policy Foundations*. Tehran: ney Publication. (in persion).
- Ashouri, D. (2004). *Political Encyclopedia*. Tehran: Morvarid Publication (in persion).
- Azimi, H. (2005). *The underdeveloped Circuits of the Iranian economy*. Tehran: Ghoomes Publishies. (in persion)
- Azimi, H. (2017). *Iran's economy today*. Tehran: ney Publication. (in persion).
- Budget Law (2017). *Tehran: Management and Planning Organization*. (in persion).
- Budget Law (2018). *Tehran: Management and Planning Organization*. (in persion).
- Chandler, J. A. (1993), *Local Government in Liberal Democracies*, London: Routledge.
- Constitution of the Islamic Republic of Iran.(in persion).
- Direct Tax Law. (2016). *Approved by the Islamic Consultative Assembly*. (in persion).
- Fazlinejad, S & Ahmadian, M. (2010). Rent economy in Iran and ways out of it. *Monthly Quarterly Journal of Economic Research and policies*. No. 11, 12. (in persion).
- Forth Development Plan Act (2004). *Tehran: Islamic consultative Assembly Research Center*. (in persion).
- Fifth five-Year Development Plan Act, Esfand (2010). Tehran : Islamic consultative Assembly Research Center. (in persion).
- Fifth six-Year Development Plan Act, Esfand (2017). Tehran : Islamic consultative Assembly Research Center. (in persion).
- Ghafariard, M & Sadeghi, M. (2014). The effect of financial decentralization on economic growth in different regions of Iran (a spatial econometric Approach. *Quarterly Journal of Economic Research and Policies*, Year 22, no. 71. (in persion)

- Ghafariard, M. (2016). Institutional analysis of the process of transferring financial authority to the provinces during development programs in Iran. *Journal of Strategy and Development*, no. 51. (in persion).
- Ghalibaf, M. (2007). *Local government or spatial distribution strategy of political power in Iran*. Tehran: Amirkabir pibition. (in persion)
- Hafeznia, M. R. (2010). *Politics and space, Mashhad papoli*: Publication. (in persion).
- Hafeznia, M. R. & Kaviyani, M. (2013). *New horizons in political geography*. Tehran: samt Publication.(in persion)
- Hemmati, M. (2017). Comparative study of the pillars and requirements of local government in Iran and Japan. *Quarterly Journal of Comparative Law Studies*, no. 8. (in persion).
- Jafari, A & Ghanbari, H. (2017). *Research study of nation. The second period, number 21*. (in persion)
- Johnes, Martin. Johnes , Rhys. Woods, Michael (2004). *An Intoduction to Political Geogrephy Space. Place and Politics*. Rotledge Poblsher.
- Katouzian, M. A. (2006). *Iran`s polirical economy, Tehran: ney Publications*. (in persion).
- Katouzian, M. A. (2016). *Iran short Term Society*,Tehran: ney Publications. (in persion).
- Mclean, I. (2009). *The Concise Oxford Dictionary of Politics*. Oxford University Press.
- Mojtahedzade, P. (2018). *Political Geography and Geographical Political*, samt Publications. (in persion).
- Mosalla Nezhad, A. (2005). *Pathology of Economic Development in Iran*. Tehran: Ghoomes Publishing. (in persion).
- MosallaNezhad, A. (2015). *Policy-making of the political economy of oil and international sanctions on Iran*. (in persion).
- Moghimi, M. (2012). *Managing the affairs of local government in the management of councils and municipalities*. (in persion).
- Mirheydar, D. (2007). *Basic concept in political geography*. Tehran: Publication of the Geographical Organization of the Armed Forces. (in persion)
- Muir, R. (1997). *Political Geography A new Introduction*, Macmilan Ltd. London.
- Nili, M. (2012). *Where is Iran`s economy going?* Donya-e-eqtasad Publisher. (in persion)
- Razaghi, E. (2006). *Familiarity with the Iranian economy*, Tehran Ney Publication. (in prsion)
- Renai, A. (1995). *Familiarity with the Political science*. Tehran: University Publication Center. (in persion)
- Sariolghalam, M. (2005). *Iran and globalization*, Tehran: Strategic Research Center. (in persion)
- Sariolghalam, M. (2008). *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran (coalition Paradigm)*, Tehran: Strategic Research Center. (in persion)
- Third Develiomment Plan Act (2018). Tehran: *Islamic consultative Assembly Research Center*. (in persion).
- World bank, 2018.
- <www. Constitution of Germany. 2014>.
- <www. Constitution of Japan. 1946>.
- Zarei, B. (2018). Iranian realism from the perspective of political geography and geopolitics, *Jornal of human Geography*, nimber 50. (in persion)
- Zarei, B. (2012). Theoretical foundations of political geography with emphasis on Islam and Iran, Tehran: *University of Tehran Publication*. (in persion)
- Zarei, B. (2020). A new look at the development of Iran, Tehran: *University of Tehran Publication*.(in persion)
- Ziyari, K. A. & Mohamadi, A. (2017). *Regional development management with emphasis on Iran*, Tehran: university of Tehran Publication. (in persion)



صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک

رضا رحمتی *

چکیده

مدل نوردیک تبدیل به یک نشان (برند) در سطح اقتصاد سیاسی بین‌الملل شده است. پذیرش مدل سوسیال‌دموکرات تأثیراتی بسیار فراتر از نتایج صرف اقتصادی ایجاد کرده است. با این حال اگرچه اعمال اصول بازار آزاد، نوآوری و تجارت، دولت‌های رفاه را در میان جهان صنعتی‌شده با تراز بالای GDP و کیفیت بالای استانداردهای زندگی رسانده است؛ اما ساخت ویژه اجتماعی و ثبات سیاسی دولت‌ها را قادر می‌سازد تا این سطح از سرمایه اقتصادی و اجتماعی را تجربه کنند. این ساخت اجتماعی و ثبات سیاسی نیز خود برآیندی از زمینه‌های فکری - اجتماعی حوزه نوردیک است. دولت‌های رفاه فراگیر نوردیک، دارای نظام رفاه اجتماعی، تأمین خدمات اجتماعی و همگانی و در عین حال نظام مالیات‌گیری سختگیرانه، سازوکارهای امنیت شهروندان و ... هستند. این سنت‌های منحصر به فرد فکری و زیست فرهنگی و اجتماعی موجود در حوزه نوردیک، ویژگی‌های اصلی تعیین‌کننده توسعه مدل نوردیک محسوب می‌شوند؛ سنت‌هایی که هر یک بخشی جداناپذیر از الگوی توسعه ترکیبی (هیبریدی) سوسیال دموکرات - سرمایه‌داری در حوزه نوردیک را صورت‌بندی کرده‌اند. پرسش این پژوهش این است که چگونه سنت‌های اجتماعی - فرهنگی، هم زمینه شکل‌گیری و هم زمینه حل دشواری‌ها و معماهای مدل دولت رفاه فراگیر نوردیک را صورت‌بندی کرده است؟ برای پاسخ به این پرسش با استفاده از روش توصیفی - تبیینی، ضمن بررسی سنت‌های اجتماعی - فرهنگی جامعه نوردیک، از جمله سنت دهقانی آزاد، سنت آرمان‌شهر سوسیالیستی، سنت سرمایه‌داری و سنت حکمرانی، چگونگی پیکربندی این سنت‌ها در اصول و مبانی «توسعه انسانی»، «اقتصاد ترکیبی (هیبریدی)»، «سرمایه اجتماعی» و «اعتماد همگانی»، «جایگاه برابری»، «همبستگی و مالکیت» و «مدل توسعه‌یافتگی» نوردیک پژوهش می‌شود.

کلید واژه‌ها: مدل نوردیک، اصول توسعه، نظام ترکیبی (هیبریدی)، دولت رفاه، سوسیال دموکراسی.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استادیار روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشکده علوم اقتصادی و اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.
r.rahmati@basu.ac.ir

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۴۰۰، دوره چهارم، شماره اول، ۱۹۵-۲۳۵.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۵

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان.



مقدمه

دولت رفاه فراگیر در مدل نوردیک، به دلیل در اختیار داشتن الگویی منحصر به فرد، معمولاً مورد توجه علاقه‌مندان و متفکران توسعه قرار می‌گیرد؛ متفکرانی که به سیاست‌های رفاه اجتماعی و تأمین خدمات همگانی توسط دولت توجه دارند. کشورهای حوزه نوردیک را عموماً با نظام مالیات‌گیری سخت‌گیرانه، تأمین اجتماعی، سازوکارهای امنیت شهروندان و می‌شناسند و تصویر عمومی در مورد این کشورها، متناظر با سطح بالایی از شادابی، رضایت اجتماعی، دسترسی آزاد به اطلاعات و سلامت همگانی است.

مدل نوردیک توانسته خود را با سطح بالایی از اعتماد عمومی بین‌المللی به کالاهای ساخت اسکاندیناوی معرفی کند و به همین دلیل تبدیل به الگویی منحصر به فرد در تصویرسازی (Imaging) از یک مدل و برجسب‌گذاری (Labeling) دولت رفاه شده است. جوامع نوردیک در نشان ملی (National Branding) توانایی بسیاری دارند و همین توانایی سبب شده است تا با نگاهی مثبت (Positive Perspective) به این کشورها در سطح بین‌المللی نگریسته شود؛ برای مثال معمولاً اخبار معطوف به حل و فصل فرآیندهای منازعات سیاسی و بین‌المللی، متناظر با یکی از این مکان‌هاست: استکهلم، هلسینکی یا اسلو.

کالاهای شرکت‌های تولیدی یا خدماتی مانند «نوکیا» (Nokia)، «ایکیا» (IKEA)، «ولوو» (Volvo) و یا حتی «اریکسون» (Ericsson) و ... در گستره جهانی به لحاظ کیفیت مورد اعتماد عمومی هستند. بیشتر مردم جهان، کشورهای اسکاندیناوی را با انرژی‌های تجدیدپذیر و سوخت سبز می‌شناسند، حتی در برخی از آثار پژوهشی سیاست‌های این کشورها با عنوان «سبزی شدن» (Greening) مشهور شده است (Midttun, 2014: 1). امروزه بلافاصله بعد از منتشر شدن خبری در خصوص مبارزه با گازهای گلخانه‌ای، اولین کشورهای حامی، یکی از کشورهای نروژ، فنلاند، سوئد یا دانمارک به ذهن می‌آید و معمولاً این کشورها مدافعان سرسخت پیمان‌های آب و هوایی بین‌المللی به شمار می‌روند.

جنبش‌های مدافع اقلیت‌ها، حقوق مذاهب و درعین حال آزادی مذهب، برابری جنسیتی، حقوق حیوانات، محیط زیست و ... معمولاً در همان ابتدای ظهور در این کشورها ظاهر می‌

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۱۹۷

شوند (Rahmati, 2019b: 222). هر از گاهی خبری منتشر می‌شود که صاحبان قدرت در این کشورها با دوچرخه به محل کار خود می‌روند. کارهایی این چنینی و موارد بسیاری شبیه به این، اخبار یا رویدادهای عمومی و روزمره‌ای هستند که در خصوص کشورهای شمال اروپا منتشر می‌شود. محققان بسیاری از نتایج یا مدلول‌های موجود استفاده می‌کنند؛ اما کمتر توجهی به ریشه‌های فکری-سنتی شکل‌دهنده به این مدلول‌ها می‌شود؛ به عبارتی سنت‌های منحصر به فرد فکری و «مطالعات بوم‌شناختی» (Ecological study) موجود در حوزه نوردیک به عنوان ویژگی‌های اصلی تعیین‌کننده مدل نوردیک کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

این سنت‌ها هر یک بخشی جداناپذیر از اقتصاد آمیزه‌ای و پیوندی (Hybrid Economics) سوسیال دموکرات-سرمایه‌داری حوزه نوردیک محسوب می‌شوند. پرسش این است که چگونه سنت‌های اجتماعی-فرهنگی، هم زمینه شکل‌گیری و هم زمینه حل دشواری‌ها و معماهای مدل دولت رفاه فراگیر نوردیک را صورت‌بندی کرده است؟ برای پاسخ به این پرسش با استفاده از روش توصیفی-تبیینی، ضمن بررسی سنت‌های اجتماعی-فرهنگی جامعه نوردیک، از جمله سنت دهقانی آزاد، سنت آرمان‌شهر سوسیالیستی، سنت سرمایه‌داری و سنت حکمرانی، چگونگی پیکربندی این سنت‌ها در اصول و مبانی «توسعه انسانی»، «اقتصاد ترکیبی»، «سرمایه اجتماعی» و «اعتماد همگانی»، «جایگاه برابری»، «همبستگی و مالکیت» و «مدل توسعه‌یافتگی» نوردیک پژوهش می‌شود.

چارچوب نظری؛ تأثیر سنت‌های اجتماعی بر توسعه اقتصادی

موضوع اهمیت فرهنگ و الگوهای ارزشی در توسعه اقتصادی در علوم اجتماعی دیرزمانی است که مورد بحث و مناظره نظری قرار گرفته است. شاید بتوان شروع تحلیل‌های مربوط به اثرگذاری متغیرهای فرهنگی بر متغیرهای اقتصادی را در نوشته‌های مکس وبر (Webber.M) پی گرفت. وبر مقاله «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» را که بعدها تبدیل به کتابی جامع با همین عنوان شد، با این رویکرد نوشت تا تأثیر اخلاق منحصر به فرد پروتستانی؛

یعنی روحیه کار، رسالت کار و بهره‌وری را بر روحیه سرمایه‌داری؛ یعنی افزایش تولید، نوع خاص مصرف و الگوهای توزیع اقتصادی در جامعه نشان دهد (ویر، ۱۳۷۳).

اینکه به لحاظ اقتصادی چه عواملی سبب می‌شود تا جامعه‌ای با جامعه‌ای دیگر تفاوت داشته باشد، دغدغه‌هایی را در جامعه‌شناسان ایجاد کرد تا زمینه مطالعاتی و نظریه‌پردازی جدیدی به نام «جامعه‌شناسی اقتصادی» را طرح‌ریزی کنند و تفاوت‌های موجود اقتصادی را منبث از ریشه‌ها و بنیادهای اجتماعی، تفاوت در نهادسازی، تفاوت در سرمایه اجتماعی، تفاوت در نظام ارزشی و هنجاری جوامع (سوئدبرگ، ۱۳۹۵) و سایر معیارهایی بدانند که این معیارها تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر متغیرهای اقتصادی دارند.

اسم‌سلسر براین باور است که «جامعه‌شناسی اقتصادی روابط میان تعلقات اقتصادی و دیگر تعلقات را (حقوقی، سیاسی، خویشاوندی، مذهبی) در اجتماع و جامعه بزرگ‌تر مطالعه می‌کند. این نوع مطالعه، روابط میان اقتصاد به عنوان یک نظام تحلیلی - اجتماعی و دیگر نظام‌های اجتماعی را بررسی می‌کند. جامعه‌شناسی اقتصادی مشخصاً وجه جامعه‌شناختی متغیرهای اصلی اقتصاد را مورد بررسی قرار می‌دهد» (اسم‌سلسر، ۱۳۹۵: ۱۳۱).

تأثیرپذیری فعالیت‌های اقتصادی از عناصر فرهنگی و الگوهای ارزشی اجتماعی موضوع مهم این الگوی فکری و نظری است و منظور از عناصر فرهنگی، وجوه ارزشی (Evaluational) و وجوه وجودی (Existential) است. منظور از ارزشی، اشاره به آن چیزی است که نظام ارزش‌های فرهنگی مطلوب ارزیابی می‌شود و اعضای جامعه می‌بایست از آن‌ها پیروی کنند. منظور از وجودی نیز این است که بشر، جامعه و طبیعت چه چیزهایی هستند (اسم‌سلسر، ۱۳۹۵: ۱۵۲). بنابراین در چنین مطالعه‌ای، الگوهای ارزشی و فرهنگی نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی به متغیرهای اقتصادی و به‌طور کلی سامان اقتصادی در حوزه خرد و کلان آن دارد. در همین زمینه می‌توان به مطالعه عوامل فرهنگی و اجتماعی تأثیرگذار نیز اشاره داشت.

در این برداشت، ساخت اجتماعی سبب صورت‌بندی نظام اجتماعی می‌شود و نظام اجتماعی به مثابه موجودیتی متشکل از خرده‌نظام‌های فرهنگی، اقتصادی، خویشاوندی، طبقاتی و ...، شکل‌دهنده کنش اقتصادی هستند (سوئدبرگ، ۱۳۹۵). برای مثال «دلایل اینکه

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۱۹۹

چرا نسبت به اقدامات رفاهی دولتر ایالات متحده، خصومت ابراز می‌شود، به تأکید مشخص آمریکایی به مسئله موفقیت در کار بر می‌گردد. برقراری اقدامات رفاهی به معنای آوردن تسهیلات و پاداش‌ها برای اشخاص و طبقات معین است؛ درحالی‌که می‌بایست به معنای وادار کردن اشخاص به کار برای رسیدن به تسهیلات و پاداش‌ها باشد. یکی از توجیهات جالب توجه در مورد اقدامات رفاهی در ایالات متحده - برخلاف کشورهای اروپا که رفاه دولتی بیشتر امرمقبولی شمرده می‌شود - این است که این گونه اقدامات باید احتمالاً برابری فرصت برای افراد را در جامعه تسهیل کند» (اسملسر، ۱۳۹۵: ۲۱۰).

اینکه چرا جامعه‌ای نسبت به جامعه دیگر روحیه کار بالاتر و روحیه توسعه فعال‌تری دارد، به ساختارهای اجتماعی آن بر می‌گردد که بخشی از این ساختارها، در نهادهای اجتماعی، برخی در خلیات روان‌شناختی و برخی در انباشت تاریخی الگوهای فرهنگی ریشه دارند؛ بنابراین عناصر، ارزش‌ها، الگوها و مؤلفه‌های اجتماعی و حتی روان‌شناختی نقش تعیین‌کننده‌ای در نظام اقتصادی دارند؛ نظام اقتصادی‌ای که متشکل از بخش‌های متعدد تولید، توزیع و مصرف است. در سطحی فراتر همین رابطه بین این عناصر و الگوهای اقتصاد سیاسی و اقتصاد منطقه‌ای نیز برقرار است.

وجود مؤلفه‌های نظام الگوهای تاریخی و ارزشی شبیه به «عزم و اراده برای توسعه»، «انضباط اقتصادی»، «نظام مذهبی»، «ملی‌گرایی» و ... محرک‌ها و مشوق‌های توسعه اقتصادی محسوب می‌شوند. در این نگرش، جایگاه تاریخی روندهای اجتماعی در یک نظام اجتماعی، متشکل از نگرش آن جامعه نسبت به جهان و ایجادکننده عقل اجتماعی، آزادی اندیشه، برابری انسان، احترام به حقوق دیگران، نظم‌پذیری جمعی، نبود خرده نظام‌های اجتماعی متعارض (صالح‌نیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۷۴-۷۵) و مهم‌تر از همه اعتقاد به پیشرفت و توسعه هستند. این جایگاه تاریخی که به وسیله طبقات حامل اجتماعی به جهان کنونی منتقل شده‌اند، به صورت تاریخی، الگوهای اقتصادی متعدد را دستخوش تحول کرده‌اند؛ به عبارتی شفاف‌تر نظام الگوهای ارزشی بر ساختار توسعه اقتصادی می‌چربد و در گام بعد، نظام توسعه اقتصادی بر

نظام روابط اجتماعی و الگوهای فرهنگی سایه می‌افکند و شکل منحصر به فردی از اقتصاد با بنیان‌های اجتماعی را ایجاد می‌کند.

الگوهای توسعه اقتصادی در مناطق مختلف جهان، متأثر از همین وابستگی به ساخت اجتماعی است؛ برای مثال تفاوت بین خاورمیانه و اروپا در وابستگی کشورهای خاورمیانه به اقتصاد مبتنی بر رانت است که ریشه آن در وابستگی جامعه خاورمیانه به مواهب الهی و ایجاد و اعطای فرصت‌های اقتصادی بیرون از انگیزه و توان فردی در جامعه دارد، درحالی‌که این معادله در اروپا وارونه است.

سنت‌های اجتماعی حوزه نوردیک (پیوند چهار سنت برابری، آزادی، بهره‌وری و همبستگی)

نظام دولت رفاه فراگیر نوردیک حاصل فرآیندها، سنت‌ها و اسطوره‌های جوامع نوردیک است (Rahmati, 2020: 89-121). در عین حال به نظر می‌رسد که برخی از این اسطوره‌ها و سنت‌ها بیشتر مبتنی بر واقعیت هستند و نتایج سیاسی بهتری نسبت به بقیه دارند. این سنت‌ها عبارتند از روح سرمایه‌داری، آرمان‌شهر سوسیالیسم و سنت آرمانی‌شده دهقانی آزاد و سنت حکمرانی.

سنت نخست برای همه جوامع اروپای غربی مشترک بود، سنت دوم برای آن دسته از جوامع اروپائی بود که در آن جنبش کارگری دموکراتیک قوی بود. سنت سوم، اصلاح ایدئولوژیکی کارمزدی صنعتی برای سنت دهقانی مستقل بود که مختص کشورهای نوردیک بود (Kuttann, 1999: 264) و سنت چهارم به اصلاح روش‌ها و چشم‌اندازهای سیاسی منجر شد؛ به عبارت بهتر سنت دهقانی به ایجاد برابری در جوامع نوردیک منجر شده، سنت سرمایه داری بهره‌وری را ایجاد کرد و سنت سوسیالیستی، عامل ایجاد همبستگی در کشورهای حوزه نوردیک شد و سنت حکمرانی، چشم‌انداز حکمرانی را ایجاد کرد. نوع مدل سیاسی موجود در حوزه نوردیک را می‌توان برآیندی از این چهار سنت دانست.

سنت دهقانی آزاد و ایده آزادی

همان‌گونه‌که مورخ نروژی، اوستین سورنسن (A. Sorensen) و مورخ سوئدی بو استراث (B. Strath) در کتاب «ساخت فرهنگی نوردن» (The Cultural Construction of Norden) اظهار داشته‌اند، نقاط عزیمت زمانی و موضوعی برای «افسانه شکل‌گیری نوردیک» متفاوت بوده است. با این حال آن‌ها معتقدند که برجسته‌ترین جلوه نوردیک همین سنت دهقانی آزاد است. برای شکل‌گیری این سنت عناصر متعددی دخیل بوده‌اند. این افسانه منبعث از روش و اسطوره دهقانی آزاد بوده است.

روشنگری نوردیک «از قضا و به شکلی متناقض، برجسته‌ترین نماد خود؛ یعنی دهقانی را تجربه کرد». دهقانان نوردیک چهره‌ای از عقلانیت عمل‌گرایانه غیرآرمان‌شهر بودند، چیزی که برجسب خاصی از آن را به روشنگری نوردیک، رمانتیسیسم نوردیک و همچنین دموکراسی نوردیک و دولت رفاه نوردیک پیوند زد. تنش ذاتی بین مفاهیم آزادی و برابری در نوردیک، با استفاده از اسطوره دهقانی بهتر کنترل می‌شد» (Sorensen & Strath, 1997: 24). وضعیتی منحصر به فرد که دهقانان را واسطه‌ای بین دولت و مردم قرار می‌داد؛ جایی که وظیفه آموزش را با دیدگاه‌های منطقی خود پیش برد و به‌عنوان طبقه حامل، روشنفکری خود را به‌همراه جمع‌اضداد و تناقض‌ها در مقام بازیگر فعال معرفی کرد.

نتیجه سنت دهقانی آزاد را باید در فردگرایی تاریخی که به لحاظ سیاسی و اقتصادی در نوردیک به وجود آمد مشاهده کرد. فردگرایی که هرگز از حافظه جمعی مردم از بین نرفت تا تولد دوباره خود را با ملی‌گرایی فرهنگی در شروع قرن ۱۹ نشان دهد. سنت بومی دهقانی به‌مثابه بستری منحصر به فرد از ترکیب ارزش‌های مسیحی و روشنگری، یک روشنگری معنوی را به وجود آورد که در آن طبقه یادشده حامل مدرنیزاسیون کشتیان بودند. اسطوره دهقانی در نوردیک، نه نخبه‌گرایانه باقی ماند و نه گریزگرا، همچنان که رمانتیسیسم در سایر کشورهای اروپائی در چنین وضعیتی باقی ماند. این طبقه درواقع دهقانان عقل‌گرا بودند (Bonde) که به‌عنوان یک قهرمان فرهنگی ارتقا یافتند.

در شرایط طبیعی نوردیک، برای دهقانان (زمین‌داران) ضروری بود که دیدگاهی منطقی، خودانضباطی، عملکرد برنامه‌ریزی‌شده در مورد کار و زندگی پیش از فعالیت‌های آموزشی کشیش‌های روشنگر اتخاذ کنند. از طرف دیگر، این فرضیه در مورد روشنگری نوردیک ادعا می‌کند که اسطوره دهقانی به بخشی جدایی‌ناپذیر از آن شیوه‌های تفکر و عمل تبدیل شد، که از طریق آن نقش اقتصادی و سیاسی دهقانان تقویت شد و آن‌ها حاملان روشنگری و نوسازی شدند؛ بنابراین، معانی سیاسی اسطوره دهقانی در متن جنبش‌های عمومی و آموزش عمومی شکل گرفت و از این طریق با شکل‌گیری آنچه هنریک برگرن (H. Burgern) آن را «مفهوم نوردیک جوانی» می‌نامد، پیوند می‌خورد.

در مفهوم موردنظر برگرن جوانان با ایده آموزش به‌عنوان خودسازی، ایده‌ای مشترک در مأموریت آموزشی روحانی دانمارکی «گروندویگ» و جنبش‌های احیاگرایی به جنبش کارگری از نزدیک ترکیب شده بودند. با بررسی لیبرالیسم اسکاندیناوی با روشی کمتر مسئله ساز، با دهقانان همچون بازیگران رفتار می‌شود. ویژگی منحصر به فرد این لیبرالیسم شامل روابط نزدیک آن نه‌تنها با کارکنان دولت و خود دولت، بلکه با دهقانان و جنبش‌های عمومی است. خودحکومتی محلی بستر مهمی بود که در قرن ۱۹ اسطوره دهقانی، دهقانان رابه‌عنوان بازیگران متبلور ساخت. دهقانان نه‌تنها طرف پذیرنده بودند، بلکه طرف کمک‌دهنده نیز بودند؛ بنابراین «کمون»ها نقشی واسطه‌ای بین دولت مرکزی و محلی، گروه مذهبی و سکولار، بخش عمومی و خصوصی، دولت و جامعه، احزاب سیاسی و غیرسیاسی بازی کرده‌اند و می‌کنند. تنها در ارتباط با مورد فنلاند است که ایجاد خط مستقیمی از فردگرایی دهقانی نوردیک به دولت رفاه سوسیال دموکرات نوردیک برای هر دو طرف مشکل‌ساز است. به‌طور کلی در این شرایط نوردیک تصویری به وجود می‌آورد که در آن تصویر ممکن است فردگرایی برابری‌طلبانه در جامعه روستایی و دموکراسی اجتماعی در دولت رفاه منعکس شود (Ketunnen, 1999: 263).

دهقانان در جایگاه «شخصیت‌های آزاد مستقل» (Kettunen, 1999: 264)، به اندازه کافی قدرتمند بودند که هنجارهای آن‌ها در کل جامعه نفوذ کند. توسعه اولیه آموزش سکولار -

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۰۳

که لوتریایسم آن را به‌منظور امکان دادن به کلیساهای مذهبی و افراد غیرروحانی برای خواندن اصول اساسی لوتر انجام داد- نیز از این نظر به جایگاه دهقانان کمک کرده است؛ ازاین‌رو دهقانان نوردیک را می‌توان «تجسم افسانه‌ای آموزش، آزادی و برابری» دانست و نه تنها کشاورزانی بی‌ادب، بد تربیت و بی‌سواد! اینها مبانی هنجاری بود که دولت رفاه فراگیر مبتنی بر شهروندی براساس آن ساخته می‌شد (Lin, 2005: 734).

ریشه بسیاری از تلاش‌های سیاسی و اجتماعی در نوردیک به سنت دهقانی بر می‌گردد. سنت و اسطوره دهقانی آزاد، نخست توانست عامل پذیرش اجتماعی مفاهیمی شبیه به عدالت اجتماعی، آزادی و آموزش همگانی شود. دولت‌های نوردیک، دولت‌های شهروندی اجتماعی هستند، جایی که در آن اشخاص با امتیازات اجتماعی به نام حقوق اجتماعی معرفی می‌شوند (در قالب حقوق بازنشستگی ملی، مزایای کودک، کمک هزینه مراقبت و ...). مفاهیمی مثل عدالت اجتماعی، حقوق اجتماعی، رفاه و شهروندی اجتماعی به‌ویژه در میان مردم نوردیک محبوبیت دارد. برای درک فرهنگی این پدیده‌ها، مفاهیم دهقانی برابری و آزادی باید نقطه مرجع باشند.

سنت و اسطوره دهقانی آزاد در وهله دوم، نوع خاصی از دموکراسی کورپراتیستی را در این جوامع صورت‌بندی کرد. نوع دموکراسی سیاسی، چانه‌زنی کارفرما، کارگر و دولت و ثبات اجتماعی به همین سنت بر می‌گردد. این سنت دو تأثیر را به لحاظ محتوایی و شکلی در زندگی اجتماعی و سیاسی شمال اروپا بر جای گذاشته است: به لحاظ محتوایی سبب شده است تا خود مدیریتی‌های بومی در بین ساکنان جوامع نوردیک به وجود آید و متعاقباً واسپاری امور به نهادهای اجتماعی ایجاد شود و در بُعد شکلی سازمان‌های غیردولتی مردم نهاد در این کشورها برای حل مشکلات صنفی و اقتصادی را موجب شود. این همان چیزی است که اینک از آن با عنوان دموکراسی کورپراتیستی یاد می‌شود.

در وهله سوم، سنت و اسطوره دهقانی آزاد باعث به وجود آوردن نیروی/اجتماعی بسیار فعال در زندگی سیاسی شمال اروپا شد. همین موضوع سبب شد تا این طبقه، نیروی اجتماعی تأثیرگذار و خارج از سنت آریستوکراتیک و الیت محور باشد؛ نیرویی از بطن جامعه به‌عنوان

نیروی تأثیرگذار در زیست سیاسی که می‌تواند منادی هر چیزی باشد که یک جنبش اجتماعی به دنبال آن است. نوعی پیشرفت برای همه این اصلاحات، سازش طبقاتی دهه ۱۹۳۰ بود، یعنی شکل‌گیری ائتلاف‌های سیاسی کارگران و کشاورزان، یا سوسیال دموکرات‌ها و احزاب ارضی (به استثنای فنلاند تا سال ۱۹۴۴)، که به تثبیت نظام‌های مذاکره و توافق‌نامه‌های جمعی بین بازار کار (از جمله توافق‌نامه‌های بین کارفرمایان و اتحادیه‌های کارگری) منجر شد، موضوعی که مورخان توسعه از آن به‌عنوان تحکیم فرآیند «عقلانی‌سازی اقتصاد» (Kettunen, 1995) یاد می‌کنند.

از جمله دیگر تبعات اقتصادی سنت دهقانی آزاد، می‌توان به شفافیت، دسترسی آزاد به اطلاعات، ادغام اجتماعی، یکپارچگی، اجماع‌سازی بین جنبش‌های اجتماعی با هم و جنبش‌های اجتماعی با دولت، نهادهای خودمدیریتی، دولت رفاه به‌صورت عمودی و افقی، نبود شکاف‌های قومی بنیادین و سیاست‌های هم‌پذیری اجتماعی و احساس سرنوشت مشترک در مردم (اغنيا و فقرا)، اشاره کرد.

سنت روح سرمایه‌داری و ایده بهره‌وری

سنت تأثیرگذار دیگر بر شکل‌گیری مدل توسعه دولت رفاه فراگیر نوردیک علاوه بر روشنگری دهقانی لوتری، سنت کار، رسالت کار و روح سرمایه‌داری است که تجلی آن را می‌توان در بهره‌وری اقتصادی مشاهده کرد؛ بنابراین ریشه این سنت را بایستی در «ایده کار» جوامع سخت نوردیک پی‌گیری کرد.

این سنت بعدها تبدیل به نقطه قوت دولت - ملت‌های کوچک، در ارتباط بین اقتصادهای ملی با اقتصاد بین‌الملل و موفقیت در کنترل نوسان‌های اقتصاد بین‌الملل شد. برخلاف ایده عمومی، کشورهای نوردیک از اقتصاد بازار آزاد، تجارت بین‌المللی و حقوق مالکیت تأثیر بسیاری پذیرفته‌اند. بسیاری از مقامات نوردیک به این ظرفیت مدل اقتصادی نوردیک باور دارند. آن‌ها از اینکه کشورهاشان توانسته است در عین حال که استانداردهای دولت رفاه را داشته باشد، از سازوکار بازار آزاد نیز بهره‌مند باشد، خوشنود هستند؛ به‌همین دلیل نخست

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۰۵

وزیر سابق دانمارک لارس لوک راسموسن (L. L. Rasmussen) در جایی گفته بود که «مدل نوردیک یک دولت رفاه فراگیر است که سطح بالایی از امنیت شهروندان خود را فراهم می‌کند؛ اما در عین حال اقتصاد بازار موفقی نیز هست.» (Rasmussen, 2015).

بخش بزرگ تقاضاهای نوآورانه در کشورهای حوزه نوردیک به دلیل اقلیم سخت و منابع طبیعی محدود منطقه بوده است و همین موضوع سبب شده است تا مردم کشورهای نوردیک به «حداکثرسازی توان کشاورزی سودآور» و اتخاذ مزیت‌های بیشتر در تجارت بین‌المللی متکی باشند. جیمز بدی در سال ۱۹۴۳ در پژوهشی به مطالعه مقایسه‌ای بین ایرلند و دانمارک و شکل گرفتن زمینه‌های قدرت‌گیری دانمارک نسبت به ایرلند اشاره کرد. اجرای حق مالکیتی که انتقال زمین را از مالکان به کشاورزان تسهیل کند، ایجاد بانک‌های کوچک و محلی که اعتبار را به کارآفرینان با وثیقه کم یا حتی بدون وثیقه اعطا کند، و رقابت را بین شرکت‌ها در همه ابعاد تسری دهد، اقتصاد دانمارک را از اقتصادی ضعیف و کوچک‌تر از ایرلند، قادر ساخت تا از کشورهایی با منابع بهتر، شبیه به ایرلند در قرن نوزدهم، پیشی گیرد (Greiner, 2019 and Beddy, 1943: 190).

در این مدت دانمارک واجد جمعیت بیشتری از ایرلند، سطح وسیع‌تری از محصولات کشاورزی، سطح وسیع‌تری از تجارت، بدهی ملی کمتر، سطح بالاتری از درآمد و به صورت چشمگیری معیار بالاتری از زندگی نسبت به ایرلند و اروپای غربی بود (Beddy, 1943: 190-220). علاوه بر این در طول یک قرن، برخی از مشهورترین نشان‌های (برندهای) حوزه نوردیک، که دولت رفاه در سطح بسیار وسیعی از طریق آن‌ها به عنوان منبع درآمد یا بانک‌های مالیاتی توسعه یافته بود، در این کشورها رشد یافته بودند: «آلفا لاول» (Alfa laval)، ولوو (Volvo)، «اچ & ام» (H & M)، شرکت «ایکیا» (IKEA) و «تترا پک» (Tetra pack) همه نشان‌های صنعتی در جایگاه نمادهایی درخشان از رهیافت بازار آزاد اسکاندیناوی ظهور کرده بودند.

این نشان‌ها سبب شده بودند تا این کشورها محل تجمع نشان‌های بزرگ صنعتی شوند؛ برای نمونه سوئد بالاترین میزان رشد سرانه GDP را در سطح جهانی از سال ۱۸۷۰-۱۹۳۶ تجربه کرد و این به دلیل وام‌داری همین نشان‌ها بود. بعد از آن نیز این روند تداوم داشت. این پیشینه

سبب شد تا حتی بعدها از سال ۱۹۳۶ - ۲۰۰۸ سوئد در بین ۲۸ کشور صنعتی، رتبه سیزده را در اختیار گیرد و دانمارک از سال ۱۹۲۴ - ۲۰۰۸، رتبه شانزده بزرگترین رشد را به خود اختصاص دهد.

این جایگاه نتیجه طبیعی واکنش بازار به سیاست‌های سوسیال دموکرات رادیکالی است که در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در تلاش برای پیگیری برنامه اجتماعی اقتصاد به «مسیر سوم» پذیرفته شد؛ مسیری بین کمونیسم و سرمایه‌داری؛ مسیری که میزان بهره‌وری بسیار بالایی را برای کشورهای نوردیک ایجاد کرده است. در خصوص نتایج سنت دهقانی آزاد می‌توان به مالکیت خصوصی، نظام مالیات‌گیری و ارتقای بهره‌وری به عنوان جلوه‌های سرمایه‌داری نظام نوردیک اشاره کرد. وجوه و پیامدهای نظام اقتصادی نوردیک عبارتند از:

الف) مهم‌ترین وجه سرمایه‌دارانه نظام اقتصادی نوردیک مالکیت خصوصی است. مالکیت خصوصی سبب شده است تا نظام اقتصادی نوردیک بر پایه بازارهای آزاد سرمایه‌داری بنا یابد. برخی از منتقدان مدل نوردیک انتقاداتی به نوع مالکیت بنگاه‌های اقتصادی در این کشورها داشته‌اند. بدین سان که در این نظام سرمایه‌دارانه بخش چشمگیری از نیروی کار در بنگاه‌های دولتی مشغول به فعالیت هستند. منتقدان معتقدند اگرچه ممکن است مالکیت خصوصی به صورت اسمی در این کشورها تمجید شود؛ اما تفوق بنگاه‌های بزرگ اقتصادی سبب شده است تا شرکت‌های قدیمی چون نوکیا نزدیک به یک‌چهارم از رشد اقتصاد فنلاند از سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۷ را در اختیار داشته باشند (Greiner, 2019).

ب) نظام مالیات‌گیری نیز یکی از پیامدهای روح سرمایه‌داری موجود در مدل نوردیک است. دولت رفاه فراگیر نوردیک با درصد بسیار بالایی از مالیات مستقیم و غیرمستقیم مشهور است. برخی از کشورها همچون سوئد با وضع مالیات چهل تا شصت درصدی بر حقوق به صورت مستقیم و مالیات‌های غیرمستقیم، بالاترین میزان دریافتی مالیات در سطح جهانی را تجربه می‌کند.

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۰۷

ج) افزایش بهره‌وری نتیجه مستقیم روح سرمایه‌داری در دولت رفاه فراگیر است. بالا بودن کیفیت زندگی اقتصادی، کم بودن میزان هدر رفت سرمایه‌های ملی و ... از جمله تبعات نظام بهره‌وری است که این موضوع بر دولت رفاه نوردیک تأثیر گذاشته است.

سنت آرمان‌شهر سوسیالیستی و ایده برابری

سنت و اسطوره سوم نوردیک، سنت آرمان‌شهری سوسیالیستی است که تجلی آن را در شکل گیری ایده برابری این جوامع می‌توان مشاهده کرد. در سنت اجتماعی و سیاسی سوسیالیستی نوردیک، تمایزی مفهومی بین «دولت» و «جامعه» وجود ندارد. درک جامعه نوردیک نیز بدون فهم مردم و سنت تاریخی شکل‌گیری جامعه مدنی امکان‌پذیر نیست.

این کاربرد از معنی جامعه، تأثیر مستقیمی بر دلالت‌های معاصر از «فراگیری» (Universality)، «دولت رفاه» یا حتی «نئوکورپراتیسم» داشته است. اقتصادهای نروژ، فنلاند، دانمارک و سوئد بیش از اینکه دموکرات – سوسیالیستی باشند، سوسیال دموکرات هستند (Sanandaji, 2015).

هیچ‌یک از دولت‌های نوردیک را نمی‌توان و نباید مطابق تعاریفی که از سوسیالیسم ارائه می‌شود و حتی تجربه‌ای که اتحاد جماهیر شوروی و در برهه‌ای چین داشته‌اند، سوسیالیستی دانست. در حوزه نظری، «هر یک از نظریه‌های متنوع اقتصاد سیاسی در جای خود از مدیریت جمعی و دولتی ابزارهای تولید و توزیع کالاها حمایت می‌کنند»؛ اما قرار دادن دولت‌های رفاه فراگیر نوردیک در این نظریه‌ها، نه تنها با سنت‌های بومی این کشورها همخوانی ندارد، بلکه با واقعیت‌های این اقتصادها نیز همخوان نیست. اقتصادهای نوردیک حتی با ملی‌سازی‌های اقتصادی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در سطح جهانی انجام می‌شد نیز فاصله دارند. قرار دادن این اقتصادها در سنت‌ها و نظریه‌های اقتصاد سیاسی ملی‌گرا و جریان‌های اقتصاد ملی شده کشورها، که نسخه تعدیل‌شده آن را با عنوان «حمایت‌گرایی» (Protectionism) معرفی می‌کنند، نیز نادرست است.

بنا بر آنچه گفته شد نظام جوامع نوردیک مبتنی بر سوسیالیسم دموکراتیک نیست، بلکه سوسیال دموکراسی است. سوسیالیسم دموکراتیک، یک نظام اجتماعی - سیاسی را نمایندگی می‌کند که در آن هم دموکراسی (اندک) وجود دارد و هم نگاه اشتراکی به مالکیت (بسیار). این سوسیالیسم به دلیل اشتراک‌گرایی، جمع‌گرایی و اجتماع‌گرایی نزدیک‌ترین خوانش در مارکسیسم به دموکراسی است. این خوانش برخلاف قرائت لنین یا استالین از مارکسیسم، نگاهی هم به دموکراسی دارد.

در سوسیال دموکراسی، اولویت با دموکراسی، بازار آزاد، اقتصاد باز و اقتصاد جهانی است؛ اما به واسطه سنت‌های آرمان‌شهری، نظام اجتماعی و سیاسی نگاه اجتماعی نیز دارد. وجود بیمه بازنشستگی، مهد کودک‌های رایگان، دانشگاه رایگان، بهداشت رایگان، بیمه بیکاری و ... از جمله چنین رویکردهای اجتماعی به اداره سیاسی جامعه است. سوسیال دموکراسی نه تنها سنت سوسیالیسم نیست، بلکه سوسیالیسم دموکراتیک نیز به شمار نمی‌آید؛ بنابراین جوامع نوردیک به هیچ وجه سوسیالیستی با سنتی که مارکس و انگلس از آن سخن می‌گفتند، نیستند؛ یعنی یک فلسفه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که در آن نظام اجتماعی و اقتصادی با مالکیت اجتماعی و اشتراکی ابزارهای تولید در بنگاه‌های اقتصادی تعریف می‌شود.

جوامع نوردیک سرمایه‌داری کشورهای آنگلوساکسون را نیز تجربه نمی‌کنند. آن‌ها مدل منحصر به فردی به نام مدل نوردیک سوسیال دموکراسی و حمایت از مردم را تجربه می‌کنند. این جوامع عموماً دولت‌های رفاه محسوب می‌شوند. نظام تأمین اجتماعی در این جوامع منحصر به فرد و مربوط به پیشینه تاریخی این جوامع است. مدل نوردیک ریشه در مصالحه و توافق بزرگ بین کارگران و کارفرمایان در دهه ۱۹۳۰ دارد. این پیوند همچنین دهقانان و احزاب کارگری را دربرمی‌گرفت. از جمله تبعات و نتایج اقتصادی و اجتماعی سنت سوسیالیستی بر توسعه نوردیک می‌توان به این موارد اشاره کرد:

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۰۹

نخست اینکه سنت آرمان‌شهری سوسیالیستی منتهی به «اشتغال کامل»، «حقوق اجتماعی برابر» و «برابری جنسیتی»^۱، «برابری اقتصادی»^۲ و «برابری فرصت‌ها»، و «عدالت روشمند» شده است. سوسیال دموکراسی نوردیک را می‌توان با سه جلوه «خدمات عمومی رایگان»، «چانه زنی اتحادیه‌های کارگری و کارفرماها با وساطت دولت» و «اتحادیه‌های فعال کارگری» معرفی کرد.

دوم اینکه خدماتی همچون آموزش و پرورش، بهداشت، امنیت اجتماعی و ... از جمله خدمات عمومی هستند که دولت رفاه فراگیر نوردیک به صورت برابر به رایگان در اختیار شهروندان قرار می‌دهد. این بدان معنی نیست که هزینه‌های این بخش‌ها پائین باشد، بلکه به معنی حمایت عمومی توسط دولت رفاه فراگیر و کم شدن هزینه‌ها با ارائه خدمات رایگان در این بخش‌هاست؛ به عبارتی بین مالیات بالا و ارائه خدمات گران به صورت رایگان سازوکاری ایجاد شده است که همین سازوکار زمینه رضایت اجتماعی را فراهم آورده است. سوم اینکه دولت رفاه فراگیر نوردیک با ایجاد پیوند بین کارفرماها، اتحادیه‌های تجاری و دولت، زمینه‌ای را فراهم می‌کند که به جای تحمیل قانون، با مذاکره، بندهای مقررات محیط کار را بین خود تعیین و تصویب می‌کند. همچنین دولت رفاه فراگیر نوردیک از عضویت بسیار بالای اتحادیه‌های کارگری برخوردار است و حقوق کارگران در حد بسیار بالایی در این اتحادیه‌ها پی‌گیری می‌شود.

^۱ در شاخص جهانی برابر جنسیتی (Global Gender Gap Index)، که هر ساله منتشر می‌شود، در سال ۲۰۱۸ به ترتیب ایسلند، نروژ، سوئد و فنلاند در رتبه‌های اول تا چهارم و در صدر فهرست جهانی قرار دارند (Global Gender Gap Index, 2018).

^۲ در شاخص مربوط به ضریب جینی (Ginni Index) که هر ساله برای در نظر گرفتن میزان برابری بین طبقات اجتماعی و اقتصادی در کشورها منتشر می‌شود و هر چه عدد آن به صفر نزدیک‌تر باشد، نشانه برابرتر بودن جامعه و اقتصاد است، کشورهای دانمارک، نروژ، سوئد، فنلاند و ایسلند به ترتیب در رتبه‌های یک تا پنج رتبه‌بندی جهانی سال ۲۰۱۸ قرار دارند. (Ginni Index, 2018)

نتیجه دیگر سنت آرمان‌شهری سوسیالیستی نوردیک سطح خارق‌العاده/اعتماد در این کشورهاست که سبب شده تا بانک‌های دانمارکی، وام‌هایی با وثیقه کم یا بدون وثیقه به کارآفرینان بدهند، تا سرمایه لازم برای تشویق به کسب و کار فراهم شود (Beddy, 1943: 190-200). توزیع برابر درآمد، سلامتی، فقر اندک و اقتصاد پررونق، همه با دولت‌های بزرگ رفاهی همسو است.

سنت حکمرانی (ایده همبستگی و ایده دولت)

سنت حکمرانی، دولت-ملت و الگوی ملت‌سازی، سنت دیگر حوزه نوردیک است. ملت‌سازی در نوردیک در ارتباط محکم با سنت‌های اجتماعی از جمله هویت دینی لوتری، هویت منطقه‌ای اتحادیه «کالمار» و جنبش‌های متعددی شبیه به جنبش قانونی اساسی، جنبش حقوق مدنی، جنبش شهروندی و ... بوده است.

طبق مدل «اسمیت»، دین منبع هویت ملی تعریف می‌شود. این امر به‌ویژه در بسترهای قرون وسطی مشخص است. در ملل مدرن، اهمیت مذهب اغلب تحت‌الشعاع ملی‌گرایی قرار می‌گیرد. اسمیت مدلی را ارائه می‌دهد که طبق آن مذهب منبعی هم برای ملی‌گرایی مدنی و هم ملی‌گرایی قومی است. علاوه بر این، ملی‌گرایی خود به‌صورت آگاهانه‌ای براساس مذهب سنتی ترسیم می‌شود؛ چرا که ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، اسطوره‌ها و سنت‌های ملی را در هویت ملی مدرن بازسازماندهی می‌کند (Smith 2003: 42-3). از این منظر، هویت‌های ملی نوردیک، با لوتریانیسم هم به‌عنوان یک ایمان و هم به‌عنوان مسیری از روابط ساختاری شده بین دولت، کلیسا و مردم در ارتباط است (Ingebritsen 2006:24)، به‌همین دلیل است که نقطه قانونی دولت رفاه کنونی، همین طرح و برنامه دولت-ملت‌سازی قلمداد می‌شود که در ارتباط مستقیم با اصلاحات دینی در نوردیک بوده است؛ بنابراین اصلاحات دینی هم در دولت-ملت‌سازی دخیل بوده و هم ابتدای مسیر دولت رفاه و دولت مسئولیت مدنی و خدمات اجتماعی بود.

این الگوی لوتری همزیستی دولت-کلیسا با پذیرش مسئولیت آموزش همگانی توسط کلیسا شروع شد و با نهضت قوانین اساسی، نهضت کلیسای آزاد، جنبش حق رأی، حقوق و آزادی های مدنی، نهضت محروم‌سازی کلیسا، همگام شد و روند دولت-ملت‌سازی رنگ خاصی را در حوزه نوردیک به خود گرفت، به نحوی که بخش شایان توجهی از برنامه‌ملت‌سازی نوردیک در پیوند با دین و آئین لوتری بوده است و این طرح ملت‌سازی تا همین اواخر و تا ابتدای قرن بیست و یکم و در پیوند با مسئله جهانی شدن و نئولیبرالیسم نیز ادامه داشته است. بنا بر آنچه گفتیم دولت -ملت‌های نوردیک، تجربه‌ای متفاوت در مناسبات بین دولت - اشراف - ملت در فرانسه و انگلستان را داشته‌اند. به دلیل تعلقات به نظم کالمار، ملی‌گرایی سوئدی، نیروی و دانمارکی، بیشتر شبیه به ملی‌گرایی نوردیک است. در خصوص جدال دولت - کلیسا نیز جوامع نوردیک با تجربه فرانسه و انگلستان و اروپای قاره‌ای مواجه نبوده‌اند، هم کلیسا و هم دهقانان در نوردیک بخشی از بار دولت در حوزه‌های آموزشی و خدمات اجتماعی را در دوره بعد از جنبش اصلاحات لوتری بر عهده گرفته‌اند و همین موضوع سبب شکل‌گیری و تقویت ایده دولت رفاه یا حتی با تسامح کلیسای رفاه یا دهقانان رفاه در نوردیک شده است؛ بنابراین می‌توان گفت که دولت-ملت نوردیک به واقع دولت-ملت با پیکربندی دولت-کلیسا، دولت-دهقانان و دولت-کارگران بوده است. همین موضوع نشان‌دهنده انعکاس حقوق مدنی و ملت در شکل‌گیری دولت بوده است. دولتی که ابتدا منبع هویتی خود (بعد از اصلاح دینی) را از کلیسا و دین گرفت، همان‌گونه که اسمیت بدان باورمند است، سپس منبع هویت خود را از جنبش‌های متعدد حقوق مدنی و اجتماعی (از جمله دهقانان، کارگران و ...) گرفت؛ بنابراین شکل خاصی از همبستگی بین نیروهای سیاسی و اجتماعی در جامعه شکل گرفت که بازتاب همه این نیروها در دولت نوردیک تبدیل به مدل خاص همبستگی در این جامعه شد؛ از این رو ملی‌گرایی نوردیک مدل منحصر به فردی از ملی‌گرایی را ارائه می‌دهد. شکل شماره یک الگوی مفهومی ارتباط بین سنت‌های اجتماعی نوردیک را ترسیم می‌کند.



معماهایی متناقض؛ اما ریشه‌دار در سنت‌های نوردیک

نتیجه مستقیم سنت‌های چهارگانه نوردیک ایجاد پیوند بین چهار سنت برابری، آزادی، بهره‌وری و همبستگی بوده است. وجود این پیوند سبب شده است تا الگوی توسعه نوردیک به‌ظاهر الگوی متناقض (پارادوکسیکال) و معماگونه به نظر برسد. وجود معمای «هزینه زیاد اجتماعی» و «بهره‌وری»، برآیندی از تأثیرگذاری سنت‌های اجتماعی و الگوهای فرهنگی و به‌طور مشخص ایجاد پیوند بین این سنت‌های اجتماعی در مناسبات اقتصادی و مناسبات مربوط به توسعه نوردیک بوده است. معماهایی که بدون فهم سنت‌های اجتماعی و جمع اضداد و جمع سنت‌های به‌ظاهر متناقض نوردیک امکان‌پذیر نیست.

معمای متناقض هزینه‌های زیاد اجتماعی و بهره‌وری در جامعه نوردیک

یکی از معماهای موجود در مدل نوردیک این است که «چگونه حکمرانی با هزینه‌های اجتماعی زیاد توانسته سطح بالایی از بهره‌وری را نیز به وجود آورد؟» مفروض عمومی این است که افزایش هزینه‌های اجتماعی، به بزرگ شدن دولت و متعاقباً کاهش سطح بهره‌وری در نظام سوسیالیستی منجر می‌شود. همچنین مفروض مترادف دیگر این است که افزایش سطح بهره‌وری، به کارآمدی دولت و متعاقباً کاهش هزینه‌های اجتماعی در نظام سرمایه‌داری می‌انجامد. چگونه دولت سوسیال-دموکرات در مدل نوردیک (دولت رفاه با هزینه‌های بالای اجتماعی)، توانسته است سطح بالایی از بهره‌وری به دنبال داشته باشد؟

اقتصادهای حوزه نوردیک، اقتصادهای سوسیال دموکرات و سرمایه‌داری به صورت نظام اقتصادهای ترکیبی (Hybrid Economics System) هستند. این اقتصادها به معنای سستی آن سوسیالیستی نیستند؛ چرا که آنها بیشتر از اینکه از برنامه‌های دولت مرکزی برآمده باشند، از بازارهای مالی مشتق شده‌اند. با این حال دولت در نوردیک نقشی راهبردی در اقتصاد بازی می‌کند. این دولت‌ها سیستم‌های حقوقی دارند که از مالکیت شخصی و مالکیت گروهی حمایت و به اجرای قراردادها کمک می‌کنند. آنها دموکراسی‌هایی با نظارت، کنترل و قدرت های بازدارنده هستند (Hodgson, 2018). در همین زمینه توجهی به برخی شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی، نشان‌دهنده وضعیت ترکیبی اقتصاد نوردیک است.

هر یک از شاخص‌های «هزینه‌های اجتماعی»^۱ یا (SOCX) و «بهره‌وری» (Efficiency Index) شاخص‌هایی هستند که بالا بودن هر کدام به ترتیب نشان‌دهنده رویکرد سوسیال-دموکرات (Social Democratic Approach) یا لیبرال - سرمایه‌داری (Liberal Capitalism Approach) دولت‌ها محسوب می‌شود؛ بنابراین اقتصاد نوردیک به طور همزمان، سطحی بالایی از رقابت پذیری و بهره‌وری به همراه برابری اجتماعی را شکل داده است و رضایت اجتماعی را برای همه گروه‌های اجتماعی ایجاد کرده است؛ به عبارت دیگر حوزه نوردیک، هم جوامع ثروتمندی را ایجاد کرده و هم ارزش‌های قدرتمند برابری اجتماعی را ترویج داده است؛ از این رو مسئله یا معمای سستی ناسازگاری بین برابری اجتماعی و بهره‌وری، در اینجا حل شده است.

اگرچه دیدگاه‌های سستی هم در اقتصاد و هم در جامعه‌شناسی به ترویج یک منظر مخالف تمایل دارند؛ اما تمایل بیش از حد به برابری، بهره‌وری را تقلیل می‌دهد، درعین حال بهره‌وری در جای خود برابری را تنزل می‌دهد (Svendsen, 2009: 212)، اما آنچه در مدل نوردیک مشاهده می‌شود، «نه این و نه آن»، «هم این و هم آن» است؛ به همین دلیل معمای برابری اجتماعی - بهره‌وری، نیازمند درک و تفسیر بهتر و بیشتر آن است. آیا برابری اجتماعی ضرورتاً

^۱ شاخص هزینه‌های اجتماعی (Social Expenditure Index) یا (SOCX) نسبتی از تولید ناخالص داخلی را که نصیب دریافت‌کنندگان مزایای اجتماعی می‌شود، محاسبه می‌کند.

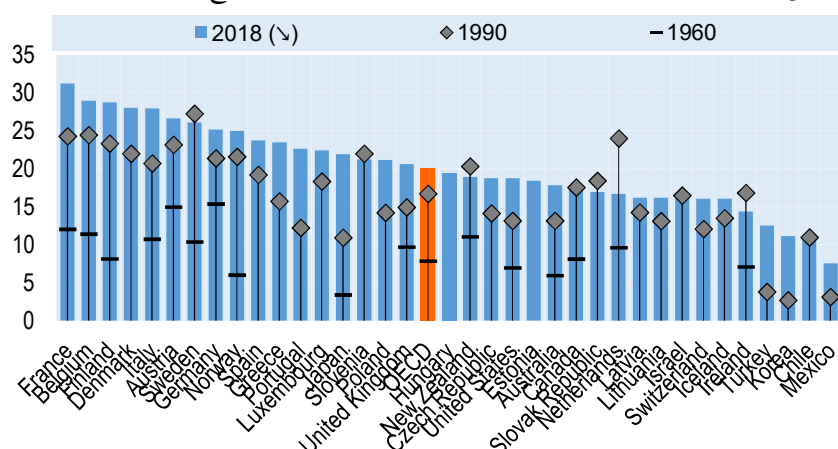
به معنی افزایش هزینه‌های اجتماعی در کشورهای نوردیک بوده است؟ به عبارت شفاف‌تر آیا «افزایش هزینه‌های اجتماعی» یا «برابری اجتماعی» مسئله دولت‌های نوردیک است؟

برابری اجتماعی یا افزایش هزینه‌های اجتماعی

در جوامع نوردیک موضوع اصلی این است که بهره‌وری توانسته است برابری اجتماعی را با خود به همراه داشته باشد و در همین زمینه جوامع نوردیک هم سطح بالایی از بهره‌وری را تجربه می‌کنند و هم توانسته‌اند برابری اجتماعی را تقویت کنند. اشتباه عمومی در جایی است که بالا بودن کیفیت برابری اجتماعی را به مثابه روی دیگر سکه هزینه اجتماعی دولت تلقی می‌کند، این درحالی است که برابری اجتماعی، لزوماً به این معنی نیست که دولت بایستی «هزینه‌های اجتماعی» را بالا ببرد. برای سنجش این امر که «آیا هزینه‌های اجتماعی یا مخارج اجتماعی دولت‌های رفاه بیشتر از دولت‌های سرمایه‌داری است»، بایستی ابتدا نگاهی به آمار و داده‌هایی داشته باشیم که مصارف و مخارج اجتماعی این کشورها را منتشر کرده‌اند.

از سال ۱۹۶۰ تا سال ۲۰۱۸ هزینه اجتماعی در کشورهای حوزه نوردیک نسبت به سایر کشورهای اروپا و کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) افزایش چشمگیری نداشته است. حتی در برخی از کشورهای حوزه نوردیک هزینه‌های اجتماعی کاهش داشته است؛ برای مثال در سوئد هزینه‌های اجتماعی در سال ۱۹۹۰، ۲۷/۲ بوده است که در سال ۲۰۱۸ به ۲۶/۱ رسیده است. این درحالی است که در بیشتر کشورها و در کلیت OECD این شاخص افزایش داشته است.

شکل شماره (۲): هزینه‌های اجتماعی نسبت به تولید ناخالص داخلی^۱ (منبع: OECD 2019)



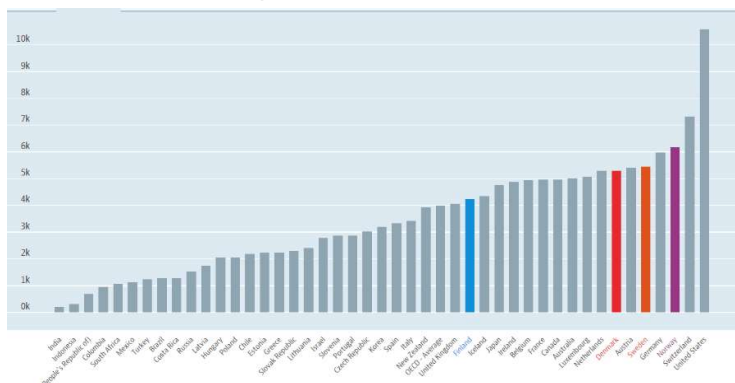
همان گونه که مشاهده می‌شود هزینه‌های اجتماعی در برخی از کشورهای عضو OECD حتی بالاتر از کشورهای حوزه نوردیک است. در خصوص ایسلند حتی مشاهده می‌شود که از کلیت OECD پائین‌تر است؛ بنابراین اختلاف درخور ملاحظه‌ای در شاخص SOCX بین کشورهای حوزه نوردیک و کشورهای OECD وجود ندارد و میزان منابعی که این دولت‌ها صرف هزینه‌های اجتماعی می‌کنند یا به عبارت شفاف‌تر «شاخص کل هزینه‌های اجتماعی» کشورهای حوزه نوردیک اختلاف شایان ملاحظه‌ای با کشورهای دیگر و در اینجا کشورهای OECD ندارد؛ ازاین‌رو وجه نخست معمای برابری اجتماعی - بهره‌وری همین‌جاست که اساساً مسئله کشورهای حوزه نوردیک دوگانه بهره‌وری-افزایش هزینه‌های اجتماعی نیست، بلکه مسئله، بهره‌وری - برابری اجتماعی است و رسیدن به سطح بالایی از برابری اجتماعی در دولت‌های حوزه نوردیک، لزوماً با پیش‌شرطی به نام «افزایش هزینه‌های اجتماعی» همراه نبوده است.

^۱ کلیه جداول و داده‌های OECD براساس نسبت آن‌ها با تولید ناخالص داخلی GDP است.

سازوکار مصارف اجتماعی - چشم‌انداز حکمرانی

اگرچه همان‌گونه که ذکر شد، وضعیت جوامع نودریک نسبت به سایر جوامع OECD در شاخص هزینه‌های اجتماعی وضعیتی نسبتاً طبیعی است؛ اما بخشی از چالش «بالا بودن هزینه‌های اجتماعی» در دولت رفاه نودریک به بالا بودن هزینه‌های مربوط به حوزه سلامت بر می‌گردد. همین موضوع سبب شده است تا کشورهای نودریک جزو پرهزینه‌ترین کشورها در حوزه سلامت عمومی معرفی شوند. نگاهی به شاخص هزینه‌های عمومی برای سلامت^۱ در آمارهای منتشر شده که در جدول شماره سه ترسیم شده است، نشان می‌دهد که سهم کشورهای حوزه نودریک در پرداخت‌های حوزه سلامت نتایج مهمی را در بهره‌وری داشته است.

شکل شماره (۳): شاخص مربوط به هزینه سلامت (منبع: OECD ۲۰۱۹)



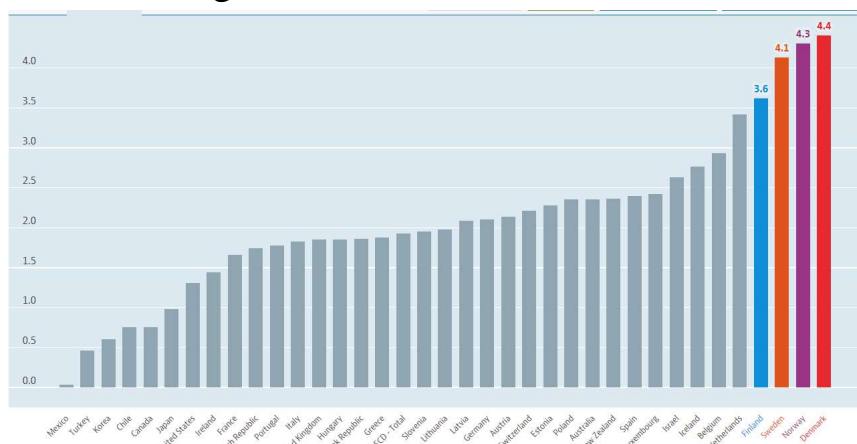
^۱ شاخص هزینه‌های عمومی برای سلامت (Health Spending): مصارف کلی حوزه مراقبت سلامت اعم از کالاها و خدمات (یعنی پرداخت‌های جاری سلامت) شامل مراقبت از سلامت شخصی (مراقبت درمانی، مراقبت توان‌بخشی، مراقبت طولانی‌مدت، خدمات جانبی و کالاهای پزشکی) و خدمات جمعی می‌شود. این شاخص به‌عنوان یک کل و براساس نوع تأمین مالی ("دولتی / اجباری"، "داوطلبانه"، "خارج از جیب") ارائه می‌شود و به‌عنوان سهمی از کل تولید ناخالص داخلی، به مثابه سهم از کل هزینه‌های بهداشتی و به دلار آمریکا اندازه‌گیری می‌شود.

در پاسخ به اینکه چرا هزینه‌های عمومی مربوط به بخش سلامت و ناتوانی در دولت رفاه نوردیک بالاست، بایستی به تأثیر ایده‌دولت و سنت همبستگی در حکمرانی در چشم‌انداز حکمرانی اشاره کرد. سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در دولت رفاه نوردیک با احتساب چشم‌انداز حکمرانی بلندمدت، تدوین شده است و نتیجه مستقیم سیاست‌های دولت رفاه نوردیک در خصوص مصارف اجتماعی، همین چشم‌انداز حکمرانی و نگاه هزینه - فایده در حوزه اجتماعی است. به عبارت شفاف‌تر، تمرکز بر روی مصارف اجتماعی، با روند سیاست‌گذاری بلندمدت دولت رفاه هم‌خوانی دارد.

دولت رفاه با فراهم آوردن زمینه‌هایی که مشکلات خدمات اجتماعی، سلامتی و رفاه برای مردم ایجاد نشود، خود را با چالش‌ها و هزینه‌های مربوط به حل مشکلات پسینی در حوزه‌های اجتماعی، سلامتی و رفاهی شهروندان مواجه نمی‌کند و بدین ترتیب با صرف بیشینه هزینه‌های اجتماعی پیشینی (بخوانید سرمایه‌گذاری)، هزینه‌های اجتماعی پسینی (بخوانید دشواری‌ها) را به کمترین میزان می‌رساند. خدمات مربوط به سلامت برای کودکان قبل از به دنیا آمدن، خدمات مربوط به حوزه اجتماعی قبل از بروز بحران‌های اجتماعی و خدمات مربوط به حوزه رفاه شهروندان، قبل از ایجاد بحران‌های بیکاری و مسکن و ...، از جمله خدماتی است که دولت رفاه با برنامه‌ریزی بلندمدت و در یک چارچوب هدایت پیشینی برای اجتناب از بحران‌های پسینی، آن‌ها را ارائه می‌دهد؛ برای مثال کشورهای حوزه نوردیک در شاخص مربوط به حمایت اجتماعی برای ناتوانی^۱ (درصد از تولید ناخالص داخلی کشور)، که در شکل شماره چهار ترسیم شده است، در رتبه‌های اول کشورهای توسعه یافته قرار دارند.

^۱ شاخص هزینه‌های عمومی برای ناتوانی (Public spending on incapacity): به هزینه‌های ناشی از بیماری، ناتوانی و جراحات شغلی اشاره دارد. این شاخص شامل مزایای نقدی است که به دلیل ناتوانی کامل یا جزئی ناشی از مشارکت در بازار کار ایجاد می‌شود.

شکل شماره (۴): شاخص مربوط به هزینه‌های عمومی برای ناتوانی (منبع: OECD ۲۰۱۹)



حمایت از نظام خدمات درمانی خانوار نمونه‌ای دیگر از خدمات دولت رفاه نوردیک است. این نظام خدمات درمانی بدین ترتیب عمل می‌کند که کودک و مادر تحت پوشش پرستار و پزشک خانوار قرار دارند؛ به همین سبب به‌میزان بیشتری نسبت به نارسایی‌های پزشکی خود مطلع می‌شوند، همین موضوع سبب شده است تا کشورهای حوزه نوردیک با مراجعات کمتری نسبت به سایر کشورها در حوزه پزشکی همراه باشند.

نظام پیشگیری سلامت، هم هزینه‌های عمومی بهداشت و درمان را در این کشورها کاهش می‌دهد و هم کارآمدی بیشتر نیروی انسانی در این کشورها را در پی داشته است؛ برای مثال در دانمارک، سلامت همه کودکان مرتباً در خانه از سوی یک پرستار بررسی می‌شود. این موضوع ممکن است به‌خوبی به پیشگیری از مشکلات سلامت منجر شود. در صورت نبود چنین سازوکاری، مشکلات سلامت تنها می‌توانند پس از پدیداری کامل و با صرف هزینه‌های بیشتر در نظام سلامت عمومی، درمان شوند؛ از این رو، چنین اقدامی برای اینکه از لحاظ مالی منطقی جلوه کند، باید براساس تحلیل هزینه-فایده اجتماعی قضاوت شود؛ اما اجرای این کار ساده نیست، مگر آنکه دولت هزینه‌های پرستاری به‌علاوه هزینه‌های بعدی سلامت را پرداخت کند.

این همان چیزی است که برتیلسون و اندرسون آن را این‌گونه تعبیر می‌کنند: «در دولت رفاه انتخاب فقط بین مصرف امروز و رفاه امروز نیست. انتخاب بین رفاه امروز و رفاه فردا بسیار رایج‌تر است. دولت‌های رفاه جاودانه‌اند. آن‌ها انتظار دارند برای آینده پیش‌بینی‌پذیر، قدرتمند باشند.» (Svendsen, 2009: 217).

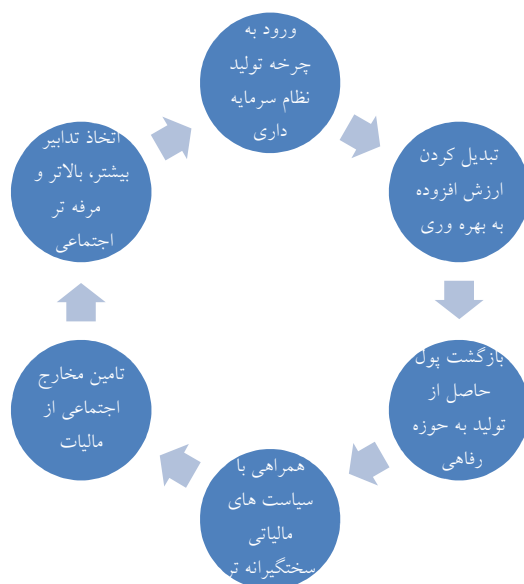
چرخه بازتوزیع صحیح؛ قطعه گمشده معمای نوردیک

با وجود اینکه آمارها نشان می‌دهد که اختلاف زیادی میان حوزه نوردیک و سایر کشورها در شاخص مخارج اجتماعی وجود ندارد و همچنین با توجه به سیاست‌های هزینه‌بر پیشینی دولت‌های رفاه نوردیک در خصوص کالاهای عمومی به‌ویژه سلامت، معمای نوردیک را با بُعد مهم غیرعینی و روانی آن؛ یعنی «چرخه توزیع و بازتوزیع» بهتر می‌توان حل کرد. جوامع حوزه نوردیک، جوامعی ثروتمند هستند و درعین حال با توزیع کاملاً برابر درآمد‌ها توصیف شده‌اند. تفاوت کشورهای اسکاندیناوی با مدل‌های سرمایه‌داری در این است که مدل‌های سرمایه‌داری ارزش افزوده اقتصادی را به‌عنوان ارزش تولیدی بیش از میزان مورد نیاز برای بقای طبقه کارگر ایجاد می‌کنند و این ارزش افزوده به‌وسیله سرمایه‌داران به‌صورت ناخواسته مصرف می‌شود. نظام اقتصادی ارزش افزوده‌ای را ایجاد می‌کند که در پرتو این ارزش افزوده، ارزش تولید بیشتر از میزان لازم برای رضایت کارگران ایجاد می‌شود؛ اما در دولت رفاه نوردیک پندار کلی این است: تولید بیشتر، ارزش افزوده بیشتر، بالاتر و مرفه‌تر. دولت رفاه می‌تواند منافع بیشتری نسبت به دولت‌های سرمایه‌داری نصیب شهروندان کند؛ به این دلیل که در برابر اقتصادهای سرمایه‌داری که بر ارزش افزوده تکیه صرف می‌کنند، اقتصاد بهره‌ورانه‌تری دارد. مدل دولت رفاه نوردیک، مصرف‌گرایی موجود در نظام اقتصادی سرمایه‌داری را با رفاه بیشتر اجتماعی جایگزین می‌کند؛ به عبارتی نظام بازتوزیع فعال‌تری نسبت به اقتصادهای سرمایه‌داری در مدل نوردیک وجود دارد. اگرچه سخت‌گیری مالیاتی در مدل نوردیک وجود دارد؛ اما به دلیل ورود مجدد آن به سامانه اجتماعی، نارضایتی اجتماعی در مدل مالیات‌گیری نوردیک وجود ندارد؛ به عبارتی وجه روانی اطمینان فرد نسبت به پوشش

اجتماعی دولت رفاه، سبب می‌شود تا نسبت به پرداخت مالیات امروز برای رفاه فردا خشنود باشد (Svendsen, 2012: 217).

هزینه‌های اجتماعی از نهاد مالیات عمومی گرفته می‌شود و در چرخه‌ای قرار می‌گیرد که فشار در خور ملاحظه‌ای به حوزه عمومی وارد نمی‌کند، یا دست‌کم با نارضایتی اجتماعی و عمومی به همراه ندارد. این مدل بازتوزیعی نوردیک را می‌توان در شکل شماره پنج مشاهده کرد.

شکل شماره (۵): مدل روانی چرخه بازتوزیعی حوزه نوردیک



معمای متناقض نظام دوگانه سوسیال دموکرات - اقتصاد بازار

همچنان که جفری هندسون (G. Henderson)، استاد اقتصاد دانشگاه «هرتفوردشر» می‌گوید: «کشورهای نوردیک نشان دادند که می‌توان اصلاحات بزرگ برابری طلبانه و دولت رفاه فراگیر را در کشورهای سرمایه‌داری موفق که میزان بالایی از آمیختگی در بازار جهانی دارند، انجام

داد. آن‌ها همچنین نشان دادند که پیامدهای انسانی و برابری در سرمایه‌داری، ممکن است، اگرچه سوسیالیسم تمام‌عیار در عمل همیشه فاجعه به بار می‌آورد. (Hodgson, 2018).

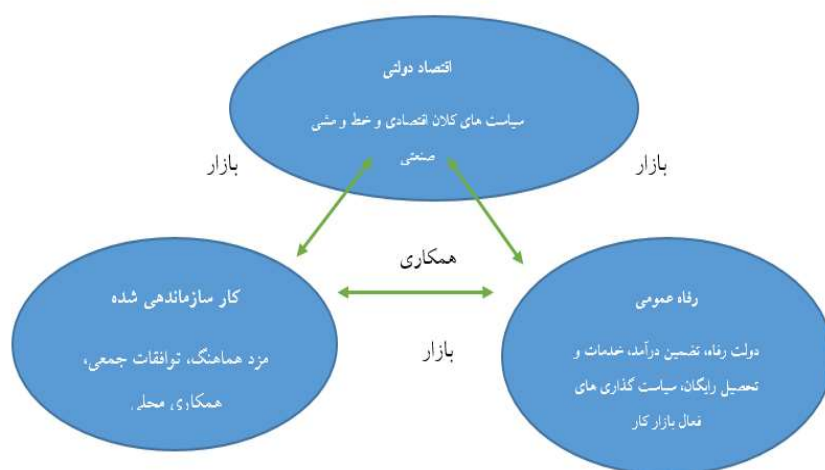
نظام ترکیبی نوردیک را می‌توان با استعاره «همه و هیچ» بیشتر توضیح داد؛ بدین معنی که وقتی یک نمونه از توسعه در حوزه نوردیک مشاهده می‌شود، نه می‌توان آن را برخاسته از ساختار سوسیالیستی صرف دانست و نه برخاسته از نظام اقتصاد بازار، بلکه هم متأثر از نظام سوسیال دموکرات است و هم اقتصاد بازار؛ برای مثال این ایده عمومی که بسیاری از شرکت‌ها، خدمات و کالاهای مهم و راهبردی در حوزه نوردیک صرفاً محصول نظام سوسیال دموکرات هستند، اشتباه است. پس اگر گفته شود که کالاهای مرتبط با نظام نوردیک، تولیدات نظام سوسیال دموکرات محسوب می‌شوند، اشتباه است، به جای آن باید گفت کالاهای مهم قبل از ایجاد دولت رفاه فراگیر وجود داشته‌اند (Greiner, 2019). این موضوع به نحو دیگری در معمای برابری اجتماعی - بهره‌وری توضیح داده شد.

نظام اقتصادی حوزه نوردیک ترکیبی از نظام سرمایه‌داری و نظام سوسیال دموکراسی است. این نظام اقتصادی، سیاست‌های اجتماعی را در پی داشته است که به مدل اقتصادی نوردیک مشهور است. مدل اقتصادی نوردیک شامل یک دولت رفاه فراگیر با همگرایی جمعی، تعامل و فعال‌سازی وسیع نیروی کارگری متشکل از اتحادیه‌های کارگری متعدد، بر پایه‌های نظام اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد است. به این نظام موجود در کشورهای اسکاندیناوی، نظام یا سامانه ترکیبی سرمایه‌داری - سوسیال دموکراسی گفته می‌شود.

از جمله مؤلفه‌های این نظام اقتصادی می‌توان به استقلال مدنی و مالکیت شخصی، بازار و تجارت آزاد (نبود دخالت دولت)، استقلال تشکلهای کارگری و تحرکات اجتماعی از دولت، چانه‌زنی نمایندگان تشکلهای کارگری و کارفرماها با وساطت دولت و ... اشاره کرد. جان اریک دالویک مدل سه قطبی از همکاری اقتصادی نوردیک را به تصویر می‌کشد که ترکیبی از اقتصاد دولتی، رفاه عمومی و کار سازماندهی شده است. در این مدل دولت با اعمال سیاست‌های کلان اقتصادی، سیاست‌گذاری‌های کلی صنعتی را مشخص می‌کند.

در حوزه رفاه عمومی، دولت با تضمین درآمد همه افراد (حتی در دوره بیکاری، با پرداخت بیمه‌های بیکاری تا حد ۸۰ درصد مزد افراد شاغل)، تضمین خدمات عمومی و تحصیل رایگان و همچنین سیاست‌گذاری‌های فعال در بازار کار، نقش عمده‌ای در حوزه رفاه عمومی ایفا می‌کند و در نهایت مزدی هماهنگ برای کار سازماندهی‌شده در نظر گرفته و با نظام چانه‌زنی کارگر - کارفرما، رضایت دستمزد را تضمین می‌کند. شکل شماره شش این رابطه را به تصویر کشیده است.

شکل شماره (۶): مدل همکاری اقتصادی نوردیک (منبع: Dolvik, 2013)



معمای همراهی ثروتمندان با دولت رفاه نوردیک

معمای متناقض دیگر توسعه حوزه نوردیک به معمای همراهی ثروتمندان با دولت رفاه نوردیک بر می‌گردد. برای حل کردن این معما نیز ضروری است به سنت‌های اجتماعی و الگوهای فرهنگی که پیشتر ذکر شد، مراجعه شود. برخلاف نظام سرمایه‌داری که در آن مالیات

از ثروتمندان گرفته می‌شود و بیشتر بین نیازمندان توزیع می‌شود، مزیت مدل نوردیک در این است که نخست مالیات از تمام گروه‌ها گرفته می‌شود و سپس بین همه گروه‌ها اعم از ثروتمندان، طبقه متوسط و نیازمندان توزیع می‌شود؛ به عبارتی مزایای ناشی از مالیات هم شامل نیازمندان می‌شود و هم ثروتمندان.

در این نظام مالیات‌گیری، تفاوت صرفاً در «سطح درآمد» است؛ چرا که مالیات بسته به سطح درآمد به صورت مشخص (برای مثال در سوئد ۴۰ درصد مالیات بر درآمد شخصی به صورت مستقیم) دریافت می‌شود و اما مزایای برخاسته از این مالیات بین همه به صورت یکسان توزیع می‌شود. همین موضوع سبب شده است تا دولت رفاه نوردیک خاصیت فراگیر به خود گیرد. منظور از «فراگیر» (Universal) در اینجا این است که در نظام بازتوزیع، همه افراد (اعم از غنی و فقیر) مزایای ناشی از دریافت مالیات توسط دولت را تجربه می‌کنند.

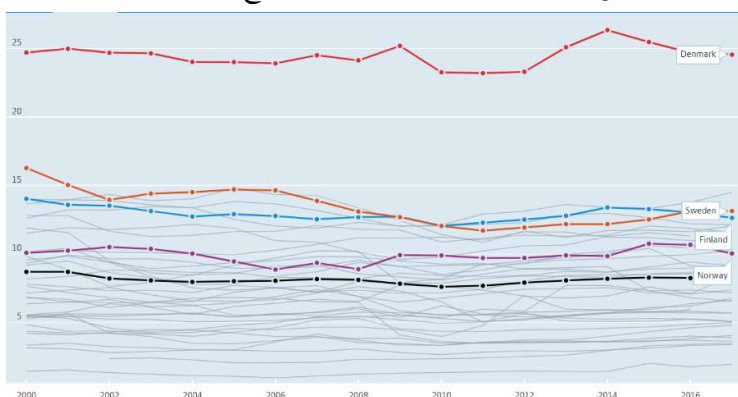
بو روثستاین (B. Rothstein) در مقاله «دولت رفاه فراگیر» “Universal welfare states” (Rothstein, 2009: 197) به توضیح عملکرد این مدل می‌پردازد. سطح نارضایتی اجتماعی در چنین شبکه‌ای از بازتوزیع (در اینجا به طور خاص ثروتمندان که در نظام سخت‌گیرانه مالیات‌گیری، مالیات بیشتری پرداخت می‌کنند) کمتر مشاهده می‌شود؛ چرا که ثروتمندان احساس نمی‌کنند که عده‌ای به دلیل مالیات دادن آنان، سواری مجانی (Free riders) می‌کنند و یا اینکه این مالیات صرفاً از جیب آن‌ها خالی شده و به جیب نیازمندان وارد می‌شود. توزیع مزایا بین همه به صورت یکسان صورت می‌گیرد و نارضایتی به دلیل نابرابری در دریافت مزایا کمتر مشاهده می‌شود. از بین رفتن فرصت‌های سواری مجانی توسط عده‌ای، بُعد روانی معمای همراهی ثروتمندان با دولت رفاه نوردیک و پرداخت مالیات‌های سرسام‌آور را توجیه می‌کند.

نمودار زیر نشان می‌دهد که دانمارک با تفاوتی بسیار زیاد نسبت به سایر کشورهای توسعه یافته، مالیات بر درآمد شخصی افراد^۱ را به صورت مستقیم دریافت می‌کند. سوئد، فنلاند و

^۱ مالیات بر درآمد شخصی افراد (Tax on personal income) شاخصی است که به اندازه‌گیری مالیات بر درآمد خالص (درآمد ناخالص منهای تسویه حساب مالیاتی مجاز) و سود سرمایه افراد می‌پردازد. این

نروژ نیز نظام مالیات‌گیری سخت‌گیرانه‌ای را تجربه می‌کنند. میزان مالیات حاشیه‌ای برای یک کسب‌وکار سوئدی در برخی از مواقع در قرن بیستم به ۱۰۰ درصد عائدی و حتی متجاوز از آن نیز می‌رسید. شکل شماره هفت ترسیم‌کننده مالیات از درآمد شخصی است.

شکل شماره (۷): مالیات از درآمد شخصی (منبع OECD ۲۰۱۹)



اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی

برای حل کردن معمای همراهی ثروتمندان با طرح‌ها و برنامه‌های دولت رفاه فراگیر، ابتدا بایستی نگاهی به نظام اعتماد عمومی (Public Trust) و سرمایه اجتماعی (Social Capital) در این جوامع داشته باشیم. اعتماد و سرمایه اجتماعی جزو بنیان‌های نظام اجتماعی نوردیک و از برآیندهای اجتماعی سنت‌های چهارگانه حوزه نوردیک محسوب می‌شوند.

در بین تعاریف سرمایه اجتماعی این تعریف مفیدترین تعریف برای ما است تا بتوانیم دیدگاهی وسیع نسبت به آن چیزی که در حوزه نوردیک صورت‌بندی شده است، بازنمایی کنیم: «سرمایه اجتماعی مجموعه‌ای از منابع مادی یا معنوی است که به یک فرد یا گروه اجازه

شاخص به کل دولت (تمام سطوح دولت) مربوط می‌شود و درصد تولید ناخالص داخلی و کل مالیات اندازه‌گیری می‌شود.

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۲۵

می‌دهد تا شبکه پایداری از روابط کم‌وبیش نهادینه‌شده آشنایی و شناخت متقابل را در اختیار داشته باشد» (فیلد، ۱۳۸۶: ۱۶).

موضوع اعتماد، به روان‌شناختی اجتماعی جامعه نوردیک بر می‌گردد و ریشه در ایده دولت نوردیک دارد و موضوع سرمایه اجتماعی، به جامعه‌شناسی اجتماعی جامعه نوردیک بر می‌گردد و ریشه در سنت همبستگی نوردیک دارد. این دولت‌ها برای کاهش هزینه‌های اقتصادی و مبادله و همچنین تسهیل تجارت و خلق ثروت به میزان بسیار زیادی از این دو مقوله بهره برده‌اند. داده‌هایی که در «پیمایش ارزش‌های جهانی» (World Values Survey WVS) در خصوص شاخص‌های اعتماد و ارزش‌های خوداظهاری، منتشر شده است، کشورهای حوزه نوردیک را در صدر هرم اعتماد اجتماعی قرار داده است (WVS 1981-2015).

شاخص‌هایی که «پیمایش ارزش‌های جهانی» در نظر گرفته است، ارزش‌های خوداظهاری در خصوص حفاظت از محیط زیست، افزایش مدارا با بیگانگان، برابری جنسیتی و افزایش تقاضا برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها در زندگی اقتصادی و سیاسی را در بر می‌گیرد (WVS wave 5 2008). رونالد اینگلهارت (R. Inglehart) یکی از محققانی است که با استفاده از شاخص‌های متعددی از جمله «آرزوهای دموکراتیک»، «قوی‌سازی شهروندان»، «جهانی‌سازی و ارزش‌های همگرا»، «ارزش‌های جنسی»، «مذهب»، «شادی و رضایت زندگی»، فهرستی را ارائه می‌دهد که در صدر این فهرست، کشورهای حوزه نوردیک قرار دارند (Inglehart, 2019) (همچنین بنگرید به (Tausch, 2015).

اعتماد به صورت گسترده‌ای در بین ملت‌ها متفاوت است. در کشورهایی مانند نروژ، سوئد، دانمارک و هلند در حدود شصت درصد مردم معتقدند که بیشتر افراد می‌توانند قابل اعتماد باشند، درحالی‌که در برزیل، فیلیپین و ترکیه در حدود ده درصد مردم به دیگران اعتماد دارند. مطابق بحث دلپی و نیوتون (۲۰۰۴) وقتی مردم می‌گویند که فکر می‌کنند بیشتر افراد می‌توانند اعتمادپذیر باشند، این امر می‌تواند به عنوان برآوردی از معیار اخلاقی آن جامعه تلقی شود. این اعتماد در قالب «انسجام اجتماعی» متجلی می‌شود و

در کارهایی که افراد انجام می‌دهند اعم از صدقه دادن، وقت خود را به‌رایگان در اختیار دیگران قرار دادن و ... در سیاست‌های جوامعی که در پی کمک به کسانی‌اند که امکانات کمی در اختیار دارند، منعکس می‌شود (Uslander, 2002) و محسنی تبریزی، ۱۳۸۹: ۴۳). اعتماد، اگرچه در ابتدا مقول ای بینافردی محسوب می‌شود؛ اما در نوعی از اعتماد که به «اعتماد تعمیم‌یافته» مشهور است، اعتماد به افرادی که با هم تعامل دارند و روابط چهره به چهره برقرار می‌سازند، محدود نمی‌شود، بلکه این نوع اعتماد مرزهای خانوادگی، همسایگی، قومی و محلی را در می‌نوردد و در سطح ملی گسترش می‌یابد. اعتماد تعمیم یافته، پدیده نسبتاً جدیدی است که با پیدایش دولت‌های مدرن مطرح می‌شود و لازمه آن، همکاری و مشارکت میلیون‌ها شهروندی است که در جوامع مدرن امروزی زندگی می‌کنند (گلابی، ۱۳۸۳: ۵۵). این نوع از اعتماد، همان چیزی است که در مدل نوردیک به‌خوبی دیده می‌شود.

اعتماد تعمیم‌یافته در حوزه نوردیک نه تنها روابط بینافردی، بلکه مناسبات اجتماعی را درنور دیده و تبدیل به یک امر عمومی شده است. نتایج یک نظرسنجی از بین شهروندان سوئدی در خصوص مسئله اعتماد و شفافیت اجتماعی و در پاسخ به این پرسش که تا چه اندازه مایلند دیگران در شبکه‌های اجتماعی اطلاعات مالی، آدرس سکونت و مشخصات خانوادگی آنان را بدانند، نشان‌دهنده میزان بالای اعتماد متقابل اجتماعی به هم بوده است. ۶۷ درصد از شهروندان سوئدی معتقد بودند که مشکلی با انتشار اطلاعات شخصی خود در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی ندارند. ۱۰ درصد از آن‌ها با انتشار اطلاعاتشان در فضای مجازی در تعارض بوده‌اند. این در حالی است که وقتی همین پرسش از شهروندان ایرانی پرسیده شده است، تنها دو درصد از پاسخ‌دهندگان ایرانی حاضر بودند اطلاعات مالی آن‌ها را دیگران در شبکه‌های مجازی و در دنیای اینترنت بدانند. ۸۸٪ از آن‌ها حاضر به شفافیت اطلاعات خود در دنیای مجازی نبوده‌اند (Rahmati,

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۲۷

یکی از جلوه‌های اعتماد تعمیم‌یافته در کشورهای حوزه نوردیک را می‌توان سامانه ثبت اطلاعات مدنی افراد مشهور به ((Civil Registration System (CPR)) دانست. دست‌ورنامه سرمایه اجتماعی از این نظام «زگهواره تا گور تامین اجتماعی» (from gradle to grave social security system) با عنوان یکی از نشانه‌های عمده سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی یاد کرده است. CPR یا همان سامانه ثبت اطلاعات مدنی، بدین ترتیب اقدام می‌کند که افراد از بدو تولد با یک شماره مشخص CPR به شهروندی کشورهای نوردیک در می‌آیند و برای انجام هر یک از کارهای خود اعم از کارهای مربوط به سلامت، امور اداری، امور مربوط به پارک خودرو، امور مالیاتی، امور تحصیل، تسهیلات بانکی، شماره استخدامی و ... از این شماره استفاده می‌کنند؛ به عبارتی یک سامانه یکپارچه الکترونیکی در این کشورها وجود دارد که تمام اطلاعات فردی، مالی، عمومی و خصوصی فرد در آن ثبت می‌شود.

وجود این سامانه به معنای وجود ظرفیت بسیار بالایی از اعتماد عمومی به روش‌های عمومی (دولتی) برای مدیریت مناسبات شهروندان است. در اختیار داشتن این حجم از اطلاعات شخصی توسط دولت می‌تواند زمینه مشکلاتی شبیه به دستکاری و دخالت در حریم خصوصی را در پی داشته باشد؛ اما در کشورهای اسکاندیناوی سطح بالای اعتماد عمومی سبب شده است تا این نظام متمرکز به درستی انجام وظایف عمومی را تعقیب کند (Svendsen, 2009: 219).

اعتماد تعمیم‌یافته یکی از پایه‌های شکل‌گیری دولت رفاه فراگیر حوزه نوردیک است. اعتماد تعمیم‌یافته اجتماعی و در نتیجه به وجود آمدن سرمایه اجتماعی سبب شده است تا دولت در جایگاه نهاد بازتوزیع‌کننده ثروت همگانی اعتماد عمومی به وجود آید و متعاقب آن دولت به مثابه موجودیتی مستقل و یک نهاد فراتر از هر نهادی در پرتو این اعتماد عمومی شکل گیرد و خود دولت عاملی برای تقویت اعتماد عمومی شود. در چنین شرایطی، جامعه سطح بالایی از مالیات را پرداخت می‌کند؛ چون به نهادهای عمومی تأمین‌کننده امنیت اجتماعی خود اعتماد دارد.

نهادهای عمومی، تأمین‌کننده سطح بالایی از امنیت اجتماعی هستند؛ زیرا به مردم به‌عنوان تأمین‌کننده مالیات برای امنیت اجتماعی خود اعتماد دارد؛ بنابراین یک چرخه زندگی خوب در اسکاندیناوی شکل گرفته است که پشتیبان امنیت اجتماعی دولت رفاه فراگیر و سطح بالای مالیات‌گیری است. هیچ چیز جز سطح بالای اعتماد در جامعه نمی‌تواند ضامن چنین چرخه زندگی خوب در دولت رفاه نوردیک باشد.

توسعه انسانی

بُعد دیگر معمای همراهی ثروتمندان با دولت رفاه به مسئله توسعه سرمایه انسانی بر می‌گردد. همگام با توسعه سرمایه اجتماعی در حوزه نوردیک، سرمایه انسانی با شاخص توسعه انسانی (Human development Index) از مؤلفه‌های اصلی یا اصول بنیادین توسعه نوردیک بوده است. جدول زیر شاخص توسعه انسانی را نشان می‌دهد که مطابق با شاخص‌های موجود در آن کشورهای نوردیک در بین پانزده کشور اول در توسعه انسانی هستند.

هرچه عدد شاخص توسعه انسانی به عددیک نزدیک‌تر باشد، توسعه انسانی متریقی‌تر است و هرچه توسعه انسانی متریقی‌تر، چشم‌انداز حکمرانی وسیع‌تر و نگاه آینده‌مدارانه به نظام سیاسی بهتر. جدول شماره یک این شاخص را به مشخص کرده است.

جدول شماره ۱: شاخص توسعه انسانی و جزئیات آن

شماره	نام کشور	شاخص توسعه انسانی	امید به زندگی در	سالهای انتظار	مدرسه	میانگین سال های تحصیل	خالص درآمد ملی
۱	نروژ	۰.۹۵۳	۸۲.۳	۱۷.۹	۱۲.۶	۶۸,۰۱۲	
۲	سوئیس	۰.۹۴۴	۸۳.۵	۱۶.۲	۱۳.۴	۵۷,۶۲۵	
۳	استرالیا	۰.۹۳۹	۸۳.۱	۲۲.۹	۱۲.۹	۴۳,۵۶۰	
۴	ایرلند	۰.۹۳۸	۸۱.۶	۱۹.۶	۱۲.۵	۵۳,۷۵۴	
۵	آلمان	۰.۹۳۶	۸۱.۲	۱۷	۱۴.۱	۴۶,۱۳۶	

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۲۹

۶	ایسلند	۹۳۵	۸۲٫۹	۱۹٫۳	۱۲٫۴	۴۵٫۸۱۰
۷	هنگ کنگ	۹۳۳	۸۴٫۱	۱۶٫۳	۱۲	۵۸٫۴۲۰
۸	سوئد	۹۳۳	۸۲٫۶	۱۷٫۶	۱۲٫۴	۴۷٫۷۶۶
۹	سنگاپور	۹۳۲	۸۳٫۲	۱۶٫۲	۱۱٫۵	۸۲٫۵۰۳
۱۰	هلند	۹۳۱	۸۲	۱۸	۱۲٫۲	۴۷٫۹۰۰
۱۱	دانمارک	۹۲۹	۸۰٫۹	۱۹٫۱	۱۲٫۶	۴۷٫۹۱۸
۱۲	کانادا	۹۲۶	۸۲٫۵	۱۶٫۴	۱۳٫۳	۴۳٫۴۳۳
۱۳	ایالات متحده	۹۲۴	۷۹٫۵	۱۶٫۵	۱۳٫۴	۵۴٫۹۴۱
۱۴	بریتانیا	۹۲۲	۸۱٫۷	۱۷٫۴	۱۲٫۹	۳۹٫۱۱۶
۱۵	فنلاند	۹۲۰	۸۱٫۵	۱۷٫۶	۱۲٫۴	۴۱٫۰۰۲

منبع: برنامه توسعه ملل متحد (UNITED NATIONS DEVELOPMENT PROGRAMME)

شفافیت و مبارزه با فساد

علاوه بر توسعه انسانی و اعتماد عمومی، شفافیت را نیز می‌توان از جمله مؤلفه‌های همراهی جامعه با دولت بر شمرد. یکی از مهم‌ترین ایرادهای وارد به نظام‌های سوسیالیستی این بوده که دولت به دلیل بزرگی و حجم انبوهش، از مبارزه با فساد و اعمال شفافیت ناتوان است؛ اما در نظام نوردیک نه تنها دولت با این مشکل دست به گریبان نبوده است، بلکه دولت‌های حوزه نوردیک در صدر جدول مبارزه با فساد و اعمال شفافیت بین‌المللی هستند.

سازمان شفافیت بین‌الملل که وظیفه دارد به صورت سالانه شاخص فساد را منتشر کند، فنلاند، دانمارک، نروژ و سوئد را جزو برترین‌های فهرست معرفی کرده است (international transparency, 2018)؛ این بدان معنی است که فساد در این کشورها، تبدیل به یک مسئله اجتماعی نشده است. در پاسخ به این پرسش که چگونه دولت‌های حوزه نوردیک در عین فراگیر بودن از نوع دولت رفاه، دچار عارضه فساد نشده‌اند، جامعه‌شناسان و سیاست‌پژوهان دلایل مختلفی را بر شمرده‌اند، از جمله اینکه بخش عمده‌ای از نبود فساد به سنت اجتماعی این کشورها مربوط می‌شود (Mungiu-Pippidi, 2013: 59-86 and Anderson, 1973: 419-473).

(Pope, 2000 and برای مثال بکسلوس، چهره کنترل گر «دادرش سوئدی» (The Swedish Ombudsman) را که در طول تاریخ به وجود آمده است این گونه به تصویر می کشد: «رئیس دادگاه وفاداری نهادی و اولیه و مهم تر از همه را به سمت پادشاه داشت و بنابراین این ایده شروع به ترویج کرد که برای نظارت بر دولت از موضع استقلال واقعی نیاز به یک پست اداری وجود دارد» (Bexelius 1967: 171).

در سال ۱۷۶۶ ملاکان سوئدی قانونی را تصویب کردند که می تواند اولین قانون آزادی اطلاعات^۱ در جهان تلقی شود: «طبق اصول مندرج در آن قانون، کلیه اسناد (با استثنائات خاص) که در آن تصمیم گیری های مقامات وجود دارد، بایستی عمومی شوند (Bexelius 1967: 170). برخی نیز در تشریح دلیل این امر به این موضوع اشاره کرده اند که چون جوامع در این کشورها کوچک هستند، امکان بروز و ظهور فساد نیز وجود ندارد (Feldbæk, 2000: 123-128).

دولت رفاه در ذات خود مشتمل بر تنظیم مقررات در دستگاه های دولتی است. خطری که می تواند متوجه بخش دولتی شود آن است که از سوی شهروندان غیرکارا تلقی شود. این موضوع یک مسئله خاص برای دولت رفاه ایجاد می کند. واقعیت ساده اقتصادی این است که اندازه گیری کارایی در بخش دولتی دشوار است؛ درحالی که بنگاه های اقتصادی در بخش خصوصی می توانند هرگونه بهبود در کارایی را در قالب افزایش سود یا روند کاهشی قیمت نشان دهند؛ بنابراین، بخش دولتی در مقابل حملاتی که آن را به ناکارایی متهم می کنند، بسیار آسیب پذیر است.

مدافعان دولت رفاه سال هاست متوجه این خطر شده اند و شعار «ما برای حفظ دولت رفاه باید آن را اصلاح کنیم!» را سر داده اند. پیامد این موضوع، تلاش های جدی برای مدرنیته کردن بخش دولتی است همچون کاربست فن آوری های جدید و مدیریت دولتی نوین. مفهوم سنتی شغل دولتی - استخدام دایم و امنیت شغلی بالا، حقوق بازنشستگی بالا و حق بیمه

¹ Freedom of Information Act "Sweden's Freedom of the Press Act 1766"

تنها دویست سال بعد و در سال ۱۹۶۷ آمریکایی ها قانونی شبیه به این قانون تصویب کردند.

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۳۱

بازنشستگی کم به سرعت در حال ناپدید شدن است. بخش دولتی به طور فزاینده‌ای با استفاده از الگوهای موفق و شاخص‌های عملکردی، کارایی خود را در معرض دید قرار می‌دهد. برون‌سپاری بخشی از مسئولیت‌های دولتی به بخش خصوصی با اینکه ممکن است با ایده‌های سنتی سوسیال دموکرات در تقابل باشد، کاملاً مرسوم شده است. با این حال، روح اصلاحات در دولت رفاه این ایده را که برون‌سپاری ممکن است از لحاظ سیاسی ضروری و یک مصالحه درخور قبول باشد، پذیرفته است (Svendsen, 2009: 219).

داده‌های سازمان شفافیت بین‌الملل، از سال ۲۰۱۵ تا سال ۲۰۱۸ در هر سال دانمارک را در صدر مبارزه با فساد در جهان قرار داده و بعد از آن با فاصله بسیار کمی، نروژ، سوئد، فنلاند قرار دارند. جدول شماره دواين ترتيب‌بندی را نشان داده است.

جدول ۲: داده‌های سازمان شفافیت بین‌الملل ۲۰۱۵-۲۰۱۸ (منبع: International

Transparency)

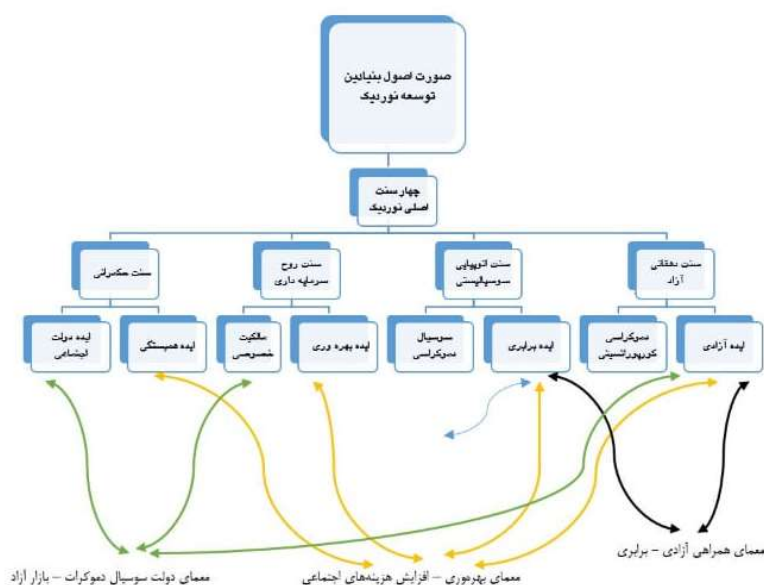
شماره	کشور	۲۰۱۸	۲۰۱۷	۲۰۱۶	۲۰۱۵
۱.	دانمارک	۸۸	۸۸	۹۰	۹۱
۲.	نیوزلند	۸۷	۸۹	۹۰	۹۱
۳.	فنلاند	۸۵	۸۵	۹۰	۹۰
۴.	سنگاپور	۸۵	۸۴	۸۴	۸۵
۵.	سوئد	۸۵	۸۴	۸۹	۸۹
۶.	سوئیس	۸۵	۸۵	۸۶	۸۶
۷.	نروژ	۸۴	۸۵	۸۵	۸۸

همچنان که مشاهده می‌شود، کشورهای حوزه نوردیک در میان ۱۸۰ کشور جهان، در بالاترین رتبه و جایگاه قرار دارند. سازمان شفافیت بین‌الملل (Transparency International) (CPI) شاخص ادراک با فساد (Corruption Perceptions Index) را از زمان آغاز به کار در سال ۱۹۹۵ به شاخص مهمی در عرصه جهانی برای مبارزه با فساد در بخش دولتی تبدیل کرده است. شفافیت بین‌الملل، هر ساله با انتشار فهرست خود میزان نسبی فساد در بین

۱۸۰ کشور مورد بررسی را ارائه و منتشر می‌کند. این شاخص در سال ۲۰۱۲ دچار اصلاحاتی شد و به صورت سالانه منتشر شد.

برای به دست آوردن معیارها، مجموعه‌ای از ارزیابی‌ها و نظرسنجی‌ها انجام می‌شود که هر یک از صفر (بسیار فاسد) به صد (بسیار تمیز) متغیر است. هرچه عدد شاخص کشور به عدد صد نزدیک‌تر باشد، کشوری سالم‌تر و هرچه به صفر نزدیک‌تر باشد، آن کشور فاسدتر است.

شکل شماره (۸) نحوه صورت‌بندی سنت‌های اجتماعی در حل معماهای توسعه نوردیک



نتیجه‌گیری

مدل توسعه حوزه نوردیک، برآیند گفت‌وگو بین سنت‌های اجتماعی به‌ظاهر متناقض (پارادوکسیکال) است. هر یک از این سنت‌ها، نماینده بخش بزرگی از جامعه نوردیک بوده

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۳۳

است. سنت دهقانی آزاد، سنت آرمان‌شهری سوسیالیستی، سنت سرمایه‌داری و سنت حکمرانی هر یک بخشی از نیروهای اجتماعی نوردیک را نمایندگی کرده‌اند. بدون فهم این سنت‌های اجتماعی، امکان حل کردن بسیاری از چالش‌ها و معماهای به‌ظاهر نهفته در مدل توسعه‌یافتگی این جوامع، وجود نخواهد داشت. چالش‌های درونی بین برابری و آزادی، سیاست‌های سوسیال دموکرات در جامعه و اقتصاد باز و سیاست‌های بهره‌وری و هزینه‌های اجتماعی نسبتاً بالا، چالش‌هایی هستند که مدل نوردیک آن‌ها را در خود جای داده است. با این حال آنچه مشخص است لزوم ترسیم فرایند عملی همه‌این چالش‌های موجود است؛ فرایندی که خود ریشه در سنت اجتماعی همبستگی نوردیک دارد. با استخراج این فرایند، همراهی و چشم‌انداز حکمرانی نوردیک به تصویر کشیده خواهد شد که در شکل شماره هشت به‌خوبی نمایش داده شده است. با این حال به‌دلیل اهمیت هر یک از این چالش‌ها و معماها، جامعه نوردیک باید بتواند دائماً این همبستگی را بازتولید کند و مانع از برجسته شدن هر یک از این دوگانه‌ها و برتری‌یابی آن‌ها در مقابل دیگری شود. چه اینکه، اگر برابری بر آزادی مستولی شود، نتیجه آن چیزی می‌شود که در دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در سوئد اتفاق افتاد. اگر هزینه‌های اجتماعی بر بهره‌وری پیشی گیرد، نقصان در نوآوری و خمودگی در جامعه پیش خواهد آمد؛ درست همانند آنچه در کشور فنلاند در دهه ۱۹۹۰ و اوایل قرن بیست و یکم اتفاق افتاد.

سپاسگزاری

نگارنده بر خود لازم می‌داند از داوران محترم به خاطر ارائه نظرات ساختاری و علمی سپاسگزاری نماید.

References

- Anderson, S. (1973). "Public Access to Government Files in Sweden. *The American Journal of Comparative Law*, 21(3): 419-473.
- Beddy, J. P. (1943) "A comparison of the principal economic features of Eire and Denmark". *Journal of the Statistical and Social Inquiry Society of Ireland*, XVII (2):189-220.
- Bexelius, A. (1967). "The Swedish Ombudsman". *The University of Toronto Law Journal*, 17 (1): 170-176.

- Corruption Perceptions Index 2018, Available at: <<https://www.transparency.org/cpi2018>>
- Denmark's prime minister says Bernie Sanders is wrong to call his country socialist, VOX (Oct. 31, 2015). <<https://www.vox.com/2015/10/31/9650030/denmark-prime-minister-bernie-sanders>>
- Dolvik, J. E. (2013). Grunnpilarene i De Nordiske, Modellens.
- Feldbæk Ole (2000). "The historical role of the Nordic countries in Europe". *European Review*, (8): 123-128.
- Field, J. (2007). *Social Capital*, translated by Gholamreza Ghaffari and Hossein Ramezani, Tehran: Kavir Publications (in Persian)
- Ginni I. (2018). available in: <OECD.org>
- Global Gender Gap Index (2018). available at: <<http://reports.weforum.org/global-gender-gap-report-2018/results-and-analysis/>>
- Golabi, F. (2004). *A Study of the Effect of Trust on Development with a Look at the Performance of Islamic Councils*, M.Sc. Thesis, Faculty of Social Sciences, University of Tehran (in Persian).
- Greiner, E. (2019). "The Nordic Myth: A Criticism Of The Loki That Is "Democratic Socialism". Available at: *Journal Of Law And International Affairs*: <https://sites.psu.edu/jlia/the-nordic-myth-a-criticism-of-the-loki-that-is-democratic-socialism/#_ftnref28>
- Hodgson, G. M. (2018). "What the world can learn about equality from the Nordic model". available at: <<https://theconversation.com/what-the-world-can-learn-about-equality-from-the-nordic-model-99797>>
- Kettunen, P. (1999). A return to the figure of the free Nordic peasant. *Acta Sociologica*, 42 (3): 259-269.
- Kettunen, P. (1997). The Society of Virtuous Circles. In P. Kettunen & H. Eskola (eds.), *Models, Modernity and the Myrdals*, pp. 153-173. Revall Institute Publications 8, Helsinki: The Renvall Institute for Area and Cultural Studies.
- Lin, K. (2005). Cultural Traditions and the Scandinavian Social Policy Model. *Social Policy & Administration* (39): 723 - 739.
- Midttun, A. (2014). "Greening Norway, in the Nordic Model and Ecology: High Rhetoric and Mediocre Practice", Norwegian Business School.
- Mohseni Tabrizi, A. et al. (2011). "Study of social trust with a generational view of society". *Applied Sociology*, 22 (1) 41-70. (in Persian).
- Mungiu-Pippidi, A. (2013). "Becoming Denmark: Historical Designs of Corruption Control". *Social Research: An International Quarterly*, 59-86.
- Pope, J. (2000). *Confronting Corruption: The Elements of a National Integrity System*. Berlin: TI Source Book. <<http://www.transparency.org/publications/sourcebook>, last accessed 5.18.2011>
- Rahmati, R. (2019). The impact of globalization on Iranian and Swedish citizens. *Political Knowledge*, 15 (1): 103-124. doi: 10.30497/pk.2019.2657
- Rahmati, R. (2020). Geo-Economics and Reshaping the Regional Order (Nordic, Southeast Asia and MENA). *International Political Economy Studies*, 3 (1): 151-179. doi: 10.22126/ipes.2020.3722.1071
- Rahmati, R. (2020). Nordic Normative-security Map A case study of Islam. *Political Studies of Islamic World*, 9 (2): 89-121. doi: 10.30479/psiw.2021.14081.2874
- Rahmati, R. (2020). Nordic Securitization Model: Transition of Environment from securitizing to Normalizing. *Strategic Studies Quarterly*, 22 (86): 123-150.
- Inglehart R.; Welzel, C. (2019). "The WVS Cultural Map of the World". WVS. Retrieved 6 AUGUST 2019.
- Rothstein, Bo (2009). "universal Welfare States" in *Handbook of Social Capital - The Troika of Sociology, Political Science and Economics*, Edward Elgar Publishing Limited.
- Sanandaji, N. (2015). *Scandinavian Unexceptionalism: Culture, Markets, and the Failure of Third-Way Socialism*, 18 (Institute of Economic Affairs, 2015).
- Sørensen, Ø., & Stråth, B. (1997). *The Cultural Construction of Norden*
- Svendsen Gert Tinggaard and Gunnar Lind Haase Svendsen (2009). *Handbook of Social Capital - The Troika of Sociology, Political Science and Economics*, Edward Elgar Publishing Limited.

صورت‌بندی اصول بنیادین توسعه در مدل نوردیک (رضا رحمتی) ۲۳۵

- Tausch A. (2015). Towards new maps of global human values, based on World Values Survey (6) data. Corvinus University Budapest, <<https://ideas.repec.org/p/pramprapa/63349.html>>
- Uslander E. M. (2002). The Moral Foundations of Trust, New York: Cambridge University Press.
- Weber, Max (1373). Protestant Ethics and the Spirit of Capitalism, translated by Abdolkarim Rashidian and Parisa Manouchehri Kashani, Tehran: Scientific and Cultural Publications (*in Persian*).

رابطه بحران اقتصادی و رشد حرکت‌های راست افراطی: مورد مجارستان

رضا نصیری حامد*

احسان جعفری‌فر**

چکیده

در دوران اخیر عواملی، به‌ویژه بحران‌های اقتصادی، به راست افراطی امکان داده که با انتقاد از برنامه‌های احزاب حاکم در قدرت سیاست آن‌ها را ناکارآمد نشان دهد و با بزرگ‌نمایی وخامت اوضاع کنونی و سردادن شعارهایی درباره توزیع نابرابر منابع به‌نفع مردم بومی یا نابودی منابع دولت سخن بگویند. احزاب راست‌گرا با پیوند زدن مشکلات اقتصادی به خارجی‌ها، اعم از نهادهای سیاسی و اقتصادی و یا مهاجران و نیز سیاست دولت‌ها، موفقیت‌های درخور توجهی را در انتخابات به‌دست آورده‌اند. مقاله حاضر با روش توصیفی و تحلیلی، ضمن توجه به نقش بحران اقتصادی در قدرت‌یابی راست افراطی در مجارستان، بر آن است تا شکل‌گیری و خیزش راست افراطی را که در اصل زمینه‌هایی فراتر از اقتصاد دارد و ریشه آن به عوامل هویتی و فرهنگی بازمی‌گردد و بر اثر مسائل اقتصادی تشدید می‌شود بررسی کند. به عبارت دیگر، در تحلیل راست افراطی باید توجه داشت که روندهایی هم‌چون سیاست اتحادیه اروپا از جمله در تحمیل سیاست ریاضت اقتصادی، دستورالعمل‌هایی درباره مهاجران، و اعمال خط‌مشی‌های خاص از سوی دولت‌های پیشین عمدتاً در حکم تسریع‌کننده و وضعیت بحرانی درازمدت عمل کرده‌اند. در این‌جا است که رگه‌هایی از گرایش‌های فاشیستی و انحصارطلبانه در چنین جریان‌هایی بروز و ظهور می‌یابد که هرچند خاستگاهی ملی‌گرایانه دارند، به‌شدت مستعد تبدیل شدن به جریانی تمامیت‌خواه و ستیزه‌جویند. برای توضیح مدعای مقاله حاضر با استفاده از مکتب کپنهاگ و به‌ویژه تأکید بر امنیتی شدن امور در این ره‌یافت تلاش می‌شود نشان داده شود که چگونه جریان‌های راست افراطی، از جمله در مجارستان، با ترسیم وضعیتی خاص از موقعیت خارجی‌ها و مهاجران، امور مختلف اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی را سیاسی جلوه می‌دهد و از آن برای پیش‌برد اهداف خویش استفاده می‌کند.

کلیدواژه‌ها: حزب جویک، بحران اقتصادی، اروپا، راست افراطی، امنیتی شدن.

نوع مقاله: پژوهشی.

* رضا نصیری حامد: استادیار علوم سیاسی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول) r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir

** دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۴۰۰، دوره چهارم، شماره اول، ۲۳۷-۲۶۴.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۹

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان.



مقدمه

کشورهای عضو یورو عموماً تا قبل از سال ۲۰۰۷ م ثبات مالی داشتند. چشم‌انداز رشد برای کشورهای ضعیف‌تر اروپایی با جذب سرمایه‌فراوانی با نرخ بهره پایین به استقراض بیش‌تر آن‌ها و ایجاد حباب‌های تورمی در برخی از کشورهای عضو منجر شد. این کشورها فراتر از توانایی‌شان در بازپرداخت بدهی‌ها استقراض کردند و به تدریج به دیگر کشورهای حوزه یورو بده‌کار شدند. منابع قرض‌گرفته‌شده به‌جای آن‌که در بخش صادرات هزینه شوند، به بخش‌های غیرتجاری منتقل شدند. سرمایه‌گذاری در بخش مسکن و مستغلات افزایش یافت و دولت‌ها این منابع را صرف مخارج خود کردند. نتیجه آن افزایش تقاضای داخلی و بالارفتن دست‌مزدها و قیمت‌ها بود. افزون‌برآن، رقابت‌پذیری این دسته از کشورهای ضعیف‌تر حوزه یورو به دلایلی هم‌چون ادغام چین و سایر اقتصادهای نوظهور در زنجیره تولید جهانی در مقایسه با سایر کشورهای جهان کاهش یافت.

بحران اقتصادی و مالی جهانی دولت‌های قاره اروپا را مجبور کرد تا از یک‌طرف برای مقابله با بحران و درجهت کاهش فشارهای ناشی از بدهی و کسری بودجه از سال ۲۰۱۰ یک سلسله سیاست ریاضت اقتصادی را در دستور کار خویش قرار دهند، اما مردمی که به رفاه اجتماعی و اقتصادی در این کشورها عادت کرده بودند، ریاضت اقتصادی را برنتافتند. درواقع، این تدابیر دولت‌ها در اروپا با الگوی سخاوت‌مندانه رفاه اجتماعی و اقتصادی، که اروپا در آن شهرت دارد، در تناقض بود و همین مسئله موجب اعتراضاتی در بسیاری از این کشورها شد. احزاب دست راستی با استفاده از طرح مسائلی همانند بحران مهاجرت، نابرابری اقتصادی، سرخوردگی از اتحادیه اروپا، و احیای هویت ملی توانستند در انتخابات ملی به موفقیت‌های درخورتوجهی برسند. از مهم‌ترین این احزاب «حزب جویبیک مجارستان» است که با رویکرد مهاجرت‌ستیزانه و پوپولیستی خود توانسته است قدرت را در این کشور کسب کند. این حزب خواستار برگزاری همه‌پرسی درمورد عضویت در اتحادیه اروپا و پایان ممنوعیت درباره موضوع‌های ممنوعه‌ای هم‌چون تلاش اسرائیل برای تسلط بر مجارستان شده است.

در این مقاله به روش توصیفی و تحلیلی درصدد پاسخ‌گویی بدین سؤالی که رابطه بحران اقتصادی و رشد حرکت‌های راست افراطی در مجارستان چگونه بوده است. در پاسخ، این فرضیه مطرح شده است که بحران اقتصادی زمینه‌ساز تقویت و تشدید نارضایتی‌های عمومی از سیاست کلی دولت و اتحادیه اروپا ازجمله درمورد پذیرش مهاجران و

ریاضت اقتصادی شده و همین موجب تقویت مبانی هویت‌طلبانه و ناسیونالیسم افراطی به نمایندگی از سوی حزب راست‌گرای جوییک و جلب نظر رأی‌دهندگان به آن شده است.

چارچوب نظری

مکتب کپنهاگ (Copenhagen School) از جریان‌های فکری مهم در تبیین امنیت در ابعاد مختلف است. این مکتب، که با «باری بوزان» (Barry Gordon Buzan) و «اوله ویور» (Ole Wæver) شناخته می‌شود، بر آن است که امنیتی کردن را می‌توان نوع حادی از سیاسی کردن دانست. درواقع، هر مسئله عمومی را به شکل نظری می‌توان روی طیفی جای داد که از یک سو امور غیرسیاسی را دربر می‌گیرد که دولت با آن‌ها کاری ندارد و بنابراین موضوع بحث و تصمیم‌گیری همگانی نیز قرار نگرفته است تا سوی دیگر این طیف که در آن امور سیاسی‌ای قرار دارد که مشمول بخشی از سیاست‌گذاری همگانی است و مستلزم تصمیم‌گیری، تخصیص منابع از سوی دولت، یا به شکل نادرتر نیازمند گونه‌ای دیگر از اراده جمعی‌اند. درواقع اموری که به مثابه تهدید وجودی جلوه می‌کنند و در نتیجه به به کارگیری راه کارهای اضطراری و انجام اقدام‌هایی در بیرون از رویه‌های معمول نیاز دارند، در زمره موضوعات امنیتی به شمار می‌آیند که گاه مستلزم عدول از مقررات و قوانین مستقر و حاکم‌اند (Buzan and Hansen, 2009: 214). البته جایگاه هر موضوعی لزوماً همواره روی یک نقطه و موقعیت ثابت و قطعی نیست، بلکه باتوجه به موقعیت هر مسئله‌ای می‌تواند روی بخش‌های مختلف یک طیف جای گیرد (بوزان و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱). این مکتب، که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت، با رد نظامی محوری در مطالعات امنیتی امنیت را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و زیست‌محیطی تقسیم می‌کند. عامل تعیین‌کننده امنیت در این مکتب میزان رهایی از تهدید است و کشورها امنیت خود را براساس آن سنجش می‌کنند. مفهوم امنیتی کردن از کانونی‌ترین مفاهیم در مکتب کپنهاگ است و تعریف امنیت، به منزله کنش کلامی، مرکز ثقل این بحث است (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۶). بر این اساس، کنش گفتاری موفقیت‌آمیز تلفیقی از زبان و جامعه شامل چند عنصر است:

الف) موضوعات امنیت: چیزهایی که موجودیتشان در معرض تهدید انگاشته می‌شود و برای بقا ادعای مشروعی دارند؛

ب) بازیگران (کنش‌گران) امنیتی‌ساز: بازیگرانی که با اعلام در معرض تهدید بودن پدیده‌ای آن را به موضوعی امنیتی تبدیل می‌کنند. معمولاً این نقش را رهبران سیاسی، دیوان‌سالاری‌ها، حکومت‌ها، دلالان سیاسی، و گروه‌های فشار به‌اجرا می‌گذارند؛

ج) بازیگران (کنش‌گران) کارآمد: بازیگرانی که در فرایند امنیتی‌سازی تأثیر می‌گذارند. این بازیگران نه از موضوعات امنیت‌اند و نه جزو بازیگران امنیتی‌ساز که بخواهند موضوعی را امنیتی کنند، بلکه تأثیر چشم‌گیری در تصمیمات گرفته‌شده در حوزه امنیت دارند؛

د) مخاطب: بازیگرانی که حلقه تکمیلی امنیتی‌سازی محسوب می‌شوند و زمانی که فرایند امنیتی‌سازی یک پدیده به‌منزله موضوعی امنیتی را عموم آن‌ها پذیرفتند، آن‌گاه می‌توان گفت فرایند امنیتی‌سازی آن پدیده نهایی شده است و می‌توان پدیده مذکور را امنیتی‌شده تلقی کرد (کولایی و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۸: ۱۲۷).

به‌طور خاص و به‌منزله نمونه‌ای از آنچه مکتب کپنهاگ تصویر می‌کند، امنیتی‌شدن اقتصاد را می‌توان در نگرش برخی از جریان‌های اروپایی به مسئله مهاجران و پناهندگان ملاحظه کرد. به این معنا که از نظر ایشان منتفع‌شدن افراد بیگانه از مزایای رفاهی کشورهای میزبان امری ناعادلانه و بلکه امنیتی است که باید با آن مقابله کرد. حتی عمل خارجی‌هایی که در کشور سرمایه‌گذاری می‌کنند و باعث وابسته‌شدن کشور می‌شوند می‌تواند موضوعی امنیتی باشد، زیرا نه فقط استقلال کشور را از آن می‌گیرد، بلکه می‌تواند به حوزه‌های دیگر نیز سرایت کند که نتیجه آن نیز جز نابودی کلیت کشور نخواهد بود. در این میان، کشورهای اروپای شرقی وضعیتی خاص داشته‌اند، چون ابتدا به امید رشد اقتصاد خود به گشودن درهای اقتصادشان روی آوردند، اما دیری نپایید که به استفاده از وام‌ها و کمک‌های خارجی نیازمند شدند.

اقتصاد و احزاب راست افراطی

موضوع امنیت اقتصادی مسائلی از قبیل دسترسی به منابع، سرمایه، پول، و بازارهای لازم و ضروری برای حفظ سطوح قابل قبول رفاه و قدرت دولت است. اقتصاد بین‌الملل باعث وابستگی متقابل می‌شود که هرچند از جهات مختلفی مثبت است، این تأثیرات آشکارا تهدیدکننده رژیم‌هایی است که درصددند از طریق خوداتکایی اقتصادی موقعیت خود را حفظ کنند. بنابراین واکنش این رژیم‌ها به چنین وضعیتی ممکن است عواقب و عوارض منفی

امنیتی در پی داشته باشد. نمونه کلاسیک و بارز این مورد کره شمالی است. رژیم اقتدارگرای کمونیستی این کشور در صورت قرارگرفتن در معرض فعالیت‌های اقتصاد لیبرال بین‌المللی امکان حیات نخواهد داشت و از این رو حکومت کره شمالی در تلاش برای افزایش مشروعیت داخلی خود در برابر این چالش به‌طور فزاینده‌ای برای حفظ خود به نوعی ملی‌گرایی تهاجمی و میهن‌پرستی افراطی متوسل شده است.

در مورد رابطه اقتصاد و امنیت باید به این فرض توجه داشت که امنیت یک کشور تحت تأثیر توان آن در دستیابی به رشد اقتصادی کافی است که آن را از جمله باید با استفاده از کمیت و کیفیت نیروهای مسلحی تأمین کند که برای حفظ منافع خود لازم می‌داند.

گرایش تدریجی به‌سوی احزاب افراطی از سوی رأی‌دهندگان اروپایی با نكوهش دولت‌های خود به‌واسطه انفعال در مقابل بحران به‌وجود آمده است. این روند فراگیر و عام نیست، اما آهنگ رشد آن در برخی از اعضای این اتحادیه روند روبه‌شتایی داشته است، به گونه‌ای که در تعداد درخور توجهی از این کشورها می‌توان شاهد پیدایش عناصری از بیگانه‌هراسی (Xenophobic)، مهاجرت‌ستیزی، اتحادیه (اروپا)‌گریزی، ملی‌گرایی افراطی، و حتی گاه نژادپرستانه (Racist) بود. کنار این ویژگی‌ها، این دسته از احزاب با انتقاد از انفعال دولت‌های خود در تن‌دادن به سیاست دیکته‌شده از سوی نهادهایی هم‌چون اتحادیه اروپا خواهان روی کارآمدن دولتی قوی و فعال‌اند (Mudde, 2000: 17 and Felix, 2017: 96). ویژگی‌های مذکور همانندی درخور توجهی با مؤلفه‌های فاشیسم دارد و از این رو به‌باور برخی از محققان، فاشیسم را نباید پدیده‌ای مختص دوران گذشته برشمرد. ممکن است اطلاق فاشیسم به جریان‌هایی که از سازوکارهای به‌ظاهر مسالمت‌آمیز انتخاباتی و رقابت پارلمانی بهره می‌گیرند سؤال برانگیز و انکارشدنی به‌نظر برسد، اما در این باره می‌توان به سابقه روی کارآمدن جریان‌هایی هم‌چون نازیسم و هیتلر ارجاع داد که آن‌ها نیز از سازوکارهای قانونی برای نیل به اهداف خود استفاده کرده بودند (Lowy, 2014). وجه شباهت مهم جنبش‌ها و احزاب دست راستی با فاشیسم را می‌توان در زمینه بروز آن‌ها در موقعیت ناشی از بحران برشمرد. این امر به‌ویژه در موقعیت ناشی از ضعف سنت‌های باثبات دموکراتیک و توسعه نسبی اقتصادی تشدید می‌شود.

به‌رغم وجود شباهت‌هایی بین احزاب راست افراطی در مناطق گوناگون جهان، هرکدام از مناطق و حتی کشورهای مختلف برخی ویژگی‌های خاص خود را نیز دارند. از این رو، برای نمونه احزاب ملی‌گرا در کشورهای شمالی اروپا مانند سوئد، دانمارک، فنلاند، و نروژ

تلاش دارند تا با انتقاد شدید از سیاست‌های مهاجرتی دولت‌های خود آرا و حمایت‌های عمومی را جلب کنند. به میزانی که آرای شهروندان به این احزاب افزایش یابد، آن‌ها خواهند توانست با تأکید بر ملی‌گرایی، رویکرد منفی و بدبینانه خود به سیاست اتحادیه اروپا و دولت‌های خود را تقویت کنند. آن‌ها اغلب دولت‌های خود را تحت فشار قرار داده‌اند که یا از اتحادیه خارج شوند یا همکاری خود در اتحادیه را کاهش دهند. در جنوب اروپا اوج‌گیری احزاب افراطی به مراتب چشم‌گیرتر بوده است. با افزایش آرای انتخاباتی جریان‌های راست و چپ افراطی در یونان، فرانسه، و ایتالیا، که جملگی به روندهای کلی هم‌گرایی اروپایی نگرشی انتقادی دارند، این امکان قوت گرفته است که در صورت تداوم بحران اقتصادی اقبال شهروندان اروپایی به این احزاب فراگیرتر شود (میرفخرایی، ۱۳۹۴).

بنابراین رکود اقتصادی و افزایش بی‌کاری و فقر در اتحادیه اروپا از عوامل مهمی است که به تقویت گرایش به احزاب افراطی، به‌ویژه با شاخصه ضد اتحادیه‌ای، منجر شده است. سست‌شدن پایه‌های دموکراسی در مجارستان و قدرت‌گرفتن احزاب پوپولیستی در یونان، هلند، فنلاند، و فرانسه از نشانه‌های این روند است. درحقیقت، ناکارآمدی دولت‌ها در مدیریت بحران مالی، که عموماً با کاهش هزینه‌ها، افزایش مالیات‌ها، و رشد بی‌کاری همراه بوده است، زمینه‌های لازم برای سوق‌دادن رأی‌دهندگان اروپایی به سمت جریان‌های سیاسی افراطی را فراهم کرده است. چنان‌که آثار این گرایش را می‌توان در تقویت مهاجرت‌ستیزی، بیگانه‌هراسی، و ضدیت با هم‌گرایی اروپایی و ملی‌گرایی افراطی مشاهده کرد.

در دوران قبل از شکل‌گیری نهادهای مهم حقوق بین‌الملل، به‌ویژه سازمان ملل متحد، تدابیر تنبیهی درمورد کشورهایی هم‌چون آلمان، چه در قالب تصمیمات جامعه ملل یا کشورهای غالب، جنگ جهانی نخست از عوامل مؤثر در بروز حس تحقیر و در نتیجه تکوین ملی‌گرایی شدید در بین آن‌ها بود. تأسیس سازمان ملل و پس‌از آن تشکیل نهادهای منطقه‌ای، به‌ویژه اتحادیه اروپا، نویدی بر هم‌گرایی بین واحدهای سیاسی بود. بروز تغییراتی در نظام جهانی و آزادشدن کشورهایی همانند مجارستان از زیر سلطه بلوک شرق بر اثر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باعث از بین رفتن تقسیم‌بندی‌های پیشین شده است و کشورهای بسیاری به اتحادیه اروپا ملحق شدند. با این حال، تبعیض مذکور این بار به‌ویژه در جریان بحران‌های متعدد نوظهور از سوی همین نهاد حقوقی و اقتصادی نیز احساس شده و در ظهور جریان‌های افراطی مؤثر واقع شده است. البته به‌نظر می‌رسد

رابطه بحران اقتصادی و رشد حرکت‌های راست افراطی: ... (رضا نصیری حامد و احسان جعفری فر) ۲۴۳

بیش از کلیت اتحادیه اروپا این قدرت‌یابی و نفوذ تعیین‌کننده قدرت‌های بزرگ اقتصادی اروپایی است که کشورهای کوچک‌تر را دچار احساس تبعیض کرده است.

اقتصاد امنیتی‌شده

مکتب کپنهاگ مسئله امنیتی‌شدن را بررسی می‌کند. اقتصاد امنیتی‌شده بدان معناست که هرآن چه بتواند مانع رشد اقتصادی تلقی شود، در کانون توجه قرار می‌گیرد. این روند به‌طور خاص در گفتار احزاب راست افراطی عبارت است از مخالفت با مهاجران، بیگانگان، و اتحادیه اروپا.

اوضاع بحرانی و نابه‌سامان و ناامنی، به‌ویژه در منطقه غرب آسیا، موجب سرازیرشدن سیل مهاجرت‌های قانونی و غیرقانونی و افزایش پناهندگی به کشورهای اروپایی شد. پناهجویان به‌سوی کشورهای اروپایی باثبات و دارای وضعیت اقتصادی بهتر گسیل شدند.^۱ طبق آمار کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در سال ۲۰۱۴، آلمان از نظر شمار پناهجو در دنیا اول است، به‌طوری‌که حدود ۱۷۳۱۰۰ نفر از این کشور درخواست پناهندگی کرده‌اند. این رقم در بریتانیا ۳۱۳۰۰ نفر بوده که بیش‌ترین‌شان (به‌ترتیب) از اریتره، پاکستان، و سوریه بوده‌اند (جعفری فر و مجیدی، ۱۳۹۷: ۱۳).

نگاهی به گذشته نشان می‌دهد که جوامع مهاجر جدید بیش‌تر در جست‌وجوی شغل و پناهگاهی برای درآمان‌ماندن از ظلم سیاسی و فرصت زندگی بهتر در مقایسه با وطن خود به اروپا آمدند. آن‌ها پس از جنگ جهانی دوم از مستعمره‌های پیشین و از جمله از ترکیه به اروپا مهاجرت کردند. ابتدا اقامت آنان در اتحادیه اروپا موقت تلقی می‌شد، زیرا آن‌ها

^۱ البته کشورهای هدف و اصلی که در جایگاه مقصد مهاجران انتخاب شده‌اند، اغلب شامل کشورهای اروپای غربی بوده‌اند. اما مفهوم مهاجرت و واکنش نسبت به مهاجران در معنای عام آن شامل واکنش به بیگانه و غریبه موردنظر احزاب دست‌راستی، که به‌نوعی در هم‌زیستی با مردم این قبیل کشورهايند و بومی و هم‌نژاد ایشان به‌شمار نمی‌آید، می‌تواند اطلاق شود و آن‌ها را دربرگیرد. به‌ویژه زمانی که خلوص نژادی، قومیتی، و یا فرهنگی در برنامه این‌گونه احزاب برجسته شود. ضمن آن‌که در خود کشورهای غربی نیز، آن‌گونه‌که پژوهش‌گرانی هم‌چون «میشل لوی» نشان داده‌اند، رشد گرایش راست افراطی در مناطق روستایی و جاهایی که مهاجری به خود ندیده است یا لاقلاً این موضع در آن‌جا مسئله خاصی نبوده است، نشان می‌دهد بیش‌تر این تصویر بر ساخته از مهاجران است که به افکار و جهت‌گیری‌های سیاسی آن‌ها سمت‌وسو داده است.

اغلب نیروی کار مورد نیاز صنعت در حال رشد اروپا محسوب می‌شدند، اما اقامت موقت آنان در خلال بحران اقتصادی جهانی در دهه ۱۹۷۰ میلادی به درازا انجامیده و با تصمیم ایشان به اقامت دائمی، نسل‌های متوالی از خانواده‌های مسلمانان نیز شکل گرفت. آنان به دلایل بسیاری غرب را خانه جدید خویش انتخاب کردند. به مرور با تغییراتی، از جمله توجه و درعین حال حساسیت روزافزون جهانی به اسلام، مسئله مهاجران مسلمان نیز به طور خاص‌تری مورد توجه قرار گرفت (اکبری کریم‌آبادی، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۳).

بحران مالی و اقتصادی اروپا در ۲۰۰۸ با عوارض و پی‌آمدهای اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی به هم پیوسته‌ای هم‌راه بوده است. در اولین و شاید مهم‌ترین پی‌آمد بلا فصل این بحران باید به وجود «شکاف» در داخل و میان اعضای اتحادیه اروپا اشاره کرد. در داخل اعضای بحران‌زده مسئله این است که کدام طبقات اجتماعی و براساس چه سنجه مالیاتی باید بار بدهی دولت‌ها را به دوش بکشند و مالیات بیش‌تری را از محل درآمدهای خود به خزانه دولت واریز کنند؟ آیا افزایش مالیاتی باید شامل تمامی طبقات اجتماعی شود یا فقط بخش کوچکی از شهروندان، یعنی قشر ثروت‌مند جامعه، باید پذیرای این بار اضافی باشند؟ تشدید این فشارها و مطالبات در قالب اعمال انواع رژیم‌های ریاضت اقتصادی با اعتراضات گسترده شهروندان اروپایی مواجه شده است. منتقدان رژیم‌های ریاضتی بر این باورند که اعمال چنین سیاستی، که مورد تأکید نئولیبرال‌هاست، الزاماً رشد اقتصادی را در پی نخواهد داشت. براساس گزارش منتشر شده سال ۲۰۱۶ صندوق بین‌المللی پول، یک درصد کاهش هزینه‌های عمومی ۱/۵ درصد آهنگ رشد اقتصادی را کندتر خواهد کرد، اما شکاف میان اعضای اتحادیه اروپا عمیق‌تر و مهم‌تر از شکاف داخلی است. در اتحادیه اروپا در یک سو کشورهای بحران‌زده و بده‌کار قرار دارند که معتقدند از همان ابتدای راه‌اندازی یورو این پول در خدمت اقتصادهای پیشرفته اروپایی از جمله آلمان برای توسعه صادرات خود به ضرر کشورهای جنوب بوده است و بنابراین این کشورها به جای اعمال فشارهای یک‌طرفه بر اعضای مقروض با هدف اجرای رژیم‌های ریاضتی بهتر است خود با اعطای وام و کمک‌های مالی بیش‌تر به این دسته از کشورها در رفع بحران مالی و اقتصادی کنونی بکوشند (میرفخرایی، ۱۳۹۴: ۲۱۵). در واقع، تصور مذکور بر مبنای احساس تبعیض از سوی کشورهای کم‌تر پیشرفته اروپایی در مقایسه با کشورهای رأس هرم این اتحادیه شکل گرفته است. در این وضعیت، افزون‌بر احساس نابرابری، افراد و جریان‌های سیاسی ضمن مقایسه وضعیت خود با وضعیت قبل از الحاق به اتحادیه اروپا، در مورد مزایا و بلکه فلسفه وجودی این هم‌گرایی دچار تردید می‌شوند. به‌طور مشخص، ظهور و تقویت جریان‌های راست

افراطی و حتی در مواردی چپ افراطی، که جملگی به هم‌گرایی اروپا رویکرد انتقادی داشته‌اند، از نتایج چنین نگاهی بوده است که البته زمینه‌ها و بستری درازمدت دارد، اما در کوتاه‌مدت و میان‌مدت با بحران‌های اقتصادی نمود بیش‌تری یافته است. بدین ترتیب، حامیان و رأی‌دهندگان به این دسته از احزاب به نکوهش دولت‌های خود به‌دلیل انفعال در مقابل روندهای حاکم بر این اتحادیه روی آورده‌اند. این روند رویه غالبی در کل اتحادیه اروپا نیست، اما سرعت شکل‌گیری و شتاب آن درخور توجه بوده است. در نتیجه روند مذکور، گرایش‌های ملی‌گرایانه مذکور به‌ویژه در حوزه‌هایی هم‌چون سلامت، آموزش، و مهاجرت منتقد الگوهای عام دیکته‌شده اتحادیه اروپا بوده‌اند (همان: ۲۱۵-۲۱۶).

سریع‌ترین و کاراترین روش سنتی بازبایی رقابت‌پذیری خارجی برای یک کشور کاستن از ارزش پول ملی خود در برابر ارزهای خارجی است. درحالی‌که در اتحادیه پولی کشورهای عضو قادر به کاستن از ارزش پول خود در برابر شرکای تجاری‌شان نباشند، به اصلاحات در بازار نیروی کار نیازمندند. به این ترتیب، این کشورها به مقابله با اتحادیه‌های کارگری مجبور خواهند بود، زیرا سطح دست‌مزد اسمی در سطح بنگاه‌ها باید با بهره‌وری کارگران متناسب باشد و در اغلب موارد موجب کاستن از دست‌مزدهای اسمی خواهد شد که آشوب‌های کارگران و اتحادیه‌ها را به‌دنبال دارد. پایین آمدن ارزش پول کشور و از دست رفتن سرمایه کشور به‌دلیل کاهش تولید داخلی یا احاطه بازار با شرکت‌های خارجی سبب شده است که این کشورها با مشکلات اقتصادی و رکود مواجه شوند. برای مثال، بازکردن درهای اقتصاد مجارستان به‌روی شرکت‌های خارجی سبب شد که فقط در سیستم‌های تولید بین‌المللی ۴۰ درصد شرکت‌های داخلی بتوانند درگیر شوند و ۶۰ درصد سهم از آن شرکت‌های خارجی شد. طبق آمار، تقریباً ۴۵ درصد از دارایی‌های شرکت‌های مجارستانی از جانب سرمایه‌گذاران خارجی کنترل می‌شود و تعداد ۲۵۰۰۰ شرکت خارجی در مجارستان ثبت شده است. بدین ترتیب، با رکود و فلج‌شدن پویایی اقتصاد در این کشورها نارضایتی عمومی بالا می‌گیرد.^۱ از نمودهای بارز این نارضایتی موضع‌گیری درقبال دیگری و غیر است. با استفاده از مکتب کپنهاگ می‌توان نشان داد که چگونه یک مسئله، فرد، و حتی شرکت سرمایه‌گذار موضوعی امنیتی و تهدید قلمداد می‌شود. در نزد جریان‌های راست افراطی با تأکید بر مؤلفه‌های ملی‌گرایانه، خارجی‌ها از جمله عناصر تهدید به‌ویژه در وضعیت

^۱ برای توضیح بیش‌تر بنگرید به:

Egedy Tamas (2012), "The Effects of Global Economic Crisis in Hungary", *Hungarian Geographical Bulletin*, vol. 61, no.

ناشی از بحران اقتصادی به‌شمار می‌آیند و بنابراین هدف بسیاری از موضع‌گیری‌های ایشان قرار می‌گیرند.

نگرانی‌های اقتصادی مجارستانی‌ها

مجارستان از کشورهای اصلی واقع در مسیر پناه‌جویانی بوده که با عبور از مرز صربستان با این کشور عازم اتریش می‌شدند تا برای کسب پناهندگی و اقامت به آلمان بروند. در سپتامبر ۲۰۱۵، دولت مجارستان به‌منظور جلوگیری از ورود پناه‌جویان به احداث حصار در مرز خود با صربستان مبادرت کرد. پس از بسته‌شدن مرز، چند هزار پناه‌جو عازم مرز صربستان و کرواسی شدند و دولت کرواسی پس از پذیرش شماری از آنان بقیه را به مرز مجارستان فرستاد و این افراد به مرز اتریش اعزام شدند (BBC, 2015a).
نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد افکار عمومی ممکن است به تقویت راست افراطی مجارستان کمک کند. در این نظرسنجی‌ها، پرسش‌هایی هم‌چون تأثیر داشتن تعداد درخور توجهی از مردم با نژادهای مختلف، پی‌آمدهای حضور بیگانگان، و بحران پناهندگان در کشورهای اروپا و تأثیر آن‌ها در اقتصاد مطرح شد. در جدول ۱، ۲، و ۳ نتایج این نظرسنجی‌ها آمده است.

رابطه بحران اقتصادی و رشد حرکت‌های راست افراطی: ... (رضا نصیری حامد و احسان جعفری فر) ۲۴۷

جدول ۱. نظرسنجی‌ها دربارهٔ افزایش تنوع نژادی در مجارستان

نام کشور	جای بهتری خواهد شد	تفاوتی نمی‌کند	جای بدتری برای زندگی می‌شود
یونان	10%	27%	63%
ایتالیا	18	25	53
مجارستان	17	39	41
لهستان	14	33	40
هلند	17	46	36
آلمان	26	40	31
انگلستان	33	34	31
سوئد	36	38	26
فرانسه	26	48	24
اسپانیا	31	45	22

عدهٔ معدودی می‌گویند که افزایش تنوع کشور خود را به‌جای بهتر برای زندگی تبدیل می‌کند (PEW 2016a).

از پی‌آمدهای منفی احتمالی حضور پناهندگان این‌که اروپایی‌ها عموماً افزایش تنوع را بهترشدن کشورشان نمی‌بینند. در بررسی برخی از کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا تعدادی اظهار داشته‌اند که حضور عدهٔ بیش‌تری از مردم با نژادهای گوناگون باعث می‌شود کشورشان به مکانی بهتر برای زندگی تبدیل شود؛ اما در دو کشور یونان و ایتالیا بیش از نیمی از مردم گفته‌اند که افزایش تنوع کشور را به مکانی بدتر برای زندگی تبدیل می‌کند. در این میان، مجارستان با بیش از ۴۰ درصد در جایگاه سوم قرار دارد (PEW 2016).

جدول ۲. نظرسنجی‌ها درباره پی‌آمدهای اقتصادی بحران پناهندگی

کشور	در ارتکاب جرم پناهندگان در مقایسه با سایر گروه‌ها در کشور ما بیش‌تر مقصرند	پناهندگان مسئول بار کشورند، زیرا آن‌ها مشاغل و مزایای اجتماعی ما را می گیرند	پناهندگان احتمال اقدام تروریستی در کشور را افزایش می‌دهند
مجارستان	43%	82%	76%
لهستان	26	75	71
هلند	--	44	61
آلمان	35	31	61
ایتالیا	47	65	60
سوئد	46	32	57
یونان	30	72	55
انگلستان	28	46	52
فرانسه	24	53	46
اسپانیا	13	40	40
کل	30	50	59

بسیاری از اروپایی‌ها نگران امنیت و پی‌آمدهای اقتصادی بحران پناهندگان‌اند (PEW, 2016).

در نظرسنجی بالا مردم مجارستان در مقایسه با بسیاری از کشورها با نگاه منفی‌تری به ارتکاب جرم و اقدامات تروریستی و همچنین کسب مشاغل به‌دست مهاجران می‌نگرند. در نظرسنجی دیگر نیز درباره اقتصاد، امنیت، و بحران پناهندگی سؤالاتی پرسیده شده است. طبق نتایج بسیاری نگران تأثیرات اقتصادی‌اند و پناهندگان را مانع شغل و مزایای اجتماعی می‌دانند. مجارستان، لهستان، یونان، ایتالیا، و فرانسه بزرگ‌ترین کشورهای نگران‌اند. ترس از ارتباط پناهندگان و جرم و جنایت فراگیر نیست، اگرچه نزدیک به نیمی در ایتالیا و سوئد می‌گویند پناهندگان را بیش‌تر برای جرم و جنایت سرزنش می‌کنند.

رابطه بحران اقتصادی و رشد حرکت‌های راست افراطی: ... (رضا نصیری حامد و احسان جعفری فر) ۲۴۹

جدول ۳. نظرسنجی‌ها درباره تأثیرات اقتصادی حضور مهاجران

نام کشور	به دلیل استعداد و اشتغال کشور ما را قوی می‌کنند	کاری پرهزینه است، زیرا آن‌ها مشاغل و مزایای اجتماعی ما را می‌گیرند
مجارستان	9%	82%
لهستان	10	75
یونان	9	72
ایتالیا	21	65
فرانسه	39	53
انگلستان	42	46
هلند	43	44
اسپانیا	50	40
سوئد	62	32
آلمان	59	31
متوسط	41	50

بسیاری می‌گویند پناهندگان تأثیر منفی اقتصادی خواهند داشت (PEW, 2016).

در نظرسنجی بالا از پرسش‌شوندگان سؤال شد که آیا پناهندگی در اقتصاد تأثیر منفی خواهد داشت؟ ۸۲ درصد مردم در مجارستان معتقد بودند که پناهندگان به علت گرفتن فرصت شغلی و منافع اجتماعی تأثیر منفی دارند. در حالی که سوئدی‌ها و آلمانی‌ها معتقدند که حضور پناهندگان تأثیر بسیار مثبتی در اقتصاد خواهد داشت. نیروی کار بعد از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ عمدتاً ترک‌ها، الجزایری‌ها، مراکشی‌ها، تونسی‌ها، و پاکستانی‌ها بودند. مهاجران از کشورهای گوناگونی به اتحادیه اروپا وارد می‌شوند، اما اکثریت زیادی از مهاجران غیرغربی فقط از این پنج کشور وارد می‌شوند و اصلی‌ترین کشورهای مبدأ مهاجران به اروپا طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ فقر و بالابودن نرخ بی‌کاری در کشورهای مبدأ و تقاضای زیاد برای نیروی کار با مهارت پایین عامل اصلی مهاجرت بود (Groenewold, et al. 2016: 2).

تلقى اولیه دولت‌های اروپایی از نقش این مهاجران عمدتاً مسلمان نیروی کاری بود که بعد از مدتی به سرزمین‌های خود بازخواهند گشت، اما چنین امری اتفاق نیفتاد و مسلمانان در کشورهای اروپایی ماندند. طبق اعلام گزارش‌ها، در میان کشورهای اروپایی مجارستان بیش‌ترین آمار مربوط به بیگانه‌ستیزی را به‌خود اختصاص داده است. اندره سیک (Endre Sik)، پژوهش‌گر مؤسسه تارکی (Tarki Institution) در مجارستان، می‌نویسد: «از سال ۱۹۹۲ بیگانه‌ستیزی را دنبال می‌کنیم. نحوه شکل‌گیری آن بدین گونه است: در آغاز رشد خیلی کندی داشت. در سال ۲۰۱۰ رشد سریعی داشت، و در سال ۲۰۱۵ و آغاز سال ۲۰۱۶ به اوج خود رسید» (Euronews, 2016b). درواقع، رشد بیگانه‌ستیزی در مجارستان با به‌قدرت‌رسیدن ویکتور اوربان (Victor Orban) و راه‌یافتن حزب راست افراطی جویبک به پارلمان افزایش یافت. وی، در مقام نخست‌وزیر مجارستان، از سال ۲۰۱۵ خود را «مدافع اروپا علیه انبوه مهاجران» توصیف کرده است (Grim Feinberg, 2016) و بارها در مواضع خود درباره تغییر ترکیب اروپا بر اثر حضور مهاجران، به‌ویژه به‌هم‌خوردن درصد بین مسیحیان و مسلمانان در کشورهای اروپایی، هشدار داده است. طرح چنین مسائلی می‌تواند بیش از پیش به امنیتی شدن وضعیت مسلمانان منجر شود، مخصوصاً که ممکن است وی همانند اغلب هم‌فکران خود منتقد سیاست اتحادیه اروپا در این زمینه شده باشد و رویکرد مقابله‌جویانه با مسلمانان را شدت بخشد.

حزب جویبک مجارستان

جویبک (جنبش برای مجارستانی بهتر)^۱ را گابور ونا (Gabor Vona) در سال ۲۰۰۳ تأسیس کرد. ابتدا جویبک گروه مسیحی محافظه‌کار در دانشگاه الیت (Elte) در بوداپست شناخته شد. با این حال، جویبک و جنبش‌های افراط‌گرا در اوایل بسیاری را که قبل از جنگ جهانی دوم عضو حزب نازی هیتلر بودند، متحد کرد. جویبک مواضع خصمانه‌ای درباره یهودیان، کولی‌ها، و کسانی که آن‌ها را منحرفان جنسی می‌داند، اتخاذ کرده و از این نظر دیدگاهی مشابه نازی‌ها داشته است. هم‌چنین در مواضع آن اهداف جدیدتری از جمله نفرت از اسرائیل و متمایل شدن به سوسیالیسم وجود دارد. گابور ونا، در جایگاه فردی کاریزماتیک که خود را مدافع سنت‌های مجارستان و قلمرو آن در برابر خارجی‌ها

^۱ Jobbik (Movement for a Better Hungary/ Jobboldali Ifjúsági Közösség).

معرفی می‌کرد، در انتخابات سال ۲۰۰۶ با استقبال ناچیزی روبه‌رو شد و فقط ۲/۲ درصد رأی آورد. یهودستیزی آشکار جوییک خصلت خاص و البته تکان‌دهنده آن است تاجایی که شعارهای نژادپرستانه این حزب تداعی‌کننده اسطوره یهودستیزی نازی‌ها برشمرده شده است. آن‌ها به‌طرز ماهرانه‌ای شایعات درمورد یهودیان و نفرت از اسرائیل را با نگرانی‌های اقتصادی پس از بحران مالی مرتبط کرده‌اند. آن‌ها با القای ترس از اقتصاد «بین‌المللی» (برای مثال یهودی) و عامل نابودی بانک‌داران مجارستانی ادعا می‌کنند که خارجی‌ها زمین خریداری می‌کنند و اسرائیل مجارستان را به‌استعمار کشیده است. اظهارات یهودستیزانه و نژادپرستانه بارها و بارها به‌طور گسترده‌ای در رسانه‌های مجارستان گزارش شده است (Humanrightsfirst, 2015).

حزب جوییک نخستین‌بار در سال ۲۰۱۰ وارد مجلس شد و با سیر صعودی خود به جایی رسید که از سال ۲۰۱۰ جایگاه سوم را بین احزاب مجلس کسب کرد. پس از انتخابات مجلس مجارستان در ۸ آوریل ۲۰۱۸ نیز به دومین حزب بزرگ مخالف در مجارستان تبدیل شده است. این حزب خواستار خروج مجارستان از اتحادیه اروپاست. حزب جوییک در حوزه اقتصاد نیز سیاست پیچیده‌ای دارد و ترکیبی از سیاست حمایت‌گراانه و اقتصاد دولتی و حمایت از مشاغل کوچک را دنبال می‌کند و با فعالیت شرکت‌های چندملیتی مخالف است.

پژوهش‌گران به‌طور خاص دو عامل را علت افزایش بیگانه‌ستیزی می‌دانند: نخست سنت‌های ملی و دیگر سیاست‌های حاکم. ازسوی دیگر، رسیدن انبوه پناهجویان به مرزهای مجارستان در سال ۲۰۱۵ به احساسات ضد مهاجرت در این کشور افزود. مطالعات مرکز تحقیقاتی پیو هم‌چنین نشان می‌دهد ۸۲ درصد مجارها گمان می‌کنند که پناهجویان تأثیر منفی در اقتصاد کشورشان داشته‌اند (Euronews, 2016b). در سال ۲۰۱۵ دولت مجارستان بیلبوردهایی را با مضامین ضد مهاجرت در شهرهای گوناگون نصب کرد که در برخی از آن‌ها نوشته شده بود: «اگر به مجارستان بیایید، نمی‌توانید کار مجارها را از آن‌ها بگیرید». چنین تعبیری از سیاستی نشان دارد که براساس نگاهی امنیتی به مسئله مهاجرت، مرزهای شدیدی بین اهالی مجارستان و مهاجران درجایگاه افرادی نه فقط بیگانه بلکه دشمن ترسیم می‌کند که می‌توان آن را شدیدترین نوع مرزبندی بین خودی و غیرخودی برشمرد.

چالش انتخاب نوع نظام اقتصادی و سیاست مناسب درخصوص اتخاذ راه‌کار مناسب در دوران جدید از موضوعاتی بوده که حزب جوییک با نقد سیاست دولت‌های قبل اهتمام خاصی بدان نشان داده است؛ از آن جمله نقد سیاست نئولیبرال و درمقابل ضمن توجه

به اقشار پایین و از جمله کارگران تلاش در جهت ایجاد و پیکربندی طبقه متوسط (Embourgeoisement) ملی و برآمده از شرایط بومی کشور جزو دغدغه‌های این حزب بوده است (Szombati, 2018: 11-12). البته، بر اثر توجه و گرایش اقشار کم‌تر برخوردار جامعه به احزاب سوسیالیستی، حزب جوییک نیز تمایل نشان داد که به جای تعبیر بورژوازی یا طبقه متوسط از مفهوم «مردم» (People) استفاده کند. مدل و الگوی به کار گرفته شده این حزب، به ویژه در دوران زمام‌داری ویکتور اوربان، شکلی از دولت مداخله گر و مقتدر بوده است که سیاست کلی ائتلاف بین طبقاتی (Cross-Class Coalition) را در دستور کار قرار داده بود. از این منظر، تلاش برای هم‌سان کردن و سازگاری منافع توده مردم با نخبگان و نیز طبقه متوسط و خرده‌بورژوازی به مثابه غایت موردنظر دولت مجارستان تلقی می‌شد تا بتواند به اجماع و وفاق مناسبی در بین جریان‌های غالب اجتماعی و نمایندگان آن‌ها نائل شود. دست‌یابی بدین هدف نمی‌توانست به راحتی میسر شود. بنابراین، برای تحققش به رادیکال‌تر کردن سیاست و خط‌مشی‌های اتخاذ شده نیازمند بود.^۱

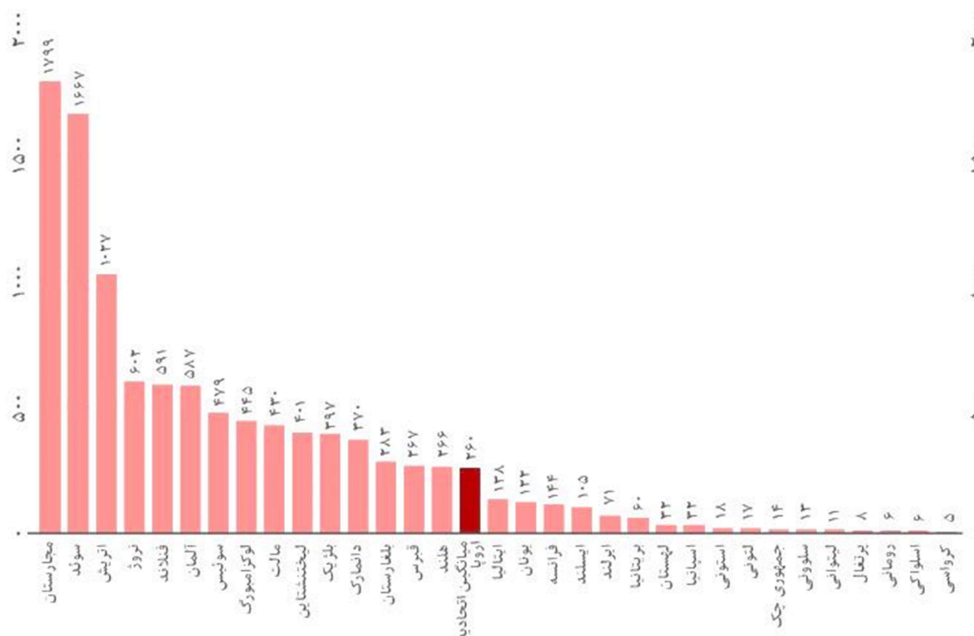
بیگانه‌ستیزی حزب جوییک

احزاب و جنبش‌های راست افراطی معمولاً از مشکلات و معضلات اقتصادی برای پیش‌برد اهداف و موفقیت‌های خود بهره می‌گیرند و در تثبیت و نهادینه کردن ایده‌هایشان سعی دارند. راست افراطی از سه طریق می‌کوشد از رکود اقتصادی و بحران توزیع منابع در راستای تثبیت گفتمان خود گام بردارد: الف) بحران‌های اقتصادی به راست افراطی این اجازه را می‌دهد که برنامه‌های احزاب حاکم در قدرت را ناکارآمد و عامل تشدید وخامت اوضاع کنونی توصیف کند؛ ب) راست افراطی با دست‌کشیدن از شعارهای اقتصادی نئولیبرالی تثبیت دولت رفاه با گرایش‌های سوسیالیستی را خواستار است؛ ج) و در نهایت این که راست افراطی از توزیع نابرابر منابع به نفع مردم بومی انتقاد کرده است و حضور پرتعداد مهاجران را عامل مهمی در^۱ ایجاد وفاق و سازگاری بین منافع اقشار گوناگون از چالش‌های دائمی دولت‌ها به ویژه در دوران اخیر است تاجایی که یورگن هابرماس از آن با عنوان «بحران مشروعیت دولت» نام برده است. مطابق با این دیدگاه، دولت‌ها از سویی باید سیاست تأمین اقشار ضعیف را اعمال کنند و از سویی دیگر کاری نکنند که انگیزه‌های طبقات بالاتر برای سرمایه‌گذاری و کسب سود کاهش یابد. حفظ موازنه بین این دو دیدگاه ظرافت‌ها و سختی‌های خاص خود را دارد.

این راه‌برد می‌داند. اما بروز بحران‌های اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی باعث اقامت دائمی مهاجران در کشورهای میزبان در اروپا شد. هر دو گروه شهروندان بومی و مهاجران برای تصاحب مشاغل محدود با هم رقابت داشتند (Bjorgo, 1993: 2-3).

تأثیر بحران اقتصادی در کشورهای شرق اروپا به لحاظ آسیب‌پذیری بیش‌تر این کشورها در مقایسه با اروپای غربی در خور توجه‌تر است. اهمیت این مسئله بدان حد بود که حتی کشورهای اروپای غربی از گسترش اتحادیه اروپا به شرق ابراز نگرانی می‌کردند. نقطه شروع برای موقعیت حزب جوییک ایجاد این تصور بود که نخبگان سیاسی بیست سال گذشته را صرف خدمت به منافع خارجی‌ها کرده‌اند که این روند به حفاظت از منافع ملی منجر نمی‌شود. بدین ترتیب، حتی می‌توان از آموزه‌های مکتب کپنهاگ فراتر رفت و نشان داد که چگونه تمایز شدید بین هویت خودی و بیگانه در نحوه شکل‌دهی به هویت گروهی یا به تعبیری برساختن هویت، نه فقط در عرصه بین‌المللی بلکه در داخل جامعه، نقش مهمی ایفا می‌کند. از قضا، بسیاری از جریان‌های راست افراطی با محکوم کردن مواضع دولت‌مردان گذشته سعی دارند تا نظر توده‌ها را به خود جلب کنند و دست بالا در عرصه سیاسی داشته باشند. حزب جوییک نیز برای اعتراض بارها و بارها از یک طرح برای مذاکره مجدد بدهی‌های دولت صحبت می‌کند و اعلام می‌دارد که در درجه اول باید تکلیف شرکت‌های چندملیتی در مجارستان روشن شود و حتی به دنبال اعمال نفوذ در مناطق خارج از مرزهای مجارستان است که در آن مجارها زندگی می‌کنند.

درواقع، حزب جوییک مجارستان، در جایگاه حزب راست افراطی، از موج نارضایتی مردم در جهت کسب آرا در انتخابات استفاده کرد. این حزب با محکوم کردن سیاست‌های دولت سعی کرد که خود را مدافع منافع مردم نشان دهد و با سرمایه‌گذاری خارجی مخالفت کند. این حزب مخالف بازار آزاد اروپایی و گشودن درها به روی اروپاست و معتقد است چنین سیاستی سبب شده است که اقتصاد مجارستان دچار مشکل شود. آلمان در سال ۲۰۱۵ بیش‌ترین رقم درخواست پناهندگی را داشت، اما اگر تناسب با جمعیت کشور را مبنا قرار دهیم، مجارستان با وجود مسدود کردن مرزهای خود با کرواسی در ماه اکتبر، با هدف متوقف کردن ورود مهاجران، بیش‌ترین تعداد درخواست پناهندگی را ثبت کرده است. در سال ۲۰۱۵ به نسبت هر صد هزار نفر جمعیت این کشور حدود ۱۸۰۰ پناه‌جو در مجارستان تقاضای پناهندگی داده‌اند (BBC, 2016).



نمودار ۱. تقاضای پناهجویی درازای هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت بومی مجارستان، ۲۰۱۵

جوبیک هم‌چنین طرف‌دار کرملین است و شواهد نشان می‌دهد که این حمایت از جانب دولت راست‌گرای مسکو انجام می‌شود. راست‌های مجارستان چندین بار به روسیه سفر کرده‌اند (Shekhovtsov, 2014). این نزدیکی می‌تواند در راستای پیروی از سیاست کرملین برای تضعیف اتحادیه اروپا و نیز اقدامات و رخداد‌های کشورهای اروپایی، که موضعی ضد روسی دارند، ارزیابی شود. از سوی دیگر از جانب روسیه نیز به چنین جریان‌هایی تمایل دیده می‌شود، به‌ویژه آرا و اندیشه الکساندر دوگین (Alexander Dugin)، الهام‌بخش و طراح آن، که تلاش داشته است تا ناسیونالیسم روسی را به جریان‌های مختلفی در مناطق دیگر پیوند بزند (Laruelle, 2008: 107-108). در این بین، محور مهمی که در ذیل بیگانه‌ستیزی حزب جوبیک و جریان راست افراطی مجارستان باید بدان توجه کرد، گسترده‌شدن دامنه دگرسازی است که معضلات و مشکلات اقتصادی را به دست‌آویزی برای طرح مسائل فرهنگی، هویتی، و حتی تاریخی تبدیل کرده است. برای نمونه، یکی از تجلیات این قضیه در پیوند با اندیشه دوگین در روسیه تلاش برای احیای اوراسیاگرایی نوین (Neo-Eurasianism) است که بر

اساس آن پیوندهای مبتنی بر اتحاد تورانی (Turanian) مورد توجه این جریان قرار گرفته است و در آن بر پیوند یافتن مجارستان با جمهوری‌های آسیای میانه، روسیه، ترکیه، و ایران تأکید می‌شود.

برای مثال «ویکتور اوربان» در ۲۰۱۴ بیان کرد که مجارستان باید به‌سوی کشورهای اوراسیا گرایش بیابد. کشورهایی که براساس معیارها و موازین غربی غیردموکراتیک دانسته می‌شوند، اما توانسته‌اند در رقابت اقتصادی جهانی شدن بی‌آن‌که به غرب میل کنند، موفق باشند. وی تصریح داشت، لیبرالیسم غربی مترادف با انحطاط و نزول است (Camus and Lebourg, 2017: 227). همانند همه جریان‌هایی از این دست که خواهان تعریف موجودیت سیاسی و فرهنگی و نیز هویتی فراتر از موقعیت موجودند، رگه‌هایی از آرمان‌گرایی و بلکه اتوپیاگرایی در نزد راست افراطی مجارستان دیده می‌شود و از این‌رو این جریان گاه در بیان منویات خود بازگشت به مجارستان بزرگ قبل از معاهده‌تریانون^۱ در سال ۱۹۲۰ را مطرح کرده است. محدوده مذکور بخش‌هایی از اتریش، رومانی، اسلواکی، کرواسی، صربستان، و اوکراین کنونی را شامل می‌شود (ibid: 245). براساس مبحث امنیتی‌شدن در مکتب کپنهاگ باید گفت که راست جدید در مجارستان، همانند برخی از انواع مشابه آن، نه فقط موقعیت کنونی را به‌شکل خاصی تصویر می‌کند، بلکه مهم‌ترازان سودای احیای نوعی از امپراتوری با بازگشت به وضعیت قبل از سامان سیاسی و ستفالیایی در آن مشهود است. بنابراین کنار احساسات ضد مهاجرت و مواضع ستیزه‌جویانه در مورد طیف‌هایی خاص، بروز ملی‌گرایی افراطی (Chauvinism) و حتی مباحثات به پیشینه فاشیستی مجارستان و نیز ظهور گرایش‌های ضدسامی^۲ جزو ویژگی‌های راست افراطی در مجارستان بوده است که از دوره فروپاشی شوروی سابق و سقوط کمونیسم در بلوک شرق رخ نمایانده و در زمان حاضر به شکل جدیدی ظاهر شده است (Virchow, 2013: 209).

دگرسازی هویتی نزد راست افراطی و بسط آن اغلب زمینه‌ساز مواجهه خشونت‌آمیز بوده و حتی عدم تساهل و مدارا را فراهم آورده است و در زمان‌هایی که دیگری مورد نظر ایشان اقدام خصومت‌آمیزی انجام داده باشد، همانند برهه حملات ۱۱ سپتامبر یا بروز خطر داعش

^۱ پیمان تریانون (Trianon Treaty) پیمان صلح بین قدرت‌های متفق و پادشاهی مجارستان بود که پس از پایان جنگ جهانی اول، در بیستم جون سال ۱۹۲۰، در کاخی به همین نام در مجموعه کاخ‌های ورسای در پاریس امضا شد. این پیمان شرایط کشور مستقل مجارستان و مرزهای آن پس از جنگ را تعیین کرد.

^۲ ضد سامی (Anti-Semitism) به ستیزه‌جویی با یهودیان و نگاه منفی و کینه‌جویانه هم‌راه با پیش‌داوری درباره آن‌چه یهودی است گفته می‌شود.

مشروعیت یافته است و حتی زمینه‌ساز هم‌دلی و همراهی جریان‌های دیگر را فراهم می‌آورد، به‌طوری‌که به‌نظر می‌رسد وقوع رخدادهایی از این دست مشروعیت راست افراطی را فزونی بخشیده و حتی به‌ترویج و اشاعهٔ باورهای آن بین اقشار بیش‌تری انجامیده است.

تبلیغات انتخاباتی و موفقیت حزب جوییک

حزب جوییک سال ۲۰۰۳، با ایدئولوژی ملی‌گرایی افراطی، تأسیس شد و سال ۲۰۰۶، در جریان اعتراض‌های مردمی علیه دولت سوسیالیست، قدرت گرفت. همان سال گابور ونا سازمان پارلمانی «محافظان مجار» را تأسیس کرد که موجب شد او و حزیش را افراطی بدانند (Thorpe, 2016). این حزب در انتخابات مجلس سال ۲۰۰۶ فقط ۲/۲ درصد آرا را به‌دست آورد. بعدازآن، در جریان انتخابات پارلمان اروپا به سال ۲۰۰۹ آرای ۱۴/۷۷ درصد را به‌دست آورد. در انتخابات مجلس ملی در سال ۲۰۱۰ نیز ۱۶/۶۷ درصد و در انتخابات ۲۰۱۴، ۲۰ درصد رأی آورد. از علل موفقیت این حزب آن‌که رأی‌دهندگان به‌دنبال حزب راست ایدئال بوده‌اند. در نتیجه، تعصب و دشمنی با ارزش‌های سیستم حاکم و ترس از آینده سبب شده که این حزب موقعیت مناسبی داشته باشد و البته بحران اقتصادی جهانی نیز به تشدید این وضعیت کمک کرد (Biro Nagy, et al. 2012: 1). در توضیح این مکتب براساس توجه به مؤلفه‌های مطرح‌شده در مکتب کپنهاگ باید بدین نکته اشاره کرد که فارغ از اهمیت و ابعاد یک مسئله، تصویر برساخته از آن به‌مثابهٔ موضوعی امنیتی است که نقش تعیین‌کننده‌ای به‌خود اختصاص می‌دهد و موفقیت راست‌گراها در القای چنین تصویری به جامعه موقعیت آن‌ها را تثبیت می‌کند و ضامن موفقیت‌های سیاسی‌شان می‌شود.

سیاست ریاضت اقتصادی دولت و درعین‌حال عدم پاسخ‌گویی آن سبب شد تا رأی‌دهندگان با تمایل به حزب راست افراطی سخت‌ترین ضربه را به دولت بزنند. جوییک با محکوم‌کردن این‌که سیاست‌های دولت ملی در جهت خدمت به منافع بین‌المللی است و با رویکرد ناسیونالیستی و محکوم‌کردن نخبگان سیاسی به‌دنبال حفاظت از ارزش‌ها و منافع ملی است، توانست نظر عمومی را جلب کند. این حزب به‌دنبال سیستم مالیات متری بود که افراد با درآمد متوسط را با پرداخت مالیات کم‌تر حمایت کند. سیستم حقوق بازنشستگی از شعارهای دیگر این حزب بود. این حزب به‌طور صریح اعلام می‌کند که سرمایه‌های خارجی و شرکت‌های چندملیتی در مجارستان و عضویت در اتحادیهٔ اروپا سبب شده است که سرمایهٔ این کشور و تولید و رشد اقتصادی آن روند منفی داشته باشد. برانگیختن حس تعصب و

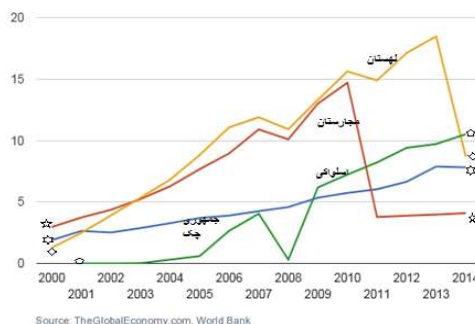
احساسات سبب شده است تا ۳۰ درصد آرای این حزب از افراد زیر سی سال باشد. محبوبیت این حزب در شهرهای کوچک و زیر پنج هزار نفر بیش‌تر است. بخشی از موفقیت این حزب ناشی از رأی‌دادن افرادی است که پیش از این به سوسیالیست‌ها رأی می‌دادند (همان: ۵-۱۱). افزون‌بر جلب رأی کسانی که از موقعیت اقتصادی خود ناراضی بوده‌اند، جوییک بخشی از موفقیت خود را مدیون حمایت کسانی است که از موقعیت و شأن اجتماعی و منزلت خود رضایت نداشته‌اند و زنان از جمله آن‌ها (Felix, 2017: 95). بخشی از این گرایش بدان سبب است که راست افراطی در مواجهه با مشکلات پیش‌روی جامعه خویش تقصیر را متوجه مهاجرانی می‌داند که فرصت‌های مناسب اشتغال را از اهالی بومی کشور میزبان سلب کرده‌اند. در همین راستاست که حزب جوییک به زنان، به دلیل نقش مهمشان در فرزندآوری برای تأمین نیروی کار بومی، اهمیت والایی می‌دهد (Rippeyoung, 2007: 381-382).

جذب آرای طبقات پایین اجتماعی اعم از حاشیه‌نشینان، روستایی‌ها، و کارگران از ویژگی‌های کمابیش مشترک راست افراطی در کشورهای گوناگون بوده است. حزب جوییک نیز ضمن داشتن چنین موضعی درعین‌حال با شعار دفاع از ارزش‌ها و منافع مجارها به موفقیت رسید (BBC, 2012). در سال ۲۰۱۲ مارتون گیونگیوسی (Marton Gyongyosi)، نماینده مجلس مجارستان و عضو ارشد حزب جوییک، در همایش علیه صهیونیسم گفت که باید فهرستی از یهودیان را تهیه کرد، زیرا ممکن است این افراد تهدیدی برای امنیت ملی کشور باشند. هم چنین گفت که باید بررسی شود چه تعداد از سیاست‌مداران مجار اصل و نسب یهودی دارند (BBC, 2013).

شنبه ۴ می ۲۰۱۶، شهر بوداپست مجارستان در آستانه برگزاری چهاردهمین کنفرانس جهانی یهودیان شاهد تظاهرات هزار نفری در اعتراض به این برنامه بود؛ زیرا احزاب مخالف دولت مجارستان از جمله حزب جوییک با این موضوع موافق نبودند و اعتراض خود به برگزاری این کنفرانس را با برپایی تظاهرات اعلام کردند. گابور ونا، رئیس حزب جوییک، در این باره گفت که مقامات اسرائیلی، سرمایه‌گذاران، و دیگر مقامات یهود و اسرائیل بهتر است برای برگزاری کنفرانس خود به سراغ کشوری دیگر در نقطه دیگری از جهان بروند، چون مجارستان فروشی نیست. وی با اشاره به شیمون پرز، که گفته بود به‌غیر از عملیات نظامی برای استیلا و پیروزی اسرائیل لازم است که از ابزار اقتصادی استفاده کنیم و اسرائیل در مجارستان سرمایه‌گذاری درخور توجهی خواهد کرد، افزود از آن زمان به بعد ما شاهد سرازیر شدن سرمایه‌های فراوان از سوی اسرائیل به کشورمان شدیم و حزب ما صرفاً تلاش کرد بفهمد

چه چیز مخفی در پس پرده این سرمایه‌گذاری‌ها وجود دارد، اما جامعه یهودیان ما را «نازی» نامیده و حتی از صحبت کردن با ما و شنیدن نظرهای ما ابا کرده است (RT, 2013).

حزب جویبک، پس از راه‌یابی به کنگره مجارستان در سال ۲۰۱۰، در موقعیت اقتصادی وخیم این کشور به تیتراول عناوین مطبوعات و سایر رسانه‌های اروپایی تبدیل شد. به نظر می‌رسد که موقعیت حزب جویبک پس از انتخابات عمومی سال ۲۰۱۴ میلادی قوی‌تر شده است. از دیگر مسائل درخور توجه درباره مسائل اقتصادی این‌که در بین ۳۴ کشور عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی مجارستان چهارمین کشوری است که بیش‌ترین مالیات‌ها و پس‌اندازهای تأمین اجتماعی را برای کارمندان در نظر می‌گیرد (Euronews, 2016).

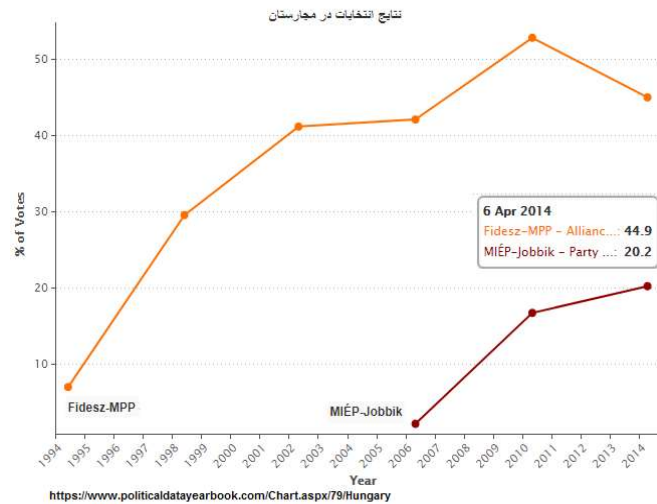


نمودار ۲. دارایی صندوق بازنشستگی به منزله درصدی از تولید ناخالص داخلی مجارستان

در نمودار ۲ میزان دارایی صندوق بازنشستگی به منزله درصدی از تولید ناخالص داخلی مجارستان آورده شده است.

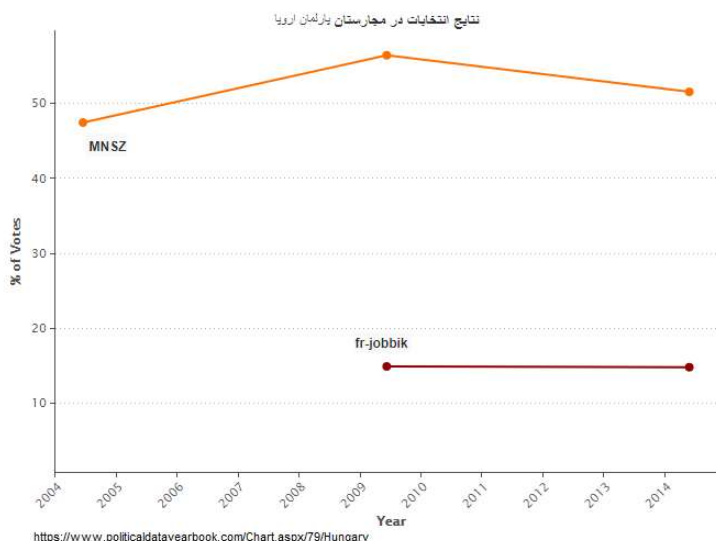
نمودار ۲ نشان‌دهنده کاهش دارایی مجارستان در ۲۰۱۰ است. بنابراین می‌توان این انتظار را داشت که مسائل اقتصادی و نارضایتی از سیستم سبب شود که حزب راست‌گرایی چون جویبک، که وضعیت اقتصادی را سرزنش می‌کند، با افزایش اقبال عمومی در انتخابات روبه رو شود. در ادامه نمودار موفقیت در انتخابات آمده است.

رابطه بحران اقتصادی و رشد حرکت‌های راست افراطی: ... (رضا نصیری حامد و احسان جعفری فر) ۲۵۹



نمودار ۳. نمودار موفقیت حزب جویبک در انتخابات مجلس ملی مجارستان

در انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۶ حزب جویبک توانست ۲/۲ درصد آرا را به دست آورد و در انتخابات مجلس اروپا در سال ۲۰۰۹ توانست ۱۴/۷۷ درصد آرا را به دست آورد. بعد از انتخابات مجلس ملی در سال ۲۰۱۰ با ۱۶/۶۷ درصد موفق شد در ۶ آوریل ۲۰۱۴ به ۵۴/۲۰ درصد آرا برسد که از رشد ۸۷/۳ درصدی این حزب در مقایسه با سال ۲۰۱۰ نشان دارد. این آمارها نشان‌دهنده توفیق این حزب طی این سال‌ها برای جذب آرا و تأثیر شعارهای انتخاباتی آن بوده است.



نمودار ۴. نمودار موفقیت حزب جویبک در انتخابات پارلمان اروپا

نتیجه‌گیری

معمولاً در ادبیات سیاسی متداول و مرسوم جریان راست طرفدار حفظ وضع موجود دانسته شده و از این نظر در مقابلِ جریان چپ، که درصدد ایجاد تغییراتی در وضعیت فعلی است، ارزیابی می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد موقعیت و اقتضائات سیاسی، اقتصادی، و حتی فرهنگی دوران اخیر شکل دیگری از این صف‌بندی را نمایان کرده است. ظهور و تقویت جریان راست افراطی نمونه‌ای از این قضیه است. در واقع به نظر می‌رسد به موازاتی که طی دوران اخیر و به‌ویژه طی دهه‌های اخیر جریان چپ از نگرش رادیکال درخصوص تغییرات اجتماعی و سیاسی فاصله گرفته و به اقداماتی اصلاحی با فعالیتهای پارلمانی و مسالمت‌آمیز روی آورده است، بخشی از جریان راست سودای ایجاد تغییراتی بنیادین در الگوی متداول و نهادینه‌شده در عرصه سیاسی را در سر می‌پروراند. تحلیل ماهیت این جریان از جمله درمورد حزب جویبک در مجارستان نشان‌دهنده آن است که هرچند وجود بحران اقتصادی ۲۰۰۸ سبب‌ساز روی کارآمدن این جریان و تقویت موضع آن در انتخابات بعدی شد، اما خاستگاه فکری و فرهنگی این جریان امری عمیق‌تر از وقوع بحران در اقتصاد است یا حداقل می‌توان گفت بازنمایی این بحران در اقتصاد و علل و

زمینه‌های شکل‌گیری آن از سوی این جریان و به‌ویژه تحلیل دربارهٔ مسببان آن و نیز ارائه راه‌کار درمورد راه‌های احتمالی برون‌رفت از این بحران به‌گونهٔ خاصی از سوی این جریان صورت‌بندی شده است. فارغ از قضاوت ارزشی و بی‌آن‌که از موضع طرف‌داران حفظ وضع موجود وضعیت فعلی را بهترین گزینهٔ ممکن برشماریم، باید اذعان کرد که سیاست کلی این جریان با روند هم‌گرایی منطقه‌ای و جهانی در تعارض است. درواقع ظهور راست افراطی و نیز واگرایی‌های دیگری هم‌چون لزوم اتخاذ موضعی مستقل از اتحادیهٔ اروپا، که نمود بارزش در خروج انگلستان از اتحادیهٔ اروپا (۲۰۱۹) قابل مشاهده است، نشان‌دهندهٔ بحران در بخشی از سازوکارهای نهادهایی است که الگویی واحد و یک‌سان را برای همگان تجویز می‌کنند و از موقعیت ویژه و مخصوصاً موارد آسیب‌پذیر کشورهای گوناگون غفلت می‌کنند. دستاورد و بهرهٔ مهمی که از بررسی شرایط تکوین و تقویت جریان‌هایی همانند جوبیک برمی‌آید، نشان‌دهندهٔ آن است که خطر بازگشت حاکمیت‌های تمامیت‌خواه و فاشیستی هیچ‌گاه دور از ذهن نیست؛ چه آن‌ها هم‌چون حزب جوبیک به وام‌داربودن خویش به چنین عقبهٔ فکری اذعان کنند و چه در کتمان آن سعی داشته باشند. به‌هرحال، زمانی که ارزش‌های عام و جهان‌شمولی هم‌چون رعایت حقوق بشر (از جمله درمورد مهاجران) و به‌تبع آن دموکراسی با مقتضیات ناشی از فشارها و تنگناهای اقتصادی و رفاهی در تضاد باشد، امکان اولویت‌یافتن خواسته‌های معیشتی و اقتصادی و قدرت‌یابی گروه‌هایی که این دسته از نیازها را سرلوحهٔ خود قرار داده‌اند، فزونی می‌گیرد. وقوع بحران‌های مختلف اقتصادی و تبعات آن ازجمله در قدرت‌یابی جریان‌های راست افراطی مؤیدی بر این امر است. به‌واقع زمانی که کارایی و توان‌مندی نظام‌های سیاسی و روندهای هم‌گرا زیر سؤال رود، امکان تشدید و تقویت آن دسته از بنیان‌های هویتی و فرهنگی، که بر واگرایی عوامل و بازیگران سیاسی مختلف ناظر است، مجال ظهور و نمود پیدا می‌کند. شواهد نشان می‌دهد همهٔ سهم در شکل‌گیری و تقویت احزاب دست راستی از قبیل جوبیک را نباید به عوامل خارجی هم‌چون بحران اقتصادی منطقه‌ای، جهانی، و یا مهاجرت نسبت داد. به‌نظر می‌رسد این عوامل درحکم کاتالیزور و متغیرهای زمینه‌ای‌اند که بر بسترهای از قبل موجودی همانند تعریف هویت فرهنگی و سیاسی و نیز تعیین مدل بهینه و مطلوب اقتصادی و توسعه به‌ویژه در دوران پساکمونیسم عمل می‌کنند. نکتهٔ درخور تأمل دربارهٔ وضعیت احزابی هم‌چون جوبیک آن‌که ایشان براساس استفاده از شیوه‌های امنیتی‌سازی سعی دارند تا مسائلی را طرح کنند که می‌تواند مورد استقبال عمومی واقع شود و بنابراین مشاهده می‌شود آن‌ها، ضمن مخالفت با تنوع و تکثر

ناشی از حضور افراد از ملیت‌ها و اقوام و یا ادیان مختلف در ترکیب جمعیتی کشور خود و حتی قاره اروپا و به تبع دفاع از نوعی خلوص و وحدت فرهنگی و ملی در سطح قاره اروپا، از وحدت درپیش گرفته شده سر باز زده‌اند و به داشتن حوزه اختیارات وسیع‌تر و قدرت مانور بیش‌تری مایل‌اند.

سپاسگزاری

بدینوسیله از مسئولان و دست‌اندرکاران علمی و اجرایی و نیز داوران محترم نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل دانشگاه رازی در دریافت، پذیرش، ارزیابی و انتشار مقاله سپاسگزاریم.

منابع

- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶)، «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، فصل‌نامه سیاست خارجی، س ۲۱، ش ۲.
- اکبری کریم‌آبادی، نورالدین (۱۳۹۳)، «نقش اسلام‌هراسی در افزایش گرایش به اسلام در اروپا و آمریکا»، پژوهش‌های منطقه‌ای، دوره جدید، ش ۵.
- بوزان، باری، الی ویور، و پاپ دووید (۱۳۹۲)، چهارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری‌فر، احسان و محمدرضا مجیدی (۱۳۹۷)، «بحران امنیتی در غرب آسیا و قدرت‌یابی احزاب راست افراطی اروپایی»، فصل‌نامه مطالعات آسیای جنوب غربی، س ۱، ش ۳.
- کولایی، الهه و ولی کوزه‌گر کالجی (۱۳۹۸)، «دلایل و زمینه‌های غیرامنیتی‌سازی در آسیای مرکزی»، فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۱۰۶.
- میرفخرایی، سیدحسین (۱۳۹۴)، «اتحادیه اروپا و بحران مالی: روندها و چشم‌انداز»، فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، ش ۳۱.

References

- Akbari Karimabadi, Noureddine (1393), "The Role of Islamophobia in Increasing the Tendency to Islam in Europe and America", *Regional Studies*, New Volume, no. 5.
- BBC. (2012, NOV 27), "Hungarian Member of Parliament: A List of the Country's Jews Should be Prepared", Retrieved from: https://www.bbc.com/persian/world/2012/11/121127_an_hungary_anti_semitic.shtml;

رابطه بحران اقتصادی و رشد حرکت‌های راست افراطی: ... (رضا نصیری حامد و احسان جعفری فر) ۲۶۳

- BBC. (2013, may 04), "Right-Wing Demonstrations in Hungary against the World Jewish Congress", Retrieved from:
<https://www.bbc.com/persian/world/2013/05/130504_an_hungary_anti_zionist_demo;
- BBC. (2015, 09 15), "Refugees Continue to Enter Greece", Retrieved from:
<https://www.bbc.com/persian/world/2015/09/150925_l03_refugees_greece_hungary;
- Bjorgo, T. (1993), "Terrorist Violence Against Immigrants and Refugees in Scandinavia: Patterns and Motives", *Racist Violence in Europe*, T. Bjorgo and R. Witte (eds.), Basingstoke: St Martin's Press.
- Bíró Nagy, Andrasy, Tamas Boros, and Áron Varga (2012), "Right-Wing Extremism in Hungary", *International Policy Analysis Andras*, Available at: <https://library.fes.de/pdf-files/id-moe/09566.pdf>.
- Buzan, Barry and Lene Hansen (2009), *The Evolution of International Security Studies*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Buzan, Barry, Ole Weaver, and Jaap de Wild (1392), *A New Framework for Security Analysis*, Translated by Alireza Tayeb, Second Edition, Tehran, Research Institute of Strategic Studies
- Camus, Jean-Yves and Nicolas Lebourg (2017), *Far-Right Politics in Europe*, Jane Marie Todd (trans.), Cambridge: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Ebrahimi, Nabiullah (1386), "A Reflection on the Principles and Culture of the Copenhagen School", *Foreign Policy Quarterly*, Year 21, Issue 2, Summer.
- Euronews (2016 a, 10 21), "Hungarian Economy Minister's Plan to Reduce Social Security Savings by Employees", Retrieved from:
<https://farsi.euronews.com/2016/10/21/hungary-promises-payroll-tax-cuts-amid-labour-shortage>
- Euronews (2016 b, 07 21), "Hungary is the most Xenophobic Country in Europe", Retrieved from: <<https://farsi.euronews.com/2016/07/21/hungary-xenophobia-and-feeding-the-fears-of-terrorism>>;
- Felix, Aniko (2017), "Toward an Alternative Emancipation? The New Way(s) of Women, Mobilization in the Hungarian Radical Right Subculture", in: *Gender and far Right Politics in Europe*, Michaela Kottig, Renate Bitzan and Andrea Peto (eds.), Palgrave Macmillan.
- Grim Feinberg, J. (2016, 04 07), "Retrieved from Die Verteidiger Europas", Available at: <<https://monde-diplomatique.de/artikel/!5291147>>.
- Groenewold, W. G. F., J. A. A. De Beer, and H. A. G. de Valk (December 2016), "Prospects of Labour Migration Pressure in Algeria, Morocco, Tunisia and Turkey", *Genus*, vol. 72, no. 1, 8; Available at: <<https://www.doi.org/10.1186/s41118-016-0015-x>>.
- Humanrightsfirst. (2015, July 13), "Retrieved from The Jobbik Party in Hungary: History and Background", Available at: <<https://www.humanrightsfirst.org/resource/jobbik-party-hungary-history-and-background>>.
- Jafari Far, Ehsan and Mohammad Reza Majidi (1397), "Security Crisis in West Asia and the Growing Power of European Far-Right Parties", *Quarterly Journal of South-West Asian Studies*, Fall, Issue 3, First Year.

- Koulaei, Elaheh and Vali Koozegar Kalji (1398), "Reasons and Grounds for Insecurity in Central Asia", *Central Asia and Caucasus Studies*, no. 106, Summer.
- Laruelle, Marlene (2008), *Russian Eurasianism: An Ideology of Empire*, Mischa Gabowitsch (trans.), Washington D.C.: Woodrow Wilson Center Press.
- Lowy, Michael (2014), "Ten Theses on the Far Right in Europe", Retrieved from: <<https://www.versobooks.com/blogs/1683-ten-theses-on-the-far-right-in-europe-by-michael-lowy>>.
- Mirfakhraei, Seyed Hassan (2015), "The European Union and the Financial Crisis: Trends and Perspectives", *Political Science Quarterly*, no. 31.
- Mudde, Cas (2000), *The Ideology of the Extreme Right*, Manchester: Manchester University Press.
- PEW. (2016, December 06), "Retrieved from Few in Europe Say Growing Diversity Makes their Country a Better Place to Live": <https://www.pewresearch.org/fact-tank/2016/12/06/4-factors-driving-anti-establishment-sentiment-in-europe/ft_16-12-06_europeconcerns_diversity/>.
- PEW. (2016, September 16), "Retrieved from European Opinions of the Refugee Crisis in 5 Charts": <<https://www.pewresearch.org/fact-tank/2016/09/16/european-opinions-of-the-refugee-crisis-in-5-charts/>>.
- Politicaldatayearbook. (2020, 04 17), Retrieved from: <<https://www.politicaldatayearbook.com/Chart.aspx/79/Hungary>>.
- Rippeyoung, Phyllis L.F. (2007), "When Women are Right: the Influence of Gender, Work and Values on European Far-Right Party Support", *International Feminist Journal of Politics*, vol. 9, no. 3.
- RT. (2013, Oct 01), "Retrieved from 'Protesting Israel's Aggressive Policies': Far-Right Party Promotes Anti-Semitic Mood in Hungary": <<https://www.rt.com/news/hungary-anti-semitism-jobbik-592>>.
- Shekhovtsov, A. (2014, April 12), "Retrieved from Fascist Vultures of the Hungarian Jobbik and the Russian Connection", <<https://anton-shekhovtsov.blogspot.com/2014/04/fascist-vultures-of-hungarian-jobbik.html>>.
- Szombati, Kristof (2018), *Victor Orban, Authoritarian Regim, in: The far Right in Government: Six Cases from Across Europe*, New York: Rosa Luxemburg Stitung.
- Thorpe, N. (2016, Nov 17), "Is Hungary's Jobbik Party Really Back from the Extreme Right?" Retrieved from: <<https://www.bbc.com/persian/world-38014772>>;
- Virchow, Fabian (2013), *Creating a European (Neo-Nazi) Movement by Joint Political Action? In: Varieties of Right-Wing Extremism in Europe*, Rea Mammon, Emmanuel Godin and Brian Jenkins (eds.), London: Routledge.



راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه النبی

سجاد دادفر*

روح اله بهرامی**

چکیده

با مهاجرت پیامبر (ص) به یثرب، تأسیس ساختار نوین سیاسی و افزایش تعداد مسلمانان، حکومت نوین مدینه با واقعیت‌ها و چالش‌های جدیدی مواجه گردید. یکی از این واقعیت‌ها حیات اقتصادی جامعه یثرب و لزوم ساماندهی آن بود. بر این اساس، پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تبیینی در پی پاسخ به این پرسش است که راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی در مدینه النبی برای گذار از اقتصاد جاهلی به اقتصاد اسلامی چگونه و مبتنی بر انجام چه اقداماتی بوده است؟ در واقع هدف این پژوهش، تأمل در سیاست‌ها، رویکردها و راهبردهای مدیریتی پیامبر (ص) در عرصه اقتصاد و معرفی آن به مثابه الگوی واقعی اقتصاد اسلامی است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که پیامبر (ص) پس از استقرار در مدینه و مواجهه با واقعیت‌ها و مسائل اقتصادی جامعه اسلامی، تلاش کرد تا راهبردهای اساسی و آینده دولت اسلامی مدینه را در حوزه مناسبات اقتصادی براساس ضرورت‌ها و واقعیت‌های ملموس ترسیم کند. این راهبرد از یکسو نشأت گرفته از آموزه‌های وحیانی و سیره نبوی و از سوی دیگر مبتنی بر ضرورت‌ها و واقعیت‌های ناشی از تشکیل حکومت اسلامی، شناخت مؤلفه‌ها و ظرفیت‌های مهاجران و انصار و شرایط محیط جدید بود. تلاش در جهت حذف معاملات جاهلی، تعریف و تبیین مفاهیم و مؤلفه‌های نوین اقتصاد اسلامی، تقویت بنیه اقتصادی مسلمانان و قطع وابستگی آنان به مشرکان و اهل کتاب بخشی از اقدامات حکومت نبوی در این زمینه بود. بر این اساس پیامبر (ص) در تلاش بود تا با ارائه راهکارها و اندیشه‌های جدید در ساحت اقتصادی به تدریج اقتصادی متمایز از آنچه در شبه جزیره بود، سامان دهد که از آن با عنوان اقتصاد اسلامی می‌توان یاد کرد.

کلید واژه‌ها: اسلام، پیامبر (ص)، اقتصاد اسلامی، مدینه النبی

نوع مقاله: پژوهشی.

* استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. (نویسنده مسئول)

sdadfar@razi.ac.ir

** دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.



مقدمه

مطالعه تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که دوران سیزده‌ساله دعوت مکی را می‌توان دوران مبارزات فکری و فرهنگی پیامبر (ص) با جامعه جاهلی دانست. در این دوران اقدامات پیامبر (ص) عمدتاً در راستای تبیین اصول اساسی دین اسلام و افشای ماهیت شرک متمرکز بود؛ از این رو آیات نازل‌شده در این دوران نیز در همین راستا بوده و کمتر سخن از حوزه‌های عمل دولت نظیر سیاست یا اقتصاد به میان آمده است؛ اما به دنبال مهاجرت پیامبر (ص) به مدینه و تشکیل نخستین دولت اسلامی، الزامات دیگری نظیر تدوین سیاست‌های جدید مالی و از میان برداشتن تنگناها و معضلات اقتصادی مطرح گردید؛ چرا که سامان دادن به مناسبات اقتصادی، تدارک منابع درآمد برای سیاست‌های دولت مدینه و به‌سازی حیات اقتصادی جامعه از ضرورت‌های تحقق نظام اسلامی بود.

حکومت مدینه نمی‌توانست بدون سیاست‌گذاری‌های روشن اقتصادی به‌سوی هدف‌های عمومی خود حرکت کند، به‌ویژه از آن‌روی که پیامبر (ص) میان اقتصاد، فرهنگ و سیاست در قالب یک نظام و هدف‌های بعثت، پیوندی ناگسستنی می‌یافت. برای تحقق هدف‌های سیاسی و اداره جامعه، از زاویه واقعیات جاری در میان اعضای جامعه مدینه گذشته از ضرورت‌های برنامه‌ریزی اقتصادی و وضع مالیات، اتخاذ سیاست‌های ویژه مالیاتی و تنظیم مناسبات مالی و پایه‌ریزی نظام اقتصادی ضرورت داشت. (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۸: ۳۵۸) به‌همین دلیل پیامبر پیامبر (ص) می‌کوشید تا با بهبود وضعیت اقتصادی جامعه نوپای اسلامی، ضمن صیانت از مسلمانان مستمند در برابر اهل کتاب، زمینه‌های همگرایی مسلمانان با آنان و در نتیجه نفوذ کفار بر اندیشه‌های مسلمانان را از بین ببرد.

اما پرسش اساسی این پژوهش این است که راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در راستای تحقق این اهداف مبتنی بر چه اصول و روش‌هایی بوده است؟ مدعای پژوهش را هم می‌توان چنین طرح کرد که پیامبر (ص) برای حل مشکلات اقتصادی جامعه نوپای اسلامی در مدینه، راهبردهایی براساس آموزه‌های نوین وحیانی و ضرورت‌های تشکیل حکومت اسلامی متناسب با شرایط محیط و ظرفیت‌های مردم مهاجر و انصار اتخاذ کرد. با

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۶۷

توجه به اینکه در بین تحقیقات صورت گرفته در مورد زندگی و سیره پیامبر (ص) کمتر به مسائل مالی و سیره اقتصادی ایشان پرداخته شده است، هدف این پژوهش آن است تا براساس منابع تاریخی ضمن بررسی راهبردهای اقتصادی پیامبر (ص) در مدینه‌النبی، به تشریح روند سیاست‌گذاری‌های مالی حکومت نبوی و درنهایت تبیین مراحل گذار از اقتصاد جاهلی به اقتصاد اسلامی پرداخته شود. موضوعی که می‌تواند ضمن کمک به علاقه‌مندان مطالعات اقتصاد اسلامی، بسترهای جدیدی را در این حوزه برای تحقیق و پژوهش خلق کند.

پیشینه تحقیق

مطالعه منابع اولیه و تحقیقات متأخر نشان می‌دهد که سیاست‌ها، رویکردها و راهبردهای مدیریتی پیامبر (ص) در عرصه اقتصادی کمتر مورد توجه واقع شده‌اند. آنچه در منابع نخست در این باب دیده می‌شود عمدتاً به شکل پراکنده و در لابه‌لای کتب حدیث و در ذیل باب‌هایی مانند مکاسب، زکات، خمس، دیات و برحسب موضوع و محتوای احادیث به مسائل اقتصادی عصر نبوی توجه شده است، ضمن آنکه در کتب تفسیر، سیره، مغازی، خراج و برخی منابع جغرافیایی نیز در این زمینه مطالبی را بیان کرده‌اند.

در تحقیقات متأخر نیز توجه به سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی‌های اقتصادی پیامبر (ص) کمتر مورد توجه قرار گرفته و عمدتاً به بررسی شرایط اقتصادی مسلمانان در صدر اسلام پرداخته شده است. از جمله این تحقیقات می‌توان به مقاله «وضع اقتصادی مدینه در عهد نبوی» اشاره کرد. این مقاله که ترجمه بخشی از کتاب «المجتمع المدني فی عهد الرسول» تألیف عبدالله عبدالعزيز بن ادریس است و شهلا بختیاری آن را ترجمه کرده است، وضعیت اقتصادی مدینه قبل و بعد از اسلام را از نظر زراعی، صنایع و حرف، سکه‌ها و اوزان و اکیال رایج مورد بحث قرار داده است.

«نگاهی به سیره اقتصادی پیامبر خدا» مقاله دیگری است که عبدالحسین برهانیان آن را تدوین کرده است. مقاله مذکور نیز عمدتاً متمرکز بر سیره شخصی پیامبر (ص) و برخی از توصیه‌های اخلاقی ایشان در مباحث اقتصادی است و کمتر در مورد راهبرد اقتصادی پیامبر

(ص) سخن گفته است. اهمیت کار و تلاش، تدبیر و میانه‌روی، وفای به عهد، قرض‌الحسنه، انفاق و وقف در سیره پیامبر (ص) بخشی از محتوای مقاله مذکور را تشکیل می‌دهد. غلامحسین محرمی در مقاله «موقعیت اقتصادی مدینه در دوران جاهلیت» کوشیده است تا اوضاع اقتصادی مدینه قبل از اسلام را از منظر زراعی، تجاری، صنایع و دامداری به صورت مختصر واکاوی کند.

«بین راهبردهای اقتصاد مقاومتی در سیره پیامبر اکرم (ص)» نوشته صدیقه شریفی و دیگران از جمله مقالاتی است که تلاش کرده تا با بررسی ابعاد اقتصاد مقاومتی از منظر مقام معظم رهبری، به ارائه الگویی از سیره پیامبر اکرم (ص) در هریک از ابعاد آن بپردازد. «بررسی تحلیلی سیاست اقتصادی پیامبر (ص) در تخصیص منابع» از محسن مرسل‌پور، «سیره اقتصادی و معیشتی پیامبر (ص)» از محمدرضا جباری و «سیره پیامبر اکرم در مقابله با تهدیدهای اقتصادی» از سعید سیدحسین‌زاده یزدی از جمله مقالات دیگری هستند که هر کدام سعی کرده‌اند تا در زمینه‌های تبیین تخصیص منابع برپایه سیاست اقتصادی پیامبر (ص)، تشریح اخلاق اقتصادی پیامبر (ص) و احصای تهدیدات اقتصادی عصر نبوی و استخراج سیره ایشان در مقابله با این تهدیدها را به بحث و بررسی بگذارند.

جدای از این مقالات، کتب «تاریخ صدر اسلام» از غلامحسین زرگری‌نژاد، «سیر تمدن اسلامی» از شکرالله خاکرند، «تاریخ مفصل عرب پیش از اسلام» از جواد علی، «آئینه اسلام» از طه حسین و «جامعه عصر مدنی» از عبدالله عبدالعزیزین ادريس از نمونه آثار جدیدی هستند که در خلال مباحث مربوط به تاریخ صدر اسلام اشاراتی به مباحث اقتصاد عصر نبوت کرده‌اند؛ بنابراین براساس پیشینه پژوهش می‌توان گفت وجه تمایز پژوهش حاضر با تحقیقات پیشین در استفاده گسترده از منابع اولیه و تحقیقات جدید، تبیین وضعیت اقتصادی مدینه‌النبی در عصر رسالت، توجه به سیاست‌های عملی پیامبر (ص) در حوزه اقتصاد و درنهایت تشریح راهبردها و راهکارهای آن حضرت در این حوزه دانست. این درحالی است که در تحقیقات پیشین، استفاده از منابع اولیه به این وسعت دیده نمی‌شود و در برخی از پژوهش‌ها نیز بیشتر به توصیه‌های اخلاقی در این زمینه بسنده شده است؛ ازاین‌رو در این

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۶۹

پژوهش تلاش گردیده تا به شکلی منسجم و هدفمند روند تصمیم‌سازی و رویکردهای دولت نبوی برای گذر از جامعه جاهلی و حل مسائل و مشکلات مالی و معیشتی در مناسبات اقتصادی مدینه‌النبی مورد مذاقه و پژوهش قرار گیرد.

بدون تردید تبیین این روند و تشریح این رویکردها نه تنها می‌تواند تصمیم‌سازان امروز حوزه اقتصاد را در شناخت بستر تاریخی مناسبات اقتصادی حکومت نبوی (ص) یاری رساند، بلکه درعین حال می‌تواند به آنان در روند تصمیم‌سازی متناسب با این حوزه کمک کند.

تأسیس مدینه‌النبی و ضرورت‌های معیشتی و اقتصادی

گرایش مردم یثرب به اسلام هرچند مأمنی مناسب برای گسترش اسلام و پناهگاه مسلمانان مهاجر پدید آورد؛ لیکن هجرت مسلمانان از مکه به مدینه، فشارهای اقتصادی بر مردم این شهر را افزایش داد. بازتاب این موضوع را می‌توان در منابع تاریخی به‌خوبی مشاهده کرد. ابن هشام تعداد مهاجران از مکه به مدینه را جدای از کودکان نزدیک به پنجاه نفر ذکر کرده است. این درحالی است که بیشتر این افراد مجرد بوده و از وضعیت اقتصادی مناسبی برخوردار نبوده‌اند (ابن‌هشام، ۱۹۷۱: ۲/ ۱۱۵-۱۴۴-۳۴۲-۳۴۶).

منابع اولیه تعداد مهاجران حاضر در غزوه بدر را ۸۳ نفر بیان کرده‌اند. اگر تعداد فرزندان آنان را به این تعداد اضافه کنیم، متوجه فشار اقتصادی وارد بر مدینه خواهیم شد. از لابه‌لای اخبار پراکنده در متون روایی و منابع تاریخی می‌توان به نابرابری‌های مالی چشمگیر حاکم بر مدینه در سال اول هجرت پی‌برد. با عنایت به آنکه بیشتر مهاجران اموال و دارایی‌های خود را در مکه وانهاده بودند، حتی اگر تهیدستان انصار را نادیده بگیریم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که جامعه مسلمانان مدینه، عمدتاً در سال‌های نخست، تفاوت اساسی با واقعیت نابرابری مالی در جامعه عرب نداشته است. چنین نابرابری مالی و اقتصادی می‌توانست حتی به ایمان و سلامت پیوندهای عقیدتی و سیاسی سخت آسیب وارد کند؛ بنابراین پیامبر (ص) برای حل مشکلات بایستی با توجه به آموزه‌های نوین وحیانی و ضرورت‌های تشکیل

حکومت اسلامی و شناخت مؤلفه‌ها و ظرفیت‌های مردم مهاجر و انصار و شرایط محیط جدید، راهبردهایی را برای برون‌رفت از معضلات اقتصادی مسلمان در مدینه اتخاذ می‌کرد.

شناخت ظرفیت‌ها و منابع در آمد حکومت اسلامی

تأسیس جامعه جدید و اعتماد مردم مدینه به رهبری پیامبر اسلام و نگارش منشور سیاسی و اجتماعی مدینه، مسئولیت بزرگی بر دوش پیامبر اسلام نهاد تا او علاوه بر دغدغه‌های پیامبرانه و الهی در جایگاه یک رهبر سیاسی و اجتماعی در سامان دادن به مدیریت جامعه، نگران وضعیت و اوضاع اقتصادی و معیشتی و تأمین ثبات جامعه نوپیدا خویش باشد.

تأسیس جامعه جدید مدینه با ترکیب اجتماعی مهاجر و انصار و قبایل یهود در سایه تهدیدات قریش و کارشکنی‌های یهودیان و جمعیتی از منافقان به تدابیر خاصی نیاز داشت. این تدابیر به‌ویژه در حوزه اقتصادی که با زندگی و دغدغه‌های معیشتی و زیستی مسلمانان در مدینه ارتباط داشت، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای پیامبر اسلام برخوردار بود. رهایی از اقتصاد جاهلی مبتنی بر غارت، زورگویی، ربا و عصبیت‌های خویشاوندی و تأسیس یک اقتصاد جدید مبتنی بر آموزه‌های وحیانی و اخلاقی، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر و حیاتی برای جامعه اسلامی به‌شمار می‌رفت. در راستای تحقق این امر، آموزه‌های راهبردی اسلام، اندیشه و تدبیر شخص پیامبر (ص)، شرایط و اقتضائات محیطی و همچنین نیروی انسانی مسلمانان مهاجر و انصار در مدینه از توانش‌ها و ظرفیت‌هایی بودند که پیامبر (ص) می‌بایست براساس آن‌ها به سامان دادن مناسبات اقتصادی و معیشتی جامعه اسلامی پردازد.

پیامبر (ص) در عرصه اقتصادی و معیشتی رویکردها و راهبردهایی را در پیش گرفت تا به اوضاع اقتصادی و معیشتی جامعه مدینه سر و سامان دهد. از سویی تدابیر پیامبر (ص) برای تعریف رفتارهای اصولی در ساخت اقتصادی جامعه، الگوی مناسبی از رفتار و شیوه مدیریت اقتصادی پیامبر را به نمایش می‌گذاشت که سرشار از پیام عملی و حجت برای مسلمانان در ساماندهی به مسائل اقتصادی بود؛ امری که برای ترسیم مسیر رفتار اقتصادی جامعه اسلامی ضروری می‌نمود. در اینجا این راهبردها را در روند تحولات جامعه اسلامی

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۷۱

در مدینه با عناوین غزوات و غنیمت، اهل کتاب، مسئله جزیه و تشکیل بیت‌المال، ساماندهی اقتصاد زراعی و تشویق به کار و زراعت، تثبیت مالکیت فردی، اصلاح رویکرد تجاری، تأسیس بازار اسلامی، ساماندهی و اصلاح مناسبات مالی و اقتصاد خانواده، ترغیب پیشه‌وری و صنعتگری به‌عنوان راهبردهای اساسی پیامبر (ص) در مدینه‌النبی مورد کاوش قرار گرفته است.

غزوات و اصلاح مسئله غنیمت

اهمیت و لزوم گسترش اسلام از یک‌طرف و ماهیت روابط بین مسلمانان و قریش و یهودیان از سوی دیگر، ورود پیامبر (ص) و جامعه نوپای اسلامی را به سلسله‌ای از جنگ‌ها اجتناب ناپذیر می‌کرد. این جنگ‌ها که در منابع نخستین از آنان با عنوان غزوه و سریه یاد می‌شود^۱، علاوه بر تأثیری که در مقابله با سیاست‌های تهاجمی مشرکان، گسترش اسلام و اثبات اقتدار دولت نوپای مدینه داشت، موجب دست‌یابی مسلمانان به برخی منابع مالی نیز گردید. براساس گزارش منابع، اولین غنیمت جنگی در جریان سریه عبدالله بن جحش در سال دوم هجرت حاصل گردید (ابن‌هشام، ۱۳۷۷: ۵۳۵، ابن‌اثیر، ۱۹۶۷: ۲/ ۷۹).

ابن‌هشام پس از بیان علت وقوع این سریه و نحوه مواجهه و پیروزی مسلمانان بر کاروان تجاری قریش می‌نویسد: «عبدالله بن جحش اصحاب را گفت که از این غنیمت که ما یافتیم خمسی از آن رسول است و باقی ما قسمت کنیم و این پیش از آن بود که حق تعالی قسمت غنایم به نص قرآن بیان کرده باشد و خمس پیامبر (ص) از آن میان پیدا کرده بود. پس ایشان از آن غنیمت خمسی خاص پیامبر (ص) را جدا باز کردند و باقی یکدیگر را قسمت کردند.» (ابن‌هشام، ۱۳۷۷: ۵۳۱) نکته درخور توجه آنکه در جامعه جاهلی پیش از اسلام، اقتصاد

^۱ در مورد تعداد غزوات و سرایا و همچنین ترتیب آن‌ها از نظر تاریخ وقوع و انجام آن، بین مورخان اختلاف نظر وجود دارد. در برخی منابع از ۲۷ غزوه که فرماندهی مستقیم آن‌ها برعهده پیامبر بوده نام برده شده که ایشان در نه جنگ شخصاً در مبارزه هم حضور داشته و برخی منابع هم از ۴۷ سریه که فرماندهی آن‌ها برعهده یکی از صحابه نامی پیامبر بوده، نام برده شده است (واقعی، ۱۳۶۹: ۵).

دارای مفهومی به‌غایت بدوی بوده و به لحاظ اجتماعی در بستر قبیله جاری بود. (ابن‌خلدون، ۱۳۴۵: ۳۱۱) به‌همین دلیل سنت اعراب در تقسیم غنائیم، پیش از ظهور اسلام بدان گونه بود که یک چهارم آن به رئیس قبیله تعلق گرفته و مابقی آن بین جنگجویان تقسیم می‌شد (ابوعلی قالی، ۲۰۰۱: ۲ / ۱۴-۱۴۳).

اما به نظر می‌رسد پیشنهاد عبدالله بن جحش در اختصاص خمس غنائیم به پیامبر (ص) را باید با تردید نگریست؛ زیرا این روایت را می‌توان در زمره اخباری دانست که در تلاشند تا منبع صدور برخی از احکام الهی را به تصمیمات برخی از صحابه ارتباط دهند. ضمن آنکه با توجه به این موضوع که منشأ این روایت در برخی منابع، اعقاب عبدالله بن جحش ذکر شده‌اند (طبری، ۱۳۷۵: ۳ / ۹۳۹). از تفاخرات قومی در نزد اعراب در این خصوص نباید غافل شد. تنها بعد از غزوه بدر و در زمان نزاع مسلمانان در مورد کیفیت تقسیم غنائیم بود که آیات مربوط به خمس بر پیامبر (ص) نازل گردید (واقعی، ۱۳۶۹: ۷۳). فشارهای مالی روزافزون و آزاردهنده بر مسلمانان از یک‌طرف و طبیعت طماع و فزون‌طلب بشری از سوی دیگر که هنوز با برخی از خصلت‌های جاهلی همراهی می‌شد، باعث گردیده بود تا حتی برخی از صحابه پیامبر (ص) نیز در سال‌های نخستین دعوت مدنی و در حوزه مسائل مالی دارای برخی گرایش‌های فزون‌خواهانه و رفاه‌طلبانه باشند؛ از همین رو بعد از پایان غزوه بدر که با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، گروهی از مسلمانان در ارتباط با نحوه تقسیم غنائیم و سهم هریک از آنان به گفت‌وگو و حتی مشاجره پرداختند (پیشین: ۹۷). به‌گونه‌ای که برخی از آنان حتی عدالت پیامبر (ص) را زیر سؤال برده و ایشان را در مورد قطفه‌ای مورد سوءظن قرار دادند (پیشین: ۷۶).

همان‌گونه که بیان شد مطابق ارزش‌های مقبول و فرهنگ نظامی آن روزگار، غنیمت و ثروت‌های ناشی از جنگ، سراسر به جنگجویان تعلق داشت آن هم جنگجویانی که وارد آوردگاه شده و به نبرد برخاسته بودند (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۸: ۳۹۰). این در حالی بود که در باور پیامبر (ص) غنیمت ابزاری بود که می‌توانست در جهت ایجاد تعادل اجتماعی و از میان

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۷۳

برداشتن تفاوت‌های مالی مورد استفاده قرار گیرد. پس تمام افراد جامعه در ثروت‌های به- دست‌آمده که حاصل کنش جمعی بود، سهمیم بودند؛ بر این اساس و به تصریح بیشتر مورخان، سیره‌نویسان و مفسران، غنایم جنگ بدر به تساوی در میان آنان تقسیم شد. نگاهی به سیره‌ پیامبر (ص) در ارتباط با نحوه توزیع غنایم به‌خوبی نشانگر اهداف ایشان در ساماندهی وضعیت اقتصادی جامعه نوپای اسلامی است. نکته مهم آن است که نزول آیات مربوط به پرداخت زکات در سال دوم هجرت به نوعی رویکرد عدالت‌گرایانه سیاست‌های اقتصادی دولت مدینه را مشخص می‌کند.

به نظر می‌رسد قانون زکات نخستین گام در راه زدودن این نابرابری بود. شیخ طوسی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که دستور پرداخت زکات در شرایطی نازل شد که مسلمانان توانمندی مالی نداشتند و هیچ مالی برای تأمین معیشت نیازمندان جز زکات فطره مقرر نشده بود (پیشین: ۳۵۹). مضمون آیات مربوط به پرداخت زکات مبین آن است که غایت تکاپوی برنامه‌ریزی در نظام اقتصادی اسلامی باید محو محرومیت‌ها و تحقق داد و مساوات باشد؛ از این‌رو در پایان غزوه بنی‌نضیر، پیامبر (ص) غنایم به‌دست‌آمده را میان مهاجران و چند نفر از انصار که از وضعیت مالی مناسبی برخوردار نبودند تقسیم کرد. این امر هرچند با اعتراض برخی از انصار مواجه شد؛ اما با سخنان پیامبر (ص) در مورد تنگدستی مهاجران و لزوم رفع گرفتاری‌های مالی آنان، انصار نه تنها با تقسیم اموال بنی‌نضیر در میان مهاجران موافقت کردند، بلکه حاضر شدند همچنان میزبان آنان در منازل خود باشند.

بررسی شیوه تقسیم غنایم غزوه بنی‌قریظه، بیانگر وجود «اصل تقسیم غنایم براساس نیازهای اقتصادی جامعه اسلامی» است؛ از این‌رو پس از پیروزی مسلمانان بر یهودیان بنی‌نضیر که بدون جنگ انجام یافت، برخلاف شیوه رسول اکرم (ص) - که غنایم را یکسان میان مسلمانان تقسیم می‌کرد - این‌بار غنایم تنها میان مهاجران و چند تن از انصار قسمت شد (واقدی، بی‌تا: ۳۷) که این موضوع بیانگر نیازهای فراوان اقتصادی مهاجران بود که در پی هجرت، اموال و کاشانه خود را از دست داده و بیشترشان با انصار در یک خانه زندگی می‌کردند و پیامبر (ص) نیز برای برپایی عدالت اقتصادی و از میان برداشتن فاصله‌های مالی

میان انصار و مهاجران به چنین کاری دست زد. وضعیت نامناسب اقتصادی مهاجران در این زمان را از محتوای برخی از گزارش‌های تاریخی به‌خوبی می‌توان دریافت (ابن‌هشام، ۱۳۷۷: ۷۷۷؛ ابن‌بکار، ۱۴۱۶: ۴۶۸-۴۶۹، ۴۷۷-۴۷۸). این امر می‌توانست با توجه به ترکیب نامتجانس جمعیت مدینه مورد سوءاستفاده یهود یا منافقان قرار گیرد؛ لذا حل این معضلات اقتصادی برای حکومت مدینه و پیامبر (ص) مهم بوده است (حسینان مقدم، ۱۳۸۸: ۸۷-۹۱). براساس سوره «انفال» غنایم جنگی از مصادیق انفال و از ثروت‌های عمومی است. این اموال باید در اختیار حکومت اسلامی قرار گیرد تا عدالت اقتصادی و توزیع عادلانه آن در میان مسلمانان امکان‌پذیر شود؛ به‌همین دلیل پیامبر (ص) پس از هر جنگ، غنایم را در جایی گرد می‌آورد (واقعی، بی تا: ۲۹۵) و مأمورانی برای شمارش و پخش آن تعیین و استفاده‌کنندگان از آن را مشخص می‌کرد. موضوعی که بعدها زمینه تشکیل بیت‌المال را فراهم کرد (پیشین: ۲۶۴). سیاست استفاده از غنایم در بهبود وضعیت اقتصادی مسلمانان در جریان جنگ‌های بعدی نیز ادامه یافت. تقسیم غنایم غزوات بنی‌قریظه، بنی‌المصطلق، خیبر و حنین باعث گردید تا زندگی آن دسته از مسلمانانی که در تنگناهای مالی قرار داشتند تا حدی بهبود یابد؛ اگرچه هنوز تا رسیدن به وضعیت مطلوب و رفع فاصله‌های مالی در مدینه مسیر زیادی باید طی می‌شد.

اهل کتاب، مسئله جزیه و تشکیل بیت‌المال

گسترش اسلام و نشر آن در طی سال‌های نخست دعوت اسلامی باعث گردید تا به تدریج علاوه بر غنایم، شیوه دیگری در کسب منابع اقتصادی مطرح گردد. در این روش که آن را «جزیه» نامیده‌اند، اهل کتاب در قبال پرداخت مبالغ مشخصی به دولت اسلامی علاوه بر برخورداری از آزادی اعتقادی، امنیت جانی و مالی خود را نیز تأمین می‌کردند. برخی از مورخان مسلمان، تاریخ پیدایش جزیه را به سال هشتم هجرت و به نامه پیامبر (ص) به منذر بن ساوی، حاکم بحرین نسبت داده‌اند (ابن‌عقبه، ۱۴۲۴: ۳۶۵-۳۶۶؛ نویری، ۱۹۷۰: ۱۶۶/۱۸؛ قدامه بن جعفر، ۱۹۸۱: ۲۷۸).

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۷۵

اما آنچه مورخان بر آن اتفاق نظر دارند صلح اهل «تیماء» با پیامبر (ص) در غزوۀ «وادی القری» در قبال پرداخت جزیه است (مسعودی، ۱۹۸۱: ۲۴۱؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۱: ۳۳۵/۳). بلاذری در این باره می‌نویسد: «گویند که چون اهل تیماء از کار رسول‌الله در مقهور ساختن مردم وادی القری آگاه شدند، با وی به شرط جزیه مصالحه کرده در بلاد خود ماندند و اراضی خویش را حفظ کردند» (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۱). در ادامۀ غزوات پیامبر (ص) و بعد از فتح مکه که به تسلیم شدن قریش منجر گردید، پیامبر (ص) در سال نهم هجرت در راستای مقابله با تعرضات مرزی امپراطوری روم و درعین‌حال جبران شکست مسلمانان در سریۀ «موتۀ»، به سمت «تبوک» در سرحدات شمالی شبه‌جزیرۀ عربستان حرکت کرد. در این غزوه که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد، اگرچه جنگی رخ نداد؛ اما رسول خدا ده روز در آنجا اقامت کرد و اهالی ایل، اذرح، مقنا و جرباء با پیامبر (ص) در قبال پرداخت جزیه صلح کردند (ابن‌هشام، ۱۳۷۷: ۹۷۴/۲).

در روایت تاریخی دیگری به صلح اهل تیماء با پیامبر (ص) به شرط پرداخت سالیانۀ یک دینار در قبال هر فرد بالغ، پذیرایی از مسلمانانی که از آنجا می‌گذرند و در مقابل حمایت دولت اسلامی مدینه از آنان اشاره شده است (بلاذری، ۱۳۶۷: ۸۹). در این سال آیات مربوط به اخذ جزیه از اهل کتاب نازل شد^۱. قدرت‌نمایی مسلمانان در جنگ تبوک، ارسال نامه‌های پیامبر (ص) به قبایل متعدد در سراسر شبه‌جزیره و از همه مهم‌تر تسلیم قریش باعث گردید تا اعراب راه عناد و مقاومت در برابر اسلام را وانهاد و به‌تدریج قدم در راه اطاعت و تسلیم گذارند (ابن‌هشام، ۱۳۷۷: ۱۰۱۰/۲). از این رو بعد از پایان غزوۀ تبوک و بازگشت پیامبر (ص) نمایندگان متعددی از قبایل شبه‌جزیره وارد مدینه شده و با قبول اسلام یا پرداخت جزیه در برابر دولت نبوی، راه سازش را در پیش گرفتند.

نمایندگان مردم «نجران» از جمله مهم‌ترین هیأت‌هایی بودند که پس از ورود به مدینه و ملاقات با پیامبر (ص) با پذیرش پرداخت جزیه صلح کردند. پرداخت دو هزار حله در سال

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (توبه/ ۲۹).

یا معادل آن نظیر اسب، شتر، اسلحه یا هر متاعی به همان قیمت، میزبانی از فرستادگان پیامبر (ص) تا یک ماه و پرهیز از هرگونه ربا و معامله ربوی از مفاد این صلح‌نامه بود. (واقدی، ۱۳۶۹: ۹۵-۹۴) یکی دیگر از مناطقی که با پرداخت جزیه حاضر به اطاعت از پیامبر (ص) گردید، بحرین بود. بلاذری ضمن تأکید بر این نکته که بحرین جزء مملکت ایران بود، می‌نویسد که پیامبر (ص) در سال هشتم هجرت علاء بن عبدالله حضرمی را برای دعوت مردم بحرین به اسلام یا پرداخت جزیه روانه این سرزمین کرد و به دست ایشان نامه‌ای برای منذر بن ساوی، حاکم بحرین و سی‌بخت مرزبان هجر فرستاده ایشان را به اسلام یا پرداخت جزیه دعوت کرد (بلاذری، ۱۳۶۷: ۱۱۴).

اگرچه آن دو نفر و بسیاری از اعراب آن دیار مسلمان شدند؛ اما مجوس، یهود و نصاری بحرین با قبول پرداخت جزیه شامل «مقاسمه» حاصل خرما و پرداخت یک دینار به ازای هر فرد بالغ، با نماینده پیامبر (ص) مصالحه کردند. بلاذری به نقل از حمید بن هلال می‌نویسد: «علاء بن حضرمی مالی را از بحرین برای رسول‌الله فرستاد که به هشتاد هزار بالغ می‌شد؛ نه پیش از آن و نه پس از آن چنین مقداری نزد وی نیامده بود»^۱ (پیشین: ۱۱۸). بدین ترتیب سنت اخذ جزیه از اهل کتاب که در زمان پیامبر شکل گرفت، به تدریج به یکی از منابع مالی

^۱ معمولاً تعیین خراج زمین به چند شکل انجام می‌گرفته است:

الف) مقاطعه: این خراج که آن را «اتاوه» هم نامیده‌اند، مبلغ معینی بوده که همه‌ساله از طرف صاحبان زمین پرداخت می‌شده است. میزان این نوع خراج برحسب قرارداد فیما بین تعیین می‌شده و ارتباطی با کشت یا بایر بودن زمین و همین‌طور تعداد جمعیت منطقه نداشته است. در نوع دیگری از مقاسمه تعیین خراج براساس مساحت زمین با لحاظ عواملی چون نوع خاک، نحوه آبیاری، نوع حاصل و مجاورت با بازار، میزان خراج سالانه به نسبت مساحت زمین تعیین می‌شده و تغییر میزان محصول برحسب سنوات مختلف بی‌اثر بوده است.

ب) مقاسمه: در این حالت خراج زمین نه برحسب مساحت، بلکه با توجه به محصول به‌دست‌آمده و به نسبت معین از قبیل نصف، ثلث و ربع برقرار می‌گردیده است. البته نوع دیگری از مقاسمه وجود داشت که مالکیت زمین از سوی صاحبان آن به صاحب قدرتی منقل می‌شده و صاحبان اصلی عنوان مزارع پیدا می‌کردند و درصدی از حاصل به صاحب قدرت تعلق می‌گرفته است.

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۷۷

دولت اسلامی تبدیل شد. با افزایش در آمد دولت نبوی و تنوع منابع آن نظیر غنیمت، جزیه، خراج، زکات و خمس، به تدریج زمینه‌های شکل‌گیری تشکیلات مالی جدیدی به نام بیت المال فراهم آمد. این واژه اگرچه امروزه به اموال عمومی و دولتی اطلاق می‌گردد؛ اما در صدر اسلام منظور از بیت‌المال، مکانی بود که این اموال در آن نگهداری می‌گردید (واقفی، بی‌تا: ۲۹۶).

منابع مالی موجود در عصر نبوی به دو دسته اموال دارای مصارف خاص و اموال عام، که مصارف آن‌ها مشخص نشده بود، تقسیم می‌شد. به‌طور مشخص خمس و زکات مصارف معین داشت و به‌طبع از موضوع تقسیم همگانی خارج بود. در مقابل سایر منابع بی‌المال نظیر غنیمت، انفال، خراج و جزیه، مصارف معینی نداشتند و به‌دست حاکم اسلامی برای انجام وظایف حکومتی و مصالح عامه مسلمانان، هزینه و یا میان ایشان تقسیم می‌شد. آنچه در سیره عملی پیامبر (ص) در مورد بیت‌المال درخور توجه است، حساسیت و رویکرد عدالت‌جویانه آن حضرت در گردآوری، حفظ و نگهداری، تقسیم و مصرف آن است. براساس گزارش منابع، پیامبر (ص) به تقسیم فوری و انباشته نکردن بیت‌المال اهتمام داشت؛ چنانکه اموال را حتی از بامداد تا نیمه‌روز و از شبانگاه تا فردای آن نگه نمی‌داشت (ابن‌سلام، بی‌تا: ۳۱۶). روش پیامبر (ص) تساوی و عدم ترجیح فرد یا گروهی بر دیگران بود. این روش از ایجاد نابرابری و شکاف طبقاتی در جامعه جلوگیری می‌کرد.

تثبیت مالکیت فردی و تشویق روحیه کار و تلاش

در کنار مسائل و موضوعاتی چون غنیمت و جزیه که بعد از هجرت پیامبر (ص) به مدینه و گسترش اسلام به وجود آمدند، از همان ابتدای ورود مسلمانان به مدینه، مشکلات اقتصادی جامعه اسلامی مورد توجه و اهتمام پیامبر قرار داشت. یکی از این مشکلات، مالکیت فردی بود. این موضوع در نزد عرب پیش از اسلام شناخته شده و دارای سابقه بود؛ برای مثال یک عرب بادیه‌نشین نسبت به اسلحه، چادر و چهارپایان خود دارای مالکیت فردی بود؛ همان

گونه‌که یک عرب شهرنشین نسبت به زمین، باغ و منزل خود این مالکیت را دارا بود (بطاینه، ۱۹۸۸: ۲۳-۲۲).

بعد از ورود رسول خدا به مدینه و آغاز غزوات، با اعطای غنایم از سوی پیامبر (ص) به مجاهدان مسلمان، مالکیت آنان بر این غنایم محرز می‌شد. به رسمیت شناختن مالکیت فردی و احترام به آن از سوی پیامبر (ص) را می‌وان در موضوع پیمان‌نامه صلح با مردمان نجران، ایل، بحرین و سایر مناطق دیگر به‌خوبی مشاهده کرد. پیامبر (ص) در این پیمان‌نامه‌ها بر احترام و به رسمیت شناختن مالکیت افراد بر اموال و دارایی‌های خود تأکید کرده و حتی ضمانت از آن را بر عهده دولت اسلامی قرار می‌دهد (ابن‌سعد، ۱۹۶۰: ۳۰۲/۱-۳۲۷؛ ابن‌سلام، بی‌تا: ۲۷۲).

خداوند متعال نیز در آیاتی چند از قرآن مجید بر احترام و توجه به مالکیت شخصی افراد تأکید می‌کند.^۱ تأکید این آیات بر رسمیت حق مالکیت شخصی به گونه‌ای است که جای هیچ شک و تردیدی در اهمیت این موضوع باقی نمی‌گذارد. با نزول سوره انفال در مدینه که به باور بیشتر مفسران، پس از پایان نبرد بدر بود (طبرسی، ۲۰۰۶: ۳۱۲/۴، قرطبی، ۱۴۰۵: ۳۶۱). مناسبت‌های مالکیت شخصی و عمومی به میان آمد و ملاک‌های دوران جاهلیت - که براساس تصرف و اقتدار بود - کنار گذاشته شد (ابن‌عبد ربّه، ۱۹۶۵: ۲۴۴) و بهره‌گیری از غنایم را پیرو قانون‌های معینی قرار داد تا هم مالکیت فرد رسمیت داشته باشد و هم نیازهای مالی دولت اسلامی برطرف شود. همچنین قانون‌های مالکیت شخصی، همسو با هدف‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه مسلمانان تعریف شد و همچون سایر قوانین اسلامی، پس از فراهم شدن زمینه‌های عینی آن در جامعه (غنایم جنگ بدر) و به تدریج برای کاهش مخالفت‌ها در جامعه اجرا شد.

همسویی مالکیت شخصی با هدف‌های اقتصادی - اجتماعی به معنای اولویت نیازهای کلی اجتماع مسلمانان و ترجیح آن بر منافع شخصی افراد بود. پیامبر (ص) گسترش روحیه کار و کوشش در بین مسلمانان را تشویق و از آن حمایت می‌کرد. بررسی تاریخ زندگی پیامبر

^۱ انعام/ ۱۵۲، بقره/ ۲۷۹، نساء/ ۳۲

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۷۹

(ص) نشان می‌دهد که ایشان از همان اوان نوجوانی ضمن پرهیز از کسالت و تنبلی به کار و تلاش سازنده اهمیت ویژه‌ای می‌داد. اشاره منابع اولیه به اشتغال پیامبر (ص) به شبانی برای مردم مکه حاکی از این موضوع است؛ از این رو اهمیت فرهنگ کار و پرهیز از تنبلی و کسالت در سیره اقتصادی پیامبر (ص) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. بر این اساس ضمن آنکه در مقام نیایش از بیکاری و تنبلی به خدا پناه می‌برد، در مقام عمل نیز خود الگوی کاملی برای مسلمانان در کار و تلاش بود.

پیامبر (ص) در راستای تشویق مسلمانان به کار و تلاش بیشتر می‌فرمودند که دستی که برای تأمین مخارج زندگی به کار گرفته می‌شود، آتش جهنم را لمس نخواهد کرد. ایشان ضمن تأکید بر رعایت حال کارگران می‌فرمود قبل از آنکه عرق کارگر خشک شود، مزد او را بدهید و کسی که مزد کارگر را ندهد و بر او ظلم کند، عملش پوچ و بوی بهشت بر او حرام می‌گردد (ابن حجر، ۲۰۰۵: ۴۲۸/۱). مطالعه سیره عملی پیامبر (ص) در مدینه نشان می‌دهد که تلاش در جهت کارآفرینی و قطع وابستگی مسلمانان به اهل کتاب از جایگاه ویژه‌ای در راهبرد اقتصادی دولت نبوی برخوردار بود؛ از این رو ایشان می‌فرمودند هر کس از دسترنج خود بخورد، خداوند با نظر رحمت به او نگاه خواهد کرد و او را عذاب نمی‌کند (نوری، ۱۳۶۶: ۴۱۵/۲) و هر کس زمین بایری را احیا کند، بر آن مالکیت پیدا خواهد کرد (الحر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۷: ۳۲۷).

ساماندهی مناسبات مالی خانواده (مهریه و ارثیه)

پیامبر (ص) تلاش کرد تا برای برخی از جرایم و اختلافات فردی که ریشه در مسائل اقتصادی داشت و آثار آن در مناسبات و روابط اجتماعی خود را نشان می‌داد، چاره‌ای بیندیشد. یکی از این موارد، مسئله مهریه در روابط زوجین بود. در عصر جاهلیت نظر به اینکه برای زنان چندان ارزشی قائل نبودند، غالباً مهر را که حق مسلم زن بود، در اختیار اولیای او قرار می‌دادند و آن را ملک مسلم آن‌ها می‌دانستند. گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری

قرار می‌دادند. پیامبر (ص) ضمن نفی این سنت‌های جاهلی، مهر را حق مسلم زن دانست و پرداخت مهریه‌ای که از آن زن بود، به مرد لازم نمی‌دانست.

پیامبر (ص) در این رابطه تلاش کرد تا ضمن سامان‌دهی این موضوع درعین حال بر عدم سخت‌گیری در انتخاب میزان مهریه و در مقابل تحکیم پیوندهای قلبی و عاطفی در ازدواج تأکید کند. بسیاری از عالمان و سیره‌نویسان، مهریه همسران پیامبر (ص) را دوازده و نیم اوقیه، برابر با پانصد درهم بیان کرده‌اند (کافی، ۱۳۷۵: ۳۷۹/۵؛ ابن‌کثیر، ۱۹۷۶: ۳/ ۲۷۳). خداوند متعال نیز در این مورد و در آیه چهارم سورة «نساء» بر لزوم پرداخت مهریه زنان از روی رضایت و طیب خاطر تأکید می‌کند.

در زمینه قصاص و دیه نیز از آنجا که در نزد مردم شبه‌جزیره عربستان پیش از اسلام قانونی فراگیر وجود نداشت و هر قبیله عرف و یثه خود را داشت، پیامبر (ص) به‌منظور اجرای عدالت و تأمین حقوق فرد زیان‌دیده، نظام جدیدی را به وجود آورد. براساس این نظام، اسلام انتقام‌گیری اغلب ناعادلانه و افراط‌گرایانه قبایل عرب از همدیگر (جواد علی، ۱۹۸۷: ۴ / ۳۹۷-۴۰۰) را به قصاص عادلانه (صرفاً در برابر قتل عمد) هدایت و به گذشتن از قصاص و گذشت سفارش کرد و دریافت دیه را به‌جای قصاص و نیز در قتل غیرعمد مشروعیت بخشید.^۱

از دیگر اقدامات پیامبر (ص) ساماندهی مسئله ارث بود. اعراب در دوره جاهلیت برای زنان و دختران، سهمی از ارث قائل نبودند و تنها مردان از آن حق برخوردار بودند. آن‌ها معتقد بودند که زنان به‌واسطه ضعف جسمانی و ناتوانی شرکت در میادین جنگ از ارث محرومند (ابن‌حبیب، ۱۹۸۱: ۲۳۶-۳۲۴-۳۲۵). در زمان حضور پیامبر (ص) در مدینه برادر حسان بن ثابت شاعر معروف عرب، از دنیا رفت و از او زنی با چند دختر باقی ماند. پسر عموهای او همه دارائی وی را تصرف کردند و چیزی به زن و فرزندان او ندادند. زن شکایت نزد پیامبر (ص) برد. رسول اکرم (ص) آن‌ها را احضار کرد. آن‌ها گفتند زن که قادر نیست سلاح بپوشد و در مقابل دشمن بایستد، این ما هستیم که باید شمشیر دست بگیریم و از خود

^۱ بقره ۱۷۸

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۸۱

و از این زن‌ها دفاع کنیم؛ پس ثروت هم باید متعلق به مردان باشد؛ اما پیامبر (ص) ضمن ابلاغ حکم خدا به آن‌ها بر ابطال سنت‌های جاهلی تأکید کرد (بطاینه، بی‌تا: ۲۳). در این زمان آیات یازدهم و دوازدهم سوره نساء نازل شد.

گسترش روحیه انفاق به فقرا و کمک به همدیگر از جمله موارد دیگری بود که در سیاست‌های اقتصادی پیامبر (ص) و در حوزه مناسبات فردی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. در این زمینه از ایشان روایات متعددی ذکر شده است. براساس گزارش منابع اولیه، پیامبر (ص) حتی از وضعیت افرادی که دچار ورشکستگی می‌شدند و یا از دنیا می‌رفتند، غافل نبود و در جهت حل مشکلات آنان تلاش می‌کرد. ایشان در این مورد گاهی افرادی را مأمور انجام این وظایف می‌کردند. (ابن حبیب، ۱۹۸۱: ۳۲۸-۳۴۰).

استفاده از ظرفیت اقتصاد زراعی مدینه‌النبی

باوجود محدودیت منابع آبی در شبه‌جزیره عربستان، اعراب ساکن در این شبه‌جزیره با کشاورزی آشنایی داشته و از آن به‌عنوان یکی از منابع تأمین معاش و درآمد خود استفاده می‌کردند. مهم‌ترین منابع آبی شبه‌جزیره در منطقه حجاز عمدتاً شامل چشمه‌ها، چاه‌ها، برخی زمین‌های نسبتاً باتلاقی و برکه‌هایی بودند که به‌صورت پراکنده در این منطقه وجود داشتند. به‌علت همین محدودیت و پراکندگی منابع آب، کشاورزی در مناطق مختلف شبه‌جزیره از نظر کیفیت و نوع محصول متفاوت بود؛ برای مثال مناطقی مانند خیبر، وادی القری، فدک، یثرب، یمن، عمان، هجر و یمامه به‌دلیل داشتن منابع آب نسبتاً کافی، دارای نخلستان‌های وسیع خرما بودند؛ به‌گونه‌ای که خرماي مناطقی مانند خیبر و هجر در این زمینه از شهرت خاصی برخوردار بود (ابن هشام، ۱۹۷۶: ۹۴/۲). همچنین کشت گندم، جو و ذرت در مناطقی مانند خیبر، یثرب، طائف، یمن و یمامه رایج و شهر طائف به‌واسطه داشتن انگور و میوه‌های مختلف از شهرت خاصی برخوردار بود (مقدسی، ۱۹۸۰: ۱۰۱).

هوای معتدل طائف در کنار خاک حاصلخیز و آب فراوان سبب گسترش فعالیت‌های کشاورزی در منطقه وسیعی از آن شده بود. در میان تولیدات طائف، گندم از درجه اهمیت

برخوردار بود؛ به گونه‌ای که همه شهرهای حجاز و به‌ویژه مکه به گندم طائف وابسته بودند. کاروان‌هایی که از راه «سُراه» و طائف باز می‌گشتند، با خود گندم، حبوبات، روغن و غسل به مکه حمل می‌کردند (ازرقی، ۱۴۱۶: ۲/۱۹۳). همچنین طائف به داشتن انواع مختلف میوه شهرت داشت؛ از جمله میوه‌هایی که در آنجا بیشتر عمل می‌آمد می‌توان به خرما، انواع انگور، موز، انار، انجیر، هلو و خربزه اشاره کرد (بلاذری، ۱۳۶۷: ۶۹؛ مقدسی، ۱۹۸۰: ۷۹). نام برخی از این محصولات کشاورزی و میوه‌ها در آیات قرآن ذکر شده است.^۱

شهر یثرب نیز به واسطه برخورداری از آب کافی و وجود زمین‌های آشفشانی، جزو مناطق حاصلخیز حجاز محسوب می‌شد. مهم‌ترین محصول کشاورزی این شهر خرما بود که زندگی مردم، عمدتاً وابسته به همین محصول بود (یعقوبی، ۱۹۶۰: ۳۱۳). جو دومین منبع درآمد زراعی یثرب محسوب می‌شد. غذای مردم این شهر جو و خرما بود؛ اما افراد توانگر برای مصرف خود آرد سفید هم می‌خریدند. در زمین‌های یثرب علاوه بر جو، خرما و گندم، میوه‌هایی نظیر انگور، موز و انار نیز به عمل می‌آمد. بستان‌ها و باغ‌های مدینه به «حوائط» مشهور بودند. یکی از منابع درآمد کشاورزی آنجا دانه درخت «بان» بود که از آن شهر به سرزمین‌های دیگر حمل می‌شد (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۵). قرآن کریم بارها از ارزش آب و زمین و نعمت‌های الهی حاصل از اختلاط این دو یاد می‌کند.^۲

پیامبر (ص) نیز ضمن تشویق مردم به زراعت و کشاورزی، از کشاورزان با عنوان گنج‌های اجتماع یاد می‌کردند. به این ترتیب تعالیم نبوی و آموزه‌های وحیانی از مهم‌ترین انگیزه‌های مسلمانان در توسعه کشاورزی بود. پیامبر (ص) کوشید تا عرب را از حالت شبانی و بیانگردی به کشاورزانی کوشا تبدیل کند و این گام مهمی در جهت تقویت کشاورزی و کنترل نظام قبیله‌ای بود (خاکرند، ۱۳۹۰: ۱۵۰).

^۱ مؤمنون/۱۹، انعام/۱۴۱، الرحمن/۲۵، عبس/۳۱، بقره/۶۱

^۲ رعد/۴

پیامبر (ص) و تقویت کشاورزی و اقتصاد زراعی

گزارش منابع تاریخی موید این موضوع است که ورود پیامبر (ص) به شهر مدینه نه تنها باعث توقف فعالیت‌های کشاورزی نگردید، بلکه دیدگاه ایشان مبتنی بر توسعه و گسترش این گونه فعالیت‌ها بود. پیامبر (ص) با اتخاذ راهبردی نوین برای مرتفع ساختن نیازهای اقتصادی مهاجران و جامعه مدینه و متناسب با شرایط و محیط جدید، زمینه حضور جدی مسلمانان مهاجر را در فعالیت‌های اقتصاد زراعی مهیا کرد.

پیامبر (ص) تلاش کرد تا با حل مشکلات موجود بین مالکان، کشاورزان و روابط بین این دو گروه، ضمن اصلاح روش‌های کشاورزی، آن‌ها را تحت یک نظام اقتصادی منسجم قرار دهد. این موضوع باعث افزایش محصولات کشاورزی گردید (ابویوسف، ۱۳۸۲: ۸۹-۹۰). هرچند مردم مکه عمدتاً به کار تجارت مشغول بودند؛ اما مهاجران بعد از هجرت به مدینه دوشادوش انصار مشغول به کارهای کشاورزی شدند (الواحدی، ۱۹۷۸: ۲۸۰). پس از آغاز پیروزی مسلمانان بر یهودیان بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و خیبر، طبعاً مهاجران نیز توانستند زمین‌هایی را از پیامبر (ص) دریافت کنند و در جرگه زمین‌داران یا کشاورزان مدینه در آیند (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۸: ۴۸۱).

بسیاری از زمین‌های زراعی در «وادی عقیق» و در منطقه «عالیه»، میان بیشتر مهاجران تقسیم شد. بلاذری می‌نویسد که مهاجران زمین‌های زراعی بزرگ زیادی را در «غابه» و «حره شرقی» صاحب شدند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۹۸). از آنجایی که این زمین‌ها متعلق به دولت اسلامی بود، طبیعتاً مسلمانانی که در این زمین‌ها مشغول کشت و زرع بودند، حکم اجاره‌کننده زمین‌های حکومت را داشتند و موظف به پرداخت اجاره معینی بودند. زمین‌داران و کشاورزان در زمین‌های مزروعی به کشت محصولات متعددی مانند گندم، جو و خرما می‌پرداختند و در کنار آن‌ها باغ‌هایی نیز برای تولید انگور و انجیر احداث می‌کردند.

تعریف قواعد و موازین نوین اقتصاد زراعی

هرچند مدینه بیشتر یک شهر زراعی بود و مردم آن از دیرباز با زراعت آشنا بودند؛ اما با حضور پیامبر (ص) در این شهر، شکل‌گیری جامعه جدید و تشکیل دولت اسلامی، لازم بود تا سیاست‌های زراعی و قواعد نوینی برای تقویت و توسعه زراعت و ایجاد تعادل در اقتصاد زراعی مدینه شکل گیرد.

بنا بر تصریح آیات قرآن و مقرراتی که پیامبر (ص) معین کرده بود، بر تولیدات و محصولات زراعی زکات معینی تعلق می‌گرفت که زمین‌داران و کشاورزان بعد از برآورد مأموران ویژه پیامبر (ص)، به پرداخت آن موظف بودند. همچنین براساس گزارش منابع اولیه، پیامبر (ص) در برخی موارد، اراضی مفتوحه را به منظور زراعت در اختیار ساکنان همان منطقه قرار می‌داد. در این موارد طی قراردادی مردم آن مناطق به پرداخت خراج موظف بودند که در قالب‌های معینی باید پرداخت می‌شد. نکته درخور توجه آنکه در این قراردادها به نوع کشت آبی یا دیم بودن محصول نیز توجه می‌شد.

بلاذری در این زمینه می‌نویسد: رسول‌الله (ص) نامه‌ای به معاذ بن جبل که در یمن بود، نوشت در این باب که نسبت به آنچه به آب آسمان یا غیل مشروب شود، ده یک مقرر است و بر آنچه به غرب و دالیه آبیاری شود، نیم عشر جاری است... گویند که غیل، آب جاری بر سطح زمین و غرب دلو است؛ یعنی هر آنچه به سوانی و دوالی و دوالیب و غرافات مشروب شود. بعل نیز به آب جاری بر سطح زمین است^۱ (بلاذری، ۱۳۶۷: ۱۰۵-۱۰۴). این موضوع علاوه بر آنکه زمینه بهره‌برداری از این اراضی را فراهم می‌کرد، موجب تقویت وضعیت اقتصادی مسلمانان نیز می‌گردید. نمونه این گونه قراردادها را می‌توان در هنگام فتح مناطقی مانند خیبر، ثقیف و بحرین مشاهده کرد.

^۱ سانیه، دالیه، دولاب، غرافه، ناعوره (جمع آن نواعیر) و مخبون (جمع آن مخبونات) از اشکال مختلف چرخ آبیاری بود که مورد استفاده کشاورزان قرار می‌گرفت. از آنجا که آبیاری اراضی کشاورزی با این وسایل زحمت بیشتری داشت، مشمول نیم عشر و اراضی دیگری که توسط باران، نهر و کاریز آبیاری شده و زحمت کمتری داشت، شامل عشر می‌گردید.

در زمان پیامبر (ص) عوامل متعددی در حفظ منابع گیاهی مدینه نقش داشت. قطع درخت سدر جز برای شخم زدن ممنوع بود (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۲/۲۲). در این زمان آبیاری زمین‌های کشاورزی نظام‌مند شد و این موضوع نقش مهمی در گسترش کشاورزی داشت. در مسیل رودخانه‌های فصلی در مهزور، مدینیب و بطحان، آب به اندازه‌ای جمع می‌شد که تا قوزک پا می‌رسید و هنگامی که به این اندازه می‌رسید، سهم آب به زمین دیگری واگذار می‌شد. براساس گزارش منابع، سهم حق‌آبه برای نخل‌داران تا پاشنه پا و برای کشاورزان تا جایی بود که روی کفش را بپوشاند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۱۱۹). مهم‌ترین درخت زراعی در مدینه نخل بود که بیشتر اموال اهل مدینه را شامل می‌شد. اهمیت زراعت درخت نخل در زمان پیامبر (ص) به حدی رسید که یکی از حقوق بردگان این بود که برای آزادی با صاحبان خود قرار می‌گذاشتند که تعدادی نهال خرما برای او بکارند. از شاخه‌ها و تنه درختان خرما برای سقف و ستون خانه‌ها استفاده می‌شد. افزون بر آن از الیاف و برگ خرما در تهیه زنبیل، سبد، بوریا، حصیر و مانند آن بهره می‌گرفتند (ابن سعد، ۱۹۶۰: ۴۹۱/۱).

میوه درخت نخل از مهم‌ترین و با ارزش‌ترین میوه‌ها نزد مردم مدینه بود و آن‌ها هنگامی که نخستین میوه نخل را می‌دیدند آن را نزد پیامبر (ص) می‌آوردند. پیامبر (ص) آن را می‌گرفت و برای برکت آن دعا می‌فرمود. بدین ترتیب حضور پیامبر (ص) در مدینه باعث گردید تا به تدریج نظامی منسجم در حوزه زراعت شکل گیرد. تعیین وضعیت مالکیت افراد، اصلاح روش‌های کشاورزی، احیای چشمه‌ها و اراضی بایر و تشویق به زراعت، بخشی از سیاست‌های اقتصادی دولت نبوی بود که در رشد و توسعه این بخش نقش مؤثری داشت.

گسترش مناسبات تجاری و بازرگانی در مدینه‌النبی

اعراب، قبل از ظهور اسلام به عنوان بازرگان، دلال و نگهبان قافله در فعالیت‌های تجاری حضور داشتند. آن‌ها علاوه بر روابط تجاری با کشورهای دور و نزدیک، تعدادی از بازارهای دائمی و فصلی در داخل شبه جزیره دایر کرده بودند و در آن‌ها مشغول فعالیت بودند؛ از جمله

بازارهای دائمی که در داخل شهر مدینه دایر بودند، می‌توان به بازارهای بنی قینقاع، زباله، جسر و بطحاء اشاره کرد (ابن هشام، ۱۹۷۱: ۳/ ۵۱).

در کنار این بازارها، در پاره‌ای از ایام سال، بازارهایی به صورت فصلی و موقت دایر بودند که از جمله این بازارها می‌توان به عکاظ، ذوالمجار، دومه‌الجندل، رابیه، حضرموت، خیبر، مجنه و بدر اشاره کرد. براساس گزارش برخی از منابع، تجار و بازرگانانی از کشورهای دور و نزدیک و از جمله چین و هند در این بازارها رفت و آمد داشتند (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۱/ ۳۴۹-۳۵۰). برخی از مفسران قرآن در تفسیر و شأن نزول سوره مبارک «قریش» آن را به سفرهای تجاری افرادی مانند هاشم، عبدشمس، مطلب و نوفل نسبت داده‌اند (قرطبی، ۱۹۶۷: سوره قریش). این سفرهای تجاری باعث می‌گردید تا سود خوبی نصیب تجار عرب گردد؛ برای مثال برخی از منابع از وجود دو هزار و پانصد شتر در کاروان تجاری قریش در جریان جنگ بدر که قافله‌سالاری آن را ابوسفیان برعهده داشت یاد کرده‌اند (ابن هشام، ۱۹۷۱: ۲/ ۲۵۷؛ مسعودی، ۱۹۶۴: ۲۱۸).

سرمایه بعضی از این بازرگانان به حدی بود که در ظروف طلا و نقره غذا و آب می‌خوردند (جواد علی، ۱۹۶۹: ۷/ ۴۳۹). همچنین آنچه اهل مکه به عنوان فدیة برای آزادی اسیران خود در غزوه بدر پرداختند، حاکی از ثروت آنان بود (واقدی، ۱۳۶۹: ۹۶). موقعیت جغرافیایی شهر مکه به واسطه قرار گرفتن در مسیر راه‌های تجاری جنوب به شمال، انحطاط و فروپاشی دولت یمن و داشتن زبان مشترک با بیشتر ملل مجاور، از جمله عواملی بودند که باعث گردید تا اندکی پیش از ظهور اسلام، این شهر به سرعت از قصبه کوچکی که معبدی محلی و بازارهای کوچک برای قبایل اطراف داشت، به ام‌القرا بدل شده و شهری نسبتاً بزرگ، همراه با بازارها و روابط تجاری با جنوب، شام، مصر و عراق گردد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۲۶). قریش هیچ کاری را بر امر تجارت خود مقدم نمی‌داشت. طه حسین می‌نویسد: من اطمینان دارم که بت‌پرستی اهل مکه از روی صدق و خلوص نبود، بلکه به وسیله دین، بازرگانی می‌کردند (طه حسین، ۱۳۴۶: ۱۳).

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۸۷

وجود کعبه باعث می‌گردید تا اعراب از همه نواحی عربستان رهسپار زیارت این خانه شوند. آن‌ها علاوه بر زیارت، در بازارهایی که هر سال نزدیک مکه می‌شد، تجارت می‌کردند. (همانجا) به واسطه همین منافع تجاری و سود درخور توجه، علاوه بر ساکنان مکه، برخی از اعراب ساکن در مناطق مختلف شبه جزیره مانند شهرهای یمن، هجر و بحرین به کار تجارت اشتغال داشتند. تأثیر تجارت بر وضعیت مناسب اقتصادی این مناطق را در میزان زکات و صدقات آن‌ها به دولت اسلامی مدینه می‌توان به خوبی مشاهده کرد (جواد علی، ۱۹۶۹: ۷/۲۳۳). به نظر می‌رسد با توجه به همین آشنایی اعراب با تجارت و انتفاع آنان از این موضوع است که خداوند متعال در آیات متعددی از قرآن در مورد تجارت سخن گفته و آنان را به یک تجارت پرسودتر وعده داده است.^۱

در کنار این ثروتمندان، بردگان و تهیدستانی وجود داشتند که از وضعیت اقتصادی مناسبی برخوردار نبودند. سنت اطعام فقرا که مایه مباهات و تفاخر ثروتمندان دوره جاهلی بود، شدت فقر و نیاز مردم تهیدست مکه را نشان می‌دهد (خاکرند، ۱۳۹۰: ۹۹). مری وات با اشاره به وجود صفات رذیله‌ای مانند می‌گساری، قمار، فحشا و دنیاطلبی در نزد ثروتمندان قریش می‌نویسد: مردم مکه (به‌هنگام بعثت) به فکر افزایش ثروت و قدرت بودند. آنان که اندک موقعیتی به دست آورده بودند، کم‌کم به غرور گراییدند و کارشان به گستاخی کشید و در اعتقاد به قدرت بشر غلو کردند (موننگمری وات، ۱۳۴۴: ۶۷). از این رو قرآن نیز میان پدران بت‌پرست و ثروتمندان تن‌پرور پیوند زده^۲ و در سوره‌های مکی به مذمت و توبیخ برخی از ثروتمندان قریش پرداخته است.^۳ اما در سوره‌های مدنی ثروت یا در چهارچوب تشویق نیکوکاری و بخشش به فقرا ذکر شده و یا در چهارچوب تشویق مشارکت در آماده سازی سربازان برای جنگ با مشرکان (جابری، ۱۳۸۴: ۱۱۱).

^۱ صف/ ۱۰، جمعه/ ۱۱، مطففین/ ۳-۱، نور/ ۳۷، شعرا/ ۱۸۱، توبه/ ۲۴

^۲ زخرف/ ۳۳

^۳ مسد/ ۵-۱ (ابولهب) علق/ ۷-۶ (ابوجهل) مدثر/ ۱۴-۱۱ (ولیدبن مغیره)

راهبرد تجاری پیامبر (ص) در مدینه‌النبی

پس از تشکیل دولت اسلامی مدینه، تجارت همچنان به قوت خود باقی ماند. بسیاری از مفاهیم قرآنی برای عموم مسلمانان و به خصوص بازرگانان، دارای اخلاق اقتصادی است. در قرآن کریم مفاهیمی مانند تجارت، بیع، شراء، قرض‌الحسنه، ربح و موارد دیگر، جنبه اخلاق اقتصادی مسلمان مؤمن را همانند جنبه‌های دیگر اخلاق اسلامی پرورش می‌دهند (خاکرند، ۱۳۹۰: ۱۵۱).

قرآن کریم هیچگاه افراد بیکار و گوشه‌نشین را مردان خدا معرفی نمی‌کند، بلکه مردان خدا از دید قرآن کسانی هستند که اگر به کار تجارت مشغول شدند، از ذکر و یاد خدا غفلت نورزند.^۱ اسلام نه تنها تجارت را نفی نکرده است، بلکه با تشویق مسلمانان به سیر و سیاحت، آنان را به تفکر در عالم طبیعت و گشایش در زندگی مادی هدایت می‌کند. براساس گزارش برخی از منابع، پس از بعثت پیامبر (ص) برخی از اصحاب برای حضور در بازارهای عصر جاهلی با تردیدهایی مواجه بودند که با تأکیدات پیامبر (ص) بر اهمیت کار و تجارت و نزول برخی از آیات قرآن، این مسئله منتفی شد. از ابن عباس نقل شده است که عکاظ، مجنه و ذوی‌المجار از بازارهای عصر جاهلی بودند که با آمدن اسلام ما از حضور در آنها کراهت داشتیم تا اینکه آیه ۱۹۸ سوره بقره نازل شد (بیهقی، ۱۳۹۵: ۴ / ۳۳۳). وجود برخی از انواع معاملات جاهلی در ساختار نظام اقتصادی شبه‌جزیره باعث گردید تا پیامبر (ص) برای برون‌رفت از آن‌ها چاره‌ای بیندیشد.

اصلاح بازار و تبیین تجارت اسلامی

سیاست پیامبر (ص) در برخورد با تجارت و خرید و فروش رایج در شبه‌جزیره به گونه‌ای بود که در راستای حذف معاملات جاهلی و ظالمانه و جایگزینی قوانین شرعی به‌جای آن‌ها تلاش می‌کرد. ازجمله این موارد می‌توان به تحریم برخی از انواع معاملات و خرید و فروش

^۱ نور / ۳۷

ها اشاره کرد. پیامبر (ص) از هرگونه معامله‌ای که در آن غش، فریب، حيله و تدلیس وجود داشت، نهی می‌کرد. از جمله معاملاتی که پیامبر (ص) آن‌ها را تحریم کرد می‌توان به الحصاه^۱، الملامسه^۲، المزانه^۳، التصریه^۴، النجش^۵، حبل‌الحبله^۶، المضامین^۷ و الغرر^۸ اشاره کرد.

^۱ برای این نوع معامله تفسیرهای مختلفی بیان شده است؛ اما شکل آن به این صورت بود که با پرتاب سنگریزه انجام می‌شد؛ به عبارتی مشتری سنگی به سوی کالاهای فروشنده پرتاب می‌کرد تا با اصابت آن مبیع تعیین شود. یا اینکه در خرید و فروش زمین حدود مبیع با پرتاب سنگ تعیین می‌شد. در نوع دیگری از آن فروشنده مشت‌ریگ برمی‌داشت تا در برابر هر عدد، یک درهم از خریدار بگیرد و ثمن معامله تعیین شود. با توجه به اینکه در این خرید و فروش نسبت به مورد معامله جهل وجود داشت، این گونه معامله از سوی پیامبر تحریم شد.

^۲ معامله‌ای بود که خریدار بدون دیدن کالا و صرفاً با لمس آن در تاریکی شب یا پشت پرده اقدام به خرید آن می‌کرد. معامله مذکور بدون تعیین نوع کالا صورت می‌گرفت، سپس برای تعیین آن، خریدار کالا را لمس می‌کرد.

^۳ فروختن میوه موجود بر درخت خرما در برابر خرما را بیع مزانه گویند.

^۴ به ندوشیدن حیوان به انگیزه پر شیر نشان دادن پستان آن هنگام فروش تصریه گفته می‌شود. تصریه عبارت است از اینکه صاحب حیوان شیرده، آن را چند روزی ندوشد تا پستانش پر از شیر گردد، سپس آن را برای فروش عرضه و به مشتری بی‌اطلاع از واقعیت چنین وانمود کند که حیوان، بسیار شیرده است و در نتیجه آن را گران‌تر از قیمت واقعی خود بفروشد.

^۵ نجش به این معناست که شخص بدون قصد خریدن، قیمت متاع را زیاد کند تا دیگری بشنود و آن را به مبلغ بیشتری بخرد. خواه قبلاً با بایع تبانی و توافق کرده باشد و خواه نکرده باشد. یا بر اثر توافق قبلی با بایع متاع را به منظور تبلیغ، ستایش و تعریف کند؛ به عبارت دیگر نجش این است که شخص ثمن را زیاد کند، نه از جهت میل و رغبت خود در خریدن آن، بلکه برای افزودن رغبت دیگری و فریب دادن وی.

^۶ بیع حبل‌الحبله عبارت است از خرید و فروش نتاج نتاج؛ یعنی فرزندان جنین موجود در رحم شتر و یا فروختن کالا به مبلغی که زمان بازپرداخت آن، باردار شدن جنین فعلی باشد. این نوع بیع نیز که در زمان جاهلیت رواج داشته از سوی پیامبر (ص) نهی شده و به دلیل وجود جهالت و قاعده غرر در آن، باطل است.

^۷ بیع مضامین خرید و فروش منی موجود در صلب حیوان نر است. در این نوع معامله منی حیوان نر را برای جفت‌گیری در مدت معینی می‌فروختند.

^۸ غرر یعنی خطر، در معرض هلاک افتادن و منظور از بیع الغرر یعنی معامله چیزی که ظاهرش مشتری را گول زند و باطن آن مجهول باشد.

یکی دیگر از اقدامات پیامبر (ص) در حوزه نظام اقتصادی شبه‌جزیره، تحریم ربا بود. موضوعی که در تجارت آن روز امری رایج بود. وضعیت یثرب در نیمه اول عهد مدنی حکایت از تقسیم‌بندی اولیه براساس شکاف مالی نسبتاً وسیع میان مهاجران و انصار دارد. این اختلاف شدید طبقاتی تا پیش از تحریم رباخواری موجب می‌شد که مسلمانان نیازمند، طعمه بسیار خوبی برای رباخواران باشند. فروشندگان نیز طبعاً کالاهای خود را به این اصحاب، گران و کم می‌فروختند و از کیل و پیمانه می‌دزدیدند. یکی از مبادلات تجاری در جامعه عرب آن روز که جنبه ربوی داشت، معامله دو کالای همجنس با دریافت زیادی در یک طرف بود؛ برای مثال و براساس این معامله، اعراب یک پیمانه خرمای خوب را در ازای دریافت دو یا سه پیمانه از انواع خرماهای دیگر می‌فروختند. این نوع از معامله که بعدها در اصطلاح فقه اسلامی ربای تفاضل یا فضل نام گرفت، در مورد اجناس دیگر و از جمله طلا و نقره هم صادق بود (حلی، ۱۴۱۰: ۵۳۸ / ۲). پیامبر (ص) این نوع معاملات را حرام اعلام کرد.

از عباد بن صامت نقل شده است که در روز خیبر پیامبر (ص) ما را از معامله خاک طلا با طلای شکل‌گرفته و نقره ریخته‌نشده با بهای مشخص نهی کرد و فرمودند صرفاً این دو را با بهای مشخص معامله کنید (ابن‌هشام، ۱۹۷۱: ۳ / ۳۴۶). خداوند متعال در قرآن در موارد مختلف ضمن طرح موضوع ربا به نفی و مبارزه با آن پرداخته است.^۱ در آیه ۱۳۰ سوره آل‌عمران که در سال سوم هجرت نازل شد؛ عمل کسانی که در قبال تأخیر در دریافت طلب خود، اقدام به دریافت وجه اضافه از بدهکار می‌کردند را مذموم و حرام شمرده است. در سال هشتم هجرت، پیامبر (ص) با درخواست نمایندگان طائف در مورد معافیت از تحریم ربا مخالفت کرد. همچنین آن حضرت در سال دهم هجرت یکی از شروط صلح با مردم نجران را ترک رباخواری قرار داد. در این عهدنامه چنین ذکر شده که در صورت بی‌توجهی به این بند، از حمایت دولت اسلامی خارج خواهند شد (ابویوسف، ۱۳۸۲: ۷۲).

^۱ روم/۳۹

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۹۱

پیامبر (ص) در بخشی از خطبه معروف خود در حجه‌الوداع ضمن نفی ارزش‌های جاهلی و پایان آنچه در دوره جاهلی اتفاق افتاده، فرمودند: تمام رباهای مقرر در دوره جاهلیت را زیر پای می‌اندازم و از همه پیشتر رباهایی که برای عباس است (ابن‌هشام، ۱۹۷۱: ۴/ ۲۵۱). از سوی دیگر در هنگام ورود پیامبر (ص) به مدینه، کشاورزانی بودند که محصول خرما را بدون هیچ‌گونه سندی برای یک یا دو و سه سال آینده پیش‌فروش می‌کردند. در این مورد از عبدالله بن عباس نقل چنین شده که زمانی که رسول خدا وارد مدینه شد، ساکنان آن شهر محصولات کشاورزی خود را برای یک، دو و سه سال پیش‌فروش می‌کردند؛ بنابراین پیامبر فرمود: هرکس چیزی را پیش‌فروش می‌کند، باید آن را با پیمانه‌ای معلوم و وزنی معلوم تا مدتی معلوم پیش‌فروش کند (ابن‌حجر، ۱۸۸۳: ۴/ ۱۲۲). در این رابطه آیات ۲۸۲ و ۲۸۳ سوره بقره ضمن تأیید این‌گونه معاملات و به‌منظور پیشگیری از هر گونه شک و اختلافی در آینده، بر اهمیت ثبت این‌گونه معاملات تأکید می‌کند.

تأسیس بازار نوین در مدینه‌النبی

قبل از اسلام، یثرب بازارهایی داشت که مردم در آن به داد و ستد می‌پرداختند. مهاجران در ابتدا به‌علت نداشتن سرمایه، در مزارع و باغ‌های انصار کار می‌کردند و گروه زیادی در فقر و نیازمندی بودند؛ اما بعد از بهبود وضع مالی مسلمانان، پیامبر بازاری برای آنان تعیین کرد و کاروان‌های تجاری تدارک دید که با بلاد شام و عراق به تجارت می‌پرداختند (جواد علی، ۱۹۶۹: ۳۱۴-۳۱۳). آن حضرت نخستین کسی بود که بازاری در نزدیکی محله‌های مسکونی شهر مدینه ساخت و این سرآغاز تحولات عمرانی بود که بعدها در شهرهای اسلامی حاصل شد و استمرار یافت. این بازارها به‌منظور رونق زندگی اقتصادی و اجتماعی در مدینه و ایجاد استقلال از بازارهای یهود شکل گرفتند (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۳/ ۵۳۴).

انتخاب محل بازار مدینه نقش مهمی در شکوفایی تجارت مسلمانان داشت؛ زیرا این بازار در محلی بود که به‌عنوان دروازه اصلی شهر محسوب می‌شد. در این بازار انواع کالاها از قبیل خرما، گندم، روغن، کشک، ابزارآلات نظامی چون شمشیر، زره، نیزه، زیورآلات و انواع

چهارپایان خرید و فروش می‌شد. افزون‌بر آن تمام کالاهایی که از خارج از مدینه وارد می‌شد؛ مانند زیتون، عسل، اسب و برخی وسائل تجملی مانند ظروف نقره در این محل فروخته می‌شد. (پیشین: ۶۰۷) مقایسه بازارهای قدیمی منطقه حجاز با بازار مدینه که پیامبر (ص) آن را تأسیس کرد، بیانگر طراحی جدیدی است که اسلام مبدع آن بوده است. رسول خدا نظام بازرسی و مراقبت را در بازار تأسیس کرد و خود شخصاً به بازار سرکشی می‌کرد و اصول اسلامی داد و ستد را برای مردم توضیح می‌داد (عبدالستار عثمان، ۱۳۷۶: ۵۶).

پیامبر (ص) با اشاره به اهمیت کسب‌وکار و تجارت می‌فرمودند که بهترین کسب‌ها، کسب تاجرانی است که به هنگام سخن دروغ نگویند؛ در امانت خیانت نکنند؛ به وعده وفا کنند؛ در پرداخت قرض خود تعلل نکنند؛ در مطالبه سخت‌گیری نکنند؛ به هنگام فروش در ستایش جنس خود مبالغه نکنند و به هنگام خرید از جنس دیگران بد نگویند (مجلسی، ۱۴۴۰: ۱۰۳/۹۵). در نتیجه همین تأکیدات پیامبر (ص) قوانینی وضع شده بود که هیچ زبانی به فروشنده و مشتری نرسد. فروش محصولات نارس از موارد منع شده بود؛ مگر اینکه میوه‌ها کاملاً رسیده باشند. فروش انواع میوه‌ها مانند هندوانه، خربزه و همچنین صیفی‌جات، مانند خیار و هویج تا زمانی که نرسیده و آماده مصرف نبودند، ممنوع بود. از معامله افراد شهری با افراد بدوی و بی‌خبر از بازار نهی شده بود؛ مگر با حضور سمسار یا دلالی که عقد معامله میان مشتری و فروشنده را با دریافت مزدی برعهده گیرد (ابن‌ادریس، ۱۳۹۲: ۲۱۷).

پیامبر (ص) در راستای جلوگیری از گرانی و تثبیت قیمت‌ها، ضمن تأکید بر ارائه اجناس و کالاها به بازار، بر جلوگیری از احتکار تأکید فراوان داشت. احتکار محصولات کشاورزی در زمان خشکسالی در گزارش‌های تاریخی ذکر شده است. خداوند این عمل را نکوهش و پیامبر (ص) برای جلوگیری از آن مقرراتی را به اجرا گذاشتند. پیامبر (ص) در این زمینه می‌فرمود که هرکس مواد غذایی بخرد و برای اینکه آن را به مسلمانان گران بفروشد، چهل روز انبار کند و پس از چهل روز آن را بفروشد و همه درآمد آن را هم صدقه بدهد، کفاره گناه او نخواهد شد (طوسی، ۱۴۲۷: ۶۷۶). این امر نقش مؤثری در ایجاد آرامش در بین مردم و جلوگیری از فشار اقتصادی بر آنان داشت. ایشان از انجام معاملات خارج از بازار نهی

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۹۳

می‌کردند و این امر به دلیل فریب و نیرنگ برخی از فروشندگان بود که موجب ضرر و زیان مردم می‌شد.

زمانی که پیامبر (ص) در مدینه به افرادی برخورد کرد که در فروش کالاهای خود کم-فروشی می‌کردند و وزن پیمانه را به خوبی رعایت نمی‌کردند، به آن‌ها تذکر داد و آیات یکم تا سوم سوره «مطففین» در این مورد نازل شد. تأکید بر صداقت در امر تجارت و پرهیز از دروغ از تأکیدات جدی پیامبر (ص) بود. ایشان در این باره می‌فرمودند: بازرگان امین، راستگو و مسلمان، روز قیامت با شهیدان محشور خواهد بود (محمّدی ری شهری، ۱۳۸۹: ۵۲۸/۱).

تشویق صنعتگری و ابزارسازی

توسعه و تقویت مدینه‌النبی در ابعاد اقتصادی نیازمند کار و تلاش و به‌کارگیری اندیشه و تولید برای بر آوردن نیازهای جامعه جدیدی بود که پیامبر (ص) بنا نهاده بود. از جمله این موارد می‌توان به تأمین نیازهای فنی، ابزارها و امکانات موردنیاز برای فعالیت اقتصادی و همچنین نیازهای دفاعی، نظامی و تأمین معیشت اشاره کرد؛ لذا یکی از سیاست‌های راهبردی پیامبر (ص) تقویت ابزارسازی و صنعتگری بود.

اعراب پیش از اسلام آشنایی مختصری با صنایع داشتند. یمن در این زمینه و در مقایسه با سایر بخش‌های شبه‌جزیره از سابقه و قدمت بیشتری برخوردار بود. نگاهی به عهدنامه‌های صلح پیامبر (ص) با مردم مناطقی مانند یمن و طائف و تحلیل برخی از بندهای آن، بیان‌کننده حضور صنایع خاصی در آن مناطق است؛ برای مثال شرط پرداخت هزار حله از حله‌های مرغوب و سیصد زره در صلح‌نامه مردم نجران با پیامبر (ص) نشان‌دهنده رواج گسترده صنایع پارچه‌بافی و آهنگری در آن منطقه است. ابن‌هشام با اشاره به سوابق وجود صنایع مختلف در مناطق طائف و یمن به مهارت عروه بن مسعود و غیلان بن سلمه در ساخت دژکوب، سپر و منجنیق اشاره کرده که آن‌ها را از سرزمین یمن فراگرفته بودند (ابن‌هشام، ۱۹۷۱: ۴/ ۱۲۱). در یثرب نیز برخی از صنایع وابسته به تولیدات کشاورزی دایر بود (سالم،

۱۳۹۱: ۳۰۳). همچنین اشاره برخی از آیات قرآن در این زمینه حاکی از سابقه و قدمت این صنایع در نزد اعراب است.^۱

پیامبر (ص) پس از مهاجرت به مدینه، ضمن تشویق صنعتگران، از صنایع دستی حمایت می‌کرد؛ مگر در مواردی مانند تولید مشروب که حرمت شرعی داشت. براساس گزارش منابع نخستین و به نقل از ابن عباس در جریان دیدار نمایندگان قبیله بنی عبد قیس با پیامبر (ص)، ایشان ضمن دعوت اعضای قبیله به پرستش خدای یکتا، ترک بت پرستی، برپایی نماز، روزه، پرداخت زکات و خمس، آنان را از می‌فروشی و تولید هرگونه ظروف و اشیاء مرتبط با آن نهی کردند؛ بنابراین پیامبر (ص) به شدت با مشاغلی مانند قمار و می‌فروشی که نیاز به تلاش و کوشش خاصی نداشته و صرفاً افراد را به سمت ثروت‌اندوزی سوق می‌داد، مخالفت کرده و آن‌ها را حرام می‌دانست؛ اما به‌طور کلی فعالیت‌های شغلی و صنعتی به‌خوبی در مدینه جریان داشت و مردم در مشاغل مختلف و در جهت رفع نیازهای جامعه تلاش می‌کردند؛ به‌ویژه صنایع متکی بر محصولات نخل، مانند سببافی، حصیربافی یا فروشنده گی برگ خرما در بین مردم رایج بود؛ به‌همین دلیل صاحب این شغل‌ها «خواص» نامیده می‌شدند (کتانی، بی‌تا: ۹۳-۹۲). افزون بر آن از پشم و پوست درخت خرما ریسمان می‌بافتند.

صنایعی نیز برپایه سنگ‌ها و ذوب فلزات استوار بود. صنعتگران از سنگ‌ها و فلزات ذوب‌شده در ساخت زیورآلات و اسلحه‌های چون کمان، سرنیزه، شمشیر و مانند آن استفاده می‌کردند (واقدی، ۱۹۶۶: ۱۲۱). در صنعت زرگری برای اجزایی از بدن مانند گوش و بینی، زیورآلاتی از نقره یا طلا ساخته می‌شد. زرگری در جامعه مدینه از احترام چندانی برخوردار نبود، چه بسا زرگرها به دروغ و فساد در کار خود می‌پرداختند. غالباً مردمانی مانند یهودیان که از جایگاه اجتماعی مناسبی نبودند، به این شغل مشغول بودند (کتانی، بی‌تا: ۶۳-۶۲). اما شغل آهنگری دارای اعتبار و ارزش بود و بیشتر کسانی که به این حرفه اشتغال داشتند، از موالی و بردگان محسوب می‌شدند (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱: ۲۹). تولیدات آن‌ها عمدتاً اسلحه و ابزار کشاورزی بود. از صنایع دیگری که در عصر مدنی در این شهر رایج بود می‌توان به

^۱ حج/ ۲۳/ کهف/ ۳۱/ انسان/ ۲۱/ سبا/ ۱۳/ زخرف/ ۷۱/ صافات/ ۴۵-۴۴

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۹۵

پارچه‌بافی، نجاری و نانوايي اشاره کرد. بدین‌ترتیب حضور پیامبر (ص) در شهر مدینه و تأکیدات ایشان بر گسترش روحیه کار و کوشش در بین مسلمانان، باعث گردید تا در بخش صنایع نیز مانند سایر بخش‌های اقتصادی جامعه آن روز، پویایی و نشاط خاصی شکل گرفته و به سمت اصلاح مشاغل و کسب روزی حلال حرکت کند.



شکل ۱: مؤلفه‌های اقتصاد جاهلی



شکل ۲: مؤلفه‌های اقتصاد اسلامی در مدینه‌النبی

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۲۹۷

جدول ۱: اقدامات راهبردی حکومت نبوی برای گذار از اقتصاد جاهلی به اقتصاد اسلامی

ردیف	راهبردها	راهکارها	توصیه‌ها و محدودیت‌ها
۱	شناخت ظرفیت‌ها و منابع درآمد	تأسیس بیت‌المال تعیین میزان خراج و جزیه خمس و زکات فئی و انفال غنیمت و تقسیم هدفمند آن	ممنوعیت سوءاستفاده از بیت‌المال حفظ کرامت اهل ذمه و جلوگیری از ظلم به آنها تبيين مبانی پرداخت خمس و زکات تعیین مصادیق فئی و انفال تغییر شیوه جاهلی تقسیم غنائم
۲	تقویت اقتصاد فردی و خانواده	اصلاح مهریه و ارثیه تثبیت مالکیت فردی تقویت صنایع دستی و خانگی میان‌روی و پرهیز از اسراف تشویق روحیه کار و تلاش کارآفرینی و مذمت بیکاری	تأکید بر حفظ کرامت زنان و احیاء حقوق آنها لغو سنت جاهلی غلبه و دفاع از حقوق افراد پرهیز از کسالت و تنبلی مذمت رفاه‌طلبی و روحیه اشراقی‌گری تلاش در جهت فقرزدایی
۳	تقویت اقتصاد زراعی	توسعه زراعت و احیاء اراضی موات حفر چاه و احیاء چشمه‌ها اصلاح روش‌های کشاورزی اصلاح روش‌ها در نظام آبیاری تنظیم قوانین نوین زراعت و آبیاری توجه به خودکفائی مسلمانان	تبيين مبانی دینی اهمیت زراعت و فلاحت استفاده از ظرفیت افراد متخصص ممنوعیت تخریب طبیعت ممنوعیت اسراف در منابع آبی استفاده بهینه از اراضی کشاورزی و منابع آبی

ردیف	راهبردها	راهکارها	توصیه‌ها و محدودیت‌ها
۴	توجه به بازار و گسترش فعالیت‌های تجاری و پیشه‌وری	تأسیس بازار اسلامی	
		اصلاح نظام بازار	
		تأسیس نظام مراقبت و بازرسی	ممنوعیت معامله با افراد بی‌اطلاع از قوانین بازار
		تقویت ابزارسازی و صنعت‌گری	حرمت ربا و کم‌فروشی
		تنظیم قوانین جدید داد و ستد	ممنوعیت ساخت وسایل و ظروف مربوط به مشاغل حرام
		پایبندی به قراردادها و رعایت اخلاق اقتصادی	تحریم معاملات جاهلی
		مبارزه با احتکار و کم‌فروشی	نفی فریب، حيله، غش و تدلیس در معامله
		قطع وابستگی مسلمانان به یهود	

نتیجه‌گیری

چنانکه ملاحظه گردید پیامبر (ص) در جایگاه رهبر دولت اسلامی در ابتدا با موانع و مشکلاتی در حوزه ساماندهی وضعیت اقتصادی مسلمانان مواجه بود؛ به گونه‌ای که حتی قادر به تأمین نیازهای اولیه برخی از مسلمانان مستمند نبود. تا سال هفتم هجرت امت اسلامی شامل مردم مدینه و مسلمانانی بود که به این شهر مهاجرت کرده بودند. انصار با پذیرایی از مهاجران در منازل خود، آنان را در اموال و دارایی‌های خود شریک کردند؛ اما به تدریج و با توسعه منابع درآمدی مسلمانان مانند غنیمت، فیه، جزیه و صدقات نه تنها امکان حمایت از مسلمانان نیازمند فراهم شد، بلکه باعث تقویت جایگاه اقتصادی و تجاری دولت نبوی در بین مردم گردید. پیامبر (ص) تلاش کرد تا با اتخاذ تصمیماتی، ضمن کاستن از فشارهای اقتصادی بر انصار، وضعیت معیشتی مهاجران را نیز بهبود ببخشد؛ بنابراین در قدم نخست و به منظور ایجاد تعادل اقتصادی در جامعه، غنایم بنی‌نضیر را به صورت هدفمند در بین مسلمانان تقسیم

کرد. هدفی که براساس آن تلاش گردید تا با حذف فاصله طبقاتی، مانع از شکل‌گیری طبقه‌ای به نام اغنیاء گردد؛ اما به نظر می‌رسد تا جنگ خیبر، کمابیش وابستگی اقتصادی مهاجران به انصار به قوت خود باقی ماند.

تردیدی نیست که بعد از فتح مکه و ایجاد آرامش در شهر مدینه، به تدریج فعالیت‌های اقتصادی در بین مردم و در سراسر شبه‌جزیره عربستان از سر گرفته شد. تحریم معاملات ربوی، وجوب اخذ جزیه از اهل ذمه در مقابل تأمین امنیت جانی و مالی آنان، تشویق به احیاء اراضی موات و دریافت زکات و صدقه از توانمندان در جهت حمایت از مسلمانان مستمند از جمله سیاست‌های اقتصادی دولت نبوی بود که یک فضای جدیدی را در عرصه مناسبات اقتصادی شبه‌جزیره ترسیم کرد. پیامبر (ص) در این فضای جدید تلاش کرد تا با حذف معاملات جاهلی و یا اصلاح برخی از آنان، قوانین نوینی در حوزه تجارت و داد و ستد مبتنی بر آموزه‌های اسلامی به وجود آورد. این قوانین به مسلمانان این امکان را می‌بخشید تا نظم نوینی در حوزه مناسبات اقتصادی شکل ببخشند. تأسیس بازار نوین اسلامی و تدوین نظام‌نامه آن، توسعه زراعت و کشاورزی، تقویت اقتصاد خانواده، کارآفرینی، تشویق روحیه کار و تلاش، بخشی از اقداماتی بود که حکومت نبوی در راستای تقویت منابع مالی و استقلال اقتصادی مسلمانان به عمل آورد. در مقایسه با روش‌های قبلی، فضای جدید تابع سیاست‌گذاری نوینی براساس اهداف انسانی، اجتماعی و اقتصادی بود. این سیاست‌گذاری مبتنی بر حمایت از محرومان و کاهش فاصله طبقاتی در جامعه بود.

برقراری عدالت اقتصادی می‌توانست مانع از شکل‌گیری و انباشت عقده‌ها در درون جامعه و تأثیر آن بر مناسبات اجتماعی گردد. این هدف هم جز با جلب مشارکت گسترده مسلمانان در همراهی با دولت، پرداخت وجوهات شرعی، توجه به نیازهای عمومی جامعه، پرهیز از کسالت و تنبلی و تقویت روحیه کار و تلاش فراهم نمی‌گردید. در مجموع، اقدامات راهبردی دولت نبوی در این زمینه باعث گردید تا از یک‌سو از جنبه تولید، فعالیت‌های اقتصادی (از قبیل کشاورزی، بازرگانی، صنعت و غیره) به آرامی و کم‌کم به سرانجام برسند و از سوی دیگر با افزایش منابع مالی دولت، زمینه‌های تقویت و استحکام آن فراهم گردد. دولت جدید

با مبنا قرار دادن ایمان، ضمن دفاع از حقوق شهروندان، تلاش کرد تا رابطه دولت و اجتماع را براساس شاخص‌های اخلاقی و انسانی تعریف کند. بدین ترتیب می‌توان گفت که راهبرد اقتصادی جدیدی که پیامبر (ص) خالق آن بود، به پیدایش اقتصاد نوینی با عنوان اقتصاد اسلامی منجر گردید که با مقررات و قواعد تجاری و اقتصادی عصر جاهلی بسیار متفاوت بود.

سپاسگزاری

نگارندگان بر خود لازم دانسته که از هیأت داوران علمی که با ارائه نکته نظرات و راهنمایی‌های ارزنده خویش در ارتقاء ساختار پژوهشی و بهبود سطح علمی مقاله نقش ایفا کرده، تشکر نمایند. همچنین شایسته است که از همکاران محترم گروه تاریخ آقایان دکتر حسین علی‌بیگی و دکتر مهدی عزتی که در نشست داخلی گروه پیشنهاداتی در جهت اصلاح مقاله مذکور ارائه کردند، صمیمانه سپاسگزاری کنند.

منابع

قرآن الکریم

- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم محمد (۱۹۶۷). *الکامل فی التاریخ*. الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العربی.
- ابن ادریس، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۳۸۶). *جامعه مدینه عصر نبوی*. ترجمه شهلا بختیاری، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
- ابن بکار، الزبیر (۱۴۱۶ق). *الخبار الموفقیات*. تحقیق الدكتور سامی مکی الیمانی، بیروت: علام الکتب للطباعة و النشر، الطبعة الثانية.
- ابن حبیب، ابو جعفر بن حبیب بن امیه بن عمرو البغدادی (۱۹۸۱). *المحبر*. بیروت: المکتب التجاریه للطباعة و النشر.
- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی بن محمد بن احمد (۱۴۱۵ق). *الاصابه فی تمییز الصحابه*. تحقیق عادل احمد عبدالموجود، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه.

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۳۰۱

ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۴۵)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ابن سعد، محمد بن سعد (۱۹۶۰). *الطبقات الکبری*، بیروت: دارالصادر.

ابن سلام، ابوعبید القاسم بن سلام (بی تا). *الاموال*. تحقیق محمد خلیل هراس، قاهره: مکتب الکلیات الازهریه.

ابن عبدربه، احمد بن محمد (۱۹۶۵). *العقد الفريد*. قاهره: مطبعة لجنة التأليف والنشر.

ابن عقبه، ابی محمد موسی (۱۴۲۴). *المغازی النبویه*. جمع و تحقیق حسین مرادی نسب، الطبعة الاولى، قم: منشورات ذی القربی.

ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم (۱۹۷۰). *المعارف*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد الهمدانی (۱۸۸۵). *مختصر کتاب البلدان*. لیدن: بریل.

ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر (۱۹۷۶). *السيره النبویه*. تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت: دارالمعرفه.

ابن هشام، عبدالملک (۱۹۷۱). *السيره النبویه*، تحقیق السقا، الطبعة الثالثة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ابن هشام، عبدالملک (۱۳۷۷). *السيره النبویه*، ترجمه رفیع الدین اسحاق همدانی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.

ابوعلی، اسماعیل بن قاسم بن عیذون قالی (۲۰۰۱). *ذیل الأمالی القالی*، بیروت: موسسه الکتاب الثقافیه.

ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم (۱۳۸۲ق)، *الخراج*، الطبعة الثانية، قاهره: المکتبه السلفیه.

ازرقی، محمد بن عبدالله (۱۴۱۶). *اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار*، محقق رشدی صالح ملحس، بیروت: دارالاندلس.

بطاینه، محمد ضیف الله (۱۹۸۸). *الحیاه الاقتصادیه فی العصور الاسلامیه الاولی*، المدینه المنوره: مکتب دارالتراث.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۶۷). *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.

بیهقی، احمد بن حسین بن علی (۱۲۹۵ق). *السنن الکبری*، بیروت: دارالفکر.

جابری، محمد عابد (۱۳۸۴). *عقل سیاسی در اسلام*، ترجمه عبدالرضا سواری، تهران: گام نو.

حسین، طه (۱۳۴۶). *آئینه اسلام*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

حسینیان مقدم، حسین (۱۳۸۸). *مناسبات مهاجرین و انصار*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

الحرالعاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، قم: موسسه آل البيت.

حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۰ ق). *نهایه الاحکام فی معرفه الاحکام*، مصحح مهدی رجایی، قم: اسماعیلیان.

خاکرند، شکراله (۱۳۹۰). *سیر تمدن اسلامی*، قم: موسسه بوستان کتاب.
خلیفه بن خیاط، ابوعمر و (۱۳۴۲ ق). *تاریخ خلیفه بن خیاط*، تحقیق اکرم العمری، بیروت: موسسه الرساله.
زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۵). *تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)*، تهران: سمت.
زیدان، جرجی (۱۳۷۲). *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: امیر کبیر.
سالم، عبدالعزیز (۱۳۹۱). *تاریخ عرب قبل از اسلام*، ترجمه باقر صدری نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

سبحانی تبریز، جعفر (۱۳۹۷). *الربا موضوعاً وحکماً*، قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع).
طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

طبرسی، فضل بن حسین (۲۰۰۶)، *تفسیر مجمع البیان*، بیروت: دارالعلوم.
طوسی، محمد حسن (۱۳۶۳)، *الاستبصار*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
عسقلانی، ابن حجر (۲۰۰۵). *المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانيه*، ریاض: دارالعاصمه للنشر والتوزیع.
علی، جواد (۱۹۸۷). *المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت: دارالعلم الملايين.
فیرحی، داوود (۱۳۷۸). *قدرت دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی.
قدامه بن جعفر، ابوالفرج (۱۹۸۱). *الخراج وصنعه الكتابه*، شرح و تعلیق محمد حسین الزبیدی، بغداد: دارالرشید.

قرطبی، محمد بن احمد انصاری (۱۹۶۷). *الجامع لاحکام القرآن*، قاهره: دارالکاتب العربی
کتانی، عبدالحی (بی تا). *التراتیب الاداریه و العمالات و الصناعات و المتاجر و الحاله العلمیه التي كانت علی عهد تاسیس المدينه الاسلامیه فی المدينه المنوره*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۵). *الکافی*، مترجم و شارح محمدباقر کمره ای، قم: اسوه.
مسعودی، علی بن الحسین (۱۹۸۱). *التنبیه والاشراف*، بیروت: دارالمکتب الهلال.
مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۴۰ ق). *بحار الانوار*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد النیشابوری (۱۹۷۸). *اسباب النزول*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
واقدی، محمد بن عمر (۱۳۶۹). *مغازی*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۳۰۳

محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۹). *میزان الحکمه*، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث.

مقدسی، محمد بن احمد (۱۹۸۰). *من احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، دمشق: وزارة الثقافیه.

مونتگمری وات، ویلیام (۱۳۴۴). *محمد پیامبر و سیاستمدار*، تهران: کتابفروشی اسلامی.

نوری، حسین بن محمد تقی (۱۳۶۶). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم: موسسه آل البيت.

نوبری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب (۱۹۷۰). *نهایه الارب فی فنون الادب*، قاهره: موسسه المصریه العامه.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۴). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

References :

- Abu Yusuf, Yaqub Ibn Ibrahim (1382). *Al-Kharaj*, Second Edition, Cairo: Al-Maktabato Salafi.
- Abu Ali, Ismail Ibn Qasim Ibn Aizun Qali (2001). *Zil Al-Amali Al-Qali*, Beirut: Al-Ketabo Saqafiya.
- Azraqi, Muhammad ibn Abdullah (1996). *Al Akhbar Al Makeh*, Rashdi Saleh Mulhis Research, Beirut: Dar al-Andalus.
- Al-Hor Al-Amili, Muhammad Bin Hassan (1996). *Detailing the means of the Shiites to collect the issues of Sharia*, Qom: Aal al-Bayt Institute. (in Persian)
- Asqalani, Ibn Hajar (2005). *Almatale ol Aliya Bezavaedo Alsmaniyh*, Riyadh: Dar Al-Asimah for Publishing and Distribution.
- Ali, J. (1987). *Detailed in Arab History before Islam*, Beirut: Dar Al-Ilm Al-Malayin.
- Al-Qurtubi, Muhammad bin Ahmad Ansari (1967), *The Collector of the Laws of the Qur'an*, Cairo: Dar Al-Kateb Al-Arabi.
- Al-Wahidi, Abul-Hassan Ali bin Ahmed Al-Nishaburi (1978). *Asbab Al Nozol*, Beirut: Dar Al-Kutub Al-Ilmiyya.
- Bataineh, Mohammad Zaifullah (1988), *Economic Life in the First Islamic Times*, Al-Madinah: Dar Al-Torath.
- Bayhaqi, Ahmad ibn Husayn ibn Ali (1984). *Al-Sunan al-Kubra*, Beirut: Dar al-Fikr.
- Blazori, Ahmad Ibn Yahya Ibn Jaber (1988). *Fotuoh Al Boldan*, translated by Mohammad Tavakol, Tehran: Nashre Nogreh. (in Persian)
- Fayrahi, D. (1999). *The Power of Knowledge and Legitimacy in Islam*, Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
- Hosseini, T. (1967). *The Mirror of Islam*, translated by Mohammad Ebrahim Ayati, fourth edition, Tehran: Anteshar Co.
- Hosseini Moghadam, Hossein (2009). *Relations between Mohagerin and Ansar*. Qom: Research Institute and University (in Persian)
- Helli, Hassan bin Youssef (1990). *"Nahayat al-Ahkam fi Ma'rifat al-Ahkam"*. Edited by Mahdi Rajaei, Qom: Ismailian.
- Ibn Athir, Ali Ibn Abi Al-Karam Muhammad (1967). *Al-Kamil Fi Al-Tarikh*. Second Edition, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabi.
- Ibn Bakr, Al-Zubayr (1996). *Al-Akhbar Al-Mufaqqiyat*. research by Dr. Sami Maki Al-Yamani, Beirut: Alam Al-Kitab

- Ibn Habib, Abu Ja'far ibn Habib ibn Umayyah ibn Amr al-Baghdadi (1981). *Al-Muhabar*. Beirut: Maktab Al-Tegariya Ibn Hajar al-Asqalani, Ahmad ibn Ali ibn Muhammad ibn Ahmad (1995), *Al-Asaba fi Tamiz al-Sahaba*, research by Adel Ahmad Abd al-Mujud, first edition, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya.
- Ibn Sa'd, Muhammad ibn Sa'd (1960). *Al-Tabqat al-Kubra*. Beirut: Dar al-Sadr.
- Ibn Salam, Abu Ubayd al-Qasim ibn Salam (1989). *Alamval*, research by Muhammad Khalil Haras, Cairo: Al-Azhariyah
- Ibn Abd Rabba, Ahmad Ibn Muhammad (1965). *Al-Aqd Al-Farid*, Cairo: Printing and Publishing House.
- Ibn Idris, Abdullah Ibn Abdul Aziz (2007). *The Medina Society of the Prophetic Age*, translated by Shahla Bakhtiari, Tehran: SAMT Publications. (in Persian)
- Ibn Khaldun, Abdul Rahman Ibn Mohammad (1966). *A-Moghadameh*. translated by Mohammad Parvin Gonabadi, Tehran: Bongahe Tarjemeh Va Nashre Ketab, (in Persian)
- Ibn Aqaba, Abi Muhammad Musa (2004), *Al-Maghazi Al-Nabawiyyah*, collection and research of Hussein Moradi Nasab, first edition, Qom: Dhi Al-Qirbi Publications. (in Persian)
- Ibn Qutaybah, Abu Muhammad Abdullah Ibn Muslim (1970). *Al-Ma'arif*, Beirut: Dar Al-Ahyah Al-Torath Al-Arabi.
- Ibn Faqih, Abu Bakr Ahmad ibn Muhammad al-Hamdani (1885). *Mokhtasar Ketab Alboldan*, Leiden: Braille.
- Ibn Kathir, Ismail Ibn Kathir (1976). *Al-Sira Al-Nabawiyyah*. research by Mustafa Abdul Wahed, Beirut: Dar al-Ma'rifah.
- Ibn Hisham, Abdul Malik (1971). *Al-Sira Al-Nabawiyyah, Tahqiq Al-Saqqa*. Third Edition, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.
- Ibn Hisham, Abdul Malik (1998). *Al-Sira Al-Nabawiyyah*. translated by Rafi al-Din Ishaq Hamedani, third edition, Tehran: Kharazmi. (in Persian)
- Jaberi, Mohammad Abed (2005). *Political Wisdom in Islam*. translated by Abdolreza Savari, Tehran: Gam-e No. (in Persian)
- Khalifa bin Khayat, Abu Amr (1963). *The history of Khalifa bin Khayat*. edited by Akram Al-Omari, Beirut: Al-Resalah Institute.
- Kattani, Abd al-Hayyi (1982). *Administrative arrangements, workers, industries, stores and the scientific situation during the era of the founding of the Islamic city in Medina*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyya.
- Khakrand, Shokrallah (2011). *The Course of Islamic Civilization*, Qom: Buostan Ketab Institute, (in Persian)
- Kolayni, Mohammad Ibn Yaqub (1996). *Al-Kafi, translator and commentator of Mohammad Baqir Kamraei*. Qom: oswa. (in Persian)
- Mohammadi Rey Shahri, Mohammad (1389). *Mizan al-Hikma*. translated by Hamid Reza Sheikhi, Qom: Dar al-Hadith, (in Persian)
- Montgomery Watt, William (1965). *Mohammad the Prophet and the Politician*. Tehran: Ketabforuoshi Islami, (in Persian)
- Masoudi, Ali bin Al-Hussein (1981). *Al-Tanbihah Va Al-Ashraf*. Beirut: Dar Al-Maqtab Al-Hilal.
- Majlesi, Muhammad Baqir bin Muhammad Taqi (2019). *Bihar Al-Anwar*. Beirut: Dar Al-Ayyah Al-Arabi Al-Turath.
- Makdisi, Muhammad bin Ahmed (1980). *Ahsan Al-Taqaqim fi Ma'rifat Al-Aqalim*, Damascus: Vezart Al-Sagafiya
- Nouviri, Shehab El-Din Ahmed Ibn Abdel-Wahhab (1970). *"Nahayat Al-Arb fi Founun Al-Adab"*, Cairo: Almoasesa Al-Mesriya Institution.
- Qudamah Bin Jaafar & Abu Al-Faraj (1981). *Alkharag , the explanation and commentary of Muhammad Hussain Al-Zubaidi*. Baghdad: Dar Al-Rashid.
- Salem, Abdolaziz (2012). *Arab history before Islam, translated by Baqer Sadrinia*. Tehran: Entesharate Elmi Va Farhangi, (in Persian)

راهبردهای اقتصادی حکومت نبوی (ص) در مدینه‌النبی: ... (سجاد دادفر و روح‌الله بهرامی) ۳۰۵

- Sobhani Tabrizi, J. (1397). *Al-Reba*. Qom: Moaseseh Imam al-Sadiq (peace be upon him), (*in Persian*)
- Tabari, Muhammad ibn Jarir (1996) *The History of Tabari (The History of the Messengers and Kings)*. translated by Abul-Qasim Payandeh, Tehran: Alasatir. (*in Persian*)
- Tabarsi, Fadl bin Hussein (2006). *Tafsir Al- Majma` al-Bayan*. Beirut: Dar Al-Uloom.
- Tosi, Muhammad Hassan (1984). *Al-Istibsar*. Tehran: Dar Al-Kutub Al-Islamiyyah. (*in Persian*)
- Zargarinejad, Gholam Hossein (1996). *The History of the Early Islam (Age of Prophecy)*. Tehran: SAMT publication. (*in Persian*)
- Zidan, George (1993). *The History of Islamic Civilization*. translated by Ali Javaher Kalam, Tehran: Amir Kabir. (*in Persian*)
- Yaghoubi, Ahmad Ibn Abi Yaghoub (1995). *Yaghoubi History*, translated by Mohammad Ibrahim Ayati, Tehran: Entesharate Elmi Va Farhangi. (*in Persian*)

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب در حال توسعه (با تکیه بر نهادهای حاکمیتی)

لاله طبیحی اکبری*

محمود بابازاده**، قاسم سامعی***، طاهره آخوندزاده یوسفی****

چکیده

عوامل تعیین‌کننده بهره‌وری در سال‌های اخیر، از موارد مطرح‌شده در نظریه‌های رشد فراتر رفته و نقش عوامل سیاسی نیز در این زمینه مورد توجه محققان قرار گرفته است. درواقع نقش و جایگاه عوامل سیاسی در ارتقای بهره‌وری، واقعیتی است که نمی‌توان نسبت به آن بی‌تفاوت بود و بی‌توجهی در این زمینه می‌تواند لطمه‌های جبران‌ناپذیری را بر روند مؤلفه‌های بهره‌وری وارد کند. در این مقاله به بررسی تأثیر شاخص‌های عوامل سیاسی شامل: حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد بر مؤلفه‌های بهره‌وری شامل: بهره‌وری کل عوامل تولید، بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه در پانزده کشور منتخب در حال توسعه طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷ با استفاده از تکنیک اقتصادسنجی پانل دیتا با رویکرد حداقل مربعات معمولی پویا (DOLS) پرداخته شده است. متغیرهای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تحقیق و توسعه، درجه بازبودن اقتصاد و تسهیلات بانکی نیز به عنوان متغیرهای کنترل در مدل‌ها وارد شده‌اند. نتایج برآوردها حاکی از آن است که تمامی شاخص‌های عوامل سیاسی، تأثیر مثبتی بر مؤلفه‌های بهره‌وری داشتند. در ارتباط با متغیرهای کنترل نیز شاهد روابط مثبتی هستیم؛ لذا باتوجه به نتایج به‌دست آمده می‌توان اذعان داشت که بخش چشمگیری از رشد بهره‌وری، منوط به عوامل سیاسی است؛ بنابراین ضروری به نظر می‌رسد که دولت‌های جوامع در حال توسعه، ضمن شناخت دقیق ساختارهای سیاسی، باید توجه ویژه‌ای به نقش مؤلفه‌های عوامل سیاسی و برقراری ثبات سیاسی بیشتر داشته باشند تا از این طریق بتوانند زمینه‌های ارتقای هرچه بیشتر مؤلفه‌های بهره‌وری را فراهم سازند.

کلیدواژه‌ها: عوامل سیاسی، نهادهای حاکمیتی، بهره‌وری.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشجوی دکتری، گروه اقتصاد، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران.

** استادیار، گروه اقتصاد، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران. (نویسنده مسئول: m.babazadeh@iaurmia.ac.ir)

*** استادیار، گروه اقتصاد، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران.

**** استادیار، گروه اقتصاد، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۴۰۰، دوره چهارم، شماره اول، ۳۰۷-۳۴۶.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۲

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسنده‌گان.



مقدمه

امروزه در تحولات اقتصادی به دوره‌ای قدم نهاده‌ایم که مؤلفه‌های سنتی قدرت اقتصادی؛ یعنی زمین، ماشین‌آلات و نیروی کار، به‌تنهایی عوامل تعیین‌کننده عملکرد اقتصادی کشورها نیستند. درواقع موفقیت کشورها به صلاحیت‌های علمی همانند دانش فنی، خلاقیت کارکنان، به‌کارگیری شیوه‌های نوین علمی در مدیریت و توان نوآوری بستگی دارد، که تمامی این عوامل در مؤلفه‌های بهره‌وری نمایان می‌گردند. درحقیقت طی چند دهه اخیر، اهمیت مبحث بهره‌وری در جایگاه یکی از اصول برتری رقابت در عرصه‌های بین‌المللی شناخته شده است، تا جایی که دستیابی و اشاعه بهره‌وری در تمام سطوح جامعه، به‌مثابه یکی از ضرورت‌های توسعه اقتصادی مطرح شده است (تقوی، ۱۳۹۴: ۵).

عوامل بسیاری می‌توانند بر این عامل بسیار مهم اقتصادی تأثیرگذار باشند که در این بین، نقش عوامل سیاسی می‌تواند حائز اهمیت فراوانی باشد. عوامل سیاسی کارا به‌دلیل ایجاد زیرساخت‌های نهادی مناسب، می‌توانند بخش چشمگیری از تفاوت سطح رشد و توسعه در بین کشورها را توضیح دهند و بدون شک این تغییرات بر رشد مؤلفه‌های تولیدی و درنهایت بر عملکرد بهره‌وری در بخش‌های مختلف اقتصادی تأثیرگذار خواهد بود، به‌گونه‌ای که نهادهای مالی بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول (International Monetary Fund) و بانک جهانی (World Bank) از عوامل فوق، به‌مثابه یک ضرورت حیاتی برای تحقق اهداف توسعه بهره‌وری یاد می‌کنند. درواقع امروزه، نهادهای سیاسی، محرک اصلی محیط اقتصادی کشورها هستند و عامل اصلی عقب‌ماندگی برخی کشورها نیز صرفاً به‌دلیل کمبود سرمایه نیست، بلکه علت اصلی، نبود بسترهای مناسب نهادهای سیاسی، برای فعالیت‌های مولد اقتصادی است (Bayyurt, Vildan Serin & Eban Arıkan, 2015: 16).

براین اساس در پژوهش حاضر، به بررسی تأثیر شاخص‌های عوامل سیاسی (حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد) بر مؤلفه‌های بهره‌وری (بهره‌وری کل عوامل تولید، بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه) در پانزده کشور منتخب درحال توسعه طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷ با

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبقچی اکبری و همکاران) ۳۰۹

استفاده از تکنیک اقتصادسنجی پانل دیتا (Panel Data) با رویکرد حداقل مربعات معمولی پویا (Dynamic Ordinary Least Squares) پرداخته می‌شود. لازم به ذکر است که متغیرهای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تحقیق و توسعه، درجه بازبودن اقتصاد و تسهیلات بانکی نیز به عنوان متغیرهای کنترل در مدل‌ها وارد می‌شوند؛ لذا فرضیه‌های پژوهش حاضر نیز به شرح زیر گزارش می‌شوند:

۱. حق اعتراض و پاسخگویی، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.
۲. ثبات سیاسی بدون خشونت، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.
۳. اثربخشی دولت، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.
۴. کیفیت مقررات، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.
۵. حاکمیت قانون، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.
۶. کنترل فساد، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.
۷. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.
۸. تحقیق و توسعه، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.
۹. درجه بازبودن اقتصاد، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.
۱۰. تسهیلات بانکی، بر بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال توسعه تأثیر دارد.

پیشینه پژوهش

پیشینه نظری

بهره‌وری، جایگاه و اهمیتش در مباحث کلان

بهره‌وری از مبانی علوم اقتصاد و مدیریت است که مقدار کالا و یا خدمات نهایی تولیدشده با توجه به انرژی و یا کار صرف‌شده را بدون کاهش یافتن کیفیت نشان می‌دهد و مبین اثربخشی و کارایی است؛ به بیانی دیگر، بهره‌وری عبارت است از ایجاد بیشینه سود ممکن،

با به کارگیری موثر عواملی همانند نیروی کار، توان، استعداد، مهارت و تخصص، زمین، ماشین، پول، تجهیزات، زمان و مکان در جهت افزایش رفاه جامعه (Neupane, 2013: 223). چنین گفته شده که امروزه رقابت در عرصه تولید و تجارت جهانی به واسطه کمرنگ شدن مرزهای اقتصادی، ابعاد دیگری یافته و تلاش در جهت بهبود و ارتقای بهره‌وری، پایه اصلی این رقابت را تشکیل می‌دهد. اگرچه بهبود و ارتقای بهره‌وری براساس اصل عقلانیت اقتصادی همواره می‌باید مورد تأکید و توجه قرار گیرد، ولی بهبود بهره‌وری نیازمند به فعل درآوردن توان بالقوه است؛ از این رو این حرکت به یک ابزار محرک نیاز دارد که مناسب‌ترین محرک، در بازارهای داخلی و بازارهای خارجی است. ارتقای بهره‌وری سبب پیشرفت و توسعه یافتگی می‌گردد و بیشتر کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به منظور اشاعه نگرش به مقوله بهره‌وری و تعمیم به کارگیری فنون و روش‌های ارتقای آن، سرمایه‌گذاری‌های زیادی انجام داده‌اند.

بررسی عملکرد کشورهایی که طی چند دهه اخیر رشد اقتصادی چشمگیری داشته‌اند، حاکی از آن است که بیشتر این کشورها بخش بزرگی از رشدشان را از طریق افزایش بهره‌وری به دست آورده‌اند؛ به همین دلیل در بیشتر کشورهای در حال توسعه نیز همانند کشورهای توسعه یافته، اهمیت ارتقای بهره‌وری یکی از مهم‌ترین عوامل توسعه مطرح می‌گردد (Larrain & Stumpner, 2017: 3). امروزه برای دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی مستمر و پایدار، باید به نقش بهره‌وری نهادها توجه ویژه‌ای داشت، به گونه‌ای که طی دهه‌های اخیر، توجه به اهمیت و جایگاه روزافزون این عامل بسیار مهم و عوامل موثر بر آن، به یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مباحث اقتصادی تبدیل شده است؛ زیرا رشد بهره‌وری، موجب کاهش هزینه‌های تولید و افزایش قدرت رقابت تولیدکننده‌ها در بازار شده و به سودآوری هرچه بیشتر محصولات تولیدی کمک شایانی می‌کند (Adeusi & Aluko, 2015: 120).

شناسایی علل تغییرات بهره‌وری نیز از اهمیت وافری برخوردار است؛ زیرا از این طریق می‌توان روند مؤلفه‌های بهره‌وری را در جهت دلخواه تغییر داد. در بین عوامل موثر بر بهره‌وری، نقش عوامل سیاسی می‌تواند حائز اهمیت فراوانی باشد.

عوامل سیاسی

کافمن، کرای و مسترازی (Kaufmann, Kraay & Mastruzzi) در بانک جهانی (World Bank) عمده شاخص‌های سیاسی که به نهادهای حاکمیتی مربوط هستند را بیان کرده‌اند که می‌توان آن‌ها را در شش متغیر حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد به شرح زیر بیان کرد:

۱. حق اعتراض و پاسخگویی

از منظر بانک جهانی، این شاخص نمایانگر مفاهیمی چون حقوق سیاسی، آزادی بیان و تجمعات سیاسی و اجتماعی، آزادی مطبوعات، میزان نمایندگی حکام از طبقات اجتماعی، فرآیندهای سیاسی در برگزاری انتخابات و ... است که عمدتاً با عنوان شاخص دموکراسی مطرح می‌گردند (World Bank, 2020). براساس این شاخص، هرچه مردم در یک جامعه نقش بیشتری در تعیین زمامداران و هیأت حاکم داشته باشند، هرچقدر حضور و نقش احزاب، تشکله‌ها، انجمن‌ها و نظایر آن‌ها در جامعه بیشتر باشد و هرچقدر رسانه‌های جمعی، استقلال بیشتری داشته باشند و افرادی که زمامدار امور جامعه هستند هرچه بیشتر پاسخگوی اعمال خود باشند و افراد مختلف بتوانند آزادانه فعالیت و نظر خود را اعلام کنند، این امر نشان‌دهنده وضعیت بهتر عملکرد عوامل سیاسی است.

۲. ثبات سیاسی بدون خشونت

ثبات سیاسی بدون خشونت مبین احتمال سرنگونی یک حکومت و نظام سیاسی از طریق غیرقانونی یا ابزارهای خشونت‌آمیز است. بحث عمده این شاخص بر روی تروریسم و خشونت است. براساس این شاخص، هرچه احتمال نبود ثبات سیاسی در یک کشور بیشتر باشد، نشان‌دهنده عملکرد ضعیف عوامل سیاسی است و هرچه کشوری از ثبات سیاسی بیشتری برخوردار باشد، در زمینه عوامل سیاسی، امتیاز بالاتری را کسب می‌کند (پاداش‌زیوه و خداپناه، ۱۳۹۴: ۱۶۸). از منظر بانک جهانی نیز این شاخص گویای مفاهیمی همانند ناآرامی‌های اجتماعی، ترور، اعدام‌های سیاسی، کودتا، آشوب‌های شهری، تنش‌های قومی و انتقال آرام قدرت در سطوح بالا است.

۳. اثربخشی دولت

از منظر بانک جهانی، کارایی یا اثربخشی یک دولت منوط به سیاست‌گذاری و اجرای آن برای حمایت از نظام بازار است. همچنین این شاخص به توانایی دولت در قانون‌گذاری، داوری دادگاه‌ها، تصمیمات مدیریتی در ارتباط با حاکمیت قانون، عدالت مدیریتی و قضایی همانند پاسخگویی و شفافیت اشاره دارد. این شاخص کیفیت تهیه و تدارک خدمات عمومی و استقلال خدمات همگانی از فشارهای سیاسی و صلاحیت و شایستگی کارگزاران را نیز توضیح می‌دهد.

۴. کیفیت مقررات

از منظر بانک جهانی، این شاخص گویای مفاهیمی همچون مقررات دست و پاگیر، مداخله دولت در اقتصاد، سیاست‌های رقابتی، موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای و دسترسی به بازارهاست که با نام کیفیت بوروکراسی نیز مطرح می‌گردد (World Bank, 2020). به‌بیانی دیگر منظور از این شاخص، توان دولت در تدوین و اجرای سیاست‌ها و مقرراتی است که سبب گسترش حضور و فعالیت‌های بخش خصوصی می‌گردد. حضور هرچه بیشتر بخش خصوصی در اثر اجرای سیاست‌های تدوین‌شده از سوی دولت، نشانه‌ای از عملکرد بهتر عوامل سیاسی در جامعه است (پاداش‌زیوه و خدایانه، ۱۳۹۴: ۱۶۹).

۵. حاکمیت قانون

اینکه تا چه حد قوانین سیاسی در یک جامعه واقعی هستند و می‌توان به اجرای آن‌ها تکیه کرد، با این شاخص ارزیابی می‌گردد. از منظر بانک جهانی، این شاخص گویای مفاهیمی همچون اعتماد مردم به قوانین، پیش‌بینی‌پذیری دستگاه قضایی، وجود جرم‌های سازمان‌یافته، احتمال موفقیت در شکایت علیه دولت همانند مؤلفه‌های سنجش شاخص حاکمیت قانون است.

۶. کنترل فساد

از منظر بانک جهانی، این شاخص مفاهیمی همانند فساد در میان مقامات رسمی یا همان سوءاستفاده از قدرت عمومی به نفع منافع خصوصی، اثربخشی تدابیر ضدفساد، تأثیر آن بر

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبقچی اکبری و همکاران) ۳۱۳

جذب سرمایه‌های خارجی، پرداخت اضافی یا رشوه برای گرفتن مجوزهای اقتصادی و ... را سنجش می‌کند. لازم به ذکر است که این شاخص، هم فسادهای جزئی و کوچک و هم فسادهای بزرگ و کلان را پوشش می‌دهد (World Bank, 2020).

چگونگی تأثیرگذاری عوامل سیاسی بر بهره‌وری

تأثیر عوامل سیاسی بر بهره‌وری از مجاری مختلفی انجام می‌گیرد و در بیشتر موارد، این عوامل سبب تلاطم در شاخص‌های بهره‌وری می‌گردند؛ به‌بیانی دیگر، بهره‌وری به این عوامل سیاسی واکنش نشان می‌دهد. درواقع، جهت‌گیری اقتصاد به‌سوی ایجاد اصلاحات در ساختار نهادها، می‌تواند به ترغیب سرمایه‌گذاری منجر شود و از این طریق، پویایی اقتصادی و رشد پایدار را در پی داشته باشد.

استیگلitz (Stiglitz) بر این اعتقاد است که تعامل موثر بین نهادهای سیاسی می‌تواند همواره راهگشای بهبود عملکرد اصلاحات اقتصادی باشد. نهادهای سیاسی کارآمد، محیط مناسبی را برای تنظیم روابط اقتصادی به‌طریقی کم‌هزینه، ساده و به‌دور از اتلاف وقت مهیا کرده و از این طریق در نقش یاریگر بازار، زمینه‌های رشد بهره‌وری را فراهم می‌سازند (Abdullahi, 2013: 263). هرگونه اصلاحات در زمینه عملکرد شاخص‌های سیاسی و نهادی همانند ارتقای کارایی‌های قوانین و مقررات، برقراری و حاکمیت قانون، فراهم‌شدن امنیت لازم برای فعالیت‌های کارمد اقتصادی، تضمین حقوق مالکیت، ایجاد ثبات و پایداری اقتصادی و سیاسی، تسهیل مقررات در زمینه تولید و تجارت، توسعه نهادها و زیرساخت‌های اقتصادی، ایجاد فضای سالم، شفاف و رقابتی در اقتصاد و امثال آن، می‌تواند اقداماتی مؤثر در زمینه فراهم کردن بستر مناسب جهت سرمایه‌گذاری تلقی شود. درواقع، بی‌ثباتی و ناامنی اقتصادی و اجتماعی، افزایش فساد در نظام اداری و اجرایی کشور، ناکارآمدی نظام قضایی (طولانی شدن دادرسی، فساد در نظام قضایی، بی‌عدالتی و ...)، وجود تنش‌های داخلی و بین‌المللی، ناکارآمدی قوانین و مقررات، باعث ارتقای هزینه‌های مبادلاتی، افزایش ریسک سرمایه‌گذاری و لذا کاهش انگیزه برای فعالیت‌های کارآمد اقتصادی شده که عواقب آن در

بازار و بنگاه‌های تولیدی نیز جلوه‌گر خواهد شد، به گونه‌ای که در بلندمدت رکود شدید و گسترده‌ای بر چنین بازاری سایه می‌افکند و مانع بزرگی را در جهت توسعه رضایت‌بخش و مطلوب این بازار ایجاد خواهد شد (Tavares, 2009: 66).

قواعد سیاسی و نهادی از طریق کاهش نااطمینانی مبادله‌ها، مخارج مبادلاتی را کاهش داده و انگیزه فعالیت و بهره‌وری را افزایش می‌دهد. در این چارچوب نظری، نهادهای کارا (مانند شفافیت در تصمیم‌گیری بخش عمومی و پاسخ‌گویی و مهم‌تر از همه به کارگیری صحیح نهادهای رسمی مانند قوانین و مقررات)، مسیر رفتارهای کم‌هزینه را هموارتر کرده و اثربخشی عوامل تولید و در پی آن، بازدهی فعالیت‌های اقتصادی را ارتقاء می‌دهد. منظور از مسیر رفتارهای کم‌هزینه مواردی همانند مخارج ورود به کسب‌وکار، گفتمان، نظارت، حفاظت و حقوق مالکیت است (Foster, Pöschl & Stehrer, 2012: 4).

جونز (Jones) بیان می‌کند که تفاوت‌ها در بهره‌وری محقق‌شده، ناشی از تفاوت در نهادها و سیاست‌های دولتی است که مجموعه این عوامل با عنوان زیرساخت‌های اجتماعی معرفی می‌شوند. دخالت‌های دولت، قراردادهای ضعیف، موانع سخت تجاری و مقامات فاسد دولتی، مواردی از زیر ساخت‌های اجتماعی بد هستند که می‌توانند روند رشد بهره‌وری را کاهش دهند؛ به بیانی دیگر، برای درک تفاوت‌های تغییرات شاخص‌های اقتصادی از قبیل بهره‌وری، ضروری‌ترین نکته، تعیین چگونگی تأثیر مفاهیمی همانند زیرساخت‌های اجتماعی، وضعیت قراردادهای، نحوه دخالت‌های دولت و شاخص‌های سیاسی و اجتماعی بر بهره‌وری است (نقفی، ۱۳۹۴: ۳۲).

به گفته داگلاس نورث (D. North) نهادها، قوانین بازی در جامعه هستند. نهادها مجموعه انتخاب‌های افراد را معین کرده و آن‌ها را محدود می‌سازند، که این محدودیت‌های ایجادشده می‌توانند همانند هنجارهای اجتماعی، عرف و معیارهای اخلاقی، غیررسمی بوده و یا اینکه مثل قواعد طراحی‌شده انسان‌ها، رسمی باشند (قبادی، مظفری شمسی و فرامرزی، ۱۳۹۸: ۱۵). درواقع مباحث جدید اقتصاد کلان بر نهادگرایی تأکید دارد که از این طریق بتواند الگوی مناسبی را برای فعالیت‌های اقتصادی در داخل یک کشور بنا کند و با طراحی یک ساختار

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب در حال... (لاله طبقچی اکبری و همکاران) ۳۱۵

انگیزشی، فعالیت‌های مولد را در جامعه پیش برده و محیطی را ایجاد کند که زمینه فعالیت‌های مولد اقتصادی در آن فراهم گردد (Procházka & Čermáková, 2015: 704).

از منظر نورث، نهادها سبب ساختارمند شدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشری می‌گردند، چه این مبادلات سیاسی باشند، چه اقتصادی، چه اجتماعی و چه فرهنگی. نهادهای خوب در جایگاه ایجادکننده یک ساختار انگیزشی، باعث کاهش ناطمینانی، تشویق کارایی و بهبود عملکرد نهادهای تولیدی می‌شوند (شریف آزاده و حسین‌زاده بحرینی، ۱۳۸۲: ۱۸۸). در ادامه این بحث برای بررسی‌های دقیق‌تر موضوع، به نحوه تأثیرگذاری تک‌تک مؤلفه‌های عوامل سیاسی (حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد)، بر بهره‌وری پرداخته می‌شود.

نقش مؤلفه‌های سیاسی در بهره‌وری

۱. حق اعتراض و پاسخگویی

دولت دموکراتیک با حمایت از حقوق بشر از طریق افزایش حق اعتراض و پاسخگویی، اجازه مشارکت بیشتری را در توزیع مناسب‌تر امکانات تولیدی فراهم می‌سازد؛ چراکه با تشویق گفتمان آزاد در مورد سیاست‌مداران و سیاست‌ها، هم امکان تداوم نظام حاکم بر جامعه افزایش می‌یابد و از طرفی نیز این امر، زمینه‌های فرار مغزها را کاهش داده و ضمن تقلیل مخارج ریسک سرمایه‌گذاری، زمینه‌های سرمایه‌گذاری بیشتر را از طریق ایجاد انگیزه برای فعالیت‌های مولد اقتصادی فراهم می‌سازد و همین امر نیز، بسترهای مولد را برای تولیدات بیشتر فراهم کرده و لذا زمینه‌های رشد بهره‌وری را مهیا می‌کند. درواقع، حق اعتراض و پاسخگویی با حفظ حقوق مالکیت، مشوق سرمایه‌گذاری بوده و با اجازه دادن به ابراز نظرات و عقاید مردم، سبب کارایی بیشتر در تخصیص منابع می‌شود. همچنین این شاخص با استفاده از ابزارهای نظارتی از بروز فساد و انحراف در دولتمردان جلوگیری کرده و با مشارکت افراد در تعیین سرنوشت خود، انگیزه‌های تولیدی را در جامعه افزایش می‌دهد و طبیعی است که

در چنین حالتی، زمینه برای ارتقای مؤلفه‌های بهره‌وری فراهم گردد (آهنگری و رضائی، ۱۳۹۰: ۵۳-۵۴).

۲. ثبات سیاسی بدون خشونت

ثبات سیاسی بدون خشونت از طریق سرمایه‌گذاری، می‌تواند بر بهره‌وری اثرگذار باشد و مطابق پیش‌بینی، اثرش مثبت است. طبیعی است با اطمینان سیاسی، ثبات سیاسی نیز فراهم شده و این امر نرخ ترجیحات زمانی را به‌ویژه برای سرمایه‌گذاران ریسک‌گریز کاهش می‌دهد. در واکنش به این امر، میزان سرمایه‌گذاری‌ها در طرح‌های بلندمدت و با بهره‌وری بالا افزایش می‌یابد. افزون بر این، کارائی تولیدی به‌دست آمده به‌واسطه ثبات سیاسی، مانند عملکرد بهتر جدول زمانی سرمایه‌گذاری، تولیدهای نهایی متناظر داده‌های تولیدی را افزایش خواهد داد؛ لذا نتیجه‌گیری می‌شود که ثبات سیاسی بدون خشونت، از طریق اثر مثبت خود بر روی تولید نهایی سرمایه و نیروی کار، میزان بهره‌وری را افزایش دهد (Cheona, Dowallb & Songc, 2010: 547).

حال اگر در جامعه‌ای، زمینه‌های ایجاد ثبات اقتصادی با خشونت همراه باشد، طبیعی است که در چنین حالتی، امکان تنش‌های نژادی و قومی و درگیری‌های درون یا برون‌مرزی به میزان زیادی محتمل است و همین امر باعث می‌شود که سرمایه‌گذاران در چنین کشوری، احساس امنیت نکنند و از بیان میزان دارایی‌هایشان و اهداف سرمایه‌گذاریشان امتناع کنند. در چنین حالتی، سرمایه‌گذاران ممکن است سرمایه خود را به کشورهای دیگری منتقل کنند یا اینکه سرمایه خود را در طرح‌های کوچک و کوتاه‌مدت به‌کار اندازند و لذا همین امر می‌تواند موجبات کاهش تولید و بهره‌وری را به‌همراه داشته باشد (Masron, 2013: 44).

۳. اثربخشی دولت

دولت اثربخش و کارا، پاسخگوی نیازهای آحاد ملت، مروج عدالت اجتماعی، متضمن دستیابی به خدمات، کیفیت و سرمایه‌های تولیدی و ایجاد محیطی مناسب برای تولید و بهره‌وری پایدار است (شریف آزاده و حسین‌زاده بحرینی، ۱۳۸۲: ۱۸۸). دولت‌های اثربخش به‌واسطه حمایت‌های حسابگرانه، می‌توانند با تضمین حقوق مالکیت، از تولیدکنندگان داخلی

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال ... (لاله طبقچی اکبری و همکاران) ۳۱۷

حمایت کرده و انگیزه‌های افزایش سرمایه‌گذاری و تولید را فراهم کنند و از این طریق، زمینه‌ساز افزایش بهره‌وری گردند. درواقع واقعیت این است که دستیابی به رشد و بهره‌وری پایدار و باثبات، زمانی محقق می‌شود که نظام اقتصادی از دخالت‌های غیرضروری دولت، محفوظ بماند. البته این به معنای حذف کامل دولت در عرصه اقتصاد نیست، بلکه هدف از اثربخشی دولت، سیاست‌گذاری صحیح دولت است که می‌تواند روند توزیع مجدد درآمد، ثبات اقتصادی و تخصیص منابع و مدیریت نظام تصمیم‌گیری عمومی را بهبود بخشد تا از این طریق، زمینه‌ساز سرمایه‌گذاری‌های بیشتر و رشد بهره‌وری گردد (ثقفی، ۱۳۹۴: ۲۸).

۴. کیفیت مقررات

دولت با تصویب قوانین مناسب می‌تواند نقش درخوری در بسترسازی لازم برای کارکرد مناسب نظام بازار در اقتصاد داشته باشد. درواقع، جامعه‌ای توسعه‌یافته است که قانون و مقررات در آن، درحد بهینه باشد، نه چنان کم، که منجر به رفتارهای بدون قاعده و پرهزینه گردد و امور جامعه را مختل کند و نه چنان زیاد، که راه را برای انتخاب بهینه افراد ببندد (شریف آزاده و حسین‌زاده بحرینی، ۱۳۸۲: ۱۸۸).

قوانین و مقررات اختلال‌زا از قبیل، مجوزها و موافقت‌نامه‌های دولتی دست و پاگیر، قوانین و مقررات افراطی ناظر بر فعالیت‌های بنگاه‌های خصوصی با بار مالیاتی بالا، در مسیر راه‌اندازی فضاهای تولیدی محدودیت ایجاد می‌کند و به افزایش هزینه اولیه طرح‌های سرمایه‌گذاری منجر می‌شود، که اگر این هزینه‌ها به اندازه کافی بالا باشد، مانعی در مسیر رشد سرمایه‌گذاری در بسترهای تولیدی ایجاد می‌کند و این امر نیز می‌تواند به کاهش بهره‌وری منجر گردد. براین اساس، برای رسیدن به بهره‌وری بالا و پایدار، لحاظ کردن کیفیت قوانین و مقررات در قانون‌گذاری، ضروری است (کریمی، حیدریان و دورباش، ۱۳۹۶: ۱۳۳).

۵. حاکمیت قانون

حاکمیت قانون به واسطه حمایت از حقوق مالکیت، حسن اجرای قراردادها و مهم‌تر از همه، با ایجاد کارآفرینی، زمینه بهبود عملکرد نهادهای تولیدی را فراهم می‌کند. بارو (Barro) معتقد است از آنجا که مردم به دنبال نفع شخصی هستند، فقط در صورتی برای سرمایه‌گذاری اقدام

می‌کنند که احتمال منتفع شدن کوششان موجود باشد؛ بنابراین اگر به واسطه حاکمیت قانون، حقوق مالکیت در جامعه خوب تأمین شده باشد، مردم به افزایش سرمایه‌گذاری اقدام می‌کنند و پرواضح است که در چنین حالتی از طریق افزایش میزان تولید، زمینه برای شکل‌گیری هرچه بیشتر بهره‌وری مهیا می‌گردد (Balcerzak & Pietrzak, 2016: 500).

حال اگر در جامعه‌ای نظم و قانون حاکم نباشد، در چنین حالتی، بی‌اعتنایی به قراردادهای به‌ویژه از جانب دولت‌ها می‌تواند رواج داشته باشد و سرمایه‌گذاران (اعم از داخلی و خارجی)، می‌توانند با خطرات مصادره اموال خود از جانب دولت‌ها مواجه شوند. آشکار است که در چنین وضعیتی، سرمایه‌گذاران از هزینه‌کردن بروی طرح‌های تولیدی، امتناع می‌کنند و از این‌رو زمینه‌های لازم برای حمایت مالی از تولیدات، محدود گشته و همین امر می‌تواند به کاهش بهره‌وری منجر گردد (Masron, 2013: 44).

۶. کنترل فساد

با کنترل فساد، امکان تخصیص بهینه استعدادهای جامعه و کاهش فعالیت‌های رانت‌جویانه فراهم می‌گردد، جامعه از پتانسیل‌های واقعی خود برخوردار شده و زمینه‌های گسترش تولید پایدارتر فراهم می‌گردد. مورو (Mauro) نیز معتقد است که کنترل فساد، سبب حرکت سرمایه‌گذاری‌های عمومی به سمت طرح‌هایی می‌شود که امکان فساد در آن‌ها کمتر است (با توجه به میزان ضرورت طرح) که این امر سبب حرکت منابع به‌ویژه سرمایه‌های انسانی به سمت فعالیت‌های نوآورانه می‌شود.

پرواضح است که در چنین حالتی، سود حاصل از طرح‌های سرمایه‌گذاری می‌تواند افزایش یابد؛ لذا انگیزه برای سرمایه‌گذاری‌های بیشتر مهیا می‌شود و همین امر نیز به افزایش روند تولید با به کارگیری ترکیب مناسبی از نهادهای تولیدی منجر شده و در نهایت زمینه‌ساز ارتقای بهره‌وری می‌شود (Foster, Pöschl & Stehrer, 2012: 4). ولی در صورت وجود فساد در سازمان‌های دولتی، نوعی بی‌اعتمادی از جانب بخش خصوصی نسبت به دولت ایجاد می‌شود و این بی‌اعتمادی نیز در قالب اشکال مختلف از جمله خودداری از سرمایه‌گذاری‌های کارآمد و درپیش‌گرفتن سیاست‌های صبر و انتظار جلوه خواهد کرد. طبیعی است که در چنین

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبیچی اکبری و همکاران) ۳۱۹

وضعیتی، روند تولید و بهره‌وری نیز نمی‌تواند چشمگیر باشد (شریف آزاده و حسین‌زاده بحرینی، ۱۳۸۲: ۱۸۸).

پیشینه تجربی

باتوجه به تحقیقات انجام‌شده، مطالعه خاصی در زمینه بررسی تأثیرات همزمان شاخص‌های عوامل سیاسی به تفکیک متغیرهای حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد بر مؤلفه‌های بهره‌وری (بهره‌وری کل عوامل تولید، بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه) با استفاده از تکنیک پانل دیتا با رویکرد حداقل مربعات معمولی پویا (DOLS) برای کشورهای درحال توسعه وجود نداشت.

در مطالعات قبلی، عمدتاً به تأثیر عوامل سیاسی بر یکی از مؤلفه‌های بهره‌وری پرداخته شده بود و تأکید عمده هم، بر روی بهره‌وری کل عوامل تولید بود. از طرفی هم در مطالعات فوق، صرفاً در برخی مطالعات، تأثیر شش شاخص فوق بر روی بهره‌وری کل عوامل تولید مورد ارزیابی قرار گرفته بود؛ لذا در این پژوهش، با طراحی مدل‌های جامع‌تری، به بررسی تأثیرات همزمان شاخص‌های عوامل سیاسی (حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد) بر مؤلفه‌های بهره‌وری (بهره‌وری کل عوامل تولید، بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه) در پانزده کشور منتخب درحال توسعه طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷ با استفاده از تکنیک اقتصادسنجی پانل دیتا با رویکرد حداقل مربعات معمولی پویا (DOLS) پرداخته می‌شود. در ذیل نیز به بررسی تحقیقات داخلی و خارجی انجام‌گرفته در زمینه موضوع تحقیق می‌پردازیم:

کاستلنوو، چیارا و ماسیمو (Castelnovo, Chiara & Massimo, 2019)، به بررسی تأثیر عوامل نهادی بر بهره‌وری کل شرکت‌های بزرگ مخابراتی در ۳۴۸ شرکت فعال مخابراتی مربوط به ۹۰ کشور منتخب جهان طی بازه زمانی ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۵ پرداختند. برای بررسی روابط فوق نیز از تکنیک داده‌های پانلی با رهیافت حداقل مربعات معمولی استفاده شد و

آن‌چنان که از نتایج رگرسیونی پیداست، عوامل نهادی، تأثیر مثبتی بر بهره‌وری کل شرکت‌های یادشده داشته است.

بالسرزاک و پیتزاک (Balcerzak & Pietrzak, 2016)، در مقاله‌ای با عنوان «عوامل نهادی و بهره‌وری کل عوامل تولید در اتحادیه اروپا» به بررسی رابطه عوامل نهادی و بهره‌وری کل عوامل تولید در اتحادیه اروپا طی دوره زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ پرداخته‌اند. نتایج حاصل از برآورد مدل با روش پانل دیتا با رهیافت حداقل مربعات معمولی گویای این امر است که عوامل نهادی، تأثیر مثبتی بر بهره‌وری کل عوامل تولید داشته است.

بایورت، ویلدان سرین و ابان آریکان (Bayyurt, Vildan Serin & Eban Arkan, 2015)، به بررسی تأثیر شاخص‌های حکمرانی خوب بر بهره‌وری بخش کشاورزی برای ۲۴ کشور منتخب عضو اتحادیه اروپا طی بازه زمانی ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۳ پرداخته‌اند. برای بررسی روابط فوق آنان نیز از تکنیک‌های تحلیل پوششی داده‌ها و پانل توبیت استفاده شده و براساس نتایج رگرسیونی، شاهد روابط مثبتی بین شاخص‌های حکمرانی خوب و بهره‌وری بخش کشاورزی هستیم.

فوستر، پسچل و استهر (Foster, Pöschl & Stehrer, 2012)، به بررسی تأثیر عوامل نهادی (کیفیت مقررات) بر بهره‌وری کل عوامل تولید پرداخته‌اند. این مطالعه برای کشورهای منتخب جهان طی بازه زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۰ با استفاده از تکنیک پانل دیتا با رهیافت حداقل مربعات معمولی صورت گرفت و براساس برآورد پژوهش، شاهد رابطه مثبتی در طی دوره زمانی مورد بررسی هستیم.

چئونا، دوالب و سونگس (Cheona, Dowallb & Songc, 2010)، در پژوهشی به بررسی تأثیر اصلاحات نهادی بر بهره‌وری کل بنادر پرداخته‌اند. این مطالعه برای ۸۹ کشور منتخب جهان طی بازه زمانی ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۴ با استفاده از تکنیک پانل دیتا با رهیافت حداقل مربعات معمولی انجام شد و براساس نتایج تخمینی، شاهد رابطه مثبتی طی بازه زمانی مورد بررسی هستیم.

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبیچی اکبری و همکاران) ۳۲۱

چهرازی مدرسه و جلالی (۱۳۹۵)، به بررسی تأثیر حکمرانی خوب بر بهره‌وری کل عوامل تولید در ایران طی دوره زمانی ۱۳۷۵-۱۳۹۱ پرداخته‌اند. نویسندگان بر آنیل به این هدف، از تکنیک الگوی خودتوضیح با وقفه‌های گسترده استفاده کرده‌اند. نتایج برآورد مدل نشان داد که شاخص‌های کنترل فساد، کارایی و اثربخشی دولت، ثبات سیاسی و عدم خشونت و حق اظهارنظر و پاسخگویی بر بهره‌وری اثر مثبتی داشتند، درحالی‌که در بلندمدت، تأثیر شاخص‌های حاکمیت قانون و کیفیت مقررات بر بهره‌وری کل عوامل تولید، منفی بود.

ثقفی (۱۳۹۴)، به بررسی تأثیر عوامل نهادی بر بهره‌وری کل عوامل تولید پرداخته است. او از تکنیک اقتصادسنجی پانل پویا با رهیافت گشتاورهای تعمیم‌یافته استفاده کرده است و ۲۴ کشور منتخب درحال توسعه طی دوره زمانی ۲۰۱۱-۲۰۰۲ بررسی کرده است. نتایج به‌دست آمده گویای آن است که شاخص‌های عوامل نهادی، دارای تأثیر مثبتی بر بهره‌وری کل عوامل تولید دارند.

یوسفی و مبارک (۱۳۹۱)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی عوامل تعیین‌کننده بهره‌وری در صنایع کارخانه‌ای ایران» به بررسی تأثیر عوامل نهادی (حاکمیت قانون، کنترل فساد، حقوق مالکیت و ثبات سیاسی بدون خشونت) بر بهره‌وری کل عوامل تولید در بخش صنعت ایران در قالب کدهای دو رقمی ISIC با لحاظ ۲۳ زیرگروه صنعتی طی بازه زمانی ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۶ پرداخته‌اند. در این پژوهش برای تخمین آثار متغیرها، از تکنیک داده‌های پانلی با رهیافت حداقل مربعات تعمیم‌یافته استفاده شده است و براساس نتایج رگرسیون، شاهد رابطه منفی طی دوره زمانی مورد بررسی هستیم.

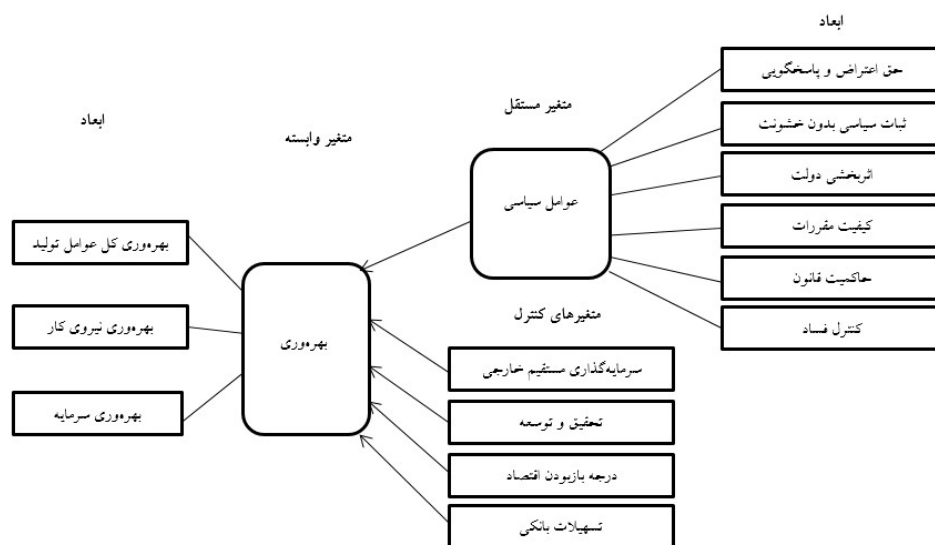
رضائی (۱۳۹۱)، به تحلیل پیامدهای عوامل نهادی بر رشد بهره‌وری کل عوامل تولید در اقتصاد ایران طی دوره زمانی ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۶ با استفاده از مدل فضا-حالت پرداخته است. نتایج رگرسیون نشان داد که برخی کمیت‌های واردشده در مدل؛ مانند نهادهای حاکمیتی (ثبات سیاسی و پاسخگویی) و میزان دخالت دولت درکنار ملاک‌های نهادی قدیمی‌تر؛ مثل بی‌ثباتی اقتصاد کلان، اثر مثبتی بر بهره‌وری کل عوامل تولید داشته است.

مدل مفهومی

در این پژوهش، تأثیر شاخص‌های عوامل سیاسی (حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد) بر مؤلفه‌های بهره‌وری (بهره‌وری کل عوامل تولید، بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه) در پانزده کشور منتخب در حال توسعه (ایران، برزیل، مصر، اندونزی، اردن، موریتس، مغولستان، فیلیپین، تایلند، کلمبیا، هندوستان، قزاقستان، مکزیک، پرو و آفریقای جنوبی) طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷ مورد بررسی قرار می‌گیرد. لازم به ذکر است که متغیرهای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تحقیق و توسعه، درجه بازبودن اقتصاد و تسهیلات بانکی نیز به عنوان متغیرهای کنترل در مدل‌ها وارد می‌شوند.

مدل‌های مورد بررسی، با استناد بر مبانی نظری و مطالعات تجربی، به‌ویژه مقاله کاستلنوو، چیارا و ماسیمو (Castelnovo, Chiara & Massimo, 2019)، به شرح زیر معرفی می‌شوند:

شکل ۱: مدل مفهومی



$$\begin{aligned} \text{LnTFP}_{it} = & \alpha_0 + \alpha_1 \text{LnVA}_{it} + \alpha_2 \text{LnPS}_{it} + \alpha_3 \text{LnGE}_{it} + \alpha_4 \text{LnRQ}_{it} + \alpha_5 \text{LnRL}_{it} + \alpha_6 \text{LnCC}_{it} + \\ & \alpha_7 \text{LnFDI}_{it} + \alpha_8 \text{LnRD}_{it} + \alpha_9 \text{LnO}_{it} + \alpha_{10} \text{LnBC}_{it} + \varepsilon_{it} \quad (1) \end{aligned}$$

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبیچی اکبری و همکاران) ۳۲۳

$$\text{LnLP}_{it} = \alpha_0 + \alpha_1 \text{LnVA}_{it} + \alpha_2 \text{LnPS}_{it} + \alpha_3 \text{LnGE}_{it} + \alpha_4 \text{LnRQ}_{it} + \alpha_5 \text{LnRL}_{it} + \alpha_6 \text{LnCC}_{it} + \alpha_7 \text{LnFDI}_{it} + \alpha_8 \text{LnRD}_{it} + \alpha_9 \text{LnO}_{it} + \alpha_{10} \text{LnBC}_{it} + \varepsilon_{it} \quad (2)$$

$$\text{LnKP}_{it} = \alpha_0 + \alpha_1 \text{LnVA}_{it} + \alpha_2 \text{LnPS}_{it} + \alpha_3 \text{LnGE}_{it} + \alpha_4 \text{LnRQ}_{it} + \alpha_5 \text{LnRL}_{it} + \alpha_6 \text{LnCC}_{it} + \alpha_7 \text{LnFDI}_{it} + \alpha_8 \text{LnRD}_{it} + \alpha_9 \text{LnO}_{it} + \alpha_{10} \text{LnBC}_{it} + \varepsilon_{it} \quad (3)$$

شاخص‌های عوامل سیاسی عبارتند از:

VA: بیانگر حق اعتراض و پاسخگویی است که از منظر بانک جهانی، این شاخص مفاهیمی همچون حقوق سیاسی، آزادی بیان و تجمعات سیاسی و اجتماعی، آزادی مطبوعات، میزان نمایندگی حکام از طبقات اجتماعی و فرآیندهای سیاسی در برگزاری انتخابات را دربر می‌گیرد.

PS: گویای ثبات سیاسی بدون خشونت است که از نظر بانک جهانی، این شاخص از مفاهیمی همانند ناآرامی‌های اجتماعی، ترور و اعدام‌های سیاسی، کودتا، آشوب‌های شهری، تنش‌های قومی و انتقال آرام قدرت در سطوح بالا ناشی می‌شود.

GE: مبین اثربخشی دولت است که از منظر بانک جهانی، این شاخص عمدتاً بیانگر توانایی دولت در قانون‌گذاری، داوری دادگاه‌ها، تصمیمات مدیریتی در ارتباط با حاکمیت قانون، عدالت مدیریتی و قضایی، کیفیت تهیه و تدارک خدمات عمومی و استقلال خدمات همگانی از فشارهای سیاسی و صلاحیت و شایستگی کارگزاران است.

RQ: بیانگر کیفیت مقررات است که از نظر بانک جهانی، این شاخص مفاهیمی همچون مقررات دست و پاگیر، مداخله دولت در اقتصاد، سیاست‌های رقابتی، موانع تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای و دسترسی به بازارها را دربر می‌گیرد.

RL: گویای حاکمیت قانون است که طبق استناد بانک جهانی، اعتماد مردم به قوانین، پیش‌بینی‌پذیری دستگاه قضایی، وجود جرم‌های سازمان یافته، احتمال موفقیت در شکایت علیه دولت از جمله مؤلفه‌های اصلی سنجش شاخص حاکمیت قانون است.

CC: مبین کنترل فساد است که این شاخص طبق استناد بانک جهانی از مفاهیمی همچون فساد در میان مقامات رسمی، اثربخشی تدابیر ضدفساد، تأثیر آن بر جذب سرمایه‌های خارجی و پرداخت اضافی یا رشوه برای گرفتن مجوزهای اقتصادی ناشی می‌شود.

شاخص‌های بهره‌وری نیز عبارتند از:

TFP: نشانگر بهره‌وری کل عوامل تولید است که از نسبت تولید بر مجموع نهاده‌های نیروی کار، سرمایه و انرژی به دست می‌آید.

LP: بیانگر بهره‌وری نیروی کار است که از نسبت تولید بر نهاده نیروی کار به دست می‌آید.

KP: معرف بهره‌وری سرمایه است که از نسبت تولید بر نهاده سرمایه به دست می‌آید.

متغیرهای کنترل نیز عبارتند از:

FDI: بیانگر جریان خالص ورود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به کشورها، به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی است.

RD: گویای شاخص تحقیق و توسعه است که در قالب مخارج تحقیق و توسعه در مدل وارد می‌شود (به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی).

O: نشانگر شاخص درجه بازبودن اقتصاد است که از مجموع صادرات و واردات بر تولید ناخالص داخلی حاصل می‌شود.

BC: بیانگر تسهیلات اعطایی نظام بانکی، به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی است. ε و $\ln$ نیز به ترتیب، نشان‌دهنده جمله خطای تصادفی و لگاریتم طبیعی است.

لازم به ذکر است که اطلاعات مربوط به شاخص‌های عوامل سیاسی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تحقیق و توسعه، درجه بازبودن اقتصاد و تسهیلات بانکی از پایگاه بانک جهانی (World Bank) گردآوری شده‌اند. اطلاعات مربوط به شاخص‌های بهره‌وری نیز، از جدول جهانی پن (Penn World Table) استخراج شده‌اند.

روش‌شناسی پژوهش

برای برآورد آثار متغیرها، از تکنیک اقتصادسنجی پانل دیتا (Panel Data) با رویکرد حداقل مربعات معمولی پویا (Dynamic Ordinary Least Squares) (DOLS) استفاده می‌شود. برآوردگر DOLS در مقایسه با سایر برآوردهای بردار همگرایی، از مزایا و نقاط قوت مختلفی برخوردار است که در ادامه به ارائه این موارد می‌پردازیم:

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبیچی اکبری و همکاران) ۳۲۵

۱. **پویایی:** منظور از پویا بودن این است که در روش DOLS، الگوی زمانی واکنش یک متغیر وابسته، نسبت به تغییرات متغیر یا متغیرهای مستقل مورد توجه قرار می‌گیرد.

۲. **تخمین آسان:** تخمین مدل این برآوردگر در مقایسه با سایر برآوردگرهای دارای کارایی مجانبی، بسیار آسان‌تر است.

۳. **سازگاری:** برازش بلندمدت پارامترها با روش DOLS سازگار است (منجذب و نصرتی، ۱۳۹۷: ۲۱۴).

۴. **توزیع مجانبی نرمال:** برآوردگر DOLS برخلاف برآوردگر انگل - گرنجر که توزیع مجانبی آن غیرنرمال است، از توزیع مجانبی نرمالی برخوردار است.

۵. **خطای کمتر:** در نمونه‌های کوچک، برآوردهای حاصل از روش DOLS، از میانگین مجذور خطای کمتری نسبت به برآوردهای حاصل از روش حداکثر راست‌نمایی یوهانسون، برخوردار است؛ به عبارتی، برپایه شبیه‌سازی مونت کارلو، DOLS در بین همه برآوردگرهای رگرسیون بردار همگرایی، از میانگین مجذور خطاهای کمتری برخوردار است.

۶. **پسماندهای برون‌زا:** پسماندهایی که از روش DOLS حاصل می‌شوند، با هیچکدام از متغیرهای مستقل، همبستگی ندارد و می‌توان آن را کاملاً برون‌زا در نظر گرفت.

۷. **رویکرد و روش مناسب:** برآوردگر DOLS، روش مناسبی برای تصحیح مشکل درون‌زایی و خودهمبستگی قلمداد می‌گردد.

۸. **حل مشکل تورش:** تخمین روابط بلندمدت با استفاده از تخمین حداقل مربعات معمولی در نمونه‌های کوچک می‌تواند با تورش همراه باشد و لذا نمی‌توان با استفاده از آماره t به استنباط آماری پرداخت، براین اساس یکی از روش‌ها برای حل مشکل تورش نمونه‌ای کوچک، برآوردگر DOLS است.

۹. **داشتن عملکرد بهتر:** روش DOLS عملکرد بهتری در داده‌های پانلی متقارن و نامتقارن دارد، به گونه‌ای که اضافه کردن مقادیر پیشین و پسین تفاضل مرتبه اول متغیرهای توضیحی از طریق کاهش تورش مجانبی ناشی از درون‌زایی متغیرهای توضیحی، خطای برآورد از طریق DOLS را به اندازه چشمگیری کاهش می‌دهد (همان منبع: ۲۱۵).

لازم به ذکر است که کلیه تجزیه و تحلیل‌های مربوطه نیز در نرم‌افزار Eviews 11 صورت گرفته است.

یافته‌های پژوهش

آزمون مانایی

برای بررسی مانایی متغیرها از آزمون لوین، لین و چو استفاده شده است. در این آزمون، فرضیه صفر مبنی وجود ریشه واحد (عدم مانایی) است. خلاصه نتایج این آزمون در جدول (۱) بیان گردیده است. با توجه به نتایج جدول فوق، تمامی متغیرها در سطح مانا هستند ((0) I و لذا نیازی به تفاضل‌گیری و بررسی آزمون همجمعی وجود ندارد.

جدول ۱: نتایج آزمون مانایی

متغیر	مقدار آماره	احتمال
LnTFP	-۳/۴۹۱۲	۰/۰۰۰۲
LnLP	-۳/۹۵۸۱	۰/۰۰۰۰
LnKP	-۳/۷۶۹۳	۰/۰۰۰۱
LnVA	-۵/۰۶۱۹	۰/۰۰۱۶
LnPS	-۴/۲۱۰۶	۰/۰۰۰۱
LnGE	-۶/۶۲۲۰	۰/۰۰۰۰
LnRQ	-۶/۱۳۰۳	۰/۰۰۰۰
LnRL	-۴/۲۹۶۶	۰/۰۰۰۷
LnCC	-۴/۲۲۰۲	۰/۰۰۰۲
LnFDI	-۵/۴۴۸۹	۰/۰۰۰۰
LnRD	-۴/۹۶۸۲	۰/۰۰۰۰
LnO	-۳/۳۳۴۷	۰/۰۰۲۳
LnBC	-۲/۸۵۷۲	۰/۰۰۲۱

منبع: یافته‌های پژوهش

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبیحی اکبری و همکاران) ۳۲۷

برآورد مدل

برآورد مدل (۱)

جدول ۲: نتایج آزمون‌ها و برآورد مدل (۱)

نتایج آزمون F لیمر برای مدل (۱)				
احتمال	درجه آزادی	آماره آزمون	آزمون اثرات	
۰/۰۰۰۰	(۱۴ و ۵۵)	۳۳/۸۱۲۵	Cross-Section F	
۰/۰۰۰۰	۱۴	۲۸۷/۹۸۱۳	Cross-Section Chi-square	
نتایج آزمون هاسمن برای مدل (۱)				
احتمال	درجه آزادی	آماره آزمون	آزمون اثرات	
۰/۰۰۰۰	۱۰	۶۹/۳۱۶۵	Cross-section random	
نتایج برآورد مدل برای مدل (۱)				
احتمال	آماره t	انحراف معیار	ضریب	متغیرها
۰/۰۰۰۰	-۲۱/۹۵۶۶	۰/۰۳۴۲	-۰/۷۵۲۲	C
۰/۰۱۷۰	۲/۸۰۷۶	۰/۰۸۸۲	۰/۲۴۷۷	LnVA
۰/۰۰۰۶	۴/۷۶۴۲	۰/۰۴۸۳	۰/۲۳۰۵	LnPS
۰/۰۰۰۱	۶/۱۴۷۸	۰/۱۱۳۵	۰/۶۹۷۸	LnGE
۰/۰۰۰۸	۴/۵۵۳۷	۰/۱۸۵۰	۰/۸۴۲۷	LnRQ
۰/۰۰۰۴	۳/۶۲۳۸	۰/۱۹۴۶	۰/۷۰۵۲	LnRL
۰/۰۰۰۳	۵/۱۳۸۵	۰/۰۵۹۶	۰/۳۰۶۵	LnCC
۰/۰۲۶۲	۲/۲۲۳۶	۰/۱۱۱۴	۰/۲۴۷۹	LnFDI
۰/۰۵۰۹	۲/۱۹۰۲	۰/۳۶۶۶	۰/۸۰۲۹	LnRD
۰/۰۰۳۸	۳/۶۴۸۰	۰/۲۵۷۰	۰/۹۳۷۵	LnO
۰/۰۵۵۸	۲/۱۳۸۰	۰/۲۲۴۱	۰/۴۷۹۱	LnBC
	۰/۹۹۶۷			R^2
	۰/۹۹۱۶			R^2 تعدیل شده
	۲/۰۳۰۶			دوربین واتسون

براساس نتایج ارائه شده در جدول (۲) در همه جوامع فوق، فرضیه H_0 مبنی بر برابری عرض از مبدأها رد می شود و لذا براین اساس باید عرض از مبدأهای مختلفی را در تخمین لحاظ کرد؛ لذا می توان از روش پانل برای برآورد استفاده کرد. حال برای تعیین نوع روش تخمین به لحاظ اثرات ثابت یا تصادفی، باید آزمون «هاسمن» را انجام دهیم. براساس نتایج آزمون هاسمن در جدول فوق، فرضیه H_0 که مبنی سازگاری تخمین های اثر تصادفی است، در کل جوامع فوق رد می گردد و باید تخمین مدل مربوطه، با روش اثرات ثابت انجام شود. نتایج حاصل از برآورد مدل (۱) نیز به شرح زیر بیان کردنی است:

حق اعتراض و پاسخگویی بر بهره‌وری کل عوامل تولید، تأثیر مثبتی دارد و در سطح پنج درصد معنی دار است (تأیید فرضیه ۱). ضریب این متغیر معادل ۰/۲۴ است که بیانگر این امر است که به واسطه یک درصد افزایش در حق اعتراض و پاسخگویی، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۲۴ درصد افزایش می یابد. این رابطه مثبت بدان مفهوم است که هرچقدر در جوامع درحال توسعه، زمینه ها برای حق اعتراض و پاسخگویی فراهم باشد یا حکومت دموکراتیک در این جوامع حاکم باشد، از یک سو انگیزه برای سرمایه گذاری در طرح های تولیدی افزایش می یابد و از سوی دیگر، انگیزه نیروی کار برای فعالیت های تولیدی تا حد زیادی تأمین می گردد. طبیعی است که در چنین حالتی، بهره‌وری کل عوامل تولید افزایش چشمگیری را به همراه داشته باشد.

ثبات سیاسی بدون خشونت تأثیر مثبتی بر بهره‌وری کل عوامل تولید دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۲). ضریب این متغیر معادل ۰/۲۳ است که بدان مفهوم است که به واسطه یک درصد افزایش در ثبات سیاسی بدون خشونت، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۲۳ درصد افزایش می یابد؛ به بیانی دیگر هرچقدر بسترهای ثبات سیاسی بدون خشونت در این جوامع بیشتر باشد، امکان تنش ها و درگیری های درون یا برون مرزی به میزان درخور توجهی کاهش می یابد و در چنین حالتی، سرمایه گذار و نیروی کار با احساس امنیت و انگیزه بیشتری اقدام به سرمایه گذاری و فعالیت می کنند؛ لذا بهره‌وری کل عوامل تولید در چنین حالتی می تواند افزایش چشمگیری را به همراه داشته باشد.

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لااله طبقچی اکبری و همکاران) ۳۲۹

اثربخشی دولت بر بهره‌وری کل عوامل تولید، تأثیر مثبتی دارد و در سطح یک درصد معنی دار است (تأیید فرضیه ۳). ضریب این متغیر معادل ۰/۶۹ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در اثربخشی دولت، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۶۹ درصد افزایش می‌یابد. درواقع چنین اذعان کردنی است که در صورت وجود دولت اثربخش و کارا، سیاست‌گذاری‌های دولت از طریق حمایت‌های حسابگرانه، می‌تواند به تضمین هرچه بیشتر حقوق مالکیت منجر گردد و زمینه‌ساز افزایش سرمایه‌گذاری و فعالیت نیروی کار در بخش‌های تولیدی شده و روند رشد بهره‌وری کل عوامل تولید را فزونی بخشد.

کیفیت مقررات، تأثیر مثبتی بر بهره‌وری کل عوامل تولید دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۴). ضریب این متغیر معادل ۰/۸۴ است که بدان مفهوم است که به‌واسطه یک درصد افزایش در کیفیت مقررات، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۸۴ درصد افزایش می‌یابد. براین اساس، هرچقدر مقررات دست و پاگیر در جوامع درحال توسعه کمتر باشد؛ یا به عبارتی، کیفیت قوانین و مقررات در قانون‌گذاری، بیشتر مدنظر قرار بگیرد، انگیزه‌های سرمایه‌گذاران و نیروی کار برای فعالیت‌های تولیدی افزایش می‌یابد و در چنین حالتی بهره‌وری کل عوامل تولید نیز به مقدار زیادی افزایش خواهد یافت.

حاکمیت قانون بر بهره‌وری کل عوامل تولید، تأثیر مثبتی دارد و در سطح یک درصد معنی دار است (تأیید فرضیه ۵). ضریب این متغیر معادل ۰/۷۰ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در حاکمیت قانون، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۷۰ درصد افزایش می‌یابد؛ به عبارتی، هرچقدر قانون در جوامع درحال توسعه بیشتر حاکم باشد، طبیعتاً حقوق مالکیت در چنین حالتی، به نحو موثرتری تأمین می‌گردد و این امر نیز می‌تواند زمینه‌ساز جذب هرچه بیشتر نیروهای کار و سرمایه‌های جدید شده و به‌واسطه افزایش تولید، بهره‌وری کل عوامل تولید را نیز افزایش دهد.

کنترل فساد تأثیر مثبتی بر بهره‌وری کل عوامل تولید دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۶). ضریب این متغیر معادل ۰/۳۰ است که بدان مفهوم است که به‌واسطه یک درصد افزایش در کنترل فساد، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۳۰ درصد افزایش

می‌یابد؛ به عبارتی دیگر، با کنترل هرچه بیشتر فساد، امکان تخصیص بهینه منابع و کاهش فعالیت‌های رانت‌جویانه فراهم می‌گردد و لذا جامعه از ظرفیت‌های واقعی خود برخوردار شده و زمینه‌های گسترش تولید با به کارگیری ترکیب مناسبی از کلیه نهاده‌های تولیدی فراهم می‌گردد که این موضوع به معنای افزایش بهره‌وری کل عوامل تولید است.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر بهره‌وری کل عوامل تولید، تأثیر مثبتی دارد و در سطح پنج درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۷). ضریب این متغیر معادل ۰/۲۴ است که بدان مفهوم است که به‌واسطه یک درصد افزایش در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۲۴ درصد افزایش می‌یابد؛ به بیانی دیگر با جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی به‌واسطه انتقال فن‌آوری و سرریزهای دانش به کشور میزبان، انگیزه بنگاه‌های داخلی برای سرمایه‌گذاری در زمینه تحقیق و توسعه، ارتقای سطح آموزش و تخصص کارکنان و استخدام نیروی متخصص بیشتر می‌شود که این عوامل، افزایش تولید با به کارگیری هرچه بیشتر نهاده‌ها و به تبع آن بهره‌وری کل عوامل تولید را در اقتصاد در پی خواهد داشت. شاخص تحقیق و توسعه تأثیر مثبتی بر بهره‌وری کل عوامل تولید دارد و در سطح ده درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۸). ضریب این متغیر معادل ۰/۸۰ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در مخارج تحقیق و توسعه، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۸۰ درصد افزایش می‌یابد. درواقع چنین اذعان کردنی است که به‌واسطه افزایش مخارج تحقیق و توسعه، زمینه برای شکل‌گیری فعالیت‌های نوآورانه، کارآفرینی و فن‌آوری‌های جدید فراهم می‌شود و این امر نیز سبب تقویت روند جابه‌جایی عوامل تولید و ایجاد تنوع و توان تولیدی بیشتر می‌شود و از این طریق، بهره‌وری کل عوامل تولید را ارتقا می‌دهد.

شاخص درجه بازبودن اقتصاد بر بهره‌وری کل عوامل تولید، تأثیر مثبتی دارد و در سطح یک درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۹). ضریب این متغیر معادل ۰/۹۳ است که بدان مفهوم است که به‌واسطه یک درصد افزایش در درجه بازبودن اقتصاد، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۹۳ درصد افزایش می‌یابد. درواقع چنین گفتنی است که سیاست‌های مربوط

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبقچی اکبری و همکاران) ۳۳۱

به بازبودن اقتصاد یا آزادسازی اقتصادی، به واسطه ایجاد رقابت بین بنگاه‌ها، کارایی اقتصادی را در کل اقتصاد افزایش داده و باعث بهبود تخصیص کلیه عوامل و منابع تولیدی در بخش‌های مختلف اقتصادی می‌گردد و از این طریق، زمینه‌های افزایش بهره‌وری کل عوامل تولید را فراهم می‌سازد.

تسهیلات بانکی تأثیر مثبتی بر بهره‌وری کل عوامل تولید دارد و در سطح ده درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۱۰). ضریب این متغیر معادل ۰/۴۷ است که بیانگر این امر است که به واسطه یک درصد افزایش در تسهیلات بانکی، بهره‌وری کل عوامل تولید معادل ۰/۴۷ درصد افزایش می‌یابد. پرواضح است که با افزایش اعطای تسهیلات بانکی، زمینه‌های مختلف سرمایه‌گذاری شکل می‌گیرد و مشکلات مربوط به تنگناهای تولیدی مرتبط با دستگاه‌ها و ماشین آلات فن‌آورانه و مدرن تا حدی تقلیل می‌یابد و تقاضا برای نهاده‌های تولیدی به‌ویژه نیروی کار با کیفیت بالا افزایش یافته و همین امر، حجم تولیدات را افزایش می‌دهد و به ارتقای بهره‌وری کل عوامل تولید منجر می‌گردد.

براساس مقادیر ضرایب تعیین R^2 و R^2 تعدیل شده نیز می‌توان اذعان داشت که متغیرهای حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تحقیق و توسعه، درجه بازبودن اقتصاد و تسهیلات بانکی توانسته‌اند معادل ۰/۹۹۶ و ۰/۹۹۱، تغییرات متغیر بهره‌وری کل عوامل تولید را توجیه کنند. براین اساس مدل برازش شده، دارای قدرت توضیح‌دهندگی بالایی است. براساس میزان آماره دوربین واتسون (DW) که معادل ۲/۰۳ است، در مدل مربوطه مشکل خودهمبستگی وجود ندارد.

برآورد مدل (۲)

جدول ۳: نتایج آزمون‌ها و برآورد مدل (۲)

نتایج آزمون F لیمر برای مدل (۲)			
احتمال	درجه آزادی	آماره آزمون	آزمون اثرات

Cross-Section F	۳۷/۶۱۳۲	(۱۴۵۵)	۰/۰۰۰۰
Cross-Section Chi-square	۲۶۶/۵۷۹۲	۱۴	۰/۰۰۰۰
نتایج آزمون هاسمن برای مدل (۲)			
احتمال	درجه آزادی	آماره آزمون	آزمون اثرات
۰/۰۰۵۱	۱۰	۵۲/۴۷۲۱	Cross-section random
نتایج برآورد مدل برای مدل (۲)			
احتمال	آماره t	انحراف معیار	ضریب
۰/۰۰۰۰	-۲۶/۶۰۵۶	۰/۰۲۹۳	-۰/۸۱۱۱
۰/۰۲۵۶	۲/۶۱۹۴	۰/۰۸۳۵	۰/۲۱۸۸
۰/۰۰۰۵	۵/۱۱۷۷	۰/۰۴۴۸	۰/۲۲۹۷
۰/۰۰۰۰	۶/۹۳۲۵	۰/۰۹۱۳	۰/۶۳۳۲
۰/۰۰۰۶	۲/۳۹۴۴	۰/۲۹۶۹	۰/۷۱۰۹
۰/۰۳۶۲	۴/۸۹۳۵	۰/۱۷۳۶	۰/۸۴۹۸
۰/۰۶۵۶	۲/۴۱۸۰	۰/۱۵۳۷	۰/۳۷۱۸
۰/۰۲۱۶	۲/۷۱۸۰	۰/۲۰۷۰	۰/۵۶۲۹
۰/۰۳۸۹	۲/۰۶۵۲	۰/۱۴۷۷	۰/۳۰۵۱
۰/۰۲۹۵	۲/۵۳۸۱	۰/۱۸۷۵	۰/۴۷۶۰
۰/۰۰۰۱	۶/۰۲۸۶	۰/۰۴۸۷	۰/۲۹۴۱
R^2		۰/۹۹۵۶	
R^2 تعدیل شده		۰/۹۹۱۳	
دوربین واتسون		۲/۱۷۳۲	

منبع: یافته‌های پژوهش

براساس نتایج ارائه‌شده در جدول (۳) در همهٔ جوامع فوق، فرضیهٔ H_0 مبنی بر برابری عرض از مبدأها رد می‌شود و لذا براین اساس باید عرض از مبدأهای مختلفی را در تخمین لحاظ کرد؛ لذا می‌توان از روش پانل برای برآورد استفاده کرد. حال برای تعیین نوع روش تخمین

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبقچی اکبری و همکاران) ۳۳۳

به لحاظ اثرات ثابت یا تصادفی، باید آزمون هاسمن را انجام دهیم. براساس نتایج آزمون هاسمن در جدول فوق، فرضیه H_0 که مبین سازگاری تخمین‌های اثر تصادفی است، در کل جوامع فوق رد می‌گردد و باید تخمین مدل مربوطه، با روش اثرات ثابت انجام شود. نتایج حاصل از برآورد مدل (۲) نیز به شرح زیر بیان شدنی است:

حق اعتراض و پاسخگویی بر بهره‌وری نیروی کار، تأثیر مثبتی دارد و در سطح پنج درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۱). ضریب این متغیر معادل ۰/۲۱ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در حق اعتراض و پاسخگویی، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۲۱ درصد افزایش می‌یابد. این رابطه مثبت بدان مفهوم است که هرچقدر زمینه‌ها برای حق اعتراض و پاسخگویی در جوامع درحال توسعه فراهم باشد یا حکومت دموکراتیک در این جوامع حاکم باشد، نیروی کار با انگیزه بیشتری به فعالیت خواهد پرداخت و طبیعتاً بهره‌وری نیروی کار در چنین حالتی، روند افزایشی به‌همراه خواهد داشت.

ثبات سیاسی بدون خشونت تأثیر مثبتی بر بهره‌وری نیروی کار دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۲). ضریب این متغیر معادل ۰/۲۲ است که بدان مفهوم است که به‌واسطه یک درصد افزایش در ثبات سیاسی بدون خشونت، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۲۲ درصد افزایش می‌یابد؛ به عبارتی هرچقدر بسترهای ثبات سیاسی بدون خشونت در این جوامع بیشتر باشد، امکان تنش‌ها و درگیری‌های درون یا برون‌مرزی به‌میزان زیادی کاهش می‌یابد و در چنین حالتی، نیروی کار با احساس امنیت و انگیزه بیشتری فعالیت می‌کند و لذا بهره‌وری نیروی کار در چنین حالتی افزایش می‌یابد.

اثربخشی دولت بر بهره‌وری نیروی کار، تأثیر مثبتی دارد و در سطح یک درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۳). ضریب این متغیر معادل ۰/۶۳ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در اثربخشی دولت، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۶۳ درصد افزایش می‌یابد. درواقع چنین درخور اذعان است که درصورت وجود دولت اثربخش و کارا، سیاست‌گذاری‌های دولت از طریق حمایت‌های حسابگرانه، می‌تواند به تضمین هرچه بیشتر

حقوق مالکیت افراد منجر گردد و از این طریق، زمینه‌های لازم برای فعالیت‌های هرچه بیشتر نیروی کار مهیا می‌گردد و بهره‌وری نیروی کار از این طریق افزایش می‌یابد.

کیفیت مقررات تأثیر مثبتی بر بهره‌وری نیروی کار دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۴). ضریب این متغیر معادل ۰/۷۱ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در کیفیت مقررات، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۷۱ درصد افزایش می‌یابد. براین اساس، هرچقدر مقررات دست و پاگیر در جوامع در حال توسعه کمتر باشد؛ یا به عبارتی، کیفیت قوانین و مقررات در قانون‌گذاری، بیشتر مدنظر قرار بگیرد، انگیزه فعالیت نیروی کار افزایش یافته و از این طریق نیز بهره‌وری نیروی کار نیز به مقدار درخور توجهی ارتقا خواهد یافت.

حاکمیت قانون بر بهره‌وری نیروی کار تأثیر مثبتی دارد و در سطح پنج درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۵). ضریب این متغیر معادل ۰/۸۴ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در حاکمیت قانون، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۸۴ درصد افزایش می‌یابد؛ به عبارتی، هرچقدر قانون در جوامع در حال توسعه بیشتر حاکم باشد، طبیعتاً حقوق مالکیت افراد در چنین حالتی، به نحو مؤثرتری تأمین می‌گردد و این امر نیز می‌تواند بسترهای لازم را برای فعالیت کارای نیروی کار فراهم سازد و لذا از طریق افزایش تولید مؤثر حاصل از نیروی کار، بهره‌وری نیروی کار افزایش می‌یابد.

کنترل فساد تأثیر مثبتی بر بهره‌وری نیروی کار دارد و در سطح ده درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۶). ضریب این متغیر معادل ۰/۳۷ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در کنترل فساد، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۳۷ درصد افزایش می‌یابد. درواقع با کنترل هرچه بیشتر فساد، امکان تخصیص بهینه منابع انسانی و کاهش فعالیت‌های رانت‌جویانه فراهم می‌گردد و انگیزه نیروی کار نیز برای فعالیت‌های تولیدی افزایش می‌یابد و لذا بهره‌وری نیروی کار از این طریق محقق می‌گردد.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر بهره‌وری نیروی کار تأثیر مثبتی دارد و در سطح پنج درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۷). ضریب این متغیر معادل ۰/۵۶ است که بیانگر این امر

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبقچی اکبری و همکاران) ۳۳۵

است که به‌واسطه یک درصد افزایش در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۵۶ درصد افزایش می‌یابد. درواقع به‌واسطه جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی از طریق سرریزهای دانش در کشور میزبان، شیوه‌های مدیریتی سنتی، اصلاح می‌گردد و زمینه‌های هرچه بیشتر تربیت نیروهای کار متخصص شکل می‌گیرد و همین امر نیز می‌تواند به تولیدات درخور توجه نیروی کار یا همان بهره‌وری نیروی کار منجر شود.

شاخص تحقیق و توسعه تأثیر مثبتی بر بهره‌وری نیروی کار دارد و در سطح پنج درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۸). ضریب این متغیر معادل ۰/۳۰ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در مخارج تحقیق و توسعه، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۳۰ درصد افزایش می‌یابد. درواقع چنین بیان شدنی است که به‌واسطه افزایش مخارج تحقیق و توسعه، زمینه برای شکل‌گیری فعالیت‌های نوآورانه و کارآفرینی فراهم می‌شود. پرواضح است که در چنین وضعیتی، هزینه نسبی تولیدات به‌واسطه فعالیت‌های تحقیق و توسعه، کاهش یافته و ظرفیت تولیدی بنگاه‌ها با به کارگیری ترکیب مناسبی از نیروهای کار متخصص، افزایش می‌یابد که به معنای افزایش بهره‌وری نیروی کار است.

شاخص درجه بازبودن اقتصاد بر بهره‌وری نیروی کار تأثیر مثبتی دارد و در سطح پنج درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۹). ضریب این متغیر معادل ۰/۴۷ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در درجه بازبودن اقتصاد، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۴۷ درصد افزایش می‌یابد. سیاست‌های مربوط به بازبودن اقتصاد یا آزادسازی اقتصادی، از طریق ایجاد رقابت بین بنگاه‌ها، کارایی اقتصادی را در کل اقتصاد افزایش داده و سبب تخصیص بهینه نهاده نیروی کار در بخش‌های مختلف تولیدی نیز می‌گردد و از این طریق، زمینه‌های افزایش بهره‌وری نیروی کار را فراهم می‌سازد.

تسهیلات بانکی تأثیر مثبتی بر بهره‌وری نیروی کار دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۱۰). ضریب این متغیر معادل ۰/۲۹ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در تسهیلات بانکی، بهره‌وری نیروی کار معادل ۰/۲۹ درصد افزایش می‌یابد. با افزایش اعطای تسهیلات بانکی، زمینه‌های مختلف سرمایه‌گذاری شکل

می‌گیرد و با تقلیل مشکلات مربوط به تنگنای تولیدی، تقاضا برای نیروی کار با کیفیت بالا افزایش می‌یابد. طبیعی است که در چنین حالتی، حجم تولیدات به ازای هر کارگر افزایش یافته و همین امر نیز به ارتقای بهره‌وری نیروی کار منجر می‌گردد.

براساس مقادیر ضرایب تعیین (R2 و R2 تعدیل شده) نیز می‌توان ادعان داشت که متغیرهای حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تحقیق و توسعه، درجه بازبودن اقتصاد و تسهیلات بانکی توانسته‌اند معادل ۰/۹۹۵ و ۰/۹۹۱، تغییرات متغیر بهره‌وری نیروی کار را توجیه کنند. براین اساس مدل برازش شده، دارای قدرت توضیح‌دهندگی بالایی است. براساس میزان آماره دوربین واتسون (DW) که معادل ۲/۱۷ است، در مدل مربوطه مشکل خودهمبستگی وجود ندارد.

برآورد مدل (۳)

جدول ۴: نتایج آزمون‌ها و برآورد مدل (۳)

نتایج آزمون F لیمر برای مدل (۳)				
احتمال	درجه آزادی	آماره آزمون	آزمون اثرات	
۰/۰۰۰۰	(۱۴ و ۵۵)	۱۷/۸۷۲۲	Cross-Section F	
۰/۰۰۰۰	۱۴	۲۹۶/۶۷۸۷	Cross-Section Chi-square	
نتایج آزمون هاسمن برای مدل (۳)				
احتمال	درجه آزادی	آماره آزمون	آزمون اثرات	
۰/۰۰۰۷	۱۰	۵۷/۴۴۷۹	Cross-section random	
نتایج برآورد مدل برای مدل (۳)				
احتمال	آماره t	انحراف معیار	ضریب	متغیرها
۰/۰۰۰۰	-۲۲/۱۶۲۵	۰/۰۳۶۷	-۰/۸۱۴۰	C
۰/۰۰۰۵	۴/۸۲۷۸	۰/۰۵۰۴	۰/۲۴۳۷	LnVA
۰/۰۰۰۱	۶/۱۹۵۷	۰/۱۰۳۷	۰/۶۴۳۰	LnPS

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لایه طبقه‌بندی اکبری و همکاران) ۳۳۷

LnGE	۰/۷۵۹۹	۰/۳۳۶۷	۲/۲۵۶۷	۰/۰۴۵۴
LnRQ	۰/۹۷۲۹	۰/۱۸۵۴	۵/۲۴۵۵	۰/۰۰۰۳
LnRL	۰/۴۰۶۳	۰/۱۷۳۹	۲/۳۳۶۲	۰/۰۳۹۴
LnCC	۰/۷۸۷۷	۰/۲۰۰۱	۳/۹۳۵۳	۰/۰۰۲۳
LnFDI	۰/۱۹۵۶	۰/۰۲۷۰	۷/۲۳۳۰	۰/۰۰۰۰
LnRD	۰/۴۹۹۱	۰/۲۰۴۲	۲/۴۴۳۶	۰/۰۳۲۶
LnO	۰/۲۹۹۴	۰/۰۵۳۲	۵/۶۲۷۶	۰/۰۰۰۲
LnBC	۰/۷۸۹۹	۰/۱۲۸۷	۶/۱۳۴۰	۰/۰۰۰۱
R ²	۰/۹۹۷۸			
R ² تعدیل شده	۰/۹۹۲۸			
دوربین واتسون	۲/۱۶۶۰			

منبع: یافته‌های پژوهش

براساس نتایج ارائه‌شده در جدول (۴) در همه جوامع فوق، فرضیه H_0 مبنی بر برابری عرض از مبدأها رد می‌شود و لذا براین اساس باید عرض از مبدأهای مختلفی را در تخمین لحاظ کرد؛ لذا می‌توان از روش پانل برای برآورد استفاده کرد. حال برای تعیین نوع روش تخمین به لحاظ اثرات ثابت یا تصادفی، باید آزمون هاسمن را انجام دهیم. براساس نتایج آزمون هاسمن در جدول فوق، فرضیه H_0 که مبنی سازگاری تخمین‌های اثر تصادفی است، در کل جوامع فوق رد می‌گردد و باید تخمین مدل مربوطه، با روش اثرات ثابت انجام شود. نتایج حاصل از برآورد مدل (۳) نیز به شرح زیر بیان شدنی است:

حق اعتراض و پاسخگویی بر بهره‌وری سرمایه، تأثیر مثبتی دارد و در سطح یک درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۱). ضریب این متغیر معادل ۰/۲۴ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در حق اعتراض و پاسخگویی، بهره‌وری سرمایه معادل ۰/۲۴ درصد افزایش می‌یابد. این رابطه مثبت بدان مفهوم است که هرچقدر در جوامع درحال توسعه، زمینه‌ها برای حق اعتراض و پاسخگویی فراهم باشد یا حکومت دموکراتیک در این

جوامع حاکم باشد، انگیزه برای سرمایه‌گذاری در طرح‌های تولیدی افزایش می‌یابد و همین امر نیز، محرکی برای رشد بهره‌وری سرمایه خواهد بود.

ثبات سیاسی بدون خشونت تأثیر مثبتی بر بهره‌وری سرمایه دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۲). ضریب این متغیر معادل ۰/۶۴ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در ثبات سیاسی بدون خشونت، بهره‌وری سرمایه معادل ۰/۶۴ درصد افزایش می‌یابد؛ به بیانی دیگر هرچقدر بسترهای ثبات سیاسی بدون خشونت در این جوامع بیشتر باشد، امکان تنش‌ها و درگیری‌های درون یا برون‌مرزی به‌میزان زیادی کاهش می‌یابد و در چنین حالتی، سرمایه‌گذار با احساس امنیت و انگیزه بیشتری اقدام به سرمایه‌گذاری در طرح‌های تولیدی می‌کند و لذا بهره‌وری سرمایه در چنین حالتی می‌تواند رشد شایان توجهی را به همراه داشته باشد.

اثربخشی دولت بر بهره‌وری سرمایه تأثیر مثبتی دارد و در سطح پنج درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۳). ضریب این متغیر معادل ۰/۷۵ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در اثربخشی دولت، بهره‌وری سرمایه معادل ۰/۷۵ درصد افزایش می‌یابد. درواقع چنین درخور اذعان است که در صورت وجود دولت اثربخش و کارا، سیاست‌گذاری‌های دولت از طریق حمایت‌های حسابگرانه، می‌تواند به تضمین هرچه بیشتر حقوق مالکیت سرمایه‌گذاران منجر گردد و زمینه‌ساز افزایش سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی شده و روند رشد بهره‌وری سرمایه را فزونی بخشد.

کیفیت مقررات تأثیر مثبتی بر بهره‌وری سرمایه دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۴). ضریب این متغیر معادل ۰/۹۷ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در کیفیت مقررات، بهره‌وری سرمایه معادل ۰/۹۷ درصد افزایش می‌یابد. براین اساس، هرچقدر مقررات دست و پاگیر در جوامع در حال توسعه کمتر باشد؛ یا به‌عبارتی، کیفیت قوانین و مقررات در قانون‌گذاری، بیشتر مدنظر قرار بگیرد، انگیزه‌های سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد و همین امر به افزایش بهره‌وری سرمایه منجر می‌گردد.

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبیچی اکبری و همکاران) ۳۳۹

حاکمیت قانون بر بهره‌وری سرمایه تأثیر مثبتی دارد و در سطح پنج درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۵). ضریب این متغیر معادل $0/40$ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در حاکمیت قانون، بهره‌وری سرمایه معادل $0/40$ درصد افزایش می‌یابد؛ به عبارتی، هرچقدر قانون در جوامع درحال توسعه بیشتر حاکم باشد، طبیعتاً حقوق مالکیت در چنین حالتی، به نحو موثرتری تأمین می‌گردد و این امر نیز می‌تواند زمینه‌ساز جذب سرمایه‌های جدید شده و به‌واسطه افزایش تولید، بهره‌وری سرمایه را نیز افزایش دهد.

کنترل فساد تأثیر مثبتی بر بهره‌وری سرمایه دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۶). ضریب این متغیر معادل $0/78$ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در کنترل فساد، بهره‌وری سرمایه معادل $0/78$ درصد افزایش می‌یابد؛ به بیانی دیگر، با کنترل هرچه بیشتر فساد، امکان تخصیص بهینه منابع سرمایه‌ای و کاهش فعالیت‌های رانت‌جویانه فراهم می‌گردد و زمینه برای سرمایه‌گذاری و تولیدات بیشتر فراهم می‌گردد و از این طریق، بهره‌وری سرمایه محقق می‌گردد.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر بهره‌وری سرمایه تأثیر مثبتی دارد و در سطح یک درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۷). ضریب این متغیر معادل $0/19$ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بهره‌وری سرمایه معادل $0/19$ درصد افزایش می‌یابد. درواقع، به‌واسطه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، انتقال فن‌آوری مناسب به کشور میزبان صورت می‌گیرد و همین امر نیز می‌تواند به افزایش تولید و بهره‌وری عامل سرمایه منجر گردد.

شاخص تحقیق و توسعه تأثیر مثبتی بر بهره‌وری سرمایه دارد و در سطح پنج درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۸). ضریب این متغیر معادل $0/49$ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در مخارج تحقیق و توسعه، بهره‌وری سرمایه معادل $0/49$ درصد افزایش می‌یابد. درواقع چنین گفتنی است که به‌واسطه افزایش مخارج تحقیق و توسعه، زمینه برای شکل‌گیری فعالیت‌های نوآورانه، کارآفرینی و فن‌آوری‌های جدید فراهم می‌شود

و این امر نیز سبب ایجاد تنوع سرمایه‌گذاری و توان تولیدی بیشتر می‌شود و از این طریق، بهره‌وری سرمایه را ارتقا می‌دهد.

شاخص درجه بازبودن اقتصاد بر بهره‌وری سرمایه تأثیر مثبتی دارد و در سطح یک درصد معنی‌دار است (تأیید فرضیه ۹). ضریب این متغیر معادل ۰/۲۹ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در درجه بازبودن اقتصاد، بهره‌وری سرمایه معادل ۰/۲۹ درصد افزایش می‌یابد. سیاست‌های مربوط به بازبودن اقتصاد یا آزادسازی اقتصادی، از طریق ایجاد رقابت بین بنگاه‌ها، کارایی اقتصادی را در کل اقتصاد افزایش داده و سبب تخصیص بهینه نهاده سرمایه در بخش‌های مختلف تولیدی نیز می‌گردد و از این طریق، زمینه‌های افزایش بهره‌وری سرمایه را فراهم می‌سازد.

تسهیلات بانکی تأثیر مثبتی بر بهره‌وری سرمایه دارد و در سطح یک درصد معنادار است (تأیید فرضیه ۱۰). ضریب این متغیر معادل ۰/۷۸ است که بیانگر این امر است که به‌واسطه یک درصد افزایش در تسهیلات بانکی، بهره‌وری سرمایه معادل ۰/۷۸ درصد افزایش می‌یابد. با افزایش اعطای تسهیلات بانکی، زمینه‌های مختلف سرمایه‌گذاری شکل می‌گیرد و مشکلات مربوط به تنگناهای تولیدی مرتبط با دستگاه‌ها و ماشین‌آلات فن‌آورانه و مدرن تا حدی تقلیل می‌یابد و همین امر، حجم تولیدات را افزایش می‌دهد و به ارتقای بهره‌وری سرمایه منجر می‌گردد.

براساس مقادیر ضرایب تعیین R^2 و R^2 تعدیل شده نیز می‌توان اذعان داشت که متغیرهای حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تحقیق و توسعه، درجه بازبودن اقتصاد و تسهیلات بانکی توانسته‌اند معادل ۰/۹۹۷ و ۰/۹۹۲، تغییرات متغیر بهره‌وری سرمایه را توجیه کنند. براین اساس مدل برازش شده، دارای قدرت توضیح‌دهندگی بالایی است. براساس میزان آماره دوربین واتسون (DW) که معادل ۲/۱۶ است، در مدل مربوطه مشکل خودهمبستگی وجود ندارد.

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال... (لاله طبیچی اکبری و همکاران) ۳۴۱

بحث، نتیجه‌گیری و پیشنهادها

هدف پژوهش حاضر، تعیین تأثیر شاخص‌های عوامل سیاسی (حق اعتراض و پاسخگویی، ثبات سیاسی بدون خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد) بر مؤلفه‌های بهره‌وری (بهره‌وری کل عوامل تولید، بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه) در پانزده کشور منتخب درحال توسعه طی بازه زمانی ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷ بود که برای نیل به این مقصود، از تکنیک اقتصادسنجی پانل دیتا با رویکرد حداقل مربعات معمولی پویا (DOLS) استفاده شد.

متغیرهای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تحقیق و توسعه، درجه بازبودن اقتصاد و تسهیلات بانکی نیز به عنوان متغیرهای کنترل در مدل‌ها وارد شدند. نتایج برآوردها حاکی از آن است که در کشورهای مورد مطالعه، تمامی شاخص‌های عوامل سیاسی تأثیر مثبتی بر مؤلفه‌های بهره‌وری داشتند. در ارتباط با متغیرهای کنترل نیز شاهد روابط مثبتی طی دوره زمانی مورد بررسی هستیم. لازم به ذکر است که نتایج مطالعه حاضر، با نتایج تمامی مطالعات خارجی همخوانی داشت؛ چراکه در مطالعات فوق نیز، عوامل نهادی تأثیر مثبتی بر بهره‌وری داشتند. در ارتباط با مطالعات داخلی نیز نتیجه مطالعه حاضر با نتایج مطالعات ثقفی (۱۳۹۴) و رضائی (۱۳۹۱)، کاملاً همخوانی داشت و با نتیجه مطالعه یوسفی و مبارک (۱۳۹۱)، نیز در تضاد بود؛ چراکه در مطالعه فوق، عوامل نهادی دارای تأثیر منفی بر بهره‌وری کل عوامل تولید بود. همچنین نتیجه مطالعه حاضر با نتیجه مطالعه چهارازی مدرسه و جلائی (۱۳۹۵)، تاحدی همخوانی داشت؛ چراکه در مطالعه فوق، شاخص‌های کنترل فساد، کارایی و اثربخشی دولت، ثبات سیاسی و عدم خشونت و حق اظهارنظر و پاسخگویی بر بهره‌وری اثر مثبتی داشتند، درحالی‌که در بلندمدت، تأثیر شاخص‌های حاکمیت قانون و کیفیت مقررات بر بهره‌وری کل عوامل تولید، منفی بود. حال باتوجه به نتایج به‌دست آمده، پیشنهادهای سیاست‌گذارانه نیز به شرح زیر گزارش می‌شوند:

- باتوجه به تأثیرات مثبت شاخص‌های عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری، دولت‌های جوامع درحال توسعه ضمن شناخت دقیق ساختارهای سیاسی، باید توجه ویژه‌ای به نقش

مؤلفه‌های عوامل سیاسی و برقراری ثبات سیاسی بیشتر داشته باشند تا از این طریق بتوانند زمینه‌های ارتقای هرچه بیشتر مؤلفه‌های بهره‌وری را فراهم سازند. براین اساس، پیشنهادها به تفکیک کلیه مؤلفه‌های عوامل سیاسی نیز به شرح زیر بیان شدنی است:

۱. در جهت عملکرد هرچه بیشتر شاخص حق اعتراض و پاسخگویی، تقویت مردم‌سالاری و الویت‌بخشی به نظر اکثریت و توجه به خواسته‌های همگانی جامعه و تقویت نهادهای دموکراتیک، ضروری به نظر می‌رسد.

۲. برای ایجاد زمینه‌های بیشتر برای شکل‌گیری ثبات سیاسی بدون خشونت، توجه بیشتر به آرا و دیدگاه‌های اقلیت‌های سیاسی، قومی و مذهبی و پرهیز از هرگونه ایجاد تنش‌های سیاسی، می‌تواند ریسک سقوط و نابودی دولت را در جوامع فوق‌تاحد زیادی کاهش دهد و در جهت ایجاد و گسترش فضاهاى سیاسى باثبات در جامعه مؤثر واقع گردد.

۳. برای اثربخشی هرچه بیشتر دولت، حذف نقش تصدی‌گری دولت و محدود کردن وظایف دولت به ایفای وظایف حاکمیتی با هدف حفظ و بهره‌برداری بهینه از منابع برای تولید مولد و پایدار، می‌تواند با افزایش کارایی دولت و تقویت حقوق مالکیت، نقش شایان توجهی را در ارتقای مؤلفه‌های بهره‌وری ایفا کند. براین اساس، بهتر است که دولت‌های جوامع مورد بررسی، فعالیت‌های اقتصادی بیشتری را به کارگزاران و بنگاه‌های ویژه اقتصادی بسپارند و به‌طور غیرمستقیم و هوشمندانه، عملکرد بخش‌های اقتصادی را مدیریت کنند.

۴. تدوین قوانین و مقررات مناسب‌تر با ساختار جوامع فوق و حذف قوانین دست و پاگیر به‌ویژه در زمینه قوانین اجرایی، می‌تواند به عملکرد هرچه بیشتر مقررات (کیفیت مقررات) منجر گردد.

۵. برای ارتقای سطح شاخص حاکمیت قانون، لازم است سیاست‌هایی در جهت گسترش دستگاه‌های قضایی مستقل، پیش‌بینی‌پذیر و کارآمد، برقراری ثبات بیشتر در برنامه‌ها و اهداف طراحی‌شده دولت، ایجاد ساز و کارهای نوآورانه مانند روش‌های نوین برای حل منازعات، حفاظت بیشتر از حقوق مالکیت و نظارت‌های کاراتر بر حسن اجرای قراردادها صورت گیرد.

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال ... (لاله طبیچی اکبری و همکاران) ۳۴۳

۶. برای کنترل هرچه بیشتر فساد نیز سه راهکار عمده افزایش نظارت بر کارگزاران دولتی متصدی خدمات، شفاف‌سازی فرآیندهای اداری و کاهش شدت قوانین و مقررات به شکل جامع، پیشنهاد می‌شود.

- باتوجه به تأثیر مثبت سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی بر مؤلفه‌های بهره‌وری، بایسته است که دولت‌های جوامع درحال توسعه از طریق عواملی همچون گسترش زیرساخت‌های زمینه‌های جذب سرمایه‌های خارجی، ایجاد بسترهای هرچه بیشتر جذب انواع سرمایه‌های خارجی، فراهم کردن زمینه‌های افزایش امنیت سرمایه‌گذاری، تشویق و حمایت هرچه بیشتر از سرمایه‌گذار خارجی، زمینه‌های لازم را برای جذب هرچه بیشتر سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی فراهم سازند.

- باتوجه به تأثیر مثبت شاخص تحقیق و توسعه بر مؤلفه‌های بهره‌وری، برای دستیابی به سطوح بالاتر بهره‌وری، لازم است که در بخش هزینه‌های تحقیق و توسعه به‌ویژه در بعد هزینه‌های آموزش عالی، سرمایه‌گذاری‌های بیشتری صورت گیرد. براین اساس، ضروری است که دولت‌های جوامع مورد بررسی، سهم بیشتری از منابع درآمدی خود را به تحقیق و توسعه و ایجاد انگیزه برای پژوهشگران در بخش‌های مختلف اقتصادی اختصاص دهند.

- باتوجه به تأثیر مثبت شاخص درجه بازبودن اقتصاد بر مؤلفه‌های بهره‌وری، ارتقای هرچه بیشتر درجه بازبودن اقتصاد (آزادسازی اقتصادی) برای تسهیل روند حرکت مؤلفه‌های بهره‌وری توصیه می‌گردد، که برای نیل به این مقصود، پیشنهاد می‌شود که جوامع مذکور، راهبرد برون‌گرایی را در تجارت خود اتخاذ کرده و شرایط را برای تجارت مبتنی بر صادرات، تسهیل کنند. در این راستا، حذف و یا کاهش موانع تجاری در تعمیق راهبرد برون‌گرایی، بسیار موثر خواهد بود.

- باتوجه به تأثیر مثبت تسهیلات بانکی بر مؤلفه‌های بهره‌وری، توصیه می‌گردد اعطای تسهیلات بانکی بیشتر از طریق گسترش هرچه بیشتر نظام بانکی و نظارت در مورد نحوه توزیع اعتبارات بانکی، البته با لحاظ کردن الویت‌بندی طرح‌ها، در جهت تزریق مناسب نقدینگی صورت گیرد که امر نیازمند اعمال نظرات کارشناسان مالی است.

سپاسگزاری

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند که از زحمات سردبیر محترم نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل و داوران محترم مقاله، به خاطر مطالعه متن مقاله حاضر و ارائه نظرهای ارزشمند، سپاسگزاری نمایند. همچنین از آنجائی که این مقاله مستخرج از رساله لاله طبقیجی اکبری در دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه است، لذا مراتب تشکر صمیمانه خود را از گروه اقتصاد و معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه اعلام می‌نماییم.

منابع

- آهن‌گری، عبدالمجید و رضائی، روح‌اله (۱۳۹۰). «بررسی رابطه علی بین دموکراسی و رشد اقتصادی: با استفاده از داده‌های ترکیبی». *مجله‌سازی اقتصادی*، ۵(۱۳): ۴۷-۶۵.
- پاداش‌زیوه، حمید و خداپناه، بهمن (۱۳۹۴). «برآورد تأثیر شاخص‌های حکمرانی خوب بر اقتصاد دانش‌بنیان در کشورهای منتخب». *برنامه‌ریزی و بودجه*، ۲۰(۳): ۱۶۵-۱۸۷.
- تقوی، میر مهدی (۱۳۹۴). بررسی تأثیر شاخص توسعه انسانی بر بهره‌وری کل عوامل تولید در ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه اقتصاد، تبریز: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ثقفی، پویا (۱۳۹۴). بررسی تأثیر عوامل نهادی بر بهره‌وری کل عوامل تولید در کشورهای منتخب در حال توسعه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه اقتصاد، تبریز: دانشگاه آزاد اسلامی.
- چهرازی مدرسه، سرور و جلائی، سیدعبدالمجید (۱۳۹۵). «بررسی تأثیر حکمرانی خوب بر بهره‌وری کل عوامل تولید در ایران». *دومین همایش بین‌المللی مدیریت، اقتصاد و توسعه*. تهران: مؤسسه علمی کیان پژوهان.
- رضائی، ابراهیم (۱۳۹۱). «تحلیل اثرات عوامل نهادی بر رشد بهره‌وری کل عوامل در اقتصاد ایران با استفاده از مدل فضا حالت». *تحقیقات ملسازی اقتصادی*، ۲(۶): ۴۳-۶۰.
- شریف آزاده، محمدرضا و حسین‌زاده بحرینی، محمد حسین (۱۳۸۲). «تأثیرپذیری سرمایه‌گذاری خصوصی در ایران از شاخص‌های امنیت اقتصادی (۱۳۵۸-۱۳۷۹)». *مطالعات و سیاست‌های اقتصادی*، ۴(۳۸): ۱۵۹-۱۹۲.
- قبادی، سارا، مظفری شمسی، هاجر و فرامرزی، فردیس (۱۳۹۸). «تحلیل اثرات عوامل نهادی بر سرمایه‌گذاری در کشورهای منتخب عضو اوپک». *پژوهشنامه اقتصاد کلان*، ۱۴ (۲۷)، ۱۳-۳۹.

تأثیر عوامل سیاسی بر مؤلفه‌های بهره‌وری در کشورهای منتخب درحال ... (لاله طبقچی اکبری و همکاران) ۳۴۵

کریمی، محمدشریف، حیدریان، مریم و دورباش، معصومه (۱۳۹۶). «بررسی ارتباط و تأثیر شاخص‌های حکمرانی خوب بر رشد اقتصادی در ایران با رویکرد تصحیح خطای برداری». *جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه*، ۱۶(۱): ۱۲۷-۱۵۵.

منجذب، محمدرضا و نصرتی، رضا (۱۳۹۷). *مدل‌های اقتصادسنجی پیشرفته همراه با ایویوز و استاتاستیک*. تهران: موسسه کتاب مهربان نشر.

یوسفی، محمد قلی و مبارک، اصغر (۱۳۹۱). «بررسی عوامل تعیین‌کننده بهره‌وری در صنایع کارخانه‌ای ایران». *مطالعات مدیریت صنعتی*، ۹(۲۴): ۳۳-۴۳.

References

- Abdullahi, D. (2013). «Effects of financial liberalization on financial market development and economic performance of the SSA region: An empirical assessment». *Economic Modelling*, 30 (1): 261-273.
- Adeusi, S. O., & Aluko, O. A. (2015). «Relevance of Financial Sector Development on Real Sector Productivity: 21st Century Evidence from Nigerian Industrial Sector». *International Journal of Academic Research in Business and Social Sciences*, 5 (6): 118-132.
- Ahangari, A. M., & Rezaei, R. A. (2011). «Study of Casual Relationship between Democracy and Economic Growth by Using Panel Data». *Economical Modeling*, 5 (13): 47-65. (in Persian)
- Balcerzak, A. P., & Pietrzak, M. B. (2016). «Quality of Institutions and Total Factor Productivity in the European Union». *Statistics in Transition*, 17 (3), pp: 497-514.
- Bayyurt, N., Vildan Serin, Z., & Eban Arıkan, F. (2015). «Good Governance and Agricultural Efficiency». *Journal of Social and Development Sciences*, 6 (1): 14-23.
- Castelnovo, P., Chiara, F. D. B., & Massimo, F. (2019). «Quality of Institutions and Productivity of State-Invested Enterprises: International Evidence from Major Telecom Companies». *European Journal of Political Economy*, 1 (58): 102-117.
- Chehrizi Madraseh, S., & Jalaei, S. A. M. (2016). «The Effect of Good Governance on Total Factor Productivity in Iran». Second International Conference on Management, Economics and Development, Tehran: Kian Pajouhan Scientific Institute. (in Persian)
- Cheona, S., Dowallb, D. E., & Songc, D. W. (2010). «Evaluating Impacts of Institutional Reforms on Port Efficiency Changes: Ownership, Corporate Structure, and Total Factor Productivity Changes of World Container Ports». *Transportation Research Part E: Logistics and Transportation Review*, 46 (4): 546-561.
- Foster, N.; Pöschl, J.; & Stehrer, S. (2012). «Manufacturing Productivity: Effects of Institutions and Service Sector Innovations». *The Vienna Institute for International Economic Studies*, 3 (1): 1-16.
- Ghobadi, S.; Mozaffari Shamsi, H., & Faramarzi, F. (2019). «The Analysis of the Effects of Institutional Factors on the Investment in Selected OPEC-Member Countries». *Macroeconomics Research Letter*, 14 (27): 13-39. (in Persian)
- Karimi, M. Sh.; Heidarian, M. & Dourbash, M. (2017). «Studying the Effects of Good Governance Indicators on Economic Growth in Iran; Vector Error Correction Approach». *Econmic & Developmental Sociology*, 6 (1): 127-155. (in Persian)
- Kaufmann, D., Kraay, A., & Mastruzzi, M. (2010). «The Worldwide Governance Indicators: A Summary of Methodology, Data and Analytical Issues». *World Bank Policy Research Working Paper*, 1 (5430): 1-28.
- Larrain, M. & Stumpner, S. (2017). «Capital Account Liberalization and Aggregate Productivity: The Role of Firm Capital Allocation». *The Journal of Finance*, 72 (4): 1-34.

- Masron, T. A. (2013). «Promoting Intra-ASEAN FDI: The Role of AFTA and AIA». *Economic Modelling*, 31 (1): 43-48.
- Monjazebe, M. R. & Nosrati, R. (2018). *Advanced econometrics Models Using Eviews and Stata*. Tehran: Mehraban Publication, (in Persian).
- Neupane, E. (2013). «Efficiency and Productivity of Commercial Banks in Nepal: A Malmquist Index Approach». *Asian Journal of Finance & Accounting*, 5 (2): 220-243.
- Padash Zive H. & Khodapanah, B. (2015). «An Estimation of the Impact of Good Governance Indicators on Knowledge-based Economy in Selected Countries». *The Journal of Planning and Budgeting*, 20 (3): 165-187. (in Persian)
- Penn World Table. (2020). Retrieved from <<http://www.ggdc.net/pwt>>
- Procházka, P., & Čermáková, K. (2015). «Influence of Selected Institutional Factors on the Economic Growth: Case Open Markets». *Procedia Economics and Finance*, 30 (1): 702-709.
- Rezaei, E. (2012). «Looking at the Effects of Institutional Factors on TFP Growth In Iranian Economy: A State Space Model». *The Journal of Economic Modeling Research*, 2 (6): 43-60. (in Persian).
- Saghafi, P. (2015). *The Effect of Institutional Factors on Total Factor Productivity in Selected Developing Countries*. Master Thesis, Tabriz: Islamic Azad University. (in Persian)
- Sharif Azadeh, M. R., & Hosseinzadeh Bahraini, M. H. (2003). «The Impact of Economic Security Indices on Private Investment in Iran (1981-2000)». *The Journal of Economic Studies and Policies*, 4 (38): 159-192. (in Persian)
- Taghavi, M. M. (2015). *The Effect of Human Development Index on Total Factor Productivity in Iran*. Master Thesis, Tabriz: Islamic Azad University. (in Persian)
- Tavares J. (2009). «Economic Integration and the Gomovement of Stock Returns». *Economics Letters*, 103 (2): 65-67.
- World Bank. (2020). The Worldwide Governance Indicators. Retrieved from <<http://info.worldbank.org/governance/wgi/>>
- World Bank. (2020). World Development Indicators. Retrieved from <<http://www.worldbank.org/data/onlinebases.html>>
- Yousefi, M. Gh., & Mobarak, A. (2012). «Studying the Determinants of Productivity in Iranian Manufacturing Industries». *Industrial Management Studies*, 9 (24): 23-43. (in Persian)

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب توسعه یافته و در حال توسعه سیاسی

ابوالفضل شاه‌آبادی *

علی مرادی ** فاطمه بیده ***

چکیده

این تحقیق با الهام از نظریه پیکاک و وایزمن که اندازه دولت را به تحولات سیاسی و انگیزه‌های احزاب سیاسی نسبت می‌دهد، سعی دارد تا اثر چرخه‌های انتخاباتی (سال انتخابات، ایدئولوژی دولت، ائتلاف و دولت اقلیت) را به مثابه متغیر سیاسی بر اندازه دولت در دو گروه از کشورهای منتخب شامل دوازده کشور توسعه یافته سیاسی و دوازده کشور در حال توسعه سیاسی طی دوره زمانی ۲۰۱۸-۲۰۲۲ بررسی کند. برای این منظور مدل تحقیق با استفاده از داده‌های تابلویی و به روش گشتاورهای تعمیم یافته به تفکیک دو گروه از کشورهای منتخب برآورد گردید که نتایج نشان داد سال انتخابات و ائتلاف در هر دو گروه از کشورهای منتخب، بر اندازه دولت اثر مثبت و معنادار و دولت اقلیت در هر دو گروه از کشورهای منتخب، اثر منفی و معناداری دارد. با این حال، اثر شاخص ایدئولوژی دولت بر اندازه دولت در کشورهای منتخب توسعه یافته سیاسی مثبت و معنادار و در کشورهای در حال توسعه سیاسی بی‌معناست. همچنین اثر متغیرهای کنترلی رشد اقتصادی، باز بودن اقتصاد، میزان شهرنشینی و شاخص فلاکت بر اندازه دولت در هر دو گروه از کشورهای منتخب مثبت و معنادار است. درعین حال، تأثیر متغیر فراوانی منابع طبیعی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب در حال توسعه سیاسی، مثبت و معنادار و در کشورهای توسعه یافته سیاسی بی‌معناست.

کلید واژه‌ها: سال انتخابات، ایدئولوژی دولت، ائتلاف، دولت اقلیت، اندازه دولت.

طبقه‌بندی JEL: H11, D72, C23.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استاد گروه اقتصاد دانشکده علوم اجتماعی و اقتصادی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران (نویسنده مسئول):

(a.shahabadi@alzahra.ac.ir).

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، ایران.

*** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مدیریت تحول، دانشگاه آزاد اسلامی واحد الکترونیکی، ایران.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۴۰۰، دوره چهارم، شماره اول، ۳۷۳-۳۴۷.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۱

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان.



مقدمه

در مکاتب اقتصادی از نقش‌های متعددی مانند قانون‌گذاری، تخصیصی، هدایت‌گری، ثبات‌بخشی و عدالت‌خواهی برای دولت سخن به میان آمده که تحقیق حاضر در چارچوب نظریه حکمرانی خوب (Good Governance Theory)، بر نقش تسهیل‌گری و هماهنگ‌کنندگی دولت در اقتصاد بر مبنای خواست‌ها و نیازهای جامعه تأکید دارد و چون هرگونه ایفای نقش دولت هزینه‌بردار است، از نسبت مخارج دولتی به تولید ناخالص داخلی (Government expenditure (% of GDP)) به عنوان سنجش اندازه دولت (Government of Size) یاد می‌شود که تغییرات آن می‌تواند بر رشد و توسعه اقتصادی جوامع تأثیر مختلفی بگذارد؛ از این رو، شناسایی عوامل مؤثر بر آن همواره یکی از دل‌مشغولی‌های اقتصاددانان بوده است.

از سویی، نیک می‌دانیم که انتخابات، مرحله‌ای زودگذر و درعین حال حائز اهمیت در فرایند توسعه سیاسی جوامع است؛ اما اگر این مرحله با سیطره ملاحظات سیاسی بر منطق اقتصادی همراه شود و دولتمردان با اهداف عوام‌فریبانه و کسب آرای بیشتر، به اتخاذ سیاست‌های انبساطی روی بیاورند و بار مخارج دولت را افزایش دهند، تبعات آن می‌تواند بر فرایند رشد اقتصادی پیامدهای منفی و مخرب برجای گذارد.

با این حال، پژوهش و کاوش نگارندگان این مقاله نشان داد که مطالعه علمی و نظام‌مند این موضوع با استفاده از داده‌های تجربی سابقه ندارد. براین اساس، اظهارنظر دقیق و روشن درباره این موضوع دست‌کم برای مقاصد سیاست‌گذاری مشکل است؛ ازاین‌رو، تحقیق حاضر با بررسی تأثیر چرخه‌های انتخاباتی (Election Cycles) بر اندازه دولت در کشورهای منتخب توسعه‌یافته و درحال توسعه سیاسی سعی نمود این شکاف تحقیقاتی را پوشش دهد و با گزارش نتایج به‌دست آمده در قالب توصیه‌های سیاسی، به بهبود فرایند سیاست‌گذاری در بخش عمومی کمک کند.

در ادامه، به‌منظور دستیابی به اهداف مدنظر، ابتدا مبانی نظری اندازه دولت و چرخه‌های انتخاباتی بیان شده است، سپس سازوکار تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۴۹

دولت تبیین و پیشینه داخلی و خارجی تحقیق مرور شده است. پس از آن، مدل تحقیق برآورد و نتایج به‌دست آمده بحث و بررسی شده است. در پایان نیز چند توصیه مبتنی بر سیاست‌گذاری پیشنهاد شده است.

چارچوب نظری

اندازه دولت

دولت از پایدارترین هستی‌های (Entity) زندگی اجتماعی و از اثرگذارترین نهادهای تاریخی است که از یک سو تعریف نسبتاً روشن، موجه و معتبری از آن وجود ندارد و از سوی دیگر چون وجود دارد و زندگی اجتماعی بشر را کم و بیش متأثر ساخته است، گریزی از کاربرد و تعریف آن نیست (گل‌محمدی، ۱۳۹۴: ۵۸). ناگزیر، تحقیق حاضر از تعریف وبر برای مفهوم دولت استفاده کرده که هرچند مناقشه‌آمیز است؛ اما بستر ساز اجماعی شگرف بر سر تعریف دولت شده و بیشتر اندیشمندان و پژوهشگران در مطالعات خود بر عناصر مورد اشاره وی تأکید می‌کنند. وبر دولت را مجموعه‌ای از نهادها می‌داند که با ابزارهای خشونت و اجبار سروکار دارد و قلمرومند و انحصارآفرین است (گل‌محمدی، ۱۳۹۴: ۶۳).

یکی از موضوعات مورد توجه محققان در مباحث مربوط به دولت، اندازه دولت است که تحقیق پیش‌رو نیز بر آن تمرکز کرده است؛ زیرا هرچند نقش دولت در تنظیم مناسبات اقتصادی و عدالت اجتماعی انکارناپذیر است؛ اما افزایش اندازه دولت به‌گونه‌ای که عرصه را برای شکوفایی اقتصادی ناشی از مشارکت حقیقی مردم تنگ کند و دولت یکه‌تاز و قبضه‌کننده امور (State – Captured) در عرصه‌های کسب‌وکار و فعالیت اقتصادی باشد، مضر تلقی می‌شود؛ چون گسترش اندازه دولت از یک‌سو موجب کاهش بازده مخارج دولتی، خروج سرمایه‌گذار خصوصی، پسرفت‌های فنی و کاهش رقابت‌پذیری بین‌المللی می‌گردد و از سوی دیگر، با افزایش هزینه‌های دولت در نقش جزئی ناکارآمد، موجب اخذ مالیات بیشتر شده که نتیجه آن کاهش درآمد قابل تصرف بنگاه‌ها و خانوارها، کاهش مصرف، کاهش سرمایه‌گذاری و افزایش بیکاری است (Afonso & Jalles, 2011: 4).

اندازه دولت نیز برحسب تعاریف گوناگون متفاوت است و از شاخص‌های متعددی برای سنجش آن استفاده می‌شود که عبارتند از: نسبت مخارج دولتی به تولید ناخالص داخلی (GDP)، نسبت منابع شرکت‌های دولتی به تولید ناخالص داخلی و نسبت بودجه شرکت‌های دولتی به بودجه کل کشورها. در این بین، تحقیق حاضر از شاخص نسبت مخارج دولتی به تولید ناخالص داخلی استفاده کرده که میزان «قبضه کردن امور» اقتصادی و اجتماعی توسط دولت را نشان می‌دهد. به تعبیری، این شاخص، سهم دولت از بهره‌برداری به نام تولید ناخالص داخلی را نشان می‌دهد و مابقی آن سطح بازبودن فضای کسب‌وکار و فعالیت بخش‌های غیردولتی است. ضمن اینکه مطالعه پیش‌رو یک تحقیق بین‌کشوری است و داده‌های شاخص مورد استفاده برای کلیه کشورهای منتخب طی دوره مورد مطالعه توسط بانک جهانی اندازه‌گیری شده و در بازه زمانی سالانه به صورت منظم در دسترس است.

چرخه‌های انتخاباتی

چرخه‌های انتخاباتی شاخه‌ای از نظریه انتخاب عمومی است که از طریق مطالعه چرخه‌های تجاری - سیاسی توسعه یافته. این حوزه مطالعاتی با انتشار کتاب‌های مهم آرو (Arrow, 1951) ظهور یافت و با نظریه‌های بوکانان (Buchanan, 1986) که موفق به تصاحب جایزه نوبل اقتصاد شد، مورد توجه عموم قرار گرفت.

این نظریه درصدد است تا رفتار بخشی از مسئولان دولتی را که تلاش می‌کنند با موضع‌گیری در حوزه اقتصاد، مجدداً در انتخابات پیروز شوند و در قدرت باقی بمانند، توضیح دهد. شکل‌گیری این بحث به نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ میلادی باز می‌گردد که در آن سال‌ها سعی شد تا مبانی رفتار متقابل دولت‌مردان و رأی‌دهندگان در زمان انتخابات پی‌ریزی شود. نتیجه این پی‌ریزی، ظهور دو رویکرد کلی زیر بود:

الف) مدل فرصت‌طلبی (Opportunistic Model): نوردهاوس (Nordhaus, 1975) این رویکرد را مطرح کرد. او چنین استدلال کرد که سیاست‌مداران حاکم در سال انتخابات، سیاست‌های انبساطی اقتصادی بازی را اتخاذ می‌کنند که با ایجاد رونق اقتصادی، شانس

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۵۱

انتخاب مجدد خود را افزایش دهند؛ بنابراین، مدل فرصت‌طلبی تلاش می‌کند با استفاده از تابع هدف نامزدها، رفتار اقتصادی آن‌ها را در قالب دو گزینه کاهش تورم و اهتمام به ایجاد اشتغال (بحث منحنی فیلیپس) نشان دهد.

البته روگوف و سایبرت (Rogoff & Sibert, 1988) این مدل را با بحث «انتظارات عقلایی» مورد بازبینی قرار دادند و ویرایش جدیدی از آن را با فرض وجود انتظارات عقلایی مطرح کردند؛ به این معنا که رأی‌دهندگان درباب تورم به‌صورت عقلایی عمل می‌کنند و با استفاده از تمامی اطلاعات دست‌یافتنی و با نیم‌نگاهی به گذشته، آینده را تحلیل می‌کنند؛ لذا در شکل جدید مدل، نوعی نبود تقارن اطلاعات بین رأی‌دهندگان وجود دارد و در این حالت دولت مردان به خود اجازه نمی‌دهند که هر اقدام اغواگرانه‌ای را انجام دهند؛ زیرا افراد به‌صورت عقلایی رفتار آن‌ها را تحلیل کرده و تنها رفتارهای زمان نزدیک به انتخابات مبنای تصمیم‌گیری قرار نمی‌گیرد. در این حالت رأی‌دهندگان مطلوب بودن سطح انتظار خود را بالا می‌برند؛ حال آنکه رأی‌دهندگان در الگوی سنتی، تابع مطلوب بودن را صرفاً در زمان انتخابات به حداکثر می‌رسانند.

ب) مدل پارتیزانی (Partisan Model): این رویکرد را هیبس (Hibbs, 1977) مطرح کرد و دیدگاه او و در واقع ویرایشی با تغییرات اساسی از مدل فرصت‌طلبی چرخه‌های انتخاباتی است. در این مدل، چنین فرض شده که نظام سیاسی کشور متشکل از دو حزب است که هر کدام برنامه‌های خاص خود را دارند. گروه راست، بیشتر به مبارزه با تورم اهمیت می‌دهد و گروه چپ، بیشتر به بیکاری و رشد توجه دارد. طبق این مدل، نوسانات اقتصادی به حرکت هر یک از این دو حزب بر روی منحنی فیلیپس بستگی دارد (Dubois, 2016: 235).

اثر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت

پیکاک و وایزمن (Peacock & Wiseman, 1961) ضمن تأیید اثرگذاری متغیرهای اقتصادی بر اندازه دولت، با طرح نظریه «چرخ دنده‌ای رشد مخارج دولت» (The Ratchet Theory of Government Growth)، اندازه دولت را به تحولات سیاسی و انگیزه‌های احزاب سیاسی نسبت

می‌دهند. به زعم آنان، برخی شرایط زودگذر سیاسی به افزایش مخارج دولت منجر می‌گردد و با گذر از آن شرایط نیز مخارج دولت در سطحی بالاتر از سطح قبل باقی می‌ماند. در این بین، انتخابات نیز مرحله‌ای زودگذر از فرایند سیاسی حاکم بر کشورهاست که در سال برگزاری آن، احزاب و گروه‌های مختلف به منظور کسب رأی کافی به اتخاذ سیاست‌هایی روی می‌آورند که برای بیشتر افراد جامعه جذاب باشد و بتواند آرای بیشتری را نصیب آن‌ها کند (Romer & Rosenthal, 1979: 143). بهترین شیوه برای جلب رأی نیز ترکیب اقدامات ساختاری و ارائه دستاوردهای اقتصادی کوتاه‌مدت است؛ از این رو، عموم نامزدهای انتخاباتی معتقدند که رفتار رأی‌دهندگان و تصمیم آن‌ها به شرکت و یا عدم شرکت در انتخابات از عوامل نزدیک به ایام انتخابات تأثیرپذیری بیشتری دارد؛ بنابراین هرگونه نارضایتی اقتصادی و اجتماعی در سال برگزاری انتخابات به شکل کاهش مشارکت و افت آرای نامزدها بروز خواهد کرد.

این گونه است که در سال انتخابات، سیاست‌های انقباضی که با نارضایتی عمومی همراه است، از دستور کار خارج و اجرای سیاست‌های انبساطی در دستور کار قرار می‌گیرد. این سیاست‌های انبساطی ممکن است از طریق افزایش هزینه‌های عمومی (شاه‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۱: ۹۳) و یا پرداخت یارانه به بخش‌های مختلف اقتصاد (Ehrhart, 2013: 195 و 2470: Cerda & Vergara, 2007) صورت پذیرد. نتیجه آنکه سیاست‌مداران قبل از انتخابات برای اثبات صلاحیت خود و اقناع رأی‌دهندگان به مشارکت در انتخابات و دادن رأی به آن‌ها، هزینه بخش‌های مختلف را افزایش می‌دهند (Drazen Eslava, 2010: 39) که این امر خود به معنای افزایش اندازه دولت است.

پیشینه پژوهش

در این بخش، پیشینه مطالعات خارجی و داخلی پژوهش مرور و جنبه‌های نوآوری تحقیق بیان می‌گردد.

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۵۳

انگل مایر، رویدر، استوازر و هینرینر (Englmaier, Roeder, Stowasser & Hinreiner, 2017) تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر قیمت برق در آلمان را طی سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۰۳ بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که قدرت سیاسی به‌منظور افزایش محبوبیت خود، قیمت برق را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که در سال قبل از برگزاری انتخابات، کاهش یابد و در سه سال پس از انتخابات افزایش پیدا کند.

کانز ورن و دی‌لئون (Canes-Wrone & De Leon, 2014) با استفاده از مجموعه داده‌های ۱۶ کشور عضو OECD و ۵۶ کشور غیرعضو OECD تأثیر انتخابات و نااطمینانی ناشی از آن را بر اجزای تولید ناخالص داخلی بررسی کرده‌اند. نتیجه نشان داد نظریه چرخه سیاسی فرصت‌طلب که مبتنی بر رونق اقتصادی کوتاه‌مدت است، در دوره پیش از انتخابات مورد تأیید است. همچنین، نااطمینانی ناشی از انتخابات با افزایش مصرف خصوصی کالاهای بی‌دوام و خنثی‌سازی سرمایه‌گذاری، موجب کاهش تولید ناخالص داخلی می‌شود. البته این تأثیر در کشورهای با سطح توسعه سیاسی پایین‌تر بیشتر است.

مورازمی، ویگا و وییگا (Morozumi, Veiga & Veiga, 2014) اثر انتخابات بر سیاست‌های مالی دولت مرکزی در ۱۰۷ کشور جهان طی سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۷۵ را بررسی کرده‌اند. نتایج نشان داد که در برخی از محیط‌های سیاسی، مقامات حزب سیاسی حاکم در سال انتخابات، هزینه‌ها را افزایش و جایگزین سرمایه‌گذاری می‌کنند و مالیات (بیشتر مالیات بر درآمد) را کاهش می‌دهند؛ اما در دموکراسی‌های بالغ، دولت مرکزی در سال انتخابات بدون تغییر در سطح کل درآمد و هزینه، به تخصیص مجدد اجزای هزینه و درآمد خود می‌پردازد. به طور خاص، دولت‌ها هزینه کمک‌های مالی به واحدهای دولتی را از محل هزینه‌های سرمایه‌ای پرداخت می‌کنند. یا در ازای کاهش مالیات بر درآمد، مالیات بر مصرف را افزایش می‌دهند.

ابک و اولجر (Ebeke & Ölçer, 2013) با استفاده از داده‌های قوانین مالی ملی و برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، رفتار متغیرهای مالی کشورهایی با درآمد پایین را در سال انتخابات و دو سال پس از انتخابات بررسی کرده‌اند. آن‌ها دریافتند که در سال انتخابات، مصرف دولتی افزایش معناداری دارد و این امر به کسری بالای بودجه منجر می‌شود؛ اما در دو سال پس از

انتخابات، سیاست مالی به صورت افزایش مالیات، کاهش سرمایه‌گذاری و کاهش مصرف دولتی تنظیم می‌گردد. بر این اساس، نتیجه گرفتند که انتخابات بر کشورها هزینه‌های کلان اقتصادی تحمیل می‌کند و تنظیم سیاست‌های مالی انقباضی برای دو سال پس از انتخابات، سرمایه‌گذاری عمومی را تا حد زیادی قربانی می‌کند.

برندن و درازن (Brendera & Drazen, 2013) با استفاده از داده‌های ۷۱ کشور جهان طی سال‌های ۲۰۰۹-۱۹۷۲ رابطه بین انتخابات و ترکیب هزینه‌های دولت را بررسی کرده‌اند. نتایج نشان داد جایگزینی رهبران هیچ اثر کوتاه‌مدت معناداری بر ترکیب مخارج دولت ندارد؛ اما در میان‌مدت، جایگزینی رهبران با تغییرات زیاد در ترکیب مخارج کشورهای توسعه‌یافته همراه است. همچنین، آن‌ها دریافتند که سال انتخابات در دموکراسی‌های تثبیت‌شده بیشتر از دموکراسی‌های جدید بر تغییر ترکیب مخارج دولت اثر دارد.

ابی‌زاده و یوسفی (Abizadeh & yosefi, 1988) عوامل مؤثر بر افزایش مخارج دولت در کانادا را بررسی کرده‌اند. در الگوی آن‌ها ابعاد سیاسی رشد مخارج دولت نیز منظور شده بود. نتایج نشان داد که درصد افراد لیبرال (شاخص جایگزین عامل سیاسی) بر اندازه دولت مؤثر است.

همچنین، به مطالعات کاتسیمی و سارانتیدس (Katsimi & Sarantides, 2012)، چانگ (Chang, 2008)، شی و اسونسون (Shi & Svensson, 2006) و پیرسون و تابلینی (Persson & Tabellini, 2003) می‌توان اشاره کرد که اثر انتخابات بر ترکیب هزینه‌های دولت را در سال انتخابات بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که سطح دموکراسی، قوانین انتخاباتی و میزان آگاهی مردم بر سیاست‌های اقتصادی دولت در سال انتخابات مؤثر است.

جدای از موارد بالا شناسایی عوامل مؤثر بر اندازه دولت و نیز بررسی تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر متغیرهای مختلف اقتصادی (به غیر از اندازه دولت) در داخل کشور، موضوع مطالعات متعدد بوده که در ادامه به مهم‌ترین و مرتبط‌ترین آن‌ها اشاره خواهد شد.

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۵۵

امیری و صمدیان (۱۳۹۹) تأثیر ادوار انتخاباتی بر متغیرهای کلان اقتصادی در ایران را طی سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۹۴ بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که ادوار انتخاباتی (سال انتخابات و یک سال قبل از انتخابات) بر متغیرهای تورم و نرخ ارز اثرگذار است.

شاه‌آبادی، نیلفروشان و خالقی (۱۳۹۵) تأثیر چرخه‌های سیاسی بر میزان بیکاری در منتخبی از کشورهای توسعه‌یافته و درحال توسعه را طی دوره زمانی ۲۰۱۱-۱۹۹۴ بررسی کرده‌اند. نتایج نشان داد که نامزدهای هر کشور فارغ از ایدئولوژی خود (راست‌گرا یا چپ‌گرا) سعی می‌کنند در سال انتخابات با افزایش فرصت‌های شغلی، کاهش بیکاری و گسترش فضای کسب‌وکار سهم بیشتری از رأی مردم را به دست آورند. همچنین، اثر متغیرهای دولت اقلیت و ائتلاف بر میزان بیکاری در کشورهای درحال توسعه به ترتیب مثبت و منفی و در کشورهای توسعه‌یافته بی‌معنا بوده است.

محسنی، آدوسی، خواستار و شعبانی (۱۳۹۲) به بررسی تأثیر چرخه چهارساله ریاست جمهوری ایران بر بازده شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران طی سال‌های ۱۳۸۸-۱۳۸۰ پرداخته‌اند. یافته‌ها نشان داد که میزان رشد بازده بورس تهران در سال اول دوره ریاست جمهوری، کاهش، در سال دوم افزایش، در سال سوم اوج افزایش و در سال چهارم بار دیگر کاهش یافته است.

حنیفی و غلاملو (۱۳۹۲) تأثیر چرخه سیاسی را بر حجم معاملات و نقدشوندگی بورس اوراق بهادار تهران بررسی کرده‌اند. نتایج نشان داد که متوسط حجم معاملات و شاخص نقدشوندگی، از نظریه چرخه سیاسی تبعیت می‌کند؛ به عبارت دیگر، شاخص نقدشوندگی و متوسط حجم معاملات بورس در سال اول و دوم تصدی یک دولت، نسبت به دو سال پایانی تصدی آن دولت پایین‌تر است.

شاه‌آبادی، نظیری و نیلفروشان (۱۳۹۱) تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر رشد هزینه‌های بهداشت عمومی در دو گروه از کشورهای توسعه‌یافته و درحال توسعه را طی سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۴ بررسی کرده‌اند. نتایج نشان داد که تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر رشد هزینه‌های بهداشت عمومی در هر دو گروه از کشورهای مورد مطالعه تأیید می‌شود. به این معنا که

سیاست‌مداران به امید کسب سهم بیشتری از آرای مردم، قبل از برگزاری انتخابات اقدام به افزایش هزینه‌های بهداشت عمومی کرده‌اند.

پورکاظمی، درویشی و شهیکی تاش (۱۳۸۶) تأثیر چرخه‌های سیاسی-تجاری بر کنترل میزان بیکاری و مقدار تورم در ایران را طی سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۶۸ بررسی کرده‌اند. نتایج نشان داد که دولت‌ها (که هر چهار سال یک بار انتخاب می‌شوند) در راستای کنترل میزان بیکاری، در دو سال اول، سیاست‌های انبساطی اتخاذ می‌کنند. در نتیجه، مقدار تورم افزایش می‌یابد؛ اما در دو ساله دوم با هدف انتخاب مجدد در دوره بعد، تلاش می‌کنند تا مقدار تورم را کاهش دهند.

همچنین اکبریان و کارکن (۱۳۹۲)، تقی‌نژاد عمران و شهروزی‌فر (۱۳۹۱) و فلاحی، خداپرست مشهدی، سلیمی‌فر و حق‌نژاد (۱۳۹۰) عوامل مؤثر بر اندازه دولت را بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که متغیرهای جهانی‌شدن، بازبودن نظام مالی و تجاری، فساد، ناطمینانی اقتصاد کلان، درآمدهای نفتی، تورم، جمعیت و میزان شهرنشینی بر اندازه دولت مؤثر است. همان گونه که بررسی نتایج حاصل از مطالعات و تحقیقات پیشین نشان می‌دهد هرچند شناسایی عوامل مؤثر بر اندازه دولت و نیز بررسی اثر چرخه‌های انتخاباتی بر اجزای هزینه‌ای و درآمدی دولت نظیر هزینه‌های بهداشت عمومی، مخارج سرمایه‌ای و مصرفی دولت، مالیات بر درآمد و مصرف موضوع مطالعات متعدد بوده است؛ اما بررسی تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در مطالعات داخلی پیشینه زیادی ندارد و موضوع تحقیق حاضر از فضل تقدم برخوردار است.

روش‌شناسی تحقیق

نمونه آماری

نظر به اینکه تحقیق پیش‌رو از منظر عوامل سیاسی به بحث اندازه دولت ورود نموده است، کشورهای مورد مطالعه با توجه نمره شاخص دموکراسی (Democracy Index) منتشره توسط واحد اطلاعات اکونومیست (The Economist Intelligence Unit, 2018) در دو دسته جداگانه

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۵۷

توسعه‌یافته سیاسی و در حال توسعه سیاسی تقسیم‌بندی شده است. شایان ذکر است که شاخص دموکراسی با شصت مؤلفه فرعی و پنج مؤلفه اصلی شامل شیوه انتخابات، تکثرگرایی، آزادی‌های مدنی، مشارکت سیاسی و فرهنگ سیاسی به ارزیابی سطح دموکراسی در ۱۶۷ کشور جهان می‌پردازد و به آن‌ها نمره‌ای بین صفر تا ده می‌دهد که نمره بین هشت تا ده در دسته دموکراسی کامل، نمره بین شش تا ۷/۹ در دسته دموکراسی شکننده، نمره بین چهار تا ۵/۹ در دسته بینابینی (حکومت‌های دوگانه) و نمره کمتر از چهار در دسته حکومت های اقتدارگرا قرار می‌گیرد. بر این اساس، گروه نخست از دوازده کشور منتخب در حال توسعه سیاسی شامل سه حکومت اقتدارگرا (آذربایجان، ایران و ونزوئلا)، چهار حکومت بینابینی (پاکستان، ترکیه، لبنان و هندوراس) و پنج حکومت با دموکراسی شکننده (آرژانتین، اکوادور، اندونزی، کلمبیا و مالزی) تشکیل شده است. گروه دوم نیز از دوازده دموکراسی کامل شامل آلمان، اتریش، استرالیا، انگلستان، ایسلند، دانمارک، سوئد، سوئیس، فنلاند، کانادا، نروژ و هلند تشکیل شده است. البته چون چرخه‌های انتخاباتی متغیر کلیدی تحقیق است، انتخاب کشورهایی مانند عربستان سعودی، کره شمالی، کوبا و ... که دولت‌مردان آنها با سازوکاری غیر از انتخابات تعیین می‌شود، متفی گردید.

ارائه مدل و معرفی متغیرها

مدل این تحقیق با الهام از نظریه «چرخ دنده‌ای رشد مخارج دولت» پیکاک و وایزمن که اندازه دولت را به تحولات سیاسی، فرایندهای انتخاباتی و انگیزه احزاب سیاسی نسبت می‌دهد، پیش رفته است. مدل اقتصادسنجی مورد استفاده از نوع داده‌های تابلویی است که با هدف بررسی تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب طی دوره زمانی ۲۰۰۲-۲۰۱۸ ارائه گردیده است. این مدل به شکل لگاریتمی است و برای کشور i در زمان t برآورد می‌شود:

$$LGS_{it} = \beta_0 + \beta_1 LGS_{it-1} + \beta_2 LEY_{it} + \beta_3 LSI_{it} + \beta_4 LCOAL_{it} + \beta_5 LMG_{it} + \beta_6 LEG_{it} + \beta_7 LOPEN_{it} + \beta_8 LUP_{it} + \beta_9 LNR_{it} + \beta_{10} MI_{it} + U_{it} \quad (1)$$

LGS_{it} اندازه دولت یا همان متغیر وابسته تحقیق است. در مطالعات تجربی از شاخص‌های مختلفی به عنوان جایگزین اندازه دولت استفاده می‌شود که در تحقیق حاضر به پیروی از مطالعات هانگ (Huangm, 2006) و ابی‌زاده و یوسفی (۱۹۸۸) از نسبت مخارج کل دولت به تولید ناخالص داخلی استفاده شده است. همچنین، LGS_{it-1} متغیر وابسته با وقفه و β_0 آثار ثابت کشوری یا همان عرض از مبدأهای ویژه هر مقطع است. متغیرهای مستقل مدل نیز عبارتند از:

چرخه‌های انتخاباتی که به پیروی از انگل مایر، رویدر، استوازر و هینرینر (۲۰۱۷)، مورازمی، ویگا و وییگا (۲۰۱۴)، ابک و اولجر (۲۰۱۳) و برندن و درازن (۲۰۱۳) در مدل تحقیق منظور شده و متغیر مستقل تحقیق است. این متغیر شامل چهار زیر شاخص سال انتخابات (EY)، (Election Year) ایدئولوژی دولت یا راست‌گرا و چپ‌گرایی دولت (GS)، (State Ideology)، ائتلاف (COAL) (Coalition) و دولت اقلیت (MG) (Minority Government) است.

متغیر سال انتخابات، متغیری مجازی است و مطابق شاخص فرانزس (Franzese, 2000) به شرح معادله (۲) محاسبه می‌شود:

$$Elrction_{it} = \frac{(m-1) + d/D}{12} \quad (2)$$

m ماه انتخابات، d روز انتخابات و D تعداد روزهای ماه انتخابات است. بر این اساس، شاخص سال انتخابات در سال‌های برگزارشدن انتخابات، ارزش صفر و در سال برگزاری انتخابات ارزش یک می‌پذیرد تا امکان بررسی تأثیر مستقیم سال انتخابات بر اندازه دولت فراهم شود. متغیر ایدئولوژی دولت طبق شاخص پوترافکه (Potrafke, 2009) محاسبه شده که مبانی آن بر اساس مطالعه بودج و ولدندراپ (Budge & Woldendrop, 1993) پی‌ریزی شده است. این شاخص به دولت‌های راست‌گرا و چپ‌گرا ارزشی بین یک تا پنج می‌دهد. به این صورت که با تصاحب بیش از دو سوم کل کرسی‌های مجلس توسط احزاب راست‌گرا، ارزش یک؛ با تصاحب بین یک سوم تا دو سوم کل کرسی‌های مجلس توسط احزاب راست‌گرا، ارزش

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۵۹

دو؛ با عدم تصاحب اکثر کرسی‌های مجلس توسط هیچ یک از احزاب راست‌گرا و چپ‌گرا (اکثریت مجلس با احزاب میانه‌رو)، ارزش سه؛ با تصاحب بین یک سوم تا دو سوم کل کرسی‌های مجلس توسط احزاب چپ‌گرا، ارزش چهار و زمان تصاحب بیش از دو سوم کل کرسی‌های مجلس توسط احزاب چپ‌گرا، ارزش پنج می‌گیرد.

متغیر ائتلاف نیز متغیری مجازی است. به این معنا که در صورت ائتلاف دو یا چند حزب در انتخابات، این شاخص عدد یک و با عدم ائتلاف احزاب عدد صفر می‌پذیرد.

متغیر دولت اقلیت نیز به صورت مجازی در مدل لحاظ شده است. به این صورت که با تصاحب اکثر کرسی‌های مجلس (۵۰ درصد +۱) توسط حزب حامی دولت، ارزش صفر و در صورت تصاحب کمتر از ۵۰ درصد کل کرسی‌های مجلس توسط حزب حامی دولت، ارزش یک می‌پذیرد. ضمناً داده‌های سال انتخابات، ایدئولوژی دولت، ائتلاف و دولت اقلیت از پایگاه راهنمای انتخابات (www.Electionguide.org)، تقویم انتخابات (www.ndi.org)، دانشنامه ویکی‌پدیا (www.wikipedia.org) و داده‌های انتخابات (www.nsd.uib.no) استخراج شده است.

رشد اقتصادی (EG) (Economic Growth) به پیروی از گوکمن‌گلو و آلپ تکین (Gokmenoglu & Alptekin, 2013)، و نارایان، راث و نارایان (Narayan, Rath & Narayan, 2012) در مدل تحقیق منظور شده و انتظار می‌رود بر اندازه دولت تأثیر مثبت داشته باشد؛ زیرا رشد درآمد واقعی موجب افزایش نسبی کسش درآمدی مخارج فرهنگی و رفاهی می‌شود و از آنجا که کارایی بخش عمومی در زمینه آموزش و فرهنگ بیشتر است، به افزایش مخارج دولت و در نهایت اندازه دولت منجر می‌شود. شایان ذکر است که داده‌های رشد اقتصادی از پایگاه بانک جهانی (www.data.worldbank.org) استخراج شده است.

باز بودن اقتصاد (OPEN) (Openness) به پیروی از آیدوگاس و تاپکو (Aydokus & Topcu, 2013)، زکریا و شکور (Zakaria & Shakoar, 2011) و اپیفینی و گانسیا (Epifani & Gancia, 2009) در مدل تحقیق منظور شده و می‌تواند بر اندازه دولت تأثیر مثبت و یا منفی داشته باشد. معتقدان به تأثیر مثبت باز بودن اقتصاد بر اندازه دولت چنین استدلال می‌کنند که هر قدر

اقتصاد داخلی با دنیای خارج ارتباط بیشتری داشته باشد و در معرض خطرات تکانه‌های اقتصادی بین‌المللی قرار گیرد، در برابر نوسانات قیمت کالاهای وارداتی و صادراتی (تکانه‌های ارتباط مبادله‌ای) آسیب‌پذیرتر خواهد بود؛ از این رو، دولت با اجرای برنامه‌های حمایتی درصدد جبران خطر این نوسانات بر زندگی شهروندان بر می‌آید و این اقدام با صرف مخارج چشمگیری همراه است و موجب افزایش هزینه‌های دولت و بزرگ شدن آن می‌گردد. این استدلال با عنوان «فرضیه جبرانی» (Compensation Hypothesis) شناخته می‌شود. در مقابل، «فرضیه کارایی» (Efficiency Hypothesis) معتقد است که دولت‌ها در واکنش به افزایش باز بودن اقتصاد، مالیات کمتری دریافت می‌کنند و به‌سختی کسری بودجه خود را تأمین می‌کنند؛ زیرا عوامل تولید با حرکت به سوی خارج از کشور، نارضایتی خود را از سیاست‌های مالیاتی اعلام می‌کنند و این سبب تخفیف سیاست‌های مخارجی دولت شده و اندازه دولت را کاهش می‌دهد. ضمناً از مجموع ارزش صادرات و واردات کالاهای و خدمات به تولید ناخالص داخلی به‌عنوان جایگزین بازبودن اقتصاد استفاده شده و داده‌های آن از پایگاه بانک جهانی استخراج شده است.

میزان و درجه شهرنشینی (UP) (Urban Population) به پیروی از بناروچ و پاندی (Benarroch & Pandey, 2008)، گوپتا (Gupta, 2000) و تقی‌نژاد عمران و شهری‌فر (۱۳۹۱) در مدل تحقیق منظور شده و می‌تواند اندازه دولت را کاهش یا افزایش دهد؛ زیرا شهرنشینی از یک‌سو با ازدحام خارجی، پیچیدگی بیشتر ارتباطات جامعه و نیز برخی پیامدهای منفی مانند آلودگی محیط زیست توأم است؛ بنابراین، دولت با صرف مخارج بیشتر می‌کوشد الزامات قراردادی و قانونی این ارتباطات پیچیده را فراهم و پیامدهای منفی آن را کاهش دهد. به همین منظور، رشد شهرنشینی به افزایش هزینه‌های آموزش، بهداشت و تأمین اجتماعی منجر می‌گردد که به منزله افزایش اندازه دولت است. از سوی دیگر، رشد شهرنشینی با افزایش تراکم جمعیت و ایجاد صرفه‌های ناشی از مقیاس برای تولید کالاهای عمومی، اندازه دولت را کاهش می‌دهد. ضمناً از نسبت جمعیت شهری به کل جمعیت به‌عنوان شاخص

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۶۱

جایگزین درجه شهرنشینی استفاده شده و داده‌های آن از پایگاه بانک جهانی استخراج شده است.

از شاخص فراوانی منابع طبیعی (NR) (Natural Resource) به پیروی از کولوگنی و مانرا (Cologni & Manera, 2013)، اکبریان و کارکن (۱۳۹۲) و فلاحی، خداپرست مشهدی، سلیمی فر و حق‌نژاد (۱۳۹۰) در مدل تحقیق استفاده شده و انتظار می‌رود بر اندازه دولت تأثیر مثبت داشته باشد؛ زیرا افزایش درآمد منابع طبیعی، مخارج عمرانی دولت را با هدف گسترش زیرساخت‌ها افزایش می‌دهد. همچنین، دسترسی به درآمد منابع طبیعی، سطحی از درآمد و مصرف را برای دولت ممکن می‌کند که با ظرفیت‌های تولیدی اقتصاد سازگاری ندارد و به بوروکراسی ناکارآمد می‌انجامد که نتیجه آن افزایش هزینه‌های جاری دستگاه‌های دولتی بابت افزایش استخدامی‌ها و خریدهای دولتی است. به علاوه، طبیعت پرنوسان و پیش‌بینی‌ناپذیر درآمد منابع طبیعی، بخش‌های مختلف اقتصاد را در معرض تکانه‌های بین‌المللی قرار می‌دهد و دولت با اجرای برنامه‌های حمایتی در جهت جبران خطر این نوسانات برمی‌آید که نتیجه آن افزایش مخارج دولت و به عبارتی افزایش اندازه دولت است. ضمناً از نسبت صادرات سوخت به کل صادرات کالایی به‌عنوان شاخص جایگزین فراوانی منابع طبیعی استفاده شده و داده‌های آن از پایگاه بانک جهانی استخراج شده است.

شاخص فلاکت (MI) (Misery Index) به پیروی از هان و مالیگان (Han & Mulligan, 2008) در مدل تحقیق منظور شده و انتظار می‌رود بر اندازه دولت تأثیر مثبت داشته باشد؛ زیرا تورم فزاینده و بیکاری رو به گسترش برای آحاد جامعه و به‌خصوص در گروه‌های آسیب‌پذیر هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی فراوانی به دنبال دارد و نیاز به ارائه سیاست‌های حمایتی، افزایش مخارج دولت و درنهایت بزرگ‌تر شدن اندازه دولت دارد. ضمناً شاخص فلاکت حاصل جمع میزان بیکاری و مقدار تورم است و داده‌های مورد نیاز برای محاسبه آن از پایگاه بانک جهانی استخراج شده است.

برآورد مدل

روش داده‌های تابلویی به لحاظ مزایایی که نسبت به داده‌های مقطعی (Cross Section Data) و سری زمانی (Time Series) دارد، به طور فزاینده‌ای در تحقیقات اقتصادی استفاده می‌شود. از جمله اینکه در این روش نسبت به دو روش دیگر، قدرت آماری ضرایب افزایش می‌یابد؛ زیرا داده‌های تابلویی به واسطه ترکیب مشاهدات سری زمانی و مقطعی، مشکل ناهمسانی واریانس (Heteroscedasticity) را محدود، همخطی (Collinearity) بین متغیرها را کاهش و به دلیل افزایش درجه آزادی، برآورد کاراتری انجام می‌دهد (Baltaghi, 2005: 4-7).

البته پیش از تخمین مدل باید ایستایی متغیرهای بررسی شود؛ زیرا استفاده از روش‌های معمول اقتصادسنجی بر فرض ایستایی متغیرها استوار است و اگر از داده‌های نایستا در تخمین معادلات اقتصادسنجی استفاده شود و میانگین، واریانس و کواریانس متغیرها مستقل از زمان نباشد، آزمون‌های f و t و در نهایت استنتاج آماری معتبر نخواهد بود و احتمال دارد به رگرسیون کاذب منجر شود. بررسی ایستایی متغیرها در داده‌های تابلویی نیز به روش‌های متعدد انجام می‌شود که روش «دیکی - فولر تعمیم‌یافته» (Fisher - Augmented Deyki Fuller) از اقبال بیشتری نسبت به سایر روش‌ها برخوردار است؛ اما توان این آزمون اندک است و احتمال دارد که قادر به کشف ایستایی یک سری زمانی ایستا نباشد. همچنین، در موارد وجود شکست ساختاری در فرایند داده‌ها، ممکن است که آزمون دیکی - فولر تعمیم‌یافته به اشتباه سری ایستا را نایستا جلوه دهد؛ از این رو، تحقیق حاضر به منظور افزایش دقت نتایج تخمین، ضمن استفاده از آزمون دیکی - فولر تعمیم‌یافته، از آزمون ایستایی «هادری» (Hadri Stationary Test) نیز بهره برده و نتایج حاصل از این دو آزمون به تفکیک دو گروه از کشورهای منتخب در جدول یک مندرج گردیده است.

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۶۳

جدول ۱: نتایج آزمون ایستایی متغیرها در کشورهای منتخب

متغیر	کشورهای منتخب توسعه سیاسی						کشورهای منتخب توسعه یافته سیاسی					
	ADF			Hadri Stationary test			ADF			Hadri Stationary test		
	مقدار بحرانی (۰/۰۵)	احتمال پذیرش	نتیجه	مقدار بحرانی (۰/۰۵)	احتمال پذیرش	نتیجه	مقدار بحرانی (۰/۰۵)	احتمال پذیرش	نتیجه	مقدار بحرانی (۰/۰۵)	احتمال پذیرش	نتیجه
G S	۳/۲۳	۰/۰۰	I(0)	۵/۶۵	۰/۰۰	I(0)	-۳/۰۷	۰/۰۰	I(0)	۸/۷۶	۰/۰۰	I(0)
E Y	۵/۷۶	۰/۰۰	I(0)	۷/۴۲	۰/۰۰	I(0)	۵/۸۵	۰/۰۰	I(0)	۹/۵۹	۰/۰۰	I(0)
GI	۵/۷۲	۰/۰۰	I(0)	۷/۱۴	۰/۰۰	I(0)	-۶/۱۸	۰/۰۰	I(0)	۲/۰۸	۰/۰۰	I(0)
C O A L	۴/۲۵	۰/۰۰	I(0)	۶/۱۱	۰/۰۰	I(0)	-۵/۴۷	۰/۰۰	I(0)	۶/۲۸	۰/۰۰	I(0)
M G	۴/۵۱	۰/۰۰	I(0)	۶/۰۵	۰/۰۰	I(0)	-۴/۱۹	۰/۰۱	I(0)	۸/۳۹	۰/۰۰	I(0)
E G	۴/۳۸	۰/۰۰	I(0)	۶/۲۴	۰/۰۰	I(0)	-۷/۰۹	۰/۰۰	I(0)	۷/۳۳	۰/۰۰	I(0)
O P E N	۶/۴۱	۰/۰۰	I(0)	۸/۰۴	۰/۰۰	I(0)	-۶/۳۱	۰/۰۰	I(0)	۶/۹۴	۰/۰۰	I(0)
U P	۷/۸۸	۰/۰۰	I(0)	۹/۶۴	۰/۰۰	I(0)	-۷/۱۶	۰/۰۰	I(0)	۵/۸۸	۰/۰۰	I(0)
N R	۳/۶۷	۰/۰۰	I(0)	۵/۴۲	۰/۰۰	I(0)	-۷/۶۱	۰/۰۰	I(0)	۵/۱۴	۰/۰۰	I(0)
M I	۲/۱۱	۰/۰۰	I(0)	۴/۰۱	۰/۰۰	I(0)	-۶/۲۴	۰/۰۰	I(0)	۶/۸۵	۰/۰۰	I(0)

منبع: یافته‌های پژوهش

فرایند بررسی ایستایی در روش‌های هادری و دیکی فولر تعمیم‌یافته چنین است که با نپذیرفتن فرضیه H_0 ، نایستایی متغیرها (فرض وجود ریشه واحد) رد می‌شود. نتایج حاصل از آزمون‌های مذکور نشان می‌دهد که فرضیه صفر در سطح اطمینان ۹۵ درصد برای کلیه

متغیرهای به کار رفته در مدل رد می‌شود. در نتیجه متغیرها ایستا هستند و احتمال کاذب بودن رگرسیون برآوردی منتفی است.

حال، با توجه به اینکه داده‌های تابلویی (Panel Data) حاصل ترکیب داده‌های مقاطع مختلف (کشورهای منتخب) در طول زمان است، توانش ترکیب این داده‌ها باید از طریق آزمون F لیمر بررسی شود. با این توضیح که در این آزمون فرضیه H_0 توانش تخمین مدل به صورت داده‌های تلفیقی (Pool Data) و فرضیه H_1 توانش تخمین مدل به صورت داده‌های تابلویی است. در این تحقیق، نتایج آزمون F لیمر در جدول دو نشان داد که احتمال برآوردی آماره F برای هر دو گروه از کشورهای منتخب کمتر از ۵ درصد است و لذا توانش تخمین مدل به صورت داده‌های تابلویی تأیید و آثار خاص هر یک از کشورها بر متغیر وابسته پذیرفته می‌شود.

جدول ۲: نتایج آزمون توانش تخمین مدل به صورت داده‌های تابلویی

کشورهای منتخب توسعه یافته سیاسی			کشورهای منتخب در حال توسعه سیاسی		
نتیجه	احتمال	آماره F	نتیجه	احتمال	آماره F
Panel data	۰/۰۰	۴۲/۶۸	Panel data	۰/۰۰	۳۵/۴۳

منبع: یافته‌های پژوهش

حال، با توجه به اینکه در مدل تابلویی پویا به واسطه اضافه شدن متغیر وابسته باوقفه، امکان استفاده از روش‌های تخمین معمولی مانند کمینه مربعات معمولی (Ordinary Least Squares)، کمینه مربعات متغیر مجازی (Last Squares Dummy Variable) و کمینه مربعات تعمیم یافته (Generalized Least Squares) وجود ندارد؛ زیرا جزء اخلاص با متغیر وابسته باوقفه همبستگی پیدا می‌کند و نتایج تخمین دچار تورش می‌شود. از روش گشتاورهای تعمیم یافته (Generalized Method of Moments) برای تخمین مدل استفاده شده که نتایج تخمین به تفکیک دو گروه از کشورهای منتخب در جدول سه دیدنی است.

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۶۵

جدول ۳: نتایج تخمین مدل تحقیق

کشورهای منتخب توسعه‌یافته سیاسی	کشورهای منتخب در حال توسعه سیاسی	متغیر وابسته: اندازه دولت
ضریب (آماره t)	ضریب (آماره t)	متغیرهای توضیحی ▼
۰/۵۵*	۰/۹۲*	EY
(۲/۱۳)	(۳/۵۳)	
۰/۵۳**	۰/۹۶	GI
(۲/۵۸)	(۳/۴۱)	
۰/۲۶**	۰/۴۷**	COAL
(۳/۹۷)	(۱/۸۴)	
-۰/۱۲**	-۰/۴۹**	MG
(۱/۹۷)	(۳/۶۸)	
۰/۳۴*	۰/۴۵*	LGS _{it-1}
(۴/۱۸)	(۵/۳۷)	
۰/۵۲**	۰/۳۶***	LEG
(۷/۸۶)	(۹/۴۸)	
۰/۱۳***	۰/۲۷**	LOPEN
(۴/۷۵)	(۵/۹۳)	
۰/۴۵**	۰/۲۸***	LUP
(۸/۹۹)	(۶/۲۷)	
۰/۰۸	۰/۱۱*	LNR
(۲/۰۳)	(۳/۷۱)	
۰/۱۴**	۰/۰۴**	LMI
(۶/۱۱)	(۳/۱۲)	
۰/۰۰	۰/۰۰	chi2 (Prob)
۷/۳۴۶	۳/۳۲۵	Sargan test statistic
۱۹۲	۱۹۲	Number of obs
۱۲	۱۲	Number of groups

منبع: یافته‌های پژوهش [شانه‌های *، ** و *** به ترتیب سطوح معناداری ۱/، ۵/ و ۱۰/ و اعداد داخل پرانتز آماره t را نشان می‌دهند.]

در جدول بالا، آماره سارگان حاصل بررسی اعتبار ماتریس ابزارها توسط آزمون سارگان است که مقدار احتمال بزرگتر از ۰/۰۵ درصد آماره آن به منزله عدم رد فرضیه صفر مبتنی بر عدم همبستگی ابزارها با اجزای اخلاص است. به عبارتی، ابزارهای مورد استفاده برای تخمین مدل تحقیق از اعتبار لازم برخوردارند.

بحث و بررسی

سال انتخابات در هر دو گروه از کشورهای منتخب بر اندازه دولت تأثیر مثبت و معنادار داشته که با مبانی نظری و نتیجه مطالعات انگل مایر، رویدر، استوازر و هینرینر (۲۰۱۷)، موراومی، ویگا و وییگا (۲۰۱۴)، ابک و اولجر (۲۰۱۳) و برندن و درازن (۲۰۱۳) نیز سازگار است؛ زیرا در سال برگزاری انتخابات، سیاست‌های انقباضی که با نارضایتی عمومی همراه است، از دستور کار خارج و اجرای سیاست‌های انبساطی در دستور کار قرار می‌گیرد که به معنای افزایش اندازه دولت است.

البته تأثیر این متغیر در کشورهای منتخب در حال توسعه سیاسی بیشتر است که می‌تواند از آگاهی سیاسی عمومی کمتر در این کشورها ناشی شود که رفتارهای نزدیک به انتخابات دولتمردان و احزاب سیاسی بیشتر مبنای تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد و سیاسیون نیز از این موضوع بیشترین استفاده را نموده و با اتخاذ سیاست‌های انبساطی بر میزان حضور مردم در انتخابات و رأی آن‌ها تأثیر می‌گذارند.

ایدئولوژی دولت بر اندازه دولت در کشورهای منتخب توسعه‌یافته سیاسی تأثیر مثبت و معنادار داشته که با مبانی نظری و نتیجه مطالعات موراومی، ویگا و وییگا (۲۰۱۴)، ابک و اولجر (۲۰۱۳) و برندن و درازن (۲۰۱۳) نیز سازگار است؛ زیرا افزایش سهم احزاب چپ‌گرا از قدرت، موجب تمرکز بیشتر بر حل مسئله بیکاری و رشد می‌شود و مبارزه با تورم از اولویت خارج می‌شود؛ بنابراین اجرای سیاست‌های انبساطی با هدف کاهش میزان بیکاری و افزایش رشد اقتصادی به افزایش اندازه دولت منجر می‌شود. اما تأثیر این متغیر بر اندازه دولت در کشورهای منتخب در حال توسعه سیاسی بی‌معنا است؛ زیرا برخلاف کشورهای توسعه

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۶۷

یافته سیاسی که احزاب، آیین‌نامه مدونی دارند و مرزبندی بین احزاب راست‌گرا و چپ‌گرا مشخص است و در زمان به قدرت رسیدن، الگوی رفتاری مشخصی از خود بروز می‌دهند. در کشورهای درحال توسعه سیاسی این گونه نیست و رفتار احزاب چپ‌گرا و راست‌گرا در مواجهه با مسائل مختلف از جمله انتخابات و هزینه منابع عمومی تفاوت چندانی ندارد.

ائتلاف در هر دو گروه از کشورهای منتخب بر اندازه دولت تأثیر مثبت و معنادار داشته که با مبانی نظری و نتیجه مطالعات مورازمی، ویگا و وییگا (۲۰۱۴)، ابک و اولجر (۲۰۱۳) و برندن و درازن (۲۰۱۳) نیز سازگار است؛ زیرا ائتلاف احزاب سیاسی، فرایند طرح و تصویب رشد مخارج دولتی را تسهیل می‌کند. البته تأثیر این متغیر در کشورهای منتخب درحال توسعه سیاسی بیشتر است؛ زیرا در این کشورها، احزاب مرزبندی روشنی ندارند و در هنگام ائتلاف بیشتر در هیأت جبهه سیاسی ظاهر می‌شوند و انگیزه تقابل با جبهه مخالف سبب چشم‌پوشی از منافع حزبی می‌شود و این امر دست دولتمردان حزب حاکم در افزایش مخارج دولتی را بازتر می‌کند.

دولت اقلیت در هر دو گروه از کشورهای منتخب بر اندازه دولت تأثیر منفی و معنادار داشته که با مبانی نظری و نتیجه مطالعات مورازمی، ویگا و وییگا (۲۰۱۴)، ابک و اولجر (۲۰۱۳) و برندر و درازن (۲۰۱۳) نیز سازگار است؛ زیرا تصاحب اکثر کرسی‌های مجلس توسط احزاب مخالف دولت، مانع اقدام دولت برای رشد مخارج دولتی شده و به کاهش اندازه دولت می‌انجامد. البته تأثیر این متغیر در کشورهای منتخب درحال توسعه سیاسی بیشتر از کشورهای منتخب توسعه‌یافته است؛ زیرا نظام سیاسی اغلب کشورهای منتخب توسعه‌یافته سیاسی از نوع پارلمانی است و دولت اقلیت کمتر مجال ظهور می‌یابد؛ اما نظام سیاسی غالب کشورهای منتخب درحال توسعه سیاسی از نوع ریاستی است و رئیس دولت با رأی مستقیم مردم انتخاب شده و برآمده از رأی پارلمان نیست؛ بنابراین امکان شکل‌گیری دولت اقلیت بیشتر است و این ناهمسویی بین دولت و پارلمان سبب می‌شود فرایند افزایش مخارج دولتی با موانع بیشتری همراه باشد.

رشد اقتصادی در هر دو گروه از کشورهای منتخب بر اندازه دولت تأثیر مثبت و معنادار داشته که با مبانی نظری و نتیجه مطالعات گوکمنگلو و آلپ تکین (۲۰۱۳) و نارایان، راث و نارایان (۲۰۱۲) نیز مطابقت دارد؛ زیرا افزایش رشد اقتصادی موجب افزایش نسبی کشتش درآمدی مخارج فرهنگی و رفاهی شده و از آنجا که کارایی بخش عمومی در زمینه آموزش و فرهنگ بیشتر است، به رشد مخارج دولتی و افزایش اندازه دولت منجر شده است.

بازبودن اقتصاد در هر دو گروه از کشورهای منتخب تأثیر مثبت و معناداری بر اندازه دولت داشته که با مبانی نظری و نتیجه مطالعات آیدوگاس و تاپکو (۲۰۱۳)، زکریا و شکور (۲۰۱۱) و ایفینی و گانسیا (۲۰۰۹) همخوانی دارد؛ زیرا رشد تجارت خارجی آسیب‌پذیری اقتصاد در برابر نوسانات قیمت کالاهای وارداتی و صادراتی (تکانه‌های ارتباط مبادله‌ای) را بیشتر نموده و دولت با صرف مخارج چشمگیر و اجرای برنامه‌های حمایتی در صدد جبران خطر این نوسانات بر زندگی شهروندان برآمده که به افزایش مخارج دولتی و بزرگ شدن دولت انجامیده است.

میزان شهرنشینی در هر دو گروه از کشورهای منتخب بر اندازه دولت تأثیر مثبت و معنادار داشته که با مبانی نظری و نتیجه مطالعات گوپتا (۲۰۰۰) و تقی‌نژاد عمران و شهروزی‌فر (۱۳۹۱) نیز همخوانی دارد؛ زیرا شهرنشینی با ازدحام خارجی، افزایش پیچیدگی ارتباطات جامعه و برخی پیامدهای منفی مانند آلودگی محیط زیست همراه است؛ بنابراین دولت با صرف مخارج بیشتر در صدد تنظیم الزامات قراردادی و قانونی این ارتباطات پیچیده و کاهش پیامدهای منفی آن برآمده؛ در نتیجه رشد شهرنشینی از طریق افزایش هزینه‌های آموزشی، بهداشتی و تأمین اجتماعی سبب افزایش اندازه دولت شده است.

فراوانی منابع طبیعی در کشورهای درحال توسعه سیاسی بر اندازه دولت تأثیر مثبت و معنادار داشته که با مبانی نظری و نتیجه مطالعات کولوگنی و مانرا (۲۰۱۳)، اکبریان و کارکن (۱۳۹۲) و فلاحی، خداپرست مشهدی، سلیمی‌فر و حق‌نژاد (۱۳۹۰) نیز همخوانی دارد؛ زیرا افزایش درآمد بخش منابع طبیعی موجب رشد مخارج عمرانی دولت برای گسترش زیرساخت‌ها می‌شود. همچنین، افزایش درآمد منابع طبیعی، سطحی از درآمد و مصرف را

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۶۹

برای دولت ممکن می‌کند که با ظرفیت‌های تولیدی اقتصاد سازگاری ندارد و این به ایجاد بوروکراسی ناکارآمد و افزایش هزینه‌های جاری دستگاه‌های دولتی می‌انجامد. به علاوه، طبیعت پرنوسان و پیش‌بینی‌ناپذیر درآمد منابع طبیعی، بخش‌های مختلف اقتصاد را در معرض تکانه‌های بین‌المللی قرار داده و دولت با اجرای برنامه‌های حمایتی در جهت جبران خطر این نوسانات بر می‌آید که نتیجه آن افزایش مخارج دولتی است؛ اما تأثیر این متغیر بر اندازه دولت در کشورهای توسعه‌یافته سیاسی بی‌معناست؛ زیرا در این کشورها بخش منابع طبیعی و به‌طور مشخص نفت و گاز لزوماً در قبضه دولت نیست که افزایش و کاهش درآمدهای ناشی از آن به افزایش مخارج بخش دولتی منجر گردد. به علاوه، حتی اگر این منابع در اختیار دولت باشد، دولت به این منابع همچون ثروت عمومی نگاه می‌کند و به علت کیفیت نهادی مطلوب و سیاست‌گذاری باثبات، از درآمدهای ناشی از منابع طبیعی در قالب بودجه‌های سنواتی که به افزایش بی‌رویه مخارج دولت می‌انجامد، استفاده نمی‌کند.

شاخص فلاکت در هر دو گروه از کشورهای منتخب بر اندازه دولت تأثیر مثبت و معنادار داشته که با مبانی نظری و نتیجه مطالعات هان و مالیگان (۲۰۰۸) نیز تطابق دارد؛ زیرا تورم فزاینده و بیکاری رو به گسترش با تحمیل هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی فراوان به آحاد جامعه و به‌خصوص گروه‌های آسیب‌پذیر همراه است و این به ارائه سیاست‌های حمایتی از آن‌ها می‌انجامد و در درازمدت موجب افزایش مخارج دولتی و در نهایت اندازه دولت می‌شود.

جمع‌بندی و پیشنهادها

از آنجا که دولت به‌واسطه توانایی در اعمال قدرت سیاسی و نقش مهمش در پیشبرد سیاست‌های کلان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در صحنه‌های داخلی و بین‌المللی می‌تواند در قامت بستر ساز رشد و توسعه اقتصادی ظاهر شود و شواهد تجربی در کشورهای صنعتی شده متأخر مانند کره جنوبی و مالزی نیز نشان داده است، دولت با اجرای کیفی و اثربخش سیاست‌های

پیش‌بینی شده و مصوب، نقش بسزایی در حل مشکلات و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و نیل به فرایند رشد و توسعه اقتصادی دارد.

تحقیق پیش‌رو به بررسی اثر چرخه‌های انتخاباتی (سال انتخابات، ایدئولوژی دولت، ائتلاف و دولت اقلیت) بر اندازه دولت در دو گروه از کشورهای منتخب توسعه‌یافته و در حال توسعه سیاسی طی دوره زمانی سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۰۲ پرداخته که پیش از این مغفول مانده بود. در پایان با توجه به اینکه نتایج نشان داد سال انتخابات و ائتلاف در هر دو گروه از کشورهای منتخب بر اندازه دولت اثر مثبت و معنادار و دولت اقلیت بر اندازه دولت در هر دو گروه از کشورهای منتخب اثر منفی و معناداری دارد؛ پیشنهاد می‌شود کشورهای در حال توسعه سیاسی برای افزایش درجه استقلال نهادهای مالی و پولی، نسبت به تقویت نقش نظارتی پارلمان بر عملکرد قوه اجرایی و تدوین برنامه جامع برای نظارت بر شیوه‌های تأمین مالی نامزدهای انتخاباتی به‌خصوص سیاستمداران حاکم اقدام کنند. از طرفی، از طریق گسترش آموزش همگانی و ارتقای دانش سیاسی جامعه، سطح تأثیرپذیری رأی‌دهندگان از اقدامات عامه‌پسند و اغواگرانه دولتمردان در سال انتخابات را به کمینه برسانند تا تغییر برنامه‌ها و ترکیب مخارج دولت در سال انتخابات با موانع اجتماعی، اقتصادی و قانونی همراه شود و موجب افزایش اندازه دولت و کاهش اثربخشی خدمات دولتی نشود.

سپاسگزاری

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از نقطه نظرات داوران محترم که در تکمیل این مقاله نقش بسزایی داشته‌اند، کمال تشکر را داشته باشند.

منابع

اکبریان، رضا و کارکن، محمدرضا (۱۳۹۲). بررسی رابطه میان باز بودن اقتصاد و اندازه دولت. *فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی (رویکرد اسلامی- ایرانی)*، ۱۳(۴۸)، ۷۹-۱۰۷.

تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر اندازه دولت در کشورهای منتخب... (ابوالفضل شاه‌آبادی و همکاران) ۳۷۱

امیری، حسین و صمدیان، فرزانه (۱۳۹۹). تأثیر وقوع ادوار انتخاباتی بر فضای کلان اقتصاد؛ مطالعه موردی ایران. *فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه*، ۲۵(۲)، ۰-۰.

پورکاظمی، محمدحسین؛ درویشی، باقر و شهیکی‌تاش، محمدنبی (۱۳۸۶). سیکل‌های تجاری-سیاسی (مطالعه موردی کشور ایران). *فصلنامه بررسی‌های اقتصادی*، ۴(۴)، ۱۶۰-۱۳۷.

تقی‌نژاد عمران، وحید و شهروزی‌فر، زهرا (۱۳۹۱). اثر بازبودن تجاری بر اندازه دولت: مطالعه موردی گروه کشورهای با درآمد متوسط پایین ۲۰۰۶-۲۰۰۰. *فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی*، ۱۷(۶۵)، ۱۸۴-۱۶۷.

حنیفی، فرهاد و غلاملو، قاسم (۱۳۹۲). بررسی تأثیر چرخه سیاسی بر حجم معاملات و نقدشوندگی. *فصلنامه دانش سرمایه‌گذاری*، ۳(۱۰)، ۱۶۶-۱۵۱.

شاه‌آبادی، ابوالفضل؛ نظیری، محمدکاظم و نیلفروشان، نیما (۱۳۹۱). تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر رشد هزینه‌های بهداشت عمومی کشورهای منتخب درحال توسعه و توسعه‌یافته (۲۰۱۰-۱۹۹۴). *فصلنامه تحقیقات مدل‌سازی اقتصادی*، ۳(۹)، ۱۱۵-۹۳.

شاه‌آبادی، ابوالفضل؛ نیلفروشان، نیما و خالقی، مریم (۱۳۹۵). تأثیر چرخه‌های انتخاباتی بر نرخ رشد بیکاری کشورهای منتخب توسعه‌یافته و درحال توسعه. *فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه*، ۲۰(۴)، ۲۹-۳.

فلاحی، محمدعلی؛ خداپرست مشهدی، مهدی؛ سلیمی‌فر، مصطفی و حق‌نژاد، امین (۱۳۹۰). ارتباط میان رشد اقتصادی و اندازه دولت در کشورهای منتخب عضو اوپک: یک تجزیه و تحلیل چند متغیره با استفاده از تکنیک‌های پانل دیتا. *فصلنامه اقتصاد مقداری*، ۸(۲)، ۹۴-۷۹.

گل‌محمدی، احمد (۱۳۹۴). مفهوم‌بندی وبری دولت. *فصلنامه دولت‌پژوهی*، ۱(۱)، ۸۰-۵۷.

محسنی، قاسم؛ آدوسی، حسین؛ خواستار، حمزه و شعبانی، مرجان (۱۳۹۲). بررسی اثر چرخه ریاست جمهوری ایران بر بازده بورس اوراق بهادار تهران. *فصلنامه تحقیقات مالی*، ۱۵(۱)، ۱۰۸-۹۵.

References

- Abizadeh, S. & Yusuf, M. (1988). Growth of government expenditure: The case of Canada. *Public Finance Quarterly*, 16(1), 78-100.
- Afonso, A. & Jalles, T. J. (2011). Economic performance and government size. *EXB Working Paper Series*, No1399.
- Akbarian, R. & Karkon, M (2013). The relation between openness and government size. *Journal of Economics Research*, 13(48), 79-107. (In Persian)
- Baltagi, B. H. (2005). *Econometric analysis of panel data*. John Wiley & Sons Inc, 3rd Edition, New York, USA.

- Amiri, H. & Samadian, F. (2020). The impact of electoral cycle occurrence on macroeconomic environment: Case study of Iran. *Planning and Budgeting Quarterly*, 25(2), 3-24. (In Persian)
- Arrow, K. J. (1951b, 2nd ed. 1963). Social choice and individual values. *Wiley, New York*.
- Aydogus, I. & Topcu, M. (2013). An investigation of co integration and causality between trade openness and government size in Turkey. *International Journal of Economics and Financial Issues*, 3(2), 319-323.
- Benarroch, M. & Pandey, M. (2008). Trade openness and government size. *Journal of Economics Letters*, 101; 157-159.
- Brender, A. & Drazen, A. (2005). Political budget cycles in new versus established democracies. *Journal of Monetary Economics*, 52(7), 1271-1295.
- Brender, A. & Drazen, A. (2013). Elections, leaders, and the composition of government spending. *Journal of Public Economics*, 97(1), 18-31.
- Budge, I & Woldendorp, H. (1993). Political data 1945-1990: Party government in 20 democracies. *European Journal of Political Research*, 24(1), 1-119.
- Canes-Wrone, B. & De Leon, C. P. (2014). Elections, uncertainty, and economic outcomes, April 2014, Seminar Presentations at the University of British Columbia and Vancouver.
- Cerda, R. & Vergara, R. (2007). Government subsidies and presidential election outcomes: evidence for an evolving country. *World Development*, 36(11), 2470-2488.
- Chang, E. C. (2008). Electoral incentives and budgetary spending: Rethinking the role of political institutions. *Journal of Politics*, 70(4), 1086-1097.
- Cologni, A. & Manera, M. (2013). Exogenous oil shocks, fiscal policy and sector reallocation in oil producing countries. *Energy Economics*, 35(C), 42-57.
- Drazen, A. & Eslava, M. (2010). Electoral manipulation via voter-friendly spending: Theory and evidence. *Journal of Development Economics*, 92(1), 39-52.
- Dubois, E. (2016). Political business cycles 40 years after Nordhaus. *Public Choice*, 166(1-2), 235-259.
- Ebeke, C. & Ölçer, D. (2013). Fiscal policy over the election cycle in Low-Income Countries. 2013IMF Working Papers, 13(153), 1-24.
- Ehrhart, H. (2013). Elections and the structure of taxation in developing countries. *Public Choice*, 156(1-2), 195-211.
- Englmaier, F., Roider, A., Stowasser, T. & Hinreiner, L. (2017). Power Politics: Electoral Cycles in German Electricity Prices. <<https://www.econstor.eu/bitstream/10419/168267/1/VfS-2017-pid-3503.pdf>>.
- Epifani, P. & Gancia, G. (2009). Openness, government size and the terms of trade. *The Review of Economic Studies*, 76 (2), 629-668.
- Falahi, M. A., Khodaparast Mashhadi, M., Salimifar, M. & Haghnejad, A. (2011). Relationship between economic growth and government size in selected OPEC countries: A multivariate analysis using panel data techniques. *Quarterly Journal of Quantitative Economics*, 8(2), 79-94. (In Persian)
- Franzese, R. (2000). *Electoral and partisan manipulation of public debt in developed democracies, 1956-1990. Institutions, Politics and Fiscal Policy*. Kluwer Academic Press, Dordrecht, 61-83.
- Gokmenoglu, K. & Alptekin, V. (2013). *Re-examination of Wagner's law for OECD countries*. Annals of the constantin Brancusi University of Targu Jiu, Economy Series Issue 1/2013, Academica Brancusi Publisher, ISSN 1844-7007.
- Golmohammadi, A. (2015). Weberian definition of the State. *Quarterly the State Studies*, 1(1), 58-80. (In Persian)
- Gupta, K. (2000). *An inquiry in to determinants of size in developing countries and related issues of socioeconomic development*, State University New York at Stony Brook.
- Han, S. & Mulligan, C. B. (2008). Inflation and the size of government. *Federal Reserve Bank of St. Louis Review*, 90(32), 245-267.

- Hanifi, F. & Gholamlou, G. (2014). The effect of the political cycle on the Tehran Stock market trading volume and liquidity. *Investment Knowledge Quarterly*, 3(10), 151-166. (In Persian)
- Huang, C. J. (2006). Government expenditure in China and Taiwan: Do they follow Wagner's Law? *Journal of Economic Development*, 31(2), 139-148.
- Hibbs J, D. A. (1977). Political parties and macroeconomic policy, *American Political Science Review*, 71(4), 1467-1487.
- Katsimi, M. & Sarantides, V. (2012). Do elections affect the composition of fiscal policy in developed, established democracies? *Public Choice*, 151(1-2), 325-362.
- Mohseni, G., Adousi, H., Khastar, H. & Shabani, M. (2013). The effects of presidential cycle on stock market returns in Tehran Stock Exchange. *Financial Research*, 15(35), 95-108. (In Persian)
- Morrozumii, A., Veiga F.J. & Veiga, L. G. (2014). *Electoral effects on the composition of public spending and revenue: Evidence form a large panel of countries*. Discussion Papers 2014/16, University of Nottingham, Centre for Finance, Credit and Macroeconomics (CFCM).
- Narayan, S., Rath, B. N. & Narayan, P.K. (2012). Evidence of Wagner's Law from Indian States. *Economic Modelling* 29(5), 1548-1557.
- Nordhaus, W. D. (1975). The political business cycle, *Review of Economic Studies*, 42(2), 169-19.
- Peacock, A. T. & J. Wiseman. (1961). *The growth of public expenditure in the United Kingdom*, Princeton: Princeton University Press.
- Persson. T. & Tabellini. G. (2003). Do electoral cycles differ across political systems? *Working Paper*, Stockholm University and Bocconi University.
- Pourkazemi, M. H., Darvishi, B. & Shahikitash, M. N. (2007). Political business cycle (case study of Iran). *Economic Studies*, 4(4), 137-160. (In Persian)
- Potrafke, N. (2009). Did globalization restrict partisan politics? An empirical evaluation of social expenditures in a panel of OECD countries. *Public Choice, Springer*, 140(1), 105-124.
- Rogoff, K. & Sibert, A. (1988). Elections and macroeconomic policy cycles. *Review of Economic Studies*, 55(1), 1-16.
- Romer, T. & Rosenthal, H. (1979). The elusive median voter. *Journal of Public Economics*, 12(2), 143-170.
- Shahabadi, A., Naziri, M. K. & Nilforoushan, N. (2012). The effect of electoral cycles on the growth of public health expenditures in selected developing and developed countries (1994-2010). *Journal of Economic Modeling Research*, 3(9), 95-116. (In Persian)
- Shahabadi A., Nilforoushan, N. & Khaleghi M. (2016). The effect of political cycle on unemployment growth rate in selected developed and developing countries. *Planning and Budgeting Quarterly*, 20(4), 3-30. (In Persian)
- Shi, M. & Svensson, J. (2006). Political budget cycles: Do they differ across countries and why? *Journal of Public Economics*, 90(8-9), 1367-1389.
- Taghinezhad Omran's, V. & Shahroozifar, Z. (1391). The impact of trade openness on government size: The case study of lower middle income country group (2000-2006). *Iranian Journal of Trade Studies*, 17(65), 167-180. (In Persian)
- Zakaria, M. & Shakoor, S. (2011). Relationship between government size and trade openness: Evidence from Pakistan. *Transition Studies Review*, 18(2), 328-341.

بررسی رابطه نظری بین بی ثباتی سیاسی و چرخه تجاری - سیاسی در یک کشور نفتی

علیرضا اقبالی*

علی سایه میری**

چکیده

تزریق درآمدهای بخش رانتی نظیر درآمدهای نفتی علاوه بر تأثیر در سازمان اقتصاد، می تواند بخش های سیاسی را نیز تحت تأثیر خود قرار دهد. بخش چشمگیری از مطالعات اقتصادی — سیاسی در این قبیل از کشورها به تأثیرات اقتصادی و سیاسی بخش رانتی بوده است. در این مقاله نویسندگان به دنبال طرح چارچوب یک مدل نظری برای تشریح و تبیین یک مدل ساختاری چرخه تجاری در یک اقتصاد رانتی هستند. آن ها معتقدند که ساختار اقتصادی و بودجه نفتی به نوعی به شکل چرخه های تجاری- سیاسی از نوع مدل فرصت طلبی است که در کشورهای با اقتصاد رانتی، جزیی ساختاری و دائمی از اقتصاد آن ها است و رانت نقش بسزایی در ساختار اقتصادی- سیاسی و تصمیم سازی و سیاست گذاری ایفا می کند. نتایج نشان داد که بی ثباتی سیاسی ناشی از شکاف رابطه میان ملت - دولت که ناشی از وابستگی بودجه دولت به درآمدهای بخش مسلط (نفتی) در کشورهای رانتی هستند و در کنار عوامل دیگر می تواند به نوسانات اقتصادی و چرخه های تجاری منجر گردد. بی ثباتی مذکور در کنار رویکردهای مرسوم و سنتی طرف عرضه و تقاضا می تواند در تشریح علل ایجاد چرخه های تجاری، نقش مهمی ایفا می کند. همچنین نو سانات بخش رانتی می تواند سبب ایجاد نوع جدیدی از چرخه های تجاری- سیاسی گردد که ریشه در ساختار بودجه نفتی و رانتی دولت دارد؛ به عبارت دیگر چرخه های تجاری- سیاسی موجود ناشی از رویدادها و زمان انتخابات است، درحالی که چرخه های تجاری- سیاسی جدید تا زمانی که بودجه دولت وابسته به درآمدهای بخش رانتی در اقتصاد باشد، یک پدیده همیشگی است.

کلید واژه ها: چرخه های تجاری- سیاسی، دولت رانتی، بی ثباتی سیاسی، درآمدهای نفتی.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استادیار گروه اقتصاد، دانشکده مدیریت، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (نویسنده مسئول: areghbali@yahoo.com)

** استادیار گروه اقتصاد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.

مقدمه

چرخه‌های تجاری نوساناتی هستند که با عنوان دوره‌های متوالی رونق و رکود تعریف می‌گردند. از آنجایی که اصل ثبات از ابعاد مختلفی می‌تواند برای اقتصاد یک کشور مؤثر باشد و اصولاً یکی از وظایف دولت و نظام برنامه‌ریزی ثبات است؛ لذا با شناخت ساختار نوسانات و چرخه‌های ایجاد شده در اقتصاد، باد در کنترل و کاهش شدت آن‌ها کوشید. طبیعی است که هرچه نوسانات اقتصادی و یا چرخه‌های تجاری شدیدتر باشد، بی‌ثباتی در اقتصاد بیشتر بوده و عاملان اقتصادی اعم از خانوارها و بنگاه‌های اقتصادی نمی‌توانند تصویر روشنی از آینده پیش‌بینی کنند؛ بنابراین از دیرباز شناخت چرخه‌های تجاری و همچنین عوامل مؤثر بر این پدیده، بخش درخور ملاحظه‌ای از مطالعات و پژوهش‌های اقتصادی و همچنین تقابل و چالش‌های مکاتب مختلف اقتصادی را به خود اختصاص داده است. تجزیه و شناخت در قالب طبقه‌بندی‌های مختلف، از جمله اولین اقدامات برای ساده‌سازی و مدل‌سازی‌های مرسوم است. رویکردهای مرسوم در قالب رویکرد طرف تقاضا، رویکرد طرف عرضه و در مواردی نیز رویکرد چرخه‌های تجاری - سیاسی است.

هدف این مقاله نیز یافتن یک مدل عمومی برای علل پیدایش چرخه‌های تجاری در کشورهایی است که اقتصاد آن‌ها به اقتصاد رانتی معروف است. در این کشورها، اقتصاد از یک بخش مسلط برخوردار است. صادرات بخش یادشده تمام بخش‌های دیگر اقتصاد را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد و عمدتاً درآمدهای ارزی حاصل از آن و یا بخشی از درآمدهای ارزی آن، عمده درآمدهای ارزی دولت را تشکیل می‌دهد. از آنجایی که در این قبیل کشورها محصول موردنظر عمدتاً در بخش معدن است، به این گونه کشورها، کشورهای با اقتصاد معدنی (Mineral Economy) نیز می‌گویند.

معمولاً بخش‌های موردنظر حدود ۱۰ درصد (Gross National Production) و یا حدود چهل درصد صادرات کشور را به خود اختصاص می‌دهد (نانکانی، ۱۹۷۹: ۲۸). دیگران نیز در خصوص سهم‌های فوق اظهارات متفاوت، ولی نزدیک به هم بیان کرده‌اند؛ برای مثال بابلاوی (۱۹۸۷: ۱۱-۱۲) سهم ۴۲ درصد درآمدهای دولت رانتی را از بخش مسلط اقتصاد می‌داند؛ بنابراین با توجه به ساختار کشورهایی با اقتصاد رانتی، دولت با استفاده از درآمدهای ارزی حاصل از بخش موردنظر، می‌تواند با رفتار اقتصادی و سیاسی خود مجموعه اقتصاد را تحت تأثیر خود قرار دهد؛ ازاین رو این موضوع تصویرپذیر است که رفتار دولت و عکس-العمل آن نسبت به نوسانات قیمت کالاهای بخش مسلط، می‌تواند یکی از عوامل نوسانات و یا چرخه‌های تجاری تصور گردد.

درحقیقت می‌توان به این پرسش اساسی توجه کرد که آیا نوسانات قیمت نفت فقط می‌تواند بر میزان درآمد و بودجه کشور تأثیرگذار باشد یا خیر؟ این مقاله سعی دارد به آثار و پیامدهایی که رانت بر حوزه اقتصاد سیاسی دارد و سبب تشدید تنش‌های اقتصادی می‌گردد، بپردازد. این مقاله از پنج بخش تشکیل شده است: بخش نخست به مقدمات و بیان پیشینه اختصاص دارد. در بخش دوم به طرح مسئله و ورود متغیرهای سیاسی به حوزه اقتصاد و از جمله نوسانات اقتصادی می‌پردازد. در بخش سوم مروری بر مطالعات گذشته دارد و در این بخش مطالعات صورت گرفته را در سه قسمت رویکرد تقاضا، رویکرد عرضه و رویکرد سیاسی طبقه‌بندی کرده است. در بخش چهارم مدل نظری پژوهش بیان شده است. در این مدل نحوه تأثیرگذاری نوسانات قیمت نفت، نقش سیاست‌مداران و اعضای پارلمان و نحوه و کانال اثرگذاری بی‌ثباتی سیاسی بر بخش‌های اقتصادی تشریح شده است و بالاخره بخش پایانی به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

پیشینه پژوهش

گر جی و اقبالی (۱۳۹۸) چرخه‌های تجاری را به دو گروه کلی متعارف و نامتعارف یا سیاسی طبقه‌بندی کرده‌اند. آن‌ها ادبیات متعارف را در شش گروه قرار داده‌اند: گروه اول اقتصاددانان قبل از کینز است. گروه دوم آرا و نظرات کینز و اقتصاددانانی همچون هارود، ساموئلسون و هیکس است که به کینزین‌های سنتی مشهورند. گروه سوم به اقتصاددانان پیرو فریدمن و یا مکتب شیکاگو اختصاص دارند. گروه چهارم اقتصاددانان سنتی شاخه پولی هستند. گروه پنجم را سنتی‌های جدید طرفدار چرخه‌های تجاری حقیقی تشکیل می‌دهند و بالاخره گروه ششم را کینزین‌های جدید می‌نامند.

در بخش ادبیات نامتعارف یا همان چرخه‌های تجاری -سیاسی دو گروه اصلی وجود دارد که گروه اول که با مقاله نوردهاس (Nordhaus, 1975) آغاز و مشخص گردیده است به روش و یا رویکرد فرصت‌طلبی (Opportunistic Method) معروف است که در طی آن دولت و یا حزب حاکم با اعمال سیاست‌های مشخص، سعی در ارضاء کوتاه‌مدت رأی‌هندگان دارد که در طی آن دولت و یا حزب حاکم مجدداً در قدرت باقی بماند. گروه دوم را می‌توان مدل چرخه‌های تجاری حزبی و یا پارتیزانی دانست. اولین مقاله در این حوزه را می‌توان متعلق به هییس (۱۹۷۷) دانست. براساس این رویکرد، دولتمردان به دو حزب راست و چپ تقسیم می‌شوند و رأی‌دهندگان براساس اهداف و برنامه‌های اقتصادی، به نامزدها رأی خواهند

داد؛ لذا سیاست‌مداران رفتار فرصت‌طلبانه ندارند؛ اما در مقابل، دارای ترجیحات ایدئولوژیک هستند.

در طبقه‌بندی دیگر می‌توان مسئله را در قالب سه رویکرد بررسی کرد: رویکرد طرف تقاضا که ریشه‌های نوسانات و چرخه‌های تجاری را در سیاست‌های پولی و مالی جست‌وجو می‌کند. در مقابل، رویکرد طرف عرضه به بررسی نقش عوامل حقیقی و تکانه‌های فن‌آوری در ایجاد نوسانات و چرخه‌های تجاری می‌پردازد. مقالات متعددی را می‌توان با این دو رویکرد حتی در خصوص ایران معرفی کرد؛ اما رویکرد نهایی، رویکرد سیاسی است که در این مقاله نقش محوری را به خود اختصاص داده است.

در بررسی رویکرد سیاسی می‌توان آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد: گروه اول مطالعاتی هستند که براساس نظریه رأی‌گیری شکل گرفته و می‌توان آن‌ها را یک رویکرد سستی به چرخه‌های سیاسی - تجاری دانست. در گروه دوم وجود عوامل سیاسی نظیر متغیرهای بی‌ثباتی‌های سیاسی در آن‌ها نقش محوری و کلیدی دارد.

الف) رویکرد سیاسی اول: دسته‌بندی‌های متعددی پیرامون چرخه‌های تجاری - سیاسی وجود دارد که مهم‌ترین طبقه‌بندی صورت گرفته، طبقه‌بندی‌ای است که رویکردهای اصلی در پیشینه چرخه‌های سیاسی را به دو شکل کلی طبقه‌بندی کرده است: یکی مدل فرصت‌طلبی و دیگری مدل حزبی که در بالا مختصری بدان پرداخته شد.

ب) رویکرد سیاسی دوم: فیلدینگ (Fielding, 2000) معتقد است که یک همبستگی قوی میان میزان رشد اقتصادی بلندمدت و ویژگی‌های سیاسی آن کشور وجود دارد. این ویژگی‌ها شامل عواملی از قبیل درجه دموکراسی، درجه حقوق شهروندی و درجه حقوق سیاسی است. در صورت بی‌توجهی به حقوق شهروندی و سیاسی ممکن است خطر سرمایه‌گذاری بلندمدت افزایش یابد و این امر سبب کاهش انباشت سرمایه و بهره‌وری نیروی کار می‌گردد. این وضعیت همچنین ممکن است سبب برهم‌زدن فعالیت اقتصادی و یا انحراف تخصیص عوامل و کاهش مجدد کارایی عوامل گردد. نتایج به‌دست‌آمده از مدل فیلدینگ نشان‌دهنده آن است که اثر بی‌ثباتی سیاسی ایجادشده به‌واسطه مسئله اعتراضات و درگیری‌های خیابانی بر چرخه‌های تجاری درخور توجه است.

رودریک (Rodrick, 1999) به تأثیرگذاری عوامل سیاسی بر نوسانات اقتصادی پرداخته و معتقد است که آن‌ها می‌توانند شرایطی ایجاد کنند که تکانه‌های خارجی به اقتصاد با شدت بیشتری عمل کنند. وی ریشه این مسئله را در تضادهای اجتماعی و نحوه مدیریت نهادهایی

که این تضادها را مدیریت می‌کنند، می‌داند. چنین تضادهایی سبب می‌گردد که بهره‌وری از منابع جامعه کاهش یابد. رودریک معتقد است که ابتدا این تضادها و مشکلات اجتماعی سبب تأخیر در تعدیل لازم در سیاست‌های مالی و قیمت‌های نسبی کلیدی نظیر نرخ ارز واقعی یا مزد واقعی می‌گردد. دیگر آنکه تضادهای اجتماعی می‌تواند به عدم اطمینان در محیط اقتصادی منجر گردد و بالاخره تضادهای اجتماعی می‌تواند سبب گردد که فعالیت‌های اقتصادی در جامعه از فعالیت‌های تولیدی به سمت فعالیت‌های توزیعی حرکت کند.

رودریک همچنین در خصوص نهادها معتقد است که نهادهای دموکراتیک، نظام فضایی مستقل و کارآمد، حداقل فساد در نظام اداری و نهادهای تأمین اجتماعی از جمله مهم‌ترین نهادهای پیش‌رو هستند. وی تأکید می‌کند که این نهادها را می‌توان با معیارهایی نظیر آزادی‌های مدنی، حقوق سیاسی، کیفیت نهادهای دولت، حاکمیت قانون، رقابتی بودن مشارکت سیاسی و مخارج دولت برای تأمین اجتماعی اندازه‌گیری کرد. رودریک نتیجه می‌گیرد که تکانه‌های بیرونی به‌تنهایی نمی‌توانند تغییرات شدید در یک کشور را توضیح دهند. وی در طراحی الگوی موردنظر خود، دو گروه را در نظر می‌گیرد که با یک کیک کوچک (به دلیل ایجاد یک تکانه خارجی) روبه‌رو هستند و پیرامون سهم خود بحث می‌کنند. اگر خواسته آنها بیش از اندازه کیک باشد، تضاد اجتماعی باعث زیان بیشتر می‌شود و لذا کیک کوچک‌تر می‌شود.

رودریک بر این اساس به مدل‌سازی می‌پردازد و با توجه به تضادهای اجتماعی و نهادها، برای مدیریت تضاد، گزینه مدیریت قوی، کوچک و متوسط مدیریت تضاد را از طریق دادن ضرایب مختلف در مدل به کار می‌گیرد. نتایج مطالعه وی نشان می‌دهد که جوامع آمریکای لاتین، شرق آسیا، قسمتی از آفریقا به تکانه‌های خارجی به شکل متفاوتی واکنش نشان می‌دهند و این واکنش به شرایط سیاسی آنها بستگی دارد. همچنین افزایش مشارکت سیاسی و نهادهای دموکراتیک، حکومت قانونی و تأمین اجتماعی می‌تواند یک راهبرد برای انعطاف بیشتر در مقابل تکانه‌های خارجی باشد.

از دیگر مطالعات این حوزه می‌توان به مقاله میخائیل (Mikael, 2003) اشاره کرد. وی در مقاله خود ضمن بررسی ویژگی‌ها و پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت آزادی اقتصادی سعی می‌کند با ارائه یک چارچوب تعادل عمومی، اثر آزادی‌های اقتصادی را بر چرخه‌های تجاری تحلیل کند. نویسنده معتقد است که آزادی‌های اقتصادی سبب می‌شود تا دوره رکود کوتاه‌تر و بار سنگین بیکاری کمتر شود.

میخائیل آزادی اقتصادی را همانند قوانین آسانتر و کمتر و یا مقررات زدا تصور می‌کند که یکی از ویژگی‌های بارز طرفداران چرخه‌های تجاری حقیقی درخصوص جلوگیری و کم رنگ کردن شرایط رکودی است. وی با تأکید بر تجربه کشور مصر و داده‌های این کشور و با استفاده از مدل استاندارد DSGE ابتدا با فرض یک اقتصاد بسته، اثر تکانه‌های داخلی را به‌عنوان مهم‌ترین نیروی اصلی در ایجاد نوسانات چرخه‌های تجاری تعریف می‌کند. نویسنده پس از آن با وارد کردن متغیر آزادی اقتصادی سعی دارد نتایج ایجادشده بر روی چرخه‌های تجاری شبیه‌سازی شده را با مدل اولیه مقایسه کند. نتایج حکایت از آن دارد که آزادی اقتصادی توانسته تا حدود زیادی از شدت رکود کاسته و در مقابل دوره رونق را شدت بخشد. معمولاً منظور از بی‌ثباتی سیاسی، یک وضعیت متزلزلی است که حکومت درخصوص نحوه اداره جامعه، حفظ حاکمیت خود و یا تمامیت ارضی کشور با آن روبه‌روست. بارو (Barro, 1991) بی‌ثباتی سیاسی را به‌صورت رفتار خشونت‌باری که قتل و آدم‌کشی در رویدادهائی نظیر شورش‌ها، انقلاب‌ها و یا کودتای نظامی است، تعریف می‌کند؛ اما تعریف بی‌ثباتی سیاسی در سال‌های اخیر تا حدودی تغییر کرده است، شاید این مسئله بدین علت باشد که رفتارهای سیاسی تا حدودی معتدل‌تر شده است و یا اینکه تعریف بارو (۱۹۹۱) متعلق به کشورهای عقب‌مانده و درحال توسعه است. بدین علت السینا و همکاران (۱۹۹۲) (Elsina et al 1992, 1996) و السینا (۱۹۹۶) بی‌ثباتی سیاسی را مترادف فروپاشی و سقوط دولت درجایگاه قوه مجریه تعریف کرده‌اند و آن را مترادف استیضاح و عزل وزرای کابینه و یا مجموعه کابینه از سوی مجلس تعریف و براساس شدت آن، آن را اندازه‌گیری می‌کنند. مطالعات متعدد نشان داده است که بی‌ثباتی سیاسی با تعاریف متعدد می‌تواند بر سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی آثار منفی و مخربی برجای گذارد؛ برای مثال اوزلر و رودریک (۱۹۹۲) به اثر بی‌ثباتی سیاسی بر سرمایه‌گذاری کل پرداخته و نشان می‌دهند که بی‌ثباتی سیاسی سبب می‌گردد تا انگیزه‌های سرمایه‌گذاری از بین برود و اقتصاد دچار نااطمینانی‌های شدید گردد.

السینا و پروتی (۱۹۹۶) نیز نشان می‌دهند که بی‌ثباتی سیاسی اثر منفی بر سرمایه‌گذاری در یک نمونه هفتاد کشوری طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۵ دارد.

بررسی رابطه نظری بین بی‌ثباتی سیاسی و چرخه تجاری-سیاسی... (علیرضا اقبالی و علی سایه‌میری) ۳۸۱

ویفروس و گوپتا (۱۹۸۳) (Goputa 1983) با نمونه‌ها و دوره دیگری به‌همین نتایج رسیده بودند.

برتومی و سولدربلینگ (Soldring, 2001) نشان داده‌اند که بی‌ثباتی سیاسی اثر معنی‌داری بر سرمایه‌گذاری در کشورهای صحرای افریقا داشته است.

بی‌ثباتی سیاسی در الگوهای دیگر نیز وارد شده است. روبینی (Robini 1991) به اثر آن بر کسری بودجه، آلسینا و تابلینی (۱۹۸۹) به اثر آن بر افزایش استقراض خارجی و کولینز (Kolinze, 1996) به تأثیر آن بر کاهش ارزش پول ملی پرداخته‌اند. بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند سبب تغییراتی در ساختار نظام مالی دولت گردد. بوتکیونیر و یانی کایا (Pani kaya, 2005) این بحث را طرح کرده‌اند که دولت‌ها در بی‌ثباتی سیاسی به یک فضای دوقطبی دچار می‌شوند و در این شرایط، ناکارآمدی بیشتر می‌گردد؛ برای مثال در این سیستم، نظام مالیاتی ناکارآمد است؛ هزینه‌های جاری دولت بسیار بالاست و کسری بودجه که اثر منفی بر رشد اقتصادی می‌گذارد، افزایش می‌یابد.

کافمن و کرای (Kufman and kerai, 2002) بحث بی‌ثباتی سیاسی و حکمرانی را طرح کرده‌اند و به این نکته می‌پردازند که حکمرانی خوب می‌تواند یک اثر عمیق و ریشه‌ای در اقتصاد ایجاد کند و با آرامش، توانایی تمام شهروندان را جایگزین نظام‌های فردی، حزبی و یا گروهی قدرت سیاسی کند و از این‌روی بی‌ثباتی سیاسی را کاهش دهد و از این طریق آثار مثبتی بر اقتصاد گذارد.

در ایران کمیجانی و همکاران (۱۳۹۳) به نقش و سهم بی‌ثباتی‌های سیاسی بر نوسانات و چرخه‌های تجاری پرداخته و آن را در بلندمدت به حدود بیست درصد تخمین زده‌اند. کمیجانی و همکاران (۱۳۹۲) به پنج تعریف از متغیر ثبات سیاسی در قالب پنج الگوی ترکیبی از شاخص‌های مختلف پرداخته‌اند. نسبت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به تولید ناخالص داخلی، تعداد گردشگران خارجی، درجه آزادی تجاری و یا نسبت حجم تجارت در تولید ناخالص داخلی، آزادی‌های شهروندی و بالاخره متغیر پنجم یعنی آزادی‌های سیاسی مربوط است. روش به‌کارگرفته‌شده در برآورد مدل، یک روش خودبازگشتی با وقفه‌های توزیعی

بوده است. نتایج نشان می‌دهد که در الگوی اول، متغیر نسبت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به تولید ناخالص داخلی و در الگوی چهارم، متغیر درجه آزادی شهروندی نسبت به سه تعریف دیگر مناسب‌تر هستند. در این میان الگوی چهارم با متغیر درجه آزادی‌های شهروندی به‌عنوان متغیر بی‌ثباتی از قدرت توضیح‌دهندگی بیشتری نسبت به الگوی اول برخوردار است. ما در این مقاله سعی کرده‌ایم تا از ساختار و رابطه علی و معلولی مقالات پیشین استفاده کرده و چارچوبی عمومی طرح کنیم که این رویکرد می‌تواند پایه مدل نظری در مطالعات کمی دیگری که براساس معادلات اقتصادسنجی و یا مدل‌های تعادل عمومی شکل گرفته، قرار گیرد.

مدل نظری

برای طرح مدل پیشنهادی می‌توان طبقه‌بندی‌های متعددی پیرامون نظریه‌های مرسوم برای چرخه‌های تجاری تعریف کرد. نویسندگان در این مدل عوامل مؤثر بر چرخه‌های تجاری براساس سه رویکرد طرف عرضه، رویکرد طرف تقاضا و رویکرد سیاسی طبقه‌بندی می‌کنند. دو رویکرد طرف عرضه و طرف تقاضا، رویکردهای سنتی هستند که بسیاری از مقالات و تحلیل‌های پیرامون چرخه‌های تجاری براساس آن‌ها طراحی و آزمون شده است. رویکرد سوم که می‌تواند از جمله مهم‌ترین دستاوردهای این مقاله باشد، رویکردی است که در ادامه بیشتر در مورد آن توضیح داده می‌شود که می‌توان آن را اثر بی‌ثباتی‌های سیاسی بر چرخه‌های تجاری نامید.

درحقیقت ما در این مقاله به دنبال این پرسش هستیم که بی‌ثباتی‌های سیاسی ناشی از نوسانات بخش رانتی از چه طریق و کانال‌هایی می‌تواند به نوسانات اقتصادی دامن بزند. در بررسی چرخه‌های تجاری باید به دو عامل کلیدی توجه کرد: اولین عامل را می‌توان عامل محرک دانست که منبع نوسان تلقی می‌گردد و عامل دوم راه‌های انتشار آن در ارکان اقتصاد است. حال می‌توان براساس نظریه اقتصادهای رانتی، قیمت نفت و درآمدهای حاصل از این بخش را به‌عنوان عامل برون‌زا و محرک اولیه تعریف کرد. براساس مدلی که تصویر هندسی آن به‌صورت نمودار (۱) است، به نقش نوسانات بخش نفت و کانال‌هایی که این نوسانات را در ارکان اقتصاد سرازیر می‌کند، اشاره شده است. بر این اساس سعی گردیده است تا این موضوع تشریح گردد که چگونه نوسانات قیمت نفت سبب گسترش تنش و نوسانات در

اقتصاد می‌گردد. در این چارچوب، تأثیرات نوسانات قیمت نفت علاوه بر ارکان سنتی اقتصاد به بخش سیاسی جامعه نیز وارد گشته و از طریق بی‌ثباتی سیاسی به نوسانات اقتصادی و چرخه‌های تجاری دامن زده می‌شود.

همچنانکه در ابتدا نیز ذکر گردید، مدل موردنظر براساس ساختار کشورهایی با اقتصادهای رانتی است؛ لذا در ادامه برای توجیه بیشتر ارکان مدل به توضیحات چهارگانه آن پرداخته می‌شود:

الف) تغییرات در انتظارات مصرف‌کننده می‌تواند به صورت یک اثر علی، چرخه‌های تجاری را تحت تأثیر خود قرار دهد. ریشه این تغییرات می‌تواند ناشی از تغییرات قیمت کالای صادراتی باشد؛ برای مثال افزایش قیمت کالای مزبور می‌تواند به عنوان یک «خبرخوب»، انتظارات مصرف‌کننده را به سمت پیش‌بینی افزایش سرمایه‌گذاری و رونق اقتصادی و بنابراین رشد اقتصادی سوق دهد و این فرایند به افزایش تقاضای آنان دامن می‌زند و ممکن است باعث افزایش ظرفیت تولید اقتصادی آنان گردد.

در این حالت فرد احساس می‌کند که به علت ثروتمندتر شدن کشور و وفور درآمدهای ارزی این مسئله می‌تواند به افزایش درآمد در آینده منجر گردد. به نظر می‌رسد مصرف‌کنونی، رابطه مثبتی با درآمدهای آتی داشته باشد. فرد با چشم‌اندازی که درباب درآمدها در آینده دارد، می‌واند مصرف خود را با امید به افزایش درآمدش در آینده از طریق استقراض از واسطه‌های مالی، تأمین کند؛ بنابراین می‌توان انتظار داشت که این مسئله به افزایش انتظارات مصرفی دامن زده و به گسترش تقاضا منجر گردد.

گوئی‌دو (۲۰۰۸) توانسته است این مسئله را به خوبی به تصویر بکشد. وی به دنبال طرح یک مدل چرخه تجاری است که تحت تأثیر تکانه‌های انتظارات مصرف‌کننده قرار می‌گیرد. بر این اساس او تأکید می‌کند که تغییرات در انتظارات مصرف‌کننده به عنوان یک اثر علی می‌تواند بر نوسانات چرخه‌ای هم در حوزه تجاری و هم از طریق مذاکرات مقامات و سیاست‌گذاران مؤثر باشد. در این شرایط سیاست‌مداران تحت تأثیر اخبار قرار می‌گیرند؛ مثلاً افزایش قیمت کالای بخش مسلط، سبب می‌گردد تا آنان وارد برنامه‌های بلندپروازانه شوند و یا تعدیلاتی در بودجه با تأکید بر افزایش مخارج دولت ایجاد کند.

در عمده این مطالعات، مصرف‌کننده درحقیقت مشاهده‌کننده‌ای است که از نوسانات می‌تواند علائمی را دریافت کند و تصویر علامت‌های متعددی که وی دریافت می‌دارد، می‌تواند

خطاهای انتظاری برای وی به ارمغان آورد. در این مقاله سعی می‌گردد که به نقش خطاهای انتظاری در ایجاد و یا تغییراتی در چرخه‌های تجاری پرداخته شود.

مقاله بعدی که تا حدودی تکمیل‌کننده بحث فوق است، مقاله پرسمن و پوزی (۲۰۰۷) است که به چگونگی تأثیرپذیری حساسیت رشد مصرف خصوصی به رشد درآمد قابل تصرف (برای کالاهای مصرفی) سپس تأثیرگذاری بعدی آن بر چرخه‌های تجاری می‌پردازد. نویسندگان در این مقاله با استفاده از تخمین شبیه‌سازی یک معادله رشد مصرف و یک فرآیند چندمتغیره تصادفی برای پارامتر حساسیت اضافی استفاده کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که حساسیت اضافی مصرف خصوصی تأثیر معنی‌داری بر در رکود دارد. نتایج می‌تواند ناشی از فشار و یا محدودیت نقدینگی و یا پس‌اندازهای احتیاطی در تشریح حساسیت‌های اضافی مصرف خصوصی باشد؛ لذا حساسیت‌های اضافی مصرف خصوصی می‌تواند به نوسانات چرخه‌ای دامن بزند و شدت شرایط رونق و یا رکودی را بیشتر کند.

ب) افزایش قیمت کالای صادراتی می‌تواند به تکانه‌های ناشی از فن‌آوری و افزایش بهره‌وری منجر گردد. از آنجایی‌که این کشورها توان تولید علم ندارند، افزایش بهره‌وری عوامل تولید کل می‌تواند از طریق واردات کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای از کشورهای پیشرفته و یا از طریق سرمایه‌گذاری خارجی تحت تأثیر قرار گیرند؛ بنابراین ریشه عامل تکانه‌های مربوط به فن‌آوری در کانال فوق است. برای این مسئله می‌توان به مقاله سائر و پوش (۲۰۰۲) اشاره کرد. در این مقاله نقش تکانه‌های مربوط به فن‌آوری در شکل‌گیری نوسانات کلی در کشور ونزوئلا طی سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۵۰ مورد بررسی قرار می‌گیرد. تکانه (شوک) در رابطه مبادله مستقیماً مربوط به تغییرات قیمت نفت به‌عنوان یک انتقال خارجی مدل‌سازی شده است. هدف تحلیل آن‌ها نشان دادن محدودیت‌های ایجادشده توسط ناهمگنی الگوی صادرات و واردات، انتقال ارز به داخل و تبدیل به پول ملی است.

نویسندگان اذعان می‌دارند که ۷۲ درصد تولید در بخش نفت، رانت دولتی است که از مالکیت این منابع سرچشمه می‌گیرد و بدیهی است که بخش یادشده متفاوت از سایر بخش‌ها باشد. نتایج آن‌ها نشان می‌دهد که نوسانات در بخش یادشده می‌تواند بخش درخور ملاحظه‌ای از نوسانات اقتصادی را توضیح دهد؛ بنابراین به‌طور خلاصه می‌توان پذیرفت که اقتصادهای رانتی دارای موجودی دانش لازم برای ایجاد تکانه‌های فن‌آوری نیستند؛ لذا کانال انتقال این تکانه‌ها از طریق واردات کالاها و خدمات واسطه‌ای و سرمایه‌ای است که از

کشورهای صنعتی وارد می‌شود و در مقابل، این انتقال از طریق درآمدهای ارزی از بخش مسلط اقتصاد تأمین مالی می‌گردد.

کو و همکاران (Koo, et al 1994) به چهار راه انتقال بهره‌وری در تجارت با کشورهای توسعه‌یافته اشاره کرده‌اند. بنابراین آنان فرایند فوق می‌تواند از دو جهت تشکیل سرمایه و انتقال فن‌آوری به افزایش توان و ظرفیت تولید منجر گردیده و به تغییرات در طرف عرضه منجر شود.

ج) با توجه به نقش و جایگاه دولت و مخارج آن در کشورهایی با اقتصاد رانتي که در بخش‌های قبلی این مقاله به آن اشاره گردید، مشخص است که دولت تحت تأثیر قیمت بخش مسلط قرار دارد و درحقیقت نوسانات قیمت این بخش می‌تواند سبب نوسانات بخش بودجه گردد و از این طریق می‌تواند بصورت نوسانات و چرخه‌های تجاری خود را نشان دهد؛ برای مثال مطالعاتی که پیرامون نقش سیاست مالی در چرخه‌های تجاری در کشورهای نفتی انجام گرفته است، مبین این مسئله است؛ مثلاً بالدینی (۲۰۰۵) اثر سیاست مالی طی سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۹۱ بر چرخه‌های تجاری در ونزوئلا را مورد بررسی قرار داده و با استفاده از روش‌های آماری به تحلیل روند چرخه تجاری ناشی از تأثیر این سیاست‌ها می‌پردازد.

حسین و همکاران (۲۰۰۸) نیز به‌صورت تجربی اثر تکانه‌های قیمت نفت بر چرخه‌های تجاری غیرنفتی در کشورهای صادرکننده نفت را بررسی کرده‌اند. آن‌ها ابتدا سعی در نشان دادن سهم نفت در اقتصاد کشورهای مورد مطالعه را داشته‌اند و با مقایسه سهم بخش نفت در GDP، سهم درآمدهای نفتی به GDP و سهم هزینه‌های عمومی به GDP، اهمیت و بزرگی بخش نفت در این کشورها را به تصویر کشیده‌اند. نویسندگان با استفاده از روش خود، با توضیح داده‌های سال‌های ۲۰۰۷-۱۹۹۰ به‌صورت پدل دیتا برای نه کشور نفتی ایران، نروژ، الجزایر، عمان، عربستان، نیجریه، کویت، امارات و یمن نشان می‌دهند که تغییرات سیاست مالی ناشی از تغییرات قیمت نفت بر چرخه‌های تجاری معنی‌دار و از قدرت توضیح‌دهندگی بالایی برخوردار است.

در خصوص این بخش به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در اقتصادهای رانتي بودجه دولت به‌شدت تحت تأثیر درآمدهای حاصل از قیمت بخش مسلط است، به‌گونه‌ای که نوسانات بخش مسلط می‌تواند رفتار مخارج دولت را به‌صورت چرخه‌ای شکل دهد و این رفتار می‌تواند در توضیح نوسانات و چرخه‌های تجاری نقش چشمگیری را ایفا کند.

د) استقلال دولت‌های رانتی از درآمدهای مالیاتی به‌نوعی سبب استقلال این دولت‌ها از مردم و به‌عبارت دیگر سبب عمیق‌تر شدن شکاف میان دولت - ملت می‌گردد؛ لذا دولت‌های رانتی با اتکا به درآمدهای بخش مسلط، باز درآمدهای مالیاتی نیاز می‌شوند و مردم نیز به‌دلیل پرداخت نکردن هزینه‌های دولت، رفتار پرسش‌گرانه از عملکرد دولت نداشته و درحقیقت دولت و ملت به یک توافق نانوشته دست یافته‌اند. دولت رانتی نیز عملاً می‌تواند با اتکا به چنین نیرویی از اولویت‌های اقتصادی که مورد خواست مردم و درحقیقت یک ترتیبات اجتماعی (Social Arrangement) است، تبعیت نکرده و ملاحظات و اولویت‌های سیاسی خود را جایگزین ترتیبات اجتماعی کند.

به نظر می‌رسد که دولت‌های رانتی به دلایل زیر می‌توانند به زمینه‌های بی‌ثباتی سیاسی در کشور دامن بزنند:

۱. معمولاً در این کشورها پس از افزایش قیمت بخش مسلط به‌دلیل استقلال اقتصادی دولت از ملت، فاصله دولت از مودی - رأی‌دهنده بیشتر می‌گردد. هرچه این استقلال بیشتر باشد، این شکاف عمیق‌تر می‌گردد. در این شرایط دولت وکیل و مجری ترتیبات اجتماعی مودی - رأی‌دهنده نیست، بلکه ترتیبات سیاسی و اقتصادی دیگری را جایگزین آن می‌کند که بخش‌هایی از آن می‌تواند متفاوت و یا حتی متضاد با ترتیبات اجتماعی مودی - رأی‌دهنده باشد. این مسئله در مباحث بی‌ثباتی سیاسی، خود نقطه‌ای برای شروع تزلزل دولت و هیأت حاکمه است که در ادامه بدان اشاره می‌گردد و خود سبب کاهش رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری اقتصادی می‌گردد.

۲. دولت به‌دلیل اتکا به درآمدهای رانتی، از بسیاری از منابع اقتصادی برخوردار است که می‌تواند آن‌ها را در راه‌هایی که تشخیص می‌دهد، هدایت کند. براساس نظریه انتخاب عمومی (Public Choice) این دولت می‌تواند یک دولت کینزی که درحقیقت بی‌طرف و یا خیرخواه تلقی می‌شود، نباشد، بلکه دولت مجموعه‌ای از کارگزاران است که به‌دنبال بیشینه کردن مطلوبیت خود و گروه‌های حامی خود هستند (بوکانان، ۱۹۷۵ و کونگلتون، ۱۹۸۸) (Bokannan, 1975 and kongelton, 1988)

بنابراین دولت‌های رانتی به دولت‌های حامی‌پروری تبدیل می‌شوند که تضاد گروه‌های حامی در برابر ملت می‌تواند به زمینه‌های بی‌ثباتی سیاسی منجر گردد. تزریق منابع به گروه‌های حامی از سوی دولت می‌تواند به کاهش شدید سرمایه اجتماعی تبدیل گردد و این مسئله می‌تواند به انسجام اجتماعی و ملی صدمه وارد کرده و در دو قطبی کردن جامعه به‌شدت

مؤثر باشد. داونز (۱۹۵۷) نشان می‌دهد که در شرایطی که توزیع آرا در جامعه به صورت دو قطبی باشد، گروه‌های اجتماعی و سیاسی بر مواضع خود پافشاری کرده و اصولاً آرا میانی وجود ندارد که سبب نزدیکی آن‌ها به یکدیگر شوند و طبیعی است که انتقال قدرت با تنش‌های شدید سیاسی و یا انقلاب توأم است.

گروه‌های حامی می‌تواند به گروه‌های فشار تبدیل شوند که مانع از اصلاحات سیاسی و اقتصادی خواهند شد. آتی (۲۰۰۱) نشان می‌دهد که فراوانی منابع طبیعی، تغییرات و اصلاحات سیاسی را به تأخیر می‌اندازد و به‌طور معنی‌داری نهادهای دموکراتیک را تضعیف می‌کند.

۳. از آنجائی که اتکا به درآمدهای بخش مسلط به اقتدارگرایی دولت منجر می‌گردد، لذا زمینه برای منازعات در قالب جنگ‌های داخلی، اعتصابات، کودتا فراهم می‌گردد.

۴. برخی از کشورهای رانتی از اقتصادهای کوچکی - به‌ویژه در مورد ابعاد جمعیتی - برخوردارند و افزایش قیمت کالای بخش مسلط، می‌تواند به سرعت کشورهای یادشده را ثروتمند سازد و این مسئله خود می‌تواند انگیزه‌های مخالفان سیاسی را برای گرفتن قدرت و یا قدرت‌های منطقه‌ای و یا جهانی را برای دخالت در امور داخلی آن‌ها افزایش دهد. بدیهی است که فرایند این مسئله می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی آن‌ها منجر گردد.

۵. دولت می‌تواند به اتکا درآمدهای حاصل، به‌عنوان یک کارگزار بزرگ اقتصادی به تولید برخی از کالاها و خدمات بپردازد و جدای از مباحث کارایی، توزیع کالاها و خدمات یادشده در کشور می‌تواند مورد مناقشه قرار گیرد. آوینن (Avinen 1997) در مقاله خود به بحران سازوکار توزیع پرداخته و آن را تشریح می‌کند. از نظر وی این مشکل می‌تواند در کشورهای که از اقوام مختلف تشکیل شده‌اند، سبب بروز مناقشات قومی و جنگ‌های داخلی گردد.

مطالعات مختلفی پیرامون بحران‌زا بودن اقتصادهای رانتی صورت گرفته که در این میان می‌توان به مطالعه رامسی (Rami 2007) اشاره کرد که از نظر وی تغییرات شدید نفتی و درحقیقت تکانه‌های نفتی در سال‌های اخیر، سبب تغییرات مهم سیاسی در جهت محدودیت نهادهای سیاسی و آزادی‌های شهروندی شده است. وی با استفاده از یک مدل اقتصادسنجی، به مطالعه کشورهای صادرکننده نفت پرداخته است و در این میان معتقد است که این پدیده در بین مجموع اعضای اوپک صادق بوده است؛ اما درخصوص دیگر کشورهای صادرکننده غیر اوپک نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بی‌ثباتی سیاسی سبب می‌گردد تا عاملان اقتصادی چشم‌انداز مناسبی برای تولید و مبادله تصور نکنند. در این فضا با افزایش خطر اقتصادی، هزینه‌های مبادله افزایش می‌یابد و به کندی و توقف سرمایه‌گذاری منجر می‌گردد. بحران ایجاد شده، رشد اقتصادی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و به تکانه و شوک اولیه ایجاد شده شدت می‌بخشد. به عنوان جمع‌بندی این بخش می‌توان عنوان کرد که رفتار دولت در اقتصادهای رانتی اصولاً می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی منجر گردد. افزایش درآمدهای دولت می‌تواند به بی‌نیازی دولت از درآمدهای مالیاتی بینجامد. این مسئله می‌تواند شکاف میان دولت-ملت را تشدید کند و بدین گونه ترتیبات اجتماعی دولت می‌تواند متفاوت از ترتیبات اجتماعی جامعه گردد.

در کشورهای کوچک با اقتصاد رانتی، درآمدهای بخش مسلط اقتصاد می‌تواند به سرعت کشور را ثروتمند سازد و این مسئله انگیزه تحرک مخالفان دولت و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را برای دخالت در امور داخلی آن‌ها بیشتر می‌کند. تشکیل گروه‌های حامی از سوی دولت و اقتدارگرایی و مشکلات در توزیع کالاها و خدمات از سوی دولت همگی می‌توانند به بی‌ثباتی‌های سیاسی در جامعه منجر گردد. اصولاً بی‌ثباتی سیاسی نقش مخربی بر سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی دارد. در شرایط بی‌ثباتی سیاسی، جریان سرمایه‌گذاری کند می‌شود و طبیعی است که تضادهای اجتماعی و نبود نهادهای لازم و کارآمد اجتماعی، بی‌ثباتی را تشدید می‌کند.

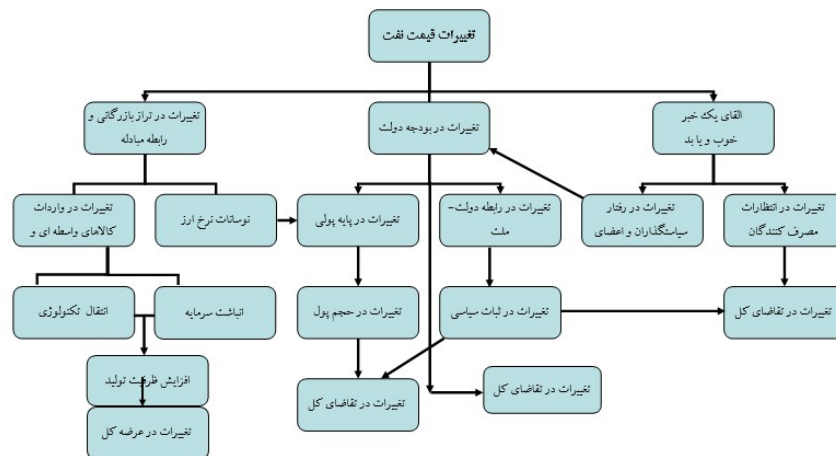
این مطالعه از دو جنبه اساسی می‌تواند با مطالعات گذشته متفاوت باشد: به نظر می‌رسد که جنبه نخست آن کم‌رنگ بوده و در مقابل، جنبه دوم آن نقش محوری در این مطالعه داشته باشد. همان‌گونه که در بخش‌های قبلی نیز توضیح داده شد، بیشتر مطالعات صورت گرفته که سعی داشته به علل چرخه‌های تجاری بپردازند، عمدتاً یا رویکرد طرف تقاضا یا رویکرد طرف عرضه و یا رویکردی به هر دو طرف داشته است. جنبه نخست نقش انتظارات مصرف‌کننده که تحت تأثیر اخبار بخش مسلط اقتصاد است، از جمله مباحثی است که قبلاً در مطالعات گذشته دیده نشده است. در این خصوص ضمن تعریف یک روند باثبات برای مصرف بخش خصوصی می‌توان نوسانات از روند مورد نظر را در قالب انتظارات مصرف‌کننده تعریف کرد. این مسئله را می‌توان برای مخارج دولت نیز به همین روند تعریف کرد.

جنبه دوم این مطالعه به نقش بی‌ثباتی‌های سیاسی ناشی از رفتار اقتصاد رانتی است که می‌تواند با ادله و از جنبه‌های متعددی اقتصاد را دچار بی‌ثباتی سازد و از آنجائی که این بی‌ثباتی ناشی از رفتار دولتی است که سهم زیادی در اقتصاد دارد، به نظر می‌رسد که بتواند قسمتی

از نوسانات و یا چرخه‌های تجاری را توضیح دهد. چنین می‌نماید که بتوان بخش اخیر را چرخه‌های تجاری - سیاسی با رویکرد جدید نیز نامید. در رویکرد مرسوم چرخه‌های تجاری - سیاسی، نقش سیاست از طریق انتخابات تبیین می‌شود درحالی‌که در مطالعه حاضر می‌توان نقش سیاست را از طریق بخش مسلط اقتصاد و عایدات دولتی حاصل از آن دانست. در رویکرد مرسوم، چرخه تجاری - سیاسی دولت‌ها اگر قبل از انتخابات به کسری بودجه اقدام کنند و با توزیع پول و امکانات در جامعه، به‌ویژه در میان گروه‌های هدف و یا گروه‌های حامی اقدام کنند، بعد از انتخابات سعی در جبران مسئله کرده و بدین سبب به‌دنبال متوازن‌سازی بودجه هستند، درحالی‌که در کشورهای با اقتصاد رانتی ما با کسری واقعی بودجه به‌معنی واقعی خود روبه‌رو هستیم. درآمدهای مالیاتی دولت جوابگوی هزینه‌های آن نیست. همچنانکه در بخش‌های قبلی مقاله ملاحظه گردید در کشورهای نفتی درآمد مالیاتی حدود بیست تا سی درصد مخارج دولت را تأمین می‌کند که بقیه آن از طریق بخش مسلط اقتصاد تأمین مالی می‌شود؛ بنابراین وضعیت در این کشورها همیشه بسان وضعیت قبل از انتخابات تلقی می‌گردد؛ از این‌رو می‌توان انتظار داشت که تنش‌های ایجادشده به‌صورت مستمر و متوالی اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به نظر می‌رسد بتوان این نتیجه‌گیری مهم را از وضعیت این قبیل از کشورها بیان کرد که تنش‌هایی که مربوط به ذات و ساختار اقتصادهای رانتی است، می‌تواند سهمی در توضیح و علل ایجاد چرخه‌های تجاری ایفا کند.

حال پرسش این است که این سازوکار معیوب و یا بحرانی تا کجا می‌تواند ادامه یابد؟ به نظر می‌رسد که تا زمانی که سهم درخور ملاحظه‌ای از مخارج دولت از طریق منابع بخش مسلط تأمین گردد، بخش مسلط را می‌توان به‌نوعی خارج از اقتصاد کشور تلقی کرد؛ بنابراین با توجه به ویژگی‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای با اقتصاد رانتی به نظر می‌رسد که رویکرد جدید بتواند به نحو درخور ملاحظه‌ای یک نگرش نو به چرخه‌های تجاری - سیاسی باشد.

نمودار شماره ۱: راه‌های تأثیرگذار بخش نفت در اقتصاد ایران



سپاسگزاری

نویسندگان بر خود لازم می‌دانند از سردبیر، همکاران و داوران محترم این مقاله کمال تشکر و امتنان را داشته باشند.

منابع

- گرچی، ابراهیم و علیرضا اقبالی (۱۳۹۸). چرخه‌های تجاری: اصول و مبانی و روش‌های اندازه‌گیری، تهران: سورنا.
- کمیجانی، اکبر، گرچی، ابراهیم و اقبالی، علیرضا (۱۳۹۳)، «برآورد مدل جدیدی از چرخه‌های تجاری - سیاسی: مورد مطالعه ایران»، فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، وزارت بازرگانی، شماره ۷۱، تابستان، ص. ۳۴-۱.
- کمیجانی، اکبر، گرچی، ابراهیم و اقبالی، علیرضا (۱۳۹۲)، «اقتصاد سیاسی رشد اقتصادی»، فصلنامه سیاست‌ها و پژوهش‌های اقتصادی، وزارت امور اقتصادی و دارایی، بهار، شماره ۶۵، ص. ۳۳-۵۴.

References

- Alesine, A. (1996). "Political Instability and Economic Growth". *Journal of Economic Growth*, (1): 2: 189-211.
- Alesina, A. (1987). "Macroeconomic Policy in a Two-party System as a Repeated Game". *Quarterly Journal of Economics*, 102 (3): 651- 678.
- Alesina, A & R Protti (1994). "The Political Economy of Growth: A critical Survey of the Recent Literature", *The World Bank Economic Review*, vol .8, no.3, PP. 351-371.
- Alesina, A, S.Ozler, N. Roubini & P.Swagel (1992)."Political Instability and Economic Growth". NBER , *Working Paper*, no. 4173.
- Alesine, A, & G.Tabellini. (1989) "External Debt, Capital Flight and Political Risk", *Journal of International Economic* , (27):199-220.
- Auty, R. (2001). "Transition Reform in the Mineral-rich Caspian Region Countries". *Resource Policy*, 27 (1): 25-32.
- Baldini, A. (2005). "Fiscal Policy and Business Cycles in an Oil Production Economy: The Case of Venezuela". *IMF, Working Paper*, No. 237.
- Auvine, J. (1997). "Political Conflict in Less Developed Countries 1981-1989. *Journal of Peace Research*, 34 (2): 177-195.
- Barro, R. (1991). "Economic Growth in a Crass Section of Countries", *Quarterly Journal of Economics*, 106 (2): 407-443.
- Beblawi, H. (1987). *The Rentier State in the Arab World*, in Hazem Beblawi and Giacomo Luciani, eds. *The Rentier State*, New York: Croom Helm.
- Berthelemy, J C. & L Soderling (2001). "The Role of Capital Accumulation, Adjustment and Structural Change for Economic Take-off: Empirical Evidence from African Growth Episodes", *World Development*, 29 (2): 323-343.
- Buchanan, J M. (1975). "Public Finance and Public Choice". *National Tax Journal*, 28 (2): 391-396.
- Butkiewicz, J. L & H. Yanikkaya (2005). "The Impact of Sociopolitical Instability on Economic Growth: Analysis and implications". *Journal of Policy Modeling*, 27 (5): 629-645.
- Coe, D. T., Helpman, E. & Hoffmaier A. W. (1994). "North-South R&D Spillovers" , *IMF Working Paper* , No. 144.
- Collins. S. (1996). "On Becoming More Flexible: Exchange rate regimes in Latin America and the Caribbean". *Journal of Development of Economic*, 51 (1):117-138.
- Congleton, R. D. (1988). "An Overview of the Contractarian Public Finance of James Buchanan". *Public Finance Quarterly*, 16 (2): 131-57.
- Downs, A. (1957). *An Economic Theory of Democracy*, New York, Harper and Brothers.
- Fielding, D. (2000). "Can Political Instability Generate Business Cycles?: Evidence from the *Intifada*" , Department of Economic , University of Leicester, Working Paper.
- Gomes. O. (2006). "Imperfect Demand Expectations and Endogenous Business Cycles". Unido, Working paper.
- Gorgi, E. & Eghbali A. R. (2020). *Business Cycles: Measuring and Theory Foundations*, Tehran: Sorna. (In Persian)
- Guido, L. (2009). "A Theory of Demand Shocks". *American Economic Review*, 99 (5): 2050-2084.
- Hansen, G. D. & Prescott E. C. (1993)."Did Technology Shocks Cause the 1990-1991 Recession?". *The American Economic Review*, 83 (2): 280-286.
- Hibbs, D. (1977). "The Political Parties and Macroeconomic Policy". *American Political Science Review*, 71, No. , pp. 1467-1487.
- Husain, A., Tazhibayeva, M. K. & Ter-Martirosyan A. (2008). " Fiscal Policy and Economic Cycles in Oil-Exporting Countries". *IMF, Working Paper*, No. 253.
- Komijani A, E Gorji and A. R. Eghbali (2013). "Political Economy of Economic Growth". *Quarterly Journal of Economic Research and Policies*, 21(65): 61-82. (In Persian)
- Komijani, A., Gorji E. & Eghbali A. R. (2014). "New political business cycle: The case of Iran". *Iranian Journal of Tared Studies (IJTS)*, 18 (71):1-35. (In Persian)

- Long, J. B. & Plasser C. I. (1983). "Real Business Cycles", *Journal of Political Economy*, 91(1): 39-69.
- Kafmann, D. & Kraay, A. (2002). "Growth Without Governance". *Economia*, 3 (1):169-215.
- Mikhail, O. (2003). "Economic Freedom and the Business Cycle: The Egyptian Experience". MEEA-ASSA Conference, December.
- Nankani, N. (1979). "Development Problems of Mineral Exporting Countries". World Bank Staff Working Paper, Washington, DC: World Bank.
- Nordhaus, W. (1975). "The Political Business Cycle". *Review of Economic Studies*, 42 (2): 169-190.
- Ozler, S. & Rodrik, D. (1992). "External Shocks, Politics and Private Investment: Some theory and Empirical evidence". *Journal of Development Economics*, 39 (1): 141-162.
- Peersman, G. & Pozzi, L. (2007). "Business Cycle Fluctuations and Excess Sensitivity of Private Consumption", Bank of England, Working Paper, No. 335.
- Robini, N. (1991). "Economic and Political Determinants of Budget Deficits in Developing Countries". *Journal of International Money and Finance*, 11 (1): 49-72.
- Rodrik, D. (1999). "Where Did all the Growth go? External Shocks: Social Conflict and Growth Collapses", *Journal of Economic Growth*, 4 (4): 385-412.
- Romsay, K. (2007). "Natural Disasters, the Price of Oil and Democracy". Working Paper, Princeton University.
- Saez, F. J and Push L. A. (2002). "Trade Shocks and Aggregate Fluctuation in an Oil-Export Economy". Department of Economic, Universidad Complutense de Madrid, Working Paper.
- Veieris, Y. (1983). "Sociopolitical and Economic Dimension of Development: A cross-section model". *Economic Development and Cultural Change*, 31 (4): 727-756.

Investigating the Theoretical Relationship between Political Instability and Political Business Cycle in an Oil Country

AliReza Eghbali *

Ali Sayemiri**

Abstract

Injecting rental sector revenues such as oil revenues in addition to the effects on the economic organ can also affect the political sectors. A significant part of political-economic studies in such countries has been related to the economic and political effects of the rent sector. In this paper, the authors proposed a theoretical model to describe the search for the causes of business cycles in a rentier economy. They believe that the economic structure and oil budget are in the form of political-business cycles of the opportunistic model, which in countries with rent-seeking economies, is a structural and permanent part of their economy and plays an important role in economic-political structure and decision-making. The results showed that, political instability due to the gap between the nation-state relationship, which is resultant of the dependency of the government budget on the revenues of the dominant (oil) sector in renter countries, and among other factors can lead to economic fluctuations and business cycles. This instability, along with the traditional and supply-side approaches, can play an important role in explaining the causes of business cycles. Fluctuations in the rent sector can also lead to a new type of political-business cycle that is rooted in the structure of the state's oil budget and rent. In other words, the existing political-business cycles are due to the event and the time of the election, while the new political-business cycles are permanent phenomena as long as the state budget depends on the revenues of the rent sector in the economy.

Keywords: Political-business Cycles, Rentier State, Political Instability, Oil Revenues

Article Type: Research Article.

Citation: Eghbali, AliReza & Sayemiri, Ali (2021). Theoretical Introduce a New Model of Political Business Cycles, 4(1), 375-392.

* Assistant Professor, Department of Economics, School of Management, Payame Noor University, Tehran, Iran. (Corresponding author: areghbali@yahoo.com)

(Correspondent Author), delavari@atu.ac.ir

** Assistant Professor, Department of Economics, Faculty of Literature and Humanities, Ilam University, Ilam, Iran.



The Effect of Election Cycles on the size of Government in Politically Developed and Politically Developing Selected Countries

Abolfazl Shahabadi *

Fatemeh Bideh*** Ali Moradi **

Abstract

This study, inspired by Peacock and Wiseman's theory, attributes government size to political factors. The current study aims to analyze the effect of election cycles (election year, government ideology, Coalition and minority government) on government of size in selected developed and developing countries over the period (2002-2018). Statistical society includes twelve developing countries as a sample group and twelve developed countries as a control group. The research model has been estimated by using panel data and the generalized method of moments (GMM). The results showed that the election year and Coalition has had a positive and significant in both groups of selected countries on government of size. The minority government has had a negative and significant in both groups of selected countries on government of size. However, the effect of government's ideology index on government of size index in developed countries has had a positive and significant, while it was insignificant in developing countries. Furthermore,, controlled variables, economic growth, openness of the economy, degree of urbanization and the index of misery on government of size were positive and significant. The effect of natural resource abundance on the size of government has been positive and significant in developing countries, while it was insignificant in developed countries.

Keywords: Election Year, Government Ideology, Coalition, Minority Government, Government of Size.

JEL Classification: H11, D72, C23.

Citation Shahabadi, Abolfazl; Moradi, Ali & Bideh, Fatemeh (2021). The Effect of Election Cycles to the Government of Size in Politically Developed and Politically Developing Selected Countries, 4(1), 347-373.

* Professor of Economics, Department of Economics, Faculty of Social Science and Economics, Alzahra University, Tehran, Iran, (Corresponding Author), a.shahabadi@alzahra.ac.ir.

(Corresponding Author), a.shahabadi@alzahra.ac.ir.

** M.A of Change Management, Department of Management, E-Campus Branch, Islamic Azad University, Iran.

**M.A of Economics, Department of Economics, Faculty of Management, Arak Branch, Islamic Azad University, Iran.



International Political Economy Studies, 2021, Vol. 4, Issue 1, pp. 347-373.

Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

The Effect of Political Factors on Productivity Components in Selected Developing Countries (Relying on Governmental Institutions)

Laleh TabaghchiAkbari *

Tahereh AkhundzadehYousefi****¹ Ghasem Sameei *** Mahmoud Babazadeh **

Abstract

In recent years, the determinants of productivity have gone beyond the mentioned items in growth theories, and the role of political factors in this base has attracted the attention of researchers. In fact, the role and position of political factors in promoting productivity is a reality that cannot be indifferent, and inattention in this regard can cause irreparable damage on productivity component trends. This paper analyzed the effect of political factors indicators (voice and accountability, political stability and absence of violence, government effectiveness, regulatory quality, rule of law and control of corruption) on productivity components (total factor productivity, labor productivity, and capital productivity) at 15 selected developing countries during 2006 to 2017 with using of panel data econometrics based on dynamic ordinary least squares (DOLS) approach. The variables of foreign direct investment, research and development, degree of economics openness and banking credits were also included as control variables at models. The results indicate that all indicators of political factors have had a positive effect on productivity components. In relation to control variables, we see positive relationships. Therefore, according to the results, it can be acknowledged that, the significant part of productivity growth depends on political factors. Therefore, it seems necessary that the governments of developing societies, while accurately recognizing political structures should pay special attention to the role of components at political factors and establish more political stability, so that they can provide opportunities to improve productivity components as much as possible.

Keywords: Political Factors, Governmental Institutions, Productivity.

Article Type: Research Article.

Citation: TabaghchiAkbari, Laleh; Babazadeh, Mahmoud; Sameei, Ghasem & AkhundzadehYousefi, Tahereh (2021). The Effect of Political Factors on Productivity Components in Selected Developing Countries (Relying on Governmental Institutions, 4(1), 307-346.

* Ph.D. Candidate, Department of Economics, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran.

** Assistant Prof., Department of Economics, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran. (Corresponding Author)

**** Assistant Prof, Department of Economics, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran.

**** Assistant Prof., Department of Economics, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran.

Economic Strategies of Nabawi Government in Medina

Sajad Dadfar *

Rohollah Bahrami **

Abstract

Following the migration of the prophet Mohammad to Medina, establishing the new political structure and increasing the number of Muslims, the newly established government faced new challenges and realities. One of these realities and challenges was the economic life of Medina society and the need for its organization. Accordingly, the present study based on a descriptive and explanatory method, try to answer the question of how economic strategies of Nabawi Government could transcend the traditional economy to Islamic one and what strategies were employed in that time. In fact, the aim of this study is to investigate the policies, strategies and approaches of the holy Prophet management in the economic arena and introducing it as an example for real Islamic economy. The results indicated that the Prophet Mohammad tried to illuminate the basic strategies and future of Islamic government in the economic arena based on the tangible necessities and realities. These strategies originated both from revelational and nabawi teachings and based on realities and necessities of establishing Islamic government, recognizing the elements and capacities of Mohajirin and Ansar as well as circumstances of new environment and context. Trying to eliminate traditional treats, illuminating new concepts and elements of Islamic economy, endorsing economical basis of Muslims and cutting their dependence to Mosharkin and Ahlol-Ketab were some of the new strategies of Nabawi government. Therefore, the Prophet Mohammad sought to present and put new thinking and strategies in the new economy so as to organize new kind of economy in Medina which is called Islamic economy.

Keywords: Islam, Prophet Mohammad, Islamic Economy, Medina.

Article Type: Research Article.

Citation: Dadfar, Sajad & Bahrami, Rohollah (2021). Economic Strategies of Nabawi Government in Medina, 4(1), 265-305.

* Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

(Corresponding Author), sdadfar@razi.ac.ir

** Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.



International Political Economy Studies, 2021, Vol. 4, Issue 1, pp. 265-305.

Copyright © The Authors

Publisher: Razi University.

The Relationship between the Economic Crisis and the Growth of Extreme Right Movements: The Case of Hungary

Reza NasiriHamed*

Ehsan JafariFar**

Abstract

Recently, some factors, especially economic crisis, have made it possible to criticize the policies of the ruling parties, making their policies deficiency and magnifying the current situation and chanting slogans about the unequal distribution of resources, indigenous people or the destruction of national resources. Right-wing parties have achieved remarkable success in elections by linking economic problems to foreigners, including political and economic institutions or immigrants, as well as government policy. The present article in a descriptive and analytical way, while paying attention to the role of economic crisis in the formation of far right in Hungary, believes that economic crisis in far right thinking is based on contexts beyond the economy and specifically is intensified by identical and cultural elements. In the other words, in the study and analysis of far-right, it should be noted that trends such as EU policy, including the imposition of economic austerity policies, guidelines on immigration and the implementation of specific policies by previous governments, are largely catalyzing and accelerating about the long term crisis. Therefore, some traces of fascist and monopolistic tendencies emerge in such currents, having nationalist origin, are extremely prone to become totalitarian and antagonistic currents. Using the Copenhagen School and in particular emphasizing the security of affairs in this approach, the current study aims to show how extreme right currents, including Hungary, draw a special situation of foreigners and immigrants to show various economic, social and cultural affairs as political issues.

Keywords: Jobbik Party, Economic Crisis, Europe, Far Right, Securitization.

Article Type: Research Article.

Citation: NasiriHamed, Reza & JafariFar, Ehsan (2021). The Relationship between the Economic Crisis and the Growth of Extreme Right Movements: The Case of Hungary, 4(1), 237-264.

* Assistant Professor of Political Science of Institute of Iranian History and Culture, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Corresponding Author), r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir

** PhD Student in International Relations, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.



International Political Economy Studies, 2021, Vol. 4, Issue 1, pp. 237-264.

Copyright © The Authors

Publisher: Razi University.

Configuration of Basic Principles of Development in the Nordic Model

Reza Rahmati *

Abstract

The Nordic model has become a brand at the international political economy; the adoption of the social-democratic model has had more effects than a pure economic consequences. However, although the application of the principles of free market, innovation and free trade has brought welfare states into the industrialized world with high levels of GDP and high quality of living standards, it is this special social construction and political stability that has enabled them to experience this level of economic and social capital. This social construction and political stability is the result of the intellectual-social context of the Nordic field. Nordic universal welfare states have a system of social welfare, the provision of social and public services. Each tradition has formed a hybrid system of both the social democratic model and capitalist model in the Nordic region. The current study aims to find how socio-cultural traditions have formulated both the formation and the solution of the difficulties and dilemmas of the Nordic model of universal welfare state. Consequently, based on a descriptive-explanatory method, this article examines the socio-cultural traditions of the Nordic society, including the free peasant tradition, the socialist utopia tradition, the capitalist and the governing tradition, and explains how to configure these traditions in principles foundations of "human development", "hybrid economy", "social capital" and "public trust", "equality", "solidarity and property" and "Nordic development model".

Keywords: Nordic Model, Development, Hybrid System, Welfare state, Scandinavia. Iran.

Article Type: Research Article.

Citation: Rahmati, Reza (2021). Configuration of Basic Principles of Development in the Nordic Model, 4(1), 195-235.

* Assistant professor, International Relations, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu-Ali University, Hamedan, Iran.

(Correspondent Author), r.rahmati@basu.ac.ir



International Political Economy Studies, 2021, Vol. 4, Issue 1, pp. 195-235.

Copyright © The Authors

Publisher: Razi University.

Analyzing the Wealth Production of Local Governments in Germany and Japan in Comparison with Iran

Bahador Zarei *

Atie Karimi **

Abstract

One of the most important mechanisms of any government in the modern era has been the production of wealth, and, more importantly, the provision of appropriate conditions for the production of wealth through local governments. The experience of the political geography of governments, in the context of economic time and history, shows that, those federal and Centralist governments that delegate more power to local governments are more capable of generating wealth and economic prosperity than those centralist and focus-oriented governments that produce unprincipled wealth. The current study aims to compare and investigate the two models of local government in centralized and semi-centralized systems in comparison with the local governments of Iran, in terms of political management ability to generate the necessary capacity to produce wealth and income. This descriptive-analytical study applies the documents of the constitutional laws, financial laws and official statistics of the local governments during a year among the three countries including Germany, Japan and Iran. The findings reveal that the centralist government of Iran, despite having important economic capacities such as abundant mines, oil and gas resources, land area, river and water resources, the existence of three surrounding seas and historical-geographical and cultural background suitable for tourism, does not have the necessary ability and concentration to local governments in Germany and Japan to generate wealth. The local governments of Germany and Japan have the capacity to generate at least 10 to 23 times more wealth than the provinces of Iran due to their extensive constitutional powers and the support and cooperation of the central government showing the difference and dynamism of this type of political systems, in comparison with centralist systems such as Iran in terms of political management and increase of local income..

Keywords: Local Governments, Centralized System, Federal System, Economy System, Germany and Japan, Iran.

Article Type: Research Article.

Citation: Zarei, Bahador & Karimi, Atie (2021). An Analysis of the Wealth Production of local Governments in Germany and Japan in Comparison with Iran, 4(1), 157-194.

* Assistant Professor of Political Geography, Faculty of Geography, University of Tehran. Tehran, Iran.

** Master of Political Geography, Faculty of Geography, University of Tehran, Tehran, Iran.

(Corresponding Author)atiekarimi@ut.ac.ir.

International Political Economy Studies, 2021, Vol. 4, Issue 1, pp. 157-194.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

Donald Trump's Unilateralism and the Decline of American Soft Power in the Global Political Economy

Hamed Mohagheghnia*

Abstract

The nature and structure of power in the post-Cold War global political economy has changed. In this regard, new dimensions of power, especially soft power, have become very important in strengthening the position and position of countries. Based on the evidence, the functioning and promotion of American soft power had changed dramatically under Obama. Reciprocally, the change in decision-making structure in this country and appointing Donald Trump seem to have affected this issue. The present study examines how Trump's appointment as a president and his domestic and foreign policies have affected the position of American power in the global political economy. The research hypothesizes that the political economy of American domestic and foreign policy in the Trump era has led to the decline of its soft power in the world system. In the present article, the context of political economy is the decline of US soft power and the mechanism of influence of Trump policies on the position of soft power in the country, focusing on the use of hardware resources in the context of unilateralism, tariff warfare and political populism, anti-immigration policies and the tensions with the media and political institutions are described by the Trump administration. The result of these policies has been a decline in US soft power characteristics in terms of disregard for human rights and political institutions, media freedom, a positive image of the United States in world public opinion, multilateralism, public diplomacy, and international treaties and institutions. Eventually, the soft power of the country in the global political economy has declined.

Keywords: America, unilateralism, soft power decline, Donald Trump

Article Type: Research Article.

Citation: Mohagheghnia, Hamed (2021). Donald Trump's unilateralism and the decline of American soft power in the global political economy, 4(1), 121-155.

* Assistant Professor, Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.
(Corresponding Author), mohagheghnia7877@gmail.com



International Political Economy Studies, 2021, Vol. 4, Issue 1, pp. 121-155.
Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

The US Dollar Hegemony in the 21st Century: Exploring the Persistence or Decline Components in the Framework of the International Monetary Regime

Sahar Pirankhou *

Fariborz ArghavaniPirsalami*** Ali Omidi **

Abstract

The persistence or decline of US Dollar as a pervasive international currency has been one of the most important issues in the field of international political economy, since the beginning of the 21st century. While some scholars point to the continued dominance of US Dollar by citing the dominance of the United States in the world political and economic equations, others refer to the decline in the hegemony of this international currency due to the US economic weakness and its international alternatives. The present study aims to recognize the factors affecting the persistence or decline of US Dollar hegemony in the 21st century by using descriptive-analytical method based on considering available data and to examine the scenarios resulting from these situations. After raising this question that whether the hegemony of US Dollar as an international currency is still continuing or is facing a decline in the 21st century, this article is hypothesizing that despite the various factors affecting the continuation or decline of US Dollar hegemony, it seems that the continuity of US Dollar hegemony, as an international currency, will be strongly linked to the continuation of the existing international system and the US capability to keep it. The findings of this study in the framework of hegemonic stability theory show that the US Dollar hegemony will continue with some fluctuations depending on the willingness, volition and producing public goods by the United States in the short- and medium-term. However, in the long term, given the economic preponderance of China and other other emerging economies, a multi-currency monetary system may be formed in which the US Dollar would be a currency among other currencies.

Keywords: US Dollar, International Political Economy, Hegemony, Hegemonic Stability, Bretton Woods.

Article Type: Research Article.

Citation: Pirankhou, Sahar; Omidi, Ali & ArghavaniPirsalami, Fariborz (2021). The US Dollar Hegemony in the 21st Century: Exploring the Components of its Persistence or Decline in the Context of the International Monetary Regime, 4(1), 85-119.

* PhD Student of International Relations, Department of Political Science, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

** Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

(Corresponding Author), aliomidi@ase.ui.ac.ir

*** Assistant professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Sciences, Shiraz University, Shiraz Iran.



International Political Economy Studies, 2021, Vol. 4, Issue 1, pp. 85-119.
Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

Reviewing the Expenses and Responsibilities of leadership (Case Study: Donald Trump's Critical Approach to NATO)

Reza Soleimani *

Abstract

While some international relations scholars agree and some other disagree with the idea of a decline or weakening in US leadership since the early 1970s (specially affected by the collapse of the Bretton Woods International System), one of the main criteria to examine the notion of a decline in US leadership role is unilateralism in American foreign policy in defining Washington's relations with international institutions, as well as its allies. Meanwhile, Donald Trump's specific approach to post-World War II regimes and international institutions/regimes indicates a marked intensification of the US reconsideration of accepting continued international responsibilities as a world power and global leader. In this regard, Trump's cost/benefit approach (2016-2020) to USA relations with some international and regional organizations, such as NATO (as the main and most extensive and effective international security regime in the West for the past 70 years) is considered as the apparent and obvious preference of US national interests over the supportive role of this organization and a kind of breaking tradition of his government's defining US security relations and its national interest on both sides of the Atlantic. The current study aims to find both the roots and causes of Trump's critical approach to the security of NATO's European allies and the way this approach could be seen as a sign of declining or weakening US world leadership. Trump's refusal to provide low-cost security for NATO allies was considered as one of the main criteria for the decline of the US leadership role.

Keywords: American responsibility, Leadership, Costs, Trump, NATO

Article Type: Research Article.

Citation: Soleimani, Reza (2021). Review of leadership Costs and Responsibilities; (Case Study: Trump Donald's Critical Approach to NATO), 4(1), 59-83.

* Associate Professor in International Relations, Department of Political Sciences, Faculty of Economic and Social Sciences, Bu-Ali University, Hamedan, Iran
(Correspondent Author), r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir.



Temporality and Development; the Role of “Historical Proper Moment” in China’s Economic Leap

Abolfazl Delavari *

Mohammad Heidari **

Abstract

China has undergone a great transformation in the global economic scene. Only as late as 1978, China was languishing based on the world economic pyramid. Nowadays, it rules the roost (excluding the US) just after three decades. Three approaches have been applied to explain this astronomical rise including agential, structural, and institutional approaches. These approaches give important insights into it for any careful viewer, although each one explains only one piece of this great puzzle; in fact, as this paper demonstrates, it is not the presence or absence of institutional, structural, and agential contributors, but their ‘temporality’ or conjuncture that have shaped the destiny and quiddity of China’s economic transformation. This paper, while drawing upon all three approaches, employs process tracing to show that Chinese transformation has been nourished by timely conjuncture of all three factors in the three layers of long-term, middle-term, and short-term time. We also show that attentiveness to this missing link, i. e. temporality, especially in development studies, can help us, at once, to go beyond linear and teleological time and to grasp the opportunities and challenges of transformation in time.

Keywords: Temporality, Historical Proper Moment, leadership, Economic Leap, China.

Article Type: Research Article.

Citation: Delavari, Abolfazl & Heidari, Mohammad (2021). Temporality and Development; Role of “Historical Proper Moment” in China’s Economic Leap, 4(1), 35-58.

* Associate Professor in Political Sciences, Faculty of Political Sciences, Department of Law and Political Sciences, Allameh Tabataba’i University, Tehran, Iran.

(Correspondent Author), delavari@atu.ac.ir

** Ph.D Student of International Relation, Faculty of Political Sciences, Department of Law and Political Sciences, Allameh Tabataba’i University, Tehran, Iran..



International Political Economy Studies, 2021, Vol. 4, Issue 1, pp. 35-58.

Copyright © The Authors

Publisher: Razi University.

Environmental Movements in Today Political Economies with the Emphasis on Silent Revolution

Khalil-Allah Sardarnia *

Abstract

Today, the quality of life and social challenges such as environmental pollutants are one of the most important fields of socio-political conflicts that in turn, have been led to nexus between “the social” and “the political”. The current study aims to figure out the influential factors on the extension, overarching and universalization of environmental movements in last decades in developed and developing countries applying an analytical methodology and empirical data and evidences. The important factors (hypothesis) are silent revolution or declination of new generation and citizens to post material values, irresponsibility of governments, development and industrialization with little attention to environmental ethics and using opportunities in global civil society and social networks, such as mobilizational, awakenings and making identification in organizing of public opinion and protests. On the basis of quantitative – empirical studies and world value surveys, the findings reveal that, nowadays, green groups and movements are the important challengers for governments and mobilizers of protestors in two practical- campaign and attitudinal dimensions for the advancement of goals, making governments and companies responsive and universalization of environmental ethics and discourse in the world. Multi millions participation protests at September 2015 is the most extraordinary manifestation of environmentalism.

Keywords: Environmental Movement, Silent Revolution, Risk Society. Environmental Ethics, Challenges and Threats.

Article Type: Research Article.

Citation: Sardarnia, Khalil-Allah (2021). Environmental Movements in Today Political Economies with Emphasis on Silent Revolution, 4(1), 1-34.

* Professor, Faculty of Law & Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran.
(Corresponding Author), sardarnia@shirazu.ac.ir



Configuration of Basic Principles of Development in the Nordic Model

Reza Rahmati; 195

The Relationship between the Economic Crisis and the Growth of Extreme Right Movements: The Case of Hungary

Reza NasiriHamed and Ehsan JafariFar; 237

Economic Strategies of Nabawi Government in Medina

Sajad Dadfar and Rohollah Bahrami; 265

The Effect of Political Factors on Productivity Components in Selected Developing Countries (Relying on Governmental Institutions)

Laleh TabaghchiAkbari, Mahmoud Babazadeh, Ghasem Sameei and Tahereh AkhundzadehYousefi; 307

The Effect of Election Cycles on the size of Government in Politically Developed and Politically Developing Selected Countries

Abolfazl Shahabadi, Ali Moradi, and Fatemeh Bideh; 347

Investigating the Theoretical Relationship between Political Instability and Political Business Cycle in an Oil Country

AliReza Eghbali and Ali Sayemiri; 375

Contents

Environmental Movements in Today Political Economies with the Emphasis on Silent Revolution

Khalil-Allah Sardarnia; 1

Temporality and Development; the Role of “Historical Proper Moment” in China’s Economic Leap

Abolfazl Delavari and Mohammad Heidari; 35

Reviewing the Expenses and Responsibilities of leadership (Case Study: Donald Trump’s Critical Approach to NATO)

Reza Soleimani; 59

The US Dollar Hegemony in the 21st Century: Exploring the Persistence or Decline Components in the Framework of the International Monetary Regime

Sahar Pirankhou, Ali Omid and Fariborz ArghavaniPirsalami; 85

Donald Trump's Unilateralism and the Decline of American Soft Power in the Global Political Economy

Hamed Mohagheghnia; 121

Analyzing the Wealth Production of Local Governments in Germany and Japan in Comparison with Iran

Bahador Zarei & Atie Karimi; 157

International Political Economy Studies

Volume 4, Number 1, Spring and Summer 2021

Publisher:

Political Science Board
Faculty of Social Science,
Razi University

Director in Charge and Editor-in-Chief:

Farhad Daneshnia

Managing Editor:

Soraya Sharifi

Address: Faculty of Social Science, Razi University,
Shahid Beheshti Blvd, Kermanshah, Iran

Tel: 08338360650

Web: <https://ipes.razi.ac.ir>

Email: ipes@razi.ac.ir